

بیاناتک الذہب
فی
بیان حقیقۃ المذہب

بترجمہ فارسی

تألیف :

الاحقر حسین بختانی

تہران - دی ماه ۱۳۵۰

Princeton University Library



32101 075777704

Bijistāni, Husayn

سبائك الذهب
في
بيان حقيقة المذهب

بترجمة فارسی

تأليف :

الاحقر حسين بختيار

تهران - دی ماه ۱۳۵۰

(RECAP)

2267

·453

·379

فهرست مدبر اول الذهب

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	بیان اینکه آنچه بر زبان میگذرد و از آن بجوارح	۱	مقدمه کتاب و سبب تألیف آن
	نمیرسد پست ترین علوم و بهترین علوم آن	۳	در بیان اینکه افضل واجبات و اوجب آنها چیست
۸	است که در جوارح ظاهر شود	۴	در بیان غرض از خلقت
	سفارش رسول خدا بعلی ع که هدایت بکنفر بهتر	۴	در بیان اینکه لاله الا الله حصار محکم خداست
۸	است از آنچه شمس بر آن بتابد		در بیان جمع علوم در چهار صفت کلام امام صادق
	در برتری علمیکه بآن رد باطلی شود یا هدایت	۵	ع و شناساندن خدا را هنگام شکستن کشتی
۹	گمراهی بر عبادت عابد	۵	در اینکه کمال دین در طلب علم است و عمل بآن
	در اختار نمودن جبرئیل آدم را بین عقل و دین و	۶	در فضیلت تعلیم علم بغير
۹	حیا و اختیار و عقل را		در فضیلت طلب علم و رجحان او بر عابد بهفتاد
۹	در تعریف عقل از امام ششم علیه السلام	۶	برابر
	در اینکه ارزش عبادت بعقل است و قصه عابد بی		در بیان اینکه برای طالب علم هر رطب و یابسی
۱۰	عقل و کلام ملک با او	۷	تسبیح میکند
	در اینکه عقل سه جزء دارد حسن معرفت حسن		در بیان پهن کردن ملک پر خود را برای طالب
۱۱	طاعت حسن صبر		علم و استغفار کردن برای او آنچه در زمین و
	کلام موسی بن جعفر ع بهشام که قوت عقل صبر	۷	آسمان است
۱۱	بر تنهایی است		در بیان رجحان مداد علماء بر خون شهداء
	در اینکه لسان عاقل پشت قلب او است و احمق دل		قول امام ششم درباره کسیکه نفقه نکند خدا روز
۱۱	او و راه زبان او است	۸	قیامت باو نظر نمیکند
	بیان اثر نشستن مجلسیکه احیاء دین شود		تعجب امام صادق نسبت بکسیکه در خانه نشسته
	قول رسول خدا در اینکه بهتر چیزیکه خدا بعباد	۸	چگونه دینش را فرامیگیرد
۱۱	داده عقل است		در بیان اینکه معلم خیر استغفار میکند برای او
	در اینکه انبیاء دستور دادند حسب عقول تکلم	۸	جنبندگان و ماهیان دریا

4 - 26 - 72 1943

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۹	در اینکه تعلیم و تعلم حسنه است و تسبیح	۱۲	کنند
۱۹	کلام امیرالمؤمنین در اینکه علم چهار کلمه است	۱۲	مدارا نمودن با اعداء و
۱۹	در اینکه بمرگ عمل قطع میشود مگر از سه طایفه	۱۲	کلام رسول خدا در اینکه عاقل کسی است خدا را بشناسد و عمل کند بدستور خدا
۲۰	در اینکه مذاقه در حساب روز قیامت بقدر عقلی است که به او عطا شده	۱۲	در اینکه خدا معجزه هر پیغمبری را مناسب با زمان او قرار داده
۲۰	در اینکه هر که سه چیز را تسلط کند بر سه چیز اعانت کرده برهدم عقلش	۱۳	در اینکه فقری شدیدتر از جهل و مالی پر نفع تر از عقل نیست
۲۰	کلام رسول خدا در اینکه مجالست با علمای عبادت و مجلس علمای باغی است از باغهای بهشت و باید غنیمت شمرد	۱۴	در اینکه امر و نهی و ثواب و عقاب بسبب عقل است و حدیث اقبل و از برد در اینکه حیوة عقل بعلم است و حیوة علم بعمل و حیوة عمل بخلوص
۲۰	کلام رسول خدا در بابی در غفاری که جلوس ساعتی نزد عالم بهتر است از هزار غزوة و جهاز و غیر ذلک از فضائل تا آنکه نظر بوجه عالم بهتر است از هزار بنده آزاد کردن	۱۴	در اینکه هدیه بهتر نیست از کلمه حکمتی که باعث عدایت و برگشت از گمراهی بشود
۲۱	کلام لقمان پسرش که مقدم بدار مجالس علم را بر چشم خودت	۱۴	در بیان فضل برادری دینی بر دیگری بواسطه تعلیم دادن او بر مردم خیر را
۲۱	کلام موسی بن جعفر ع که گفتگوی با عالم روی خاکروبه بهتر است از گفتگوی با جاهل روی زر بفت	۱۵	در بیان اینکه هیچ صدقه افضل از موعظه نیست
۲۱	کلام رسول خدا که هر که دوست دارد به آزاد شده گان از آتش نشر کند بمتعلمین نظر کند و بهر قدمی که بردارد بسوی علم عبادت یکسال نوشته میشود	۱۵	در بیان بر گرداندن قومی را از در بهشت بواسطه غفلت آنها از موعظه با اینکه نماز خوان و روزه گیر بودند
۲۱	کلام رسول خدا که یاد گرفتن هر بابی از علم بهتر است از کوه ابو قبیس که طلا باشد و در راه خدا اتفاق کند	۱۵	در اینکه محبوب ترین اشخاص کسی است که اطاعت خدا کند و نصیحت کند امت پیغمبرش را
۲۲	در اینکه آزار دادن اهل علم باعث لعن ملائکه و اعانت او بدرهمی باعث بشارت میباشد	۱۶	در اینکه قوام دین بچهار طبقه است
۲۲	کلام رسول خدا که هر که اعانت کند طالب علم را دوست داشته انبیاء و با آنها خواهد بود در بهشت	۱۶	در توبه دادن و اعطای مردی را و خواب دیدن او ندائی را که ما را مسرور کردی
۲۲	در اینکه مردم بر سه قسم اند	۱۷	در وحی خدای متعال بموسی که دوست گردان مرا با خلق و آنها را با من
		۱۷	قول رسول خدا که موعظه نعمتی است از طرف خدا که بسوی بنده فرستاده باید شکر کند
		۱۷	کلام عثمان با عمار یوم خذق و کلام عمار با او و فرمایش رسول خدا با عثمان
		۱۷	در اینکه کلمه حکمت گمشده مؤمن است

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۱۵	باب اطعام طعام و میهمان‌داری	در اینکه نجات عالم در عمل بعلم است و اهل جهنم	
۳۲۵	باب ایثار و غیر را بر خود مقدم داشتن	۲۲ در آزارند از بوی عالم تارک	
۳۳۶	باب قضاء حاجب مؤمن	در اینکه خطبای بی عمل مقراض میشود لیبهای	
۳۴۸	باب حسن خلق	آنها بمقراض آتشین بیان اینکه حدیث	
کلام بعضی از حکماء که فقط بر سه چیز باید		برای دنیا محرومیت دنیا و آخرت دارد و	
۳۶۶	تأسف برد	برای آخرت هم دنیا دارد و هم آخرت ۲۳	
سؤال منصور از محمد بن مروان در ملاقات او با		باب داخل کردن سرور در قلب مومن ۲۳	
۳۶۶	پادشاه نوبه	باب کبر و خود پسندی و ذم آن دو ۲۵	
نهی امیر المؤمنین علیه السلام از غم روزیکه		باب عجب و خود خواهی ۳۱	
۳۶۷	نیامده	باب تواضع و فروتنی ۳۹	
وصیت خدای متعال موسی ۴ بچهار چیز ۳۶۸		باب ریاء و مذمت آن ۴۶	
عجب حزقیل پنجمبر از دعای خود و سوء اثر		باب غضب ۵۷	
آن ۳۶۸		باب تفکر و تدبیر ۶۱	
داخل شدن ابی ایمن بر امام ع و تعجب او از		باب بخل و مذمت آن ۸۰	
۳۶۹	شفاعت	باب نمایی کردن و مذمت آن ۷۵	
خبر دادن رسول خدا ص که مؤمن حقیقی کیست		باب حرمت غیبت ۷۹	
۳۷۰		باب حسد و مذمت آن ۱۰۱	
کنایت امام ششم ع باصحابش و نهی کردن آنها		باب حرمت دروغ گفتن ۱۰۷	
۳۷۰	را از فحش و دشنام اعداء خدا	باب منافق و نفاق و دروئی ۱۱۱	
کلام امیر المؤمنین ع بیکنفر از اصحابش که او		باب مرأه و جدال کردن ۱۲۲	
۳۷۰	را مار گزیده بود.	باب مدارا کردن با مردم ۱۲۷	
کلام حضرت سلیمان بیکنفر زارع و اینکه بگتبحه		باب رفق و اغماض از مردم ۱۳۲	
۳۷۱	بهتر است از تمام ملک او	باب تفحص کردن لغزشهای مردم ۱۲۴	
نقل کلام امام باقر ع با اسماعیل و سؤال حضرت		باب کنظم و فرو نشانندن خشم و عفو مردم ۱۴۱	
۳۷۲	از مقدار گذشت طایفه اش	باب مدح سکوت و گناهان صادره از زبان ۱۵۴	
سؤال از کیفیت حال او پس قرن و جواب او		باب طول امل و آرزوهای دراز ۱۶۶	
۳۷۲		باب مدح کم خوردن و مزمت زیاد خوردن ۱۷۶	
کلام او پس قرن که یاد مرگه برای مؤمن		باب منسج از پیروی هوای نفس ۱۸۸	
۳۷۲	سروری نگذاشته	باب پرهیز کردن از حرام و مدح کسب	
کلام رسول خدا ص که بوی بهشت از زمین میوزد		حلال ۱۹۵	
۳۷۳		باب حیا ۲۰۴	
حکایت اینکه وزعه فوت میکرد که آتش برابر		باب بیان تقوی و طاعت و خداترسی ۲۱۰	
ابراهیم ع شعلهور گردد و کلام امام ششم در این		باب اجتناب محرمات ۲۳۱	
۳۷۳	باره	باب صبر و رضا ۲۴۰	
نقل کلام داود درباره عبادت خود و تکلم قورباغه		باب سخا و جود و بخشش ۲۸۷	

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۸۰	قول بعضی از حکما که در سه چیز سزاوارتر عن نیست و لو پادشاه باشد	۳۷۳	و کلام عجیب آن حیوان
۳۸۱	کلام عبدالملک هنگام مرگ و تقاضای اینکه کاش لباس شوری بودم و خلیفه نبودم	۳۷۴	کلام یحیی بن یعمر درباره کشتن وزغ و فضل آن
۳۸۱	کلام بوزرجمهر که عالم تر از همه چه کسی است	۳۷۴	کلام امام ششم ع درباره وزغ و پلیدی او و اینکه بنی امیه مسخ میشوند بصورت وزغ
۳۸۱	قرار دادن ام السلمه عرق رسول خدا را از جمله طیب و کلام آنحضرت در این باره	۳۷۵	فرمایش رسول خدا ص که اسب باغ وضوع محو گناهان میکند
۳۸۱	کلام امام پنجم ع درباره اینکه هر کس دوست بدارد کسی را و تبعیت کند از کسی با او خواهد بود	۳۷۵	کلام رسول خدا که هر مردیکه راضی شود زقش زینت کرده از خانه بیرون شود دیوث است و گناه نکرده هر کسیکه باو دیوث بگوید
۳۸۱	امر رسول خدا ص حضرت فاطمه ع را که طعامی مهیا کند برای اسماء در عزای جعفر شوهر اسماء	۳۷۶	روایت از رسول خدا ص که یاد سه چیز مصیبات آسان میکند
۳۸۳	کلام امام باقر ع که تا سه روز غذا درست کنند در عزای خانهها	۳۷۶	حکایک اینکه هر زنی که راضی شود بفاسقی شوهر کند منافق است و در آتش حبس میشود
۳۸۲	کلام امام باقر ع که همسایه های اهل مصیبت تا سه روز طعام بسازند	۳۷۶	قول رسول خدا ص بر اینکه قدم بر نمیدارد در قیامت از پیشگاه خدای متعال مگر آنکه سئول گردیده میشود از چهار چیز
۳۸۲	کلام امام ششم ع که چیز خوردن نیز داخل اهل مصیبت دأب اهل جاهلیت است و مستحب فرستاده طعام	۳۷۷	در ذکر سلمان و جعفر طیار خدمت امام ششم ع و برتری دادن بعضی جعفر را و کلام امام در این باره
۳۸۲	کلام رسول خدا ص که وقتی فتنه ها رو آورد به قرآن چنگ بزنید	۳۷۷	سؤال منصور بن بروج از امام ششم ع از کثرت یاد آنحضرت از سلمان و کلام امام
۳۸۲	در اینکه دل زنگ میگیرد بمثل آهن و رفع آن بخواندن قرآن است	۳۷۷	سؤال ابن نباته از امیرالمؤمنین ع درباره سلمان و کلام مفصل امام در شأن او
۳۸۲	کلام ابن سماء که بهارون که بترس از اینکه در بهشت باین پهناوری جای قدمی نداشته باشی	۳۷۸	کلام رسول خدا ص با علی ع در اینکه بهترین لباس برای زن شلوار است
۳۸۳	کلام دیگری که وای بر کسیکه رحمت خدا بر او ضیق شود	۳۷۹	کلام امام ششم ع در اینکه تمام علوم در چهار صفت است
۳۸۳	کلام ابی دراء که قیام من بحق برای من رفیقی نگذاشت الخ	۳۷۹	اعاده کردن بعضی از عباد نماز سی سال بواسطه ریاء
۳۸۳	کلام رسول خدا ص در اینکه خدا وقتی اراده کند به بنده خیر را منصرف میکند او را از نیکی های	۳۷۹	علت هم نشی بهلول با اهل قبور
		۳۷۹	کلام بعضی از مجانبین از قول اهل قبور

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۹۰	کلام رسول خدا ص که در شب معراج امر شد علی را منصوب کنم	۳۸۳	او
۳۹۰	در عذاب شارب الحمر و تارك الصلوة از اهل قرآن		کلام امام ششم ع که چقدر زشت است بگذرد بر آدم هشتاد سال و خدا را نشناسد ۳۸۳
۳۹۰	وحی خدای متعال بسوی موسی ع که هر کس زنا کند با او زنا شود	۳۸۴	نشسته است
۳۹۰	قول رسول خدا ص هر کس خوبی کند در مابقی از عمرش مؤخذه نمیشود نسبت بگناهان گذشته اش	۳۸۴	در اینکه هر گاه فاسقی مدح شود عرش میلرزد
۳۹۱	در اینکه انسان نسبت به عمرش باید بخیل تر باشد تا بدرهم و دینار		در اینکه رضا و سخط جامع مردم است و رضایت بیگناه باعث عمومیت عذاب میشود ۳۸۴
۳۹۱	در اینکه برادران یوسف خجالت میکشیدند پس از شناختن	۳۸۵	در استسقاء سلیمان و برخورد او ب مورچه لنگی و مناجات آن حیوان با خدا
۳۹۱	سرفره حاضر شوند کلام یوسف ع که شما باعث آبروی من هستید	۳۸۵	در ریز کردن عذی بن حاتم نان برای مورچگان و اینکه روز عاشورا نمیخورند
۳۹۱	در اینکه دسته از امت با اعمال زیادشان مأمور میشوند بآتش بروند بواسطه علاقه مفراط آنها بدنیا	۳۸۵	کلام مردی بمأمون که سلیمان برای مورچه ایستاد و تو برای انسانی نمی ایستی
۳۹۱	قصه مرد بنی اسرائیلی که بواسطه مشورت بازنش بیچاره شد	۳۸۶	کلام مورچه بسلیمان که میدانی چرا با در خدا برای حرکت تخت تو مسخر کرد
۳۹۲	روایتی از امام ششم ع که خاکسی است از شدت مکر و خدعه زنان		در اینکه هر صبح عمل عباد چه فاجر و چه صالح بر رسول خدا ص عرضه داشته میشود ۳۸۶
۳۹۴	نقل حکایت عجیبی از مکر زنان	۳۸۶	در اینکه بدی اعمال باعث بدحالی رسول خدا ص میشود
۳۹۵	در اینکه زن غلوز نجیر است که بگردن هر کس خدا بخواهد میاندازد و زن صالحه تاج است		کلام محمد زیارت که برای من و اهل من دعا بفرماید و فرمایش امام ع ۳۸۶
۳۹۵	کلام امیر المومنین ع که مقصود از حسنه فی- الدنيا زندهای صالح هستند	۳۸۷	خطبه امیر المومنین مشتمل بر اینکه اگر میدید آنچه مرده گان دیدند هر آینه مطیع و منقاد میشدید
۳۹۶	در اینکه غیبت حسنات را میخورد مثل یک آتش هیزم را	۳۸۷	ورود شیطان بر موسی ع با کلاه رنگین
۳۹۶	قول رسول خدا ص در اینکه باکی نیست در کشتن پنج چیز در حل یا حرم	۳۷۸	در اینکه اجیر قبل از عمل باید اجرتش قطع شود
۳۹۶	فرمایش امام ششم بسفیان ثوری که دو خصلت باعث دخل بهشت میشود		خبر دادن رسول خدا ص رضایت خدا را از جعفر بن ابیطالب ع
		۳۸۹	در اینکه خدا هر گناهی را می آمرزد مگر ۲ گناه
		۳۸۹	در اینکه کلید هر چیزی راستی است

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۰۵	دنیا رسیده	کلام بهلول بهارون الرشید هنگام قصد حج در کوفه	۳۹۷
کلام رسول خدا در باره غافلترین مردم کتابت	هارون بموسی بن جعفر ع که مرا موعظه کن	در اینکه هفت چیز بعد از مرگ ثواب آن نوشته میشود	۳۹۸
۴۰۵	در اینکه هیچ چیز بمثل چشم پوشی از حرام از آن را حافظ نیست	در اینکه هفت چیز بغیر چیزهایی مسخره کردن خود است	۳۹۸
۴۰۵	در اینکه انتهای عمر امت رسول خدا تا شصت سال است	سؤال ابو بصیر از امام ششم ع که گاهی بدون جهت منموم میشود و بیان علت آن	۳۹۸
۴۰۵	کلام بچه به پیر کمر خسم که این کمان بچند خسریدی	روایتی که مشتمل است بر مواعظی از امام صادق علیه السلام	۳۹۹
۴۰۶	نهی از نشستن سرمبال برای شنیدن غنا	سؤال از افضل اعمال از امام ششم ع و جواب آنحضرت	۳۹۹
۴۰۶	نهی امام سجاد ع از هر شنیدن و گفتنی	کلام ابی میثم تمار و سؤال او از امام باقر ع	۴۰۰
در اینکه خواب سالم ترین چیز است بعد از اداء فرائض	۴۰۷	در باره کلام میثم که دوست بدار دوست آل محمد ع را و هر چند فاسق باشد و تأئید امام او را	۴۰۰
در اینکه هر جوانی برای خدا بگذرد از شهوات و لذت ثواب هفتاد صدیق با او میدهد خدا در اینکه مرگ اقرباء اگر باعث تنبیه شود مصیبت نیست	۴۰۷	در باره نام گذاری ابی هارون فرزندش را بمحمد ص و کلام امام ششم علیه السلام در این باره	۴۰۱
و حی خدای متعال بعزیز که نگاه بکوچکی گناه مکن بلکه به بین که را معصیت میکند	۴۰۸	کلام امیرالمومنین ع در باره شقی ترین مردم	۴۰۱
در اینکه اولیاء خدا وقتی اداء فرائض و سنن کردند خوف بدارند	۴۰۸	موعظه جبرئیل رسول اکرم صلی الله علیه و آله را	۴۰۲
بیان اینکه غنی طاعی در حکم مرده گان است	۴۰۸	موعظه و وصیت رسول خدا ص بمردی	۴۰۲
در اینکه برکت با سال خوردگان است	۴۰۹	فی در بیان سه نعمت بزرگ خدای متعال	۴۰۳
کلام زن مرده با مرد بناش و کفن دزد	۴۰۹	در بیان عدالت در وصیت	۴۰۳
کلام امام ششم ع نسبت بگرمی طعام	۴۰۹	در بیان اینکه جور در وصیت از کبائر است	۴۰۴
کلام امام ششم ع در بیان صفات اولیاء خدا	۴۱۰	در بیان اینکه دم مرگ آدم بهوش می آید برای وصیت چه بکنند و چه نکنند	۴۰۴
عبور موسی ع بکسیکه قبری حفر میکرد و قبض روح موسی در آن	۴۱۰	قول عابدی دم احتضار که حزن و غم من برای مرگ نیست بلکه برای شبی است که خوابیدم و روزی که روزه نبودم	۴۰۴
عبور مالک اشتر از بازار و هنگ بازاری باو و نماز مالک بجهت در گذشت خدا از او	۴۱۱	وصیت امام باقر ع در باره احتیاج بکسیکه تازه	

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۱۸	داده		خواستن جندی از ابراهیم ادیم میوه و اهانت باو
	رفتار بعضی از بلاد هند وقتی که پادشاهی	۴۱۱	کلام بعضی از عرفاء که چون نمیدانی حال خود
۴۱۹	میمبرد	۴۱۲	در قیامت از دوستانت بگه
	کلام بوذرجمهر که دشمن تر از نفس چیزی		کلام ربیع بن خثیم که میشود مکانی باشی که
۴۱۹	نیست	۴۱۲	شناخته نشوی و شناسی بکن
	عذاب کردن خدا از قوم شعیب صد هزار نفر را	۴۱۲	در بیان تعظیم اسم خدا و اثر عجیب آن
	چهل هزار اوز بدان و شصت هزار از خوبان	۴۱۲	در بیان اینکه طاوس مردی بود که مراده کرد
	کلام امام کاظم ع بابن یقظین که توضیحات کن	۴۱۲	با زنی مسخ شد باین صورت
	یک چیز من ضمانت میکنم سه چیز برای تو	۴۱۲	در بیان اینکه طاوس وقتی صیحه میکشد چه
	در بیان اینکه وفاء با اهل غدر غدر است	۴۱۳	ذکری دارد
۴۲۰	و بالعکس		علامت سعادت و تفاوت طبق کلام امام ششم ع
	ملاقات دو ملک یگدیگر را و کلام آنها باهم	۴۱۳	در تشخیص اینکه مرد بسوی خیر میرود یا بسوی
	در اینکه بعضی از سلاطین با تکلف زیاد خانه ساخت		شهر
۴۲۰	و سه نفر عابد دو عیب گرفتند	۴۱۳	در بیان اینکه چهار چیز ضایع و بی نفع
	مناجات حبری از بنی اسرائیل که خدایا تا کی		کلام امام علی بن محمد ع که پنج چیز ضایع
	تورا معصیت کنم و تو عقابم نکنی	۴۱۴	شده است
۴۲۱	طلاق بعضی از عباد زن خود را و بیان نکردن		کلام امام باقر ع بجابر جعفی که تو وقتی دوست
	عیب او را		ماهستی که اگر تمام اهل بلد بگویند تو
	سؤال مردی عثمانی از خلیل بن احمد مسئله	۴۱۵	بدی بد حال نشوی
۴۲۱	بشرط کتمان		قصه عالمی که میل بدنیا کرد مسخ شد بصورت
	در بیان اینکه هیچ نعمتی گرفته نمیشود مگر	۴۱۵	خنزیر
	بسبب عصیان		تبسم رسول خدا و تعجب آنحضرت از جزع مؤمن
	خواهش قومی از پیغمبرشان که مرگ از آنها بر	۴۱۵	از ناخوشی
	داشته شود		قصه عجیبه امیر المؤمنین ع هنگام بستن آبرا
	کلام علی علیه السلام که هیچ بلیه و نقص رزقی نیست		بروی لشکرش از طرف معاویه علیه
۴۲۳	مگر بواسطه گناه و معصیت	۴۱۶	الهاویه
	در اینکه هیچ موهنی نیست مگر آنکه همسایه		وحی خدای متعال بسوی پیغمبری از پیغمبران
۴۲۳	مودی دارد		که اگر امید لقاء داری در دنیا غریب باش
	کلام حزقیل در اینکه نعمت بدخول بهشت	۴۱۷	و محزون
۴۲۳	است		عادت بعضی از بلاد هند که هر صد سال عیدی بپا
	در اینکه سه طایفه خدا بسوی آنها نظری نمیکند		میکنند و کسی که در عید پیش بوده صحبت
	روز قیامت	۴۱۷	میکند
	بیان اینکه دنیا دار نیست خراب و خراب تر قلب		در بیان اینکه خدا پنج چیز را در پنج چیز قرار
	کسی است که دنیا را آباد میکند		
۴۲۴	تقاضای قلبی بعضی از تابعین موسی و ملحق		

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۳۲	کلام امام ششم راجع بعداواى بقر بت سیدالشهداء	۴۲۴	شد نشان بفرعون عاقبت امر
۴۳۲	ع	۴۲۵	تقسیم کردن نعامه تخمهای خود را بسه قسمت
۴۳۲	قصه خرید سیدالشهداء ع زمین کر بلارا	۴۲۵	بیان امام ششم علیه السلام در باره برنج و وصف آن
۴۳۳	قصه مردیکه بدیگری گفت حاجت کوچکدارم	۴۲۶	هدیه شریف پیداشاه صلاح الدین بهدایاییکه در آن بود بادبزن از درخت خرماى مسجد رسولخدا ص
۴۳۳	کلام معاویه بجاریه پسر قدامه و جواب او	۴۲۷	قول رسولخدا در نظر کردن بروى عالم وتفصیل در آن
۴۳۳	حدیثی راجع بکسیکه امر دینی را بجهت اصلاح دنیا ترک کند	۴۲۷	بیان اینکه اگر عالم زاهد نبود برای اهل زمانش عقوبت است
۴۳۴	حدیثی راجع بکمال ایمان	۴۲۷	بیان اینکه زن شراست و بدتر آنکه انسان لا بد است از آن
۴۳۴	در بیان حدیثی راجع بکسیکه راضی نباشد بقضای الهی و صبر نکند بر بلايا	۴۲۸	کلام علی علیه السلام که دنیا خانه مرور است و آخرت خانه قرار
۴۳۴	قول بعضی ازوعاظ بیعضی از سلاطین و بیان ارزش سلطنت	۴۲۸	بیان حال اختصار مرد تابع هواوزن و حمام منجانب
۴۳۵	کلام رسولخدا باین مسعود راجع بآخر الزمان	۴۲۸	بیان کاغذ سلطان روم و نوشتن کاغذ حجاج بمحمد بن حنفیه از طرف عبدالملک بن مروان و جواب آن
۴۳۵	کاغذ یعقوب بنی به یوسف بعد از نگاه داشتن بن یامین	۴۲۹	گفتن بعضی از سلاطین بویزرش که چه خوب بود پادشاهی میماند و جواب او
۴۳۶	کلام عالمی از بنی اسرائیل بدرگاه خدا که تا کی معصیت کنم و عقوبتم نکنی	۴۲۹	گفتن عالم که حیا میکنم عیالم را بغير خدا بسپارم
۴۳۷	درخواست سفیان ثوری از امام ششم علیه السلام	۴۲۹	قصه بودیعه گذاشتن تاجر نشابوری نزد شیخ ابی عثمان میری وتفصیل آن
۴۳۸	کلام بعضی از اکابر راجع بعظمت عقل	۴۳۰	گریه کردن بر سرقبر عبدالملک و کلام اعرابی
۴۳۸	کلام رسولخدا راجع بکوچکی شیطان در روز عرغه	۴۳۱	سؤال از بعضی از زهاد از مخالطه باملوک و جواب او
۴۳۸	بیان پیدا شدن سنگی در بیت المقدس ونوشته آن	۴۳۱	سؤال از امیرالمؤمنین راجع به سلام بر گنه کار
۴۳۸	قصه عمران بن عطان وفرار او از حجاج وبر خورد او باندیم عبدالملک	۴۳۱	سؤال از رهبان که کدام روز عید شماست
۴۴۰	قصه موعظه رسولخدا ص قیس بن عاصم را باجماعتی	۴۳۱	سؤال از ابی علی رفاق راجع بتواضع از غنی
۴۴۰	نقل یونس بن ظبیران از امام ششم ع مذمت اشتها ر بعبادت را	۴۳۲	سؤال ابی حمزه از امام ششم راجع بقرت سیدالشهداء ع
۴۴۱	نقل قصه بر خوردملکی از ملائکه بحضرت ادریس وشفاعت از او		

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۵۳	و کلام رسول خدا راجع بگریه قومی بر میتی	۴۴۲	کلام رسول خدا در اینکه قیامت از چهار چیز سؤال میشود
۴۵۳	کلام امام ششم ع درباره زنی که روز قیامت میگوید فریب جمال خوردم	۴۴۳	قصه راجع ببهلول و ابی حنیفه
۴۵۳	آمدن فقراء خدمت رسول خدا و عرض حال آنها که ما از خیرات محروم هستیم	۴۴۵	ورود شقیق بلخی برهارون الرشید دیدن حضرت سایما مورچه را با دانه از گندم و بردن بدریا
۴۵۴	خطبه امیر المؤمنین در عید فطر	۴۴۶	قصه رسول خدا با پرنده کور و نابینا
۴۵۵	کلام علی ع که چه بسا از لباسها که کفن انسان میشود	۴۴۶	فائده نماز شب
۴۵۵	کلام علی ع که استعداد برای مرگ چیست	۴۴۷	کلام رسول خدا راجع بمرگ غریب
۴۵۵	کلام علی ع که ترك گناه آسان تر است از توبه	۴۴۷	قصه شقیق بلخی و ثروت او
۴۵۶	کلام رسول خدا که هر که راضی کند سلطان را بغضب خدا از دین خارج میشود	۴۴۸	روایتی راجع بترك نماز عمدا
۴۵۶	کلام امام باقر ع درباره مردی که منزل باشد و بخود راه ندهد مؤمن را	۵۴۸	روایت راجع بهستن نزد عالم و فضیلت آن
۴۵۷	کلام امام ششم درباره مؤمنی که حجاب قرار دهد بین خود و مؤمنی	۴۴۸	روایتی راجع بترك شهوت
۴۵۷	کلام رسول خدا ص که غرض از بعثت مکارم اخلاق است	۹۴۹	قصه مالک بن دینار و سر خوردن او بیازی که در منقارش نانی بود
۴۵۷	تعجب علی ع از ناامیدی کسی که با او باشد استغفار	۴۵۰	روایت راجع بثواب اذان
۴۵۷	در اینکه شدیدترین فریضه ذکر خداست	۴۵۰	کلام رسول خدا راجع بغسل و استعمال بوی خوش
۳۵۸	در اینکه باید در کار خیر عجله کرد	۴۵۰	کلام رسول خدا درباره صبر بر خلق زن کج خلق
۴۵۸	در بیان عذاب زبان	۴۵۰	کلام امام ششم ع که نمیگذرد بر مؤمنن چهل روز مگر آنکه غمی به او میرسد
۴۵۸	در اینکه امام ششم مالی جهت اصلاح بدست ابی حنیفه سائق حج گذاشته بوده	۴۵۱	کلام ابن عباس راجع به بنا کردن مسجد
۴۵۹	در بیان ورود ملکی بر رسول خدا ص که داری ۲۰ هزار سربوده	۴۵۱	کلام رسول خدا ص راجع به سخت ترین مردم از جهت حسرت روز قیامت
۴۵۹	در بیان اینکه برای خدا ملکی است ۱۶ هزار بال دارد	۴۵۱	شکایت مردی از همسایش نزد رسول خدا و امر بصبر او را
۴۵۹	در خواب دیدن پسر دعبل را که لباس سفید پوشیده و بیان علت آن	۴۵۱	سفارش رسول خدا ص بعائشه از جمله دوری از ثروتمندان
۴۶۰	در بیان اینکه برد قصر فرعون بسم الله نوشته بوده و شرح آن	۴۵۲	سؤال مردی از سلمان در باب نبودن اثاث در منزل
۴۶۱	قول باینکه جبرئیل نوشته بردر قصر فرعون	۴۵۲	وصیت رسول خدا ص بمردی که از شهوات کم کن تا فقر آسان شود
		۴۵۲	کلام سلمان که سه چیز میگریانند و سه چیز میخندانند مرا

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۷۱	بازشدن زبان بچهها میشود	بسم الله بر خورد عیسی بشهریکه میوههای	
۴۷۲	در اینکه میوه صدو ۲۰ قسم است و آقای همه	آن کرم دار بوده و تعلیم علاج آن	۴۶۱
۴۷۲	انار است	در تشریف زهری خدمت امام زمان وسیله نایب	
۴۷۲	کلام امام ششم ع که اگر در عراق بودم هر روز	آن آقا	۴۶۲
۴۷۲	انار میخوردم و به آب فرات میرفتم	در اینکه اگر پیر مردها و بچهها و حیوانات نباشد	
۴۷۲	در بیان اینکه هر اناری دانه از بهشت دراوهست	عذاب نازل میشود	۴۶۲
۴۷۲	در بیان اینکه انار دانه دارد از بهشت و فواید	کلام امام زین العابدین ع بامام باقر ع که با	
۴۷۲	خوردن آن	پنج طایفه رفاقت مکن	۴۶۴
۴۷۲	در اینکه انار آقای میوهها است و خوردن آن روز	در نهی از نشستن در مجلس معصیت	۴۶۴
۴۷۳	جمعه به ناشتا	در نهی از مجلسیکه باعث نقص مؤمن باشد	۴۶۴
۴۷۳	ورود عده بر معاویه و سخن او به احنف و جواب	در بیان سه خصلت نیک از رسول خدا ص	۴۶۴
۴۷۳	احنف بمعاویه	کلام رسول خدا بحدیفه اگر مبتلا شود به	
۴۷۳	سؤال از احنف که از که حکمت آموختی و جواب	امراء بد	۴۶۴
۴۷۴	او که از قیس بن عاصم	آمدن خواهر رضاعی رسول خدا خدمت آن	
۴۷۵	قصه خواب متولی مسجد قریه نیله	حضرت	۴۶۵
۴۷۷	سؤال نصرانی از امام ششم ع از اسرار طب	ندای منادی از قبل خدا هر جمعه	۴۶۵
۴۷۸	قصه تکلم حمار سیاه با رسول خدا ص	آمدن فاطمه زهرا بعد از رسول خدا بمزار شهدا	
۴۷۸	کلام علی ع که سیه بادین بهتر است از حسنه	و سؤال محمود بن لید از آنمخد علیها	
۴۷۸	در غیر دین	السلام	۴۶۶
۴۷۹	کلام بعضی از عارفین که تأخیر در عطا نباید	سؤال جهنم بن حمید از امام ششم درباره حق رحم	
۴۷۹	باعث نومیدی شود	ولو اهل خلاف باشد	۴۶۸
۴۷۹	سؤال حجاج از پیری که چگونه است خوراک تو	کلام امام باقر ع درباره سود کردن کید	
۴۷۹	بیان معجزه از امام علی النقی ع از زبان کاتب	سوزان	۴۶۸
۴۷۹	نصرانی	کلام امیر المؤمنین درباره اینکه اول چیزیکه	
۴۸۱	بر خورد حضرت موسی ع بصیادناهی که عابد	سزاداده شود در قیامت آب دادن است	۴۶۸
۴۸۱	شمس بود و عابد خدا پرست	جلو گیری عمر بن الخطاب از جسارت بعلی ع	
۴۸۲	خواب سلطان محمود رسول خدا را ص و رفع سه	ثواب قرائة آية الكرسي عقب نماز	۴۶۹
۴۸۲	شک از دل او	ایضاً ثواب قرائة آية الكرسي عقب نماز	۴۶۹
۴۸۳	داخل شدن رسول خدا بر مریضی که درخواست	کلام امام ششم درباره حق مؤمن بر مؤمن	۴۶۹
۴۸۳	عذاب کرده بود در دنیا	سؤال حسن بن جهنم از امام هشتم از حد توکل	۴۷۰
۴۸۴	کلام رسول خدا ص که اینطور نیست امر بمعروف	کلام رسول خدا ص درباره شاداب وضو گرفتن	
	و نهی از منکر نکن مگر هنگام عمل کردن	که محو گناهان میکند	۴۷۱
	خودت	کلام حضرت رضا ع که هر چه مردم گناه تازه	
		احداث کند بالای تازه پدید آید	۴۷۱
		کلام امیر المؤمنین ع که خوراندن انار باعث	

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۹۴	قصه مردیکه برندگان میخزید و آزار میبرد	۴۸۴	کلام بعضی به بعضی که اگر نباشد امر بمعروف و نهی از منکر مختص بعامل باشد و منتهی این حکم خدا میخوابد و رود حارثه بن قدامه بر معاویه و کلام بین آنها
۴۹۴	قصه سوار شدن شیطان در کشتی نوح و حيله او و نصیحت شیطان حضرت نوح را	۴۸۵	ورود معاویه در کوفه و ملاقات او با اصحاب امیر المؤمنین و گفتگوی صعصعه با معاویه
۴۹۵	در اینکه مجالست با اشرار باعث سوءظن بخوبان میشود	۴۸۶	ورود دسته بر معاویه که عدی و احنف و صعصعه با آنها بودند
۴۹۶	کلام رسول خدا ص که در قیامت مفلس که میباشد	۴۸۷	ورود صعصعه و کلام و کلام عمر عاص بمعناویه که او ترابی است یعنی علی دوست
۴۹۶	کلام ابن عباس که سگ امین بهتر است از رفیق خائن قصه صعصعه با رفقای خود	۴۸۷	ورود شریک بن اعور بر معاویه و رد و بدل بین آن دو
۴۹۶	کلام امیر المؤمنین ع که خوشا بحال کسیکه او بمثل زندگی سگ باشد	۴۸۸	در بیان اینکه فقر گاهی ثبوت از خدا و گاهی عقوبت است
۴۹۷	دستور عیسی ع با صاحبش که دوستی کنید با او نزدیک شوید با خدا	۴۸۸	بر خوردن مقن بن زائده در بیابان بمردیکه برای او تحفه میبرد و کلام آن دو
۴۹۸	قصه احمد بن حنبل و یحیی بن معین باقیه گویی کذاب با دو قصه شیرین از دو دروغ گو	۴۸۸	کلام اصف بمردیکه به او فحش میداد
۴۹۸	خطبه رسول خدا ص در بی اعتباری دنیا	۶۸۹	درخواست شاعری از معن بن زائده بوسیله چوب روی آب
۵۰۰	قصه اینکه مردگان از مرگ گریه نمیکند به واسطه اینکه زادی بر نداشته اند	۴۹۱	کلام مردی بعلی بن الحسین ع که من عاصی هستم و صبر ندارم و فرمایش امام به او
۵۰۱	سئول مردی از ابازر در باره نداشتن اثاث منزل و جواب او	۴۹۱	کلام امام ششم ع نسبت به اموری که سكرات مرگ آسان شود
۵۰۱	کلام رسول خدا درباره سختی آخر الزمان بر مؤمنان بواسطه حفظ ایمان	۴۹۲	کلام امام باقر ع نسبت بکسی اولاد پدر بزرگوارش
۵۰۱	قصه حضرت عیسی و نیافتن پناهی از رعد و برق	۴۹۲	نقل کلام عمار وقت رفتن بصیفین و مرتبه رضای او
۵۰۲	کلام رسول خدا که آنچه خداداده نمیگیرد مگر بر اثر عمل انسان گرفته میشود	۴۹۲	قصه مالک بن زیاد درباره منازعه او با نفس
۵۰۲	کلام رسول خدا در زندگی خیر نیست مگر برای دو نفر	۴۹۳	کلام رسول خدا و رفتار آنحضرت با کسیکه کفایت کند یتیمی را و گریه آن بزرگوار در مرگ یتیمی
۵۰۳	قصه ابوقدامه شامی با زنیکه گیسوان خود را داد براه خدا و قصه جوان آن زن	۴۹۳	در اینکه صدقه مخفی غضب خدا فرو نشاند و
۵۰۳	کلام رسول خدا راجع باینکه زمانی خواهد آمد که دین آنها متاع باشد و زنها قبله آنها		
۵۰۶			

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۵۱۷	قصه طواف کردن موسی القاسم از طرف ائمه ع و تمجید کردن امام نهم ع او را	۵۰۶	کاغذ منصور به امام ششم که چرا شما از ما دیدن نمیکنید و جواب آنحضرت
۵۱۸	قصه سبک شمردن انسان گناهی و عدم عفو آن	۵۰۷	کلام آحنف درباره کلامی که رضای سلطان آن باشد و سخط خدا نباشد
۵۱۸	قصه جمع آوری کردن اصحاب هیزم را در زمین بیاض	۵۰۷	کلام معاویه باحنف وقت بیعت گرفتن برای یزید و جواب او
۵۱۹	قصه تبریک نگفتن ابی ذر با بن عباسی و گفتگوی آن دو	۵۰۷	علت نامیدن سید مرتضی بعلم المهدی و جواب وزیر وحی خدای متعال بموسی ع که جامه کهنه باش و دل نو
۵۱۹	درخواست موعظه کردن عمر بن عبدالعزیز از ابو حازم و جواب او	۵۰۷	کلام ندیم پادشاهی بحکیم که اگر خدمت سلطان میگردی علف نمیخوردی و جواب او
۵۱۹	درخواست موعظه کردن مهدی عباسی از بشر زاهد و کلام شیرین او	۵۰۸	قصه اعرابی که چسبیده بود بحلقه کعبه و کلام او
۵۲۰	بیان بحث هشام بن حکم با عمر بن عبید در بصره	۵۰۸	پرسیدن از بعضی که چرا کناره گرفتگی از مردم ورود حاجب پسر زراره برانوشیروان و سؤال و جواب او که بردینم میترسم
۵۲۰	قصه ورود معاویه در مدینه و بازخواست استقبال از قین بن سعد و کلمات معاویه با ابن عباس	۵۰۸	جواب شیرین آن دو
۵۲۳	قصه رفتار رسول خدا ص با شتری و قصه شکایت شتر دیگری از صاحبش	۵۰۹	قصه مردیکه بمعایه گفت سؤال از تو را خوشتر دارم از علی بن ابیطالب و تقبیح معاویه او را
۵۳۴	پرسش مردی از محل حشر از امام ششم علیه و فضیلت قم	۵۰۹	کلام رسول خدا ص که مؤمنن چهل روز یگبار بوسیله بلئه از گناه پاک میشود
۵۳۵	قصه عابد لبنانی با سگ و جواب سگ	۵۱۰	کیفیت حشر مردم از لسان امام زین العابدین از جدش علی بن ابیطالب
۵۳۶	ملاقات طاووس یمانی با هشام و گفتگوی آن دو	۵۱۰	قصه ابای عالمی از بیان عیب زوجه اش
۵۳۸	نقل ابن عمر خطبه از رسول خدا ص	۵۱۴	قصه غناخواندن مردی در کنار حریم مهدی عباسی و کلام سندی ابن شاهرک در چرخان
۵۳۹	دعای زنی بمردیکه به آن زن خوبی کرده بود	۵۱۴	قضیه معاریه دادن علی بن رافع به دختر علی ع و توییح امیر المؤمنین علیه السلام او را
۵۴۰	سؤال خوشروئی نماز شب خوانها از حضرت رضا علیه السلام	۵۱۵	اثر گفتن سبحان الله و بحمده از لسان رسول خدا
۵۴۰	کلام بعضی که آیا بزرگ چه کسی است	۵۱۷	
۵۴۰	بر خورد بشر بن مفضل در راه حج بزنی افسونگری وجهه و قصه آن		
۵۴۰	بیان حضرت رضا ع که انتظار فرج بسیار نیکو است		
۵۴۱			

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۵۵۸	سر غذا	۵۴۲	نقل کلام رسول خدا ص که انتظار فرج افضل اعمال است
۵۵۹	بیان شنیدن غلام حضرت هزار مرتبه لا اله الا الله و بیان سبب گریه حضرت	۵۴۳	خطبه حضرت رسول در مراجعت از جنگ تبوک
۵۵۹	بیان درخواست بهشت که خدا او را زینت کند و مزین شدن آن بحسن و حسین علیهما السلام	۵۴۴	قصه خواب شیخ جعفر که کاشف از مقام حبیب است
۵۶۰	بیان آثار زیارت سیدالشهداء ع	۵۴۵	جمع کردن حضرت رضاع همه مستخدمین سر سفره و اشکال بعضی وجواب حضرت
۵۶۰	برای عایشه و تعجب او	۵۴۵	ثواب آب دادن در محلیکه آب باشد
۵۶۱	بیان امام حسن ع خطبه از رسول خدا که در آن بیان شده اسما ائمه ع	۵۴۵	سر زنش باریتعالی روز قیامت بنده را که عبادت مریض نکرده
۵۶۳	بیان برداشتن سیدالشهدا لقمه نانسی از زمین و آزاد کردن غلام بسبب خوردن آن	۵۴۵	بیان ثواب زیارت برادر دینی در مرض یا صحت
۵۶۴	کلام حضرت رضاع که هر که عاصی دوست بدارد او عاصی است	۵۴۵	موعظه و کلام حضرت عیسی باصحابش
۵۶۴	بیان اینکه حضرت خضر دیوار را خراب کرد برای اینکه اولاد بواسطه پدرشان جزا داده شوند	۵۴۶	در بیان اینکه دم مرمک ممتل میشود برای او مال و اولاد و عمل او
۴۶۵	علمائی میآیند	۵۵۶	مرور حضرت عیسی ع بقبری که صاحب آن معذب بود و بعد مرور کرد بر طرف شده بود و طبق های برایش برده میشد
۵۶۵	آمدن جبرئیل برای تسلیت رسول خدا ص و حضرت صدیقه و جزا دادن رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین بگریه کنندگان	۵۵۷	ایضا مرور عیسی ع بقبری که معذب بود بواسطه اولاد خدا برداشته بود
		۵۵۷	قصه گذشتن رسول خدا بسرعت از قبری و در مراجعت بعکس و بیان علت آن
		۵۵۷	قصه گریه امام چهارم تا چهل سال باروزه و گریه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمة الكتاب

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيد الانبياء وخاتمهم محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله الطيبين الطاهرين المعصومين الهداة المهديين و لعنة الله على اعدائهم الى قيام يوم الدين و بعد ان الساطر لهذه الكلمات الراجى الى عفوره الغفور الناجى حسين بن محمد ابراهيم البجستاني عفى عن جرائمهما يقول بلسان كليل و قلب كئيب لما الجأنى حوادث الزمان على المهاجرة من مشهد الرضا عليه السلام الى طهران مع كمال كراهمتى على الخروج من بلدة كانت مختلف الشيعة ومهبط الملائكة ومع ذلك مسئلتى من الله تبارك و تعالى فى كل صباح ومساء ان يرزقنى العودوان يجعل نشورى من هذه الروضة المقدسه فاذا واجهت جماعة من المسلمين غير طالبين منى الاشتغال الى تدريس العلوم المتداوله نحوما اشتغلت به سنين متماديه فى الروضة الرضويه على ساكنها الفسلام وتحيه فلامحالة غيرت كيفية خدمتى بهذه الشريعة المحمديه على

مقدمه كتاب

حمد و سپاس خداوند پرا که پرورش دهنده جهانیان است و درود و تحیت بر سرور پیمبران و فرستاده شدگان حق سبحانه و تعالی حضرت محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله وسلم و درود بر خاندان پاک و طاهر و معصومش از هر پلیدی و آلودگی و بعد نویسنده این کلمات امیدوار بر رحمت خداوند بخشنده و نجات دهنده از هر مهلکه حسین فرزند محمد ابراهیم بجستانی عفى عنهما میگوید بازبان گرفته و دل پر از آلام پس از آنکه وادار کرد واردات زمانه مرا بر هجرت از جوار حضرت رضا علیه السلام بسوی طهران باشدت کراهمت من بر خارج شدن از بلده مقدسه که محل ورود شیعیان و نزول ملائکه است : و باوجود خروج درخواست این فقیر از خدای متعال در هر صبح و شام این است که روزیکند عود و برگشت بآن سرزمین پاک و قرار دهد حشرونشر مرا از آن روضه بهشتی : ناگاه بعد از ورود بطهران مواجه شدم با دسته از

صاحبها الصلوة والسلام الى يوم القيامة بان استنسخت الاخبار و آثار الائمة الاطهار من كتب قليلة كانت في تصرفي حسبما اقتضة سليقتي من كل باب و قرأت عين كلمات الائمة الاطهار و الرسول المختار في مجامع المؤمنين في المجالس عموماً و بعدمدة عقيب اداء الفرائض في المسجد خصوصاً و كثير اما بعد قرآئتي التمس مني جمع من المستمعين ان اكتب لهم عين الاخبار فهممت لدفع محذور الكتابة و لتعميم الفائدة و لأن يكون زادي في سفر الاخرة الذي نوديت بالرحيل اليه ان اجمع هذه السبائك و ارجو من الله تبارك و تعالی ان يوفقني لجمعها و علم الله و كفي به شهيد ان هذه بغيتي و تمام مسؤولي و سميت هذه المجموعة بسبائك الذهب في بيان حقيقة المذهب و به نستعين و اقتصر في بيان المدارك على مجرد ذكر الكتاب اختصاراً و الحمد لله رب العالمين و نهتم ان اكتب اخباراً متضمنة لجهة من جهات الاخلاقي و اما اخبار المشتملة على عمل دعاء او غير دعاء يتلوه انشاء الله تعالى في مجلد الثاني من سبائك الذهب بعونه تعالى

مسلمين كه طالب نبودند اشتغال مرا بتدريس علوم متداوله بمثل اشتغال اين ناچيز ساهای قبل در جوار مرقد منور و روضه پر نور حضرت رضا عليه السلام پس ناچار شدم تغيير دهم چگونگی خدمتم را بساحت شريعه محمديه صلى الله عليه وآله الى يوم القيامة باين طريق كه بنويسم اخبار را از كتب معتبره كه در دسترس بود و لو كم بود و كتابي نداشتم در غربت اگر چه در مشهد غير از كتب علمي كتاب چنداني نداشتم و نوشتن اخبار بر حسب مقتضيات مستمعين و سليقه ناقص خودم بود از هر بابي و ميخواندم عين كلمات ائمة اطهار و رسول بر گزيده را در مجامع مؤمنين و دوره های منعده باين منظور در عموم مجالس منعده و بعد از زماني عقيب اداء فريضه در مسجد بالخصوص وجه بسيار از مواقع بعد از ختم و خواندن اين فقير ميخواستند بعضي از شنندگان كه عين روايات براي آنها بنويسم نظر باين جهت كه زحمت نوشتن براي اين و آن كم شود و هم فائده آن عموميت بيشتري پيدا كند - و هم زاد و توشه راهي باشد براي سفری كه منادي آن صدايش بگوشم ميرسد تصيم گرفتم كه اين اخبار نوشته شده پراكنده را كه بمنزله قطعات طلائي است كه بيان ميكند حقيقت مذهب را در مجموعه جمع كنم و استعانت و ياري از خدا ميطلبم و اقتصار كردم در بيان مدارك روايات بصرف ذكر كتابي كه از آن نقل شده و همت مقصور است بر اينكه نقل كنم در اين مختصر اخباري كه جنبه اخلاقي در بر دارد و در مجلد ثاني اين كتاب اگر خدا توفيق عنايت كند و اجل مهلت دهد بنويسم اخباري كه مشتمل بر دعا و يا عمل ديگر است و بپرداران ايماني عرضه كنم انشاء الله تعالى .

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب سماتك الذهب في بيان حقيقة المذهب

۱) فی مجلد الثاني و العشرون من البحار من جملة كلمات الصادق عليه السلام لمعوية بن وهب ان افضل الفرائض و اوجبها على الانسان معرفة الرب و الاقرار له بالعبودية و حد المعرفة ان يعرف انه لا اله غيره و لا شبه له و لا نظير و ان يعرف انه قد يموت و هو غير فقيد موصوف من غير شبيهه و لا مبطل ليس كمثل شئى و هو السميع البصير و بعده معرفة الرسول صلى الله عليه و آله و الشهادة بالنبوة و ادنى معرفة

بسمه تعالى ۱ در جلد ۲۲ بحار الانوار علامه مجلسى قدس سره از جمله کلمات حضرت صادق عليه السلام بمعوية بن وهب نقل ميکند که حضرت فرمود بدرستی که افضل واجبات و واجب تر از همه بر انسان معرفت و شناسائی و اقرار به بندگی خداست و اندازه معرفت که انسان را لازم است این است که بداند غیر از ذات مقدس خدا خدائی نیست و شبه و مانند برای خدا نیست و بداند که ذات مقدس خدا اولی برایش نیست و همیشه پاینده و ثابت و غیر قابل زوال است و توصیف میشود بدون اینکه برایش شبیهی باشد و زائل کننده نیست برای خدا و نهم مانند ای و اوست شنوا و بینا و بعد از شناسائی خدا شناختن رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهادت به پیغمبری و نبوت لازم است و کمترین مرتبه شناسائی پیغمبر خدا اقرار بنبوت و اقرار باینکه تمام آنچه آورده از کتاب و اوامر و نواهی و بالاخره تمام دستورات از طرف خدا آورده و بعد از شناسائی پیغمبر شناسائی امام لازم است آنچنان امامی که پیروی کرده به پیغمبر در تمام صفات و کردار در حال ضیق و در حال رفاه و آسایش و کمترین مرتبه شناسائی امام این است که او را هم تر از وی پیغمبر بداند مگر در درجه نبوت و بداند که اطاعت امام اطاعت خدا و اطاعت رسول خداست و مسلم باشد نسبت بامام در هر امری و واگذار امور را بامام (یعنی در مقابل امام چون و چرا نکنند) و عمل کند بقول امام و بداند که امام بعد از رسول خدا علم بن ابیطالب است علیه السلام و بعد از آن بزرگوار حسن و بعد حسین و بعد علی بن الحسین و بعد محمد بن علی و حضرت فرمود بعد من که حضرت صادق و بعد از من موسی پسر من و بعد از او علی پسرش و بعد از علی محمد پسرش و بعد از محمد علی پسرش و بعد از علی حسن پسرش و حججه خدا را که امام دوازدهم است پسر امام حسن بداند علیهم صلوات الله

الرسول (ص) الاقرار بالنبوة وان ماتني به من كتاب او امر او نهى فذالك من الله عز وجل وبعده معرفة الامام الذي به تأتم بنعته وصفته واسمه في حال العسر واليسر وادنى معرفة الامام انه عدل النبي الادرجه النبوة و وارثه وان طاعته طاعته الله و طاعة رسول الله والتسليم له في كل امر والرد اليه والاخذ بقوله ويعلم ان الامام بعد رسول الله على بن ابيطالب (ع) وبعده الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي (ع) ثم انائم بعدى موسى ابني وبعده علي ابني وبعده علي محمد ابني وبعده محمد علي ابني وبعده علي الحسن ابني والحجة من ولد الحسن (ع) ۲ في سفينة البحار في عرف عن ابي عبد الله (ع) قال خرج الحسين بن علي (ع) على اصحابه فقال ايها الناس ان الله جل ذكره ما خلق العباد الا يعرفوه فاذا عرفوه عبدوه فاذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه ۳ في مجموعة ورام عن علي بن موسى (ع) في جواب اهل نشا بور عن ابيه موسى (ع) عن جده ابي عبد الله (ع) عن آباءه ۴ عن امير المؤمنين (ع) عن رسول الله (ص) قال اخبرني جبرئيل الروح الامين عن الله تقدست اسمائه وجل وجهه قال اني انا الله لا اله الا انا وحدي عبادي فاعبدوني و

۲- در كتاب سفينة البحار ماده عرف نقل ميکند از حضرت صادق عليه السلام که حضرت سيدالشهدا حسين بن علي عليه السلام خارج شد و رو کرد باصحابش و فرمود اي مردم بدرستی که خدا جل ذکره خلق نکرده بندگان را مگر بجهة اینکه خدا را بشناسند و هر گاه شناختند خدا را عبادت کنند خدا را و زماني که عبادت کنند خدا را بي نیاز شوند از پرستش غير خدا
۳- در مجموعه ورام في باب بعض الاحاديث نقل شده در جواب اهل نشا بور از حضرت رضا عليه السلام از آباء و اجداد بزرگوارش از علي بن ابيطالب امير المؤمنين عليه السلام از رسول خدا ص که فرمود خبر داد بمن جبرئيل روح الامين از خدای متعال جل جلاله که فرمود انا الله لا اله الا انا وحدي بندگان من عبادت کنید مرا و بايد بدانند هر کس ملاقات کند مرا از شما با اقرار و شهادت لا اله الا الله در حالي که با اخلاص بگويد پس بدرستی که داخل شد حصن و حصار من و هر کس داخل شود در حصار ما ايمن است از عذاب گفتند اهل نشا بور اي پسر پيغمبر خدا چیست معنی اخلاص در شهادت فرمود اطاعت کردن خدا و رسول خدا و دوستي اهلبيت پيغمبر خدا

۴- در مجموعه ورام در باب بعض الاخبار از سفیان پسر عيينه گفت شنيدم از حضرت صادق عليه السلام که مي فرمود علوم مردم تمايش در چهار خصلت است اول اینکه بشناسی پروردگار خود را دوم آنکه بدانی چه حکم و مصالحی بکار برده شده در خلقت تو سوم آنکه بدانی مقصود از خلقت تو چیست چهارم آنکه بدانی چه چيز تو را از گناه خارج ميکند و از معصيت پاک ميکند.

لیعلم من لقینی منکم بشهادة ان لا اله الا الله مخلصا بها فانه قد دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی قالوا یا بن رسول الله ما خلاص الشهادة قال (ع) طاعته الله و رسوله و ولاية اهلبیة (ع) مجموعة و رام فی بعض الاحادیث عن سفیان بن عینیة قال سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد (ع) يقول وجدت علوم الناس كلها فی اربع خصال اولها ان تعرف ربك و الثانية ان تعرف ماضع بك و الثالثة ان تعرف ما اراد منك و الرابعة ان تعرف ما یرجک من زنبک

۵ قرّة العیون للفیض الکاشرانی قدس سره عن تفسیر ابی محمد العسکری (ع) عن الصادق (ع) سئل عن الله فقال (ع) للسائل هل و کبت سفینة قط قال بلی.. قال: فهل کسرت بك حیث لاسفینة تنجیک و لاسباحة تغنیک قال بلی: قال: فهل تعلق قلبک هناك ان شیئاً من الاشیاء قادر علی ان یرطک من و رطتک قال: بلی قال الصادق (ع) فذاک الشیء هو الله القادر علی الانجاء حیث لا منجی و علی الاغاثة حسین لامغیث ۶ حقائق الفیض فی الحدیث العلوی ان کمال الدین طلب العلم و العمل به و ان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال و ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم و قد ضمنه و

۵ - در کتاب قرّة العیون ملامحسن فیض کاشانی از تفسیر ابی محمد عسکری علیه السلام نقل شده که از امام صادق ص سؤال گردیده شد از خدا گفت حضرت بسائل آیا کشتی سوار شده هیچوقت گفت بلی: فرمود آیا شده که کشتی تو غرق شود هنگامی که نباشد کشتی که تو را نجات دهد و نه شناگری که تو را خلاصی بخشد از هلاکت گفت بلی: فرمود آیا در این هنگام قلب تو امیدوار هست بنجات دهنده گفت بلی: فرمود حضرت صادق (ص) آن نجات دهنده که دل تو امید به او دارد ذات مقدس خدای متعال است که قادر است بر نجات هنگامی که نجات دهنده نیست و قادر است به داد درسی هنگامیکه داد درسی نیست.

حجاب روی توهم روی تو است در همه حال نهانی از همه عالم ز بسکه پیدائی گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی گفتنا که نیک بنگر شاید رسیده باشی در بزم دل از روی تو صد شمع بر افروخت وین طرفه که بر روی تو صد گونه حجاب است ۶- در کتاب حقائق فیض کاشانی در حدیثی علوی نقل شده که کمال دین در طلب علم است و عمل به آن و اینکه طلب علم واجب تر است بر شما از طلب مال و اینکه مال قسمت شده و ضمانت شده برای شما بتحقیق قسمت کرده است عادلی بین شما و بتحقیق ضمانت کرده و وفا میکند برای شما و علم دفرینه است نزد اهلس و شما و ادار شده اید بطلب آن پس طلب کنید.

سیفی لکم و العلم مخزون عنداهله و قد امرتم بطلبه من اهله فاطلبوه سئل عن طلب العلم
 ۷- و فيه ايضاً عن السجاد عليه السلام لو يعلم الناس ما في طلب العلم لطلبوه ولو
 بسفك المهج و خوض اللجج سئل عن طلب العلم

۸- و فيه ايضاً عن الباقر (ع) عالم ينتفع بعلمه افضل من سبعين الف عابد سئل عن فضل العلم
 ۹- و فيه ايضاً عن الصادق عليه السلام من علم خيراً فله مثل من عمل به سئل عن فضل العلم
 ۱۰- طرائف الحكم عن روضة الواعظين قال النبي صلى الله عليه وآله من تعلم بابا
 من العلم عمل به او لم يعمل كان افضل من ان يصلي الف ركعة تطوعاً سئل عن فضل العلم
 اما ابي الشيخ قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان العبد اذا خرج في طلب العلم ناداه الله
 عز وجل من فوق العرش مرحباً بك يا عبدى اتدرى اى منزلة تطلب و اى درجة تروم.. تضاهى
 ملائكتى المقربين لتكون لهم قريناً لا بلغتك مرادك.. و لا وصلتك بججتك سئل عن فضل العلم
 ايضاً عن كتاب روضة الواعظين قال النبي صلى الله عليه وآله ساعة من عالم يتكى على

۷- و نیز در کتاب حقائق است از امام چهارم عليه السلام اگر بدانند مردم چه ثوابهاى
 است در طلب علم هر آينه طلب میکنند اگر چه بريختن خون دل باشد و فرورفتن در مهالك.
 ۸- و نیز در کتاب حقائق است از حضرت باقر امام پنجم (ص) هر کس تعليم کند نيکى را:
 براى تعليم دهنده است مثل اجر کسیکه عمل کند به آن .
 ۹- و نیز در کتاب حقائق است از حضرت صادق امام ششم عليه السلام عالمى که استفاده
 برده شود از علم او بهتر است از هفتاد هزار عابد .

۱۰- در کتاب طرائف الحكم نقل کرده از روضة الواعظين که پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله
 فرموده است هر کس یاد بگیرد بابى از علم عمل بکند و یا عمل نکند خواهد بود بهتر از اینکه
 نماز بخواند هزار رکعت مستحب .

۱۱- در کتاب طرائف الحكم از کتاب امالى شيخ نقل کرده که پيغمبر خدا صلى الله عليه
 و آله فرمود که بنده خدا هر گاه خارج شود در طلب علم ندا میکند خدای متعال او را از فوق
 عرش مرحباً بتو اى بنده من آیا میدانی چه مقامى میطلبی وجه درجه قصد کرده که شبیه شوى
 بملائکه مقربین من تا اینکه بوده باشی قرین و همنشین با آنها هر آينه البته میرسانم تو را
 بمرادت و میرسانم تو را بحاجت تو .

۱۲- و در همان کتاب طرائف نیز از کتاب روضة الواعظين نقل کرده که پيغمبر خدا
 فرمود يك ساعت از عالم که تکیه کند بر متکا و نظر کند در امور علمى بهتر است از عبادت هفتاد
 سال عابد . سئل عن طلب العلم

فراشه ينظر في علمه خير من عبادة العابد سبعين عاماً^{۱۳} و فيه ايضاً عن نوادر الراوندي عن موسى بن جعفر (ع) عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله (ص) اربع يلزم من كل ذي حجب وعقل من امتي قيل يا رسول الله ما هن قال استماع العلم وحفظه ونشره عند اهله والعمل به^{۱۴} في السفينه عن علي بن الحسين عن رسول الله (ص) يقول ان طالب العلم اذا خرج من منزله لم يضع رجله على رطب ولا يابس من الارض الا سبحت له الى الارضين السابعة^{۱۵} وفيه ايضاً في علم عن الصادق (ع) قال قال رسول الله (ص) من سلك طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً الى الجنة و ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضى به و انه ليستغفر لطالب العلم من في السماء ومن في الارض حتى الحوت في البحر و فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة البدر و ان العلماء لم يورثوا دينارا ولا درهما ولكن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر^{۱۶} و فيه

۱۳- و در همان کتاب طرائف نقل کرده از کتاب نوادر راوندی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از آباء بزرگوارش که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار چیز است که لازم است البته هر صاحب عقل و ذکاوتی را از امت من گفته شد چیست آنها یا رسول الله فرمود شنیدن علم و حفظ آن و پهن کردن آن نزد اهلس و عمل کردن به آن علم .

۱۴- در کتاب سفینه البحار از علی بن الحسین از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که پیغمبر خدا فرمود بدرستی که طالب علم هر گاه خارج شود از منزلش نمیگذارد پای خود را بر هیچ خشک و تری از زمین مگر آنکه تسبیح میکند از برای او تا طبقه هفتم زمین

۱۵- و نیز در سفینه البحار است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس به پیماید راهی را که طلب کند در آن راه علمی را پیموده است در نزد خدا راهی سوی بهشت و بدرستی که ملائکه پهن میکنند بالهای خود را برای طالب علم بسبب خوشنودی از او و هر آینه طلب آمرزش میکنند برای طالب علم هر کس در آسمان است و هر کس در زمین است حتی ماهیهای دریا و برتری عالم بر عابد مثل برتری قمر است بر بقیه از ستارگان در شب بدر و فرمود علماء بارش نمیدهند طلا و نقره ولی بارش میدهند علم پس هر کس بگیرد از عالم علم را گرفته است بهره وافری

۱۶- و نیز در همان کتاب سفینه البحار روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود روز قیامت جمع کند خدای متعال مردم را در یک صحرائی و پیا شود میزانها پس سنجیده شود خونهای شهداء با مرکب علماء پس رجحان و برتری پیدا میکند مرکب علماء بر خون شهداء .

ایضاً عن الصادق (ع) قال اذا كان يوم القيامة جمع الله عز وجل الناس في صعيد واحد و وضعت الموازين فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فيرجح مداد العلماء على دماء الشهداء ۱۷ فی الکافی عن مفضل بن عمر قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول عليكم بالتفقه فی دین الله ولا تكونوا اعرابا فانه من لم يتفقه فی دین الله لم ينظر الله اليه يوم القيامة ولم يترك له عملاً ۱۸ فی الکافی عن جميل بن دراج عن ابان بن تغلب عن ابي عبد الله (ع) قال لو ددت ان اصحابي ضربت رؤسهم بالسياط حتى يتفقوهوا ۱۹ فی الکافی عن ابي عبد الله (ع) قال له رجل جعلت فداك رجل عرف هذا الامر لم يترحم بيته ولم يتعرف الى احد من اخوانه قال فقال (ع) كيف يتفقوه هذا فی دینه ۲۰ فی السفینه عن ابي عبد الله (ع) قال معلم الخير يستغفر له دو اب الارض وقیان البحر وكل صغيرة وكبيرة فی ارض الله وسمائه ۲۱ فی السفینه فی النهج قال علیه السلام ان اوضع العلوم ما وقف على اللسان وارفعه ما ظهر فی الجوارح والارکان ۲۲ عن نوادر الراوندی عن علی (ع) قال لما بعثنی رسول الله (ص) الى اليمن

۱۷- در کافی از مفضل بن عمر روایت شده که گفت شنیدم حضرت صادق (ع) فرمود بر شما باد به تفقه در دین خدا و مبادید بمثل بادیه نشین بدرستی که هر کس تفقه نکند در دین خدا نظر نمیکنند خدا بسوی او روز قیامت و برای او عمل پاکی نخواهد بود .

۱۸- و نیز در کتاب نقل شده از جميل پسر دراج از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هر این دو ست دارم بر اینکه اصحاب من زده شود سرهای آنها با تازیانه تا اینکه تفقه کنند .
۱۹- و نیز در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که گفت مردی بانحضرت فدایت شوم مردیست که امام شناس است و از خانه خارج نمیشود و رفت و آمد ندارد با احدی از برادرانش گفت که حضرت فرمود پس چگونه فرا میگردد احکام دینش را .

۲۰- در کتاب سفینه البحار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود تعلیم دهندۀ خیر طلب آموزش میکنند برای او جنبنده های روی زمین و ماهیهای دریا و هر بزرگ و کوچکی در زمین و آسمان خدا .

۲۱- در کتاب سفینه از نهج البلاغه نقل کرده که حضرت امیر علیه السلام فرمود بدرستی که پستترین علوم علمی است که از زبان نگذرد و بالاترین علوم آن علمی است که اثرش در اعضای بدن (زبان و گوش و چشم) ظاهر شود .

۲۲- در کتاب نوادر راوندی نقل شده از امیر المومنین علیه السلام فرمود پس از آنکه وادار کرد پیغمبر خدا مرا بر رفتن بسوی یمن فرمود یا علی مقاتله مکن با احدی مگر اینکه اورا دعوت کنی باسلام قسم جدا اگر هدایت کند خدا یک نفر را بدست تو بهتر است برای تواز آنچه شمس بر آن میتابد و آنکس در حکم آراد شده بدست تو است .

قال يا علي لا تقاتل احدا حتى تدعوا الى الاسلام و ايم الله لئن بهدي الله علي يدك رجلا خيرا لك مما طلعت عليه الشمس ولك ولأئمه ٢٣ عن ابي امامة الشيباني عن علي (ع) عن رسول الله (ص) من خرج يطلب بابا من علم ليرد به باطلا الى حق او ضلالة الى هدى كان عمله ذاك كعبادة متعبدا ربيعنا عاماً ٢٤ في الكافي عن الاصبغ بن نباته عن علي (ع) قال هبط جبرئيل (ع) علي آدم (ع) فقال يا آدم اني امرت ان اخيرك واحدة من ثلاث فاخترها ودع اثنتين فقال له يا جبرئيل وما الثلاث فقال العقل والحياء والدين فقال آدم اني قد اخترت العقل فقال جبرئيل للحياء والدين انصر فاودعاه فقالا يا جبرئيل انا امرنا ان نكون مع العقل حيث كان قال فشاؤكما و عرج ٢٥ ايضاً في الكافي عن محمد بن عبد الجبار عن ابي عبد الله (ع) قال قلت له ما العقل قال ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان قال قلت فالذي كان في معاوية فقال (ع) تلك النكراء تلك الشيطنة و هي شبيهة بالعقل وليست بالعقل ٢٦ في الكافي عن اسحاق بن عمار قال قال ابو عبد الله (ع)

٢٣- در کتاب امامی شیخ نقل شده از امیر المؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا که فرمود هر کس خارج شود که تحصیل کند بای از علم را که بسبب آن رد کند باطلی را بسوی حق یا برگرداند گمراهی را بسوی هدایت و حق خواهد بود عمل او مثل عبادت عابدی که چهل سال عبادت کند خدا را .

٢٤- در کتاب کافی از اصبغ بن نباته نقل کرده از علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود فرود آمد جبرئیل بر آدم علیه السلام و گفت ای آدم بدرستی که ما مورد بر اینکه مخیر کنم تو را بین یکی از سه امر پس اختیار کن یکی را و واگذار دو تای دیگر را پس گفت آدم به جبرائیل چیست آن سه چیز گفت عقل است و حیا و دین پس آدم گفت بدرستی که اختیار کردم عقل را جبرئیل به حیا و دین گفت برگردید و واگذارید آدم را آن دو گفتند یا جبرئیل بدرستی که ما ما موردیم که بوده باشیم با عقل هر جا که باشد جبرئیل گفت باشید و رفت به آسمان .

٢٥- و نیز در کتاب کافی از محمد بن عبد الجبار از حضرت صادق نقل شده که گفت گفتم عقل چیست حضرت فرمود عقل چیزیست که عبادت شود به آن خدای متعال و کسب شود به آن بهشت میگوید گفتم پس آنچه معاویه دارا بود چه بود حضرت فرمود آن که معاویه داشت نكراء و شیطنت بود و آن شبیه بعقل است و عقل نیست.

٢٦- و نیز در کتاب کافی اسحاق پسر عمار نقل کرده که حضرت صادق (ع) فرمود هر کس عاقل باشد از برای او دین هست و هر کس دین دارد داخل بهشت میشود .

من كان عاقلاً كان له دين و من كان له دين دخل الجنة ٢٧ في كتاب الكافي عن سليمان الديلمي عن ابيه قال قلت لابي عبد الله (ع) فلان من عبادته ودينه وفضله كذا فقال (ع) كيف عقله قلت لا ادري فقال ان الثواب على قدر العقول ان رجلاً من بني اسرائيل كان يعبد الله في جزيرة من جزائر البحر خضراء نضرة كثيرة الشجر طاهرة الماء و ان ملكاً من الملائكة مر به فقال يا رب ارنى ثواب عبدك هذا فاراه الله ذلك فاستقله الملك فاوحى الله اليه ان اصحبه فاتاه الملك في صورة انسى فقال له من انت فقال انا رجل عابد بلغنى مكانك وعبادتك في هذا المكان فأتيتك لابعد الله معك فكان معه يومه ذلك فلما اصبح قال له الملك ان مكانك لنزه ولا يصلح الال للعبادة فقال له العابد ان لمكاننا هذا عيباً فقال و ماهو قال ليس لربنا بهيمة فلو كان له حمار رعيناه في هذا الموضع فان هذا الحشيش يضيع فقال له ذلك الملك و مالربك حمار فقال لو كان له حمار ما كان يضيع مثل هذا الحشيش فواوحى الله الى الملك انما ائيبه على قدر عقله ٢٨ وفي طرائف

٢٧- و نیز در کتاب کافی نقل شده از سلیمان دیلمی از پدرش که گفت بحضرت صادق (ع) عرض کردم از عبادت کسی و از دین و کمالات او حضرت فرمود عقل او چگونه است گفتم نمیدانم فرمود ثواب با اندازه عقل مردم داده میشود و فرمود بدرستی که در بنی اسرائیل مردی بود که عبادت میکرد خدا را در یک جزیره از جزائر دریای خضراء که آن سبز و دارای درخت زیادی و آب صافی بود و ملکی از ملائکه عبور کرد بآن مرد پس ملک گفت خدایا بنمایان بمن ثواب این بنده تو را پس نمایاند بآن ملک خدا ثواب او را پس کم شمرد ملک آن ثواب را پس ندا فرستاد خدا بسوی آن ملک که با او هم نشین شو پس آمد ملک در صورت انسانی عابد گفت کیستی تو گفتم من مردی هستم دانستم مکان تو را و عبادت تو را در این مکان پس آمدم که عبادت کنم خدا را با تو پس مانند آن روز با عابد پس چون صبح شد گفت ملک به آن عابد که بدرستی که مکان تو جای خوشی است و قابل نیست مگر برای عبادت عابد گفت بدرستی که برای مکان ما یک عیب هست ملک گفت چیست آن عیب گفت آن این است که نیست برای خدای ما حیوانی و چه خوب بود برای خدا الاغی بود که میچرانیدیم او را در این مکان برای آنکه این گیاهها ضایع نمیشد پس گفت ملک که داشتن الاغ سزاوار خدا نیست عابد گفت اگر میداشت این گیاهها ضایع نمیشد (یعنی افسوس که ندارد) پس وحی فرستاد خدا بسوی آن ملک که ما ثواب دادیم بمقدار عقلش .

٢٨- در کتاب طرائف الحکم نقل شده از امام صادق علیه السلام از آباء بزرگوارش که فرمود فرموده است پیغمبر خدا زمانیکه برسد بشما از مردی نیکی حالش پس نظر کنید در نیکی عقل او بدرستی که جزا داده میشود بمعقلش .

الحکم عن ابی عبد الله (ع) عن آباءه قال قال رسول الله (ص) اذا بلغکم عن رجل حسن حاله فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی بعقله^{۲۹} و فیها یضاعن رسول الله (ص) قسم العقل علی ثلاثة اجزاء فمن كانت فیہ کمل عقله و من لم تكن فیہ فلا عقل له حسن المعرفة بالله عزوجل و حسن الطاعة له و حسن الصبر علی امره^{۳۰} فی طرائف الحکم فی ضمن وصیة موسی بن جعفر (ع) لهشام یا هشام الصبر علی الوحدة علامة قوة العقل فمن عقل عن الله تبارک و تعالی اعتزل اهل الدنيا و الراغبین فیها و رغب فیما عند ربه و کان انه فی الوحشة و صاحبه فی الوحدة و غناه فی العیلة و معزه من غیر عشیره^{۳۱} و فیہ ایضاً قال الصادق (ع) النظر فی العلم یفتح العقل^{۳۲} و فیہ ایضاً عن النهج قال امیر المؤمنین (ع) لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه^{۳۳} و فیہ عن امالی الصدوق عن الرضا (ع) من جلس مجلساً یحیی فیہ امرنا لم یمت قلبه یوم تموت فیہ القلوب^{۳۴} فی السفینه

۲۹- و در کتاب طرائف است نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود قسمت شده است عقل بر سه جزء هر کس هر سه در او باشد کامل است عقل او و کسیکه نباشد در او نیست عقلی برای او حسن المعرفة بالله عزوجل و نیک و نیک باشد در فرمانبرداری حق و نیک باشد در مقابل واردات یعنی صابر باشد در شداوند روزگار و شکیبیا باشد .

۳۰- در کتاب طرائف الحکم در ضمن وصیت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام: ای هشام صبر بر تنهایی علامت قدرت عقل است پس هر کس شناسائی او نسبت بخدا کامل باشد کناره گیرد از اهل دنیا و از رغبت کنندگان در دنیا و رویاوار بانچه در نزد پروردگار اوست و خواهد بود انس او در تنهایی و رفیق او: و بی نیازی او در تنگدستی و مایه عزت او بدون عشیره .

۳۱- و در همان کتاب نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل شده نظر در علم و امور علمیه باعث گشایش و انبساط عقل است .

۳۲- و در همان کتاب از نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود زبان عاقل پشت سردل اوست و دل احمق پشت سر زبان اوست .

۳۳- و در همان کتاب است از کتاب امالی شیخ صدوق از حضرت رضاعلیه السلام که فرمود هر کس بنشیند مجلسیکه در او امر مانده شود یعنی مجلس دینی باشد نمیبرد دل او روزیکه میمیرد در او دلها .

۳۴- در کتاب سفینه البحار از کتاب محاسن نقل شده که فرمود رسول خدا قسمت نکرد خدا به بندگان چیزی بهتر از عقل پس خواب عاقل بهتر است از زنده داری جاهل و افطار عاقل بهتر است از روزه جاهل و قعود و نرفتن عالم بچنگک بهتر است از رفتن جاهل بجهاد و مبعوث ←

عن المحاسن قال رسول الله (ص) ما قسم الله للعباد شيئاً افضل من العقل فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل و افطار العاقل افضل من صوم الجاهل و اقامة العاقل افضل من شخوص الجاهل و لا بعث الله رسولا ولا نبيا حتى يتكامل العقل و يكون عقله افضل من عقول جميع امته و ما يضمن النبي (ص) في نفسه افضل من اجتهاد المجتهدين و ما ادى العاقل فرائض الله حتى عقل منه ولا بلغ جميع العابدين في فضل عبادتهم ما بلغ العاقل ان العقلاء هم اولو الالباب الذين قال الله عز وجل انما يتذكر اولوالباب ۳۵ و في هذا الكتاب عن الصادق (ع) ما كلم رسول الله (ص) بكنه عقله قط قال رسول الله (ص) انا معاش الانبياء امرنا ان تكلم الناس على قدر عقولهم ۳۶ في السفينة سئل الرضا (ع) ما العقل قال التجرع للغصه و مداهنة الاعداء و مداراة الاصدقاء ۳۷ نقل في السفينة قدم المدنية رجل نصراني من اهل نجران و كان فيه بيان وله وقار و هيمه فقيل يا رسول الله ما عقل هذا النصراني فزجر (ص) القائل و قال له ان العاقل من و حد الله و عمل بطاعته قيل كل شئ اذا اكثر رخص الا العقل فانه كلما اكثر غلا: و من كلام الاسكندر ان سلطان العقل

→ نکرده خدا رسول و پیغمبری را مگر بعد از کامل شدن عقل او و میباید عقل پیغمبر بالاتر از عقلهای تمام امتش و چیزی که در دل میگذراند پیغمبر بهتر است از جد و جهد جهد کنندگان و ادا نمیکند واجبات خدا را عاقل مگر از روی عقل و نمیرسند جميع عبادت کنندگان در فضل عبادتشان بآنچه میرسد عاقل بدرستی که عقلاء هستند اولوالبابی که خدا فرموده است انما يتذكر اولوالباب .

۳۵- و نیز در همان کتاب سفینه نقل شده از حضرت صادق که تکلم نکرد پیغمبر خدا بحقیقت عقلش هرگز فرموده است رسول خدا ما طائفه پیغمبران ما مور هستیم صحبت کنیم با مردم با ندازه عقلهای آنها

۳۶- در کتاب سفینه نقل شده که پرسیده شد از حضرت رضاعلیه السلام که عقل چیست فرمود فروردن غصه و انتظار فرصت بادشمن و مدارا کردن بادوستان .

۳۷- و نیز در سفینه نقل شده که وارد شد در مدینه مردی نصرانی از اهل فجران که دارای بیان و وقار و هیمت بود گفته شد بر رسول خدا چه در عاقل است این نصرانی پیغمبر خدا زجر کرد او را و فرمود ساکت باش بدرستی که عاقل کسی است که یکتا داد خدارا و عمل کند بفرمان خدا... گفته شده است که هر چیزی وقتی زیاد میشود ارزان میشود مگر عقل بدرستی که هر چه زیاد میشود گران میشود و از کلمات اسکندر است بدرستی که فرمانروائی عقل در باطن عاقل شدیدتر است از فرمانروائی شمشیر در ظاهر آدم احمق .

علی باطن العاقل اشد تحکماً من سلطن السیف علی ظاهر الاحمق انتهى^{۳۸} عن اسحاق بن عمار فی الکافی عن ابی عبد الله (ع) قال قلت له جعلت فداک ان لی جاراً کثیر الصلوة کثیر الصدقه کثیر الحج لا بأس به قال فقال یا اسحاق کیف عقله قال قلت جعلت فداک لیس له عقل قال لا ینتفع بذلك منه^{۳۹} فی الکافی عن ابی یعقوب البغدادی قال ابن السکیت لابی الحسن (ع) لماذا بعث الله موسی بن عمران بالعصا ویده البیضاء و آله السحر و بعث عیسی (ع) بالطب و بعث محمداً (ص) و علی جمیع الانبیاء بالکلام و الخطب فقال ابولحسن (ع) ان الله لما بعث موسی (ع) کان الغالب علی اهل عصره السحر فاتیهم من عند الله بمالم یکن فی وسعهم مثله و ما یبطل به سحرهم و اثبت به الحججة علیهم و ان الله بعث عیسی فی وقت قد ظهرت فیہ الزمانات و احتاج الناس الی الطب فاتیهم

۳۸- در کتاب کافی نقل شده از اسحاق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام گفت عرض کردم فدایت شوم بدرستی که از برای من همسایه ایست زیاد صدقه می دهد زیاد نماز می خواند زیاد حج میکند حال او چگونه است فرمود یا اسحاق عقل او چگونه است گفتم فدایت شوم عقلی ندارد فرمود نفی نمیرسد به او از این اعمال و یا بالا نمیرود اعمال او.

۳۹- در کتاب کافی نقل شده از ابی یعقوب بغدادی که ابن السکیت عرض کرد بحضرت ابی الحسن علیه السلام برای چه مصلحتی مبعوث کرد خدا موسی بن عمران را و معجزه او را عطا و ید بیضا و اسباب سحر قرارداد : و مبعوث کرد عیسی را و معجزه او را اسباب طب قرارداد : و مبعوث کرد محمد صلی الله علیه و آله را و معجزه او را کلام و خطبه قرارداد فرمود ابوالحسن علیه السلام بدرستی که خدا فرستاد موسی را هنگامیکه بر اهل زمان غالب بود سحر پس خدا عنایت کرد چیزی که در خور آنها نبود مثل آن و عنایت کرد چیزی که باطل کرد به آن سحر آنها را و حجت بر آنها تمام شد و خدا برانگیخت عیسی را در زمانیکه زمین گیرها زیاد بودند و محتاج بودند مردم بسوی طب پس عنایت کرد خدا چیزی که نبود در نزد مردم مثل آن و عنایت کرد خدا اثر نفسیکه مرده های آنها را زنده کند و شفا دهد کرها و کسانی که دارای برص بودند باذن خدا و اتمام شد حجت بر آنها و خدا مبعوث کرد محمد صلی الله علیه و آله را در زمانیکه غالب در اهل آن زمان خطبه و کلام بود و گمانم که فرمود شعر بود پس عنایت کرد و آورد از نزد خدا از مواظ و احکام چیزی را که باطل کرد به آن قول آنها را (یعنی قرآن را آورد) و تمام کرد حجت را بر آنها راوی گفت که گفت ابن سکیت بخدا قسم ندیدم مثل تو هرگز کسیکه باین طور بیان قانع کننده بفرماید پس حجت خدا بر خلق امروز کیست گفت که حضرت فرمود بعقل شناخته میشود راستگو و حجت خدا و تسدیق میشود و بعقل شناخته میشود کسیکه بدروغ ادعا کند و بسبب عقل تکذیب میشود ابن سکیت گفت بخدا قسم این است جواب

من عند الله بما لم یکن عندهم مثله و بما احوالهم الموتی و ابرء الاکمه و الابرص باذن الله و اثبت به الحججة عليهم و ان الله بعث محمدا (ص) فی وقت کان الغالب علی اهل عصره الخطب و الکلام و اظنه قال الشعر فاتیهم من عند الله من مواعظه و احکامه ما ابطل به قولهم و اثبت به الحججة عليهم قال فقال ابن السکیت تا الله ما رايت مثلک قط فما الحججة علی الخلق الیوم قال فقال (ع) العقل یعرف به الصادق علی الله فی صدقه و الکاذب علی الله فی کذبه قال فقال ابن السکیت هذا والله هو الجواب ۴۰ فی الکافی عن ابی عبد الله (ع) قال قال رسول الله (ص) یا علی لا فقر اشد من الجهل و لامال اعود من العقل ۴۱ فی الکافی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال لما خلق الله العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال و عزنی و جلالی ما خلقت خلقا احسن منک ایاک آمر و ایاک انهی و ایاک ائیب و ایاک اعاقب ۴۲ و یعجبنی نقل روایة سمعتها من بعض الثقات عن الصادق (ع) حیوة العقل بالعلم و حیوة العلم بالعمل و حیوة العمل بالخلوص ۴۳ فی ارشاد الدیلمی قال النبی (ص) ما اهدی المسلم لایه هدیة افضل من کلمة حکمة تزیده هدی او ترده

۴۰- در کتاب نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی نیست فقری شدیدتر از نادانی و نیست مال و ثروتی پر منفعت تر از عقل.

۴۱- و نیز در کتاب کافی از محمد بن مسلم نقل شده از ابی جعفر حضرت باقر علیه السلام که فرمود پس از آنکه خلق کرد خدا عقل را فرمود بعقل بیا جلو آمد پس فرمود برو عقب رفت آنکاه فرمود خدای متعال بعزت و جلالم خلق نکردم خلقی نیک تر از تو بسبب تو امر میکنم و بسبب تو نهی میکنم و بجهت تو ثواب میدهم و عقاب میکنم (تکالیف و ثواب عقاب دائر مدار تو است).

۴۲- دوست دارم نقل روایتی را که از بعضی موثقین شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود زنده بودن عقل بعلم است و زنده بودن علم بعمل است و زنده بودن عمل بخلوص است.

۴۳- در کتاب ارشاد دیلمی نقل است که پیغمبر خدا فرمود هدیه نداده است مسلمان ببرادر دینی هدیه بهتر و بالاتر از کلمه حکمتی که بیفزاید در او هدایت و معرفتی یا برگرداند او را از پستی (یعنی معصیتی) و فرمود صلی الله علیه و آله نیکو عطیه و نیکو هدیه ایست موعظه و وحی کرد خدا بسوی موسی تعلیم بده خیری را و تعلیم بده کسیرا که نمیداند بدرستی که ما روشن میکنیم قبور تعلیم دهنده و تعلیم گیرنده علم را بحیثیتیکه وحشت نداشته باشند از مکانشان که قبر باشد.

عن ردى وقال (ص) نعم العظيَّة ونعم الهدية الموعظة واوحى الله تعالى الى موسى (ع) تعلم الخير وعلمه من لا يعلم فانتى منور لمعلمى الخير ومعلميه قبورهم حتى لا يستوحشوا بمكانهم ٤٤ فى ارشاد الديلمى روى انه ذكر عند النبى (ص) رجلان كان احدهما يصلى المكتوبة ويجلس فيعلم الناس الخير وكان الاخر يصوم النهار ويقوم الليل فقال (ص) فضل الاوّل على الثانى كفضلى على الانام ٤٥ و فيه ايضاً قال النبى (ص) ما تصدق مؤمن بصدقة احب الى الله من موعظة يعظ بها قوماً يتفرقون وقد نفعهم الله بها وهى افضل من عبادة سنة ٤٦ فى ارشاد الديلمى عن امير المؤمنين (ع) فقال قد سبق الى جنات عدن اقوام كانوا اكثر الناس صلوة و صياما فاذا وصلوا الى الباب ردواهم عن الدخول فقيل بماذا ردوا الم يكونوا فى دار الدنيا صلوا ولاصاموا ولاحجوا فاذا بالالداء من قبل الملك الاعلى جلّ وعلا بلى قد كانوا ليس احد اكثر منهم صياما ولا صلوة ولا حجا ولا اعتماراً وليكفهم غفلوا عن الله مواعظه ٤٧ فى ارشاد الديلمى عن سالم عن ابيه عن

٤٤- و نیز در کتاب ارشاد دیلمی روایت شده که نامبرده شد نزد پیغمبر خدا از دو مرد که یکی از آنها میخواند نمازهای واجب را و مینشست پس تعلیم میکرد بمردم خیر را و دیگری روزها روزه بود و شبها بنماز میگذرانید فرمود پیغمبر خدا فضل و برتری اول بردومی مثل فضل و برتری من است بر خلق.

٤٥- در همان کتاب ارشاد است که پیغمبر خدا فرمود صدقه نداده است مؤمنی بصدقه که محبوبتر باشد نزد خدا از موعظه که وعظ کند طایفه را که متفرق هستند و خدا نفع بخشد بآن موعظه آنها را و این موعظه بهتر است از عبادة یکسال.

٤٦- در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود سبقت گرفت بسوی بهشت عدن طائفه‌هایی که بودند از همه بیشتر نماز میگذارند و از همه بیشتر روزه میگیرفتند تا رسیدند بدر بهشت بر گردانده شدند از ورود در بهشت پس گفته شد چرا رانده شدند از بهشت آیا نبودند در دنیا نماز گذار و نبودند روزه گیر و آیا حج بجای آوردند پس ناگاه ندا از قبل خدای عزوجل رسید چرا بودند که نبود احدی بمثل اینها و زیادتى از اینها نماز گذار و روزه گیر و بجای آورنده حج و عمره و لیکن اینها غفلت کردند خدا را از جهت موعظه کردن.

٤٧- در کتاب ارشاد دیلمی نیز از سالم از پدرش از رسول خدا (ص) که فرمود رسول خدا دوست‌ترین مؤمنین نزد خدای متعال کسی است که وادارد نفس خودش بر اطاعت خدا و موعظه کند مراعات پیغمبرش را و اندیشه کند در عیوبش و اصلاح کند آنها را و دانا شود و عمل کند و بدیگران نیز پیام‌وزد.

رسول الله (ص) قال قال رسول الله (ص) احب المؤمنين الى الله تعالى من نصب نفسه في طاعة الله ونصح لامة نبيه وتفكر في عيوبه واصلحها وعلم فعمل وعلم^{۴۸} في البحار في باب العلم عن ابي جعفر (ع) قال قال امير المؤمنين (ع) قوام الدين باربعة بعالم ناطق مستعمل لعلمه وبغنى لا يبخل بفضله على اهل دين الله و بفقير لا يبيع آخرته بدنياه و بجاهل لا يتكبر عن طلب العلم فاذا اتم العالم علمه و بخل الغنى بماله و باع الفقير آخرته بدنياه واستكبر الجاهل عن طلب العلم رجعت الدنيا الى الفقهي فلا تفرزكم كثرة المساجد واجساد قوم مختلفه قيل يا امير المؤمنين كيف العيش في ذلك الزمان فقال عليه السلام خالطوهم بالبرانية يعني بالظاهر و خالفوهم في الباطن للمرء ما اكتسب وهو مع من احب و انتظر و امع ذلك الفرج من الله عز وجل^{۴۹} في مجموعة و رام ذكران و اعظا قال في اثناء كلامه اللهم اغفر لاقسانا قلوبا و اكثرنا ذنبا و اقر بنا بالمعصية عهدا فقام اليه رجل و قال له اعدفاً عاد فقال انا ذلك الرجل المتصف بما قلت و تاب

۴۸- در جلد اول بحار باب علم از حضرت باقر عليه السلام فرمود که امیر المؤمنین (ع) فرمود ثبات دین بچهار چیز است بعالمیکه گویا باشد و عمل کند بعلم خود و به ثروت و تمدنی که بخل نوزد بزیادتی مالش بر اهل دین خدا و به نادار و فقیری که نفروشد آخرت خود را بدنایش و به نادانیکه تکبر نکنند از فرا گرفتن علم پس هر گاه کنمان کند عالم علم خود را و اظهار نکنند و ثروت مند بخل بورزد و ندهد از مال خور و بفروشد فقیر آخرتش را بدنیا و تکبر بورزد نادان از یاد گرفتن بر گردد دنیا بعقب خود و گول نزد شما را زیادتی مساجد و مسجدها و بدنهای دسته متفرق قیل یا امیر المؤمنین چگونه است زندگی در آن زمان فرمود علی علیه السلام آمیزش کنید با مردم به برانیه یعنی بظاهر و مخالفت کنید آنها را در باطن و فرمود از برای مرد است هر چه کسب کند و محشور است با هر که دوست دارد و منتظر باشید با همه اینها فرج را از طرف خدای متعال و در روایتی وارد است که مردم در خیر و سعادتند مادامیکه عجله نکنند در امر فرج و استجابت دعاها پشان .

۴۹- در کتاب مجموعه و رام ذکر شده بر اینکه واعظی گفت در بین کلامش بار خدایا بیامرز قسی ترین افراد و کسیرا که گناهای بیشتر و نزدیکترین اشخاص است بمعصیت (یعنی آخر تر) پس بر خاست مردی و گفت باز گو کن کلامت را یعنی دو مرتبه بگو پس دو مرتبه گفت آن مرد گفت من هستم آن مردیکه متصف است با آنچه تو میگوئی و توبه کرد پس در خواب دید آن واعظ در همان شب که به او گفته شد خوشحال کردی تو ما را که آشتی بین ما و بنده ما برقرار کردی.

فرأى فى منامه تلك الليلة ان قيل له سررتنى ان اوقعت الصلح بينى وبين عبدى ٥٠ و
ايضاً روى فى مجموعة ورام عن على بن الحسين عليه السلام اوحى الله الى موسى حبنى الى خلقى
وحبب الخلق الى الى ان قال موسى يارب كيف افعلى حتى يحبوك قال عزوجل نكرمهم
آلائى و نعمائى ليحببوني فلئن تردآ بقاً من بابى وضالاً عن فنائى كان افضل لك من عبادة
سنة بصيام نهارها و قيام ليلاها و قال موسى و من هذا لابق منك قال عزوجل العاصى
المتمرد قال فمن الضال عن فنائك قال الجاهل بامام زمانه فيعرفه ٥١ فى مجموعة
ورام عن عطية بن بشير قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ايما عبد جائته موعظة من الله عزوجل
فى دينه فانها نعمه من الله سيقت اليه فان قبلها يشكر والا كانت حجة من الله عليها
ليزداد بها اثماً ويزداد الله بها سخطاً ٥٢ فى تفسير الصافى حجرات فى ذيل قل لا تمتموا

٥٠- و نيز در كتاب مجموعه ورام نقل شده از امام چهارم عليه السلام كه وحى فرستاد خدا
بسوى موسى كه دوست گردان مرا بامخلاقاتم و دوست گردان آنها را با من گفت موسى چكنم
كه تورا دوست بدارند ندارسيد بخاطر آنها بياور نعمتهاى مارا تا دوست بدارند مارا پس بدرستى كه
اگر بر گردانى گريخته را از در گاه من و يا حيرانى را به پنا گاه من خواهد بود بهتر براى
تو از صد سال كه روزها روزه باشى و شبها نماز بخوانى گفت موسى كيست اين گريخته فرمود
گناهكار متمرد گفت متحير كيست فرمود كسيكه جاهل باشد با امام زمانش كارى كنى كه بشناسد
امامش را

٥١- در كتاب مجموعه ورام نقل شده از عطيه پسر بشير كه گفت رسول خدا (ص) فرمود هر بنده
خدائى كه موعظه باو برسد از طرف خدای متعال در دينش بدرستى كه از طرف خدا نعمتى است
كه بسوى او سوق داده شده پس اگر پذيرد سپاس خداوند نموده و اگر نه خواهد بود حجتى
از طرف خدا براى و باعث زيادتى اثم و گناه او و زيادتى غضب خدای متعال خواهد بود

٥٢- در كتاب تفسير صافى در سوره حجرات ذيل آيه قل لا تمنوا على اسلامكم الخ از تفسير قمى
نقل کرده كه اين آيه در باره عثمان نازل شده روز حفر خندق و قضيه چنين است كه گذشت عثمان
بر عمار ياسر كه مشغول كندن خندق بود با امر پيغمبر (ص) و غبار بلند شده بود از گودى خندق
عثمان آستين خود را دم دماغ و دهان خود گرفت و گذشت عمار گفت مساوى و برابر نيستند
كسانى كه آبادن كه ميدارند خانه هاى خدا را بنماز گذاردن و ركوع و سجودشان با آنها نيكه بگذرند
بنبار و پرهيز كنند و نگذارند گردى بر آنها بنشينند و منكر و معاند باشند پيشرفت دين خدا را
پس نگاه كرد عثمان بسوى عمار و گفت اى پسر سياه پوست آيا مقصود تواز اين كلام من بودم بعد
آمد خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله و گفت ما ايمان نياورده ايم كه بما توهين شود و فحش از
اين و آن بشنويم فقال رسول الله (ص) ما پس ميگيريم اسلام تورا و بمارد كنى و بر و پس خدای متعال ←

علی اسلامکم الخ عن القمی نزلت فی عثمان یوم الخندق وذاك انه مرّ بعمار بن یاسر وهو یحفر الخندق وقد ارتفع الغبار من الحفرة فوضع عثمان کمه علی انفه ومرّ فقال عمار لا یستوی من یعمر مساجد الله فیصلی فیها راکعاً وساجداً کمین یمرباً بالغبار حائداً یمعرض عنه جاحداً معانداً فالتفت الیه عثمان فقال یا بن السوءاء ایای تعنی ثم اتی رسول الله ﷺ فقال لم ندخل معک لتسبّ اعراضنا فقال له رسول الله ﷺ قد اقلتک اسلامک فان هب فانزل الله تالی قل لا تمّوا علی اسلامکم بل الله یمنّ علیکم ان هدایکم للایمان^{۵۳} وفی وصیة موسی بن جعفر علیه السلام لهشام بن الحکم واعلموا ان الکلمة من الحکمة ضالّة المؤمن فعلیکم بالعلم قبل ان یرفع ورفعه غیبة عالمکم بین اظهر کم قال رسول الله (ص) کلمة حکمة یرفعها المؤمن فیعمل بها خیر من عبادة سنة^{۵۴} فی المجلد الاول من البحار این آیه را نازل کرد قل لا تمّوا علی اسلامکم بل الله یمنّ علیکم ان هدایکم للایمان که ترجمه ظاهر آیه چنین است ای پیغمبر گرامی بگو منّت نکذارید بر من بسبب اسلام آوردن شما بلکه خدامنت بر شما گذاشته و هدایت کرده شمارا براه راست که ایمان بخدا باشد

۵۳- و در وصیة موسی بن جعفر علیه السلام بهشام بن الحکم وارد شده که فرمود بدانید بدرستی که کلمه از حکمت گمشده مؤمن است پس بر شما باد بتحصیل علم پیش از آنکه برداشته شود و برداشته شدن آن به پنهان شدن عالم شما است از جلوروی شما و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است کلمه حکمتی که بشنود آن را مؤمن پس عمل کند به آن بهتر است از عبادة یکسال

۵۴- و در جلد اول بحار ابن نباته نقل میکند که فرمود امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرا بگیرید علم را بدرستی که فرا گرفتن آن حسنه است و مذاکره آن تسبیح است و بحث در اطراف آن جهاد است و یاد دادن آن بکسی که نمیداند صدقه است و آن علم باعث نزدیکی صاحبش میشود بخدا بجهت آنکه بعلم حلال و حرام فهمیده میشود و میراند علم طالبش را براه بهشت و آن علم انیس صاحب آن است در وحشت و رفیق است در تنهایی و سلاح جنگ است بر دشمن و زینت است نزد دوستان بوسیله علم بلند کرده است طوائفی را و قرار داده است آن طوائف را پیشوا که پیروی کرده اند دیگران از آنها و بوسیله آن طوائف ثمر داده است اعمال پیر و نشان و باقیمانده آثارشان و رغبت میکند ملائکه بدوستی آنها و میمانند به آنها پرها و بالهای خودشان را در حال نماز آنها بجهت آنکه علم حیات است و نور است برای چشمان از کوری و قوت ابدان است از ضعف و نازل میکند خدا حامل علم را بمحل ابرار و عطا میکند به آنها مرتبه اختیار در دنیا و آخرت بوسیله علم خدا اطاعت گردیده شده و بوسیله علم خدا شناخته شده و پرستیده شده و بوسیله علم صلوة رحم میشود و بوسیله علم شناخته شده حلال و حرام و علم امام و جلو عقل است و عقل تابع او است علم را خدا الهام میکند بسعداء و محروم میکند اشقیاء از علم

عن ابن نباته قال قال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام تعلموا العلم فان تعلمه حسنة و مدارسته تسبیح و البحث عنه جهاد و تعلیمه لمن لا یعلمه صدقة و هو عند الله لاهله قربة لانه مع الم الحلال و الحرام و سالک بطالبه سبیل الجنة و هو انیس فی الوحشه و صاحب فی الوحدة و سلاح علی الاعداء و زین الاخلاص یرفع الله به اقواما یجعلهم فی الخیر ائمة یقتدی بهم ترمق اعمالهم و تقببس آثارهم و ترغب الملائکة فی خلتهم یمحو عنهم باجنحتهم فی صلاتهم لان العلم حیاة و نور الابصار من العمی و قوة الابدان من الضعف و ینزل الله حامله منازل الابرار و یمنحه مجالسة الاخیار فی الدنیا و الاخرة بالعلم یطاع الله و یعبدو بالعلم یعرف الله و یوحدو بالعلم توصل الراحام و به یعرف الحلال و الحرام و العلم امام العقل و العقل تابعه یلهمه الله السعداء و یحرمه الاشقیاء ۵۵ طرائف الحکم

سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن العلم فقال علیه السلام اربع کلمات . ان تعبد الله بقدر حاجتک الیه .. و ان تعصیه بقدر صبرک علی النار .. و ان تعمل لدنیاک بقدر عمرک فیها و ان تعمل لآخرتک بقدر بقائک فیها ۵۶ طرائف الحکم عن علی علیه السلام قال سمعت رسول الله (ص) یقول التوحید ثمن الجنة و الحمد لله و فاء شکر کل نعمة و خشية الله مفتاح کل حکمة و الاخلاص ملاک کل طاعة .

۵۷ فی المجاد الاول من البحار قال النبی صلی الله علیه و آله اذامات المؤمن انقطع عمله

۵۵- در کتاب طرائف الحکم نقل شده که پرسیده شد امیر المؤمنین علیه السلام از علم فرمود علم چهار کلمه است: ۱ اینک عبادت کنی خدا را بمقدار احتیاجت بسوی خدا ۲ اینک معصیت کنی خدا را بمقدار طاقتت بر آتش ۳ اینک بکوشی برای دنیایت بمقدار عمرت در دنیا ۴ اینک بکوشی و عمل کنی برای آخرت بمقدار بقای تود در آخرت

۵۶- در کتاب طرائف الحکم نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود یکتا پرستی بپناه و ثمن بهشت است و الحمد لله و فاعشکر هر نعمتی است و ترس از خدا کلید هر حکمت است و اخلاص ملاک هر طاعت است .

۵۷- در جلد اول بحار نقل شده از پیغمبر خدا که فرمود هر گاه مؤمن بمیرد قطع میشود عمل او مگر از سه کس که این آثار از او مانده باشد: صدقه جاریه داشته باشد یعنی موقوفه داشته باشد؛ یا علمیکه انتفاع برده شود و مورد استفاده قرار گیرد؛ یا فرزندی داشته باشد نیکوکار که دعا کند برای پدرش

الامن ثلاث صدقة جارية: او علم ينتفع به او ولد صالح يدعوله^{۵۸} مجموعه ورام انما يداق الله العباد يوم القيامة على قدر ما آتتهم من العقول في الدنيا^{۵۹} منهاج البراعة ج ۷ ص ۱۸۳ قال ابو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام لهشام بن الحكم ياهشام من سلط ثلاثاً على ثلاث فكأنما اعان على هدم عقله: من اظلم نور تفكره بطول امله: ومحى طرائف حكمة بفضول كلامه: واطفأ نور عبرته بشهوات نفسه: فكأنما اعان هواه على هدم عقله و من هدم عقله افسد عليه دينه و دنياه

۶۰ في لالي الاخبار قال رسول الله صلى الله عليه وآله مجالسة العلماء عبادة وفيه ايضاً قال صلى الله عليه وآله الافاغتموا مجلس العلماء فانه روضة من رياض الجنة تنزل عليهم المغفرة و الرحمة كالمطر من السماء يجلسون بين ايديهم مذنبين و يقومون مغفورين لهم و الملائكة يستغفرون لهم ماداموا جلوساً عندهم و ان الله ينظر اليهم فيغفر للعالم و المتعلم و الناظر و المحب لهم^{۶۱} و في لالي الاخبار ايضاً عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال يا باذر الجلوس ساعة عند

۵۸- در كتاب مجموعه ورام نقل شده كه اين است و غير اين نيست مذاقه ميكند خدا با عباد

روز قامت بقدريكه عطا كرده باو عقل در دنيا

۵۹- در كتاب منهاج البراعة مجلد هفتم صفحه ۱۸۳ ذكر شده كه فرمود باو الحسن موسى بن

جعفر عليه السلام بهشام بن الحكم ياهشام هر كس مسلط كند سه چيز را به سه چيز مثل اين است كه اعانت كرده است بر زوال عقلش: كسيكه از بين ببرد نور فكرش را بدرازی آمال: و بر طرف كند آثار حكمت را بزياتی گفتار: و خاموش كند نور عبرت و پند گرفتن بخواسته های نفسش: پس گوياكم كرده هوای نفسانی را بر اضمحلال عقلش و هر كس عقلش را مضمحل كند تباه ميشود بر او دين و دنيا

۶۰- در كتاب لالی الاخبار نقل شد كه رسول خدا صلى الله عليه فرمود همنشینی با علما عبادت است

و نیز در آن كتاب نقل شده كه پيغمبر خدا فرمود آگاه باشید پس غنیمت بشمارید مجلس علما را زیرا كه مجلس علما باغی است از باغهای بهشت نازل میشود بر علما مغفرت و رحمت مثل باران كه از آسمان نازل میشود مینشینند مردم جلوس علماء در حالیکه گنه کارند و بر میخیزند در حالیکه آمرزیده شده اند و ملائكه طلب آموزش میکنند برای آنها ماداميكه نشسته اند نزد علما و خدا نظر رحمت میافكند بسوی آنها پس میآمزد مرعالم و متعلم و نظر كننده بسوی آنها و دوست داران آنها را

۶۱- و نیز در همان كتاب نقل شده از پيغمبر خدا (ص) كه آنحضرت فرمود ای باذر نشستن

يكساعت نزد مذاكره علم محبوب تر است نزد خدا از هزار جنگ و از قرائت قرآن تمام آن باذر گفت يار رسول الله علم بهتر است از قرائت تمام قرآن فرمود رسول خدا (ص) ای باذر نشستن

مذاکره العلم احب الى الله من الف غزوة و قرائة القرآن كله قال يارسول الله العلم خير من قرائة القرآن كله فقال رسول الله ﷺ يا اباذر الجلوس ساعة عند مذاکره العلم احب من قرائة القرآن كله اثنتي عشر الف مرة عليكم بمذاکره العلم فان بالعلم تعرفون الحلال من الحرام يا اباذر الجلوس ساعة عند مذاکره العلم خير لك من عبادة سنة صيام نهارها و قيام ليلها و النظر الى وجه العالم خير لك من عتق الف رقبة ۶۲ في الكافي قال لقمان لابنه يا بني اختر المجالس على عينك فان رايت قوما يذكرون الله عز و جل فاجلس معهم فان تكن عالما نفعك علمك و ان تكن جاهلا علموك و لعل الله ان يظلمهم برحمة فيعممك معهم ۶۳ في الكافي عن ابي الحسن موسى عليه السلام قال محادثة العالم على المزابل خير من محادثة الجاهل على الزرابي ۶۴ في منية المرید عن رسول الله ﷺ من احب ان ينظر الى عتقاء الله من النار فلينظر الى المتعلمين فوالذي نفسى بيده مامن متعلم يختلف الى باب العالم الا كتب الله له بكل قدم عبادة سنة و بنى الله له بكل قدم مدينة

يكساعت نزد مذاکره علم محبوب تر است از قرائت قرآن تمامش دو اوزه هزار مرتبه بر شما باد بمذاکره علم زیرا بوسیله علم دانسته میشود و شناخته میشود حلال از حرام ای اباذر نشستن یکساعت نزد مذاکره علم مهمتر است از عبادت یکسال که روزه باشد روزهای آن و نماز بخواند شبهای آن و نگاه کردن بروی عالم بهتر است از آزاد کردن هزار بنده

۶۲- در کتاب کافی نقل شده که لقمان گفت به پسرش ای پسرک من مقدم بدارم مجالس را بر چشم خود پس اگر دیدی دسته یاد خدا میکنند پس بنشین با آنها پس اگر عالم باشی نفع میبخشد تورا علم تو و اگر جاهل باشی میآموزند بتو و علاوه امید میرود که رحمت خدا شامل حال آنها شود پس فرا بگیرد تورا با آنها

۶۳- در کتاب کافی نقل شده از ابي الحسن موسى عليه السلام که فرمود مذاکره عالم بر روی کتافات بهتر است از مذاکره جاهل بر روی فرش زربفت

۶۴- در کتاب منية المرید نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس دوست دارد که نظر کند بسوی آزاد شده های خدا از آتش پس نظر کند بسوی طالبین علم قسم با نکسیکه جان من در تحت قدرت اوست نیست هیچ طالب علمی که برود بسوی علم مگر آنکه مینوسد خدا بهر قدمی عبادت یکسال و بنا کند خدا برای او بهر قدمی شهری در بهشت و باسانی حرکت کند در زمین و زمین طلب آمرزش کند برای او و صبح و شام بگذراند در حالیکه آمرزیده باشد و شهادت دهند ملائکه بر اینکه آنها آزاد شدگان خدا هستند از آتش

فی الجنة و یمشی علی الارض وهی تستغفر له و یمسى و یصبح مغفور الیه و شهدت الملائكة انهم عتقوا الله من النار ۶۵ فی کتاب منیة المرید عن رسول الله ﷺ من طلب العلم فهو كالصائم نهاره القائم لیله و ان بابا من العلم یتعلمه الرجل خیر له من ان ینزل عن ابوقیس ذهابا فانفق فی سبیل الله و فیہ ایضا عنه ﷺ فقیه اشد علی الشیاطین من الفعابد ۶۶ فی لالی الاخبار قال النبی ﷺ من آذی طالب العلم لعنة الملائكة و اتی الله یوم القیامة و هو علیه غضبان الا و من اعان طالب العلم بدرهم بشرته الملائكة عند قبض روحه فی الجنة و فتح الله له بابا من نور فی قبره ۶۷ و فیہ ایضاً قال النبی ﷺ من اعان طالب العلم فقد احب الانبیاء و كان معهم و من ابغض طالب العلم فقد ابغض الانبیاء فجزائه جهنم ۶۸ فی الکافی عن ابي عبد الله علیه السلام یغدو الناس علی ثلاثة اصناف عالم و متعلم و غثاء و نحن العلماء و شیعتنا المعلمون و سائر الناس غثاء

۶۹ فی الکافی عن امیر المؤمنین علیه السلام عن رسول الله ﷺ انه قال العلماء رجلا ن

۶۵- در کتاب منیة المرید نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس طلب علم کند پس مثل کسی است که روزها روزه بدارد و شبها را بنماز بگذراند و بدرستی که یکباب که از علم فرا بگیرد بهتر است برای او از اینکه کوه ابوقیس طلا باشد و ببخشد او را در راه خدا و نیز در آن کتاب نقل شده از پیغمبر خدا (ص) که فرمود یک نفر عالم وجودش سخت تر است برای شیاطین از هزار عابد

۶۶ در کتاب لالی الاخبار نقل شده که فرمود پیغمبر خدا هر کس اذیت کند طالب علم را لعن میکند بر او ملائکه وارد میشود روز قیامت بر خدا در حالیکه خدا بر او غضبناک است و فرمود آگاه باشید هر کس اعانت کند طالب علم را بیکدرهم بشارت میدهند او را ملائکه وقت قبض روحش بیبهشت و می گشاید خدا برای او دری از نور در قبرش

۶۷ و نیز در همان کتاب نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود هر کس اعانت کند طالب علم را بدرستی که دوست داشته است پیغمبران را و با پیغمبران خواهد بود و هر کس دشمن بدارد طالب علم را بدرستی که دشمن داشته است پیغمبران را پس جزای او جهنم است
۶۸ در همان کتاب از امام ششم (ع) نقل شده که مردم بر سه دسته اند عالم و طالب علم و کف روی آب و فرمود ما هستیم علما و شیعیان ما هستند طالبین علم و بقیه مردم کف روی آب (یعنی بی فائده)

۶۹ در کتاب کافی نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا (ص) که فرمود علما دو قسم اند یکی مرد عالمی است که بعلم خود عمل میکند و پیروی میکند از علم خود و این نجات یافته است و دیگری مرد عالمی است که ترک کرده علم خود را و این هلاک شده است و بدرستی که

رجل عالم اخذ بعلمه فهذا ناج وعالم تارك فهذا هالك وان اهل النار لتياذون من ریح العالم التارك لعلمه وان اشد اهل النار ندامة وحسرة رجل دعى عبداً الى الله سبحانه فاستجاب له وقبل منه فاطاع الله فادخله الجنة وادخل النار الداعي بترك علمه ۷۰ في لالي الاخبار قال النبي ﷺ رايت ليلة اسرى بي الى السماء قوما يقرض شفاههم بالمقاريض من نار ثم يرمى فقلت يا جبرئيل من هؤلاء فقال خطباء امتك يا مرون الناس بالبر وينسون انفسهم وهم يتلون الكتاب ۷۱ في الكافي عن ابي عبد الله عليه السلام من اراد الحديث لمنفعة الدنيا لم يكن له في الاخرة من نصيب ومن اراد به خير الاخرة اعطاه الله خيرا الدنيا والاخرة

باب ادخال السرور في قلب المؤمن ۷۲

في الكافي عن ابي حمزة الثمالي قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول قال

→ اهل آتش اذيت ميشوند از بوى عالميکه تارك علم خود باشد و بدرستيکه شديدترين مردم در آتش و نادم ترين مردم و پر حسرت ترين همه مردیست که دعوت کرده بنده خدائی را بخدا پرستی و آن بنده خدا اجابت کرده و پذيرفته و اطاعت کرده خدا را و خدا او را داخل بهشت کرده اما آن کسیکه دعوت کرده بخدا داخل آتش ميشود بسبب ترك کردن او علم خود را

۷۰ در کتاب لالی الاخبار نقل شده که فرمود پیغمبر خدا شبی که مرا سیر دادند در آسمانها دیدم دستها را که مقراض ميشود لبهای آنها بمقراضهایی از آتش بعد انداخته ميشود (در آتش) پس گفتم بجبرئیل اینها کیانند گفت خطبای امت تو هستند که امر میکنند مردم را بنیکی و فراموش میکنند خودشان را در حالیکه تلاوت میکنند قرآن را

۷۱ در کتاب کافی نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود هر کس قصد کند از بیان احادیث منفعت دنیا را نیست برای او در آخرت بهره و هر کس قصد کند از بیان حدیث آخرت را خدا عطا میکند باو خیر دنیا و آخرت را

(باب ادخال السرور في قلب المؤمن)

۷۲ در کتاب کافی نقل شده از ابي حمزة شمالي که گفت شنيدم از امام پنجم عليه السلام که فرمود رسول خدا ص فرموده هر کس مسرور کند مؤمنی را مرا مسرور کرده و هر که مرا مسرور کند مسرور کرده خدا را .

رسول الله ﷺ من سرّ مؤمنا فقد سرّني ومن سرّني فقد سرّ الله ۷۳ و فيه ايضا عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال تبسم الرجل في وجه اخيه حسنة و صرف القذى عنه حسنة و ما عبد الله بشيء احبّ الى الله من ادخال السرور على المؤمن ۷۴ و فيه ايضا عن هشام بن الحكم عن ابي عبد الله عليه السلام قال من احبّ الاعمال الى الله عز و جل ادخال السرور على المؤمن: اشباع جوعته او تنفيس كربته او قضاء دينه ۷۵ في اللؤلؤ قال ابو عبد الله عليه السلام في حديث اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثل يقدمه امامه كلما راى المؤمن هولاً من احوال يوم القيامة قال له المثل لا تنزع ولا تحزن و ابشر بالسرور و الكرامة من الله فما زال يبشره بالسرور و الكرامة من الله حتى يقف بين يدي الله فيحاسبه حساباً يسيراً و يأمر به الى الجنة و المثل امامه فيقول له المؤمن رحمك الله نعم الخارج انت خرجت معي من قبري و ما زلت تبشرني بالسرور و الكرامة من الله حتى رايت ذلك: فيقول فمن انت قال فيقول انا السرور الذي كنت ادخلته على اخيك

۷۳ و نیز در همان کتاب کافی از جابر نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرمود تبسم کردن مرد بروی برادر دینی حسنه است و دفع غم و بلا از او حسنه است و نیست عبارتی در نزد خدا محبوب تر از داخل کردن سرور در دل مؤمن .

۷۴ - و نیز در کتاب کافی از هشام نقل شده که امام ششم علیه السلام فرموده محبوب ترین اعمال بسوی خدای عز و جل داخل کردن سرور است بر مؤمن : و صبر کردن او از گرسنگی : و بر طرف کردن غم او : و بر آوردن حاجت او .

۶۵ و در کتاب لالی ذکر شده که فرمود امام ششم علیه السلام در حدیثی که وقتی خدا برمی انگیزاند مؤمن را از قبرش خارج میشود با او مثالی که جلو او حرکت میکند و هر جا که به بیند مؤمن هولی از احوال روز قیامت میگوید آن مثال به او که مترس و فزع نداشته باش و بشارت باد تو را بسرور و کرامت از طرف خدای متعال و دائماً بشارت میدهد او را بسرور و لطف خدای مهربان تا آنکه واداشته میشود در محضر پروردگار و میرسد حساب او را بنحو آسان و دستور میدهد که برود ببهشت و آن مثال جلو او حرکت میکند : پس میگوید باو مؤمن که خدا رحمت کند تو را نیکو خارج شونده هستی که خارج شدی با من از قبر من و همیشه بشارت دادی مرا بسرور و کرامت از طرف خدا تا آنکه دیدم من بشارتهای تو را : خود را معرفی کن و بگو که هستی تو : در جواب میگوید منم سرور آنچه تا آنجا که داخل کردی بر برادر مؤمن خود در دنیا خلق کرده خدا مرا که بشارت دهم تو را

المؤمن في الدنيا خلقني الله منه لا بشرك^{۷۶} و في ذلك الكتاب عن الصادق عليه السلام من سر امرأ مؤمناً سره الله يوم القيامة وقيل له تمنّ على ربك ما احبت فقد كنت تجب ان تسرا وليائه في دار الدنيا فيعطى ما تمنى ويزيده من عنده ما لم يخطر على قلبه من نعيم الجنة^{۷۷} وفيه قال ابو عبدالله عليه السلام اوحى الله الى داود عليه السلام ان العبد من عبادى ليا تبنى بالحسنة فأبيحه جنتى فقال داود، يارب وما تلك الحسنة قال: يدخل على عبدى المؤمن سرورا ولو بتمرة قال داود، يارب حق لمن عرفك ان لا يقطع رجائه منك

باب الكبر والتفاخر و ذمها^{۷۸} مجموعه ورام قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من خردل من كبر ولا يدخل النار رجل في قلبه مثقال حبة من ايمان^{۷۹} في الكافي عن عقبه بن بشير الاسدى قال قلت لابي جعفر عليه السلام انا عقبه بن بشير الاسدى وانا فى الحسب الضخم من قومي قال فقال عليه السلام ما تمن علينا بحسبك ان الله رفع بالايمان من كان الناس يسمونه وضيعا اذا كان مؤمنا ووضع بالكفر من كان الناس

۷۶ ودرهمان كتاب نقل شده از امام ششم عليه السلام که هر که خوشحال کند مؤمنی را خورسند کند خدا او را روز قیامت و گفته شود باو بخواه از خدا آنچه میخواهی بدرستی که تو دوست داشتی که مسرور کنی دوستان خدا را در دنیا : پس عطا شود هر چه بخواهد و عطا شود زیاده چیزهائی که در دلش خطور نکرده از نعمت های خدا در بهشت

۷۷ ودر آن کتاب است که وحی کرد خدا بسوی داود که بدرستی بنده از بندگان می آورد حسنه و مباح میکنم بر او بهشت خود را عرض میکند داود چیست آن حسنه میفرماید داخل کردن بر بنده من سرور را و لوییکر ما داود (ص) عرض کرد ای خدای من سزاوار است کسیکه بشناسد تو را قطع نشود امید او از پیشگاه مقدست

باب کبر و تفاخر و مذمت آن

۷۸ در کتاب مجموعه ورام ذکر شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که داخل نمیشود در بهشت کسیکه در قلب او باندازه دانه از خردل از کبر باشد و داخل نمیشود در آتش مردیکه در قلب او مثقال دانه از ایمان باشد .

۷۹ در کتاب کافی از عقبه بن بشیر اسدی نقل شده که گفت عرض کردم بحضرت باقر علیه السلام من هستم عقبه پسر بشر اسدی و من در حسب و نسب برتری دارم از تمام کسانی که عقه گفت که حضرت فرمود منت مگذار بر ما بحسب و نسب خود بدرستی که خدا برتری داده است بسبب ایمان کسی را که مردم او را پست میدانند اگر مؤمن باشد و خدا پست دانسته بسبب کفر کسی را که مردم او را شریف و بلند بشمارند اگر کافر باشد پس نیست برای احدی برتری بر دیگری مگر بقوی و پرهیز کاری

یسمونه شریفا اذا کان کافراً فلیس لاحد فضل علی احد الا بالتقوی ۸۰ فی الحقائق
عن النبی ﷺ ما من احد تکبرا و تجبر الالدلة و جدھافی نفسه و قال ﷺ ان فی جہنم
لواد یاللمتکبرین یقال له سقر شکى الى الله شدة حره و سألہ ان یأذن له ان یتنفس
فمتنفس فاحرق جہنم

۸۱ مجموعه ورام قال النبی ﷺ لما خلق الله الجنة عدن نظر اليها فقال انت حرام
علی کل متکبر ۸۲ و فیہا یضاق النبی ﷺ ما دخل قلب امرء بشیء من الکبر قَطُّ الا نقص
من عقله بقدر ما دخل من ذالک قل او کثر ۸۳ منهاج البراعة ج ۹ عن کافی عن ابی حمزة
الشمالی قال قال علی بن الحسین عجباً للمتکبر الفخور الذی کان بالامس نطفة ثم غدا
هو جيفة ۸۴ و فیہذا کتاب عن حکم قال سألت اباعبدالله ع عن ادنی الالحاد قال ع
ان الکبر ادناه و فیہ ایضاً عن عبدالسلام بن اعین قال قال ابو عبدالله ع قال رسول الله ﷺ
ان اعظم الکبر غمس الخلق و سفه الحق: قلت: و ما غمس الخلق و سفه الحق؛ قال یجهل.

۸۰ و در کتاب حقائق نقل شده از پیغمبر خدا (ص) که فرمود هیچکس نیست که تکبر
بوزد و تبختر کند مگر بواسطه ذاتی که میباید او را در نفس خود و فرمود بدرستی که در جہنم
وادی هست از برای تکبر کنندگان که بآن وادی سقر میگویند شکایت میکند بسوی خدا از شدت
سوزش و اجازہ میخواهد از خدا که نفسی بکشد پس نفس می کشد و از حرارت آن میسوزد جہنم
۸۱ در کتاب مجموعه ورام نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود پس از آنکه خلق کرد خدا
بهشت عدن را نظر کرد خدا بسوی آن و فرمود که تو حرام هستی بر هر متکبری
۸۲ و نیز در آن کتاب است که پیغمبر خدا فرمود داخل نشد در دل مردی چیزی از
کبر هیچگاه مگر آنکه نقص پیدا کرد عقل او باندازه آنچه از کبر داخل دل شده چه کم
و چه زیاد

۸۳ در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ نقل شده از کتاب کافی از ابی حمزه شمالی که فرمود
علی بن الحسین علیها السلام عجب است از متکبر خود خواهی که فخریه میکند و حال آنکه دیروز
آب گندیده بنام نطفه بود و فردا همان جیفه و مرداری خواهد بود
۸۴ و در همان کتاب است از حکم که گفت پرسیدم از امام ششم علیه السلام از کوچکترین
مرتبه زندقہ فرمود کبر کوچکترین مرتبه زندقہ است

۸۵ و نیز در آن کتاب نقل شده از عبدالسلام بن اعین که گفت فرمود امام ششم از پیغمبر
خدا که فرمود بدرستی که بزرگترین مرتبه کبر غمس الخلق و سفه الحق است راوی میگوید
گفتم غمس خلق و سفه حق چیست فرمود نادانی حق و طعن بر اهل حق پس هر کس اینطور باشد
منازعه کرده است با خدا در صفات خدائی

الحق و یطعن علی اهلہ فمن فعل ذلک فقد نازع الله ردائه^{۸۶} منهاج البراعة ج ۹ قال النبی ﷺ بئس العبد عبد تجبر و اعتمدی و نسی الجبار الاعلی بئس العبد عبد تجبر و اختال و نسی الکبیر المتعال: بئس العبد عبد غفل و سهی و نسی المقابر و البلی بئس العبد عبد عتا و بغی و نسی المبدء و المنتهی^{۸۷} فی منهاج البراعة نقل فی مقام التحرز عن الکبر ما هذا لفظه و قدر وی السید المحدث الجزائری ان المولی الصالح العالم عبد الله التستری کان اذا سأل مولانا المقدس الاردبیلی عطر الله مرقدہ عن مسئلة و تکلم فیها سکت الاردبیلی فی اثناء الکلام و قال حتی اراجع فی الکتاب ثم اخذ یبدا التستری و یخرجان من النجف الاشراف الی خارج البلد فاذا نفر دوا قال المولی الاردبیلی هات یا اخي تلك المسئلة فیتکلم فیها و یحققها الاردبیلی علی ما یرید المولی التستری فسله و قال یا اخي هذا التحقیق هلا تکلمت به هناك حیث ما سألتک: فقال ان کلامنا کان بین الناس و عسی ان ینکون فیہ تنافس و طلب الظفر منک او منی و الان لا احد معنا سوى الله^{۸۸} منهاج -

۸۶- در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ نقل شده که فرمود پیغمبر خدا ص بد بنده ایست آن بنده که تیختر داشته باشد و متجاوز باشد و فراموش کند خدای جباری که اراده او فوق تمام اراده هاست بد بنده ایست آن بنده ای که تکبر کند و سرکشی کند و فراموش کند خدای کبیر متعال را: بد بنده ایست آن بنده ای که غافل باشد و از یاد ببرد قبر و پوسیدگی را بد بنده ایست آن بنده ای که ظلم کند و فراموش کند اول خود و آخر آن را.

۸۷- و نیز در همان کتاب نقل شده در مقام دوری از کبر و خودخواهی قصه باین نحوه که روایت کرده سید نعمت الله جزائری براینکه عالم صالح بزرگوار عبدالله تستری پرسید از صاحب مقامات عالیہ جناب مقدس اردبیلی رحمة الله علیه مسئلة را و دو نفری درباره آن مسئله صحبت کردند در بین کلام ساکت شد اردبیلی و گفت باشد تا مراجعه کنم بکتاب و بعد گرفت دست تستری را و خارج شدند دو نفری از شهر نجف و وقتی خارج شدند و کسی غیر خودشان نبود فرمود اردبیلی بیان کن مسئله را ای برادر پس شروع کرد بصحبت و تحقیق مطلب فرمود اردبیلی بطوریکه خواسته تستری بود بعد تستری فرمود برادر من این بیان و تحقیق چرا هانگامی که پرسیدم نکردی یعنی چرا از شهر خارج شدی فرمود چون صحبت من و شما میان مردم بود و چه بسا در این بین مکالمات مباهات آمیز و بلند طلبی از شما و یامن پیش میآمد و الان غیر خدا کسی نیست که نفس شما و یا نفس من طلب فخر کند.

۸۸- در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ ذکر شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پسر آدم چه رسد تو را بتفاخر و خودخواهی و حال آنکه اول تو نطفه ایست کثیف و نجس: و آخر تو نیز جیفه ایست گندیده و نجس و در دنیا نیز حامل جیفه هستی کثیف و نجس.

البراعة ج ۹ قال امير المؤمنين عليه السلام ابن آدم اني لك والفخر فان اولك جيفة وآخرك جيفة وفي الدنيا حامل الجيف^{۸۹} وفي هذا الكتاب وكان رسول الله صلى الله عليه وآله صعد المنبر يوماً وذكر ما كانوا يتفاخرون ويتكبرون به في الجاهلية فقال صلى الله عليه وآله انه موضوع تحت قدمي الى يوم القيامة ولم ينزل من المنبر حتى زوج بنت عمه صفيه بنت عبدالمطلب من المقدار مع كونه من افقر الناس حالاً واقلمه مالا^{۹۰} وفي منهاج البراعة ج ۹ نقل انه جاء في الحديث من ان الله سبحانه اوحى الى موسى اذا جئت للمناجات فاصحب معك من تكون خيراً منه فجعل موسى لا يعترض احداً وهو لا يجسر ان يقول اني خير منه فنزل عن الناس وشرع في اصناف الحيوانات حتى مربكلب اجرب فقال هذا اصحب فجعل في عنقه حبلا ثم مر به فلما كان به في بعض الطريق شمر الجبل وارسله فلما جاء الى مناجات الرب سبحانه قال تعالى: يا موسى اين ما امرتك به: قال: يا رب لم اجده فقال تعالى: وعزتي وجلالي لو اتينني باحد لمحتوتك من ديوان النبوة^{۹۱} في الكافي

۸۹- و در آن کتاب ذکر شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر رفت روزی و بیان کرد چیزهایی را که در جاهلیت با آنها افتخار میکردند و بریکدیگر برتری میکردند و فرمود آن چیزها گذاشته شده زیر پای من تا روز قیامت و فرود نیامد از منبر تا آنکه تزویج کرد دختر عمه اش را که دختر عبدالمطلب بود بمقداد با اینکه فقیرترین مردم بود و از همه کس کمتر مال داشت .

۹۰- و در همان کتاب نیز نقل شده که در حدیث است روزی خدای متعال وحی فرمود بسوی موسی ع که وقتی آمدی بمناجات با خود بیاور کسی را که تو از او بهتر باشی : پس شروع کرد موسی ع بتفحص و بهر کس رسیدگی کرد جرئت نکرد که بگوید من از او بهترم پس از طایفه بشر گذشت و شروع کرد بتفحص در اصناف حیوانات تا آنکه گذارش افتاد بیک سگی که دارای مرض جرب بود و گر بود پس با خود گفت بیرم این سگ را پس قرارداد در گردش ریسمانی و بعد با آن سگ رفت و در بین راه سست کرد ریسمان را و رهایش کرد: پس از آنکه بمناجات پروردگار رفت خدای متعال خطاب فرمود که ای موسی کجا است آنچه بتوامر کردیم با خود بیاوری گفت پروردگارا نیافتم کسی را که من از او بهتر باشم : فرمود خدای متعال قسم بعزت وجلال خودم اگر میآوردی با خود کسی را هر اینه محو میکردم تو را از دفتر پیغمبران و انبیاء .

۹۱- در کتاب کافی نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود بر اینکه یوسف (ع) پس از آنکه وارد شد بر او پیرمرد یعقوب (ع) عزت سلطنت در دل یوسف جلوه گر شد و پیاده نشد:

علی نقل منهاج البراعة عن ابی عبد الله عليه السلام قال ان يوسف لما قدم عليه الشيخ يعقوب عليه السلام دخله عز الملك فلم ينزل اليه فهبط عليه جبرئيل فقال يا يوسف ابسط راحتك فخرج منها نور ساطع فصار في جوا السماء فقال يوسف يا جبرئيل ما هذا النور الذي خرج من راحتك فقال نزلت النبوه من عقبك عقبه لما لم تنزل الى الشيخ يعقوب فلا يكون من عقبك نبی ۹۲ منهاج البراعة روى ان رجلا سأل عيسى بن مريم اى الناس افضل فاخذ قبضتين من التراب فقال اى هاتين افضل: الناس خلقوا من تراب فاكرمهم اتقيهم ۹۳ فى المنهاج البراعة نقلت قصة من خلیع بنی اسرائیل وكان من قصة انه لكثرة فسادہ یسمی خلیع بنی اسرائیل: فمر یوما برجل یقال له عابد بنی اسرائیل وكان علی راس العابد غمامة تظللہ فلما مر الخلیع به قال الخلیع فی نفسه انا خلیع بنی اسرائیل وهذا

پس جبرئیل نازل شد و گفت ای یوسف باز کن کف دستت را پس خارج شد از کف دست او نوری درخشنده پس رفت بین زمین و آسمان: پس گفت یوسف این چه نوری بود ای جبرئیل که از دستم خارج شد جبرئیل گفت خارج شد نبوت از ذریه تو بجهت آنکه پیاده نشدی برای یعقوب پس نیست در اولاد تو پیغمبری.

۹۲- در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ نقل شده که مردی پرسید از عیسی بن مریم که از مرد چه شخصی برتری دارد. گرفت عیسی دو قبضه از خاک و فرمود کدام برتری دارد و فرمود مردم خلق شده اند از خاک و گرامی ترین آنها با تقوی ترین آنها است.

۹۳- در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ نقل شده قصه از خلیع بنی اسرائیل و قصه او چنین است که مردی از بنی اسرائیل بواسطه زیادی فسادش نامیده شده خلیع بنی اسرائیل یعنی رانده شده: پس گذشت روزی بمردی که باو گفته میشد عابد بنی اسرائیل و بالای سر عابد بود ابری که او را سایه انداخته بود پس از آنکه مرور کرد به آن عابد با خود گفت من رانده شده بنی اسرائیل هستم و این عابد بنی اسرائیل اگر بنشینم نزد او شاید خدا بمن رحم کند پس نشست پهلوی آن عابد: عابد با خود گفت من عابد بنی اسرائیل هستم و این خلیع بنی اسرائیل چگونه بنشیند پهلوی من: پس بخود نپسندید و گفت بان مرد که بر خیز از کنار من پس وحی کرد خدا به پیغمبر آن زمان که دستور دیده و امر کن هر دو عمل خود را از سر بگیرند بدرستی که آمرزیده شد خلیع و ازین رفت عمل عابد (بر اثر تکبر او) و در روایت دیگر دارد که برگشت آن سایه و آمد بالای سر خلیع- نویسنده فقیر گوید کافی است در مذمت کبر و ورود آیه شریفه سا صرف عن آیاتی الذین بتکبرون فی الارض الخ یعنی محروم میشوند از توجه به آیات خدا شناسی کسانی که خودخواه هستند و متکبر و اگر تمام علائم خدا شناسی به بینند ایمان نمیآوردند.

عابد بنی اسرائیل فلو جلست الیه لعن الله یرحمنی فجلس الیه فقال العابد انا عابد بنی اسرائیل و هذا خلیع بنی اسرائیل فکیف یجلس الی فانف منه و قال له قم منی فاحی الله الی نبی ذالک الزمان مرهما فلیستأنفا العمل فقد غفرت الخلیع و احبطت عمل العابد و فی روایة اخرى فتحولت العمامة الی راس الخلیع: کاتب فقیر گوید کفی فی ذم الکبر آیه واحده من الایات الواردة وهی قوله تعالی سأصرف عن آیاتی-

الذین یتکبرون فی الارض وان یرو کل آیه لایؤمنوا بها

۹۴ روى الطبرسی فی مجمع البیان فی وجه نزول آیه الشریفه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروا نثی وجعلناکم شعرا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم؛ ان ثابت بن قیس بن شماس کان فی اذنه و قر و کان اذا دخل تفسحوا حتی یقعد عند النبی ﷺ فیسمع ما یقول فدخل المسجد یوما والناس قد فرغوا من الصلوة و اخذوا امکانهم فجعل یتخطی رقاب الناس: و یقول تفسحوا حتی انتهی الی رجل فقال له: اصبت مجلسا فاجلس فجلس خذنه مغضبا فلما تجلت الظلمة قال: من هذا: قال الرجل انا فلان بن فلان فقال ثابت ابن فلانه: ذکر امامه کان یعبّر بها فی الجاهلیة فنکس الرجل راسه حیاء فقل صلوات الله وسلامه علیه و آله من الذاکر فلانه: فقام: ثابت و قال انا یرسول الله فقال

۹۴ شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان نقل فرموده در وجه نزول آیه شریفه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروا نثی وجعلناکم شعرا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم براینکه ثابت بن قیس شماس در گوش او سنگینی بود و هر وقت وارد میشد مردم راه میدادند تا بنشیند پیش رسول خدا (ص) تا بتواند بشنود آنچه پیغمبر (ص) میفرماید پس داخل مسجد شد روزی و حال آنکه فارغ شده بودند از نماز و هر کسی جای خود نشسته بود او پا میگذاشت بر مردم و جلو میرفت و میگفت راه دهید تا رسید بمردی که گفت باو مکانی که داری بنشین پس نشست پشت سر او ولی باحال غضب پس از روشنائی پرسید که تو که هستی که بمن راه ندادی آن مرد گفت فلان پسر فلان هستم ثابت گفت پسر فلان زن هستی که بردن نام مادر او برایش سرزنش بود از اینجهت آن مرد سر بر زیر انداخت از روی خجلت: در این هنگام پیغمبر خدا صلوات الله وسلامه علیه فرمود که بود نام آن زن را ذکر کرد ثابت ایستاد و گفت من بودم پیغمبر فرمود نگاه کن بروی مردم پس نگاه کرد فرمود پیغمبر خدا (ص) چه دیدی ای ثابت گفت دیدم سفید و سرخ و سیاه فرمود پیغمبر خدا تو بتحقیق نتوانستی برتری دهی کسی را بر کسی مگر بتقوی و دین و نازل شد این آیه شریفه .

صلی الله علیه و آله انظر فی وجوه القوم فنظر اليهم فقال صلى الله عليه وآله ما رايت يا ثابت: قال رايت ابيض واحمر واسود قال فانك لا تفصلهم الا بالتقوى والدين فنزلت هذه الآية ۹۵ فی منهاج البراعة ج ۹ ص ۹۴ قيل لما كان يوم فتح مكة امر رسول الله صلى الله عليه وآله بالاحتی علا ظهر الكعبة وذن ان: فقال عتاب بن اسيد الحمد لله الذى قبض ابى حتى لم ير هذا اليوم و قال الحارث بن هشام اما وجد محمد غير هذا الغراب الاسود مؤذنا وقال سهيل بن عمران يرد الله شيئا لغيره: وقال ابوسفيان انى لا اقول شيئا اخاف ان يخبره به رب السماوات فاتى جبرئيل رسول الله فاخبره بما قالوا فدعاهم رسول الله صلى الله عليه وآله عما قالوا فاقروا به: ونزلت الآية وزجرهم عن التفاخر بالانساب والازراء بالفقر او التكاثر بالاموال ففدظهر ان جهة الفضل فى افراد النوع الانسانى منحصره فى الورع والتقوى

باب العجب ۹۶ قال الله تبارك و تعالى افمن زين له سوء عمله فرآه حسنا فى

الحقائق قال النبى صلى الله عليه وآله ثلاث مهلكات شح مطاع: وهوى متبع: واعجاب المرء بنفسه ۹۷ و فيه ايضا عن الصادق عليه السلام اتى عالم عابدا فقال له: كيف صلاتك: فقال مثلى يستل

۹۵ در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ ص ۹۴ ذکر شده که بعد از فتح مکه امر کرد رسول خدا (ص) بلال را که بر کعبه بالا رود و اذان بگوید: در این هنگام عتاب بن اسید گفت حمد خدا را که پدر مرا از دنیا برد تا اینکه ندید چنین روزی را: و حارث بن هشام گفت آیا نیافت محمد (ص) غیر از این کلاغ سیاه که برای مردم اذان بگوید: سهل بن عمر گفت چه خوب بود خدا غیر را می پسندید: ابوسفیان گفت من نمیگویم چیزی میترسم خدای آسمانها خبر دهد باو: پس جبرئیل آمد و خبر داد به پیغمبر به آنچه آنها گفته بودند و پیغمبر (ص) از آنها پرسید و آنها هم اقرار کردند بگفته های خودشان در این هنگام نازل شد آیه شریفه و نهی کرد آنها را از تفاخر بانساب و بد گوئی بقر و از زیاد کردن مال.

باب عجب و خود خواهی

۹۶ در کتاب حقائق فیض کاشانی قده نقل شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سه چیز است هلاک کننده: بخلیکه پیروی شود از آن: و هوای نفسیکه تبعیت شود: و پسندیدن مرد نفس خود را.

۹۷ و نیز در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود آمد عالمی عابدی را: و گفت بآن عابد: چگونه است نماز خواندن تو عالم گفت مثل منی از نمازش سئول میشود: و

عن صلاته وانا عبد الله منذ كذا وكذا، قال و كيف بكائك قال ابكي حتى تجرى دموعي فقال العالم ان ضحكك وانت خائف افضل من بكائك وانت مدلل ان المدل لا يصعد من عمله شيئى ٩٨ و فيه عن الباقر عليه السلام قال دخل رجلان المسجد احدهما عابدا والاخر فاسق: فخر جامن المسجد والفاسق صديق والعابد فاسق وذلك انه دخل العابد المسجد مدلا بعبادته يدل بها فتكون فكرته في ذلك وتكون فكرة الفاسق في التدم على فسقه ويستغفر الله مما ضاع من الذنب ٩٩ و فيه قال النبي صلى الله عليه وآله قال موسى لا بليس: اخبرني بالذنب الذي اذا اذنبه ابن آدم استحوذت عليه فقال: اذا اعجبته نفسه واستكثر عمله وصغر في عينه ذنبه ١٠٠ في الحقائق قال النبي صلى الله عليه وآله قال الله تعالى لداود بشر المذنبين وانذر الصديقين قال داود: كيف بشر المذنبين وانذر الصديقين قال با داود بشر المذنبين اني اقبل التوبة و اعفو عن الذنب: و انذر الصديقين ان لا يعجبوا باعمالهم فانه ليس

حالا نكه عبادت ميكنم خدا را از زمانهاي پيش عابد گفتم چگونه است گريه تو گفتم گريه ميكنم بقدريکه جاري ميشود اشك چشم من: عالم گفتم خنده تو در حالیکه ترسان باشي بهتر است از گريه تو در حالیکه مغرور باشي بدرستيکه مغرور بالا نميرود از عمل او چيزي .

٩٨ و در آن کتاب نقل شده از امام پنجم عليه السلام که فرمود داخل مسجد شدند دو مرد يکي فاسق و ديگري عابد: بعد از مسجد خارج شدند در حالیکه فاسق صديق بود و عابد فاسق: بجهت آنکه عابد داخل مسجد شد و مغرور بود بعبادت خودش که مي باليد بان و تمام فکرش بعبادتش دور ميزد ولي فکر فاسق در پشيماني از فسقش بود و طلب آمرزش ميکرد از خدا نسبت بکردارهاي زشت و گناهان خودش .

٩٩ و نيز در آن کتاب نقل شده که پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود که موسى (ع) فرمود بشيطان خبر بده مرا بگناه آنچنانيکه هر گاه بجا آورد پسر آدم تو غلبه پيدا ميکني براو: شيطان گفتم: هر گاه خود خواه شود: و هر گاه زياد بشمارد عمل خود را: و هر گاه کوچک بيايد در نظرش گناهانش .

١٠٠ و نيز در کتاب حقائق نقل شده از پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله که فرمود خدای متعال فرمود بداود بشارت بده گناه کاران را و بترسان نیکو کاران را داود گفتم چگونه بشارت بدهم گناه کاران را و بترسانم نیکو کاران را: فرمود خدای متعال بشارت بده گناه کاران را که بدرستي قبول ميکنم توبه آنها را و ميگذرم از معصيت هاي آنها: و بترسان نیکو کاران را که عجب نکنند بسبب کردارشان زيرا که بتحقيق نيست عبيدیکه پای حساب بياورم مگر آنکه هلاک شود .

عبدانصبیه للحساب الاهلك ۱۰۱ و فيه عن الكاظم عليه السلام انه سئل عن العجب الذي يفسد العمل : قال عليه السلام العجب درجات : منها ان يزین للعبد سوء عمله فرآه حسنا فيعجبه فيحسب انه يحسن ضعا : ومنها ان يؤمن العبد برأيه فيمن على الله والله عليه فيه المؤمن :

۱۰۲ في الحقائق عن مصباح الشريفة قال الصادق عليه السلام العجب كل العجب ممن يعجب

۱۰۱ و در همان کتاب نقل شده از امام هفتم علیه السلام که آن حضرت پرسیده شد از عجبی که فاسد میکند عمل را فرمود برای عجب درجاتی است بعضی از آن این است که عمل زشت بنده در نظرش نیکو بیاید و از آن خوشش بیاید و گمان کند کار خوبی کرده : و بعضی از آن این است که بنده ایمان بیاورد بخدا و منت بگذارد بر خدا و حال آنکه برای خدا منت است بر او بجهت توفیق ایمان .

۱۰۲ در کتاب حقائق از کتاب مصباح الشریعه نقل شده که امام ششم علیه السلام فرمود عجب است کل عجب از کسیکه خوشنود است بعمل خود و حال آنکه نمیداند عاقبت امر او چه خواهد بود : و فرمود هر کس راضی و خوشنود باشد از خود و عمل خود بدرستیکه منحرف شده از طریق و راه سعادت و ادعا کرده چیزی که نیست برای او و ادعا کننده بدون حق دروغ گو است و هر چند مخفی باشد دعوی او و بگذرد روزگاری پس بدرستیکه اول عملیکه با خود خواه میشود گرفته میشود چیزی که باعث خوشی او شده تا فهمانده شود که او عاجز است و گدا و خود شهادت دهد که من عاجزم تا حجت از طرف خدا بر او تمام شود آفتوریکه باشیطان رفتار شد : و فرمود خود پسندی گیاهی است که تخم آن کفر است و زمین آن دو روئی است و آب آن ظلم است و شاخه های آن نادانی است و برگ های آن گمراهی است و نتیجه و ثمر آن طرد است از رحمت و مخلد بودن در آتش پس هر کس اختیار کند خود پسندی را پس بدرستیکه کاشته است کفر را و زراعت کرده نفاق و دو روئی و ناچار روزی نتیجه و ثمر خواهد داد : و بعد فرموده است محدث کاشانی علت خود خواهی جهل است و علاج آن معرفت است که ضداست با جهل و خلاصه کلام آن عالم جلیل این است که از برای عجب و خود خواهی اسباب و عللی است از جمال و علم و حسب و نسب و قوت و عبادت و مال : پس هر وقت انسانی دانست که این امور تماشا بسبب عنایت غیر است باو و خود او باعث هیچ یک از این امور نیست و فقیر محض است پس ناچار خاصع میشود و حیامیکند از اینکه اظهار منیت کند نسبت بچیزی که از قبل غیر باو عنایت شده و سر بریز میافکند در محضر کسیکه باو عنایت کرده است ذی الجلال والاكرام و لهذا قال الله تبارك وتعالى ولولا فضل الله ورحمته ما زکی منکم من احد ابدا یعنی اگر نباشد فضل و رحمت خدا منزله نیست احدی از شما : و بعد فرمود پیغمبر خدا (ص) نیست از شما کسیکه نجات دهد او را عمل او گفتند شما هم همین طور است یا رسول الله فرمود من هم همینطور مگر آنکه فرو ببرد مرا بر رحمت خود

بعمله و هو لا یدری بم یختم له فمن اعجب بنفسه و فعله فقد ضلّ عن نهج الرشاد و ادعی ما لیس له و المدعی من غیر حق کاذب و ان خفی دعواه و طال دهره فانه اول ما یفعل به العجب نزع ما اعجب به لیعلم انه عاجز فقیر و یشهد علی نفسه لتکون الحجّة علیه او کدکما فعل با بلیس : و العجب نبات حمّها الکفر و ارضها النفاق و مائتها البغی و اغصانها الجهل و ورقها الضلالة و ثمرها اللعنة و الخلود فی النار فمن اختار العجب فقد بذر الکفر و زرع النفاق و لا بد من ان یثمره . قال المحدث الکامثانی قدس سره علة العجب الجهل و علاجه المعرفة المضادة لذلك و خلاصة کلامه ان للعجب اسباب و منشأ من الجمال و العلم و الحسب و القوة و العبادة و المال فاذا علم ان هذه الامور کلّها بتفویض الغیر منه و نفسه لا یتکون منشأ لثبوت شیئی منها فلا محالة یتخضع نفسه و یتسجی ان یتظهر الانانیة لیشئی یعطی من ناحية الغیر و ینکس رأسه فی محض معطیه ذی الجلال و الاکرام و لهذا قال الله جل ذکره و لو لا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا و قال علیه السلام ما منکم من احد ینجیه عمله قالوا اولانت یا رسول الله قال و لانا الا ان یتعمدنی الله برحمته ۱۰۳ فی الحقائق روی ان ایوب علی نبینا و آله و علیه السلام قال اللهم انک ابتلیتینی بهذا البلاء و ماورد علی امر الا اثرت هوایک علی هوای فنودی من غمامة بعشرة آلاف صوت یا ایوب انئی لك هذا : قال فأخذ رماداً فوضعه علی راسه فقال منک یارب فرجع و اضاف ذالك الی الله تعالی ۱۰۴ فی مجموعة

۱۰۳- در کتاب حقائق روایت شده که ایوب پیغمبر (ع) گفت خدایا تو مبتلاگردانیدی مرا باین بلایا : و وارد نشد بر من چیزی مگر آنکه ترجیح دادم اراده مقدست را بر خواست خودم در این هنگام ندا رسید از ابری بده هزار آواز که ای ایوب از کجا بود برای تو این صفت که ترجیح میدهی خواسته ما را بر خواسته خودت : ناگاه بخود آمد و برداشت خاکستر و بدهان ریخت بنا بروایتی و بسریخت بنا باین روایت و عرض کرد از عنایت تو است ای پروردگار پس نادم شد و نسبت داد همه الطاف را بخدای متعال .

۱۰۴- در کتاب مجموعه و رام است بدانکه آفات خودخواهی زیاد است و از بزرگترین آفتهای آن این است که خودخواه سست میشود در سعی عبادات : و طلب علم بگمان اینکه فائز شده بمقامات و بی نیاز شده و خود این هلاکتی است آشکارا که تردیدی در آن نیست تا آنکه فرموده صاحب کتاب بدرستی که خبر داده است پیغمبر خدا (ص) و ذکر فرموده که غرور بزودی

ورام اعلم ان آفات العجب كثيرة و من اعظم آفاته ان المعجب يفتر في السعي و طلب العلم لظنه انه قد فاز و استغنى و هو الهلاك الصريح الذي لاشبهة فيه الى ان قال وقد اخبر النبي ﷺ و ذكر ان الغرور سيغلب على آخر هذه الامة و قد كان فيما وعد به ﷺ فقد كان الناس في الاعصار الاول يواظبون على العبادات و يؤتون ما آتوا و قلوبهم و جلته و هم طول الليل و النهار في طاعة الله ببالغون في التقوى و الحذر من الشهوات و يبكون على انفسهم في الخلوات : و اما الان فترى الخلق آمنين مسرورين مطمئنين غير خائفين على انفسهم مع اكبابهم على المعاصي و انهماكم على الدنيا و اعراضهم عن الله زاعمون انهم واثقون بكرم الله و فضله و راجون لعفوه و مغفرة كلهم يزعمون انهم عرفوا من كرم الله و فضله ما لم يعرفه الانبياء و الاولياء و السلف الصالحون كان هذا الامر ينال بالامنى و يدرك بالهوى فعلى ماذا كان بكاء اولئك و خوفهم و حزنهم و قد قال رسول الله ﷺ يأتى على الناس زمان يخلق القرآن في قلوب الرجال كما تخلق الثياب على الابدان و القرآن كله من اوله الى آخره تحذير و تخريف لا يتفكره متفكر الا و

غلبه ميکند بر آخرين از اين امت و بدرستيکه از جمله چيزهائی که توعيد فرمود اين است که فرمود بودند مردم در زمانهای پيش که مواظبت ميکردند بر عبادات و ميآوردند آنچه ميآوردند از عبادات در حالیکه دلهای آنها ترسان بود و آنها شب و روز در طاعت خدا بودند و مبالغه ميکردند در خدا ترسی و دوری از شهوات و گريه ميکردند بر گناهان خودشان در خلوتها : و اما اين زمان فرمود ميبيني مردم را ايمن و خوشحال و مطمئن بدون خوف از گناهان شان با فرورفتن آنها در معاصي و غرق شدنشان در دنيا و دوری کردنشان از خدا در حالیکه گمان ميبيرند اعتماد بکرم خدا و فضل خدا دارند : و گمان ميبيرند اميدوارند بعفو و آمرزش خدا و تمام آنها گمان ميبيرند که آگاه شده اند از کرم خدا و فضل خدا بمرتبه که آگاه نشده اند انبياء و اولياء و سابقين از صالحين: بمثل اینکه رسيدن بمقامات با امید میسر است و بهوی و خواهش درک میشود اگر اينطور است پس چه جهت داشت گريه سابقين و خوف آنها و حزن آنها و بدرستيکه فرموده است پيغمبر خدا صلی الله علیه و آله میآید بر مردم زمانیکه کهنه میشود قرآن در دل مردم آنطوریکه کهنه میشود لباس بر بدن آنها و قرآن تمامش از اول تا آخر حذر دادن است و ترساندن و طوريست که تفکر نمیکند در قرآن فکر کننده مگر آنکه طولانی میشود غم او و بزرگ میشود ترس او و بدرستيکه خدا فرموده است و لمن خاف مقامی و خاف وعيد یعنی هر کس بترسد از مقام الوهيت و بترسد از وعدههای عذاب برای او است درجات عالیه و فرمود که مردم ميخوانند قرآن بمثل خواندن اشعار ادا میکنند حروف را از مخارجش و مباحثه میکنند در زیر و زبر و

بطول جزنه و يعظم خوفه وقد قال تعالى ولعن خاف مقامى وخاف وعيد والناس بهتونه
 هذا يخرجون الحروف من مخارجها و يناظرون على رفعها و خفضها و نصبها كأنهم
 يقرئون شعرا من اشعار العرب لا يهتمهم الا لتفات الى معانيها والعمل بما فيها و هل
 فى العالم غرور يزيد على هذا و من الناس من يظن ان طاعته اكثر من معاصيه لانه
 لا يحاسب نفسه ولا يتفقد معاصيه و اذا عمل طاعة حفظها واعتد بها كالذى يستغفر الله
 بلسانه و يسبح فى اليوم مائة مرة ثم يغتاب المسلمين و يمزق اعراضهم و يتكلم بما لا
 يرضاه الله طول نهاره من غير حصر ولا عدد و يكون نظره الى عدد سبحة انه يستغفر
 مائة مرة و غفل عن هذيانه طول نهاره الذى لو كتبها لكان مثل تسبيحه مائة الف مرة
 وقد كتبها الكرام الكاتبون و وعده العقاب على كل كلمة وقد قال تعالى ما يلفظ من قول
 الاولى ديه رقيب عتيد فهو ابدى يتأمل فى فضائل التسبيحات و التمجيدات و التهليلات
 ولا يلتفت الى ما ورد فى عقوبة المغتابين و الكذابين و المنافقين و النمامين و العمرى

اعراب قرآن و گویا قرائت میکنند شعری از اشعار عرب را و اهتمام و التفات و نظری ندارند
 بسوی معانی آن و عمل کردن بآنچه قرآن در بر دارد: و آیا در عالم غروری هست زیادتى از این
 و بعضی از مردم گمان میکنند که عبادت آنها زیادتى است از معصیت آنها زیرا که تحت محاسبه
 قرار نمیدهد نفس خود را و بررسی نمیکند گناهان خود را و اگر عبادتی کرد حفظ میکند او را و
 اعتنا میکند بآن مثل کسیکه استغفار کند بزبان و تسبیح کند در روزی صد بار بعد غیبت مسلمین
 کند و هتک کند اعراض مسلمین را و صحبت میکند بچیزهایی که رضای خدا در آن نیست در
 تمام روز باندازه که از حد بیرون است و از شمردن خارج ولی نظرش تمام بسوی عدد
 تسبیحی است که استغفار کرده صد مرتبه و غافل است از یاوه گفتنهای طول شبانه روزش که
 اگر بنویسد آنها را هراینه مثل تسبیح اوست صد هزار: و بدرستی که ثبت کرده آنها را کرام
 الکاتبین و وعده عذاب داده شده بر هر کلمه و خدای متعال فرموده است ما یلفظ من قول الاولى ديه
 رقيب عتيد يعنى از دهان بیرون نمیآید کلمه الا آنکه مورد نوشتن رقيب و عتيد قرار میگیرد:
 و اما غافل همیشه فکر میکند در فضائل تسبیحات و تمجیدات و تهلیلاتش و التفاتی نمیکند بسوی آنچه
 وارد شده در عقوبت و عذاب غیبت کنندگان و دروغ پردازان و دورویان و نمامها و قسم یاد میکنم
 اگر کرام الکاتبین و نویسندگان بخواهند اجرتی برای نوشتن تسبیحات و هذیانهای غافل که
 بمراتب زیادتى است بر تسبیح او هراینه در این هنگام باز خواهد داشت زبان خود را از جمله
 از مهمات خود و در مقام شمار و محاسبه و موازنه آن یاوهها با تسبیحاتش بر خواهد آمد تا زیاد
 نشود اجرت الى آخر کلماتش.

لو كان الكرام الكاتبون يطلبون منه اجرة التسييح وما يكتبونه من هديانه الذي زاد على تسييحه لكان عند ذلك يكف لسانه عن جملة من مهماته وكان بعدها وبحسبها و يوازنها بتسييحاته لا يفضل عليه اجرة الى آخر ما قال ١٠٥ في السفينه ذكر الحسن بن جهم انه سمع الرضا عليه السلام يقول ان رجلا كان في بنى اسرائيل عبد الله تبارك و تعالي اربعين سنة فلم يقبل منه فقال لنفسه ما اوتيت الامنك ولا اكذبت الا لك فاوحى الله تعالى اليه ذمك نفسك افضل من عبادة اربعين سنة ١٠٦ وفي هذا الكتاب عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال ابليس لعنه الله لجنوده اذا استمكنتم من ابن آدم في ثلاث لم ابال ما عمل فانه غير مقبول اذا ستكثر عمله: ونسى ذنبه: ودخله المعجب ١٠٧ عن الصادق عليه السلام قال من لا يعرف لاحد الفضل فهو المعجب ١٠٨ في السفينه عن الباقر عليه السلام قال قال الله سبحانه ان من عبادي المؤمنين لمن يسئلي الشئ من طاعتي قاصره عنه مخافة الاعجاب ١٠٩ في السفينه في حزقل وفي رواية عن الثمالي عن ابي جعفر عليه السلام قال لما خرج

١٠٥- در کتاب سفینه ذکر کرده که حسن بن جهم گفت شنیدم از امام هشتم (ع) که میفرمود بدرستی که مردی بود در بنی اسرائیل عبادت میکرد خدای تبارک و تعالی را چهل سال و قبول نشد از او پس خطاب کرد بخود و گفت بمن نرسید مگر از تو و تکذیب نشدم مگر بواسطه تو: پس خطاب رسید از خدا باو که مذمت تو خودت را بهتر و افضل است از عبادت چهل سال ١٠٦- و در همان کتاب آورده شده از امام ششم علیه السلام که فرمود شیطان گفت بلسکر خود اگر دست بیایم پیسر آدم درسه چیز پاک ندارم هر طاعتی که بجا آورد زیرا عملش غیر مقبول است زمانیکه زیاد بشمارد عمل خود را: و فراموش کند گناه خود را: و راه بیاید در او خود خواهی و عجب.

١٠٧- فرمود امام ششم علیه السلام هر کس قائل نباشد برای احدی برتری این کس خود خواه است و معجب.

١٠٨- در سفینه از امام پنجم (ع) نقل شده که فرمود: فرموده است خدای متعال بدرستی که بعضی از بندگان مؤمن هر اینه ستول میکنند چیزی از طاعت و ما باز میداریم او را از آن عبادت بجهت خوف از اعجاب و خود پسندی.

١٠٩- در کتاب سفینه نقل شده از ابی حمزه ثمالی از امام پنجم علیه السلام که پس از آنکه خارج شد پادشاه قبطیان قصد خراب کردن بیت المقدس نمود جمع شدند مردم بسوی حزقیل پیغمبر (ع) و شکایت کردن باو از قصد پادشاه قبطیان فرمود امید است مناجات کنم با پروردگار در شب پس از آنکه شب درآمد خواند خدای متعال را پس وحی شد از طرف خدای متعال

القبط يريد هدم بيت المقدس اجتمع الناس الى حز قیل النبی (ع) فشكوا ذلك اليه فقال لعلي انا جی ربی اللیلة فلما جنة اللیل نا جی ربه فاوحى الله تعالى اليه انى قد كفتيكم وكانوا قد مضى فاوحى الله تعالى الى ملك الهوى ان امسك عليهم انفسهم فماتوا كلهم فاصبح حز قیل النبی ﷺ واخبر قومه بذلك فخر جوا فوجدوهم و قد ماتوا ودخل حز قیل النبی العجب فقال فى نفسه ما فضل سليمان النبی ﷺ على وا عطيت مثل هذا قال فخر جت قرحة على كبده فآذته فخشع الله وتذلل وقعد على الرما د فاوحى الله اليه ان خذ لبن التين فحكه على صدرك من خارج ففعل فسكن عنه ذلك ١١٠ فى السفينه قال امير المؤمنين عليه السلام اهلك الناس اثنان خوف الفقر و طلب الفخر ١١١ فى النهج عن امير المؤمنين عليه السلام ما لابن آدم والفخر اوله نطفة و آخره جيفة لا يبرزق نفسه ولا يدفع حفته ١١٢ فى السفينه عن امير المؤمنين عليه السلام من صنع شيئا للمفاخرة حشره الله يوم القيامة اسود ١١٣ وفيهذا الكتاب عن ابي جعفر عليه السلام قال كان سلمان

بسوى او كه ما كفايت ميكنيم تورا وآن مردم رفته بودند : خدا وحى كرد بسوى ملك موكل برهوا كه بگير نفس قبطيان را پس مردند همه قبطيان چون صبح شد حز قیل پينمبر خبر داد اصحاب خود را كه هلاك شدند قبطيان: خارج شدند يافتند آنهارا در حاليكه همه مرده بودند: در اين هنگام حس خود خواهى در حز قیل بجوش آمد و عجب كرد و با خود گفت چه فضيلتى دارد سليمان پينمبر بر من و حال آنكه عطاشد بمن اين اثر د عا فرمود امام پنجم بر اثر اين عجب بيرون آمد زخمى بر كبد حز قیل و آزار ميداد اورا پس خاشع شد و تذلل كرد و روى خاكستر نشست ندا رسيد از طرف خدا كه شير انجير بگير و از رو بمال بر سينه ات كرد اين كار را خدا شفا عنايت كرد .

١١٠ ودر همان كتاب است كه امير المؤمنين عليه السلام فرمود هلاك كرد مردم را دو چيز خوف فقر : و طلب مفاخرت و برترى جستن .

١١١ از كلمات امير المؤمنين عليه السلام است در نهج البلاغه چه رسد به پسر آدم فخر و مفاخرت در حاليكه اول او نطفه است و آخر او جيفه توانائى ندارد كه خود را روزى دهد و يا دفع مرگ از خود كند .

١١٢ در كتاب سفينه است كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود هر كس عملى انجام دهد بجهت برترى جستن محشور مي كند خدا اورا روز قيامت سياه .

١١٣ ودر آن كتاب از امام پنجم عليه السلام كه فرمود سلمان با چند نفر از قریش نشسته بود در مسجد قریش شروع كردند به بيان حسب و نسب خودشان و بالا مي بردند انساب خود را

رضی الله عنه جالسامع نفر من قریش فی المسجد؛ فاقبلوا ینتسبون ویرفعون فی انسابهم حتی بلغوا سلمان فقال له عمر بن الخطاب اخبرنی من انت ومن ابوک وما اصلک قال انا سلمان بن عبد الله کنت ضالا فهدانی الله بمحمد صلی الله علیه وآله وکنت عائلا فاغنانی الله بمحمد صلی الله علیه وآله وکنت مملوکا فاعتقنی الله بمحمد صلی الله علیه وآله هذا حسبی وهذا نسبی ۱۱۴ وفي هذا الكتاب ايضا عن ابي عبد الله عليه السلام قال اتى النبي صلى الله عليه وآله رجل فقال يا رسول الله انا فلان بن فلان حتى عدت تسعة فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اما انك عاشرهم في النار .

فی التواضع ۱۱۵ منهاج البراعة جلد نهم عن النبي صلى الله عليه وآله ثلاثة لا يزيد الله بهن الاخير: التواضع لا يزيد الله الا ارتفاعا؛ وذل النفس لا يزيد الله به الاعزاز؛ والتعفف لا يزيد الله به الاغنى ۱۱۶ فی ارشاد الديلمي وكان النبي صلى الله عليه وآله تا اینکه رسیدند بسلمان پس گفت عمر بن الخطاب ای سلمان توهم بگو حسب و نسب خود را وریشه و اصل خود را سلمان گفت من سلمان پسر بنده خدا هستم : گمراه بودم هدایت کرد خدا مرا بوسیله محمد صلی الله علیه وآله و گرفتار و نیازمند بودم بی نیاز کرد خدا مرا بوسیله محمد صلی الله علیه وآله: و مملوک و بنده غیر بودم آزاد کرد خدا مرا بوسیله محمد صلی الله علیه وآله: این است حسب من و این است نسب من .

۱۱۴ و در همان کتاب است ایفاً از حضرت صادق (ع) که فرمود مردی آمد خدمت رسول خدا (ص) پس گفت در مقام مفاخرت من پسر فلان کس پسر فلان کس هستم و شمرده تا نه نفر را رسول خدا فرمود آگاه باش که تودهمی آنها هستی در آتش (باب تواضع)

۱۱۵ در کتاب منهاج البراعة جلد نهم نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود سه چیز است که زیاد نمیکند خدا بآن سه چیز مگر خیر : تواضع زیاد نمیکند خدا بآن مگر ارتفاع و بلندی را : فروتنی نفس زیاد نمیکند خدا بآن مگر عزت را : خودداری از اظهار فقر زیاد نمیکند خدا بآن مگر بی نیازی را .

۱۱۶ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله اذا خلاق حسنه اش این بود که خود آنحضرت پینه میزد لباسش را و میدوخت پاره گی کفشش را و میدوشید گوسفندش را و غذا میخورد بایندگان و مینشست روی زمین : و سوار میشد برد را از گوش : و بردیف خود سوار میکرد غیر را : و خجالت نمیکشید از بردن حوائج زندگی از بازار بسوی اهلیش : و مصافحه میکرد باغنی و فقیر : و نمیکشید دست خود را از دست کسی تا آنکه آنطرف که مصافحه

بواقع ثوبه، و بخصف نعلها و یحلب شاته و باکل مع العبید و یجلس علی الارض و یركب الحمار و یردف و لا یمنعه الحیاء ان یحمل حاجته من السوق الی اهله و یصافح الغنی و الفقیر و لا ینزع عبده من ید احد حتی ینزعها و یسلم علی من استقبله من کبیر و صغیر و غنی و فقیر و لا یختر ما دعی الیه لوالی حشف التمره و کان علیه صلی الله علیه و آله خفیف المؤمنه کریم الطبیعة جمیل المعاشرة طلق الوجه بسانا من غیر ضحک محزون و نامن غیر عبوس متواضعا من غیر مذلة جوادم من غیر سرف رفیق القلب رحیما بکل مسلم و لم یتحشی من شبع قط و لم یمدیده الی طمع و کفاه مدحا قوله تعالی انک لعلی خلق عظیم

۱۱۷ طرائف الحکم قال النبی صلی الله علیه و آله التواضع لا ینزید العبد الارفعة : فتواضعوا برفعکم الله و العفو لا ینزید العبد الاعزا : فاعفوا بعزکم الله و الصدقة لا ینزید المال الا کثرة فتصدقوا برحمکم الله ۱۱۸ فی الکافی عن الحسن بن جهم عن الرضا علیه السلام قال قال التواضع ان تعطی الناس ما تحب ان تعطاه و فی حدیث آخر قال قلت ما حد التواضع الذی اذا فعله

میکند دست خود را بکشد: و سلام میگرد بر هر که با آنحضرت رو بر و میشد چه بزرگ باشد چه کوچک باشد چه دارا باشد و چه فقیر و کوچک نمیشد بهر چه دعوت میشد ولو بخرمای خشکیده: و بود آنحضرت کم خرج بلند طبیعت: نیکو معاشرت: روی باز: متبسم بدون خنده: غمخنده بدون ترش روی: متواضع بدون خاری: بذل کننده بدون زیاد روی: نازک دل: رؤف بهر مسلمان: و هیچ وقت آدرغ نزد از روی سیری: و دراز نکرد هیچ وقت دست خود را بسوی طمع و کافی است در مدح آنحضرت که خدا فرموده انک لعلی خلق عظیم

۱۱۷ در کتاب طرائف الحکم نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده تواضع و فروتنی زیاد نمیکند در بنده مگر بلندی را: پس تواضع کنید تا بلند کند خدا شما را: و بخشش زیاد نمیکند در بنده مگر عزت را: پس عفو کنید تا خدا عزیز کند شما را: و صدقه زیاد نمیکند در مال مگر افزودن را: پس صدقه بدهید که مورد رحم خدا واقع شوید.

۱۱۸ در کتاب کافی نقل شده از حسن بن جهم از حضرت رضا علیه السلام که آنحضرت فرمود تواضع این است که بمردم بدهی آنچه دوست داری که بتو بدهند و در حدیث دیگر حسن بن جهم گفت عرض کردم اندازه تواضع چقدر است که هر گاه بنده با آنقدر تواضع کند متواضع شمرده شود فرمود تواضع درجات دارد بعضی از آن این است که بشناسد مرد قدر خود را پس جای دهد خود را در محل مناسب خود با قلبی تسلیم شده: و دوست نداشته باشد انجام دهد نسبت بکسی کاری مگر آنطوریکه دوست دارد نسبت با او انجام دهند: اگر از کسی بدی به بیند جواب دهد بنیکی: و فرو نشاند غضب خود را از مردم و الله یحب المحسنین

العبد كان متواضعا فقال التواضع درجات منها ان يعرف المرء قدر نفسه فينزلها منزلتها بقلب سليم لا يحب ان ياتى الى احد الا مثل ما يثوتى اليه ان راى سيئة دراها بالحسنة كأنهم الغيظ عاف عن الناس و الله يحب المحسنين ١١٩ في مجموعة ورام قيل ان راس التواضع ان تضع نفسك عن هودونك في نعيم الدنيا حتى تعلمه انه ليس بدنياك عليه فضل وان ترفع نفسك عن هوفوقك في نعيم الدنيا حتى تعلمه انه ليس له عليك بدنياك فضل ١٢١ طرائف الحكم قال النبي (ص) مالي لأرى عليكم حلاوة العبادة قالوا: وما حلاوة العبادة: قال التواضع وفيه ايضا قال النبي (ص) اذا رأيتم المتواضعين من امتي فتواضعوا لهم و اذارأيتهم المتكبرين فمتكبروا عليهم؛ فان ذلك لهم مذلة و صغار ١٢١ و في ذلك الكتاب وكان سليمان بن داود (ع) اذا أصبح تصفح وجوه الاغنياء و الاشراف حتى يجيئ الى المساكين فيقعد معهم و يقول مسكين مع المساكين ١٢٢ و فيه ايضا قيل لسلمان رض لم لا تلبس ثوبا جيدا: فقال: انما انا عبد فاذا اعتقت يوما لبست جيدا ١٢٣ و فيه ايضا في ذلك الباب و قال النبي (ص) انما انا عبد آكل بالارض و

١١٩ في مجموعه ورام گفته شده است که سر تواضع این است که پائین بیاوری خود را از کسیکه او کمتر از تو است در نعمت های دنیا بطوریکه بفهمانی باو که نیست در دنیا برای تو از او برتری؛ و بلند کنی خود را نزد کسیکه او فوق تو هست در نعيم دنیا بطوریکه بفهمانی باو که نیست او را برتری بر تو بسبب دنیا.

١٢٠ در کتاب طرائف الحكم نقل شده که فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چه میشود که نمی بینم بر شما شیرینی عبادت را: گفتند: چه چیز است شیرینی عبادت: فرمود شیرینی عبادت تواضع است و در آن کتاب نیز نقل شده که فرمود پیغمبر خدا (ص) هر گاه دیدید متکبرین را پس تکبر بورزید بر آنها بدرستی که تکبر شما بر آنها خوار است و کوچکی ١٢١ و در آن کتاب نقل شده که سلیمان پسر داود (ع) هر گاه صبح میشد تجسس میکرد اغنیا و اشراف را تا میرسید بفقره و مساکین پس مینشست با آنها و میگفت مسکینی هستم با مساکین.

١٢٢ و در آن کتاب نیز نقل شده که گفته شد بسلامان که چرا نمیپوشی لباس نیکو: گفت بدرستی که من بنده هستم پس هر گاه آزاد شدم روزی میپوشم لباس نیکو. ١٢٣ و نیز در آن کتاب نقل شده که پیغمبر خدا فرمود بدرستی که من بنده هستم که نمیخورم بروی زمین و عقاب میکنم خودم شتر را و میلبسم انگشتان را و اجابت میکنم دعوت بندگان را پس هر کس اعراض کند از سنت من پس نیست از من.

اعقل البعير والعق اصابعی واجيب دعوة المملوك فمن يرغب عن سنتي فليس مني ۱۲۴
 فی السفینه ان محمد بن مسلم كان رجلا موسرا فقال له ابو جعفر عليه السلام تواضع يا محمد
 فاخذ قوصرة من نمر مع الميزان وجلس على باب المسجد الكوفة و جعل ينادى عليه
 فسأله قومه ان يقعد في الطحانين فقعد في الطحانين وهيارحى وجملاً و جعل يطحن
 ۱۲۵ و في بعض الكتاب ليس لله عبادة يقبلها ويرضاها الا بها التواضع ۱۲۶ في مصباح
 الشريعة قال الصادق عليه السلام قدام الله عز وجل اعز خلقه وسيد برئته محمد صلى الله عليه وآله بالتواضع
 فقال واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين والتواضع مزرعة الخشوع والخشية
 والحياء وانهن لا يتبين الامنها وفيها ولا يسلم الشرف الحقيقي الا للمتواضع في ذات الله
 جل وعز ۱۲۷ في السفينه في العلوى من اتى غنياً فتواضع لغناؤه ذهب الله بثلثي دينه
 ۱۲۸ روى في السفينه عن موسى بن جعفر عليه السلام انه مرّ برجل من اهل السواد

۱۲۴ در کتاب سفینه نقل شده که محمد بن مسلم مردی بوده است ثروتمند فرمود باوامام
 پنجم علیه السلام تواضع کن ای محمد پس گرفت طبقی از خرما با ترا زوئی و نشست بر در مسجد
 کوفه و ندامی کرد که خرما دارم خواهش کردند کسان او که از در مسجد بر خیزد و برود به بازار
 آسیابانها پس رفت به بازار آسیابانها و مهیا کرد آسیا و شتری و شروع کرد به آسیابانی .
 ۱۲۵ و از بعضی نقل شده که نیست برای خدا عبادتی که قبول کند خدا آنرا و به پسندد
 مگر آنکه راه آن تواضع و فروتنی است .

۱۲۶ و در کتاب مصباح الشریعه ذکر شده که امام ششم علیه السلام فرمود امر کرده است
 خدای متعال عزیزترین خلق خود و آقای تمام ما سوی محمد (ص) را بتواضع و فرموده است
 در قرآن و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنین و فرمود تواضع محل روئیدن خشوع: و خشیت:
 و حیاء است و بدرستی که این سه چیز آشکارا نمیشود مگر از تواضع و در تواضع و مسلم نیست
 شرافت حقیقی مگر برای متواضع در ذات مقدس باری جل و علا

۱۲۷ در کتاب سفینه نقل شده از روایتی علوی که هر کس برود پیش غنی و ثروتمند و
 تواضع کند بواسطه ثروت او میبرد خدا و ثلث ایمان او را .

۱۲۸ - در کتاب سفینه نقل شده از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که آنحضرت عبور
 کرد بمردی که از اهل صحرا بود و سیاه چهره پس حضرت سلام کرد بر او و نشست نزد او
 و با او تکلم کرد طولانی بعد خود را معرفی کرد با او و بر اینکه حاضر است حاجات او را بر آورد
 اگر حاجتی او را پیش آید : گفته شد با آنحضرت که ای پسر رسول خدا آیا میشنینی بسوی چنین
 کسی و بعد میبرسی از حوائج او و حال آنکه او بجناب شما محتاج تر است پس فرمود آن

دمیم المنظر فسلم علیه و نزل عنده و حادثه طویلانم عرض علیه نفسه فی القیام بحاجته ان عرضت له فقیل له یا بن رسول اتنزل الی هذائم تسئل عن حوائجه و هو الیک احر و روح فقال ﷺ عبد من عبید الله و اخ فی کتاب الله و جار فی بلاد الله یجمعنا و ایاه خیر الالباء آدم و افضل الادیان الاسلام و لعل الدهر یرد من حاجتنا الیه فیرانا بعد الزهو علیه متواضعین بین یدیه ۱۲۹ و فی وصایا النبی لامیر المؤمنین علیه السلام یا علی و الله لو ان الوضیع فی قعر بئر لبعث الله الیه ریحا یرفعه فوق الاخیار فی دولة الاشرار ۱۳۰ و من کلام امیر المؤمنین علیه السلام و اعتمدوا وضع التذلل علی رؤسکم و الغاء التعزز تحت اقدامکم و خلع التکبر من اعناقکم و اتخذوا تواضع مسلحة بینکم و بین عدوکم ابلیس و جنوده فان له من کلامه جنوداً و اعواناً و رجلاً و فرساناً و لا تكونوا کالمتکبر علی بن امه الی ان قال فلورخص الله فی الکبر لاحد من عبادہ لرخص فیہ لخاصة بنیائه

حضرت علیه السلام که من بنده هستم از بندگان خدا و برادرم با او در کتاب خدا و همسایه هستم با او در بلاد خدا و من با او در یک پدر که بهترین پدرها است شریکم و او آدم است علیه السلام و با او در بهترین دینها که اسلام باشد شریکم و ممکن است روزگار بیندازد حاجت ما را بسوی این پس به بیند ما را علاوه بر تکبر نکردند متواضع و فروتن در پیش این مرد .

۱۲۹ و در وصیت های پیغمبر است به امیر المؤمنین علیه السلام یا علی قسم بخدا اگر آدم متواضع در ته چاهی باشد هر اینه خدا میفرستد بسوی او بادی را که بلند کند او را و بگذارد مقام مرتفعی ازاخیار در دولت اشرار و مستمگران .

۱۳۰ و از کلام امیر المؤمنین علیه السلام است تکیه کنید در رسیدن بمقامات بر گذاشتن خواری را بر سرهایتان و انداختن عزت را زیر قدمهایتان و کندن ریسمان تکبر از گردنهایتان و اختیار کنید تواضع را سلاح بین خودتان و دشمنان شیطان و لشکرهای شیطان بدرستی که برای شیطان اذهر دسته و قومی لشکر است و یارانی پیاده و سواره و نبوده باشید مثل کسیکه تکبر ورزد بر پسر ماد در خود تا آنجا که فرمود اگر اجازه داده بود خدا کبر را برای احدی از بندگانش هر اینه اجازه داده بود به مخصوصین پیغمبران و فرستادگانش : ولی خدای متعال باز داشته آنها را از تکبر و نهی فرموده و پسندیده برای آنها تواضع و فروتنی را پس گذاشتند بر زمین صورتهای خود را و مالیدند بر خاک روهای خود را و کوچک شمردند خود را در مقابل مؤمنین .

ورسله ولیکنه سبحانه کره الیهم التکابر ورضی لهم التواضع فالصقوا بالارض خود
هم و غروافی التراب و جوهم و خفضوا اجنحتهم للمؤمنین الخ ۱۳۱ مجموعه ورام
قیل ارفع ما یكون العبد عند الله اوضع ما یكون عند نفسه و اوضع ما یكون عند الله ارفع
ما یكون عند نفسه ۱۳۲ و فیه قال آخر كانت عندنا زلزلة و ریح حمراء فذهبت الی شیخ
عندنا فقلت یا عبد الله انت شیخ کبیر فادع الله عزوجل و بکی ثم قال لیتنی لم اکن سب
هلاککم ۱۳۳ و فیه قال بعضهم مادام العبد یظن ان فی الخلق من هو شر منه فهو متبکرو
تواضع کل انسان علی قدر معرفته بربه عزوجل و معرفته بنفسه ۱۳۴ و فیه قال بعضهم
الزهد بغير تواضع کالشجرة التي لاثمر

۱۳۵ فی الکافی عن مسعدة بن صدقه عن ابی عبد الله ع قال ارسل التجاشی الی جعفر بن

۱۳۱ در کتاب مجموعه ورام است که گفته شده بلندترین مقامات بنده نزد خدا پستترین
موقعیتی است که برای خود قائل باشد : و پست ترین موقعیت بنده نزد خدا بلندترین مقام اوست
نزد خودش .

۱۳۲ و نیز در آن کتاب نقل شده از دیگری که گفته بود نزد ما زلزله و باد سرخی پس
رفتیم برای رفع آن نزد پیری که پیش ما بود و گفتیم ای بنده خدا تو مردی هستی پیر بخواه از
خدا رفع این بلا را گریه کرد و بعد گفت من تمنادارم که نباشم اسباب هلاکت شما .
۱۳۳ و نیز در آن کتاب است که بعضی از عباد گفته است مادامیکه بنده گمان یبرد که در
میان خلق از او بدتری هست آن بنده متکبر است و تواضع هر انسانی بقدر شناسائی اوست
به پروردگارش جل و علا و شناسائی او خود را .

۱۳۴ و نیز در آن کتاب است که گفته است بعضی از عباد که زهد بدون تواضع مثل درختی
است که میوه ندهد و بی ثمر باشد .

۱۳۵ در کتاب کافی نقل شده است از مسعدة بن صدقه از حضرت صادق امام ششم علیه السلام
که فرمود فرستاد نجاشی پادشاه حبشه بسوی جعفر بن ابیطالب و یاران او پس وارد شدند بر
نجاشی و او در خانه بود و نشسته بود روی خاک و جامه های کهنه پوشیده بود راوی میگوید جعفر
(ع) فرمود تا سفس خوردم بر پادشاه هنگامیکه دیدیم او را بر آن حال چون دید پادشاه حال
ما و تغیر روی ما گفت حمد مر خدائی را که یاری کرد محمد را و روشن کرد چشم او را : آیا
بشارت دهم شما را جعفر فرمود چرا ای پادشاه پس گفت بدرستی که خبر آمد همین ساعت از
بلاد شما بوسیله مأموری از مأموران ماسد آنجا که خدای تعالی یاری کرد پیغمبرش محمد
صلی الله علیه و آله را و هلاک کرد دشمن او را و اسیر شد فلان و فلان و تلافی کردند بوادى که نام
آن زمین بندا است و زیاد اراک دارد و گویا نظر میکنم بسوی آن زمین هنگامیکه میچرا نیدم

ایطالب و اصحابه فدخلوا علیه و هو فی بیت له جالس علی التراب و علیه خلقان الثیاب قال فقال جعفر علیه السلام فاشفقنا منه حین رأیناه علی تلك الحال فلما رای ما بنا و تغیر وجوهنا قال الحمد لله الذی نصر محمدا و اقرعینہ الابتر کم فقلت بلی ایها الملك فقال انه جائتني الساعة من نحو ارضکم عین من عیونی هناك فأخبرنی ان الله عزوجل قد نصر نبيه محمد صلی الله علیه و آله و اهلك عدوه و اسر فلان و فلان و فلان و التقو بوا د یقال له بدر کثیر الاراک لکأنتی انظر الیه حیث کنت ارعی لسیدی هناك و هو رجل من بنی ضمیره فقال له جعفر ایها الملك فما لی اراک جالسا علی التراب و علیک هذه الخلقان فقال له یا جعفر اننا نجد فیما انزل الله علی عیسی علیه السلام ان من حق الله علی عباده ان یحدثوا له تواضعا عندما یحدث لهم من نعمة فلما احدث الله عزوجل لی نعمة بمحمد صلی الله علیه و آله حدثت لله هذا التواضع فلما بلغ النبی صلی الله علیه و آله قال لاصحابه ان الصدقة تزید صاحبها کثرة فتصدقوا یرحمکم الله و ان التواضع یزید صاحبه رفعة فتواضعوا یرفعکم الله و ان العفو یزید صاحبه عزاً فاعفوا یعزکم الله ۱۳۶ فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال افطر رسول الله صلی الله علیه و آله عشیة

برای آقام که در آنجا بود و او مردی بود از طایفه بنی ضمیره فرمود جعفر به او که ای پادشاه چه شده میبینم تورا نشسته بروی خاک و پوشیده این لباسهای کهنه پس گفت بجعفر بدرستی که ما یافتیم در آنچه نازل کرده سدا بر عیسی (ع) که از جمله حق خدا بر بندگان خدا این است که تازه کنند برای خدا تواضع و فروتنی را هنگامیکه خدا نعمت تازه بآنها عنایت فرماید و چون نعمت تازه خدای متعال بواسطه پینمبرش محمد (ص) مرحمت فرموده بمن تازه کردم پیشگاه خدای متعال این تواضع و فروتنی را و چون این خبر به پینمبر خدا رسید فرمود باصحابش بدرستی که صدقه زیاد میکند مال صاحب صدقه را پس صدقه بدهید که مورد رحم خدا واقع شوید و بدرستی که تواضع باعث زیادتی بلندی صاحب تواضع میشود پس تواضع کنید که بلند کند خدا شمارا: و بدرستی که عفو و بخشش باعث زیادتی عزت میشود پس عفو کنید تا عزیز کند خدا شمارا.

۱۳۶ و نیز در کتاب کافی نقل شده از حضرت صادق (ع) که فرمود افطار کرد رسول خدا غروب پنجشنبه در مسجد قبا و فرمود آیا هست آشامیدنی کسی بیاورد پس حاضر نمود اوس پس خولی انصاری ظرفی از ماست که در او غسل ریخته بود تا آورد بلب رساند (ص) دور کرد: و بعد فرمود دو آشامیدنی است که میتوان اکتفا کرد یکی از آن دونمی آشام من و حرام هم

خمیس فی مسجد قبا فقال صلى الله عليه وآله هل من شراب فأتاه اوس بن خولى الانصارى بعس مخيض بعسل فلما وضعه على فيه نجاه ثم قال شرابان يكتفى باحدهما من صاحبه لا شر به ولا حرمه ولكن اتواضع لله فانه من تواضع لله رفعه الله ومن تكبر خفضه الله ومن اقتصد فى معيشة رزقه الله ومن بذر حرمه الله ومن اكثر ذكر الموت احبه الله

باب الرياء و ذمه

۱۳۷ فى مجموعه ورام عن النبي صلى الله عليه وآله ان اخوف ما اخاف عليكم الشرك الاصغر قالوا وما الشرك الاصغر يا رسول الله صلى الله عليه وآله قال الرياء يقول الله عز وجل يوم القيامة اذا جازى العباد باعمالهم اذهبوا الى الذين كنتم ترءون فى الدنيا فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء

۱۳۸ وفى ذالك الكتاب قال عيسى عليه السلام للحواريين اذا كان يوم صوم احدكم فليدهن راسه ولحيته ويمسح شفيته بالزيت لتلابرى الناس انه صائم و اذا اعطى بيمينه فليخف عن شماله و اذا صلى فليرخ ستر بابه فان الله يقسم الثناء كما يقسم الارزاق ۱۳۹ وفيه ايضا قال -

نميكنم ولى تواضع و فروتنى ميكنم نسبت بذات مقدس خدا بدرستيکه هر کس تواضع کند در زندگى روزى دهد خدا اورا و هر کس اسراف کند محروم ميکند خدا اورا و هر کس زياد ياد مرگ کند دوست دارد خدا اورا. (باب رياء و ذم آن)

۱۳۷ در کتاب مجموعه ورام نقل شده از پيغمبر خدا (ص) که فرمود بدرستيکه بيشتري از همه چيز که بر شما ميترسم شرك کوچک است گفتند چيست شرك کوچک يا رسول الله فرمود ريا : خدا ميفرمايد روز قيامت زمانیکه جزا داده شوند بندگان بعملهايشان بريا گاران برويد بسوى کسانیکه نمايانديد عملهاشان را با آنها در دنيا به بينيد ميبايد نزد آنها جزاي اعمالشان را .

۱۳۸ و در همان کتاب ذکر شده که حضرت عيسى (ع) بياران خود فرمود هر گاه روز روزه شما شود پس بايد روغن بماليد بسر و ريش خود و روغن زيت بماليد بلبان خود براى آنکه نه بينند مردم براينکه اين شخص روزدار است : و هر گاه چيزى بکسى بدهد بدست راست بايد مخفى کند و جورى کند که دست چپ او باخبر نشود .

۱۳۹ و نيز در همان کتاب است که فرمود رسول خدا (مر) بدرستيکه جا دارد زير عرش روزيکه سايه نيست مگر سايه عرش مرد يکه صدقه بدهد بدست راست خود و نزديک است مخفى کند از دست چپ خود و بهمين جهت است که بر تری دارد عمل پنهان بر عمل آشکارا هفتاد برابر .

النبي ﷺ ان في ظل العرش يوم لا ظل الا ظله رجلا يتصدق بيمينه فيكاد ان يخفيها عن شماله ولذلك ورد ان فضل عمل السر على عمل الجهر سبعين ضعفا ۱۴۰ في مجموعة ورام قال النبي ﷺ ان المرأى ينادى به يوم القيامة يا فاجر يا غادر يا مرأى ضلّ عملك وحبط اجرک اذهب فخذ اجرک ممّن كنت تعمل له ۱۴۱ في منهاج البراعة ج ۳- الرّياء هو ترك الاخلاص بملاحظة غير الله فيه واصله من الرّؤية كانه لا يعمل الا اذا رأه الناس وراوه والسمعة بالضم كالرياء الا انها تعلق بحاسة السمع والرياء بحاسة البصر ۱۴۲ وفيه عن النبي ﷺ قال يقول الله تعالى انا خير شريك ومن اشرك معي شريكا في عمله فهو لشريكى دونى لاني لا اقبل الا ما اخلص لى ۱۴۳ في منهاج البراعة ج ۳ ايضا قال النبي ﷺ ان التارواهلها يعجون من اهل الرّياء فقل: يا رسول الله كيف تعج النار: قال: من حوّر النار التي يعدّون بها ۱۴۴ منهاج البراعة ج ۳ نقل من الانوار للسيد الجزائري عن النبي ﷺ ينادى المرأى يوم القيامة باربعة اسماء:

۱۴۰ در کتاب مجموعه ورام است که فرمود پیغمبر خدا بدرستی که بآدم ریاکار ندانمشود روز قیامت ای فاجر: ای حيله گر: ای ریاکار: به بیراهه رفته عمل تو: و پوچ شد اجر تو: برو بگیر اجر و مزد خود را از کسی که برای او عمل کردی.

۱۴۱ در کتاب منهاج البراعة ج ۳ وارد شده که ریا ترک خلوص است در عمل بسبب رعایت کردن غیر خدا در عمل و اصل ریا از دیدن و نمایان شدن بغیر است که گویا کاری نمیکند مگر وقتی به بینند مردم و او مردم را به بینند و سمعه هم نیز مثل ریا است نهایت نسبت بکاریکه شنیدنی باشد نه دیدنی یعنی ریا در دیدنی است: و سمعه در شنیدنی ها.

۱۴۲ و در آن کتاب است از پیغمبر خدا (ص) که فرمود خدا میفرماید من بهترین شریک هستم: و هر کس شریک قرار دهد غیر را در عملش پس آن عمل از شریک من باشد غیر از من برای آنکه قبول درگاه مانیت مگر آنکه خالص باشد برای ذات مقدس من.

۱۴۳ و نیز در آن کتاب نقل شده که پیغمبر خدا (ص) فرموده است آتش صیحه میزند از مردم ریاکار پس گفته شد چگونه صیحه میزند ای رسول خدا فرمود: از سوز و حرارت آن آتشی که اهل ربا بآن عذاب میشوند.

۱۴۴ در کتاب منهاج البراعة ج ۳ نقل کرده از کتاب انوار نعمانیة سید نعمت الله جزائری از پیغمبر خدا (ص) که آدم ریاکار روز قیامت صدازده میشود بچهار اسم: ای کافر: ای فاجر: ای حيله گر: ای زیانکار: بی اثر است کوشش تو: و باطل است عمل تو: و نیست فائده برای تو: بخوای مزد عملت را از کسی که برای او کردی ای مکار حيله گر.

یا کافر : یا فاجر : یا غادر : یا خاسر : سل سعیک : و بطل عملک : و لا خلاق لك : التمس
 الاجر ممن کنت تعمل له یا مخادع ۱۴۵ و نقل ایضاً من الانوار عن النبی ﷺ ان اول
 ما يدعی يوم القيامة رجل جمع القرآن : و رجل قاتل فی سبیل الله : و رجل کثیر المال
 فيقول الله عزوجل للمقاری الم اعلمک ما انزلت علی رسولی ، فيقول : بلی یارب فيقول :
 ما عملت به فيما علمت : فيقول یارب قمت به فی آناء اللیل و اطراف النهار فيقول الله
 تعالی : کذبت : و تقول الملائكة کذبت و يقول الله تعالی اردت ان يقال فلان قاری
 فقد قيل ذالك و یئوتی بصاحب المال فيقول الله تعالی : الم اوسع علیک حتی لم ادعک
 تحتاج الی احد : فيقول بلی یارب : فيقول فما عملت فيما آتیک قال : کنت اصل الرحم
 و اتصدق : فيقول الله تعالی کذبت و تقول الملائكة کذبت و يقول الله تعالی : بل اردت
 ان يقال فلان جواد و قد قيل ذالك

و یئوتی بالذی قتل فی سبیل الله فيقول الله تعالی : ما فعلت : فيقول : امرت
 بالجهاد فی سبیل الله فقاتلت حتی قتلت : فيقول الله تعالی : کذبت و تقول الملائكة
 کذبت : و يقول الله تعالی : بل اردت ان يقال فلان جری شجاع فقد قيل ذالك : ثم قال

۱۴۵ و نقل شده نیز از ان پیغمبر خدا (ص) که فرمود اول کسی که روز قیامت پای حساب
 خوانده میشود مردیست که جمع کرده قرآن را : و مردی که جهاد کرده در راه خدا : و مردی که
 زیاد ثروت داشته باشد : پس میفرماید خدای متعال بکسی که قرائت قرآن نموده آیا بتوفیقهما ندیدیم
 آنچه نازل کردیم بر پیغمبرم : پس میگوید چرا ای پروردگار پس میفرماید خدا که چه
 کردی نسبت بآنچه دانستی : عرض میکند پروردگارا بنماز گذراندم ساعات روز و شب را :
 میفرماید دروغی گفתי و ملائکه هم میگویند دروغ گفתי : پس میفرماید خدای متعال میل داشتی
 گفته شود که فلان قاری قرآن است و گفته شد و بمراد خود رسیدی فرمود پیغمبر خدا و آورده
 میشود صاحب مال و میفرماید خدای متعال چه کردی بمالیکه ما بتوادیم : میگوید صلہ رحم
 کردم و صدقه دادم : پس میفرماید خدای متعال دروغ گفתי و ملائکه نیز میگویند دروغ گفתי :
 پس خدای متعال میفرماید تو اراده کردی که گفته شود فلانی جود و بخشش دارد و گفته شد
 (یعنی بمراد خود رسیدی) پیغمبر خدا فرمود آورده میشود آن مردی که کشته شده در راه
 خدا : پس میفرماید خدای متعال که چه کردی : میگوید ما مور شدم بجهاد در راه خدا پس
 جنگ کردم تا کشته شدم : پس میفرماید خدای متعال دروغ گفתי و ملائکه میگویند دروغ گفתי
 آنگاه میفرماید خدای متعال اراده کردی باین کارت که گفته شود فلان کس جری و شجاع است
 و گفته شد (یعنی بمراد خود رسیدی) که بعد فرمود رسول خدا (ص) اینها هستند مخلوقات خدا که
 بآنها برافروخته میشود آتش جهنم

رسول الله ﷺ اولئك خلق الله تسعهم نار جهنم ۱۴۶ فی منهاج البراعة عن السكونی عن ابی عبد الله عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ان الملك ليصعد بعمل العبد مبتهجا به فاذا صعد بحسناته يقول الله عز وجل : اجعلوها في سجين انه ليس اياي اراد به ۱۴۷ منهاج البراعة ج ۳ عن علي بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر عن ابيه عن آباءه عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ يؤمر برجال الى النار فيقول الله عز وجل لمالك قل للنار لا تحرق لهم اقداما فقد كانوا يمشون بها الى المساجد: ولا تحرق لهم وجوها فقد كانوا يسبغون الوضوء ولا تحرق لهم ايدي فقد كانوا يرفعونها بالدعاء: ولا تحرق لهم السنة فقد كانوا يكثرون تلاوة القرآن: قال: فيقول لهم خازن النار يا اشقياء ما كان حالكم قالوا: كنا نعمل لغير الله عز وجل فقيل لناخذوا ثوابكم متمن عملتم له ۱۴۸ وفيهذه

۱۴۶ در کتاب منهاج البراعة از سکونی نقل کرده که امام ششم فرمود که پینمبر خدا فرموده بدرستی که هر اینه ملک بالامیرد عمل بنده را بحال ابتهاج و سرور پس بعد از بالا بردن بحسناتش میفرماید خدای متعال: قرار دهید اعمالش در سجين زیرا که اراده نکرده صاحبش ذات مقدس ما را.

۱۴۷ در کتاب منهاج البراعة جلد ۳ نقل شده از علی بن جعفر از برادر بزرگوارش موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از رسول خدا (ص) که فرموده است امر میشود بمردهائی که بروند بسوی آتش پس خدای متعال بمالك دوزخ میفرماید مسوزان قدمهای آنها را زیرا که بوسیله آن قدمها رفته اند بسوی مساجد: و مسوزان روهای آنها را زیرا که وسیله آن روها وضوهای شاداب گرفته شده: و مسوزان دستهای آنها را زیرا که آن دستها بدعا بلند شده: و مسوزان زبانهای آنها را زیرا بآن زبانها زیاد قرآن تلاوت شده: در این هنگام بآنها میگوید خازن آتش که ای بدبختهای شقی چه بوده حال شما میگویند: ما عمل میکردیم برای غیر خدای متعال پس گفته میشود بگیرید مزد عمل خود را از کسیکه برای او کار کردید.

۱۴۸ و در آن کتاب نیز نقل شده از علی بن عقبه از پدرش که گفت شنیدم از امام ششم (ع) که میفرمود قرار دهید کارهای خود را برای خدا و قرار ندهید برای مردم زیرا آنچه برای خدا بجا آورید برای خداست و آنچه بنظر مردم انجام دهید بالا نمیروند بسوی خدا.... نویسنده این حروف امیدوار بسوی خدای بخشنده میگوید دوست دارم نقل روایت مفصلی را گرچه منافی است با وضع این مختصر ولی بواسطه زیادی فائده و دقت مضمون آن روایت شریفه نمیتوانم صرف نظر کنم بسم الرحمن الرحیم.

الکتاب ایضاً عن علی بن عقبه عن ابيه قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اجعلوا امرکم هذا لله ولا تجعلوا للناس فانه ما كان لله فهو لله و ما كان للناس فلا يصعد الى الله . . . كاتب هذه السطور الراحى الى ربه الغفور يقول و يعجنى نقل رواية طويلة منافية لوضع هذا المختصر وليكن لكثرة فائدها و دقة مضامينها لا يمكننى الصرّف عنها ۱۴۹ بسم الله الرحمن الرحيم منهاج البراعة ج ۳ فى عدة الداعى لاحمد بن فهد الحلّى عن الشيخ ابى جعفر محمد بن احمد بن على القمى نزيل الرى فى كتابه المنبئى عن زهد النبى صلى الله عليه وآله عن عبد الواحد عن حدّثه عن معاذ بن جبل قال قلت: حدّثنى بحديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله و حدّثته من دقايق ما حدّثك به قال نعم و بكى معاذ ثم قال قلت لرسول الله صلى الله عليه وآله بابى و امى حدّثنى و ان ارديفه فقال: بينا نحن نسير: اذ رفع بصره الى السماء فقال الحمد لله الذى يقضى فى خلقه ما احب ثم قال: يا معاذ قلت لبيك يا رسول الله و سيد المؤمنين قال يا معاذ قلت لبيك يا رسول الله امام الخير و نبى الرحمة قال صلى الله عليه وآله احديثك شيئاً ما حدّث بنى امته ان حفظته نفعك عيشك و ان سمعته و لم تحفظه انقطعت حججتك عند الله

۱۴۹ در کتاب منهاج البراعة ج ۳ نقل کرده از کتاب عدة الداعى احمد پسر فهد الحلّى از شيخ ابى جعفر محمد پسر على قمى ساکن رى در کتاب منبئى عن زهد النبى (ص) از عبد الواحد از معاذ بن جبل که گفت گفتم حديث کن براى من حدیثی را که شنیده باشی از رسول خدا و حدیث شده باشی از دقیق ترین حدیثی که حدیث کرده باشد تورا بآن پیغمبر خدا: معاذ گفت بسیار خوب و گریه کرد .

بعد معاذ گفت گفتم بر رسول خدا فدای تو باد پدر و مادرم حدیث کن براى من در حالیکه بر ديف آنحضرت بودم معاذ میگوید در بينى که سير می کردیم ناگاه باز کرد چشم مبارك را بطرف آسمان و فرمود: حمد مختص آن خداوندیست که جارى داشته در مخلوقات بطوریکه دوست داشته و بعد فرمودای معاذ گفتم لبيك اى رسول خدا و سيد مؤمنين: باز فرمودای معاذ گفتم لبيك اى رسول خدا و پیغمبر رحمت: فرمود بیان کنم براى تو چیزی که بیان نکرده پیغمبرى براى امتش: اگر حفظ کنی و رعایت کنی نفع بخشد تورا در زندگانت و اگر بشنوی و رعایت نکنی حجت خدا بر تو تمام میشود .

بعد فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که خدا خلق فرمود هفت ملك پیش از

ثم قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان الله خلق سبعة املاك قبل ان يخلق السماوات فجعل في كل سماء ملكا قد جملها بعظمته وجعل على كل باب من ابواب السماء بوابا فيكتب الحفظه عمل العبد من حين يصبح الى حين يمسي ثم ترفع الحفظه بعمله وله نور كنور الشمس حتى اذا بلغ سماء الدنيا فتزكيه وتكثره فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الغيبة فمن اغتاب لاداع عمله تجاوزني الى غيري امرني بذلك ربّي

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثم يجيئني الحفظه عن الغدومعهم عمل صالح فتمرّبه وتزكيه وتكثرت حتى تبلغ السماء الثانية فيقول الملك الذي في السماء الثانية قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انما اراد بهذا العمل عرض الدنيا انا صاحب الدنيا لاداع عمله يتجاوزني الى غيري وهو يحب الدنيا

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثم تصعد الحفظه بعمل العبد مبهتجا بصدقة وصلاة فتعجب به الحفظه وتجاوزه الى السماء الثالثة فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك صاحب الكبر فيقول انه عمل وتكبر على الناس في مجالسهم امرني ربّي ان لاداع عمله يتجاوزني الى غيري

خلقت آسمانها وقرار داد در هر آسمانی ملکی را که مجلل ساخته بود آن آسمان را بعظمت خود وقرار داده بر هر دری از درهای آسمان در بانهایی: پس مینویسند حفاظ عمل بنده را از صبح تا شام کند و بعد بالا میبرند حفظه عمل بنده را و برای آن عمل نورست مثل نور شمس تا میرسد با آسمان دنیا پس تقدیس میکنند آن حفظه و زیاد می شمارند آن عمل را پس میگوید آن ملکی که در این آسمان گذاشته شده بایستید و بزیند این عمل را بصورت صاحبش من ملک غیبت هستم پس هر کس غیبت کرده نمیگذارم عمل او را که از من بگذرد و برسد بغیر امر کرده مرا باین مطلب پروردگار من

فرمود پیغمبر خدا بعد میآیند حفظه فردای آن روز و با آنها میباشد عمل صالح پس میبرند آن عمل را و تنزیه میکنند آن عمل را و زیاد می شمارند تا اینکه برسند با آسمان دوم پس میگوید ملکی که در آسمان دوم است نگاه دارید و بزیند باین عمل بروی صاحب آن بدرستی که اراده کرده باین عمل متاع دنیا را من ملک دنیا هستم نمیگذارم عمل این مرد بگذرد از من و بغیر من برسد و حال آنکه دوست داشت صاحب آن دنیا را .

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تصعد الحفظة بعمل العبد يزهر كالنجم الدر في السماء له دوى بالتسبيح والصوم والحج فتمر به الى السماء الرابعة فيقول لهم الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و بطنه ان الملك العجب انه كان يعجب بنفسه وانه عمل وادخل نفسه العجب امرني ربي ان لا ادع عمله يتجاوزني الى غيري

..... قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تصعد الحفظة بعمل العبد كالعروس المزفوفة الى اهلها فتمر به الى ملك السماء الخامسة بالجهاد والصدقة ما بين الصلاتين وكذلك العمل له رنين كرنين الأبل عليه ضوء كضوء الشمس فيقول الملك قفوا ان الملك الحمد واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واحملوه على عاتقه: انه كان يحسد من يتعلم او يعمل لله بطاعته و اذا رأى لاحد فضلا في العمل والعبادة حسده و وقع فيه فيحملوه على عاتقه و يلعنه عمله ...

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بعد بالامیرند حفظه عمل بنده را بحالت ابتهاج و سرور بسبب صدقه و نماز و از خوبی عمل تعجب میکنند حفظه و میبرند تا آسمان سوم پس میگوید ملک بایستید و بزید عمل را بروی صاحب آن من ملک کبرهستم پس میگوید این عملی است که صاحب آن تکبر بر مردم و زبده در مجالس آنها دستور فرموده خدای متعال که نگذارم عملش از من بگذرد و بغیر من برسد .

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و بالا میبردند حفظه عمل عبد را در حالیکه درخشندگی دارد بمثل ستاره درخشان در آسمان و برای عمل صدائی است بتسبیح و صوم و حج پس مرور میدهد آن را تا آسمان چهارم پس ملک میگوید بایستید و بزید این عمل را بروی صاحب آن و بشکم او من ملک عجب هستم بدرستیکه صاحب این عمل عجب کرده بخودش و این يك عملی است که صاحب آن عجب بخود راه داده دستور فرموده خدای متعال نگذارم بگذرد از من و بغیر من برسد فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و بالا میروند حفظه بعمل بنده مثل عروس زفاف و زینت شده برای اهلیش. بسوی اهلیش پس عبور میدهند بسوی ملک آسمان پنجم جهاد و صدقه ما بین دو نماز را و این عمل نیز برای او رنه ایست مثل رنه شتر و بر او نور است مثل نور شمس پس میگوید ملک بایستید من هستم ملک حمد و بزید این عمل را بروی صاحب آن و آویزان کنید از گردن او به درستی که این مرد حسد میورزید بکسی که علم فرامیگرفت و بکسی که طاعت خدا میکرد و هر گاه میدید برای کسی برتری در عمل و عبادت حسد میبرد و در دلش چیزی بود پس میآویزند بر گردن او و لعن میکنند او را عملش .

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وتصدق الحفظة بعمل العبد من صلاة و زكوة و حج و عمرة فيتجاوز به الى السماء السادسة فيقول الملائكة : قفوا انا صاحب الرحمة اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و اطمسوا عينيه لان صاحبه لم يرحم شيئاً اذا اصاب عبدا من عباد الله ذنبا للآخرة او ضراء في الدنيا شمت به امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني الى غيري

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تصعد الحفظة بعمل العبد بفقهِ و اجتهاد و ورع و له صوت كالرعد و ضوء كضوء البرق و معه ثلاثة آلاف ملك فتمر بهم الى ملك السماء السابعة فيقول الملك قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الحجاب احب كل عمل ليس لله انه ازار دفعة عند القواد و ذكرنا في المجالس و صيماً في المدائن امرني ربي ان لا ادع عمله يتجاوزني الى غيري ما لم يكن لله خالصاً

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تصعد الحفظة بعمل العبد مبتهاجبه من صلاة و زكوة و صيام و حج و عمرة و خلق الحسن و صمت و ذكر كثير تشيعه ملائكة السماوات و الملائكة السبعة

فرمود پیغمبر خدا و بالا میبرند حفظه عمل بنده را از نماز و زکوة و حج و عمرة پس میگذرانند تا آسمان ششم پس میگویند ملائکه بایستید من هستم ملک رحمت بز نید این عمل را بروی صاحب آن و کور کنید دو چشم او را زیرا صاحب آن بر هیچ چیز رحم نکرد و هر گاه میرسید به بنده از بندگان خدا گناهی نسبت با خرت یا بدی با او میرسید نسبت با من دنیا شامت میکرد آن بنده را دستور فرموده خدای متعال که وانگذارم عمل او بگذرد از من و بغیر من برسد .

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و بالا میبرند حفظه عمل بنده را از فقهِ و اجتهاد و ورع و برای آن صوت و صدائی است مثل صدای رعد و نور است مثل نور برق و با آن عمل سه هزار ملک هستند پس عبور میدهند بسوی آسمان هفتم پس میگویند ملک آن آسمان بایستید بز نید این عمل بروی صاحب آن من ملک حجابم که مانع میشوم از هر عملی که نباشد برای خدا بدرستی که صاحب این عمل اراده کرده بلندی بر همسرانش و ذکر در مجالس را و گفتگوی در شهرها را دستور فرموده خدای من و انگذارم که بگذرد از من و برسد بغیر من مادامیکه برای خدا خالص نباشد .

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و بالا میبرند حفظه عمل بنده را با بهجت و سرور از نماز و زکوة و روزه و حج و عمرة و حسن خلق و سکوت زبان و ذکر کثیر و بدرقه میکنند این

بجماعتهم فيطؤون الحجب كلها حتى يقوموا بين يديه سبحانه فيشهدوا له بعمل ودعاء فيقول سبحانه : انتم حفظة عمل عبدی وانا رقیب علی ما فی نفسه انه لم یردنی بهذ العمل علیه لعنتی فيقول الملائكة علیه لعنتك ولعنتنا...

قال (یعنی الراوی) ثم بکی معاذ قال یا رسول الله ما اعمل و اخلص قال ﷺ اقتد بنبیك یا معاذ فی الیقین قال قلت : انت رسول الله و انا معاذ قال ﷺ فان کان فی عملک تقصیر یا معاذ فاقطع لسانک عن اخوانک و عن حملة القرآن ... ولتکن ذنوبک علیک لا تحملها علی اخوانک ولا تزک نفسک بتذمیم اخوانک ولا ترفع نفسک بوضع اخوانک : ولا تره بعملک : ولا تداخل من الدنيا فی الآخرة ولا تفحش فی مجلسک لکی یحذروک لسوء خلقک ولا تناج مع رجل وانت مع آخرو لا تعظم علی

عمل را ملائکه های آسمان ها و ملائکه های هفتگانه بتماشان پس میگذرند از تمام حجاب ها تا آنکه میایستند حضور پروردگار جل و علا و شهادت میدهند برای صاحبش باین عمل و دعا پس میگوید خدای منزّه و پاک شما حفظة عمل بنده من هستید و من مراقب هستم بر آنچه در نفس و ضمیر اوست بدرستی که این بنده قصد نداشته مرا باین عملش براو باد لعنت من ملائکه میگویند لعنت توای خدا و لعنت ما .

راوی میگوید بعد معاذ گریه کرد و گفت گفتم یا رسول الله چه عملی انجام دهم تا خلاص شوم فرمود اقتدا کن به پیغمبرت ای معاذ در یقین بعمل میگوید گفتم : تو رسول الله هستی و من معاذ : فرمود : اگر در عملت کوتاهی باشد ای معاذ کوتاه کن زبانت را از برادرانت و از حاملین قرآن : گناهت را بخودت نسبت بده و بدیگران نسبت مده : و تنزیه مکن نفس خود را بمذمت برادرانت : و بلند مکن خود را به پست کردن برادرانت : و عملت را بدیگران منمایان : و امور دنیوی را با کارهای آخرتی مخلوط مکن : و بد زبانی در مجلس مکن تا تورا رعایت کنند و پیرهنند از تو بملاحظه زشت خوئی تو : و درگوشی صحبت مکن بامردی و حال آنکه با تو هست دیگری : و خود را بزرگ جلوه مده در نظر مردم تا قطع کنند از تو خیرات دنیا را : مورد هتک قرار مده مردم را و پرده آنها را مدران تاندرند تورا سگهای آتش : خدا فرموده النشاطات نشطا : آیامیدانی نشاطت چیست بدرستی که آن سگهای اهل آتش هستند که میدرنند گوشت و استخوان را گفتم آیا که طاقت دارد بر این صفات که فرمودید فرمود ای معاذ آگاه باش بدرستی که آسان است بر کسیکه آسان کند خدا براو راوی میگوید ندیدم معاذ را زیاد تلاوت قرآن کند آنطوریکه زیاد تلاوت میکرد این حدیث را .

الناس فتنقطع عنك خيرات الدنيا ولا تمزق الناس فتمزقك كلاب اهل النار : قال الله تعالى : والناشطات نشطا : افتدري ما لناشطات : انه كلاب اهل النار تنشط اللحم و العظم قلت ومن يطيق هذه الخصال قال يامعاذ امانه يسير على من يسر الله تعالى عليه قال الراوى ومارأيت معاذياكثر تلاوة القرآن كما يكثر تلاوة هذا الحديث

۱۵۰ منهاج البراعة عن السكونى عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله سيأتى على الناس زمان تخبث فيه سرائرهم وتحسن فيه اعلاناتهم طمعافى الدنيا لا يريدون به ما عندهم يكون دينهم رياء لا يخالطهم خوف يعمهم الله بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب لهم ۱۵۱ وفي هذا الكتاب ايضا قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان فى ظل العرش ثلاثة يظلمهم الله بظله يوم لا ظل الاظله ... رجلان تحاببا فى الله وافترا عليه : و رجل تصدق بيمينه صدقة فاخفاها عن شماله . و رجل دعت امرأة ذات جمال فقال انى اخاف الله رب العالمين ۱۵۲ مجموعة ورام قال امير المؤمنين عليه السلام للمرائى ثلاث علامات : يكسل اذا كان وحده : وينشط اذا كان فى الناس : ويزيد فى العمل اذا اثنى عليه وينقص

۱۵۰- در کتاب منهاج البراعة نقل شده که روایت کرده سکونی از امام ششم که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است میاید بر مردم زمانیکه پلید میشود در آن زمان باطن آنها و نیکو شود ظاهر آنها بجهت طمع دنیا اراده ندارند آنچه نزد خدای آنها است و میباشند دین آنها ریاکاری و در دل آنها خوفی راه ندارد: بعقوبتهای عمومی مبتلا میشوند : در این هنگام است که بخوانند خدارا بمثل خواندن غرق شده واجابت نمیشود دعاهاى آنها.

۱۵۱- و در همان کتاب نقل شده که رسول خدا فرموده بدرستی که در سایه عرش سه طایفه هستند که سایه میکند خدا آنها را روزیکه نیست سایه مگر لطف پروردگار: دومردیکه دوست ندارند یکدگر را برای خدا و بامحبت از یکدگر جدا شوند: و مردیکه صدقه بدهد بدست راستش صدقه را و ببوشاند آنرا از دست چپش : و مردیکه دعوت کند او را زن صاحب جمال به منکر و آنمرد در جواب بگوید که من میترسم از خدای جهان .

۱۵۲- در مجموعه ورام نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود از برای ریاکار سه علامت است: کسل و خسته است در عبادت وقت تنهایی: و بانشاط و حال است در میان مردم: و عمل نیک زیاد میکند اگر ثنا گویندش و عمل کم میکند اگر مذمتش کنند .

اذا ذمَّ ۱۵۳ فی السفینه عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال سألته عن الرجل يعمل الشيء من الخير فيراه انسان فيسره ذلك قال لا بأس ما من احد الا وهو يحب ان يظهر له في الناس الخير اذا لم يكن يضع ذلك لذلك ۱۵۴ وفي هذا الكتاب عن الصادق عليه السلام قال لا تراء بعملك من لا يحيى ولا يميت ولا يغنى عنك شيئاً والرياء شجرة لا تثمر الا الشوك الخفى واصلها النفاق يقال للمرائي عند الميزان خذ ثوبك ممن عملت له ممن اشركته معي فانظر من تدعو ومن ترجو ومن تخاف ۱۵۵ وفي هذا الكتاب ايضا قال امير المؤمنين عليه السلام في خطبة له بذى قاراما بعد فان الله تبارك وتعالى بعث محمداً صلى الله عليه وآله ليخرج عباده من عبادة عباده الى عبادته ۱۵۶ في الحقائق روى ان رجلاً قال لرسول الله صلى الله عليه وآله

۱۵۳- در کتاب سفینه نقل شده از زراره که گفت از امام پنجم علیه السلام پرسیدم از مردیکه بجا میآورد عمل نیکی را پس میبیند آن عمل را انسانی از دیدن او خوشنود میشود فرمود باکی نیست هیچ کس نیست مگر آنکه دوست دارد ظاهر شود برای او میان مردم خوبی ولی این وقتی است که این کار نکرده باشد برای دیدن او .

۱۵۴- و در آن کتاب نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود نشان مده عمل خود را بکسیکه نه زنده میکند و نه میمیراند و نمیتواند ازدوش تو باری برداد و نافع باشد تو را در امری و ریا درختی است که ثمری ندارد مگر شرک خفی و ریشه آن نفاق است : و گفته میشود به مرد ریا کار دم میزان بگیر مزد کاریکه کردی از کسیکه او را شریک قراردادی در عملت و نگاه کن به بین که را خواندی و بکه امید داشتی و از که خوش داشتی .

۱۵۵- و در همان کتاب نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که در خطبه در ذی قار فرمود اما بعد بدرستیکه خدای متعال فرستاد به پیغمبری محمداً (ص) که خارج کند بندگان خدا را از پرستش بندگان بسوی پرستش خدا .

۱۵۶- در کتاب حقائق روایت شده که مردی گفت به پیغمبر که یا رسول الله مخفی داشتم عمل خودم را و دوست نداشتم مطلع شود بر آن کسی پس مطلع شد و من مسرور شدم فرمود صلی الله علیه وآله دو اجر بردی اجر عمل پنهان و اجر عمل آشکارا

باب غضب و ذم آن

فرموده است فیض کاشانی رحمه الله علیه در کتاب حقائق غضب شعله ایست از آتش که بر افروخته شده و ظاهر نمیشود مگر بر قلوب و هر آینه این آتش مخفی شده در لابلای دلها بمثل اختفاء و پنهان شدن قطعه های آتش در زیر خاکستر .

يارسول الله اسر العمل لاحب ان يطلع عليه احد فيطلع عليه فيسرني قال صلى الله عليه وآله لك اجران اجر السر واجر العلانية

(باب في الغضب)

قال الفيض قدس سره في الحقائق الغضب شعلة نار اقبست من نار الله الموقدة الا انها تطلع الا على الأفتدة وانها لمستكنة في طي الفؤاد استكنان الجمر تحت الرماد ۱۵۷ قال الباقر عليه السلام ان هذا الغضب جمرة من الشيطان توقد في جوف ابن آدم وان احدكم اذا غضب احمرت عيناه وانتفخت اوداجه ودخل الشيطان فيه فاذا خاف احدكم ذلك من نفسه فليلزم الارض فان رجز الشيطان يذهب عند ذلك ۱۵۸ وقال عليه السلام ايما رجل غضب على ذي رحم فليدن منه واليمسه فان الرحم اذا مست سكنت ۱۵۹ وفيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله الغضب يفسد الأيمان كما يفسد الخل العسل وقال صلى الله عليه وآله من كف غضبه كفف الله عنه عذابه ۱۶۰ وفي الحقائق قال الصادق عليه السلام الغضب مفتاح كل شر

۱۵۷ فرموده است امام پنجم عليه السلام بدرستیکه غضب قطعه است از شیطان که بر او فروخته میشود در جوف پسر آدم و بدرستیکه یکی از شما هر گاه غضب میکند سرخ میشود دو چشم او و باد میکند رگهای گردن او و شیطان نفوذ میکند در او پس هر گاه بترسد یکی از شما این حالت را پس بنشیند بروی زمین بدرستیکه پلیدی صفت شیطانی میرود در این هنگام .

۱۵۸ و در همان کتاب حقائق است که فرمود امام پنجم علیه السلام هر گاه مردی غضب کند بر رحم خود پس نزدیک او برود و بچسباند بدن خود را ببدن او بدرستیکه رحم هر گاه تماس با رحم پیدا کند ساکن شود .

۱۵۹ و در آن کتاب است که رسول خدا فرموده است غضب فاسد میکند ایمان را همانطوریکه فاسد میکند سر که عسل را و فرموده است صلی الله علیه و آله هر کس جلو غضب خود را بگیرد باز ندارد خدا از او عذاب را .

۱۶۰ و در کتاب حقائق است که امام ششم علیه السلام فرمود غضب کلید هر زشتی است .

۱۶۱ فی الحقائق ایضاً عن الباقر علیه السلام قال کان ابی یقول : ای شیئی اشد من الغضب ان الرجل یغضب فیقتل النفس التي حرّم الله ویقذف المحصنة وقال علیه السلام من کف غضبه ستر الله عورته وقال علیه السلام ان فی التورایة مکتوب یا بن آدم اذ کرنی حین تغضب اذ کرک حین غضبی ۱۶۲ مجموعه ورام روی ان رجلاً قال یارسول الله صلی الله علیه و آله مرنی بعمل و اقل قال لا تغضب ثم اعاد علیه فقال لا تغضب ۱۶۳ و فیہ قال النبی صلی الله علیه و آله اذا غضب احدکم فلیتوضأ بالماء عند الغضب فانما الغضب من النار ۱۶۴ و فی هذا الكتاب قال بعض الانبیاء لمن تبعه من یکفل لی ان لا یغضب و یکون معی فی درجتی و یکون بعدی خلیفتی فقال شاب من القوم انا ثم اعاد علیه فقال الشاب انا و وفی به فلما مات کان فی منزلته بعده و هو ذوالکفل سمی به لانه کفل بالغضب و وفی به ۱۶۵ سفینه البحار قال الحواریون

۱۶۱ در کتاب حقائق نیز نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرموده پدرم میفرمود چه چیزی شدیدتر است از غضب بدرستی که مرد غضب میکند و بر اثر آن میکشد نفسی را که خدا حرام کرده است و نسبت بزشتی میدهد کسی را که محصنه و عقیف است و فرمود هر کس جلوگیری کند از غضب خود خدا میپوشاند عیب او را و فرمود بدرستی که در تورات نوشته شده ای پسر آدم بیاد من باش وقت غضب تا من بیاد تو باشم هنگام غضب .

۱۶۲ در کتاب مجموعه ورام روایت شده که مردی گفت یا رسول الله امر کن مرا بعملی اما کم باشد پیغمبر خدا فرمود غضب مکن دو مرتبه همان کلام را گفت باز فرمود غضب مکن . .

۱۶۳ و نیز در آن کتاب است که پیغمبر خدا فرمود هر گاه غضب کند یکی از شما پس وضو بگیرد بآب وقت غضب زیرا که غضب از آتش است .

۱۶۴ و نیز در آن کتاب است که فرموده است بعضی از پیغمبران به تابعین خود که ضمانت میکند برای من که غضب نکند و بوده باشد با من در درجه من و باشد بعد از من جانشین من پس جوانی از آن قوم گفت من : بعد آن پیغمبر مکرر کرد کلام را و همان جوان جواب داد که من : و وفاهم کرد پس از آنکه پیغمبر مرد قرار گرفت آن جوان در مقام او و او ذوالکفل بود و نامیده شد ذوالکفل چون کفالت کرد غضب را و وفا کرد .

۱۶۵ در کتاب سفینه نقل شده که حواریون عیسی گفتند بیسی بن مریم ع که ای معلم خیر برای ما بیان فرما که از همه چیز شدیدتر چه چیز است فرمود از همه شدیدتر غضب خداست گفتند بچه چیز میتوان پرهیز کرد از غضب خدا فرمود باینکه غضب نکنید گفتند چیست مایه غضب فرمود کبر و خودپسندی و سبک شمردن مردم .

لعیسی بن مریم علیه السلام یا معلّم الخیر علّمنا ای الاشیاء اشد فقال اشد الاشیاء غضب الله عزوجل قالوا فبم یتقی غضب الله قال علیه السلام بان لاتغضبوا قالوا و مابدو الغضب قال الکبر و التجبر و محقرة الناس ۱۷۵ و فيه عن الصادق علیه السلام عن ابيه انه ذکر عنده الغضب فقال ان الرجل لیغضب حتی ما یرضی ابدا و یدخل بذالك النار فایما رجل غضب و هو قائم فلیجلس فانه سیدهب عنه رجز الشیطان و ان کان جالسا فلیقم و ایما رجل غضب علی ذی رحمہ فلیقم الیه و الیدن منه و الیمسه فان الرحم اذا مست الرحم سکنت ۱۷۶ و فی ذالك الکتاب عن الصادق علیه السلام قال کان ابی محمد بن علی علیه السلام یقول ای شیئی اشر من الغضب ان الرجل اذا غضب یقتل النفس و یقذف المحصنة و قال صلی الله علیه و آله الغضب یفسد الایمان کما یفسد الصبر العسل ۱۷۷ فی السفینه

۱۷۵ و در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام از پدر بزرگوارش بر اینکه ذکر می شد از غضب حضور حضرت فرمود بدرستیکه هرینه مردی غضب میکند بطوریکه راضی نمیشود ابدا و بسبب آن داخل آتش میشود : و فرمود هر مردیکه غضب کند و در حال ایستادن باشد پس باید بنشیند بدرستیکه بزودی می رود از او پلیدی شیطان و اگر نشسته باشد بپاخیزد : و فرمود هر مردیکه غضب کند بر ذی رحم خود برخیزد و نزدیک شود بر رحم خود و تماس پیدا کند با او زیرا هر وقت تماس پیدا کند رحم با رحم ساکن میشود غضب .

۱۷۶ و در همان کتاب نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود پدرم می فرمود چه چیز شریرتر است از غضب بدرستیکه هر گاه مردی غضب کند میکشد نفس محترم را و نسبت بزشتی میدهد عقیق را و فرمود (ص) که غضب فاسد میکند ایمان را بمثلیکه فاسد میکند صبر عسل را .
۱۷۷ در کتاب سفینه نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود آمد مرد صحرائی خدمت رسول خدا و عرض کرد یا رسول الله بیاموز بمن یکک چیز (یعنی که همان یکچیز باعث سعادت دنیا و آخرت من شود) بدرستیکه من مردی هستم مسافر و در صحرا میگردم فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله غضب مکن ... و در همان کتاب ذکر شده که علاج غضب فکر کردن در روایاتی است که در باره مذمت غضب وارد شده و آنچه در مدح جلوگیری از غیظ بیان شده و فکر در مدح حلم و عفو ..

و دیگر اینکه اگر ایستاده است فوراً بنشیند و این مطلب بتجربه رسیده مثل اینکه هر کس بنشیند در وقت حمله سگ میباید که سگ آرام شد و دور انسان نیاید : و چه بسا گفته شده که سر اینکه نشستن باعث آرامی غضب میشود این است که این عمل اعلان باین

عن الصادق عليه السلام قال جاء اعرابي الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله علمني شيئاً واحداً فاني رجل اسافر فاكون في البادية فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله... لا تغضب وفيه علاج الغضب التفكير فيما ورد في ذم الغضب ومدح كظم الغيظ والحلم والعفو وان يجلس من فوره اذا كان قائماً وذلك مجرب كما ان من جلس عند حملة الكلب وجده ساكناً لا يحوم حوله وربما يقال السرّ فيه هو الاشعار بانه من التراب وعبد ذليل لا يليق به الغضب او التوسل بسكون الارض وثبوتها او للانتقال من حال الى حال اخرى والاشتغال بامر آخر فانهما مما يذهل عن الغضب في الجملة ولذا الحق بعض العلماء... الاضطجاع والقيام اذا كان جالسا والوضوء بالماء البارد و شربه بالجلوس في زهاب الرّجز ١٦٩ في السفينه ان رسول الله صلى الله عليه وآله خرج يوماً و قوم يدحرجون حجراً فقال صلى الله عليه وآله اشدكم من ملك نفسه عند الغضب واحملكم من عفى بعد المقدرة ١٧٠ وفيه قال الصادق عليه السلام ليس لابليس جند اشد من النساء والغضب ١٧١ في مجموعة و رام عن النبي

است که من از خاکم و بنده هستیم ذلیل که زیندگی ندارد بمن غضب : و یا از باب چنگ زدن بسکون و ثبات زمین است : و یا از باب انتقال از حالی است بحالی و اشتغال پیدا کردن بامر دیگری زیرا که این دو باعث زوال و رفع غضب است و از اینجهت است که بعضی ملحق کرده اند خوابیدن را و یا ایستادن را اگر نشسته باشد : و نیز وضو گرفتن بآب سرد و آشامیدن در از بین بردن پلیدی غضب بنشستن .

١٦٩ در کتاب سفینه نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خارج شد روزی و دید دستۀ زیر و رو میکنند سنگی را (ظاهراً شاید بجهت آزمودن زور و قوا باشد) پیغمبر خدا فرمود قوی ترین شما کسی است که مالک نفس خود وقت غضب باشد و زورمندترین شما آنکسی است که عفو کند بعد از قدرت .

١٧٠ و در آن کتاب است که امام ششم فرمود نیست برای شیطان لشکری قوی تر از زنها و غضب .

١٧١ و در کتاب مجموعه و رام است که مردی از پیش روی پیغمبر آمد و عرض کرد دین چیست فرمود رسول خدا (ص) حسن خلق: بعد از طرف راست آمد و عرض کرد دین چیست فرمود حسن خلق: بعد از طرف چپ آمد و عرض کرد دین چیست فرمود حسن خلق: بعد

انه جاء رجل من بين يديه فقال يا رسول الله ما الدين فقال حسن الخلق ثم اتاه من شماله فقال ما الدين فقال حسن الخلق ثم اتاه من ورائه فقال ما الدين فالتفت اليه وقال اما تفقه الدين هو ان لا تغضب .

(باب في التفكير والتدبر)

قال الله تبارك وتعالى ويتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا وقال تعالى افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها ١٧٢ و قال النبي ﷺ تفكر ساعة خير من عبادة سنة ١٧٣ و قال امير المؤمنين عليه السلام التفكير يدعو الى البر والعمل به ١٧٤ و في الحقائق قال عليه السلام نبه بالتفكر قلبك وجاف عن الليل جنبك واتق الله ربك ١٧٥ و فيه قال الصادق افضل العبادة ادمان التفكير في الله وفي قدرة الله آمد از طرف پشت سر و عرض کرد دين چيست پيغمبر خدا نظري کرد بجانب او و فرمود آيا نميفهمي دين اين است که غضب نکنی .

(باب فکر و تدبیر و عاقبت اندیشی در هر کاری)

فرموده است خدای متعال تفکر و تدبیر میکنند خدا پرستان در خلقت آسمانها و زمین و میگویند پروردگارا خلق نکردی اینها را بیهوده و نیز فرموده است آیه ٢٤ سوره ٤٧ آيا تدبر نمیکنند منکرین بحق در قرآن و يا بردلها قفل هائی است که درک نمیکنند حقیقت را ١٧٢ فرموده است پيغمبر خدا فکر یکساعت بهتر است از عبادت سالی . ١٧٣ و فرموده امير المؤمنين عليه السلام تفکر میکشاند به نیکی و عمل بآن . ١٧٤ و در کتاب حقائق است که فرموده است امير المؤمنين عليه السلام بيدار کن بفکر دل خود را و دو رکن در شب پهلوی خود را یعنی مشغول بنماز شب باش و بپرهیز از معصیت پروردگارت .

١٧٥ و در آن کتاب است که فرمود امام ششم بهترین عبادات ادامه فکر است (در خلق خدا و در قدرت خدا) و فرموده است فیض کاشانی رحمة الله عليه نیست مراد از فکر در خدا فکر در ذات خدا جل و علا زیرا که فکر در ذات خدا ممنوع است بواسطه آنکه فکر در ذات باعث حیرت و دهشت و اضطراب عقل است بلکه مراد از فکر در خدا نظر کردن بکردار خدا و عجایب خلقت و تازگیهای اسرار خلقت است . نسبت بمخلوقات خدای متعال بدرستی که عجایب خلقت و مخلوقات دلالت دارد بر جلال و بزرگی و کبریائی و پاکی ذات مقدس از

وقال الفيض قدس سره ليس المراد بالتفكر في الله التفكر في ذاته سبحانه فانه ممنوع لانه يورث الحيرة والدهش واضطراب العقل بل المراد منه النظر الى افعاله وعجائب صنعه وبدايع امره في خلقه فانها تدل على جلاله وكبريائه وتقديسه وتعالیه وتدل على كمال علمه وحكمته وعلى نفاذ مشية وقدرته واحاطته بالاشياء ومعيته لها وهذا تفكر اولي الالباب قال الله تعالى ان في اختلاف الليل والنهار لآيات لاولي الالباب ۱۷۶ وفي الحديث المشهور عن النبي ﷺ انه قال تفكروا في آلاء الله ولا تفكروا في الله فانكم لم تقدروا قدره ۱۷۷ وقال الباقر عليه السلام اياكم والتفكر في الله وليكن اذا اردتم ان تنظروا الى عظمته فانظروا الى عظم خلقه ۱۷۸ وقال الصادق عليه السلام من نظر في الله كيف هو هلك ۱۷۹ قال الرضا عليه السلام ليس العبادة كثرة الصلاة والصوم انما العبادة التفكر في امر الله ۱۸۰ في السفينه كتب هارون الرشيد الى موسى بن جعفر عليه السلام عظمى

زشتيها و ارتفاع مقام الوهيتش و دلالت ميكنند عجائب خلقت بر تماميت علم و حكمت ذات بي مثالش و برتحق ارادة حضرتش و بر قدرت و احاطه ذات بي زوالش بر اشياء (دلم ميخواست مجالى بود واسع كه اين كلمات را شرحى دهم و تا اندازه بذهن نزديك كنم معانى آنرا افسوس) و بفكر روشن ميشود كه خدا با هر چيزى هست و اين نحوه فكر فكر صاحبان عقل و لب است فرموده است خداى متعال آيه ۱۸۷ سوره ۳ بدرستى كه اختلاف شب و روز (از هر جهتي) علامت و نشانه هاى است براى صاحبان لب و عقل .

۱۷۶ و در حديث مشهور است از پيغمبر خدا كه فرموده است تفكر كنيد در نعمت هاى خدا و فكر نكنيد در ذات خدا زيرا كه شما قادر نيستى بر احاطه بذات .

۱۷۷ و فرموده است امام پنجم (ع) پرهيزيد از فكر در ذات ولى هر وقت خواستيد نظر كنيد بظلمت خدا نظر كنيد بظلمت مخلوقات خدا .

۱۷۸ و فرموده است امام ششم (ع) هر كس فكر كند در خدا كه چگونه است هلاكم ميشود

۱۷۹ و فرموده است امام هشتم عليه السلام نيست عبادت بزيادتي نماز و روزه بلكه عبادت

بتفكر در امر خداست .

۱۸۰ در كتاب سفينه است كه نوشت هارون بموسى ابن جعفر (ع) كه مرا موعظه كن و

مختصرى نوشت حضرت كه نيست چيزي كه به بيند او را چشم تو مگر آنكه در آن است موعظه اى

واوجز فكتب عليه السلام اليه مامن شئى ترا عينك الا وفيه موعظة ١٨١ فى الحقائق قال الصادق عليه السلام ان رجلا اتى النبى صلى الله عليه وآله فقال له يا رسول الله اوصنى فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله فهل انت مستوص ان انا او صيتك حتى قال له ذلك ثلاثا وفي كلها يقول الرجل نعم يا رسول الله فقال له رسول الله فانى او صيتك اذا انت هممت بامر فتدبر عاقبته فان يك رشدا فامضه وان يك غيتا فانتبه عنه ١٨٢ وفيه هذا الكتاب سئل الصادق عليه السلام عما يروى الناس ان تفكر ساعة خير من قيام ليلة كيف تفكر قال عليه السلام تمرّ با الحزبة مرّة او بالدار فتقول اين ساكنوك : اين بانوك مالك لا تتكلمين ١٨٣ وفيه هذا الكتاب قال رسول الله كفى بالموت واعظاً و بالعقل دليلاً و بالتقوى زادوا بالعبادة شغلا و با الله مونساً و بالقرآن بيانا ١٨٤ وفيه ايضا قال رسول الله صلى الله عليه وآله فكرة ساعة خير من عبادة سنة و لا ينال منزلة التفكير الا من خصّه الله بنور التوحى و المعرفة ١٨٥ فى مصباح

١٨١- در کتاب حقائق است که فرموده است امام ششم (ع) بدرستی که مردی آمد خدمت رسول خدا و گفت ای رسول خدا (ص) نصیحت و موعظه کن مرا فرمود رسول خدا (ص) آیا تو میپذیری نصیحت اگر نصیحت کنم تو را : تاسه مرتبه فرمود این کلام را و در هر سه مرتبه آن مرد میگفت بلی یا رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که سفارش میکنم تو را که هر گاه تو اراده کردی بر کاری تأمل کن آخر و عاقبت آن کار را : اگر راجح و با ثمر بود برو عقب آن کار و اگر زیان داشت و بیفایده بود برگرد از عمل آن و دست بردار .

١٨٢- و در آن کتاب است که پرسیده شد امام ششم (ع) از آنچه روایت کرده اند مردم که فکری یکساعت بهتر است از نماز گذاردن شبی آیا چگونه باید فکر کنیم فرمود این است که مرور کنی بخرابه یا بمنزل و خانه : پس بگوئی کجایند ساکنین تو : کجایند بنا کنندگان تو چه شده تو را که حرف نمیزنی .

١٨٣- و در آن کتاب است که فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله کافی است مرگ برای پند گرفتن و عقل راهنما بودن : و تقوی زاد و توشه برای آخرت : و عبادت برای فرا گرفتن اوقات : و کافی است خدا برای انس : و قرآن برای وضوح مطالب .

١٨٤- و در آن کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) فکر ساعتی بهتر است از عبادت سالی و نمیرسد بمقام تفکر مگر کسیکه مختص کرده خدا او را بنور توحید و معرفت .

١٨٥- در کتاب مصباح الشریعه ذکر شده که امام ششم (ع) فرموده است عبرت بگیرید با آنچه گذشته از دنیا که آیا باقی مانده دنیا برای کسی و آیا باقی مانده در دنیا کسی : از شریف و غیر شریف و از چیز دار و بی چیز و از دوست و دشمن : و همین طور است آنچه نیامده از دنیا با آنچه گذشته شبیه تراست از آب به آب .

الشريعة قال الصادق عليه السلام اعتبروا بما مضى من الدنيا هل يبقى على احد وهل فيها باقى من الشريف و الوضيع والغنى والفقر والولى والعدو و كذلك مالم يأت منها بما مضى اشبه من الماء بالماء ۱۸۶ فى الحقايق قال الصادق عليه السلام ابن آدم لو اكل قلبك طائر لم يشبعه و بصرک لو وضع عليه خرق ابرة لغطاءه تريدان تعرف بها ملكوت السموات والارض ان كنت صادقاً فهذه الشمس خلق من خلق الله فان قدرت ان تملأ عينك منها فهو كما تقول ۱۸۷ مجموعة ورام سئلت ام ابى ذر عن عبادة ابى ذر فقالت كان نهاره اجمع يتفكر فى ناحية عن الناس ۱۸۸ قال النبى صلى الله عليه وآله آخر الفكر مرآت تريك حسناتك وسياتك وقال ايضاً صلى الله عليه وآله آخر الفكر منخ العقل ۱۸۹ مجموعة ورام سئل عيسى عليه السلام من افضل الناس كاقال من كان منطقته ذكر او حلمة فكر او نظره عبرة ۱۹۰ و فيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله اعطوا اعينكم حظها من العبادة فقالوا يا رسول الله وما حظها من العبادة قال النظر فى المصحف والتفكر فيه والاعتبار عند عجائبه ۱۹۱ و فيه ايضاً كان لقمان

۱۸۶- در کتاب حقائق است که امام ششم (ع) فرمود پس آدم اگر بخورد پرندۀ دل تو را سير نمیشود: و چشم تو اگر قرار بگیرد بر او سوزنى پوشانده میشود: با اين جنبه اراده داری که بشناسی و پى ببرى به رموز و اسرار پنهان آسمانها و زمين اگر راست ميگوئى اين شمسى که خلقى از مخلوقات خداست اگر توانائى داشتى که پرکنى چشم خود را از آن هر آينه قادر خواهى بود که پى ببرى بر موز پنهانى .

۱۸۷- در کتاب مجموعۀ ورام است که پرسیده شد مادر ابى ذر از عبادت ابى ذر گفت : يکروز تمام فکر ميکرد درباره يك امرى و از مردم دور .

۱۸۸- و در آن کتاب است که فرمود پيغمبر خدا آخر فکر آينه ايست که نشان ميدهد کارهاى خوب و بد تو را و نيز فرموده است آخر فکر منخ عقل است .

۱۸۹- مجموعۀ ورام پرسیده شد عيسى عليه السلام برتر و افضل مردم کيست گفت کسیکه کلام او ذکر باشد و سکوت او فکر باشد و نظر او پند گرفتن باشد .

۱۹۰- و در همان کتاب ذکر شده که فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله عطا کند بچشمهاى خودتان بهره اش از عبادت گفتند اى رسول خدا چيست بهره اش از عبادت فرمود نگاه کردن در قرآن و تفکر در آن و پند گرفتن از قضايای عجيبه آن .

۱۹۱- و نيز در آن کتاب است که لقمان طولانى ميکرد نشستن بتنهائى را و گاهى عبور ميکرد باو و سر عمويش و ميگفت اى لقمان چه بسيار مينشيني تنها : و گفت اگر مينشستى با مردم هر آينه بيشترا سباب انس تو بود: فرمود لقمان بدرستى که تنهائى و طول آن تأثير بيشتري دارد در استفاده از فکر: و طولانى بودن فکر چراغى است و راهنما در بدست آوردن بهشت و راه آن.

یطیل الجلوس وحده وكان يمر به مولاة فيقول يا لقمان انك قديم الجلوس وحدك فلو جلست مع الناس كان آنس لك فيقول لعمان ان طول الوحدة افهم للفكرة وطول الفكرة دليل على طريق الجنة ١٩٢ و فيه وكان بعضهم يمشى اذا جلس يبكي فقلنا ما يبكيك قال تفكرت في زهاب عمري وقلة عملي واقتراب اجلي ١٩٣ في السفينه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ اغفل الناس من لم تيغظ بتغير الدنيا من حال الى حال ١٩٤ في السفينه عن الصادق عليه السلام قال ان داود خرج ذات يوم يقرأ الزبور وكان اذا قرء

١٩٢- و در آن کتابست که بعضی از بزرگان در بین راه رفتن ناگاه مینشست و شروع میکرد بگریه: گفته میشد چیست سبب گریه تو گفت فکر میکردم در رفتن عمر از کف و کمی عمل و نزدیکی اجل .

١٩٣- در کتاب سفینه نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که پیغمبر خدا (ص) فرمود غافلترین مردم کسی است که پند نگیرد از تغییر دنیا از حالی بسوی حالی .

١٩٤- در کتاب سفینه نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود داود خارج شد روزی در حالیکه زبور میخواند: و گاهی که داود زبور میخواند باقی نمیماند کوهی و نه سنگی و نه پرندۀ و نه درندۀ مگر آنکه همصدا میشد با داود و ادامه داد عبور خود را تا رسید بکوهی دید بالای کوه پیغمبر است که عبادت میکرد و نام او حزقیل بود پس از شنیدن صدای کوه و درندگان و پرندگان دانست که داود است داود گفت ای حزقیل آیا اذن میدهی بمن بیایم بالا بسوی تو : گفت نه داود گریه کرد خدا وحی کرد بسوی حزقیل که سرزنش مکن داود را و از درگاه ما عافیت بخواه (گویا حزقیل خوف داشته که از حشمت داود میل بدنیا پیدا کند) برخاست حزقیل و گرفت دست داود را و بالا برد بسوی خود: داود گفت بحزقیل آیا شده که ارادۀ معصیت کنی هرگز گفت نه: گفت آیا شده که عجب کنی از عبادت کردند خدا را گفت نه: گفت آیا شده که میل بدنیا کنی و دوست داشته باشی که بگیری از شهوات و لذات دنیا گفت بلی چه بسا می- شود میل بدنیا بقلبم عارض شود گفت در این هنگام چه میکنی برای دفع آن گفت داخل میشوم در این شکاف و پند میگیرم از آنچه در آنست پس داخل شد داود نبی (ع) در آن غار دید تختی از آهن گذاشته شده و بروی آن جمجمۀ خشکیده و استخوانهای فانیۀ گذاشته شده و نگاهش افتاد بر لوحی از آهن که در آن نوشته بود آن لوح را خواند نوشته بود: من اروی سلم هستم سلطنت کردم هزار سال و بنا کردم هزار شهر و ازدواج کردم با هزار باکره و عاقبت امر من این شد که بستر من خاک شد و متکای من سنگ: و همجوار کرهها و مارها شدم: هر که حال و وضع مرا به بیند گول دنیا را نخورد .

الزبور لا یبقی جبل ولا حجر ولا طائر ولا سبع الا جاوبه فما زال یمرّ حتی انتهى الی جبل فاذا علی ذالک الجبل نبی عابد یقال له حزقیل فلما سمع دوی الجبال واصوات السباع والطیر علم انه داود عَلَيْهِ السَّلَامُ فقال داود یا حزقیل اتأذن لی فیأصعد الیک قال لا فیکنی داود عَلَيْهِ السَّلَامُ فاحی الله الیه جل جلاله یا حزقیل لاتعیر داود و سلنی العافیة فقام حزقیل فاخذ یدید داود فرعه الیه فقال داود یا حزقیل هل هممت بخطیئة قط قال لا قال فهل دخلک العجب مما انت فیہ من عبادة الله عزوجل قال لا قال فهل ر کنت الی الدنیا فاجبت ان تأخذ من شهوتها قال بلی ربما عرض بقلبی قال فماذا تصنع اذا کان ذالک قال ادخل هذا الشعب فأعتبر بما فیہ قال عَلَيْهِ السَّلَامُ فدخل داود والنبی عَلَيْهِ السَّلَامُ الشعب فاذا سریر من حدید علیه جمجمة بالیة وعظام فانیة و اذا لوح من حدید فیہ کتابة فقرها داود عَلَيْهِ السَّلَامُ فاذا هی انا اروی سلم ملکک الف سنة فبینت الف مدینة واقترض الف بکر فکان آخر امری ان صار التراب فراشی والحجارة وسادتی والیدان والحویات جیرانی فمن رأنی فلا یفتقر بالدنیا ۱۹۵ فی السفینه ینبغی ان یعلم طریق التفکر

۱۹۵ در کتاب سفینه ذکر شده که سزاوار است که طریق تفکر پسندیده آموخته شود از تملیخا که یکنفریست از اصحاب کهف و باکی نیست که اشاره شود بقصه اصحاب کهف : بدانکه اصحاب کهف آنطوری که از روایت علوی علیه السلام ظاهر میشود شش نفر بوده اند که آنها وزراء دقیانوس بوده اند: طرف راست سه نفر و طرف چپ سه نفر و دقیانوس دهر سالی برای آنها عیدی قرار میداد روز عیدیکه بطریقها طرف راست بودند و هر قلیها طرف چپ ناگاه مردی از طایفه بطریق آمد و خبر داد که لشکر فرس فرا گرفته اند اطراف مملکت را دقیوس را غم فرا گرفت بطوری که تاج از سرش افتاد پس نگاه کرد بسوی او یکی اذ سه نفری که طرف راست او بودند که باو گفته میشد تملیخا و با خود گفت اگر دقیانوس خدا بود آنطوری که گمان میکند مغموم نمیشد: و یا بول و غایط نمیکرد و بخواب نمیرفت و نیست این کارها کاری که بتوان بخدا نسبت داد فرمود امام و این شش نفر هر روزی مهمان یکنفرشان بودند : و امروز که این فکر برای تملیخا آمد بقیه نزد او بودند و برای آنها بهترین طعام ترتیب داد بعد بآنها گفت برادران مطلبی بقلب من افتاده که مرا از غذا و آشامیدنی و خواب و خوراک باز داشته: تمام گفتند چیست آن مطلب ای تملیخا گفت من بسیار فکر کردم در این آسمان و گفتم کیست بناکننده آن و آیا کیست که پیاداشته آنرا بدون ستون و بدون ارتباط ببالا و کیست که بحرکت در آورده در آسمان خورشید و ماه را که دو علامتند دیدنی و کیست که زینت داده آسمان را بستارگان : و بعد طول دادم فکر خود را در زمین و کیست که پهن کرده آنرا بروی آب طغیان کننده و کیست که

الممدوح من تمليخا احد اصحاب الكهف ولا بأس بالاشارة الى قصتهم : اعلم ان اصحاب الكهف كما يظهر من العلوی كانوا ستة نفر اتخذهم دقيانوس وزرائه فأقام ثلاثة عن يمينه وثلاثة عن يساره واتخذ لهم عيداً في كل سنة مرة فبيناهم ذات يوم في عيد والبطارقه عن يمينه والهرافله عن يساره اذا تاه بطريق فاخبره ان عساكر الفرس قد غشية فاعتنم لذلك حتى سقط التاج عن رأسه فنظر اليه احد الثلاثة الذين كانوا عن يمينه يقال له تمليخا فقال في نفسه لو كان دقيانوس الهاكم يزعم اذا ما كان يفتنم و ما كان يبول ولا يتغوط وما كان نيام وليس هذا من فعال الاله قر. وكان الفتية كل يوم عند احدهم وكانوا ذلك اليوم عند تمليخا فاتخذ لهم من طيب الطعام ثم قال

نگاه داشته زمین را بوسیله کوهها که بر خورد کند بهر شیئی وادامه دادم فکر مرا در خلقت خودم که آیا که مرا خارج کرده در حالیکه قطعه گوشتی بودم از شکم مادرم و که غذاداد و تربیت کرده مرا: فکرم رسید که بدرستی برای این امور خالق است و تدبیر کننده غیر از دقیوس پادشاه و نیت او مگر سلطان سلاطین و قادر بر آسمانها تا این کلمات شنیدند انداختند تمام پنج نفر دیگر خود را پبای تمليخا و شروع کردند ببوسیدن و گفتند بوسیله تو خدای متعال نجات داد ما را از گمراهی بسوی سعادت و فلاح : و حال هر چه فرمائی عمل کنیم برخواست تمليخا و خرمائی که از زمین خودش بود فروخت بسهزار درهم و بست آنها را در جامه اش و سوار شدند بر اسبهایشان و خارج شدند از شهر پس از آنکه سه میل راه رفتند : تمليخا گفت بآنها برادران وقت آن رسید که اسباب راحتی آخرت فراهم کنید و سلطنت و فرمانروائی دنیا بسر آمد پیاده شوید از اسبهایتان و راه روید پبای خودتان امید است خدای متعال قرار دهد و فراهم سازد فرجی و راه چاره پس پیاده شدند از اسبهایشان و هفت فرسخ پیاده در آن روز راه رفتند پبای آنها آزرده شد بطوریکه خون از پبایشان میچکید . حضرت فرمود جلو آنها رسید گوسفند چرانی گفتند ای چوپان آیا باتو هست آشامیدنی از آب و یا شیر چوپان گفت بامن هست هر چه بخواهید: و من می بینم در شما آثار پادشاهی و بگمانم گریخته باشید از پادشاه دقيانوس: گفتند ای چوپان دروغ گفتن برای ما روا نیست آیا نجات میدهد راستی ما را از تو و خبر دادند باوقصه خود را : پس افتاد چوپان پبای آنها و میبوسید و میگفت در دل من افتاده است آنچه در دل شماست ولی بمن مهلت دهید گوسفندها را بصاحبان آنها رد کنم و بشما ملحق شوم پس ایستادند برای او پس رد کرد گوسفندان را و رو آورد در حالیکه سگ او پشت سر او میآمد: در این هنگام یهودی که این مطالب را از امیر المؤمنین علیه السلام می شنید برخواست و گفت یا علی اسم سگ آن چوپان چه بود و چه گونه بود رنگ او فرمود امیر المؤمنین لاحول و لا قوة الا بالله اشاره بآنکه دانا و قوی خداست و هر که هر چه بداند و بتواند بحول و قوه ذات مقدس اوست: اما رنگ او ابلق سیاهی بود: و اما اسم سگ قطمیر بود: چون نظرفیه یعنی جوانها بسگ افتاد که با چوپان میآید بعضی از آنها گفت ما ترس داریم از این سگ

لهم يا اخوتاه فتدفع في قلبي شيئ من معنى الطعام والشراب والمنام قالوا وما ذاك يا تملیخا قال اطلت فکری فی هذه السماء فقلت من رفع سقفا محفوظة بالاعمدة ولاعلاقة من فوقها ومن اجري فيها شمساً وقمر آيتان مبصرتان ومن زينها بالنجوم ثم اطلت الفكر في الارض فقلت من سطحها على حميم الماء الزخار ومن حبسها بالجبال ان تميد على كل شيئى واطلت فکری فی نفسى من اخرجنى جنينا من بطن امى ومن غذانى و من ربانى ان لها صنعا ومدبرا غير دقيوس الملك وما هو الاملك الملوك وجبار السموات فانكبت الفتيه على رجليه يقبلونها وقالوا بك هدا نا الله تعالى من الضلالة الى الهدى فأشر علينا قال فوثب تملیخا فباع تمرا من حائطله بثلاثة آلاف درهم وصرها فى ردائه

که ما را رسوا کند بسدای خود: پس باسنگ حمله کردند بسوی او خدای متعال بزبان آورد آن سنگ را و گفت و اگذارید مرا تا نگهداری کنم شمار از دشمن شما: پس چوپان با آنها - برای افتادند تارسیدند بکوهی و بالای آن کوه رفتند پس فرو رفتند بشکاف کوه که و صید نامه می شد و در کنار غار و شکاف چشمه های آب و درخت های میوه داری بود: پس خوردند از میوه ها و آشامیدند از آن آب و شب فرار سید و پناه بردند بآن غار و سنگ دم در آن غار خوابید و کشید پاهای خود را بر در آن غار پس وحی فرستاد خدا بسوی ملک الموت بقبض ارواح آنها... چنین گوید نویسنده عاصی که خوش دارم نقل کنم تنبیه معاویه پس ریزید را بطوریکه دست از خلافت و سلطنت کشید بواسطه یکدقیقه فکر صحیح و آن قصه چنین است بنا بر آنچه نقل شده از ابن فهد حلی که روزی معاویه پس ریزید شنید دوتن از کنیزانش با هم منازعه میکنند و یکی از آن دو کنیز در نهایت حسن و جمال بود آن دیگری با او گفت که جمال تو تکبر سلاطین را برای تو حاصل کرده کنیزک خوشتر و گفت چه سلطنتی است بهتر از سلطنت حسن و جمال بلکه واقع سلطنت در اوست چه او بر تمام ملوک و سلاطین حکمران است و تمامی ایشان مقهور جمال میباشند: کنیز دیگر گفت مگر در سلطنت چه خوبی و خیر است و حال آنکه سلطان یا ایستادگی میکند بحقوق سلطنت و وسپاس آنرا بجا میآورد و توجه از رعیت میکند پس در این حال لذت و راحت از برای او نیست و پیوسته عیش او منمنص است و یا متابعت شهوات و اختیار لذات خویش میکند و تضییع حقوق سلطنت و رعیت مینماید پس چنین سلطانی مکانش در آتش است پس بر سلطان راحت دنیا و آخرت جمع نخواهد شد.

حرف کنیز در دل معاویه اثر کرد و باین سبب خود را از خلافت خلع کرد.

و تفصیل آن چنین است که چون ایام عمریزید بن معاویه لعنة الله علیه بپایان رسید و در روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه ۶۴ هجین اعمال زشت خود گردید معاویه فرزندش بجای وی نشست و مدت چهل روز در شام سلطنت کرد پس از آن بر فراز منبر رفت و خطبه خواند و

ور کبواخیولهم وخرجوا من المدينة فلما ساروا ثلاثة اميال قال لهم تملیخا یا اخوتاه جائت مسکنة الاخرة وذهب ملک الدنيا انزلوا عن خیولکم وامشوا علی ارجلکم لعلی الله ان يجعل لکم من امرکم فرجا ومخرجا فنزلوا عن خیولهم ومشوا علی ارجلهم سبعة فراسخ فی ذالک الیوم فجعلت ارجلهم تقطر دما قال عَلَّی فاستقبلهم راع فقالوا یا ایها الراعی هل من شربة لبن او ماء فقال الراعی عندی ما تحبون ولكن ارای وجوهکم وجوه الملوك وما اظنکم الا هرا با من دقیا نوس والصمیح الملك قالوا یا ایها الراعی لا یحل لنا الکذب افنیجنیا منک الصدق فاخبروه بقصتهم فانکب الراعی علی ارجلهم یقبلها و یقول یا قوم لقد وقع فی قلبی ما وقع فی قلوبکم ولكن امهلونی حتی ارد الاغنام علی اربابها والحق بکم فتوقفوا لله فرد الاغنام واقبل یسعی یتبعه الکلب له قال فوثب الیهودی

اعمال پدران خود را یاد کرد و موافق روایت کامل بهائی بر جرد و پدر خود لعنت کرد و از افعال ایشان تبری جست و گریه شدیدی کرد آن گاه خود را از خلافت خلع کرد مروان بن حکم از پای منبر برخاست و گفت الحال که طالب خلافت نیستی پس امر خلافت را بشو را بیفکن چنانچه عمر بن الخطاب کرد یا ابالیلی و ابولیلی کینه ایست که مستضعفین و مردمان ترسو در عرب بآن خوانده میشوند .

معاویه در جواب مروان گفت من حلاوت خلافت را نچشیدم چگونه راضی شوم که تلخی اوزار آنرا بچشم و بقولی این کلام را هنگام مرگ گفت در وقتی که بنی امیه از او خواستار تعیین خلیفه شدند .

پس معاویه از منبر بزر آمد و در خانه نشست و مشغول گریه شد : مادرش نزد او آمد و گفت ای فرزند کاش خرقة حیضی بودم و این کلمات منبریه تو را نمی شنیدم و بقولی گفت کاش خون حیض میشدی و بوجود نمیا آمدی تا چنین روز از تو نمی دیدم در جواب گفت ای مادر دوست میداشتم والله که چنین می بودم و قلاده این امر بر گردن نمی افکندم آیا من وزرو وبال این کار را بر خود حمل دهم و بنی امیه بحلاوت آن فائز شوند این نخواهد شد .

و با الجملة چون معاویه خود را خلع نمود طائفه بنی امیه عمر بن مقصود مؤدب او را گفتند که تو اورا بحب و بغض امویه تأدیب کرده او گفت چنین نیست بلکه جبلی اوست این سخن از او نشنیدند و اورا گرفتند و زنده در گور کردند و از پس بیست و پنج روز یا چهل روز دیگر نیز معاویه دنیا را وداع کرد و بعضی گفتند که اورا بشرب زهری مسموم کردند و در آن وقت بیست و دو سال از عمر او گذشته بود پس ولید بن عقبه بن ابی سفیان بطمع خلافت برخاست تا بر جنازه او نماز گذارد گاهی که تکبیر دوم نماز گفت او را زخمی زدند و بمعاولیه ملحقش ساختند پس دیگری براو نماز خواند و در دمشق او را دفن کردند و بموت او دولت و سلطنت

فقال يا علي ما كان اسم الكلب وما لونه فقال علي عليه السلام لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
 اما لون الكلب فكان ابلقاً بسواد واما اسم الكلب فقطمير فلما نظر الفتية الى الكلب قال
 بعضهم انا نخاف ان يفضحنا بنياحه فألحوا عليه بالحجارة فانطق الله تعالى جل
 ذكره الكلب زروني حتى احرسكم من عدوكم فلم يزل الراعي يسير بهم حتى علا بهم
 جبلا فانحط بهم على كهف يقال له الوصيد فاذا بفناء الكهف عيون واشجار مثمرة فاكلوا
 من الثمر وشربوا من الماء وجنهم الليل فأووا الى الكهف وربض الكلب على باب الكهف
 ومد يديه عليه فاوحى الله تعالى الى ملك الموت بقبض ارواحهم كذا نقل في سفينة البحار
 للمحدث القمي قدس

(باب البخل وذمه)

في السفينه كان رسول الله صلى الله عليه وآله يتعوّذ من البخل صباحاً ومساءً او كذا اهلبية صلى الله عليه وآله
 وكفى في عاقبة البخل ان قوم لوط كانوا اهل قرية اشحاء على الطعام فاعقبهم بالبخل داءً لادواء
 له في فروجهم ١٩٦ عن الباقر عليه السلام ما من عبد يبخل بنفقة ينفقها فيما يرضى الله الا ابتلى بان

از آل ابي سفيان منقرض شد وبمروان آل مروان انتقال يافت تنمة المنتهي روزی متوکل از يعقوب
 بن الحق معروف با بن السكيت كه مؤدب اولاد متوکل بود پرسيد كه دو پسر من معترز ومؤيد نزد
 تو بهتر است يا حسن و حسين عليه السلام ابن سكيت شروع كرد بنقل فضائل حسين عليه السلام
 متوکل فرمان داد تا او را اترک در زیر پای خود افکندش وشکمش را بماليدند وبهمان سبب
 وفات کرد .

يقولی در جواب متوکل گفت قبر خادم علی علیه السلام بهتر است از تو و دو پسران تو
 متوکل امر کرد زبانش را از قفايش بيرون کشيدند واورا ابن السكيت گفتند بجهت کثرت سکوت
 وصحت او نقل از تنمة المنتهي .

(در باب بخل و مذمت آن)

نقل شده در کتاب سفينة البحار که رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه ميبرد از بخل
 صبح وشام وهمين طور اهلبيت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وكافی است در بدی عاقبت بخل که
 قوم لوط اهل قرية بودند که بخل ميورزيدند بر طعامشان عاقبت بر اثر بخل بدردی مبتلا شدند
 در فرجهایشان که دوائی نداشت .

١٩٦- روایت شده از امام پنجم عليه السلام نیست بنده که بخل بورزد بنفقة که انفاق کند
 در راهی که باعث رضایت خدا باشد مگر آنکه مبتلا شود باینکه انفاق کند چند برابر آن در
 راهی که غضب خدا در آن باشد .

ینفق اضعافها فیما سخط الله ۱۹۷ و فی ذلک الکتاب ایضاً قال رسول الله ﷺ ما محق الايمان محق الشح شیئی ۱۹۸ و فیہ قال الصادق علیه السلام عجت لمن یبخل بال دنیا و هی مقبله علیه او یبخل و هی مدبره عنه فلا لا ینفاق مع الاقبال یضره و لا الامساک مع الادبار ینفعه ۱۹۹ و فیہ ایضاً عن النبی ﷺ خصلتان لا تجتمع فی مسلم البخل و سوء الخلق ۲۰۰ و فیہ عن رسول الله ﷺ قال لا تجتمع الشح و الايمان فی قلب عبد ابداً ۲۰۱ و فیہ عن الصادق علیه السلام ما کان فی شیعتنا فلا یكون فیهم ثلاثة اشیاء لا یكون فیهم من یسئل بکفه و لا یكون فیهم بخیل و لا یكون فیهم من یؤتی فی دبره ۲۰۲ و فیہ عن الصادق علیه السلام حسب البخیل من یخله سوء الظن بربه ۲۰۳ قال رسول الله ﷺ اقل الناس راحة البخیل و ابخل الناس

۱۹۷- و در آن کتاب است و نیز بر سول خدا فرموده بر طرف نمیکنند ایمان را چیزی

بمثل بخل

۱۹۸- و نیز در کتاب سفینه نقل شده از امام ششم علیه السلام تعجب دارم از کسیکه بخل بورزد بدنی و حال آنکه دنیا رو آورده باو؛ و یا بخل بورزد در حالیکه دنیا پشت کرده از او پس نه بخشش بارو آوردن دنیا زیان دارد و نه بخل با پشت کردن دنیا نفع دارد.

۱۹۹- و نیز در آن کتاب است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود دو خصلت جمع نمیشود در مسلمانی: بخل و بد خلقی:

۲۰۰- و در آن کتاب نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود جمع نمیشود بخل و ایمان در دل بنده هیچوقت.

۲۰۱- و نقل شده در آن کتاب از امام ششم علیه السلام که هر چه در میان شیعیان ما باشد پس سه چیز در میان آنها نیست نمیشود در آنها کسیکه سائل بکف باشد؛ و نمیشود در آنها بخیل؛ و نمیشود در آنها کسیکه لواط بدهد.

۲۰۲- و در آن کتاب نقل شده که امام ششم علیه السلام فرمود کافی است بخیل را از بخلش بدگمانی او نسبت به پروردگارش.

۲۰۳- و نقل شده از پیغمبر خدا که فرمود کمترین مردم از جهت راحتی بخیل است و بخیل ترین مردم کسی است که بخل بورزد بچیزی که واجب کرده است خدا بر او و از شقیق بلخی نقل شده که گفت پنج چیز از هفتصد عالم پرسیدم و همگی بیک نحو جواب مرا دادند: پرسیدم عاقل کیست گفته کسی که دنیا را دوست نداشته باشد: پرسیدم زیرک چه کسی است گفتند کسیکه فریفته و مغرور دنیا نشود: پرسیدم غنی کیست گفتند کسیکه راضی باشد با آنچه خداوند قسمت او کرده: گفتم فقیر کیست گفتند آن کسیکه دلش در طلب زیاده باشد: پرسیدم بخیل کیست گفتند کسیکه منع کند حق الله را که در مالش تعلق گرفته باشد.

من بخل بما افترض الله عليه ۲۰۴ و فی السفینة ایضاً فی حدیث المناهی قال النبی ﷺ
 قال الله تبارک و تعالی حرمت الجنة علی المنان و البخیل و الفتات ۲۰۵ و نهی النبی ﷺ
 علیاً أن یشاور جباناً او بخیلاً او حریصاً و قال ﷺ و اعلم یا علی ان الجبن و البخل
 و الحرص غریزة یجمعها سوء الظن ۲۰۶ عن الصادق علیه السلام قال الشحیح من منع حق الله
 و انفق فی غیر حق الله و قال علیه السلام البخیل من بخل بالسلام و قال رسول الله ﷺ البخیل
 من ذكرت عنده فلم یصل علی ۲۰۷ مجموعة و رام قال رسول الله ﷺ الا ارلکم علی
 اکسل الناس و اسرق الناس و ابخل الناس و اجفی الناس و اعجز الناس قالوا بلی یا رسول الله
 قال اما ابخل الناس فرجل یمر بمسلم فلا یسلم علیه و اما اکسل الناس عبد صحیح
 فارغ لا یدکر الله بشفه و لا بلسان و اما اسرق الناس فالذی یسرق من صلوته تلف كما
 یلف الثوب الخلق فیضرب بها وجهه و اما اجفی الناس فرجل ذكرت بین یدیه فلم

۲۰۴- و نیز در کتاب سفینه نقل شده از جمله کلمات رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام
 نهی این است که فرموده است خدای متعال حرام کرده بهشت را بر منت گذار و بر بخیل و
 سخن چین .

۲۰۵- و در آن کتاب است که منع فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام
 را از اینکه مشورت کند با آدم ترسو و با آدم بخیل و با آدم حریص و فرمود بدان یا علی که ترس
 و بخل و حرص غریزه میباشد که جامع همه آنها بدگمانی بخدا است .

۲۰۶- و از امام ششم علیه السلام رسیده که شحیح کسی است که منع کند حق خدا را و به
 بخشد در غیر راه خدا و بخیل کسی است که بخل بورزد بسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرموده است بخیل کسی است که نام من نزد او برده شود و صلوات بر من نفرستد .

۲۰۷- و در کتاب مجموعه و رام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا دلالت
 نکنم شمارا به کسل ترین مردم و دزدترین مردم و بخیل ترین مردم و عاجز ترین مردم و جفا
 کننده ترین مردم گفتند چرا یا رسول الله فرمود اما بخیل ترین مردم کسی است بگذرد بمسلمانی
 و سلام نکنند بر او و اما کسل ترین مردم کسی است و بنده ایست که صحیح و سالم باشد و فارغ و
 ذکر خدا نکوید بلب و زبانش و اما دزدترین مردم کسی است که از نمازش بدزدد و بهم به پیچد
 آن نحوه که بهم میپیچد لباس کهنه را پس زده میشود آن نماز بصورت او و اما جفا کننده ترین
 مردم کسی است که نام من پیش او برده شود و صلوات بر من نفرستد و اما عاجز ترین مردم کسی
 است که از دعا عاجز باشد .

يصلّ علىّ واما اعجز الناس من عجز عن الدعاء ٢٠٨ مجموعة ورام قال رسول الله ﷺ اياكم والشح فانه اهلك من كان قبلكم حملهم على ان يسفكوا دمايمهم ويستحلوا محارمهم وقال ﷺ لا يدخل الجنة بخیل ولاخب ولاخائن ولاسيئى الملكة ولاخبال ولامنان ٢٠٩ وقال ﷺ اللهم انى اعوزبك من البخل واعوز بك من الجبن واعوز بك ان اردالى اذذل العمر ٢١٠ مجموعة ورام قال رسول الله ﷺ اقسم الله تعالى بعزته وعظمته وجلاله لا يدخل الجنة بخیلا ولاشحيحاً

٢١١ فى السفينه قيل للصادق عليه السلام ان ابا جعفر المنصور لا يلبس منذ صارت الخلافة اليه الا الخشن ولا ياكل الا الجشب فقال عليه السلام يا ويحه مع ما قدمك الله له من السلطان وجيئى اليه من الاموال فقيل انما يفعل ذلك بخلا وجمعاً للاموال فقال عليه السلام الحمد لله الذى حرمه من دنياه ماله كما ترك دينه ٢١٢ فى السفينه نقل فى بخل المنصور عن

٢٠٨- در کتاب مجموعه ورام نقل شده که فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله پرهيزيد از صنف شح بدرستیکه هلاک کرده است کسانی را که بودند پیش از شما و ادا کرده است بر خون ریزی و حلال شمردن خواهر و مادران خود را و فرمود رسول خدا (ص) داخل بهشت نمیشود بخیل و نه آدم مکار و حيله گر و نه هم آدم خیانت گر و نه بدخلق و نه متکبر و نه منت گذار .
٢٠٩- و فرمود رسول خدا (ص) خدایا پناه میبرم بتو از بخل و پناه میبرم بتو از جبن و پناه میبرم بتو که برسم به اذذل العمر یعنی پیری .

٢١٠- در کتاب مجموعه ورام است که فرمود رسول خدا (ص) قسم یاد کرده خدای متعال بعزت و عظمت و جلال ذات مقدسش که داخل بهشت نشود بخیل و شحیح .

٢١١- در کتاب سفینه نقل شده که گفته شد بامام ششم (ع) ابا جعفر منصور نمیپوشد از وقتیکه خلیفه شده مگر لباس درشت و نمیخورد مگر غذای غیر مطبوع حضرت فرمود وای براو با قدرتی که خداداده باو بواسطه سلطنت و آمدن اموال بسوی او گفته شد نمیکنند این کار مگر بواسطه بخل او و بواسطه زیادتی اموال حضرت فرمود حمد خدای متعال را که محروم کرده او را از استفاده از مالش کما اینکه واگذار کرده دینش را .

٢١٢- و در آن کتاب ذکر شده درباره بخل منصور ملعون از کتاب محاسن و مساوی از خالد که گفت من نجار دانائی بودم مرا بردند پیش منصور .. بمن گفت بگشا برای من دری که نظر کنم از اینجا بسوی مسجد و عجله کن زود فارغ شوم از آن .. پس من گشودم درگاه را و دری هم نصب کردم بر آن و گنج کاری کردم و فارغ شدم از آن پیش از وقت نماز پس از آنکه اذان نماز بلند شد آمد منصور و نگاه کرد و خوش آمد او را از عمل من و گفت بمن احسن برکت خدا بر تو باد و دستور داد دو درهم بمن دادند و گفت روزی منصور بمسبب بن زهیر

کتاب المحاسن و المساوی عن خالد قال كنت نجارا حازقا فذهب بي الى المنصور فقال افتح لي بابا انظر منه الى المسجد وعجل الفراغ منه قال ففتحت الباب وعلقت عليه بابا وجصصة و فرغت منه قبل وقت الصلوة فلما نودي بالصلوة جاء فنظر اليه فاعجبه عملي وقال لي احسنت بارك الله عليك وامر لي بدرهمين قال وقال المنصور للمسيب بن زهير احضرنى بناء حازقا الساعة فاحضره فادخله الى بعض مجالسه فقال لي ابن لي بازائه طافا يكون شبيها بالبيت قلم يزل يؤتى بالجص والاجر حتى بناء و جوده و نظر اليه فاستحسنه و قال للمسيب اعطه اجره فاعطاه خمسة دراهم فاستكثرها و قال لارضى بذلك فلم يزل حتى نقصه درهما ففرح بذلك و ابتهج كانه اصاب مالا ۲۱۳ وفيه حكى عن المنصور انه لدغ فدعى مولى له يقال له اسلم رقاء فامر ان يرقيه فرقا فبرء فامر له برغيف فاخذ الرغيف فنقبه وصيره فى عنقه وجعل يقول رقيت مولاي فبرء فامر لي برغيف فبلغ المنصور ذلك فقال لم آمرك التشنع على قال لم اشنع انما اخبرت بما امرت فامر ان يصنع ثلاثة ايام فى كل يوم ثلاث صفعات ۲۱۴

حاضر كن براى من بناء دانائى همين ساعت پس حاضر كرد بنا را برد بمحل نشستن منصور و بنا ميگويد بمن گفت منصور كه بساز بمقابل روى من طاقى كه شبيه باشد بدرخانه پس شروع كردند به آوردن گچ و آجر تا ساخت و پسنديد منصور و نگاه كرد و خوش آمد و بمسيب گفت اجرش را بده پس پنج درهم داد و منصور گفت اين زياد است و من راضى نيستم باين مقدار و كم كرد كم كرد تا بيك درهم و باين جهت مسرور شد كه گويا مالى يافته و بمالى رسيده.

۲۱۳- و در آن كتاب حكایت شده از منصور كه حيوانى گزيده بود منصور را پس حاضر كردند مردى كه نام او اسلم دعانويس بود منصور دستور داد كه بر من دعا بخوان پس دعا خواند و حالش بهبودى يافت پس دستور داد يك قرص نان دادند بازاء اين خدمت آن مرد گرفت قرص نان را و سوراخ كرد و بگردن خود آويخت و مى گفت دعا خواندم بر خليفه و خوب شد و دستور داد قرص نانى بمن دادند خبر بمنصور دادند و از قضيه مطلعش كردند احضار كرد دعانويس را و گفت من دستور ندادم كه بد گوىى كنى از من گفت بد گوىى نكردم من بلکه بمردم خبر دادم با آنچه دستور فرمودى پس امر كرد كه سه روز او را پشت گردنى بزنند روزى سه بار .

۲۱۴ در كتاب ارشاد ديلمى وارد شده كه رسول خدا (ص) فرمود آدم سخى بخدا نزديك است و بخلق خدا نزديك است و به بهشت نزديك است و از آتش دور است و آدم بخیل دور است از خدا دور است از مردم و دور است از بهشت و نزديك است باتش و جاهل بخشنده دوست تر است نزد خدا از عابد بخیل .

فی ارشاد الدیلمی قال النبى ﷺ السخى قريب من الله قريب من الناس قريب من الجنة بعيد من النار والبخيل بعيد من الله بعيد من الناس بعيد من الجنة قريب من النار والجاهل السخى احب الى الله من العابد البخيل ۲۱۵ وفيه ايضاً و للبخيل ثلاث علامات يخاف من الجوع ويخاف من سائل يأتيه ويرحب باللسان مع اخوان الخير ۲۱۶ فى السفينه عن الصادق عليه السلام شاب سخي مرهق فى الذنوب احب الى الله عز وجل من شيخ عابد بخيل .

(فى النميمه و آثاره)

۲۱۷ فى السفينه قال امير المؤمنين عليه السلام شراركم المشائون بالنميمه المفرقون بين الاحبه المبتغون للبراء المعائب اعلم ان النميمه نقل قول الغير الى المقول فيه كما تقول فلان تكلم فيك بكذا وكذا سواء نقل ذلك با القولام بالكتابة ام بالاشارة والرمز فان تضمن ذلك نقصا او عيباً فى المحكى عنه كان ذلك راجعا الى الغيبة ايضاً فجمع بين معصية الغيبة والنميمه والنميمه احدى المعاصى الكبيرة ۲۱۸ وفى هذا الكتاب عن النبى ﷺ قال لما اسرى بى رايت امرأة رأسها راس خنزير و بدنها بدن الحمار

۲۱۵ و نیز در آن کتاب است که از برای بخیل سه علامت است میترسد از گرسنگی و میترسد از سائلیکه بیاید او را و خوش آمد بزبان میگوید برادران دینی را .
۲۱۶ در کتاب سفینه نقل شده از امام ششم علیه السلام که جوان سخی فرورفته در معصیت محبوب تر است پیش خدا از پیر مرد عابد بخیل .
(درباره سخن چینی و نمایی و آثار بدان)

۲۱۷- در کتاب سفینه نقل شده که امیر المؤمنین (ع) فرموده بدترین و شریرترین شما کسانی هستند که حرکت کنند برای نمایی و جدائی میاندازند بین دوستان و ثابت میکنند برای مردم پاکدامن عیوب را؛ صاحب کتاب فرموده بدانکه سخن چینی نقل کلام غیر است با نکسیکه درباره او گفته شده مثل اینکه بگوید فلانی درباره تو چنین و چنان گفت و فرق ندارد نقل بزبان باشد یا بفوشتن یا باشاره باشد و رمز پس اگر در برداشته باشد عیب آن کس را البته راجع خواهد بغیبت پس جمع شده بین معصیت غیبت و نمایی : و سخن چینی یکی از گناهان کبیره است .

۲۱۸ و در آن کتاب است از رسول خدا که فرمود پس از آنکه مرا باسمانها بردند دیدم زنی را که سر او سر خنزیر بود و بدن او بدن دراز گوش و بر او بود هزار هزار گونه عذاب پس پرسیده شد که چه بوده عمل این زن گفته شد این زن سخن چین بوده و دروغ گو .

وعليها الفلوان من العذاب فسئل ما كان عملها فقيلا انها كانت نمامة كذابة ٢١٩ و فيه قال الصادق عليه السلام للمنصور لا تقبل في ذى رحمك واهل الرعاية من اهل بيتك قول من حرم الله عليه الجنة وجعل مأواه النار فان النمام شاهد زور وشريك ابليس في الاغراء بين الناس فقد قال الله تعالى ان جائكم فاسق بنباء فتبينوا ٢٢٠ في السفينه قال الصادق عليه السلام ان من اكبر السحر النميمه يفرق بها بين المتحابين ويجلب العداوة على المتصافين ويسفك بها الدماء ويهدم بها الدور ويكشف الستور والنمام شر من وطئ الارض يقدم ٢٢١ وفيه ايضا من مشى في نميمه بين اثنين سلط الله عليه في قبره نار اترقه الى يوم القيامة فاذا خرج من قبره سلط الله تعالى اسودا ينهشه لحمه حتى يدخل النار ٢٢٢ قال النبي صلى الله عليه وآله واما العقرب فمسوخ لانه كان رجلا نما ما يسعى بين الناس بالنميمه و يغري بينهم بالعداوة ٢٢٣ وفي ذلك الكتاب عن الصادق عليه السلام قال اربعة لا يدخلون الجنة : الكاهن : والمنافق : ومدمن الخمر : والفتات : وهو النمام ٢٢٤ في كتاب

٢١٩ و نیز در آن کتاب است که امام ششم فرمود بمنصور قبول مکن در باره رحمت و اهل بیت خودت کلام کسی را که حرام کرده است خدا براو بهشت را و قرار داده مقر اورا آتش زیرا که نمام شاهد زور است و شريك شیطان است در وادار کردن مردم بمعصیت و خدای متعال فرموده اگر فاسقی خبری آورد قبول نکنید و تجسس کنید .

٢٢٠ در کتاب سفینه ذکر شده که امام ششم علیه السلام فرمود بدرستی که بزرگترین سحرها نمامی است که جدائی میافتد بوسیله آن بین دوستان و ایجاد دشمنی میکند بین پاکان و ریخته میشود بواسطه آن خونها و خراب میشود خانهها و دریده میشود پردهها و سخن چین بدترین کسانی است که روی زمین قدم میگذارد .

٢٢١ و نیز در آن کتاب است که هر کس قدم بردارد بجهت نمامی بین دو نفر مسلط میکند خدا در قبر او آتشی را که بسوزاند او را تا روز قیامت و وقتی که از قبرش خارج شود مسلط میکند خدای متعال براو افعی سیاهی را که پاره کند گوشت او را تا داخل آتش شود. ٢٢٢ رسول خدا فرموده است اما عقرب پس مسوخ شده و او مردی بوده است نمام که سعایت میکرده بین مردم به نمامی و وادار میکرده بدشمنی .

٢٢٣ و نیز در همان کتاب است از امام ششم (ع) که فرمود چهار طایفه داخل بهشت نمیشوند : ساحر : منافق یعنی دورو : و شارب خمر : و فتات یعنی نمام سخن چین .

٢٢٤ در کتاب طرائف الحکم نقل شده از امام ششم از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نهی فرموده از غیبت و از گوش دادن غیبت : و منع فرموده از سخن چینی و از گوش کردن آن و فرموده است داخل بهشت نمیشود فتات یعنی سخن چین و منع فرموده از

طرائف الحکم عن الصادق عليه السلام عن آباءه ان رسول الله صلى الله عليه وآله عليه و آله نهى عن الغيبة والاستماع اليها: و نهى عن النميمه والاستماع اليها: و قال لا يدخل الجنة فتات يعنى نماما و نهى عن المحادثة التى تدعوا الى غير الله و نهى عن الغيبة و قال من اغتاب امرأ مسلما بطل صومه و نقض وضوئه و جاء يوم القيامة يفوح من فيه رائحة انتن من الجيفة تياذى به اهل الموقف و ان يتوب مات مستحلا لما حرم الله عز وجل الاومن تطول على اخيه فى غيبة سمعها فيه فى مجلس فردها عنه رد الله عنه الف باب من الشر فى الدنيا والاخرة فان هولم بردها و هر قادر على ردها كان عليه كوزر من اغتابه سبعين مرة ۲۲۵ عن كتاب التبصرة والامامة عن النبى صلى الله عليه و آله قال شر الناس المثلث قيل يا رسول الله و ما المثلث قال الذى يسعى باخيه الى السلطان فيهلك و يهلك اخاه و يهلك السلطان ۲۲۶ فى كتاب ارشاد الديلمى قال رجل لعلى بن الحسين عليه السلام ان فلانا يقول فيك و يقول فقال له والله ما حفظت حق اخيك اذخنة و قد استأمنك و لاحفظت حرمتنا

تکلم کردنى که بکشاند بسوى غير خدا و منع فرموده از غيبت و فرموده هر که غيبت کند مرد مسلمانى را باطل ميشود روزه او و شکسته ميشود وضوى او و ميايد روز قيامت در حالیکه ميوزد ازدهان او بوئى بدتر از بوى مردار که بأذيت ميافتند اهل محشر و اگر بميرد پيش از توبه مرده است در حالیکه حلال شمرده آنچيز را که حرام کرده است خدای با عزت و جلال: آگاه باشيد کسیکه منت بگذارد بر برادر دینی در غيبتی که شنیده آن را درباره او در مجلسی پس رد کند آنرا از او و دفاع کند بر ميگرداند خدا از او هزار درشرا و مى بندد بر او دردنيا و آخرت پس اگر رد نکند و قادر باشد بر رد خواهد بود بر او گناه کسیکه غيبت کرده هفتاد برابر

۲۲۵ در کتاب سینه نقل شده از کتاب تبصره والامامة از رسول خدا (ص) که فرمود بدترین مردم مثلث است گفته شد يا رسول الله مثلث کیست فرمود کسیکه سعایت کند از برادر دینی نزد سلطان پس هلاک کرده خود را و هلاک کرده برادر خود را و هلاک کرده سلطان را

۲۲۶ در کتاب ارشاد دیلمی وارد شده که مردی گفت بامام زین العابدین علیه السلام که شخصی بفلان نام بد گوئی میکند درباره شما و چه ميگويد حضرت فرمود بخدا قسم حفظ نکردى حق برادر دینی خود را زیرا باو خیانت کردى و حال آنکه تورا امين دانست و حفظ نکردى احترام ما را زیرا شنواندى بما چیزی را که نبود برای ما حاجتى بشنیدن آن آیا ندانستى براينکه ناقلين نيمه آنها سگهای جهنم هستند بگو برادرت که بدرستی که مرگ در ميبابد تو و ما را و قبر در بر ميگيرد تو و ما را و قيامت وعده گاه تو و ما است و خدا حکم میکند بين ما و تو

از اسمعتنا مالم یکن لنا حاجة بسماعه اما علمت ان نقلة النمیمه هم کلاب النار قل لایحیک ان الموت یعمنا والقبر یضمننا والقیامة موعدا والله یحکم بنینا ۲۲۷ مجموعه ورام و ذکر ان حکیمان من الحکماء زاوه بعض اخوانه و خبره بخبر عن غیره فقال له الحکیم قدا بطات فی زیارة و ایتنی بثلاث جنایات بغضب الی اخی و شغلت الفارغ و اتهمت نفسک الامینه ۲۲۸ و فیہ قال رجل لبعض الامراء ان فلانا لایزال یدکرک فی قصه بشر فقال له ما رعیت حق مجالسة الرجل حیث نقات الینا حدیثه ولا ادیت حقی حین ابلمغتنی عن اخی ولكن اعلمه ان الموت یعمنا والقیامة تضمنا و الله یحکم بنینا و هو خیر الحاکمین ۲۲۹ فی السفینة قیل باع بعضهم عبدا و قال للمشتری ما فیہ عیب الا النمیمه قال رضیت به فاشتره فمکث الغلام ایا مائمه قال لزوجة مولاه ان زوجک لایحبک و هو یرید ان تیسری علیک فخذ الموسی و احلقی

۲۲۷ در کتاب مجموعه ورام ذکر شده که حکیمی از حکامارا ملاقات کرد بعضی از برادران او و خبر داد باو خبری بدان غیر او حکیم باو گفت دیر کردی در زیارت و دید ما و حال هم آمدی باسه جنایت : مبعوض کردی پیش من برادرم را : و فکر مرا مشغول کردی و متهم کردی خودت را که تا بحال اطمینان بتو داشتم
۲۲۸ و نیز در آن کتاب است که گفت مردی بیعضی از امرا بر اینکه فلان همیشه نام تورا می برد در کلامش به بدی امیر به او گفت رعایت نکردی حق همنشین آن مرد را زیرا که نقل کردی بسوی ما کلام او را و ادا نکردی حق مرا زیرا رساندی بمن از برادرم بدی را و لکن آگاه کن او را بر اینکه مرگ در مییابد ما را و قیامت مستولی میشود بر ما و او خدا حکم میکند بین ما و او خدا بهترین حاکم است .

۲۲۹ در کتاب سفینه ذکر شده که گفته شده فروخت کسی بنده را و گفت بمشتری که نیست در این بنده عیبی مگر آنکه تمام است و سخن چین گفت راضی شدم باین بنده پس خرید او را پس از گذشت چند روزی گفت بزنی صاحبش که بدرستی شوهر تو دوست ندارد تورا و در نظر دارد که زن دیگری اختیار کند و تو تیغ سر تراشی بردار و چند موئی از پشت سر او بتراش و بمن بده تا سحر کنم او را که تورا دوست ندارد : و بعد بشوهر او گفت بدرستی که زن تو دوستی دارد و قصد دارد بکشد تورا و تو خود را بخواب بزنی و مخواب تا از قصه آگاه شوی پس مرد در جای خواب قرار گرفت و شبیه شد بخوابیده پس زن آمد بالای سر او با تیغ بدست مرد بگمان اینکه میخواهد بکشد او را بر خاست و زن را کشت و کسان زن خیر دار شدند و آمدند کشتند مرد را و واقع شد منازعه و قتال بین دو قبیله مدت طویلی

من قفاه شعرات حتى السحر عليها فيحبك ثم قال للزوج ان امرأتك اتخذت خليلا و تريدان تقتلك فتناوم لها حتى تعرف فتناوم لها فجاءته المرءة بالموسى فظن انها تقتله فقام فقتلها فجاء اهل المرءة وقتلوا الزوج فوقع القتال بين القبيلين و طال الامر .

(في حرمة الغيبة)

۲۳۰ ارشاد الديلمي قال النبي صلى الله عليه وآله من آذى مؤمنا ولو بشطر كلمة جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيسا من رحمة الله وكان كمن هدم الكعبة والبيت المقدس وقتل عشرة آلاف من الملائكة ۲۳۱ مجموعة ورام عن جابرو ابى سعيد قالا قال رسول الله عليه وآله اياكم والغيبة فان الغيبة اشد من الزنا ان الرجل يزنى ويتوب فيتوب الله عليه وان صاحب الغيبة لا يغفر له حتى يغفر له صاحبه ۲۳۲ مجموعة ورام قال النبي ﷺ كل المسلم حرام دمه وماله وعرضه والغيبة تنال العرض ۲۳۳ في السفينه عن الكافي عن الصادق عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ الغيبة اسرع في دين الرجل من الاكلة في جوفه قال قال رسول الله ﷺ الجلوس في المسجد انتظار

باب حرمت غيب

۲۳۰ در كتاب ارشاد ديلمي نقل شده كه رسول خدا (ص) فرمود هر كس اذيت كند مؤمنى را و لو بجزء كلمه ميايد روز قيامت در حاليكه بر پيشانى او نوشته شده اين ما يوس از رحمت خدا و اين آدم بمثل كسى است كه كعبه را خراب کرده و بيت المقدس را و بمثل كسى است كه كشته ده هزار از ملائكه .

۲۳۱ در كتاب مجموعه ورام است كه ابى سعيد و جابر گفتند رسول خدا (ص) فرموده پير هي زيد از غيبت زير كه غيبت سخت تر است از زنا بدرستيكه مرد زنا ميكند و توبه ميكند و خدا قبول ميكند توبه او را و بدرستيكه غيبت كننده آمرزيده نميشود تا بگذرد از او كسيكه او را غيبت کرده ۲۳۲ در كتاب مجموعه ورام است كه فرمود رسول خدا همه مسلمان بر مسلمان حرام است خون او و مال او و عرض او و غيبت صدمه است بعرض مسلمان .

۲۳۳ در كتاب سفينه از كافي نقل شده از امام ششم (ع) كه فرمود رسول خدا (ص) فرموده غيبت سريعتر است از خوره در جوف او و فرمود كه رسول خدا (ص) فرمود نشستن در مسجد بانتظار نماز عبادت است ماداميكه از او حدثنى سر نزنند گفته شد اى رسول خدا حدث چيست فرمود غيبت كردن

للسلوة عبادة مالم يحدث قيل يارسول الله وما الحدث الاغتياب ۲۳۴ فی السفینه عن الباقر عليه السلام قال وجدنا فی کتاب علی عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال علی المنبر والله الذی لا اله الا هو ما اعطى مؤمن قط خیر الدنیا والاخرة الا بحسن ظنه با الله عز وجل والكف عن اغتياب المؤمنین والله الذی لا اله الا هو لا يعذب الله عز وجل مؤمنا بعذاب بعد التوبة و الاستغفار الا بسوء ظنه با الله عز وجل و اغتيابه للمؤمنین ۲۳۵ مجموعة ورام قال انس قال رسول الله صلى الله عليه وآله مررت ليلة اسرى بی علی قوم یخمشون وجوههم باظفارهم فقلت یا جبرئیل من هؤلاء فقال هؤلاء الدین یغتیبون الناس ویقعون فی اعراضهم ۲۳۶ مجموعة ورام یسلط الله الجرب علی النار فیحکون حتی تبدو عظامهم فیقال لهم هل یؤذیکم هذا فیقولون ای والله فیقال هذا بما کنتم تودون المؤمنین ۲۳۷ فی السفینه عن الصادق عليه السلام قال اعلم انه لا ورع انفع من تجنّب محارم الله والكف عن اذی المؤمنین و اغتیابهم ۲۳۸ و فیہ عن الصادق عليه السلام قال اذکروا الخاکم اذا غاب

۲۳۴ و در کتاب سفینه وارد شد ، از امام پنجم (ع) که فرمود یاقتیم در کتاب علی علیه السلام بر اینکه رسول خدا (ص) فرمود در منبر قسم بخدائیکه نیست غیر او خدائی که عطا نکرده خدا مؤمنی را هیچوقت خیر دنیا و آخرت را مگر بحسن گمان او بخدا و خود داری از غیبت مؤمنین و قسم بخدائیکه لا اله الا هو که عذاب نمیکند خدای عزوجل مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر بیدگمانی او بخدای عزوجل و بغیبت کردن او مؤمنین را ۲۳۵ و در کتاب مجموعه ورام است که انس گفت رسول خدا (ص) فرمود بر خوردم در شبیکه سیر داده شدم بطائفه که میخراشیدند روهای خود را بناخن هاشان پس گفتم ای جبرئیل کیانند این دسنه فرمود اینها هستند آنچه آنچنان کسانی که غیبت کردند مردم را و دخالت کردند در عرض و آبروی مردم

۲۳۶ در کتاب مجموعه ورام نقل شده که مسلط میکند خدا بر اهل آتش جرب را پس میخارانند خود را بقدریکه ظاهر میشود استخوانهای آنها و گفته میشود آیا آزار میدهد شمارا این میگویند بلی بخدا قسم گفته میشود این بسبب این است که آزار دادید شما مؤمنین را ۲۳۷ در کتاب سفینه نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود بدان که نیست ورعی نافع تر از دوری حرام خدا و خودداری از آزار مؤمنین و غیبت کردن آنها ۲۳۸ و نیز در آن کتاب است که امام ششم (ع) فرمود یاد کنید برادران تن را هنگامیکه غائب شدند از شما به نیکوتر از آنچه که خوش دارید یاد شوید زمانیکه شما غائب شوید

عنکم با حسن ماتحبون ان تذکروا به اذا غبتم عنه ۲۳۹ مجموعه ورام قال البراء خطبنا رسول الله ﷺ حتى اسمع العواتق في بيوتها فقال يا معاشر من آمن بلسانه ولم يؤمن بقلبه لانغتابوا المسلمين و لا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عورة اخيه تتبع الله عورته و من تتبع الله عورته يفضحه في جوف بيته ۲۴۰ في السفينه عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل النبي ﷺ ما كفارة الاغتياب قال استغفر الله لمن اغتبنه كلما كان ذكرته ۲۴۱ في ارشاد الديلمي روى ان الرجل يعطى كتابا فيرى فيه حسنات لم يكن يعرفها فيقال هذه بما اغتابك الناس ۲۴۲ وفيه ايضا روى ان من اغتیب غفرت نصف ذنوبه ۲۴۳

۲۳۹ در کتاب مجموعه ورام است که براء گفت خطبه خواند رسول خدا بطوریکه شنواید زمین گیرها را در خانه هایشان پس فرمود ای کسانی که ایمان آورده اید بزبان و ایمان نیاورده اید بدل غیبت نکنید از مسلمین و تفحص نکنید عورات و زشتیهای آنها را بدرستی که هر کس آشکار کند زشتی از زشتیهای برادر خود را آشکار خواهد ساخت خدا زشتی او را و آشکار کند خدا زشتی او را و رسوا خواهد کرد او را میان خانهاش

۲۴۰ و در سفینه ذکر شده از امام ششم (ع) که فرمود سؤال شد پیغمبر خدا چیست کفاره غیبت فرمود این است که استغفار کنی برای کسی که غیبت او کرده هر زمان که یاد کنی او را ۲۴۱ در کتاب ارشاد دیلمی روایت کرده بدرستی که بآدمی داده میشود نامه عملش پس میبیند در آن حسناتی را که عامل آنها نبوده پس گفته میشود این حسنات بسبب غیبت کردن مردم است تو را

۲۴۲ و در آن کتاب است که روایت شده هر کس غیبت گردیده شود آمرزیده شود نصف گناهانش

۲۴۳ در کتاب منهاج البراعة جلد ۷ وارد شده از ابی الدرداء از رسول خدا (ص) که فرمود هر مردیکه منتشر کند بر مردی مطلبی را بدروغ برای اینکه بدجلوه دهد او را میان مردم ثابت است که خدای متعال آب کند او را به آتش روز قیامت : و گفته شده که پیروی کرد مردی حکیمی را هفتصد فرسخ بجهت فرا گرفتن هفت کلمه پس از ورود بر حکیم گفت من آمدم خدمت شما بجهت آن چیزیکه خدا عطا کرده بتواضعم خبر بده بمن از آسمان و چیزیکه سنگین تر است از آن : و از زمین و چیزیکه وسیع تر است : از آن و از سنگ و چیزیکه سخت تر است از سنگ : و از آتش و چیزیکه داغ تر است از آن : و از زهریر و چیزیکه سردتر است از آن و از دریا و چیزیکه بی نیازتر است از آن : از یتیم و چیزیکه ذلیل تر است از آن پس حکیم در جواب گفت : بهتان زدن بدروغ سنگین تر است از آسمانها : و حق وسیع تر است از زمین : و قلب قانع غنی تر است از دریا : و حرص و حسد داغ تر است از آتش و احتیاج بسوی نزدیک هنگامیکه بر آورده نشود سردتر است از زهریر : و دل کافر قسی تر است از سنگ و سخت تر : و سخن چین هنگامیکه رسوا شود خوارتر است از یتیم

منهاج البراعه ج ۷ عن ابی الدرداء عن النبی ﷺ قال ایما رجل اشاع علی رجل کلمة و هو منها بریء لیشینه بها فی الدنیا کان حقا علی الله ان یدبیه یوم القیامه فی النار و یقال اتبع رجل حکیم سبعماة فرسخ فی سبع کلمات فلما قدم علیه قال اننی جئتک للذی آتاک الله من العلم اخبرنی عن السماء و ما اثقل منها و عن الارض و ما اوسع منها: و عن الصخر و ما اقسى منه: و عن النار و ما احر منها: و عن الزمهریر و ما ابرد منه: و عن البحر و ما اغنی منه: و عن الیتیم و ما اذل منه: فقال له الحکیم: البهتان علی البریء اثقل من السموات: و الحق اوسع من الارض: و القلب القانع اغنی من البحر: و الحرص و الحسد احزمن من النار: و الحاجة الی القرب اذا لم ینحج ابرد من الزمهریر و قلب الکافر اقسى من الحجر: و النمام اذا بان امره اذل من الیتیم ۲۴۴ فی السفینه عن الیاهلی عن النبی ﷺ ان اربعة یؤذون اهل النار علی ما بهم من الادی یسقون من الحمیم و الجحیم ینادون بالویل و الثبور یقول اهل النار بعضهم لبعض ما بال هؤلآء الاربعة قد آذونا علی ما بنا من الادی فرجل معلق فی تابوت من جمور و رجل یجرّ معائه و رجل یسیل فوه قیحا و دما و رجل یأ کل لحمه

۲۴۴ در کتاب سفینه نقل شده از امالی از رسول خدا ص چهار صنف آزار میدهند اهل آتش را علاوه بر آزاری که دارند از آشامیدن حمیم جهنم و صدا میکنند بویل و ناله میگویند اهل آتش بعضی به بعضی که چه شده این چهار صنف را که آزار میدهند ما را علاوه بر آزارهای خودمان - مردیست آویز در تابوتی از آتش برافروخته - و مردیست که بزمین کشیده میشود روده های او - و مردیست که میریزد از دهان او چرک و خون - و مردیست که میخورد گوشت خود را - پس گفته میشود و پرسیده میشود از صاحب تابوت که بچه سبب آزار میدهد ما را علاوه بر آزار خودمان پس جواب داده میشود که این مرد مطرود از رحمت خدا مرده و در گردن او بوده است از اموال مردم که راهی از خود برای اداء و وفای آن نداشته - بعد پرسیده میشود از کسیکه روده های او کشیده میشود و آزار میدهد ما را علاوه بر آزار خودمان پس گفته میشود که مردی بوده که باک نداشته از رسیدن بول بدنش - بعد پرسیده میشود از کسیکه از دهانش خون و چرک جریان دارد که بچه سبب آزار میدهد ما را علاوه بر آزار خودمان پس گفته میشود که مردی بوده قصه گو نظر میکرده بکلمات زشت و نسبت میداده ب مردم و حکایت میکرده ب آنها - بعد پرسیده میشود از کسیکه گوشت خود میخورد جواب داده میشود مردی بوده که میخورد گوشت مردم را بغیبت و سخن چین بوده

فقیل لصاحب التابوت ما بال الابدع قد آذانا على ما بنا من الازى فيقول ان الابدع قد مات و في عنقه اموال الناس لم يجد لها في نفسه اداء اولو فاء اثم يقال للذى يجرا معائه ما بال الابدع قد آذانا على ما بنا من الازى فيقول ان الابدع كان لا يبالي اين اصاب البول من جسده ثم يقال للذى يسيل فوه قيحا و رما ما بال الابدع قد آذانا على ما بنا من الازى فيقول ان الابدع كان يحاكي فينظر الى كلمة خبيثة فيسندها و يحاكي بها ثم يقال للذى يأكل لحمه ما بال الابدع قد آذانا على ما بنا من الازى فيقول ان الابدع كان يأكل لحوم الناس بالغيبة و يمشى بالنميمة ٢٤٥ في مكاسب الشيخ عن النبي من اغتاب مساما او مسلمة لم يقبل الله صلواته و لاصيامه اربعين صباحا الا ان يغفر له صاحبه ٢٤٦ و فيه ايضا عن النبي ﷺ من اغتاب مؤمنا بما فيه لم يجمع الله بينهما في الجنة ابدا و من اغتاب مؤمنا بما ليس فيه انقطعت العصمة بينهما و كان المغتاب خالدا في النار و بس المصير ٢٤٧ و فيه ايضا عن النبي ﷺ كذب من زعم انه ولد من حلال و هو يأكل لحوم الناس بالغيبة فاجتنب الغيبة فانها ادم كلاب النار ٢٤٨ و فيه عن النبي ﷺ من مشى في غيبة اخيه و كشف عورته كانت اول خطوة خطاها في جهنم ٢٤٩ و فيه ايضا

٢٤٥ در کتاب مکاسب نقل شده از رسول خدا (ص) که هر که غیبت کند زن مسلمان و یا مرد مسلمان را قبول نمیکند خدا نماز و روزه او را تا جهل روز مگر آنکه بگذرد ازاو کسی که او را غیبت کرده .

٢٤٦ و نیز در آن کتاب نقل شده از رسول خدا (ص) که هر کس غیبت کند مؤمنی را بچیزیکه باشد آنچه بچیز در او جمع نمیکند خدا بین آن دو در بهشت هیچگاه و هر گاه غیبت کند مؤمنی را بچیزیکه نبوده باشد آنچه بچیز در او منقطع میشود اخوت بین آن دو و غیبت کننده مخلد است در آتش و چه بد جایگاهی است .

٢٤٧ و نیز در آن کتاب نقل شده از رسول خدا (ص) که فرمود دروغ گفته کسیکه گمان کرده از حلال زائیده شده و حال آنکه میخورد گوشت های مردم را بغیبت کردن پس دوری کن از غیبت زیرا که غیبت خورش سگهای جهنم است .

٢٤٨ و نیز نقل شده در آن کتاب از رسول خدا (ص) هر که راه برود در پشت سر برادرش بجهت پرده برداشتن از عورات او خواهد بود اول قدمی که برمیدارد در جهنم .

٢٤٩ و نیز در آن کتاب است از رسول خدا (ص) که بدرستی غیبت کردن حرام است بر هر مسلمان و بدرستی که غیبت میخورد حسنات را همانطوریکه میخورد آتش هیزم را

عن النبی ﷺ ان الغیبة حرام علی کل مسلم وان الغیبة لیاکل الحسنات كما یأکل النار الحطب ۲۵۰ منهاج البراعة ج ۷ عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر عليه السلام قال يحشر العبد يوم القيامة وما ندى وما يدفع اليه شبه المحجمة او فوق ذلك فيقال هذا سهمك من دم فلان فيقول يارب انك تعلم انك قبضتني و ما سفكت دما فيقول بلى سمعت من فلان رواية كذا و كذا فرويتها عليه فنقلت حتى صارت الي فلان الجبار فقتله عليها فهذا سهمك من دمه هذا ۲۵۱ في السفينه عن امير المؤمنين عليه السلام الاشارة يتبعون مساوي الناس و يتركون محاسنهم كما يتبع الذباب المواضع الفاسدة من الجسد و يترك الصحيح ۲۵۲ في ارشاد الديلمي قال رسول الله صلى الله عليه و آله ياتي الرجل يوم القيامة و قد عمل الحسنات فلا يرى في صحيفته من حسناته شيئا فيقول ابن حسناتي التي عملتها في دار الدنيا فيقال له ذهبت باغتيا بك للناس و هي لهم عوض اغتيا بهم ۲۵۳ في ارشاد

۲۵۰ در کتاب منهاج البراعة جلد ۷ نقل شده از محمد بن مسلم که گفت شنیدم از امام پنجم علیه السلام که فرمود محشور میشود روز قیامت بنده که خونی نریخته پس دفع میشود بسوی او خونی باندازه خون حجامت یا زیاد تر و گفته میشود این است سهم تو از خون فلان شخص عرض میکند خدایا تو آگاهی که جان مرا گرفتی در حالیکه نریخته بودم خونی را خدا میفرماید بلی ولی شنیدی کلمه ای از فلان را و نقل کردی بضر او باز نقل کردی تا رسید بفلان شخص ستمگر پس کشت او را بواسطه آن کلمه پس این است سهم تو از خون او

۲۵۱ در کتاب سفینه نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود مردمان شرور تعقیب میکنند از بدیهای مردم و وامیگذارند نیکی های آنها را بمثل اینکه مکس همیشه میگردد پی مواضع فاسده از جسد و وامیگذارد مواضع سالم از بدن را

۲۵۲ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که فرمود رسول خدا (ص) میآید مردی روز قیامت و حال آنکه کارهای نیکی بجا آورده و نمیبیند در کتاب عمل خود از حسناتش چیزی پس میگوید کجا است کارهای نیک من که آنها را بجا آورده ام در دنیا گفته میشود به او که رفت حسنات تو بسبب غیبت کردن مردم را و کردار نیک تو عوض است برای آنها بسبب غیبت کردن تو آنها را ۲۵۳ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که رفاعه پرس این گفت که فرمود امام ششم علیه السلام بمن آیا بتو خبر دهم از سخت ترین مردم از جهت عذاب گفتم چرا ای آقای من فرمود سخت ترین مردم از جهت عذاب روز قیامت کسی است که کلامی بگوید بضر مؤمنی ولو بجزء کلمه بعد فرمود آیا خبر دهم تو را بسخت تر از این گفتم چرا ای آقای من فرمود کسیکه عیبی بگیرد

الدیلمی قال رفاعة بن اعین قول لی الصادق علیه السلام الا اخبرک بأشد الناس عذاباً يوم القيامة قلت بلی یا مولای قال اشد الناس عذاباً يوم القيامة من اعان علی مؤمن ولو بشر كلمة ثم قال الا اخبرک بأشد من ذلك فقلت بلی یا سیدی فقال من اعاب علی شیئی من قوله او فعله ثم قال علیه السلام اذن منی اذک آخر فأخبر ما آمن بالله ولا برسوله ولا بولايتنا اهل البيت من اتاه المؤمن فی حاجة لم یضحک فی وجهه فان كانت عنده قضاها وان لم یکن عنده تکفلها له حتی یقضیها له وان لم یکن كذلك فلا ولاية بیننا و بیننه (وا اسفا) ۲۵۴ وفي اللالی عن النبی صلی الله علیه و آله با معاشر الناس من اغتاب آمن بلسانه ولم یؤمن بقلبه فلا تغتابوا المسلمین بل قال النبی صلی الله علیه و آله ادنی الکفر ان یسمع الرجل من اخیه كلمة فیحفظها علیه یرید ان یفضحه بها اولئک لاخلاق لهم ۲۵۵ فی الانوار عن النبی صلی الله علیه و آله انه امر بصوم يوم وقال لا یفطرن احد حتی

بر کسی از کلام او یا کردار او بعد فرمود نزدیک من بیازیادکنم دیگری و دیگری ایمان بخدا و رسول خدا نیاورده و نه بولایت ما اهل بیت رسالت کسیکه بیاید او را مؤمنی بجهت حاجتی و تبسم نکند در روی او پس اگر ممکن باشد او را بر آورد و اگر ممکن نباشد وساطت کند تا آنکه بر آورده شود برای او و اگر هیچکدام نباشد پس نیست ربطی بین ما و او (وا اسفا)

۲۵۴ و در کتاب لالی نقل شده که پیغمبر خدا فرمود ای گروه مردم هر کس غیبت کند ایمان آورده بزبان و بدل ایمان نیاورده پس غیبت نکنید از مسلمین بلکه رسول خدا (ص) فرموده کمتر مرتبه کفر این است که بشنود مردی از برادرش گفتاری را پس نگهدارد آن کلمه را بضرر برادرش و قصد کند که رسوا کند او را بآن کلمه اینگونه مردم نیست رستگاری برای آنها

۲۵۵ در کتاب انوار نعمانی وارد شده از رسول خدا (ص) که امر فرمود بروزه گرفتن روزی و دستور داد کسی نباید افطار کند تا آنکه اذن بدهد بافطار روزه گرفتند مردم تا شب شد و شروع کردند مردم بآمدن خدمت حضرت و اجازه افطار گرفتن تا مردی آمد و عرض کرد یا رسول الله من روز را بشب رساندم در حال روزه و بمن اذن بده افطار کنم اذن فرمود و مردی پشت سر مردی آمد تا مردی آمد و گفت یا رسول الله دو دختر جوان از کسان من روزه گرفته اند و آنها خجالت کشیدند خدمت برسند بآنها اذن مرحمت فرما افطار کنند رسول خدا روگردانید دو مرتبه عرض کرد پیغمبر اعراض کرد مرتبه سوم عرض کرد رسول خدا فرمود بدرستی که آنها روزه دار نبودند و چگونه روزه دار است کسیکه روز را شام کرده بخوردن گوشتهای مردم برو

آذن له فصام الناس حتى اذا امسوا جعل الرجل يجبئ فيقول يا رسول الله ظللت صائماً فأذن لي لافطر فأذن له والرجل والرجل حتى جاء رجل وقال يا رسول الله فتانان من اهلي ظللتا صائمتين وانهما تستحييان فأذن لهما ان تظفرا فاعرض عنه ثم عاوده فاعرض عنه ثم عاوده فقال صلوات الله عليهما لم تصوما وكيف صام من ظل هذا اليوم بأكل لحوم الناس اذهب فمرهما ان كانتا صائمتين ان تتقياً فرجع اليهما فاخبرهما فاستقاء افقاءنت كل واحدة منهما علقه من دم فرجع الى النبي ﷺ فقال والذي نفس محمد بيده لو بقيتافي بطونهما لأكلتهما النار ٢٥٦ منهاج البراعة ج ٨ عن الكافي عن مفضل بن عمر قال قال لي ابو عبدالله عليه السلام من ردى على مؤمن رواية يريد بها شينه وهدم مروته ليسقط من اعين الناس اخزجه الله من ولايته الى ولاية الشيطان فلا يقبله الشيطان ٢٥٧ منهاج البراعة ج ٨ عن الوسائل عن ابي بصير عن النبي ﷺ في وصية له قال

بأنها بگوئی کنند اگر روزه دار بودند آمد بسوی آن دو دختر و آنها گفت کلام رسول خدا را و گفت قی کنید هر يك قطعه خونی قی کردند پس برگشت بسوی پیغمبر (ص) رسول خدا فرمود قسم بآن کسی که جان بید با کفایت او است اگر میماند آنچه را قی کردند در شکم آنها هر آینه اهل آتش بودند.

٢٥٦ در کتاب منهاج البراعة جلد ٨ از کافي از مفضل بن عمر نقل شده که گفت فرمود بمن امام ششم (ع) هر کس نقل کند از کسی کلامی را و قصد داشته باشد بدی او را و اینکه او را بی آبرو کند خارج می کند خدا او را از کفالت خود بسوی شیطان و شیطان هم او را قبول نمیکند .

٢٥٧ در کتاب منهاج البراعة جلد ٨ نقل شده از وسائل از ابي بصير از رسول خدا در وصيتي از وصايايش فرمود ای اباذر بگذر و بپرهیز از غیبت بدرستی که غیبت سخت تر است از زنا گفتم چگونه است این مطلب یا رسول الله فرمود بجهت آنکه مرد زنا میکند پس توبه میکند بسوی خدا پس خداهم بر میگردد رحمتش را بسوی او و قبول میکند توبه او را و غیبت آمرزیده نمیشود تا اینکه بگذرد از او کسیکه او را غیبت کرده ای اباذر دشنام بمسلم گناه است و کشتن مسلمان کفر است و خوردن گوشت او از معاصی خداست و حرمت مال مسلمان مثل حرمت خون مسلمان است گفتم یا رسول الله غیبت چیست فرمود (ص) ذکر کردن تو بر ادرت را بچیزی که خوش ندارد او را گفتم اگر در او باشد آنچه فرمود بدان که تو هر گاه ذکر کنی او را بچیزی که در او باشد بدرستی که غیبت کردی او را و اگر ذکر کنی او را بچیزی که نباشد در او بدرستی که بهتان زدی باو .

یا ابا ذریابك والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا قلت ولم ذاك يا رسول الله قال لان الرجل يزني
فيتوب الى الله عليه والغیبة لا تغفر حتى يغفرها صاحبها يا ابا ذر سباب المسلم فسوق
وقتاله كفر واكل لحمة من معاصي الله وحرمة ماله كحرمة دمه قلت يا رسول الله و ما
الغیبة قال صلى الله عليه وآله ذكرك اخاك بما يكرهه قلت يا رسول الله فان كان فيه الذی يذكر
به قال اعلم انك اذا ذكرته بما هو فيه فقد اغتبه و اذا ذكرته بما ليس فيه فقد بهته
۲۵۸ وفيه عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلام قال من قال في
مؤمن ماراته عيناه وسمعته اذناه فهو من الذين قال الله عز وجل ان الذين يحبون ان
تشيع الفاحشة ۲۵۹ منهاج البراعة ج ۸ عن مكاسب الشيخ عن النبي صلى الله عليه وآله يؤتى باحد
يوم القيامة فيوقف بين يدي الرب عز وجل و يدفع اليه كتابه فلا يرى حسناته فيه
فيقول اللهم ليس هذا كتابي لا ارى فيه حسناتي فيقال له ان ربك لا يصل ولا ينسى
ذهب عملك باغتباب الناس ثم يؤتى بآخر ويدفع اليه كتابه فيرى فيه طاعات كثيره
فيقول اللهم ما هذا كتابي فاني ما عملت هذه الطاعات فيقال له ان فلانا اغتابك فدفع
حسنااته اليك ۲۶۰ لآلى وفي خبر لما رجم رسول الله صلى الله عليه وآله الرجل في الزنا قال رجل

۲۵۸ و نیز در آن کتاب از ابن ابي عمير نقل شده از بعضی از امام ششم عليه السلام كه
فرمود هر كه بگويد درباره مؤمنی چیزی را كه دیده چشمان او و شنیده گوشهای او پس او از
آنكسانی است كه خدا در قرآن فرموده ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشه ولهم عذاب اليم يعنى
بدرستیكه كسانيكه دوست دارند اشاعه بیابدكار بد برای آنها است عذاب دردناك.

۲۵۹- منهاج البراعة جلد ۸ از مكاسب شيخ نقل کرده از رسول خدا (ص) كه آورده میشود
فردی روز قیامت پس نكه داشته میشود بمحضر خدای متعال و داده میشود كتابش باو پس نمى بیند
حسنات خود را در آن كتاب میگوید خدایا نيست اين نامه عمل من و نمى بینم در اين دفتر كارهای
نيك خود را پس گفته میشود بدرستیكه خدای تو فراموش كار نيست رفته است عملهای نيك تو
بسبب غیبت كردن تو از مردم بعد آورده میشود ديگرى و داده میشود باو نامه عملش مى بیند
در آن طاعات زيادى پس میگوید خدایا نيست اين نامه عمل من زیرا كه من بجا نياورده ام اين
طاعات را گفته میشود باو كه فلان غیبت کرده تورا و داده شده حسنات آنكس بتو.

۲۶۰ كتاب لآلى نوشته كه در خبر است رسول خدا سنگ باران كرد مردی را بجهت زنا
مردی بدیگرى گفت به بين چطور میميرد بمثل مردن سگ پس در خدمت رسول خدا بر خوردند
بجيفه و مردارى فرمود رسول خدا انها منهنجا يعنى بخوريد از اين مردار گفتند آن دو آيا بخوريم
مردار فرمود رسول خدا (ص) آنچه بشما رسيد از غیبت برادر شما بد بو تر بود از اين.

لصاحبه تقمص كما تقمص الكلب فمرّ النبي ﷺ معهما بجيفة قال انهشا منها فقلا
 يا رسول الله نهش جيفة فقال ﷺ ما اصبتما من اخيكما اتن من هذه ٢٦١ وفيه وروی
 عن بعض ان رجلا قيل له قد اغتابك فلان فبعث اليه طبعا من الرطب وقال: بلغني انك
 قد اهديت الى حسناتك فأردت ان اكافيك عليها فأعذرني فاني لا اقدر ان اكافيك
 على التمام وعن بعض آخر بلغه ان رجلا اغتابه فانفذ اليه بهدية فقال له والله مالي عندك
 يد فقال: بلى بلغني انك تهدي الي حسناتك فاجبت ان اكافيك وقال بعضهم: لو اغتبت
 احدالم اكن لاغتاب الا ولدي لانهم احق بحسناتي من الغريب ٢٦٢ وفي ذلك الكتاب

٢٦١ ودر آن کتاب روایت کرده از بعضی که گفته شد بمردی که فلان غیبت کرده تو را پس
 فرستاد بسوی او طبقی از خرما وگفت بمن رسیده که تو فرستادی بسوی من حسنات را و من
 قصد کردم جزا بدهم تو را بر آن عمل و معذور بدار مرا زیرا که قادر نیستم بر برابری تمام
 کار تو و نقل کرده از بعضی دیگر که خبر رسید مردی غیبت کرده او را فرستاد بسوی او هدیه را
 آن مرد گفت مرا خوبی نزد تو نیست که برای من هدیه فرستادی: گفت چرا بمن رسیده که تو
 فرستادی بسوی من کارهای نیک خود را: دوست داشتم من هم جزا بدهم بتو و دیگری گفته اگر
 غیبت کنم کسی را دوست ندارم غیبت کنم مگر او را دم را زیرا آنها سزاوارترند بحسنات من تا
 دیگری .

٢٦٢ و در همان کتاب است که امام فرمود هر کس بگوید درباره مؤمن چیزی را
 که دیده دو چشم و شنیده دو گوش او خواهد بود از جمله کسانی که دوست دارند پهن
 کنند بدیها را و روایت وارد شده که گناه او مثل گناه عمل کننده بدیها است و فرموده هر کس
 بشنود عمل زشتی را پس افشا کند آن عمل را او بمثل کسی است که بجا آورده آن عمل را و
 هر کس بشنود باز مرتبه دوم پهن کند بمثل کسی است که کرده آن عمل را و فرمود علیه السلام
 هر کس پهن کند عمل زشتی را خواهد بود مثل نفر اول که کرده آن کار را و فرمود امام پنجم
 علیه السلام واجب است از برای مؤمن بر مؤمن که بپوشاند از او هفتاد گناه کبیره بلکه گاهی برای
 کسیکه پهن میکند دو گناه است گناه غیبت و گناه اشاعه فحشاء و پهن کردن زشتیها و بعد از
 بیان دلیل بر حرمت غیبت بیان میشود معنای غیبت و امور راجعه بآن و موارد استثنای آن در
 ضمن چند امر. امر اول در بیان معنای آن اما بحسب لغت نقل شده از کتاب صحاح که غیبت این
 است که تکلم کند انسانی پشت سر انسان غایبی بچیزی که غمنده کند او را اگر بشنود و آنچه گفته
 اگر راست باشد نامیده میشود غیبت و اگر دروغ باشد نامیده میشود بهتان .
 و اما بحسب شرع از رسول خدا (ص) در حالیکه ابوذر پرسید از غیبت روایت شده که

وقال عليه السلام من قال في مؤمن مارات عيناه وسمعت اذناه كان من الذين قال الله فيهم ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشه و في رواية وزره كوزر فاعل الفاحشه قال و من سمع فاحشة فافشاها فهو كمن اتاها و من سمع فافشاه فهو كمن عمله وقال عليه السلام من اذاع فاحشة كان كمتديها وقال ابو جعفر عليه السلام يحب للمؤمن على المؤمن ان يستر عليه سبعين كبيرة بل له و زران غالب و زرا الاشاعه و وزر الغيبة ثم تحقيق معنى الغيبة و ما يتعلق بها و مستثنيا منها يقتضى رسم امور الامر الاول في معناها اما اللغة عن الصحاح الغيبة ان يتكلم انسان خلف انسان مستورا بما يغتمه لو سمعه فان كان صد قاسمي غيبة و ان كان كذبا سمي بهتاناً

و اما شرعا عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم و قد سأله ابوذر عن الغيبة انها ذكرك اخاك بما يكرهه و في رواية اخرى عنه صلى الله عليه و آله و سلم اتدرون ما الغيبة فقالوا الله و رسوله اعلم قال ذكرك اخاك بما يكره قيل ارأيت ان كان في اخي ما اقول قال عليه السلام ان كان فيه ما

فرمود غیبت یاد آوری کردن برادر تو است بچیزی که بد دارد آن چیز را و در روایت دیگر است از رسول خدا (ص) که فرمود آیا میدانید چیست غیبت گفتند خدا و رسول آگاه تر است فرمود ذکر کردن تو برادرت را بچیزی که خوش ندارد آنرا گفته شد اگر باشد در برادرم آنچه چیز میفرمائی فرمود اگر باشد در او چیزی که گفتم غیبت کردی او را و اگر نباشد در او بهتان زدی امر دوم در بیان این است که آیا ذکر اختصاص دارد بزبان یا اختصاص بزبان ندارد در کتاب منهاج البراعة جلد هشتم صاحب آن گفته ظاهر این است که مراد بذکر در دلیلهای بر حرمت غیب آنطوری که اصحاب فهمیده اند اعم است از ذکر قولی هر چند از عبارات صحاح اختصاص بزبان فهمیده می شود پس هر چیزی که باعث یاد آوری شخص شود چه قول و چه فعل و اشاره و غیر اینها. پس آن ذکر اوست و غیبت است و از جمله کسانی که تصریح کرده اند اختصاص بزبان ندارد شهید ثانی و صاحب جواهر و شیخ انصاری میباشند در مکاسب رحمة الله علیهم.

غزالی گفته ذکر بزبان حرام شده بجهت آنکه در آن فهماندن غیر است و نقصان برادرت بجهت نشان دادن او بچیزی که خوش ندارد آنرا پس کنایه مثل تصریح است و عمل یاد آورنده مثل کلام است و اشاره : و فشار دادن : و نوشتن : و حرکت و هر چیزی که بفهماند مقصود را پس آن داخل در غیبت است و از همین بابت است قول عایشه که گفت داخل شد بر ما زنی پس از آنکه

تقول فقد اغتبه وان لم يكن فيه فقد بهته والامر الثاني في ان الذكر هل يختص باللسان او لا يختص به قال منهاج البراعة ج ۸ والظاهر ان يكون المراد بالذكر في ادلة الحرمة كما فهمه الاصحاب الاعم من الذكر القولي وان كان عبارة الصحاح تفيد الاختصاص فكلما يوجب التذكر للشخص من القول والفعل والاشارة وغيرها فهو ذكر له قال وممن صرح بالعموم ثاني الشهيدين وصاحب الجواهر وشيخنا العلامة الانصاري في المكاسب وفيه قال

قال الغزالي ان الذكر باللسان انما حرم لان فيه تفهيم الغير نقصان اخيك و تعريفه بما يكرهه فالتعريض به كالالتصريح والفعل فيه كالقول والاشارة : والايما والغمز والهمز والكتابة والحركة وكل ما يفهم المقصود فهو داخل في الغيبة فمن ذلك قول عايشه دخلت علينا امرأة فلما ولت او ماتت بيديها قصيرة فقال لَيْتَ لَيْتَ اغتبتها قال ومن ذلك المحاكات كان يمشي متعارجا او كما يمشى لانه اعظم في التصوير

پشت کرد اشاره کردم بدستم که او کوتاه قداست فرمود رسول خدا (ص) غیبت کردی او را منهاج فرموده و از افراد غیبت است مثل کسی راه رفتن مثلا کج راه برود و یا مثل کسی راه برود که او را نشان دهد زیرا بزرگترین فرد غیبت نشان دادن و فهماندن غیر است. و چون دید رسول خدا (ص) عایشه را که تقلید زنی را در آورد فرمود دوست ندارم که او را گویند کار انسانی را و برای من چنین و چنان عیوبی باشد.

و همین طور است غیبت بنوشتن زیرا که قلم یکی از دوزبان است.

امر سوم در بیان مراد باخ است که در تعریف غیبت ذکر شده در منهاج است که مقصود از اخ که در دو روایت رسول خدا (ص) ذکر شده همانظوری که بیشتر از علماء بزرگ فرموده اند مسلمان است زیرا که غیبت کافر هر چند غیبت نامیده شده بحسب لغت الا آنکه حکم حرمت بر آن بار نیست بجهة آنکه خوت بین او و مسلمان نیست بلکه خلافي نیست که جائز است غیبت کفار و هجو و فحش و لعن و دشنام آنها مادامی که نسبت بزنا نباشد بدرستی که رسول خدا (ص) دستور دادد بحسان مادح پیغمبر که هجو کند در شعرش کفار را و فرمود بدگویی کردن آنها را سخت تر است بر ایشان از گرفتن مال .

و مطلبی که معلوم شد این است که مخالفین از عامه شریکند با کفار در جواز غیبت که ما اینک جائز است لعن آنها بجهة نبود اخوت و برادری بین آنها و بین مؤمنین که شیعیان باشند و از این جهت است که شهید ثانی فرموده غیب گفتار و یا چیزی که در حکم گفتار است درباره مؤمن بجیزی

والتفهيم ولما رأى عليه السلام عايشه حاكت امرأة قال عليه السلام ما يسرني اني حاكيت انسانا ولي كذا وكذا : و كذلك الغيبة بالكتابة فان القلم احد اللسانين

والامر الثالث في بيان المراد بالاخ المذكور في التعريف في المنهاج والمراد من الاخ في النبيين كما صرح به غير واحد من الاعلام هو المسلم فان غيبة الكافر وان تسمى غيبة في اللغة الا انها لا يترتب عليها حكم الحرمة اذ لا اخوة بينه و بين المسلم بل لا خلاف في جواز غيبتهم وهجرهم وسبهم ولعنهم وشتيمهم ما لم يكن قذفا وقد امر رسول الله عليه السلام حسانا بهجورهم وقال انه اشد عليهم من رشق المال فانقدح بذلك اشراك المخالفين المشركين في جواز غيبتهم كما يجوز لعنهم لانتفاء الاخوة بينهم و بين المؤمنين و لذلك قال ثاني الشهيدان في حدها: هو القول و ما في حكمه في المؤمن بما يسوئه لو سمعه مع اتصافه به و في جامع المقاصد و حدها على ما في الاخبار ان يقول المرء في اخيه ما يكرهه لو سمعه مفايه و من المعلوم ان الله تعالى عقد الاخوة بين المؤمنين بقوله انما المؤمنون اخوة و من غيرهم و كيف

که بدش بیاید اگر بشنود با بودن آن چیز در او و پسر علامه در جامع القاصد فرموده بنا بر آنچه در اختیار است غیبت این است که بگوید مردی درباره برادرش بچیزی که بدآید او را اگر بشنود از چیزهاییکه در او باشد و معلوم است که خدای متعال عقد برادری بسته بین مؤمنین بقوله تعالى انما المؤمنون اخوة نه با غیر مؤمنین و چگونه ممکن است برادری بین مؤمن و مخالف که عامه باشد بعد از کثرت روایات بسرحد تواتر و آیات زیادی بر وجوب دشمنی با آنها و تبری از آنها - شیخ انصاری قده فرموده که اگر کسی توهم کند آیه لایحبا حدکم ان یا کل لحم اخیه متبیا مثل بعضی از روایات مطلق است این توهم دفع میشود بچیزیکه دانسته شده از ضرورت مذهب و آن نداشتن احترام آنهاست و جاری نبودن احکام اسلام بر آنها مگر قلیلی که نظام زندگی منوط است بآن مثل نجس نشدن آنچه ملاقات کند با آنها با رطوبت : و حلال بودن کشتار و زبائح آنها و وزن دادن و گرفتن و حرام بودن ریختن خون آنها بواسطه حکمت دفع قتنه و فساد برای آنها هر دستة نکاحی دارد و احکام مختصه بخود آنها.

و ظاهر این است که مؤمنی را که غیبت او حرام است اعم است از این که زنده باشد یا مرده و فرقی بین زنده و مرده نیست مثل این که مرد باشد یا زن بالغ و ممیز باشد یا بالغ و ممیز نباشد فرق ندارد و تصریح کرده اند که فرقی نیست بجه باشد یا نباشد جمعی از علما که از جمله آنها است شیخ انصاری قدس سره آنجا که فرموده ظاهر این است که داخل است در غیبت بجه

بتصور اخوة بین المؤمن والمخالف بعد تواتر الروایات وتظافر الایات فی وجوب معاداتهم والبراءة منهم - قال شیخنا العلامة وتوهم عموم الایة (ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا) کبعض الروایات لمطلق المسلم مدفوع بما علم بضرورة المذهب من عدم احترامهم وعدم جریان احکام الاسلام علیهم الاقلیلاما یتوقف استقامة نظام معاش المؤمنین علیه مثل عدم انفعال ما یلاقیهم بالرطوبة : وحل ذبایحهم ومناکبهم وحرمة دمائهم : لحکمة دفع الفتنه وفسادهم لان لكل قوم نکاح او نحو ذالك

ثم الظاهر من المؤمن المغتاب بالفتح اعم من ان یکون حیا او میتا ذکر او انثی بالغا او غیر بالغ ممیزا او غیر ممیز وقد صرح بالعموم غیر واحد من العلماء منهم شیخنا الانصاری قدس سره بقوله الظاهر دخول الصبی الممیز المتأثر بالغیبه لو سمعها لعموم بعض الروایات المتقدمة و غیرها الدالة علی حرمة اغتیاب الناس واکل لحومهم مع صدق الاخ علیه والظاهر ان المراد من السماع فی تعریفهم لها بانها ذکر المؤمن بما یسوءه لو سمعه الاعم من السماع الفعلی یعنی یکون ذکره بما لو سمعه ممیزی که از گفتار بد در باره او بد حال شود اگر بشنود بجهة عموم بعضی از روایات گذشته و غیر آنها که دلالت دارد بر حرمت غیبت مردم و خوردن گوشت آنها .

با اینکه اخ و برادر صادق است بر اطفال .

وظاهر این است که مقصود و مراد از شنیدن فعلی نیست بلکه اعم است یعنی گفتار طوری باشد که اگر بشنود بدش بیاید ولو آنکه نشنود و بآن مؤمن که غیب شده نرسد کلام .
و نیز ظاهر این است که آنچه مستفاد از اخبار است بنا بر آنچه عدّه از علما فهمیده اند فرقی نیست نسبت بآنچه بدش میآید اگر بشنود نقصی باشد دینی : یاد نبوی : یا نبوی : یا خلقی : یا کردار : یا گفتار : یا راجع باشد بلباس او : یا منزل او یا چهارپای او و غیر ذالك .
اما نقص دینی مثل اینکه بگوئی فلان دزد است یا دروغ گو است یا شراب خوار است یا خائن است یا ظالم است یا نماز سبک میشمارد یا زکوة نمیدهد یا رکوع و سجود نیکو بجانمیاورد یا از نجاسات پرهیز ندارد یا به پدر و مادر نیکی نمیکند .

و اما راجع بدنیای او مثل اینکه بگوئی ادب ندارد و یا بمردم بی اعتنا است یا ایفکه بگوئی برای هیچکس بر نفس خود حقی قائل نیست یا برای خود بر همه کس حق قائل است یا زیاد حرف میزند یا زیاد میخورد یا زیاد میخوابد یا در غیر وقت میخوابد .

یکر هه و لولم یسمع ثم المستفاد من بعض الروایات کتغیر واحد من الاصحاب عدم الفرق
فیما یکره بین ان ینکون نقصا فی الدین او الدنیا او البدن او النسب او الخلق او الفعل
او القول او ما یتعلق به من ثوبه او داره او دابته او غیر ذالک

اما فی الدین فکقولک هو سارق او کذاب او شارب الخمر او خائن او ظالم او
متهاون بالصلوة او الزکوة او لا یحسن الرکوع او السجود او لا یحترز من النجاسات
اولیس باراً ابوالیدبه

و اما فی الدنیا فکقولک انه قلیل الادب متهاون بالناس او لایری لاحد علی
نفسه حقا او یرى لنفسه الحق علی الناس او انه کثیر الکلام او کثیر الاکل او کثیر النوم
نیام فی غیر وقته و اما البدن فکما تقول انه طویل او قصیر او اعمش او احوں او اقرع
اولونه اصفر او اسود و نحو ذالک مما یسوءه

و اما النسب فکقولک ابوه فاسق او خسیس او حجام او زبال اولیس بنجیب
و اما الخلق فبان تقول انه سیمئی الخلق بخیل متکبر مختال مرآء شدید الغضب

و اما راجع بیدن او مثل اینکه بگوئی قد دراز است یا کوتاه قد است یا دو بین است یا
چشمش معیوب است یا سر او مو ندارد یا رنگ او زرد است یا سیاه است و مثل اینها که بد
بدار آنرا .

و اما راجع بنسب مثل اینکه بگوئی پدر فلاق فاسق است یا پست است : یا حجامت گر
است : یا زباله پاک کن است : یا نجابت ندارد .

و اما راجع بخلق او مثل اینکه بگوئی فلانی بدخواست بخیل است متکبر است خود پسند
است شدید الغضب است و یا اینکه بگوئی ترسو است : ضعیف است : مترس است و مثل
اینگونه کلمات .

و اما راجع بلباس او مثل اینکه بگوئی فلان آستینش گشاده است : و یا لباس بلند است و
یا کثیف جامه است .

و اما راجع بگفتار او مثل اینکه بگوئی فلان دروغ گو است یا فحش دهنده است : و یا
زباننش لکنت دارد : یا حرفی را بحررفی مبدل میکند یا اینکه تاتا است یا فا فا است

و اما راجع بمنزلش مثل اینکه بگوئی خانه فلان باندازه خانه کبوتر است در کوچکی یا
بمثل دیر نصاری است

و اما راجع بمرکب او مثل اینکه بگوئی اسب فلان یا بو است یا قاطر او عیب زیاد دارد

جبان عاجز ضعیف القلب متهور و ما یجری مجری ذالک

و اما فی ثوبه فکقولک انه واسع الکم طویل الذیل و سخ الثیاب و نحوها

و اما القول فکقولک انه کذاب او سباب او انه متمم او اعجم او الکن او الثع او

الیغ و نحو ذالک

و اما فی داره فکما تقول انه مفحص قطة ای فی الصغر او کدیر النصاری او نحوهما

و اما فی دابته فکقولک لفرسه انه برزون او بلغته انها کثیرة العیوب

و الامر الرابع فی بیان عدم جواز استماع الغیبة قال الشیخ قدس سره فی المكاسب

یحرم استماع الغیبة بلا خلاف فقد ورد ان السامع للغیبة احد المعتبرین و الاخبار فی

حرمته کثیرة و من جملة الاخبار الداله علی حرمته بناء علی نقل منهاج البراعة ج ۸

مارواه الصدوق فی عقاب الاعمال باسناده عن ابی جعفر علیه السلام قال من اغتیب عنده اخوه

المؤمن فنصره و اعانه نصره الله و اعانه فی الدنیا و الاخرة و من لم ینصره و لم یدفع

عنه و هو یقدر علی نصرته حقره الله عزوجل فی الدنیا و الاخرة و فیه فی حدیث طویل

امر چهارم در بیان اینکه شنیدن غیبت بمثل غیبت کردن جائز نیست : شیخ انصاری قدس

سر در مکاسب فرموده حرام است شنیدن غیبت بدون خلاف و روایت وارد شده که شنونده غیبت

یکی از غیبت کننده است و اخبار در حرمت آن زیاد است و از جمله اخباری که دلالت دارد بر

حرمت آن بنا بر نقل منهاج جلد ۸ روایتی است که روایت کرده شیخ صدوق قدس سره در کتاب عقاب

الاعمال از ابی الورد از امام پنجم علیه السلام که فرمود هر کس غیبت شود نزد او برادر ایمانی

او پس یاری کند او را و اعانت کند بر دآن خدایاری کند او را و اعانت کند او را در دنیا و آخرت

و هر کس یاری نکند او را و دفع نکند از او و حال آنکه قادر باشد بر یاری او : خدا کوچک کند

او را در دنیا و آخرت : و نیز در آن کتاب نقل شده حدیث مفصلی از رسول خدا که فرمود هر کس

رد کند از برادرش غیبتی را که شنیده رد کند خدای متعال از او هزار درازش در دنیا و آخرت و

و اگر رد نکند خواهد بود گناه او مثل کسیکه غیبت کرده او را .

و در کتاب و مسائل صدوق نقل کرده از شعیب بن واقد از حین بن زید از امام ششم

علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام در حدیث مناهی از رسول خدا (ص) که نهی فرموده از

غیبت و از گوش فرادادن غیبت و نهی فرموده از نامی و گوش فرادادن بآن و فرمود داخل

بهشت نمیشود قنات یعنی تمام و منع فرموده از گفتگوهای که بکشاند بسوی غیر خدا و منع

عن رسول الله ﷺ قال و من رد عن اخيه غيبة سمعها في مجلس رد الله عز وجل عنه
 الف باب من الشر في الدنيا والاخرة وان لم يرد عنه كان عليه كوز من اغتابه
 وفي الرسائل عن الصدوق عن شعيب بن واقد عن الحسين بن زيد عن الصادق عن
 آباءه عليهم السلام في حديث المناهي ان رسول الله ﷺ نهى عن الغيبة والاستماع اليها ونهى
 عن النميمة والاستماع اليها وقال لا يدخل الجنة فتات يعنى تماما ونهى عن المحادثة
 التي يدعوا الي غير الله ونهى عن الغيبة وقال من اغتاب امرء امسلما بطل صومه ونقض
 وضوئه وجاء يوم القيامة يفوح من فيه رائحة اتن من الجيفة يتأذى بها اهل الموقف
 وان مات قبل ان يتوب مات مستحلا لما حرم الله عز وجل الا ومن تطول اخيه في غيبة
 سمعها فيه في مجلس فردها عنه رد الله عنه الف باب من الشر في الدنيا والاخرة فان
 لم يردّها وهو قادر على ردها كان عليه كوز من اغتابه سبعين مرة

والظاهر ان الرد غير النهي عن الغيبة بل المراد به الانتصار للغائب بما يناسب
 تلك الغيبة فان كان عيبا دنيويا انتصر له بان العيب ليس الاماعاب الله به من المعاصي
 فرموده از غيبت و فرموده هر کس غيبت کند مرد مسلماني را باطل ميشود روزه او و شکسته
 ميشود وضوى او و ميايد روز قيامت در حالیکه بالا ميرو و دازدهانش بومي کثيف ترازمردار که
 آزار ميشوند از آن اهل محشر و اگر بميرد پيش از ايفکه توبه کند مرده است در حالیکه حلال
 شمرده حرام خدا را آگاه باشيد هر کس نيکی کند بر برادرش در غيبتی که شنیده آنرا در
 مجلسی پس رد کند آنرا رد کند از او خدا هزار درش را در دنيا و آخرت و اگر رد نکند و قادر
 باشد بررد آن خواهد بود بر او مثل کناهان غيبت کننده هفتاد برابر

وظاهر اين است که رد کردن غير از نهی از غيبت است بلکه مراد از دياری کردن از غايب
 است بطوریکه مناسب با آن غيبت باشد : پس اگر غيبت دنيوی باشد ياری کند او را که بگويد
 عيب نيست مگر آنکه خدا عيب شمرده باشد از معاصی آنچنانی که از بزرگترین آنها ياد کردن
 تو است برادر دينی ات را بچيزی که خدا آنرا عيب ندانسته : و اگر عيب دينی باشد بيان کند
 توجیحاتی که خارج کند آنرا از معصيت : و اگر جورى باشد که قابل توجه و رد نباشد ياری کند
 او را باينکه بگويد مؤمن گاهی مبتلا ميشود بمعصيت و سزاوار است که طلب رحمت کنند برای
 او نه آنکه سرزنش کنند او را بر آن برای آنکه سرزنش تو او را شايد گناهش بزرگتر باشد نزد
 خداوند از گناه او اين گونه توجیحات.

التي من اكبرها ذكرك بما لم يعبه الله به . وان كان عيبا دينيا وجهه به حامل
تخرجه عن المعصية فان لم يقبل التوجيه انتصر له بان المؤمن قد يتلى بالمعصية
فينبغي ان يستغفر له لان يعير عليه لان تعبيرك اياه لعله اعظم عند الله من معصية
ونحو ذلك

الامر الخامس في مستثنيات الغيبة اي الموارد التي يجوز فيها الغيبة فان الاستفادة
من الاخبار ان حرمتها انما هو لاجل ما فيها من هتك عرض المؤمن وانتقاصه وتأذيه
فلو لم توجب هتكاً لكونه مهتوكاً بدونها لكونه متجاهراً ابا الفسق او لم يقصد بها
الانتقاص بالذات فلا عن جامع المقاصد وضابط الغيبة كل فعل يقصد عرض المؤمن
والتفكه به او اضعاف الناس منه واما ما كان لغرض صحيح فلا يحرم كمنصيحة المستشير
والتظلم الخ

عن مكاسب الشيخ قد حرمة الغيبة لاجل انتقاص المؤمن وتأذيه منه فاذا فرض
هناك مصلحة اعظم من مصلحة احترام المؤمن بترك ذلك القول فيه وجب كون الحكم

امر پنجم در مستثنيات غیبت است یعنی بیان مواردیکه شارع اجازه داده که انسان غیبت
کند برای آنکه آنچه از روایات استفاده شده این است که حرمت غیبت بجهت هتك عرض و
آبروی مؤمن است و نقص او و اذیت او پس اگر موردی بود که غیبت باعث هتك نباشد مثل اینکه
متجاهر بفسق باشد و هتك شده باشد یا آنکه غرض از غیبت هتك و نقص او نباشد بلکه غرض صحیحی
داشته باشد پس حرام نخواهد بود از جامع المقاصد نقل شده که قاعده در حرمت غیبت هر عملی
است که قصدشود بآن هتك عرض مؤمن و تفریح و خندانیدن مردم و اما غیبتی که غرض صحیحی در
برداشته باشد حرام نیست مثل نصیحت مشورت کننده و دادخواهی : و از مکاسب شح انصاری قدس سره
نقل شده که حرمت غیبت بواسطه نقص زدن بمؤمن و آزارشدهن مؤمن است از آن پس اگر فرض
شود که باشد در غیبت مصلتی بزرگتر از احترام مؤمن بترك کلام درباره او واجب است
ملاحظه حکم

بر طبق مصلحت قوی که اینک قاعده این است در هر معصیتی از حقوق خدا و حقوق الناس
و بعد از دانستن این مطلب بدانکه موارد جواز غیبت و باعث آن چند چیز است .

اول آنکه تظلم و دادخواهی کند آدمیکه با وظلم شده که جائز است بیان کند ظلم ظالم را
نزد کسیکه امید برود که رفع ظلم کند از او و خدای متعال فرموده که دوست ندارد اشاعه بدرا
مگر از کسیکه مظلوم واقع شده و تأیید میکند آنرا که اگر نباشد مظلوم از اظهار ظلم که قسمتی

علی طبق اقوی المصلحتین كما هو الحال فی كل معصية من حقوق الله و حقوق الناس اذا عرفت ذلك فاعلم ان مسوغاتها امور الاول التظلم ای تظلم المظلوم بذکر ظلم الظالم عند من یرجور فعه الظلم منه قال سبحانه لا یحب الله الحیجر بالسوء من القول الامن ظلم قیل ویؤید الحکم فیہ ان فی منع المظلوم من هذا الذی هو نوع من التشفی حرج عظیم ولان فی تشریح الجواز مظنة ردع للظالم وهی مصلحة خالیة عن مفسدة الثانی نصح المستیتر فان النصیحة واجبة للمستیتر فان خیاته قد تكون اقوی مفسدة من مفسدة الغیبة نقل عن الشیخ و کذا لک النصح من غیر استشارة فان من اراد تزویج امرأة وانت تعلم بقبائحها التی یوجب وقوع الرجل فی الغیبة والفساد لاجلها فلا یریب ان التنبیه علی بعضها وان اوجب الوقیعہ فیها اولی من ترک نصح المؤمن مع ظهور عدة من الاخبار فی وجوبه علی نقل منها ج البراعة

الثالث الاستفتاء بان یقول للمفتی ظلمنی فلان حقی فکیف طریق فی الخلاص قیل والاسلم التعریض بان یقول ما قولک فی رجل ظلمه ابوه او اخوه او زوجته و ازشفای غیظ است ممنوع شود حرج وسخت گیری بزرگی است براو وعلاوه درجاتی کردن شرع این معنی را مظنة ردع ومنع ظالم است از ظلم و خود این مصلحتی است خالی از مفسده دوم در مقام نصیحت مشورت کننده زیرا که نصیحت او واجب است برای کسیکه با او مشورت شده بجهت آنکه اگر واقع نگوید خیانت کرده و مفسده خیانت بیشتر است تا غیبت و شیخ انصاری فرموده همین طور است نصیحت بدون مشورت کردن غیر برای آنکه کسیکه قصد تزویج دارد با زنی و تو آگاه باشی بزشتیهائی از او که اگر نگویی واقع میشود آ ن مرد درغیبت و فساد بجهت آن قبائح شکی نیست که بیان کردن بعضی از آنها هر چند باعث میشود که مرد کراهت پیدا کند نسبت بان زن اولی است از ترک نصیحت مؤمن با ظهور روایاتی بروجوب نصیحت نقل از منهاج البراعة جلد ۸

سوم از موارد جواز غیبت این است که انسان در مقام طلب فتوا باشد باینکه بمفتی بگوید فلانی نسبت بحق من ظلم کرده راه خلاصی من از ظلم چگونه است و بعضی گفته اند سالم ترین است که بکنایه بگوید باینکه بگوید چه میفرمائید درباره مردیکه ظلم کرده باو پدرش یا برادرش یا زوجه اش و شیخ انصاری فرموده وقتی جائز است نام بردن که طلب فتوا منوط باشد که نامش بیرند بخصوص و اگر نه جائز نیست و استدلال شده بر جواز بروایت صحیحہ از عبدالله پسر سنان از امام ششم علیه السلام از رسول خدا (ص) که مردی آمد خدمت رسول خدا و گفت پدرستیکه مادر

قیدالشیخ الجواز بما اذا كان الاستفتاء موقوفا علی ذکر العالم بالخصوص والافلا یجوز و استدلو علیہ بصحیحة عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال ان امی لا یدفع ید لاس فقل صلی الله علیه و آله احبسها : قال قد فعلت فقال فامنع من یدخل علیها قال قد فعلت قال فقیدها فانك لا تبرها بشیء افضل من ان تمنعها عن محارم الله و احتمال كونها متجاهرة مدفوع بالاصل

الرابع تحذیر المسلم من الشرع عن الوقوع فی الضرر لدنیا اولدین لان مصلحة دفع فتنه الشر و الضرر اولی من هتك شر المغتاب مثل من یرید شیئا و انت تعلم بكونه موصوفا بعیب فسكوتك عن ذکر عیبه اضار با المشتري و كذلك المبدع الذی یخاف من اضلاله الناس فاذا رأیت من یتردد الی مبتدع او فاسق و خفت ان یتعدی الیه بدعته او فسقه فلك ان تكشف مساویه و یدل علیہ ما عن الكافی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رأیتم اهل الریب و البدع من بعدی فأظهروا البرائة منهم و اکثروا من سبهم و القول فیهم و الوقیعه و باهتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و تحذروهم

من هر کس را بخود راه میدهد خصرت فرمود حبس کن او را عرض کرد حبس کردم نافع نشد فرمود جلو بگیر که کسی بر او وارد نشود عرض کرد این کار نیز کردم و نافع نشد حضرت فرمود مقید کن او را : بدرستی که نیکی از این بالاتر نیست در باره مادرت که او را منع کنی از حرام خدا : بعضی گفتند شاید این مورد که رسول خدا منع نکرد از غیبت بواسطه آن بوده که آن زن متجاهز بوده جواب داده شده که اینجهت معلوم نیست پس جائز است ولو متجاهز نباشد .

چهارم موردیست که مسلمانی را بر کنار داردا نشرواز واقع شدن در ضرر دنیوی و یادینی بجهت آنکه دفع فتنه شر و ضرر سزاوارتر است از شرهنگ غیبت شده مثل اینکه کسی قصد دارد خرید چیزی را و تو آگاهی که آن چیز معیوب است پس سکوت تو از ذکر عیب آن ضرر زدن بمشتریست و همین طور است نسبت ببدعت گذاردن دین که خوف گمراه کردن مردم میرود وقتی دیدی مردم رفت و آمد میکنند پیش آن فاسق بدعت گذار و خوف این است که سرایت کند بدعت او یا فسق او بدیگران پس جائز است که برملا کنی بدیهای او را و دلالت دارد بر این روایت کافی از امام ششم (ع) از رسول خدا که فرمود رسول خدا فرموده هر گاه دیدید اهل شك بدعت را بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از آنها را و زیاد کنید نسبت های زشت را بآنها برای آنکه طمع نکنند که فساد در دین کنند و بترسانند مردم را از آنها و نگذارید که فرابگیرند از بدعت های آن : مینویسد خدا بجهت این عمل برای شما حسنات و بلند میکند بآن سبب درجات شما

الناس ولا تتعلموا من بعدهم يكتب الله لكم بذلك الحسنات ورفع لكم به الدرجات
الخامس قصد ردع المغتاب عن المنکر الذی یفعله اذا لم یمكن الردع الابه
فانه اولی من ستر المنکر علیه فهو فی الحقیقه احسان فی حقه مضافا الی عموم ادلة
النهی عن المنکر

السادس باب الترجیح والتعدیل فی الروایة لاجل معرفة قبول الخبر وعدمه
ومعرفه صلاحیته للمعارضه وعدمها والانسداد باب التعادل والترجیح الذی هو اعظم
ابواب الاجتهاد وجرت السیره علیه من قدیم الزمان کجر یانها علی الجرح فی باب
الشهادة وعلی ترجیح ما دل علی وجوب اقامتها علی حرمة الغیبه والاضاعت الحقوق
فی الدماء والاموال و غیرها و لغلب الباطل و یلحق بذلك الشهادة بالزنا و غیره
لاقامة الحدود

السابع دفع الضرر عن المغتاب فی دم او عرض او مال وعلیه یحمل ما ورد فی
ذم زارة من عدة احادیث و قدورد التعلیل بذلك فی بعض الاحادیث و یلحق بذلك

پنجم از موارد جواز صورتی است که قصد منع داشته باشی که باین وسیله باز بداری کسی
را از کار زشت و عمل بدی که انجام داده در صورتیکه نتوانی منع کنی او را مگر باین وسیله زیرا
اظهار کار او را باین قصد سزاوارتر است از پوشیدن عیب او بلکه این در حقیقت نیکی است درباره
او علاوه ادله نهی از منکر میگیرد مورد را

ششم از موارد جواز موردیست که بخواهی مقدم بداری روایت کسی را بر دیگری و قبول
روایت ورد آن محتاج بجرح و تعدیل باشد یعنی در مقام رد محتاج باشد بیان عیوب را وی و اگر
جائز نباشد منسود و بسنه میشود در تعادل و ترجیح که از بزرگترین ابواب اجتهاد است و همین طور
ترجیح در باب شهادت و مسلم است باین مصالح تقدم جواز غیبت بر حرمت آن و اگر نه ازین میرود
حقوق در خون و اموال و غلبه میکند باطل و همین طور در شهادت بزنا و غیره برای اجرای حدود
دهم از موارد جواز قصد دفع ضرر است از جان یا مال یا عرض غیر بواسطه بیان عیوب و
بهمین جهت حمل میشود اخباریکه وارد شده در ذم و بدگویی از زارة در عدة از احادیث و در خود
روایات نیز این علت ذکر شده - و بهمین جهت جائز است غیبت بجهت ترس بر جان خود گوینده
یا مال او یا عرض او زیرا که ضرورت مباح میکند ممنوع را .

هشتم از موارد جائزه جائی است که معرفی کردن کسی ممنوع باشد بی بیان وصفی که بآن
شناخته میشود و بغیر آن نمیتوانی بشناسانی مثل اعمش و اعرج و احوال و اقرع و امثال اینها پس

الغیبة للتحقیة علی نفس المتکلم اوماله اوعرضه فان الضرورات تبیح المحظورات الثامن ذکر الشخص بالصفة الممیزة التي لا یعرف الابہ کالاعمش والاشتر والاحول و نحوها فلا بأس به اذا صارت الصفة فی اشتہار یوصف بها الشخص الی حیث لا یکره ذالک صاحبها وعلیه یحمل ما صدر عن العلماء الاعلام التاسع اظهار العیوب الخفیة للمریض عند الطیب للمعالجة العاشر رد من ادعی نسب الیس له فان مصلحة حفظ الانساب اولی من مرآت حرمة العیبة الحادی عشر اذا علم اثنان عن رجل معصیة وشاہداها فاجری احدہما ذکرہ فی غیبة ذالک العاصی جاز لانه لا یؤثر عند السامع شیئاً وان کان الاولی تنزیہه للسان عن ذالک لغير غرض من الاغراض الصحیحة خصوصاً مع احتمال نسیان المخاطب لذالک او خوف اشتہاره الثانی عشر غیبة المتجاہر بالفسق فی ما تجاہر به فان من لا یبالی بظہور فسقه بین الناس لا یکره بالفسق وقد قال الامام علیہ السلام علی ما فی المنہاج اذا جاهر الفاسق بفسقه فلا حرمة له ولا غیبة: وفی روایة اخرى من القی جلباب الحیاء فالغیبة له واما جواز غیبة فی غیر ما تجاہر به فممنوع منه بعض وقال باکی نیست اگر اشتہار شخصی بیکی از این اوصاف طوری باشد کہ بدش نمیآید صاحب آن از ذکر آن و هر چه از علما ذکر شده در کتب محمول است بر همین

نہم ذکر عیوب پوشیده مریض نزد طیب بجهت معالجه
 ہم رد کسیکہ ادعای نسبی کرده کہ نیست آن نسب برای او برای آنکہ حفظ انساب
 سزاوارتر است از مراعات حرمت غیبت .

یازدہم از موارد جواز در صورتی است کہ دو نفر آگاہند از معصیت کسی و ہر دو ناظر بوده اند پس بزبان یکی از این دو نفر پشت سر گنہ کار جائز است برای آنکہ ذکر او اثری ندارد نزد این شنونده ہر چند بہترین است کہ آلودہ نکنند زبان بغیر از غرضی از اغراض صحیحی خصوصاً با احتمال اینکه فراموش کردہ باشد دیگری آنرا یا خوف اشتہار آن باشد دوازدهم از موارد جائزہ غیبت کردن کسی است متجاہر بفسق باشد و از دانستن مردم کہ مردی است گنہ کار بدش نیاید نسبت بہمان گناہی کہ مرتکب شدہ زیرا کسیکہ باک ندارد از ظاہر شدن گناہش بین مردم کراہت ندارد کہ نامش بیہند بگنہ امام فرمودہ بنا بر نقل منہاج ہر گاہ اظہار کرد فاسق فسق خود را پس نیست احترامی برای او و نیست برای او غیبتی - و در روایت دیگر است ہر کس دورا فکند پردہ حیا را پس نیست برای او غیبتی و اما جواز غیبت او در غیر چیزیکہ خودش اظہار میدارد بعضی منع کردہ اند از آن و شیخ فرمودہ سزاوار است حکم شود بالحاق بانچہ اظہار

الشیخ قدہ وینبغی الحاق مایستتر به بما یتجاهر فیہ اذا کان دونه فی القبح .

(باب فی الحسد و ذمه)

۲۶۳- فی ارشاد الدیلمی قال رسول اللہ ﷺ ایاکم و ثلاث خصال فانهن رأس کل خطیئة ایاکم و الکبر فان ابلیس حملہ الکبر علی ترک سجود آدم فلعنہ اللہ و ابعده و ایاکم و الحرص فان حملہ الحرص علی ان اکل من الشجرة و ایاکم و الحسد فان قایل حملہ الحسد علی قتل اخیه هاییل و الحاسد جا حد لانه لم یرض بقضاء اللہ ۲۶۴- ارشاد الدیلمی و قال تعالی فی بعض کتبه الحاسد عدو نعمتی و الحسد یمین فی الحاسد قبل المحسود ۲۶۵- و فیہ قال امر المؤمنین ﷺ لله در الحسد ما عدله بدء بصاحبه فقتله ۲۶۶- میدارد عیبی که غیر آنست اگر کوچکتر باشد از آنکه اظهار میدارد مثل بوسیدن و نظر کردن نسبت بکسیکه خودش اظهار میدارد زنا کردن را .

(باب حسد بردن و مذمت آن)

۲۶۳ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که رسول خدا (ص) فرموده پرهیزید از سه خصلت زیرا که آنها سر هر گنا هست : پرهیزید از خودخواهی بددستی که شیطان را خودخواهی و اداری کرد بر ترک سجده آدم پس دور شد از رحمت خدا : و پرهیزید از حرص بددستی که آدم را حرص و اداری کرد بر خوردن از درخت منهی : و پرهیزید از حسد بددستی که قایل را حسد و اداری کرد بر کشتن برادرش هاییل و آدم حسود منکر است خواست خدا برای آنکه راضی نیست بقضای الهی .

۲۶۴ در کتاب ارشاد دیلمی نقل کرده که خدای متعال فرده در بعضی از کتابهای حساسد یعنی آدمیکه حسد بورزد دشمن نعمت من است و حسد آشکار میشود در خودش پیش از آنکه در محسود ظاهر شود .

۲۶۵ و در آن کتاب است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خدا خیر بدهد بحسد چقدر عدالت میورزد زیرا ابتدا میکند بصاحبش تا میکشد او را .

۲۶۶ و در آن کتاب است که روایت شده در آسمان پنجم ملکی است که میگردد از او اعمال و گاهی عملی میگردد مثل شمس نور افشانی میکند پس آنرا بر میگردداند و میگوید این عمل در آن حسد است پس بنزد بروی صاحبش و ندیدم ظالمی را که شباهت بمظلوم داشته باشد مگر آدم حسود و هر کسی راهی برای رضایت او هست مگر حسود که نیست راهی بسوی رضایت او مگر زوال نعمت محسود و آدمیکه بر او حسد برده .

فیه و روی ان فی السماء الخامسة ملکاتمر به الاعمال فر بما مر به عمل کا الشمس یضیی نوراً فیرده و یقول هذا فیه حسد فاضربوا بها وجه صاحبه و ما رأیت ظالماً اشبه بالمظلوم الا الحاسد و کل واحد فی رضاه سبیل الا الحاسد لا طریق الی رضاه لانه لا یرضیه الا زوال نعمة المحسود ۲۶۷- و فیه روی ان موسی علیه السلام رای رجلاً عند العرش فغبطه و قال یارب یم نال هذا ما هو فیه من سکناه تحت ظلال عرشک فقال انه لم یکن یحسد الناس ۲۶۸ و فیه قال امیر المؤمنین علیه السلام و لا تحاسدوا فان الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب ۲۶۹ فی السفینه فی وصیة الصارق علیه السلام لا یجعفر بن نعمان الاحول ان بفضکم الی المتراء سون المشائون بالنمائم الحسدة لا خوا نکم لیسوا منی و لا انا منهم انما اولیائی الذین سلموا الامرنا و اتمعوا آثارنا و اقتدوا بنا فی کل امور نائم قال صلی الله علیه و آله لو قدم احدکم ملا الارض زهبا علی الله ثم حسد مؤمناً کان ذالک للذهب مما یمیکوی به فی النار ۲۷۰ و فی ذالک الکتاب آفة الدین الحسد و العجب و الفخر ۲۷۱ عن ابی عبد الله علیه السلام قال المؤمن یغبط و لا یحسد و المنافق یحسد و لا یغبط قال رسول الله صلی الله علیه و آله اقل الناس لذة

۲۶۷ و در آن کتاب است که روایت شده حضرت موسی (ع) دیدم روی را نزد عرش غبطه برد با و گفت خدایا چه صفتی باین مقام رسیده که سکنی کرده زیر سریه عرش جلالتون دارسید حسد ب مردم نورزیده .

۲۶۸ و در آن کتاب است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود حسد نورزید زیرا که حسد میخورد ایمان را بمثلیکه آتش هیزم را

۲۶۹ در کتاب سفینه نقل شده وصیت امام ششم بجعفر بن نعمان احول بدرستی که مبعوضترین شما نزد من ریاست طلبان هستند و سخن چین ها و کسانی که حسد بورزند به برادران شما نیستند آنها از من و نه من از آنها دوستان من کسانی هستند که تسلیم امر ما باشند و پیروی کنند آثار ما را و اقتدا کنند بما در تمام امور و بعد فرمود که قسم بخدا اگر یکی از شما باندازه روی زمین طلا بدهد در راه خدا بعد بمؤمنی حسد بورزد آن طلاها اسباب عذاب او خواهد شد .

۲۷۰- و در همان کتاب است که آفت دین حسد است و عجب است و فخر

۲۷۱- از امام ششم علیه السلام است که مؤمن غبطه میبرد و حسد نمیورزد و منافق حسد میبرد و غبطه نمیخورد رسول خدا (ص) فرمود کمترین مردم از جهت لذت حسود است .

الحسود ۲۷۲ عن الصادق عليه السلام لا يؤمن رجل فيه الشح والحسد والجبن وقال عليه السلام الحاسد مضر بنفسه قبل ان يضر بالمحسود ۲۷۳ وفيه ايضا عن الصادق عليه السلام قال الحسد من عمى القلب وجحود فضل الله تعالى وهما جناحان للكفر والحسد وقع ابن آدم في حسرة الابد وهلك مهلكا لا ينجو منه ابدا ۲۷۴ وفيه عن الصادق عليه السلام كان رسول الله صلى الله عليه وآله يتعوذ في كل يوم من ست من الشك : والشرك : والحمية : والغضب والعجب والحسد ۲۷۵ وفي هذا الكتاب قال الصادق عليه السلام الحاسد مضر بنفسه قبل ان يضر بالمحسود كالبليس اورث بحسده لنفسه اللعنه ولادم الاجتباء والهدى والرفع الى محل حقائق العهد والاصطفاء فكن محسودا ولا تكن حاسدا فان ميزان الحاسد ابدا خفيف ثبقل ميزان المحسود والرزق مقسوم فماذا ينفع حسد الحاسد: فماذا يضر المحسود الحسد نقل في السفينه ان الحسد ان يرى الرجل لاخيه نعمة فيتمنى زوالها عنه وتكون له دونه والغبطة

۲۷۲- ودر همان کتاب است از امام ششم علیه السلام که ایمان نیاورده مردی که در او بخل و حسد وجبن باشد و فرمود آدم حسود ضرر بخود میزند پیش از آنکه ضرر زند بمحسود ۲۷۳- و در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود حسد از کوری دل است و از انکار فضل خدای تعالی و این دو بال است برای کفر و بواسطه حسد بردن واقع میشود پس آدم در حسرت همیشگی و هلاک میشود بهلاکتی که نجات نیابد از آن هرگز .

۲۷۴- و در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که رسول خدا (ص) پناه میبرد بخدا هر روز از شش چیز : از شک : و از شرک : و از تعصب : و از غضب : و از عجب : و از حسد .

۲۷۵- و در همان کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود آدم حسود ضرر میرساند بخود قبل از آنکه ضرر برساند به آن کسی که با او حسد برده مثل شیطان که باعث شد حسدش بر دوری او از رحمت خدا و برای آدم اختیار خدا او را بنبوت و هدایت و بلندی او بمقام عهد خدائی و برگزیدگی پس بوده باش کسیکه بر تو حسد بپزند نه آنکه تو حسد ببری زیرا که میزان آدم حسود همیشه سبک است بسبب این میزان کسیکه بر او حسد برده و رزق قسمت شده پس چه نفعی میبخشد حسد بحسد برنده و چه ضرری میرساند حسد بکسیکه بر او حسد بردی : در کتاب سفینه نقل شده که حسد این است که ببیند برای برادرش نعمتی را پس تمنا کند زوال آنرا از او و باشد آن نعمت برای او : و غبطه این است که تمنا کند از برای خود مثل آن نعمت و درخواست نکند زوال آنرا از برادرش پس حسد حرام است بطور کلی یا اظهار آن .

ان یتمنی ان یكون له مثلها ولا یتمنی زوالها عنه فهو حرام مطلقاً و اظہارہ ۲۷۶ عن الکافی عن الصادق علیه السلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ قال اللہ عزوجل لموسی بن عمران لا تحسد الناس علی ما آتیتهم من فضلی ولا تمدن عینیک الی ذالک ولا تتبعه نفسک فان العاسد ساخط لنعمی صادق لقسمی الذی قسمت بین عبادی ومن ینک کذاک فلست منه و لیس منی ۲۷۷ عنه علیہ السلام قال لقمان لابنه للحاسد ثلاث علامات یغتیب اذا غاب و یتملق اذا شہد و یسئمت للمصیبة ۲۷۸ عن النهج قال علیہ السلام العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد و قال علیه السلام صفة الجسد من قلة الحسد ۲۷۹ فی السفینہ ذکر صاحب

۲۷۶ - در کتاب کافی از امام ششم علیہ السلام روایت شده که رسول خدا (ص) فرموده خدای متعال فرموده بموسی بن عمران که ای پسر عمران حسد مبر بر مردم بجهت آنچه عطا کرده ام بآنها از فضل رحمت خود و باز ممکن چشمان خود بسوی نعمتها و چشم برپی آنها مدار و دلت هم عقب آنها نباشد بدرستی که آدم حسود دشمن دارد نعمت ما را و جلو گیر است قسمتی را که تقسیم کرده ام بین بندگان خود و هر که این باشد خصلت او، نیست من از او و نه او از من

۲۷۷ - و از آنحضرت است که لقمان گفت پسرش از برای حسود سه علامت است : غیبت میکند وقتی صاحب نعمت غائب شود و چاپلوسی میکند وقتی حاضر میشود و شامت میکند وقت مصیبت

۲۷۸ - از نهج نقل شده که امیر المؤمنین (ع) فرمود عجب است از حسودان که غفلت دارند از سلامتی بدن و فرمود سلامت بدن از کمی حسد است

۲۷۹ - در سفیه ذکر کرده حکایت عجیبی در حسد که فرموده خلاصه آن این است که مردی دارای نعمت بود در بغداد زمان خلافت موسی عباسی حسد برد بیعضی از همسایگان و بد گوئی کرد پیش این و آن از او و توانست به او صدمه بزند : خرید غلامی کوچک و تربیت کرد او را و چون جوانی شد قوی ؛ دستور داد که بکشد او را در بام همسایه که باو حسد میبرد تا او گرفتار شود و کشته شود حکایت شده که کاردی برداشت و تیز کرد و بغلام داد و اظهار داشت که تو بعد از من آزاد باشی و از اصل مالش سه هزار درهم پول باو داد و گفت وقتی مرا کشتی برو بهر بلدی و شهریکه خواستی . پس غلام تصمیم گرفت که اطاعت کند از آقای خود بعد از امتناع زیاد و پیچیدگی باو : و گفت برای خدا برای خدا درباره جاننت که تلف کنی بجهت چیزیکه نمیدانی خواهد شد یانه و اگر هم بشود امیرسی بآرزویت زیرا تو مرده خواهی بود : چون شب آخر عمرش رسید در وقت طلوع فجر برخاست غلام را بیدار کرد و سراسیمه داد کارد را بغلام

الضوء حكاية عجيبة في الحسد ملخصها ان رجلا من اهل النعمة بيغداد في ايام موسى الهادي حسد بعض جيرانه وسعى عليه بكل ما يمكنه فما قدر عليه فاشترى غلاما صغيرا فرباه فلما شب واشتد: امره بان يقتله على سطح جاره المحسود يؤخذ جاره به ويقتل حكي انه عمد الى سكين فشحذها و دفع اليه و اشهد على نفسه انه دبره و دفع اليه من صلب ماله ثلاثة آلاف درهم وقال اذا فعلت ذلك فخذ في اى بلاد الله شئت فعزم الغلام على طاعة المولى بعد التمتع والالتواء وقال له الله الله في نفسك يا مولاي وان تتلفها للامر الذي لا يدري ا يكون ام لا يكون فان كان لم تر منه ما املت وانت ميت فلما كان في آخر ليلة من عمره قام في وجه السحر وايقظ الغلام فقام مذعورا واعطاه المدينة فجاء حتى تسور حائط جاره برفق فاضطجع على سطحه فاستقبل القبلة بيدنه وقال للغلامها وعجل فترك لسكين على حلقه و فرى آوداجه ورجع الى مضجعه وخلاه يتشحط في دمه فلما اصبح اهله خفي عليهم خبره فلما كان في آخر النهار اصابوه على سطح جاره مقتولا فاخذ جاره فحبس فلما ظهر الحال امر الهادي باطلاقه ٢٨٠ في الانوار اعلم ان الحسد من اعضل الادواء واكبر المعاصي و افسدها للقلب وكفى به شر انه اول خطيئة عصي الله تعالى بها و ذلك هو حسد ابليس لابن آدم عليه السلام فاستمرت تلك

وآمد آهسته بالاي ديوار خانه همسايه و بالاي بام خوابيد روى بقبله و بلام گفت زود عجله کن پس گذاشت کارد را بر حلقش و برید سرش و برگشت بخوابگاه خود و گذاشت آقايش را که بخون خود ميغلطيد : چون صبح شد خانواده اش از او خبري نيافتند چون آخر روز شد يافتند او را بر بام همسايه کشته شده همسايه را گرفتند و حبس کردند : و بعد که مطلب آشکار شد خليفه امر کرد همسايه را رها کردند .

٢٨٠- در کتاب انوار وارد است بدانکه حسد از معضل و سخت ترين دردها است و بزرگترين گناهان و فاسد کننده قلب : و کافي است در شرارت و بدى آن که اول گناهی است که خدای عزوجل بآن عصيان شده و آن گناه حسد بردن شيطان است پي درما آدم عليه السلام پس ادامه پيدا کرد اين ابتلا تا روز قيامت و بدرستي که خدا دستور داده پيغمبرش را با جنتاب از آن و فرموده و من شر حسد اذا حسد بعد از دستور با جنتاب از ساحر و شيطان پس برابر قرار داده خدا آدم حسود را با شيطان و ساحر

البلیة الی یوم القیامه و قد امر الله نبيه بالاستعانة منه فقال ومن شر حاسدا اذا حسد بعد ان استعان من الشيطان والساحر فانزله منزلتهما ۲۸۱ و فی هذا الكتاب وقال النبی ﷺ ستة يدخلون النار قبل الحساب ستة الامراء يا الجور والعرب بالعصبيه والدهاقين بالكبر والتجار بالخيانة و اهلالا ستاق بالجهالة والعلماء بالحسد و فی حدیث آخر ان الحسد عشرة اجزاء تسعة منها بین العلماء و واحد فی الناس ولهم من ذلك الجزء الحظ الا وفر ۲۸۲ و فیہ عن داود الرقی قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اتقوا الله لا يحسد بعضكم بعضا ان عيسى بن مريم عليه السلام كان من شر يعه السبع في البلاد فخرج في بعض سيحه و معه رجل قصير من اصحابه و كان كثير اللزوم لعيسى فلما انتهى عيسى الى البحر فقال بسم الله بصحة يقين منه فمشى على ظهر الماء فقال الرجل القصير حين

۲۸۱- و در آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرمود شش طائفه پیش از حساب داخل آتش میشوند : فرماندهان و امراء بسبب جور : عرب بسبب عصبیت : زارعین بسبب کبر و خودخواهی : تجارت کنندگان بسبب خیانت : و اهل دهات بسبب جهالت و نادانی : و علماء بسبب حسد و در حدیث دیگر است که حسدده جزء است نه جزء آن در بین علماء است و یکجزء در بقیه مردم و برای علماء از همین یکجزء قسمتی است و افر

۲۸۲- و در آن کتاب است از داود رقی که گفت شنیدم از امام ششم (ع) که فرمود بترسید از خدا و حسد نبرد از شما بعضی بر بعضی بدستیکه عیسی بن سریم از جمله آداب شریعتش گردش در بلاد بود : پس در بعضی از گردشهایش با او بود مردی کوتاه از یارانش و دائم با آنحضرت بود گاهی که رسیدند بدریا عیسی گفت بسم الله بصحة يقين منه و از آب گذشت : مرد قصیر چون بعیسی (ع) نظر کرد گفت بسم الله بصحة يقين منه و از آب گذشت و ملحق شد به عیسی (ع) : پس عجب فرا گرفت او را و خودخواهی : و گفت این روح الله است بروی آب حرکت کرد و من هم بروی آب حرکت کردم : پس چه برتری دارد عیسی بر من : تا این خیال آمد فرود رفت بر آب استغاثه کرد بعیسی گرفت او را عیسی از آب و خارج کرد : بعد فرمود چه گفتی ای مرد گفت چنین گفتم روح الله بر آب راه میرود و من هم راه میروم و عجب بر من داخل شد : فرمود عیسی هراینه گذاشتی نفس خود را در غیر محلیکه خدا گذاشته . پس محروم شدی بر اثر آنچه گفتی و باز گشت کن بسوی خدا و توبه کن از آنچه گفتی : پس توبه کرد و برگشت بسوی رتبه آنچه نیکه قرار داده بود او را خدا در آن رتبه : پس بترسید از خدا و حسد نوزد بعضی از شما بعضی را

نظر الی عیسی جاز بسم الله بصحة یقین منه فمشی علی الماء ولحق بعیسی صلی الله علیه و آله فدخله العجب بنفسه فقال هذا روح الله یمشی علی الماء وانا امشی علی الماء فما فضله علی قال فرمس فی الماء فاستغاث بعیسی صلی الله علیه و آله فتمناو له من الماء فأخرجه ثم قال له ما قلت یا قصیر قال قلت هذا الی هذا روح الله یمشی علی الماء فدخلنی من ذالک عجب فقال له عیسی لقد وضعت نفسك فی غیر الموضع الذی وضعتك الله فیہ فمقتك الله علی ما قلت فتب الی الله تعالی مما قلت فتاب الی الرجل وعاد الی مرتبة الی الی وضعه الله فیها فاتقو الله ولا یحسدن بعضکم بعضا ۲۸۳ فی الحقائق وقال النبی صلی الله علیه و آله استعینوا علی قضاء الحوائج بالکتمان : فان کل ذی نعمة محسود وقال صلی الله علیه و آله ثلاثة لا ینجو منهن احد و فی ریه ایه قلما ینبجو منهن احدا لظن والحسد والظیرة وسأحدثکم بالمخرج من ذالک اذا ظننت فلا تحقق واذا تطیرت فامض واذا حسدت فلا تتبع .

(باب الکذب)

۲۸۴ - ورام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ایاکم والکذب فانه مع الفجور و هما فی النار ۲۹۵ و فیہ عنه صلی الله علیه و آله ویل للذی یحدث و یکذب لیضحک به القوم ویل له ویل له ۲۸۶ و فیہ

۲۸۳ - در کتاب حقائق است که رسول خدا (ص) فرمود اقدام کنبد بر قضاء حوائج مردم در پنهانی زیرا که هر صاحب نعمتی حسد برده میشود و فرموده است رسول خدا (ص) سه چیز است که نجات نمیابد از آنها احدی و در روایتی است کم است کسیکه نجات یابد از آن سه چیز گمان بد . وحسد : و قال بد و بشما خبر میدهم راه فرار : هر گاه گمان بردی اثر بارمکن : و هر گاه فال بدزدی مکث مکن وانجام بده : و هر گاه حسد بردی ظاهر مکن .

(باب حرمت دروغ گفتن)

۲۸۴ - در کتاب مجموعه ورام است که رسول خدا (ص) فرمود پیر هیزید از دروغ زیرا که دروغ با فجورست و هر دو در آتش اند
۲۸۵ - و در آن کتاب است که ویل است برای کسیکه سخنی بگوید دروغ که بخندند بآن مردم را ویل برا و ویل برا و
۲۸۶ - و در آن کتاب است از عبدالله پسر جراد که گفت از رسول خدا (ص) پرسیده شد که آیا مؤمن زنا میکند فرمود گاهی ممکن است پرسیده شد که ای رسول خدا آیا مؤمن دروغ میگوید فرمود نه بعد رسول خدا فرمود این است و جز این نیست که دروغ گو کسانی هستند که ایمان نیاورده اند .

عن عبد الله بن جراد انه قال سئل النبي ﷺ فقال يا نبي الله صلى الله عليك هل يزني المؤمن قال قد يكون ذلك قال يا نبي الله هل يكذب قال لا ثم اتبعها رسول الله ﷺ فقال انما يفترى الكذب الذين لا يؤمنون ٢٨٧ في السفينه عن ابي جعفر عليه السلام قال كان علي بن الحسين عليه السلام يقول لولده اتقوا الكذب الصغير منه والكبير في كل جد وهزل فان الرجل اذا كذب في الصغير اجترأ على الكبير اما علمتم ان رسول الله ﷺ قال ما يزال العبد يصدق حتى يكتبه الله صديقا و ما يزال العبد يكذب حتى يكتبه الله كذابا ٢٨٨ في السفينه ايضا عن ابي جعفر عليه السلام ان الكذب خراب الايمان ٢٨٩ عن الكافي عن ابي جعفر عليه السلام ان الله عز وجل جعل للشرا قفالا وجعل مفاتيح تلك الاقفال الشراب والكذب شر من الشراب ٢٩٠ وفيه عن الصادق عليه السلام كل كذب مسؤل عنه صاحبه يوما لا كذبا في ثلاثه: رجل كاد في حربه فهو موضوع عنه: اورجل اصلح بين اثنين يلقى هذا بغير ما يلقى به هذا يريد بذلك الاصلاح ما بينهما: اورجل وعداه له شيئا وهو لا يريد ان يتم لهم ٢٩١ عن

٢٨٧- در کتاب سفینه از امام پنجم علیه السلام روایت شده که فرمود علی بن الحسین (ع) میفرمود با اولادش پرهیزید از دروغ از کوچک و بزرگ آن درجد و شوخی آن زیرا که مرد هر گاه دروغ بگوید در چیز کوچک جری میشود در دروغ گفتن امور بزرگ و فرمود آیا نمیدانید که رسول خدا (ص) فرمود همیشه بنده راست میگوید تا بنویسد خدا او را از راست گویان و همیشه بنده دروغ میگوید تا بنویسد خدا او را دروغ گو

٢٨٨- در سفینه از امام پنجم نقل شده که فرمود دروغ زائل کننده ایمان است
 ٢٨٩- از کتاب کافی نقل شده از امام پنجم علیه السلام که خدای عزوجل قرار داده از برای بدیها قفلها و قرار داده کلیدهای آن قفلها شراب و دروغ بدتر است از شراب
 ٢٩٠- و در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که هر دروغی مسؤل است گوینده آن روزی مگر دروغ درسه مورد: مردیکه خدعه کند در جنگ این دروغ گوینده اش مؤخذ نیست: و مردیکه اصلاح کند بین دو نفر بگوید باین غیر آنچه بگوید بدیگری و نظری جز اصلاح بین دو نفر نداشته باشد: و مردیکه وعده بدهد اهل و عیال خود را بچیزی و قصد نداشته باشد که وفا کند.

٢٩١- و نیز از کتاب کافی نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود عیسی بن مریم (ع) فرموده هر که دروغ زیاد بگوید آبرویش از بین میرود

الكافی عن ابی عبد الله عليه السلام قال قال عیسی بن مریم عليه السلام من كثر كذبه ذهب بهائه ۲۹۲
 فی السفینه عن الصادق علیه السلام ان الرجل لیکذب الكذبة فی حرم بها صلوة اللیل فاذا
 حرم صلوة اللیل حرم بها الرزق ۲۹۳ و فی عن النبی صلی الله علیه و آله قال اربع من كن فیها فهو منافق
 وان كانت فیها واحدة منهن كانت فیها خصلة من النفاق حتی یدعها : من اذا حدث كذب :
 واذا وعد اخلف : و اذا عاهد غدر و اذا خاصم فجر ۲۹۴ فی السفینه و مما یعتاد الكذب
 فیها و یتساهل به ان یقال له كل الطعام فیقول لا اشتبهی و ذالك منتهی عنه و هو حرام ان لم
 یكن فیها غرض صحیح عن مجاهد قال قالت اسماء بنت عمیس كنت صاحبة عائشه التي
 هیأتها و ادخلتها علی رسول الله صلی الله علیه و آله و معی نسوة قالت فوالله ما وجدنا عنده صلی الله علیه و آله قوتا

۲۹۲- در کتاب سفینه نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود مردی دروغ میگوید و
 بسبب آن محروم میشود از نماز شب و وقتی از نماز شب محروم شد محروم میشود بسبب آن
 از روزی

۲۹۳- و در آن کتاب است از رسول خدا (ص) که فرمود چهار چیز است که هر که دارا باشد
 آنها را اودور و منافق است و اگر یکی را دارا باشد در اوست خلقی از نفاق تا ترك کند آنها :
 کسیکه در حکایت دروغ بگوید : و هر گاه وعده بدهد تخلف کند : و هر گاه پیمانی ببندد مکر
 کند : و هر گاه دشمنی کند گناه مرتکب شود

۲۹۴- در کتاب سفینه ذکر شده از جمله اموریکه متعارف شده دروغ گوئی در آن و
 سهل انگاری میشود در آن این است که گفته میشود یکی غذا بخورد در جواب میگوید میل ندارم
 بدروغ و حال آنکه منع شده از آن و دروغ در آن حرام است اگر نظر صحیحی نباشد از این
 دروغ : روایت شده از مجاهد که گفت اسماء بنت عمیس گفت من همراه عائشه بودم که او را
 مهیا کردم و وارد بر رسول خدا (ص) کردم او را و نیز زنان دیگری بودند بامن : گفت بخدا قسم
 نیافتم نزد رسول خدا (ص) خوردنی مگر قدحی از شیر : پس آشامید و داد بعائشه او از روی
 حیا نگرفت : من گفتم رد مکن دست رسول خدا را و بگیر : گرفت با خجلت و آشامید از آن
 شیر : بعد فرمود رسول خدا بده ظرف را بهمراهانت گفتند آن زنها مامیل نداریم : فرمود
 رسول خدا در حالیکه اشتها دارید دروغ نگوئید : اسماء میگوید من گفتم ای رسول خدا اگر
 کسی برخلاف واقع بگوید میل ندارم آیا این دروغ شمرده میشود : فرمود صلی الله علیه و آله
 بدرستی که هر دروغی نوشته میشود حتی نوشته میشود دروغ کوچک کوچک و در آن کتاب است
 که مردمان خدا ترس دوری میکنند از سهل انگاری در این دروغ

الاقدم حامن لبن فشرب ثم ناوله عائشة فاستحيت الجارية فقلت لا تردى يدر رسول الله ﷺ خذى منه قالت فأخذته على حياء فشربت منه: ثم قال ﷺ ناولى صواحبك فقلن لا نشتهيها فقال لا تجمعن جوعا وكذبا قالت فقلت يا رسول الله ان قالت احدنا شيئا لا نشتهيها يعد ذلك كذبا قال صلى الله عليه وآله ان الكذب ليكتب حتى يكتب الكذبة كذبة: وقد كان اهد الورع يحترزون عن التسامح بمثل هذا الكذب ٣٩٥ عن امير المؤمنين عليه السلام قال لا يحد عبد حقيقة الايمان حتى يدع الكذب جده وهزله وعنه عليه السلام قال اعتياد الكذب يورث الفقر ٣٩٦ وفيه روى ان رجلا اتى رسول الله ﷺ فقال يا رسول الله علمنى خلقا يجمع لى خير الدينا والاخرة فقال لا تكذب فقال الرجل فكنت على حالة يكرهها الله فتركتها خوفا من ان يسئلنى سائل عملت كذا وكذا فأتضح او اكذب فاكون قد خالفت رسول الله ﷺ فيما حملنى عليه ٣٩٧ وفي هذا الكتاب عن انس قال قال رسول الله ﷺ المؤمن اذا كذب من غير عذر لعنه سبعون الف ملك وخرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش ويلعنه حملة العرش وكتب الله عليه لتلك الكذبة سبعين زنيه هوانها كمن يزنى مع امه ٣٩٨ لالى وروى ان الرجل اذا قال الله يعلم وهو كاذب يقول الله لملائكته:

٣٩٥- و در آن كتاب است از امير المؤمنين عليه السلام كه هيچ بنده نميابد حقيقت ايمان را مگر وقتى واگذار كند دروغ را چه جدش و چه شوخى اش فرمود عادت بدروغ گوئى باعث فقر است .

٣٩٦- و در آن كتاب روايت شده كه مردى آمد خدمت رسول خدا (ص) و عرض كرد اى پيغمبر خدا بياموز بمن خصلتى كه جامع باشد خير دنيا و آخرت را براى من رسول خدا فرمود دروغ مگو : آن مرد گفت من كنده كارى بودم كه مورد غضب خدا بود : ترك كردم آنرا بجهت خوف و ترس از اينكه مبدا پيرسد كسى كه اين كار را كردى پس رسوا شوم و يا دروغ بگويم و مخالفت كنم رسول خدا را در چيز يكه و ادا کرده مرا بر آن كه ترك دروغ باشد. ٣٩٧- و در همان كتاب است از انس كه گفت رسول خدا (ص) فرمود هر گاه مؤمن دروغ بگويد بدون عذر لعنت ميكند او را هفتاد هزار ملك و خارج ميشود از دل او بوى بدى تا بعرش برسد و لعن كنند او را حاملين عرش و بنويسد خدا براى او بسبب اين دروغ هفتاد زنا كه سهل تر آنها مثل كسى باشد كه زنا کرده باشد بامادر خود .

٣٩٨- در كتاب لالى نقل شده كه روايت است مردى هر گاه بگويد خدا ميداند و حال

انظر والى عبدی لم یجد احدا اعجز منی: یحیل هذه الکذبة علیه حتی احواله اعلمی علمی وانا فعل به کذا وکذا من الهوان و العذاب و فی روایة اخرى اذا قال العبد: علم الله فکان کاذبا: قال الله تعالی اما وجدت احدا تکذب علیه غیری^{۲۹۹} و فیہ عن ابی جعفر علیه السلام من قال الله یعلم فیما لا یعلم اهتز المرش اعظاماً له.

(باب فی المنافیق و النفاق)

منهاج البراعة ج ۱۲ یقال نفاق ینافق منافقة و نفاقا و هو مأخوذ من النافقاء احد حجر تى یربوع: اذا طلب من واحد یرب الى الاخر و خرج منه: و قيل من النفق و هو السرب الذى یرب فیہ لستره کفره ۳۰۰ منهاج البراعة ج ۱۲ عن علی علیه السلام قال قال رسول الله انى لا اخاف على امنی مؤمنا و لامشركاً اما المؤمن فیمنعه الله بايمانه: و اما المشرك فیقمعه الله بشرکه: و لكننى اخاف عليكم كل منافق الجنان عالم اللسان:

آنکه دروغ باشد خدای متعال میفرماید بملائکة: نگاه کنی بسوی بنده من که نیافتہ عاجز تری از من: که حواله دهد این دروغ را باو تا اینکه محول کرده بر علم من: و منم با او بجای آوردن فلان و فلان از ذلت و عذاب و در روایت دیگر است که هر گاه بگویند بنده خدا میدانند خواهد بود دروغ گو و خدا میفرماید آیا نیافتی کسی را که دروغ ببندی براو غیر از من .
۲۹۹- و در آن کتاب است از امام پنجم علیه السلام که فرمود هر کس بگوید خدا میدانند نسبت بجیزی که نادان است عرش میلرزد بواسطه عظمت آن .

باب نفاق و منافق

در کتاب منهاج البراعة جلد ۱۲ ذکر شده که نفاق گرفته شده از نفاق و ریشه آن این لفظ است که اسم یکی از دو خانه موش صحرائی است که هر گاه او را تعقیب کنند میگریزد از یکی بدیگری و خارج میشود - و گفته شده که گرفته شده از نفق است که اسم است برای سرداب و زیر زمینی که در آن پنهان میشوند: و منافق بواسطه پنهان کردن کفرش باین اسم نامیده شد.
۳۰۰- و در آن کتاب است از حضرت امیر علیه السلام که فرمود بمن فرمود رسول خدا (ص) بدستی که من نمیترم بر اتم از مؤمنی و نه از مشرکی: اما مؤمن باز میدارد او را از فساد ایمانش و اما مشرک پس مخذول میشود بواسطه شرکش . ولی میترم بر شما از منافقی دورو که در دل منکر حق است و بزبان مقرر: میگوید آنچه شما میگوئید: و عمل میکند اموری را که شما بد می شمارید .

يقول ماتعرفون : ويفعل ما تنكرون ۳۰۱ عن الكافي باسناده عن محمد بن الفضيل قال كتبت الى ابي الحسن عليه السلام اسأله عن مسألة فكتب عليه السلام الى ان المنافقين يخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى يراؤون الناس ولا يذكرون الله الا قليلا مذبذبين بين ذلك لالى هو الاء ولا الى هؤلاء ومن يضل الله فلن تجدله سبيلا ليسوا من الكافرين وليسوا من المؤمنين وليسوا من المسلمين يظهر ايمانهم ولا يصيرون الى الكفر والتكذيب لعنهم الله ۳۰۲ قال الله تعالى و من الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه خير اطمان به وان اصابه فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا الاخرة ذلك هو الخسران المبين فى الكافي عن الباقر عليه السلام انه سئل عن هذه الاية قال عليه السلام هم قوم وحّدوا الله وخلعوا عبادة من يعبد من دون الله فخر جوا من الشرك ولم

۳۰۱- نقل شده از کتاب کافی از محمد پسر فضیل که گفت نوشتم بحضرت رضا علیه السلام و پرسیدم از مسئله نوشت حضرت بمن که بدرستی که منافقین خدعه میکنند با خدا و خدای متعال اخذ میکند آنها را بمثل عمل آنها: و هر گاه برمیخیزند بنماز برمیخیزند با کسالت: خود نمائی میکنند و بیاد خدا نیستند مگر اندکی عمل آنها دوپهلوی است و قول آنها مخالف است با درون آنها. نه بحق و اهل آن میگردند حقیقه: و نه به باطل می پیوندند رسماً و هر که خدا خذلان کند او را نمیباید راه نجاتی برای او این اشخاص نیستند کافر و نیستند از مؤمنین و نیستند از مسلمین اظهار میدارند ایمان را و میروند بسوی کفر و تکذیب خدا و رسول: دور کرده خدا آنها را از رحمت خود.

۳۰۲- فرموده است خدای متعال و من الناس من يعبد الله على حرف الخ در کتاب کافی نقل شده که از امام پنجم علیه السلام سؤال شد از این آیه فرمود اینها طائفة هستند که خدا پرست هستند و عبادت نمیکنند غیر خدا را: پس خارج شدند از شرك و لى ايمان ندارند که محمد (ص) رسول خداست پس آنها عبادت میکنند خدا را و نسبت بر سالت پیغمبر و احکام آنحضرت در شك هستند: و اینها با اینحال آمدند خدمت رسول خدا (ص) و گفتند ما نظر میکنیم اگر دیدیم ایمان ما باعث زیادی اموال ما شد و خود اولادمان سلامت بودیم آنوقت تصدیق میکنیم که پیغمبر راستگو است و او فرستاده از طرف خداست و اگر غیر این بود تا به بینم رأی ما چه بشود: خدای متعال از حال اینگونه مردم خبر داده: اگر برسد باو خیر یعنی عاقبت دنیا اطمینان پیدا میکند بحقانیت دین: و اگر برسد باو بلائی و مکره و هوی نسبت بخودش بر میگردد از حالت شك و تردید بسوی شرك و کفر.

بعر فوا ان محمدا رسول الله فهم يعبدون الله على شك من محمد ﷺ و ما جاء به فواتو رسول الله و قالوا ننظر فان كثرت اموالنا و عوفينا في انفسنا و اولادنا علمنا انه صادق و انه رسول الله و ان كان غير ذلك نظرنا قال الله تعال ان اصابه خير اطمأن به يعنى عافية في الدنيا و ان اصابته فتنه يعنى بلاء في نفسه انقلب على وجهه انقلب على شكه الى الشرك ۳۰۳ و في خطبة له عليه السلام على نقل المنهاج : اوصيكم عباد الله بتقوى الله و احذرکم اهل النفاق : فانهم الضالون المضلون : و الزالون المزلون : يتلون الوانا : ويفتتون افتتاناً : و يعمدونکم بكل عماد : و يرصدونکم بكل مرصاد قلوبهم دويّة و صفاحهم نقيّة : يمشون الخفاء : و يدبون الضراء : و صفهم دواء : و قولهم شفاء : و فعلهم الداء العياء : حسدة الرخاء : و مؤكدوا البلاء : و مقطعو الرجاء : لهم بكل

۳۰۳- امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه فرموده است بنا بر نقل منهاج وصیت میکنم شما را ای بندگان خدا به پرهیزکاری و میترسانم شما را از اهل نفاق : پس بدوستیکه منافقان و گمراهان و گمراه کننده هستند : و لغزنده گان و لغزانند گانند : رنگ برنگ و مختلف الحال هستند و تفتین بین خلق خدا میکنند : و قصد میکنند شمارا در هر امر سنگین : و انتظار شمارا میکنند در هر گذرگاهی : قلبهای ایشان فاسد است و صفحۀ روهای ایشان پاک و نظیف : راه میروند در پنهانی : و حرکت میکنند در طریق اذیت و آزار : ظاهر ایشان دوا است و گفتارشان شفا : و کردار ایشان در دین درمان : حسد بر نده رفاهستند : و محکم کنند گان بلا و مصیبت : و مأیوس کنند گان امیدند : ایشان راست در هر راهی افتاده : و بسوی هر قلبی واسطه : و برای هر اندوهی اشک چشمی : بقرض میدهند بیکدیگر ثنا و ستایش را : و منتظر میباشند از یکدیگر جز او احسان را : اگر سؤال کنند اصرار مینمایند : و اگر ملامت کنند پرده درمی میکنند : و اگر حاکم شوند در امری زیاد روی میکنند : بدوستیکه مهیا کرده اند در برابر هر حقی باطلی : و برای هر راستی کجی : و برای هر زنده قاتلی : و برای هر دردی کلیدی : و برای هر شبی چراغی : و توسل میجویند بسوی طمع با اظهار یأس از مردم تا اینکه برپا کنند بازار کار خود را و رواج دهند متاع خود را حرف میزنند و مشتبه میسازند خلق را : و تعریف میکند شیئی را و زینت میدهند : و آسان میکنند راه باطل را بجهت ورود : و کج میکنند راه خارج شده را : پس ایشان جماعت شیطانند : و چشمه آتشند : ایشانند دسته شیطان ، آگاه باش جزب و دسته شیطان زیان کارانند .

طریق صریح: والی کل قلب شفیع: ولکل شجود موع: یتفارضون الثناء: و یتراقبون
الجزاء: ان سئلوا الحفوا: وان عدلوا کشفوا: و ان حکموا اشرفوا: قد اعدوا کل
حق باطلا: ولکل قائم مائلا: ولکل حی قاتلا: ولکل باب مفتاحاً: ولکل لیل
مصباحاً: یتوصلون الی الطمع بالیأس لیقیموا به اسواقهم: و ینفقوا به اعلاقهم:
یقولون فی شبههون: ویصفون فی موهون: قد هیهو الطریق: و اضلعوا المضیق: فهم لمة
الشیطان: و حمة النیران اولیک حزب الشیطان: الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون
۳۰۴ فی المنهاج قد یطلق المنافق علی ما فی بعض الاخبار علی ناقص الایمان مثل مارواه
فی الکافی فی باب اصول الکفر و ارکانه عن سهل بن زیاد عن بعض اصحابه عن عبدالله بن
سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله ﷺ ثلاث من کن فیہ کان منافقا و
ان صام و صلی و زعم انه مسلم: من اذا تمّن خان: و اذا حدّث کذب و اذا وعد اخلف
ان الله عزوجل قال فی کتابه ان الله لا یحب الخائنین: و قال عزوجل: ان لعنة الله علیه
ان کان من الکاذبین: و قال عزوجل: و اذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و
کان رسولا نبیاً ۳۰۵ فی السفینه عن النبی ﷺ من خالفت سریرته علانیة فهو منافق

۳۰۴- در کتاب منهاج ذکر شده که گاهی بحسب اخبار منافق گفته میشود بر آدم ناقص
الایمان مثل آنچه روایت شده در کتاب کافی از سهل بن زیاد از عبدالله بن سنان از امام ششم
علیه السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرموده سه طایفه هستند که هر کس از آن سه باشد خواهد
بود منافق هر چند روزه گیر باشد و نماز خوان و گمان کند که او مسلمان است: کسیکه اگر
امین شمرده شود خیانت کند: و اگر نقل چیزی کند دروغ بگوید: و اگر وعده دهد تخلف
کند: بدرستی که خدا در قرآن مجید فرموده: بتحقیق که خدا دوست ندارد خیانت کاران را:
و نیز فرموده بدرستی که لعنت خدا بر کسی باد که از دروغ گویان باشد: و نیز خدای متعال
فرموده: بیاد بیاور اسماعیل را بدرستی که او راستگو است در وعده هایش و بوده است رسول
و فرستاده شده از طرف خدا.

۳۰۵- در کتاب سفینه ذکر شده از رسول خدا (ص) که فرمود هر کس تخلف داشته باشد
باطنش با ظاهرش پس او منافق است و دورو

۳۰۶ منهاج البراعة ج ۱۲ عن الكافي عن ابي حمزة عن علي بن الحسين عليه السلام قال ان المنافق ينهى ولا ينتهى ويأمر بما لا يأتي : واذا قام الى الصلوة اعترض قلت يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله وما الاعتراض قال عليه السلام الا التفتات واذا ركع ربض : يمسي وهمسه العشاء و هو مفطر : ويصبح وهمسه التوم ولم يسهر : ان حدثك كذبتك وان ائتمنته خانك و ان غبت اغتابك وان وعدك اخلفك ۳۰۷ في السفينه قال الصادق عليه السلام اربع علامات للمنافق قساوة القلب : وجمود العين والاصرار على الذنب والحرص على الدنيا ۳۰۸ وفيه واذا نزلت آية المودة قل لا اسئلكم عليه اجر الا المودة قى القربى قالوا منافقى اصحاب رسول الله اما يكفى محمد صلى الله عليه وآله ان يكون قهر ناعشرين سنة حتى يريد ان يحمل اهلبية على رقابنا ما انزل الله هذا وها هو الاشئى يتقوله ۳۰۹ وفيه عن موسى بن جعفر

۳۰۶- در کتاب منهاج جلد ۱۲ نقل شده از کتاب کافی از ابي حمزة از امام چهارم عليه السلام که فرمود بدرستيکه منافق منع میکند از چیزی و خودش از آن خودداری نمیکند و امر میکند بچیزی و خود بجا نمیآورد : و هر گاه بنماز میایستد اعتراض میگوید گفتم اعتراض چیست یا بن رسول الله (ص) فرمود یعنی توجه باین طرف و آنطرف میکند و هر گاه رکوع میرود میخواهد : روز را شام میکند وهم او غذا خوردن شام است و حال آنکه روزه ندارد : و صبح میکند وهم او خواب است در حالیکه شب بیدار نبوده : اگر کلامی بگوید بتودروغ میگوید : واگر امینش شماری خیانت کند بتو واگر پنهان شوی غیبت کند از تو : واگر وعده بتو بدهد خلف کند :

۳۰۷- در کتاب سفینه ذکر شده که امام ششم عليه السلام فرمود چهار علامت است برای نفاق : قساوت قلب و خشکی چشم : و اصرار بر گناه : و حرص ورزیدن بردنیا
۳۰۸- و در آن کتاب است که وقتی آیه شریفه قل لا اسئلكم عليه اجراً نازل شد درباره مودت ذوی القربی گفتند منافقین از اصحاب رسول خدا (ص) که آیا کافی نیست محمد (ص) را که بیست سال بر ما حکومت کرده که حال قصد دارد تحمیل کند اهلیتیش را بردوش های ما : و گفتند خدا همچو دستوری نداده و این نیست (نعوذ بالله) مگر چیزی که گفته خود پیغمبر است .
۳۰۹- و در آن کتاب است از موسی بن جعفر عليه السلام که فرمود بودم نزد پدر بزرگوارم روزی در مسجد ناگاه آمد مردی و ایستاد پیش روی آنحضرت و گفت یا بن رسول الله مشکل شده بر من آیه در کتاب خدا و پرسیدم از آن آیه از جابر بن یزید و راهنمایی کرد مرا خدمت

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي يَوْمَ فِي الْمَسْجِدِ إِذَا تَأْتَاهُ رَجُلٌ فَوْقَ إِمَامِهِ وَقَالَ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ أَعَيْتَ عَلَيَّ آيَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَأَلْتُ عَنْهَا جَابِرُ بْنُ زَيْدٍ فَارْشَدَنِي إِلَيْكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا هِيَ قَالَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ لَيُفْسِدُنَّ فِيهَا سَلْبًا فَأُولَئِكَ الْفَاسِقُونَ ذَلِكَ إِنْ فُلَانًا وَفُلَانًا وَطَائِفَةٌ مَعَهُمْ وَسَمَّاهُمْ اجْتَمَعُوا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ مِنْكَ مَنْ يَصِيرُ هَذَا أَمْرًا بَعْدَكَ فَوَاللَّهِ لَأَنْ صَارَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ إِنَّا لَنَخَافُهُمْ عَلَى أَنْفُسِنَا وَلِرِصَادِ الْغَيْرِهِمْ لَعَلَّ غَيْرَهُمْ أَقْرَبُ وَأَرْحَمُ بِنَا مِنْهُمْ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ ذَلِكَ غَضِبًا شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَرَسُولَهُ مَا ابْغَضْتُمْوهُمْ لِأَنَّ بَعْضَهُمْ بَعْضِي وَبَعْضِي هُوَ الْكَفَرُ ٣١٠ فِي طَرَائِفِ الْحَكَمِ عَنْ تَحْفِ الْعُقُولِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَيَاكُمْ وَتَخَشَّعَ النَّفَاقُ : وَهُوَ أَنْ يَرَى الْجَسَدَ خَاشِعًا وَالْقَلْبَ لَيْسَ بِخَاشِعٍ ٣١١ طَرَائِفِ الْحَكَمِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ قَطَعَ ظَهْرِي رَجُلَانِ

شما فرمود چه بود آن آیه عرض کرد قول خدای عزوجل الذين ان مكناهم في الارض اقاموا الصلوة حضرت فرمود بلی این آیه درباره ما نازل شده : و این بجهت آنکه فلان و فلان و طائفة بآنها که نام آنها را ذکر کرد مجتمع شدند خدمت رسول خدا (ص) و عرض کردند یا رسول الله آیا این امر که خلافت باشد که را خواهد بود بعد از شما : و گفتند بخدا قسم اگر واگذار شود بمردی از اهلیت شما هر آینه ما ترسانیم برجان خود و چه خوب است واگذار شود بغیر اهلیت امید میرود که غیر زدیکتر و مهربان تر باشد بما از اهلیت : پس بغضب آمد رسول خدا (ص) از این کلام غضبی شدید و بعد فرمود آگاه باشید که اگر ایمان بخدا و رسول آوردید دشمن نداشتید آل مرا برای آنکه دشمنی آنها دشمنی من است و دشمنی من کفر است

٣١٠- در کتاب طرائف الحكم نقل شده از کتاب تحف العقول از رسول خدا (ص) که فرمود بپرهیزید از خشوع اهل نفاق : و آن این است که تن خاشع باشد و قلب خاشع نباشد .

٣١١- در کتاب طرائف الحكم نقل شده از ابی عبد الله برقی باسناد خودش از امیر المؤمنین (ع) که آن بزرگوار فرموده قطع کرده پشت مرا در دنیا دو کس : مردیکه بزبان ایمان بیآورد و فاسق باشد و مردیکه جاهل باشد و عابد . او بزبانش جلومیکبرد بروز فسقش و این بعبادتش از جهلش پس بپرهیزید از علماء فاسق و از جهال متعبد : اینها فریبنده هستند هر ضعیفی را بدترستیکه من شنیدم از رسول خدا (ص) که میفرمود یا علی هلاک امت من بدست هر منافق زبان آور است .

من الدنيا : رجل علم اللسان فاسق ورجل جاهل ناسك هذا يصد بلسانه عن فسقه وهذا بنكه عن جهله فاتقوا الفاسق من العلماء والجاهل من المتعبدين او ليئك فتنة كل مفتون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول يا علي هلاك امتي على يدي كل منافق علم اللسان ۳۱۲ في السفينه عن عبدالله بن سفيان قال كنا جلوسا عند ابي عبدالله عليه السلام اذ قال رجل من الجلساء جعلت فداك يا بن رسول الله او ماتخاف علي ان كون منافقا قال فقال له اذا خلوت في بيتك نهارا او ليلا ليس تصلي فقال بلى قال عليه السلام فلمن تصلي فقال لله عز وجل قال عليه السلام فكيف تكون منافقا وانت تصلي لله عز وجل لاغيره ۳۱۳ طرائف الحكم عن ابي عبدالله عليه السلام عن آباءه عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ المؤمن يأكل بشهوة اهله و المنافق يأكل اهله بشهوته ۳۱۴ مجموعه ورام عن حمران قال قلت لابي جعفر عليه السلام

۳۱۲- در کتاب سفینه نقل است از عبدالله بن سنان که گفت بودم خدمت امام ششم علیه السلام در این هنگام گفت مردی از حاضرین فدای تو شوم ای پسر رسول خدا آیا نمیرسی که بوده باشم از منافقین فرمود هر گاه حکومت میکنی در خانهات شب و روز آیا نماز میگذاری عرض کرد بلی فرمود آیا چه برای چه و بدستور که نماز میخوانی عرض کرد برای خدا فرمود چگونه تو منافقی و حال آنکه برای خدا نماز میگذاری نه برای غیر خدا

۳۱۳- در کتاب طرائف الحكم نقل شده از امام ششم علیه السلام از پدران بزرگوارش که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده مؤمن در خوراک تابع میل اهلیش میباشد و منافق اهلیش در خوراک تابع میل و شهوات او هستند .

۳۱۴- در کتاب مجموعه ورام نقل شده از حمران که گفت گفتم بحضرت باقر علیه السلام خبر بده بمن خدا طولانی کند بقای شما را و بهره مند گرداند ما را بوجود شما : که سبب چیست که ما خدمت شما میرسیم و خارج نمیشویم از خدمت شما مگر آنکه رقیق میشود دل های ما و سکونت پیدا میکند نفس های ما از دنیا و پست میشود نزد ما آنچه دست مردم است از اموال و ثروت : بعد که خارج میشویم از حضور شما چیزی نمیگذرد که میگردد حال ما حال مردم و حال معامله گران را و علاقه پیدا میکنیم بدنی فرمود امام پنجم علیه السلام بدرستیکه این حالات قلب است که گاهی سخت میشود و گاهی نرم : بعد فرمود بدانید که اصحاب رسول خدا (ص) گفتند یا رسول الله میترسیم بر خودمان از نفاق رسول خدا فرمود چرا میترسید از نفاق : گفتند زیرا که وقتی خدمت شما هستیم ما را بیاد خدا میاندازی و ترغیب میفرمائی بعالم آخرت میترسیم و فراموش میکنم دنیا را و دست از آن میشویم : حتی که گویا میبینیم آخرت را و بهشت

اخباری اطال الله بک لنا و امتعنا بک نأتیک فما نخرج من عندک حتی ترق قلوبنا و تسالوا نفسنا عن الدنيا و یهون علينا ما فی ایدی الناس من هذه الاموال ثم نخرج من عندک : فاذا صرنا من الناس و التجار احبنا الدنيا قال فقال ابو جعفر عليه السلام اما هی القلوب مرة تصعب و مرة تسهل ثم قال ابو جعفر عليه السلام اما اصحاب النبی صلی الله علیه و آله قالوا یا رسول الله نخاف علينا النفاق قال صلی الله علیه و آله و لم تخافون ذالک قالوا اذا کننا عندک فذکرنا و رغبتنا : و جلنا و نسینا للدنيا و زهدنا حتی کاننا بین الاخرة و الجنة و المار و نحسن عندک : فاذا خرجنا من عندک و دخلنا فی هذه البيوت و شممنا الاولاد و رايانا العیاز و الاهل نکاد ان نحول عن الحال التي کنا علیها و حتی کاننا لم نکن علی شئی افتخاف علينا ان یكون ذالت نفاقا فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله کلا ان هذه خطرات من الشیطان فیرغبکم فی الدنيا و الله لو تدومون علی الحال التي وصفته بها انفسکم لصا فحتکم الملائکة و لم شیتم علی الماء و لولا انکم تذبون فستغفرون الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا فیتغفروا و الله فیستغفر لهم : ان المؤمن مقتن تواب اما سمعت قول الله عز و حل ان الله یحب التوایین و یحب المتطهرین و قال استغفروا ربکم نم توبوا الیه ۳۱۵ اقول و یعجبی نقل روایة طویلة و ردت فی مورد شأن نزول سورة

و آتش را مادامیکه حضور مبارک هستیم : و همینکه خارج میشویم از حضور شما و داخل بخانهها و اولادوزن و فرزندان مبینم بر میگرددیم بحال اولی که بودیم ما بر آنحال و بقدری حال ما تغییر میکند که گویا بهمین حال بودیم : آیا نمیترسی بر ما که این نفاق باشد : فرمود به آنها رسول خدا (ص) خیر این نفاق نیست بلکه عوارضی است از شیطان که او دار میکند شمارا بدنيا : بخدا قسم اگر مداومت کنید بر حالیکه قبلا بودید و بیان کردید هر آینه مضافه میکند باشما ملائکه و هر آینه بروی آب راه میرود : و اگر شما گناه نکنید پس طلب آمرزش کنید از خدا هر آینه خلق خواهد کرد خلقی را که گناه کنند و طلب کنند از خدا آمرزش و بیامزد خدا آنها را : بدرستی که مؤمن گول میخورد و توبه میکند آیا نشنیدی قول خدای متعال را که فرموده است بدرستی که خدا دوست دارد توبه کنندگان را و دوست دارد پاکان را و فرموده است استغفار کنید و باز گردید بسوی خدا

۳۱۵- نویسنده این سطور گوید خوش دارم نقل کنم روایة مفصلة که درباره شأن نزول سورة منافقین در کتاب تفسیر صافی نقل کرده از تفسیر قمی که گفته نازل شده این سورة در جنگ

المنافقین فی الصافی عن القمی قال نزلت فی غزوة بنی المصطلق فی سنة خمس من الهجرة وكان رسول الله ﷺ خرج اليها فلما رجع منها نزل على بئر وكان الماء قليلا فيها وكان انس بن سيار حليف الانصار وكان جمجاه بن سعيد الغفاري اجير العمر بن الخطاب : فاجتمعوا على البئر فتعلق دلو سيار بدلو جمجاه : فقال سيار دلوى : وقال جمجاه دلوى ف ضرب جمجاه يده على وجه سيار فسال منه الدم : فنادى سيار بالخزرج : و نادى جمجاه بقریش فاخذ الناس السلاح و كاد ان تقع الفتنة : فسمع عبدالله بن ابي النداء : فقال ما هذا : فاخبروه بالخبر فغضب غضبا شديداً : ثم قال قد كنت كارها لهذا المير : انى لازل العرب ماظنت انى ابقى الى ان اسمع مثال هذا فلا يكن عندى تغييرا : ثم اقبل على اصحابه فقال هذا عملكم : انزلتموهم منازلكم : وواسيتموهم باموالكم : ووقيتموهم بانفسكم : وابرزتم نحوركم للقتل : فارمل نساءكم واتيتم صبيانكم : و لواخر جتموهم

رسول خدا (ص) با بنی المصطلق در سال پنجم هجرت و خود رسول خدا (ص) رفته بود باین جنگ : در مراجعت حضرت فرود آمد بسرچاهی و در آن سرزمین آب کم بود و بود انس بن سيار هم پیمان با انصار و بود جمجاه بن سعيد غفاری اجير عمر بن خطاب اجتماع شد در سرچاه برای تحصیل آب در این بین تصادف کرد دلو سيار با دلو جمجاه اجير عمر . سيار گفت سطل من : جمجاه گفت سطل من : ناگاه جمجاه زد بصورت سيار که خون جاری شد : فریاد کرد سيار طایفه خزرج را : و فریاد کرده جمجاه قریش را طرفین آلت جنگ برداشتند و نزدیک بود که فتنه پیا شود . قضیه را شنید عبدالله بن ابی و سر و صدای فهمید . و عبدالله رئیس خزرج بود . گفت چیست سر و صدا . قصه را خبر دادند باو . بغضب درآمد غضب شدیدی : و گفت اصلا من درآمدن باین جنگ و این سفر ناراضی بودم و از روی اکراه آمدم : و گفت هر آینه من ذلیل ترین عرب باشم اگر گمان میکردم من باقی باشم و بشنوم چنین مطلبی و من بحال خود باشم ، و بعد رو کرد ب قوم خود و گفت این خواری اثر عمل شما است . زیرا شما وارد کردید آنها را در منازل خودتان و مقصودش رسول خدا (ص) و اصحاب کبارش بود که انصار آنها را پذیرائی کردند و گفت آنها را شریک قرار دادید در اموالتان . و جان خود را فدای آنها کردید . و خونهای خود را در دسترس آنها گذاشتید . و نتیجه این شد که بیوه کردند زنهاي شما و ایتیم کردند اطفال شما را . و اگر شما آنها را راه نمیدادید هر آینه سربار دیگران بودند و ذلیل . آنوقت گفت اگر ما بر گشتیم بمدینه باید خارج شود البته عزیز ترین بیدترین حال و نظرش به پنیمبر و یاراناش بود و زید بن ارقم که جوانی بود بسرحد بلوغ نرسیده تمام کلمات را شنید . و این هنگام رسول خدا زیر درختی بود در وقت گرمای شدید و خدمت حضرتش بودند عده

لکانواعی لاعلی غیر کم ثم قال لئن رجعنا الی المدینہ لیخرجن الاعز منها الازل : وکان فی القوم زید بن ارقم وکان غلاما قدر اھق وکان رسول اللہ ﷺ فی ظل شجرۃ فی وقت الہاجرۃ و عندہ قوم من اصحابہ من المهاجرین والانصار : فجاء زید و اخبرہ بما قال عبد اللہ بن ابی فقال رسول اللہ ﷺ لعلمک وھمت یا غلام قال لا واللہ ما وھمت فقال : لعلمک غضبت علیہ : قال لا واللہ ما غضبت علیہ : قال فلعلہ سفہ علیک : قال لا واللہ : فقال رسول اللہ ﷺ لشقران مولاہ فأحدج رحلتہ و ركب : و تسامع الناس بذالک فقالوا ما کان رسول اللہ ﷺ لیرحل فی مثل هذا الوقت فرحل الناس و لحقہ سعد بن عبادۃ فقال السلام علیک یا رسول اللہ ﷺ ورحمۃ اللہ وبرکاتہ : فقال و علیک السلام : فقال : ما لھذا الرحیل فی ہذا الوقت فقال ﷺ او ما سمعت قولاً قال صاحبکم : قالوا ای صاحب لنا غیرک یا رسول اللہ ﷺ قال عبد اللہ بن ابی زعم انہ ان رجع الی المدینہ لیخرجن الاعز منها الازل : فقال یا رسول اللہ ﷺ فانک و اصحابک الاعز و هو و اصحابہ الازل فساہر رسول اللہ ﷺ یومہ کلہ لا یلکمہ احد : فاقبلت الخزرج علی عبد اللہ بن ابی یعدلونہ فحالف عبد اللہ انہ لم یقل شیئا من ذالک : فقالوا فقم

از مهاجر و انصار کہ ناگاہ زید آمد و برسول خدا (ص) خبر داد کہ عبد اللہ بن ابی چہ کلماتی گفتہ رسول خدا فرمود شاید تو اشتباہ کردی ای پسر . عرض کرد خیر بخدا قسم اشتباہ نکردم : فرمود : شاید باو بدین ہستی و غضبتانک . گفت نہ بخدا قسم غضبتانک براو نیستم فرمود شاید عقلت پریدہ . گفت نہ بخدا قسم فرمود رسول خدا بشقران کہ غلام حضرت بود مہیا کن مرکب سواری را پس غلام مہیا کرد مرکب حضرت را و آنبز رگوار سوار شد . و خبر حرکت رسول خدا گوش بگوش رسید و مردم خبر شدند و گفتند . ہیچوقت در چنین ہوای گرم حرکت نمی کرد پس مردم ہم کوچ کردند و رسانید سعد بن عبادۃ خود را برسول خدا و عرض سلام کرد و جواب سلام شنید . عرض کرد . چہ معنی دارد کوچ کردن در این وقت . فرمود رسول خدا (ص) . مگر نشنیدی کلام صاحبان را . عرض کردند کدام صاحب و نیست برای ما صاحبی غیر از وجود مقدس شما . فرمود رسول خدا (ص) عبد اللہ بن ابی تصمیم گرفتہ کہ اگر بمدینہ بر گردد خارج کند عزیزترین افراد باحال ذلت . سعد گفت ای رسول خدا تو و اصحاب عزیزترین افرادی او و اصحابش ذلیلترین افراد . پس با این حال حرکت کرد و رسول خدا (ص) راہ رفت تمام روز و کسی با حضرتش کلامی نگفت . و رو کردند طائفہ خزرج ببعد اللہ بن ابی و ملامت کردند او را بر عملش . قسم خورد عبد اللہ کہ من ہمچہ کلماتی نگفتہ ام . گفتند اگر نگفتی بیا با ما برویم پیش رسول خدا و عذر بخواہیم .

بنامی رسول الله حتى نعتذر اليه : فلوى عنقه فلما جن الليل سار رسول الله ﷺ ليله كله والنهار فلم ينزلوا الا للصلوة : فلما كان من الغد نزل رسول الله ﷺ ونزل اصحابه وقد امهدهم الارض من السهر الذي اصابهم فجاء عبدالله الى رسول الله ﷺ فحلف عبدالله انه لم يقل ذلك وانه ليس شهدا لالا لله الا الله وانك لرسول الله وان زيدا قد كذب على فقبل رسول الله ﷺ منه واقبلت الخزرج على زيد بن ارقم يشموناه ويقولون له كذبت على عبدالله سيدنا : فلما رحل رسول الله ﷺ كان زيد معه يقول اللهم انك لتعلم اني لم اكذب على عبدالله بن ابي فماسا را قليلا حتى اخذ رسول الله ﷺ ما كان يأخذه من البرحاء عند نزول الوحي عليه فثقل حتى كادت ناقتة ان تبرك من ثقل الوحي فسرى عن رسول الله ﷺ وهو يسكب العرق عن جبهة ثم اخذ بأذن زيد بن ارقم فرفعه من الرحل ثم قال يا غلام صدق فوك ووعى قلبك وانزل الله في ما قلت قرآنا فلما نزل جمع اصحابه وفرء عليهم سورة المنافقين ففضح الله عبدالله بن ابي : وفي رواية ان ولد عبدالله بن ابي اتى رسول الله ﷺ فقال يا رسول الله ان كنت عزمت على قتله فمرني ان اكون انا الذي احمل اليك رأسه

گردنی تکان داد بعلا مت رد . چون شب شد راه رفت رسول خدا (ص) تمام شب را و روز بهمین منوال و پیاده نشدند مگر برای نماز . فردای آن روز منزل کرد حضرتش با اصحاب و بزمین پهن شدند بواسطه بیداری که کشیده بود در این هنگام آمد عبدالله خدمت رسول خدا (ص) و قسم یاد کرد که من نگفتم چنین کلماتی و کلمه شهادتین بزبان آورد . و گفت زید دروغ بمن بسته . و رسول خدا هم قبول کرد از او . و رو آوردند طائفه خزرج بزید بن ارقم و ناسزا گفتند با او و گفتند که تو بدروغ نسبت هائی به بزرگ ما عبدالله داد و چون کوچ کرد رسول خدا (ص) زید با حضرت بود . و بدرگاه خدا نالید و گفت خدایا تو آگاهی که من دروغ ببعدالله بن ابی نبسته ام و حرکت نکردند مگر کمی تا آنکه شروع شد حالت وحی بر رسول خدا و عارض شد شدت حالیکه وقت نازل شدن وحی بر پیغمبر روی میداد و سنگینی وحی بقدری بود که نزدیک بود مرکب پیغمبر بخوابد . پس بر طرف شد آن حال از رسول خدا (ص) در حالیکه عراق از پیشانی نازینش میریخت بعد گرفت رسول خدا گوش زید بن ارقم را بلند کرد او را و فرمود ای پسر راست گفت دهان تو و قلب تو فرا گرفت (یعنی ایمان) و نازل کرد خدا در باره تو آنچه گفته بودی آیات قرآنی و چون فرود آمد جمع کرد اصحابش و خواند بر آنها سوره المنافقین را و رسوا شد عبدالله بن ابی و در روایتی است پسر عبدالله آمد خدمت رسول خدا و گفت یا رسول الله . اگر اراده داری قتل او را بمن دستور بده که من خودم سرش بیاورم : بخدا قسم اوس و خزرج میدانند که من نیکو پسری هستم نسبت

فوالله لقد علمت الاوس والخزرج اني ابرهم ولد ابوالد : فانتى اخاف ان تأمر غيرى فيقتله فلا تطيب نفسى ان انظر الى قاتل عبدالله فأقتل مؤمنا بكافر فادخل النار فقال رسول الله بل تحسن صحابته مادام فينا .

(فى المرء والجدال)

۳۱۶ فى السفينه قال النبى صلى الله عليه وآله لا يستكمل عبد حقيقة الايمان حتى يدع المرء وان كان محققاً ۳۱۷ وفيه عن سلمان قال قال رسول الله ﷺ لا يؤمن رجل حتى يحب اهليتى وحتى يدع المرء وهو محقق فقال عمر بن الخطاب ما علامة حب اهليتك قال هذا فاضرب بيده على بن ابيطال عليه السلام ۳۱۸ قال النبى ﷺ ثلاث من لقي الله عز وجل بهن دخل الجنة من اى باب شاء: من حسن خلقه: وخشى الله فى المغيب والمحضر: و ترك المرء وان كان محققاً ۳۱۹ مجموعة ورام قال رسول الله ﷺ يبدد: ولى من ميترسم كه بغير من دستور قتل پدرم بدهى واو رابكشد ومن نميتوانم اورا به بينم و بكشم مؤمنى رابخاطر كافرى. و داخل آتش شوم . فرمود رسول خدا نيكو شم بل كه نيكو رفتاد خواهم كرد مادام كه ميان ما باشد.

«باب مرء و مجادله كردن»

۳۱۶- در كتاب سفينه نقل شده كه رسول خدا (ص) فرموده بكمال نميرسد ايمان بنده مگر آنكه واگذارد مرء را و هر چند برحق بوده باشد
۳۱۷- و در آن كتاب است از سلمان كه گفت رسول خدا (ص) فرموده ايمان نياورده مردى مگر آنكه دوست بدارد اهليت مرء او مگر آنكه واگذارد مرء را در حاليكه برحق باشد . پس گفت عمر بن الخطاب كه چيست علامت دوستى اهليت تو رسول خدا (ص) فرمود اين و زد دست خود را بعلی بن ابيطال عليه السلام.

۳۱۸- و در آن كتاب است كه فرمود رسول خدا (ص) سه چيز است كه هر كه ملاقات كند خداى عز وجل را بآن سه چيز داخل بهشت خواهد شد از هر دريكه بخواهد: كسيكه نيكو گرداند خلق خود را و كسيكه بترسد از خدا در ظاهر و خفا: و كسيكه ترك كند مرء وجدال را اگر چه برحق باشد.

۳۱۹- در كتاب ورام است كه رسول خدا (ص) فرموده مجادله مكن بابرادرت. و مزاح مكن. و وعده مده بوعده كه وفانكنى .

لاتمارا خاك و لاتمازحه ولا تعده موعدا فتخلفه ۳۲۰ و فيه قال النبي ﷺ من ترك المراء وهو محق بنى الله له بيتا فى اعلى الجنة ومن ترك المراء وهو مبطل بنى الله له بيتا فى ربض الجنة ۳۲۱ و فيه عن النبي ﷺ قال من جادل فى خصومة بغير علم لم يزل فى سخط الله حتى ينزع ۳۲۲ فى السفينه عن النبي ﷺ انا زعيم بيت فى ربض الجنة وبيت فى وسط الجنة وبيت فى اعلى الجنة لمن ترك المراء وان كان محقا ولمن ترك الكذب وان كان هازلا و لمن حسن خلقه ۳۲۳ فى الوسائل عن عمر بن يزيد عن ابى عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما كان جبرئيل يأتينى الا قال يا محمدا اتق شحشاء الرجال وعداوتهم ۳۲۴ وايضا فى الرسائل عن وليد بن صبيح قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول قال رسول الله ﷺ ما عهد الى جبرئيل عليه السلام فى شئى ما عهد الى فى معادات الرجال .

۳۲۰- ودر آن كتاب است كه رسول خدا (ص) فرموده هر كه ترك كند مراء را و حال آنكه برحق باشد بنا كند خدا براى او خانه در بالاي بهشت و هر كه ترك كند مراء را و حال آنكه بر باطل باشد بنا كند خدا براى او خانه در پايين بهشت.

۳۲۱- ودر آن كتاب است از رسول خدا (ص) كه فرمود هر كه مجادله كند در خصومتى بدون علم باقى است در غضب خدا تا وقتيكه دست بردارد

۳۲۲- در كتاب سفينه نقل شده از رسول خدا (ص) كه فرمود من ضامن خانه هستم در پايين بهشت: و خانه در وسط بهشت: و خانه در بالاي بهشت: براى كسيكه ترك كند مراء را و هر چند برحق باشد. و براى كسيكه ترك كند دروغ را و هر چند مزاح باشد: و براى كسيكه نيكو گرداند خلق خود را.

۳۲۳- در كتاب وسائل نقل شده از عمر بن يزيد از امام ششم عليه السلام كه فرموده است رسول خدا (ص) فرموده نيامد جبرئيل مگر آنكه گفت اى رسول خدا بپرهيز از مخاصمه مردها و از دشمنى با آنها .

۳۲۴- و نيز در كتاب وسائل است از وليد بن صبيح كه گفت شنيدم از امام ششم (ع) كه فرمود رسول خدا فرموده جبرئيل سفارش نكرده بمن در هيچ چيزى بمثل سفارشيكه درباره خصومت با مردان نموده .

(باب فی مداراة الناس)

۳۲۵ فی الوسائل عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله امرنی ربی بمداراة الناس ۳۲۶ فی الوسائل عن الحسین بن الحسن قال سمعت جعفر علیه السلام یقول جاء جبرائیل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا محمد ربک یقرئک السلام ویقول لک دار خلقی ۳۲۷ و فیہ ایضاً عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاث من لم یکن فیہ لم یتم له عمل : ورع یحجزه عن معاصی الله : وخلق یداری به الناس : و حلم یرد به الجاهل ۳۲۸ و فیہ عن حبیب السجستانی عن ابی جعفر علیه السلام قال فی التوراة مکتوب فیما ناجی الله به موسی بن عمران یا موسی اکتُم مکتوم سری فی سر یرتک و اظهر فی علانیة المداراة عتی لعدوی و عدوک عن خلقی و لاتستسب لی عندهم بانظار مکتوم سری فتشرك عدوک و عدوی فی سبی ۳۲۹ و فیہ عن مسعدة بن صدقة عن ابی عبدالله علیه السلام

«باب مدارا کردن با مردم»

۳۲۵- در کتاب وسائل نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود رسول خدا فرموده دستور داده بمن پروردگار من بمدارا کردن با مردم
 ۳۲۶- و در آن کتاب است از حسین پسر حسن که گفت شنیدم از امام ششم (ع) که فرمود آمد جبرائیل بسوی رسول خدا (ص) و گفت یا محمد سلام میرساند پروردگار تو و میگوید بتو که مدارا کن با مخلوق من .
 ۳۲۷- و در آن کتاب است از سکونی از امام ششم (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرموده سه چیز است که هر که در او نباشد تمام نمیشود برای او عملی: ورعی که باز دارد او را از معصیت خدا: و خلقی که مدارا کند با آن با مردم: و حلمی که رد کند بوسیله آن نادان را
 ۳۲۸- و نیز در آن کتاب نقل شده از حبیب سجستانی از امام پنجم علیه السلام که فرمود در تورات نوشته شده از جمله کلمات خدای متعال بموسی بن عمران این است که ای موسی پنهان مدار سر مرا در باطن خود و اظهار کن در ظاهر خود مدارا کردن بادشمن من و دشمن خودت از مخلوقات من. و بواسطه اظهار اسرار کاری مکن که اهانت کند پس کافر شوند دشمنان تو و من بجهت سب و ناسزا گفتن.
 ۳۲۹- و در آن کتاب نقل شده از مسعدة بن صدقة از امام ششم (ع) که فرمود رسول خدا (ص) فرموده مدارا کردن با مردم نصف ایمان است و مسامحه با آنها نصف تعیش و زندگانی است. و

قال قال رسول الله ﷺ مداراة الناس نصف الايمان و الرفق بهم نصف العيش ثم قال ابو عبد الله عليه السلام خالطوا الابرار سرا و خالطوا الفجار جهرا و لا تملوا عليهم فيظلموكم فانه سيأتي زمان لا ينجوا فيه من ذوى الدين الا من ظنوا انه ابله و صبر نفسه على ان يقال انه ابله لا عقل له ۳۳۰ و فيه عن حذيفة بن منصور قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان قوم من قريش قلت مداراتهم للناس فالقوامن قريش و ايم الله ما كان باحسابهم بأس و ان قوما من غير قريش حسنت مداراتهم فالحقو بالبيت الرفيع ثم قال عليه السلام من كف يده عن الناس فانما يكف عنهم يد واحدة و يكفون عنه ايدي كثيرة ۳۳۱ و فيه عن اسحق بن عمار قال قال الصادق يا اسحق صانع للمنافق بلسانك و اخلص و ذلك للمؤمن فان جالسك يهودى فاحسن مجالسته ۳۳۲ عن امير المؤمنين عليه السلام فى وصية المحمدي بن الحنفية قال

بعد فرمود امام ششم عليه السلام آمیزش کنید با نیکان پنهانی و آمیزش کنید با فجار در ظاهر و اعتماد نکنید با آنها تا اینکه ستم کنند بشما زیرا بیاید زمانی که نجات نیابد در آن زمان از دین داران مگر کسیکه گمان ببرند که اوسفیه است و صبر کنند و بپسندد که بگویند اوسفیه و بی عقل است.

۳۳۰- و در آن کتاب نقل شده از حذیفه پسر منصور که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که میفرمود بدرستی که طایفه از قریش کم بود مدارا کردن آنها با مردم پس افتادند از عظمت قریش و بخدا قسم که در حسب و نسب آنها باکی نبود. و بدرستی که طایفه از غیر قریش نیکو مدارا کردند با مردم ملحق شدند و درک کردند شرافت بیوت بلند پایه را؛ و بعد فرمود هر کس بازدارد اذیت دست خود را از مردم باز داشته آزار یکدست را و درازاء باز داشته میشود از او آزار دستهای زیادی.

۳۳۱- و در کتاب وسائل نقل شده از اسحق پسر عمار که گفت امام صادق علیه السلام فرمود یا اسحق با منافق رفتار کن بزبان و خالص گردان دوستی خود را با مؤمن پس اگر هم نشین شد با تو یهودی نیکو گردان کردار خود را با او.

۳۳۲- و در آن کتاب نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام درباره وصیت بمحمد بن حنفیه فرموده نیک رفتار کن با جمیع مردم کما اینکه دوست داری که نیک رفتار شود با تو؛ و بپسند برای آنها آنچه رامی پسندی برای، خودت و زشت بدار برای آنها آنچه را زشت میدانی از غیر نسبت بخودت؛ و نیکو گردان خلق خود را با مردم با اندازه که اگر غایب شوی میل کنند بسوی تو و اگر بمیری گریه کنند برای تو و بگویند در مقام تأسف ان الله و انالیه راجعون و مباش از کسانی که هر گاه بمیری گفته شود در مقام خورسندی الحمد لله رب العالمین؛ و بدان که تمام عقل و سر عقل بعد از

واحسن الى جميع الناس كما تحب ان يحسن اليك وارض لهم ما ترضاه لنفسك واستقبح لهم ما تستقبحه من غيرك و حسن خلقك مع الناس حتى اذا غبت عنهم حزوا اليك و اذا امت بكو عليك وقالوا ان الله وانا ليدر اجمعون ولا تكن من الذين يقال عند موتهم الحمد لله رب العالمين واعلم ان راس العقل بعد الايمان بالله عزوجل مداراة الناس و لاخير فيمن لا يعاشر بالمعروف من لا بد من معاشرته حتى يجعل الله الى الخلاص منه سبيلا فاني وجدت جميع ما يتعايش به الناس و به يتعاشرون مالا مكيال ثلثاه استحسان و ثلثه تغافل ۳۳۳ و فيه عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال لبنيه يا بني اياكم و معادات الرجال فانهم لا يخلون من ضربين من عاقل يمكر بكم او جاهل يعجل عليكم و الكلام ذكر و الجواب اني فاذا اجتماع الزوجان فلا بد من النتاج ۳۳۴ في الكافي عن عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله امرني ربي بمداراة الناس كما امرني باداء الفرائض ۳۳۵ لالي الاخبار نقل ان ابا داود دخل على معاوية ليعظه فقال اه

ايمان بخداي عزوجل مدارا کردن با مردم است و نيست خيري در كسيكه زندگي نكنند بخوي با كسيكه ناچار است از زندگي كردن با او تا اينكه بگشايد خدا راه خلاصي از او: زيرا يافتم كه تمام سبب زندگاني مردم و چيزي كه بآن زندگاني ميكنند يك مطلبى است كه دو سوم آن نيكي كردن است و يك سوم آن غفلت از حقايق

۳۳۳- و در آن كتاب است از علي بن ابي طالب عليه السلام كه فرمود باو لادشاي پسرهاي من پرهيزيد از دشمني كردن با مردم زيرا آنها از دو قسم خارج نيستند با زرنگ است كه بمكر و حيله با شمارفتار ميكنند: و يا نادان است كه سرعت ميكند در بدى با شما و كلام و جواب آن بمثل فروماده ايست كه جفت شوند و ناچار نتاجي بيار خواهند آورد سلام الله بر گوينده آن ۳۳۴- در كتاب نقل شده از عبدالله پسر سنان كه گفت امام ششم فرمود رسول خدا فرموده كه خدا دستور داده مرا بمدارا کردن با مردم همانطوريكه دستور داده و امر فرموده باء و اجبات .

۳۳۵- در كتاب لآلي نقل شده كه عابدي وارد شد بر معاويه براي اينكه موعظه كند او را پس گفت بمعاويه كه اي فاسق اي سگ توهستي اين چنين ظلم ميكني و مفصلا با او تكلم كرد: عابد گفت

پس گفت معاويه باو كه اي عابد تو افضل از موسي پيغمبر خدا يا او افضل است از تو: عابد گفت بلكه موسي بهتر است از من: معاويه گفت آيا من شقي ترم و يا فرعون: عابد گفت فرعون معاويه گفت پس از آنكه فرستاد خدا بسوي فرعون دو نفر موسي و هارون را كه پند دهند و نصيحت

یا فاسق یا کلب هکذا تظلم الناس و اطال الکلام معه فقال : له معاویه یا عابدانت افضل من موسى نبی الله ام هو افضل منك : فقال : بل موسى خیر منی فقال له وانا شقی ام فرعون فقال بل فرعون فقال ان فرعون لما ارسل الله الیه و اعظین و هماموسی و هارون قال الله لها فقولا له قولنا لعلہ یتذکر او یخشی فامرهما الله سبحانه و تعالی بالکلام اللین و انت تعظنی بهذ الخشونه .

(باب الرفق مع الناس)

۳۳۶ فی السفینه عن النبی ﷺ الرفق لم یوضع علی شی الا زانه ولا ینزع من شیئی الا شانہ ۳۳۷ عن کتاب نوادر الراوندی قال رسول الله ﷺ ما من عمل احب الی الله تعالی و الی رسوله من الايمان بالله و الرفق بعباده و ما من عمل ابغض الی الله من الاشرک بالله تعالی و العنف علی عباده ۳۳۸ عن الکافی عن ابی جعفر عليه السلام قال ان لكل شیئی قفلا و قفل الايمان الرفق ۳۳۹ عن الکافی عن هشام بن احمر عن ابن الحسن عليه السلام قال قال لی و جرى بینی و بین رجل من القوم کلام فقال لی کنند او را خدا فرمود بآن دو بگوئید قول و کلام نرم و ملایم شاید پند بگیرد و بر گردد و اما تو موعظه میکنی مرا باین درستی و خشونت .

«باب رفق و سازش با مردم»

۳۳۶ - در کتاب سفینه نقل شده از رسول خدا (ص) که فرمود رفق با کسی نبود مگر آنکه زینت داد او را و گرفته نشد از کسی مگر آنکه زشت و قبیح کرد او را
 ۳۳۷ - از کتاب نوادر راوندی نقل است که فرمود رسول خدا (ص) نیست چیزی محبوب تر نزد خدای عزوجل و نزد رسول خدا از ایمان بخدا و رفق با بندگان خدا : و نیست عملی مبغوض تر نزد خدای متعال از شرک بخدا و سخت گیری به بندگان خدا
 ۳۳۸ - از کتاب کافی نقل شده از امام پنجم (ع) که فرموده است برای هر چیزی قفلی است و قفل ایمان رفق است .

۳۳۹ - از کتاب کافی نقل شده از هشام بن احمر از امام موسی کاظم (ع) که بمن فرمود در حالیکه بین من و بین مردی از طایفه گفتگوئی بود مدارا کن با آنها زیرا ممکن است کفر فردی ظاهر شود در غضب او و نیست خیری در کسیکه کفر او در غضبش باشد .

ارفق بهم فان كفر احدهم في غضبه ولاخير فيمن كفره كان في غضبه ۳۴۰ في الكافي عن النبي صلى الله عليه وآله قال ان في الرفق الزيادة والبركة ومن يحرم الرفق يحرم الخير ۳۴۱ وفيه عن ابي عبدالله عليه السلام قال ما زوى الرفق عن اهل بيت الازوى عنهم الخير ۳۴۲ وفيه عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو كان الرفق خلقاً يرى ما كان مما خلق الله شيئاً احسن منه ۳۴۳ وفيه ايضا عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله ما اصطحب اشنان الا كان اعظمهما اجرا واحبهما الى الله تعالى ارفقها بصاحبه ۳۴۴ في السفينه قال محمد الباقر عليه السلام من اعطى الخلق والرفق فقد اعطى الخير والراحة وحسن حاله في دنياه و آخرته ومن حرم الخلق والرفق كان ذلك سبيلا الى كل شر وبليّة الامن عصمه الله ۳۴۵ وفيه ايضا كان آخر وصية

۳۴۰- در کتاب کافی وارد شده از رسول خدا (ص) که فرمود بدرستی که در رفق زیادتی است و برکت و هر که محروم شود از رفق و مدارا محروم شده از خیر

۳۴۱- و نیز در همان کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود دور نمیشود رفق از خانواده مگر آنکه دور میشود از آنها خیر

۳۴۲- و نیز در آن کتاب است از امام پنجم علیه السلام که فرموده است رسول خدا فرموده اگر رفق مخلوقی بود مجسم و دیدنی نبود در آنچه خدا خلق کرده شیئی نیکوتر از او

۳۴۳- و نیز در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا فرموده رفاقت نمیکند هر دو نفری مگر آنکه پر ثواب تر و محبوب تر آن دو نزد خدای متعال با رفق و مدارا تر آن هاست بدیگری

۳۴۴- در کتاب سفینه نقل شده که امام باقر علیه السلام فرموده هر که عطا شده باو خلق حسن و رفق و مدارا بدرستی که عطا شده خیر و راحت و خوش است حالش در دنیا و آخرت و هر که محروم شود از خلق نیک و رفق باز خواهد شد برای او در هر شر و بدی مگر آنکه خدا نگه دارد از بدی او را

۳۴۵- و در آن کتاب است که آخر وصیت خضر بموسی (ع) این بود که سرزنش مکن کسی را بگناهی و بدرستی که محبوب ترین امور نزد خدای متعال سه چیز است : میان روی در امور : و رفق بینندگان خدا : و عفو و گذشت در چیزیکه قدرت داری . و مدارا نکرد احدی با احدی در دنیا مگر آنکه مدارا کند خدا روز قیامت با او

الخضر لموسى عليه السلام لا تعيرنّ احدا بذنب وان احب الامور الى الله عز وجل ثلاثة القصد في الجده والعفو في المقدره و الرفق بعباد الله و مارفق احد باحد في الدنيا الا رفق الله عز وجل به يوم القيامة ۳۵۴ في الوسائل عن ابي البختری قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول المؤمنون هينون لينون كالجمال الالف ان قيذا نقادوان انيخ على صخرة استناخ ۳۵۵ في الوسائل عن جعفر بن محمد عن آباءه عليهم السلام في وصية النبي لعلي عليه السلام قال يا علي من لم يقبل من متّصل عذرا صادقا كان او كاذبا لم نيل شفاعتی ۳۵۶ وفيه في حديث ان علي بن الحسين عليه السلام قال لولده ان شتمك رجل عن يمينك ثم تحوّل اليك عن يسارك فاعتذر اليك فاقبل عذره ۳۵۷ في السفينه عن الكافي عن عبد العزيز القراطيسي قال قال ابو عبد الله عليه السلام يا عبد العزيز ان الايمان عشر درجات بمنزلة السلم يصعد منه مر قاة بعد مر قاة فلا يقولنّ صاحب الاثني لصاحب الواحد لست علي شيئ حتى ينتهي الى العاشرة فلا تسقط من هودونك فيسقطك من هو فوقك و اذار آيت من هو اسفل منك بدرجة فارفعه اليك برفق ولا تحملنّ عليه ما لا يطيق فتكسره فان من كسر

۳۵۴- در كتاب وسائل نقل شده از ابي البختری كه گفت شنيدم از امام ششم عليه السلام كه ميفرمود مؤمنون مسامح و خوشخوي هستند بمثل شتر يكه ما نوس باشد اگر بكشند مهار او را ميرود و اگر بخواه بآيند او را روي سنگي ميخوابد

۳۵۵- و نيز در آن كتاب است از امام ششم از آباء بزرگوارش عليهم السلام از وصيت رسول خدا بعلی (ع) كه فرمود يا علي هر كس قبول نكند عذر كسي را كه قصد پيوند دارد چه راست باشد و چه دروغ نميرسد با و شفاعت من

۳۵۶- و نيز در آن كتاب است كه علي بن الحسين امام چهارم عليه السلام فرمود بفرزندان خود اگر ناسزا بگويد كسي و مردی از طرف راست تو او بر گردد بسوی تو از طرف چپ و معذرت بخواهد از تو قبول كن عذر او را .

۳۵۷ در كتاب سفينه نقل کرده از كتاب كافي از عبد العزيز قراطيسي كه گفت بمن فرمود امام ششم عليه السلام كه اي عبد العزيز بدرستي كه ايمان ده درجه است بمثل نردبان كه بايد بالا رفت پله و نبايد كسيكه دوپله بالا رفته بكسيكه يك پله بالا رفته بگويد نيستی تو داراي رتبه ولو برسد به پله دهم . پس هيچ ميندار كسي را كه پست تر از تو است مبادا هيچ پندارد كسي كه بالاي تو است تو را : و هر گاه دیدی كسي را كه او پائين تر از تو است بيك پله بلند كن او را بسوی خودت بر فق و مدارا و تحمیل مكن بر او چيز يكه توانائی آن ندارد در اعتقاد پس متزلزل كنی او را زیرا كه هر كه مؤمنی را سست كند بر او ست كه محكم كند او را يعنی در اعتقاد

مؤمناً فعلیه جبره ۳۵۸ و فیہ ایضاً قال الصادق علیہ السلام لعمار بن ابی الاحرص فی حدیث مراتب الاسلام وانه وضع علی سبعة اسهم اعلمت ان اماره بنی امیه كانت بالسيف والعنف والجور وان امامتنا بالرفق والتألف والوقار والتقیه وحسن الخلطه والورع والاجتهاد فرغبوا الناس فی دینکم و فیما انتم فیہ ۳۵۹ فی السفینه فی خلق فی اخلاق النبی ﷺ روی ان اعرابیا جائه یطلب منه فاعطاه ثم قال ﷺ احسنت الیک قال الاعرابی لا ولا اجملت فغضب المسلمون وقاموا الیه فأشار الیهم ان کفو اثم قام ودخل منزله وارسل الیه وزاده شیئاً ثم قال ﷺ احسنت الیک قال نعم فجزاک الله من اهل وعشیره وخیر أقوال له النبی ﷺ انک قلت ما قلت وفی نفس اصحابی من ذالک شیئی

۳۵۸- و نیز در آن کتاب است که فرمود امام ششم علیہ السلام بعمار بن ابی الاحوص در حدیثیکه مراتب اسلام ذکر شده و فرموده پایه گذاری شده بر هفت سهم آیا نمیدانی که خلافت بنی امیه ثبات یافته بشمشیر و سخت گیری و ستم : و اما پیشوائی ما بر خلق بر فرق است و انس و وقار و تقیه و خوش رفتاری و پرهیز گاری و جدیت در امور عبادی و شمانیز بعمل ترغیب کنید مردم را در دین خودتان و بآنچه شما در آن هستید .

۳۵۹- در کتاب سفینه در ماده خلق ذکر شده در اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتی که آمد خدمت آن حضرت عربی بیابانی و چیز طلب کرد حضرت عطا فرمودند باو بعد بیگ نظری فرمودند نیکی کردم بتو آن مرد گفت نه خوبی بمن نکردی مسلمین حاضر در غضب شدند و بپا خاستند که ادب کنند او را اشاره فرمود رسول خدا (ص) که مزاحم نشوید او را : بعد بر خاست رسول خدا و داخل منزل شد و احضار فرمود آن مرد را و زیاد کرد عطارا بعد فرمود آبا احسان کردم بتو گفت بلی جز اهد خدا تو را بهترین خیر و جزا حضرت فرمود تو گفتی آنچه گفتمی و در دل اصحاب من از تو کدورتی است اگر میل داری بگو پیش روی آنها آنچه بمن گفتمی تا بیرون شود از دل آنها کدورتی که از تو دارند گفت نیکو است و خوب کاریست . چون صبح و شام و هنگام اجتماع شد آن مرد آمد و رسول خدا بمردم فرمود این است آن بادیه نشین که گفت آنچه گفت از اهانت بمن و زیاده کردیم ما عطارا باو و گمان برده میشود که راضی شده آبا چنین است گفت بلی جز اهد خدا بتو خیر از اهل و عشیره : پس فرمود (ص) مثل من و مثل این مثل مردیست که برای او شتری باشد گریخته از صاحبش و مردم تعقیب کنند او را و فائده نیخشد مگر دور شدن پس ندا کند صاحب آن شتر که وا گذارید بین من و شتر من زیرامن مهربان ترم با نجیوان از شما و دانان ترم با خلاق او پس رو کند با نجیوان و پاک کند از او خاک و کثافات را پس بر گرداند او را تا بیاید و بخواباند او را و بیند بر او جل او را و مرتب کند او را و بدرستی که اگر واگذار میکردم شما را آنجا که گفت مرد آنچه گفت پس میکشند شما او را و او داخل آتش میشد .

فان اجبت فقل بین ایدیهم ماقلت بین یدی حتی یذهب ما فی صدورهم علیک قال نعم فلما کان الغداء والعشی جاء فقال ان هذا الاعرابی قال ما قال فزدناه فزعم انه رضی کذاک قال نعم فجزاک الله خیر امن اهل وعشیره: فقال عَلَيْهِ السَّلَامُ مثلی ومثل هذا مثل رجل له ناقة شردت علیه فاتبعها الناس فلم یزیدوها الا نفورا فناداهم صاحبها خلوا بینی و بین ناقتی فانی ارفق بهامنکم واعلم فتوجه لها بین یدیها فاخذلها من قمام الارض فردها حتی جائت واستناخت وشد علیها رحلها واستوی علیها وانسی لو ترکتکم حیث قال الرجل ما قال فقطتموه ودخل النار ۳۶۰ فی لالی الاخبار و قد روی ان بعض اولاد الصحابة علی عهد موسی بن جعفر علیه السلام کان یعادى موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ و کان یبغضه و یسبّه و اذا مر به کان یلعنه و آباءه علیهم السلام فقال له غلامانه و موالیه دعنا نقتل هذا الملعون فقال عَلَيْهِ السَّلَامُ: انا قتله فخر ج ذات یوم و طلبه فقیل له: انه فی ضیعة له علی سواد المدینه

۳۶۰ - در کتاب لالی الاخبار نقل است که روایت شده بعضی از اولاد صحابه رسول خدا در زمان موسی بن جعفر علیه السلام بود و دشمنی میورزید با آنحضرت و ناسزا میگفت با آن سرور و گاهی که بر خورد میکرد العیاذ بالله لمن با آنحضرت و پدران بزرگوارش علیه السلام مینمود . در این هنگام گفتند بحضرت غلامان و دوستان آن امام همام اجازه فرمائید بکشیم این ملعون را : حضرت فرمود من میکشم او را بعد خارج شد حضرت روزی و پرسید از مکان او گفتند او ملکی دارد در خارج مدینه حضرت سوار شد بر قاطر خود و رفت بسراغ او تا بملک او حضرت یافت او را که بقاطر خود زمین شیار میکند آنمرد گفت بحضرت فاسد کردی زمین مرا حضرت نزدیک او رسید و سلام کرد بر آنمرد او رد کرد جواب سلام بطور سنگینی و کراهت حضرت نشست نزدا و با انبساط فرمود چه مقدار امید حاصل داری از این زراعت گفت هر چه روزی دهد بمن خدای متعال حضرت گرفت از غلامش کیسه که در آن بود سیصد مثقال طلای سرخ و دادند با آنمرد : و فرمود بگیر این را و ببخش مرا و پدر و جد مرا اگر بدی کرده اند بتو و یا ببخش از بدی که بتو کرده اند : چون دید این رفتار از حضرت افتاد پیش روی حضرت و شروع کرد بیوسیدن دست و پای آن بزرگوار و عذر خواست از آنچه کرده بود : پس برگشت حضرت موسی علیه السلام و دیگر باره که دید حضرت را در بازار پیا خاست و سلام عرض کرد و گفت ای پسر رسول خدا شهادت میدهم که تو از خانواده رسالت هستی و از مهبط وحی و مختلف ملائکه خدا لعنت کند کسی را که دشمن بدادشمارا و نشناسد حق را که خدا برای شما قرار داده : مردم گفتند ندیدیم تو را که اینطور اظهار ادب کنی در دیروز : گفت دیدم من از حلم و کرم آن بزرگوار اموری که یقینم شد بر اینکه او از شجره نبوت و از دوستان رسالت است .

فر کب علیه السلام بغلته و تبعه الی ضیعتة فوجده یحرث ارضه بیغلته و کان الرجل یقول افسدت ارضنا فلما دنی منه سلم علیه فرد السلام بیغض و کراهة فجلس عنده و باسطه و قال کم تر جوفی حرثک هذا قال ما رزقنی الله تعالی فاخذ موسی علیه السلام من غلامه صرة فیها ثلثمائة دینار احمر فدفعها الیه و قال خذ هذه و هب لی ابی و جدی مما ساءوا الیک فلما راى ذلك و وقع بین یدیه فی الارض و جعل یقبل یدیه و رجله و یعتذر مما کان فیہ و انصرف موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فلما رآه بعد ذلك فی السوق وثب علیه و قال السلام علیک یا بن رسول الله و اشهد انک من اهل بیت النبوة و معدن الرساله و مهبط الوحی و مختلف الملائکة لعن الله من ابغضکم و لم یعرف حقا جعل الله لکم فقال الناس ما رأیناک تقول هذا بالامس فقال رايت من حلمه و کرمه ما دلنی علی انه من شجرة النبوة و دوحه الرسالة ۳۶۱ لالی الاخبار عن الباقر علیه السلام انه قال یا جابر اوصیک بخمس : ان ظلمت فلا تظلم و ان خانوک فلا تخن و ان کذبت فلا تغضب و ان مدحت فلا تفرح و ان ذممت فلا تنجز عوف فکر فیما قیل فیک فان عرفت من نفسك ما قیل فسقوطک من عین الله عند غضبک من الحق اعظم علیک مصیبة مما خفت من سقوطک عن عین الناس و ان کنتم علی خلاف ما قیل فیک فتواب اکتسبته من غیر ان تتعب بدنک ۳۶۲ فی الالی قد حکى عن ابی عثمان ان رجلا جاء الیه

۳۶۱- در کتاب لالی الاخبار نقل شده از امام باقر (ع) که به جابر فرمود وصیت میکنم تورا به پنج چیز: اگر ظلم بتو شد ظلم مکن: و اگر بتو خیانت شد خیانت مکن: و اگر تورا تکذیب کردند غضب مکن: و اگر مدح شدی مسرور مشو و اگر مذمت شدی جزع مکن و فکر کن درباره چیزیکه گفته شده برای تو اگر فهمیدی که آن چیز در تو هست پس محو تو از نظر خدا در غضب تو بسبب چیزیکه راست است مصیبت مهم تر است از آنچه میترسی که از چشم مردم بیفتی و اگر تو بر خلاف آن باشی که گفته شده پس اجر و ثوابی رسیده بتو بدون اینکه تن تو تعب و زحمتی به بیند

۳۶۲- در کتاب لالی حکایت شده از ابی عثمان که مردی آمد بسوی او و خواند او را بجهت میهمانی در منزلش پس از آنکه رفت در بخت خانه آن مرد گفت به او مصلحت نیست که تو داخل خانه من شوی پس برگشت ابو عثمان بمنزل خود پس از آنکه قرار گرفت در منزل آمد آن مرد در حالیکه اظهار پشیمانی کرد از کرده خود و دعوت کرد او را بار دوم ابو عثمان اجابت کرد و رفت تادرنمزل آن مرد گفت به او آنچه مرتبه قبل گفته بود پس برگشت ابو عثمان و همین نحوه رفتار کرد آن

فدعاء فی داره للضیافه فلما جاء الی باب دار الرجل قال له : ما كان من المصلحة ان تدخل داری فرجع ابو عثمان الی منزله فلما استقر فی منزله جاء الرجل الیه مظهراً للندامة عما فعل به فدعاه ثانیاً فأجابته فلما جاء الی باب داره قال له ما قاله فی المرتبة الاولى فرجع ابو عثمان فعامل الرجل معه هذه المعاملة اربع مرات متوالية فلم یکن یرده ولم یکن یتغیر ولم یقل له شیئاً ثم جائه الرجل فقال له انما کان غرضی من ذالك امتحانک فقال له ابو عثمان امتحنتی بخلق هو خلق الکلاب فانها کذالك تجیئنی اذا دعیت وتذهب اذا ردّت .

(باب من طلب عثرات المؤمنین)

۳۶۴ فی الکافی عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله قال اقرب ما یكون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل علی الدین فیحصی علیه عثراته و زلاته لیعتقه به یوما ۳۶۴ فی الکافی عن اسحق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قال رسول الله بامعشر من اسلم بلسانه ولم یخلص الایمان الی قلبه لا تدموا المسلمین ولا تتبعوا عورتهم فانه من تتبع عورتهم تتبع الله عورتهم و من تتبع الله عورته یفضحه و لو فی بینه ۳۶۵ فی الکافی حسین مردتا چهار مرتبه پشت سرهم نه رد کرد دعوت او را و نه هم حالش تغییر کرد و نگفت به او چیزی : و بعد آن مرد آمد و گفت غرض من این بود از این عمل که تورا امتحان کنم : ابو عثمان گفت امتحان کردی مرا بخلقی که آن خلق سگان است زیرا که سگ این طور است بخوانی او را و صدا کنی میآید و بر گردانی بر میگردد . (باب مذمت تجسس از لغزشهای مؤمنین)

۳۶۳- در کتاب کافی وارد شده از زراره از امام پنجم و امام ششم علیهما السلام که فرمود نزدیکترین وقت بنده بکفر این است که برادری کند مردی با کسی در دین و نشان گذاری کند بر او لغزشها و گناهان او را تا سرزنش کند او را بآنها روزی .

۳۶۴- و نیز در آن کتاب است از اسحق بن عمار که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا فرموده ای دسته و جماعتی که اسلام آورده اید بزبان و خالص نیست ایمان در دل شما بد گوئی نکنید از مسلمین و تفحص نکنید پوشیده های آنها را بدرستی که هر که تفحص کند امور زشت مسلمین را خدا تعقیب خواهد فرمود از کارهای زشت او و کسیکه خدا کارهای زشت او را بررسی کند رسوا خواهد ساخت او را و لومیان خانهاش .

۳۶۵- در کتاب کافی از حسین پسر مختار نقل شده از زید از امام ششم علیه السلام درباره حدیثی که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است فرمود نه معنای آن این باشد که کشف عورت او

بن مختار عن زید عن ابی عبدالله علیه السلام فیما جاء فی الحدیث عورة المؤمن علی المؤمن حرام قال عليه السلام ما هو ان ينكشف فترى منه شيئاً انما هو ان تروى عليه وتعيبه ۳۶۶ فی الوسائل کتاب الجهاد عن نهج البلاغة عن امیر المؤمنین عليه السلام انه قال فی النهی عن عیب الناس وانما ينبغی لاهل العصمة والمصنوع اليهم فی السلامة ان یرحموا اهل الذنوب والمعصية ويكون الشکر هو الغالب علیهم والحاجز لهم عنهم فكيف بالعائب الذی عاب اخاه و غیره ببلواه اما ذکر موضع ستر الله علیه من ذنوبه ما هو اعظم من الذنب الذی عاب به فكيف يذمه بذنب قدر كب مثله فان لم يكن ركب ذلك الذنب بعينه فقد عصی الله فیما سواه مما هو اعظم منه وایم الله لو لم يكن عصاه فی الكبير لقد عصاه فی الصغير ولجرأته علی عیب الناس اكبر یا عبدالله لاتعجل فی عیب عبد بذنب فعله مغفور له ولا تأمن علی نفسك صغیر معصية فلعلك تعذب علیه فلیكف من علم

بشود و تو از او چیزی به بینی بلکه معنای آن این است نقل کنی از او چیزی و عیب جوئی کنی از مؤمن .

۳۶۶- در کتاب وسائل باب جهاد از نهج البلاغه از امیر المؤمنین (ع) نقل شده که فرمود درباره نهی از تعیب و عیب جوئی مردم بدرستی که سزاوار اهل دین و رفتار با آنها زیر سایه سلامت دین این است ترحم کنند بر اهل گناه و معصیت و شکر گذاری غالب باشد بر آنها و مانع شود شکر از اشتغال آنها بعیب جوئی از اهل معصیت : چگونه ممکن است عیب جوئی کند از برادر خود و سرزنش کند او را با بتلامات او آیا بخاطر ندارد محلی را که پوشانیده خدا بر او گناهانش را که آنچه پوشانیده بزرگتر بوده از آنچه عیب گرفته و چگونه مذمت میکند او را بگناهی که خود مرتکب شده مثل آنرا : و اگر بجا نیاورده عین آن گناه را بدرستی که عصیان کرده خدا را در غیر آن از چیزهایی که بزرگتر است از گناه او : و بخدا قسم اگر نافرمانی نکرده در بزرگتر نافرمانی کرده در کوچکتر و هر آینه جرئت او بر عیب جوئی مردم بزرگتر است از گناه او : ای بنده خدا عجله مکن در عیب گیری بنده بگناه شاید که خدا آمرزیده باشد آنرا ولی تو ایمن مباش بر خودت از گناه کوچکی شاید که تو عذاب شوی بر آن : پس باید خودداری کند کسی که عالم بعیب غیر باشد مادامیکه عالم است بعیبی در خود : و باید شکر بر عاقبت از آنچه غیر مبتلا است مانع باشد او را از عیب جوئی : و فرموده است هر که بعیب خود بنگرد بردگران عیب نگیرد و هر که راضی شود بر زق خدا غم نخورد بر آنچه از او فوت شود تا آنجا که فرماید هر که بنگرد بعیوب مردم و بعد به پسندد آنرا برای خود پس او احمق است و فرمود بزرگترین عیبها این است که بردگران عیب بگیري بآنچه مثل آن در خودت باشد .

منکم عیب غیره لما یعلم من عیب نفسه ولیکن الشکر شاغلا له علی معافاته عما ابتلی به غیره وقال علیه السلام من نظر فی عیب نفسه اشتغل عن عیب غیره ومن رضی رزق الله لم یحزن علی مافاتہ الی ان قال ومن نظر فی عیوب الناس ثم رضیها لنفسه فذلک الاحق بعینه وقال کبر العیب ان تعیب ما فیک مثله ۳۶۷ فی الوسائل عن محمد بن اسماعیل عن بعض رجاله قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا را یتم العبد متفقداً لذنوب الناس ناسیا لذنوبه فاعلموا انه قدم کربہ ۳۶۸ فی السفینه تعییر معاویة لعلی عَلَيْهِ السَّلَامُ وعهدک امس تحمل قعیدة بیتک لیلا علی حمار ویداک فی یدی ابنیک الحسن و الحسین یوم بویع ابو بکر فلم تدع احدا من اهل بدر والسوابق الادعو تهم الی نفسک و مشیت الیهم بامر ائمتک وادیت الیهم بانیک واستنفر تهم علی صاحب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فلم یجبتک منهم الا اربعة او خمسة و العمری لو کنت محقا لاجابوک و لکنک اذعیت باطلا و قلت ما لا یدرک و فی کتابه لعنه الله لعلی عَلَيْهِ السَّلَامُ انک کنت تقاد کما یقاد الجمل المخشوش فکتب علیه السلام فی جوابه و قلت انی کنت اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی اباع و

۳۶۷- دروسائل از محمد پسر اسماعیل نقل شده از امام ششم (ع) که فرمود هر گاه دیدید بنده تجسس میکند گناه مردم را و فراموش کرده گناهان خود را بدانید که مورد مکر خدا قرار گرفته .

۳۶۸- در کتاب سفینه ذکر شده سرزنش معاویه لعنة الله علیه امیر المؤمنین علی علیه السلام را که یادت هست دیروز سوار میگردی خانه نشین خانه ات را برد از گوش و دودست بدست دو پسر حسن و حسین بود روزیکه با ابی بکر بیعت شد و تو واگذار نکردی احدی از اهل بدر و سابقین را مگر آنکه خواندی آنها را بیاری خود و بسوی آنها رفتی با عیال خودت و فرستادی بسوی آنها پسرانت را و تحریر کردی بجهاد با مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله و جواب ندادند آنها تورا مگر چهار یا پنج نفر و بجان خودم قسم که اگر بودی برحق اجابت میکردند تورا ولیکن تو ادعای باطل کردی و گفتمی مطلبی ناشدنی : و نیز کاغذی نوشت معاویه بعلی علیه السلام که تو تن در دادی آن جوریکه منقاد است و مطیع شتر مهار شده : و آن بزرگوار در جواب نوشت ای معاویه گفتمی که من منقاد بودم بمثل شتر مهار شده تا اینکه بیعت کردم بخدا قسم تو اراده کردی مذمت کنی مدح کردی و اراده کردی رسوا کنی رسوا شدی و بر مسلمان ننگ نیست مظلوم واقع شود که در دین خود شک نداشته باشد و در یقین خود بحقانیت دین شبهه نداشته باشد و همین است حجت من بر تو و بر غیر تو .

لعمر الله لقد اردت ان تدم فمدحت وان تفضح فافتضحت وما على المسلم عن المسلم من غضاضة في ان يكون مظلوما مالم يكن شاكفا في دينه او مرتابا في يقينه وهذه حجتى عليك وعلى غيرك ۳۶۹ فى الالى قال ابو جعفر عليه السلام يجب للمؤمن ان يستر عليه سبعين كبيرة ۳۷۰ فى الوسائل عن يزيد بن حبيب عن ابن عمر قال قال رسول الله كان بالمدينة اقوام لهم عيوب فسكتوا عن عيوب الناس فاسكت الله عن عيوبهم الناس فماتوا ولا عيوب لهم عند الناس وكان بالمدينة اقوام لا عيوب لهم فتكلموا فى عيوب الناس فظهر الله لهم عيوب بالهم ام يز الويعر فون بها الى ان ماتوا ۳۷۱ وفيه ايضا عن ابي عبيدة الخداء قال سمعت ابا جعفر محمد بن على الباقر يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان اسرع الخير ثوابا البروان اسرع الشر عقابا بالبغى وكفى بالمرء عيباً ان يبصر من الناس ما يعمى عنهن من نفسه وان يعير الناس بما لا يستطيع تركه وان يؤذى بما لا يعينه ۳۷۲ فى السفينة قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من اذاع فاحشة كان كمنبتديها ومن عير مؤمنا بشيئى لا يموت حتى يرتكبه

۳۶۹- در کتاب لالی نقل شده که امام پنجم علیه السلام فرمود واجب است از برای مؤمن

بر مؤمن که ببوشد براو هفتاد گناه کبیره .

۳۷۰- در کتاب وسائل نقل است از يزيد بن حبيب از پسر عمر که گفت رسول خدا فرموده

بودند در مدینه دسته که برای آنها عیبهاى بود ولی ساکت شدند از ذکر عیبهای مردم: پس ساکت کرد خدا مردم را از ذکر عیبهای آنها پس مردند و حال آنکه نزد مردم بی عیب بودند و بودند در مدینه دسته که عیبی نبود برای آنها پس شروع کردند بذکر عیبهای مردم ظاهر کرد خدا برای آنها عیبهاى که همیشه بآن عیبها شناخته میشدند تا وقتیکه مردند .

۳۷۱- و نیز در آن کتاب نقل شده از ابي عبيدة حذاء که گفت شنيدم از امام پنجم محمد بن

على الباقر عليه السلام که فرمود رسول خدا فرموده بدرستیکه سر يعترين امور خيريه درجزا نيکی کردن است و سر يعترين شرها در عقوبت بغى است و تعدى بغير و كافي است برای مرد از عيب که به بيند از مردم آنچه را که نسبت بخود نبيند آنرا : و اينکه سرزنش کند مردم را بچيز يکه خود نمیتواند ترک کند آنرا و اينکه آزار دهد مردم را بچيز يکه ياوه باشد و بی ثمر .

۳۷۲- در کتاب سفینه نقل شده از رسول خدا که فرمود هر که فاش کند کار بدی را خواهد

بود مثل کسیکه ابتدا کرده بآن کار بد و هر که سرزنش کند مؤمنی را بعملی نمیرد تا اینکه بجا آورد آنرا .

۳۷۳ و فيه عن الصادق من اطلع من مؤمن على ذنب اوسیئة فأفشى ذلك عليه ولم يكتمها ولم يستغفر الله له كان عند الله كعاملها و عليه و زرذالك الذی افشاه علیه و كان مغفورا عاملها و كان عقابه ما افشى علیه فی الدنيا مستور علیه فی الآخرة ثم یجد الله اكرم من ان یشئ علیه عقابا فی الآخرة ۳۷۴ و فی وصیة الصادق علیه السلام لعبد الله بن جندب یا بن جندب ان عیسی بن مریم علیه السلام قال لاصحابه ارا یتملون ان احدکم مر باخیه فرأی ثوبه قد انكشف عن بعض عورتها كان کاشفا کلها ام یرد علیها ما انكشف منها قالوا بل نرد علیها قال کلا بل تکشفون عنها کلها فعر فوا انه مثل ضرب له لهم فقیل له یا روح الله و کیف ذالك قال الرجل منکم یطلع علی العورة من اخیه فلا یسترها الی ان قال لا تنظروا فی عیوب الناس کالارباب و انظروا فی عیوبکم کهمیة العبیید انما الناس رجالان مبتلی و معافا فارحموا المبتلی و احمد و الله علی العافیة ۳۷۵ و فیہ قال

۳۷۳- و در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که هر که مطلع شود از مؤمنی بر عیبی یا گناهی پس افشا و ظاهر کند و نپوشد آنرا و طلب آمرزش از خدا نکند برای او خواهد بود نزد خدا براو گناه عمل آنچنانکه که افشا کرده و کنندۀ آن کار آمرزیده خواهد شد و خواهد بود عقاب او همان افشا شدن آن عمل و پوشیده خواهد ماند در آخرت : و خدا کریم تر است از اینکه دو مرتبه عقاب کند او را در آخرت .

۳۷۴- و در آن کتاب ذکر شده از جمله سفارشات امام ششم بعد از جندب که ای پسر جندب بدرستی که عیسی بن مریم فرمود بیارانش آیا شما اگر به بینید و بگذرد یکی از شما ببردش و به بیند لباس او پس رفته از عورتش آیا بقیه را باز میکند یا بر میگرداند لباس را و میپوشاند عورت او را گفتند نه بلکه بر میگردانیم لباس را بر روی عورتش : فرمود حضرت عیسی (ع) که چنین نیست بلکه باز میکنید بقیۀ عورت را دانستند که مثلی است زده پیغمبر خدا برای آنها : گفته شد چگونه است مطلب یا روح الله فرمود مردی از شما مطلع میشود بر کار بدی از بردارش نمیپوشاند آنرا و بعد فرمود نگاه نکنید ببعیبهای مردم بمثل ارباب بزیر دستان خود بلکه نگاه کنید ببعیبهای خودتان بمثل نگاه بسوی عبد و بندگان بدرستی که مردم دو دسته اند مبتلی بگناه و معاف برکنار از گناه شما که از گناه برکنارید طلب رحمت کنید جهة مبتلایان و حمد خدا کنید که برکنارید از معصیت .

۳۷۵- و در آن کتاب است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اشرار جستجو میکنند بدیهای مردم را و واگذار میکنند نیکیهای آنها را بمثلیکه پشها جستجو میکنند مواضع مجروح از بدن را و وامیگذارند مواضع سالم را

امیر المؤمنین علیه السلام الاشرار يتبعون مساوی الناس و یترکون محاسنهم كما يتبع الذباب
 المواضع الفاسدة من الجسد و یترک الصالح ^{۳۷۶} و فیہ عن علی علیه السلام جهل المرء
 بعیوبه من اکبر ذنوبه و قال علیه السلام اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله و قال علیه السلام
 من نظر فی عیوب غیره فانکرها ثم رضیها لنفسه فذالك الاحمق ^{۳۷۷} فی السفینه عن
 اصبح بن نباته قال قال امیر المؤمنین علیه السلام قال الله تعالی لموسیٰ یاموسیٰ احفظ
 وصیتی لك باربعة اشیاء اولیهن ما دمتم لاتری ذنوبك تستغفر فلا تشتغل بعیوب غیرك
 والثانیه ما دمتم لاتری كنوزی قد نفدت فلا تغتم برزقك والثالثه ما دمتم لاتری زوال
 ملكی فلا ترح احد اگیری والرابعه ما دمتم لاتری الشیطان میتا فلا تأمن مکره ^{۳۷۸}

۲۷۶- و در آن کتاب روایت شده از علی علیه السلام که توجه نداشتن مرد بعیب‌های خود از
 بزرگترین گناهان او است و نیز فرموده بزرگترین عیب این است که عیب بگیرد بچیزی که
 در تو هست مثل آن و نیز فرموده هر که نظر کند در عیب‌ها و زشت بشمارد آنرا و بعد راضی شود
 بداشتن مثل آن برای خودش همچو کسی احمق است - مناسب است این شعر ذکر شود.

همه عیب خلق دیدن نه مروست و مردی	نگهی بخویشتن کن که همه گناه داری
ره طالبان عقبی کرم است و فضل و احسان	توجه در نشان مردی بجز از کلاه داری
تو حساب خویشتن کن نه حساب خلق سدی	که بضاعت قیامت عمل تباه داری

۳۷۷ در کتاب سفینه نقل شده از اصبح بن نباته که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
 خدای متعال بحضرت موسی (ع) یاموسیٰ حفظ کن وصیت و سفارش مرا بچهار چیز اولی آنها این
 است مادامیکه ندیدی گناهانت آمرزیده شده بجستجوی عیب غیر مپرداز : و دومی این است
 مادامیکه ندیدی خزائن رزق من تمام شده غم روزی نداشته باش سوم مادامیکه ندیدی زوال
 سلطنت من امید بهیچ کس غیر من مبر : چهارم مادامیکه ندیدی شیطان را مرده ایمن از خدعه
 و مکر او مباش .

۳۷۸- در کتاب وسائل نقل شده از عثمان پسر جبلة از امام باقر (ع) که فرمود فرموده
 رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که در او باشد این سه خصلت یا یکی از آنها خواهد بود در سایه عرش
 خدا روزیکه نباشد سایه مگر سایه عرش خدا: مردیکه بدهد بمردم از قبل خود آنچه او خواهان
 است از مردم : و مردیکه جلو نگذارد و عقب نگذارد قدمی مگر بدانند که در این کار رضایت
 خداست: و مردیکه عیب نگیرد بر برادر مسلمان خودش بیعیبی مگر آنکه نیست کند آن عیب از
 خود : بدرستی که نیست نکرده از خورد عیبی مگر آنکه ظاهر شود در او عیبی و کافی است برای
 مرد در دوری از عیوب مردم اشتغال او بعیوب خود .

فی الوسائل کتاب الجهاد عن عثمان بن جبلة عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاث خصال من کن فیها و واحدة منهن کان فی ظلّ عرش الله یوم لا ینظر الا ظله: رجل اعطى الناس من نفسه ما هو سائلهم و رجل لم یقدم رجلا ولم یتؤخر رجلا حتى یعلم ان ذالک لله رضا و رجل لم یعیب اخاه المسلم بعیب حتى ینفی ذالک العیب عن نفسه فانه لا ینفی منها عیبا الا بداله عیب و کفی بالمرء شغلا بنفسه عن الناس ۳۷۹ فی الوسائل کتاب الجهاد عن ابی مریم عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاری یقول ان رسول الله صلی الله علیه و آله مر بنا فوقف وسلم ثم قال مالی اری حبّ الدنیا قد غلب علی کثیر من الناس الی ان قال طوبی لمن شغله خوف الله عزوجل عن خوف الناس طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب المؤمنین من اخوانه ۳۸۰ و فیہ ایضاً عن ابی ذر الغفاری عن رسول الله صلی الله علیه و آله فی حدیث قال قلت له یا رسول الله صلی الله علیه و آله اوصنی قال اوصیک بتقوی الله فانه رأس الامر کلّه

۳۷۹ - و نیز در آن کتاب است از ابی مریم از امام پنجم علیه السلام که فرمود شنیدم از جابر بن عبدالله انصاری که میگفت رسول خدا مرور کرد بما پس ایستاد و سلام کرد بعد بمن فرمود چه میشود که مبینم علاقه بدنی غالب شده بر زیادی از مردم تا اینکه فرمود خوشا بحال کسیکه خوف خدا باز داشته او را از خوف مردم : خوشا بحال کسیکه باز داشته او را عیب خود از عیبهای مؤمنین از بردارانش.

۳۸۰ - و در آن کتاب نقل شده از ابی ذر غفاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که گفت گفتم با نیزر گوار ای فرستاده شده خدای متعال وصیت و پند و موعظه کن مرا فرمود وصیت و سفارش میکنم تو را پرهیز گاری و تقوی زیرا که تقوی رأس و مایه حیات همه چیز است: گفتم میکنم زیاد بفرما فرمود بر تو باد بخواندن قرآن و بیاد خدا باش و ذکر خدا بگو کثیرا: گفتم زیاد بفرما فرمود بر تو باد بزیادتی سکوت: گفتم زیاد بفرما فرمود اجتناب کن از زیادتی خنده: گفتم زیاد بفرما فرمود بر تو باد بدوستی فقراء و همنشینی با آنها : گفتم زیاد بفرما فرمود حق بگو و هر چند گفتن حق تلخ است : گفتم زیاد بفرما فرمود مقرر در باره خدا پرستی از ملامت هیچ ملامت کننده گفتم زیاد بفرما فرمود هر آینه علم تو بعیوب خودت باز بردارد تو را از عیب جوئی از مردم و دقت نظر مدار بر آنها در چیزهایی که بجا میآوری مثل آنها : و بعد فرمود کافی است برای مرد از جهة عیب که بوده باشد در اوسه صفت : بشناسد و به بیند در مردم چیزیکه در خود جاهل است بآن چیز: و باعث شرم و حیا به بیند در مردم چیزیکه خود او داراست آن چیز را : و آزار دهد همنشین خود را بأموریکه ثمری بر آن بار نیست : و بعد فرمود ای اباذر نیست عقلی مثل تدبیر و نیست ورعی مثل خودداری از عرض مردم و نیست حسب و نسبی مثل حسن خلق.

قلت زدنی قال عليك بتلاوة القرآن و ذكر الله كثير اقلت زدني قال عليك بطول الصمت قلت زدني قال اياك وكثرة الضحك قلت زدني قال عليك بحب المساكين و مجالستهم قلت زدني قال قل الحق وان كان مرا قلت زدني قال لا تخف في الله لومة لائم قلت زدني قال ليحجزك عن الناس ما تعلم من نفسك و لاتحد عليهم فيما تأتي مثله ثم قال كفي بالمرء عيبا ان يكون فيه ثلاث خصال يعرف الناس ما يجهل من نفسه ويستجى لهم مما هو فيه ويؤذي جلسه فيما لا يعنبه ثم قال يا باذر لا عقل كالتمبير ولا ورع كالكف ولا حسب كحسن الخلق ٣٨١ في الوسائل في كتاب الجهاد عن ابان بن عبد الملك عن الصادق عليه السلام قال ان موسى لما اراد ان يفارق الخضر قال اوصني فكان فيما اوصاه ان قال له اياك واللحاجة و ان تمشي في غير حاجة و ان تضحك من غير عجب و اذ ذكر خطيئتك و اياك و خطايا الناس اقول و يعجبني نقل رواية كان مناسبا او غير مناسب ذكرها في المقام ٣٨٢ في السفيه في حديث عن النبي صلى الله عليه و آله انه قال لعلي عليه السلام و من زار قبوركم عدل ذلك ثواب سبعين حجة بعد حجة الاسلام و خرج من ذنوبه حتى يرجع من زيارتكم كيوم ولدته امه فابشرو بشر اوليائكم و محبيكم من النعيم و قررة العين بما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر و لكن حثالة من الناس يعيرون

٣٨١- در کتاب و مسائل باب جهاد ذکر شده از ابان بن عبد الملك از امام ششم عليه السلام که فرمود پس از آنکه موسی (ع) قصد جدائی خضرا کرد فرمود پند بده مرا از جمله اموری که خضر فرمود بموسی (ع) این بود که فرمود بگریز از لجاجت و از حرکت بدون حاجت و از خنده بدون سبب و از نظر دور بردار گناهان خود را و پرهیز از ذکر گناهان مردم. نویسنده سطور گوید خوش دارم نقل کنم روایتی را در این جا چه مناسبت داشته باشد یا نه .

٣٨٢- در کتاب سفینه ذکر شده حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود بعلی علیه السلام هر که زیارت کند قبرهای شمارا برابر است این زیارت با ثواب هفتاد حج بعد از حج واجب و خارج میشود از گناهانش بطوریکه وقتی برگردد خواهد بود بمانند روزیکه زائیده او را مادرش پس بشارت باد تو را و بشارت بده شیعیان و دوستان خود را بنعمت‌ها و چشم‌روشنی‌هایی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بقلب بشری خطور نکرده : و لکن اراد از مردم سرزنش خواهند کرد زوار قبور شمارا آنطوریکه سرزنش میکند زنا دهنده را بزناي او و این اراد از مردم شروامت من هستند که نمیرساند خدا بآنها شفاعت مرا و وارد نمیشوند بر حوض من .

زوار قبور کم کما تعیر الزانیة بزنائها اولیئک شرار امتی لانالهم الله شفاعتی و لا یردون حوضی .

(باب کظم الغیظ والعفو عن الناس)

۳۸۳ فی الکافی عن حماد عن ربعی عن حدثه عن ابی جعفر علیه السلام قال قال لی ابی یا بنی ما من شیئی اقر لعین ابیک من جرعة غیظ عاقبتہا صبر ۳۸۴ فی الکافی عن مالک بن حصین السکونی قال قل ابو عبد الله علیه السلام ما من عبد کظم غیظا الا زاده الله عزوجل عزافی الدنيا والاخرة وقد قال الله عزوجل والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین واثابه الله مکان غیظه ذلک ۳۸۵ فی الکافی عن ابن ابی عمیر عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی بن الحسین علیهما السلام یقول ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم ۳۸۶ و فیہ عن عمار بن مروان عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام قال نعم الجرعة الغیظ لمن صبر علیها فان عظیم الاجر لمن عظیم البلاء وما احب الله

(باب کظم غیظ و فرو نشاندن خشم و عفو از مردم)

۳۸۳- در کتاب کافی از حماد از ربعی از موثق نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرمود پدم بمن فرمود چیزی روشن نمیکنند چشم مرا و روشن کننده تر نیست از جرعه خشمی که عاقبت آن صبر باشد .

۳۸۴- و نیز در کتاب کافی از مالک پسر حصین سکونی نقل شده که امام ششم علیه السلام فرمود هیچ بنده نیست که بنشانند خشم خود را مگر آنکه زیاد کند خدای عزوجل عزت او را در دنیا و آخرت و بعد فرمود خدا فرموده کسانی که فرو نشانند خشم و عفو کنند مردم و یا ببخشند مردم را در لغزشها خدا دوست دارد نیکوکاران را و خدا مزد و پاداش مرحمت کند بازاء این عمل .

۳۸۵- و نیز در کتاب کافی نقل شده از ابن ابی عمیر از هشام بن الحکم از امام ششم علیه السلام که فرمود علی بن الحسین علیه السلام فرموده دوست ندارم که بعوض ذلت نفس من بمن داده شود بارهائی از نعمت .

۳۸۶- و نیز در آن کتاب است از عمار بن مروان از زید پیه فروش از امام صادق علیه السلام که فرمود نیکو جرعه ایست خشم برای کسی که صبر کند بر آن زیرا که پاداش بزرگ عوض بلای بزرگ است و دوست ندارد خدا دسته و طایفه را مگر آنکه مبتلا میکند آنها را .

قوما الا ابتلاهم ۳۸۷ فی الکافی عن سیف بن عمیره قال حدثنی من سمع ابا عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ يقول من كظم غيظا ولو شاء ان يمضيه امضاه ملاء الله قلبه يوم القيامة رضاه ۳۸۸ فی الکافی عن عبد الله بن منذر عن الوصافی عن ابي جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ قال من كظم غيظا وهو يقدر على امضائه حشى الله قلبه امنا وايمانا يوم القيامة ۳۸۹ وفيه عن ابي حمزه عن علي بن الحسين عَلَيْهِ السَّلَامُ قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من احب السبيل الى الله عزوجل جرعتان جرعة غيظ يردها بحلم وجرعة مصيبة يردها بصبر ۳۸۸ فی الکافی عن يونس بن عبد الرحمن عن حمران بن اعين قال قال ابو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ ۳۹۰ ثلاث من مكارم الدنيا والاخرة تعفو عن ظلمك وتصل من قطعك وتحلم اذا جهل عليك ۳۹۱ فی الکافی عن ابي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليهما السلام قال سمعته يقول اذا كان يوم القيامة

۳۷۷- و نیز در کتاب کافی نقل است از سیف بن عمیره که گفت حدیث کرد مرا کسیکه شنیده بود از امام ششم علیه السلام که میفرمود هر که فرونشاند خشمی را که اگر بخواهد انتقام بگیرد میتواند پر کند خدا دل او را روز قیامت از رضای خود .

۳۸۸- در کتاب کافی نقل است از عبد الله پسر منذر از وصافی از امام پنجم علیه السلام که فرمود هر که فرونشاند خشمی را و قادر باشد بر انتقام پر کند خدا دل او را از امنیت و امان و ایمان روز قیامت .

۳۸۹- و در آن کتاب است از ابي حمزه از امام چهارم علیه السلام که فرمود فرموده است رسول خدا (ص) از محبوب ترین راه بسوی خدای عزوجل دو جرعه است: جرعه خشمی که رد کند آنرا ببرد باری و جرعه مصیبتی که رد کند آنرا بصبر .

۳۹۰- در کتاب کافی از یونس پسر عبد الرحمن از حمران پسر اعین نقل شده که گفت فرمود امام ششم علیه السلام سه چیز از خصلت های نیک دنیا و آخرت است: گذشت از کسیکه ظلم کرده بتو؛ و پیوند بکسیکه قطع از تو کرده؛ و بردباری در جائیکه حق تو شناخته و ادا نشود .

۳۹۱- و نیز در کتاب کافی از ابي حمزه ثمالی نقل شده از امام چهارم علیه السلام که گفت شنیدم که آن بزرگوار میفرمود روز قیامت که بشود خدا جمع میکند اولین و آخرین را در قطعه از محشر و بعد ندا میکند ندا کننده که کجا بنده اهل فضل و کرامت پس بر میخیزد دسته از مردم ملائکه با آنها ملاقات میکنند و میگویند چیست باعث برتری شما میگویند پیوند کردیم با کسیکه از ما قطع کرد؛ و بخشیدیم بکسیکه ما را محروم داشت؛ و گذشتیم از کسیکه بما ظلم و ستم کرده بود فرمود گفته میشود با آنها راست گفتید داخل بهشت شوید .

جمع الله تبارك و تعالی الاولین والآخرین فی سعید واحد ثم ینادی مناد این اهل الفضل قال فیقوم عنق من الناس فتلقیهم الملائكة فیقولون وماکان فضلکم فیقولون کناصل من قطعنا ونعطی من حررنا ونعفو عن ظلمنا قال فیقال لهم صدقتم ادخلوا الجنة ۳۹۲ فی الکافی عن اسماعیل بن زیاد السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه وآله علیکم با العفوفان العفو لایزید العبد الا عزا فتعافوا ایعزکم ۳۹۳ فی الکافی عن عمر بن شمر عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال ثلاث لایزید الله بهن المرء المسلم الاعزا الصفح عن ظلمه واعطاء من حرره والصله لمن قطعه ۳۹۴ ارشاد الدیلمی قال الصادق علیه السلام لخراج المدائنی الاحدثکم بمکارم الاخلاق قال بلی فقال الصفح عن الناس ومواساة الرجل اخاه فی الله و ذکر الله کثیرا ۳۹۵ و فی ذالک الکتاب و قال رسول الله صلی الله علیه وآله احلم الناس الذین اذا غضبوا عفوا و اصبرهم اکظمهم للفیظ و اغناهم ارضاهم بما قسم الله و احبهم الی الله اکثرهم ذکرا و اعدلهم من اعطی الحق من نفسه

۳۹۲- و نیز در کتاب کافی از اسماعیل پسر زیاد سکونی نقل است از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده بر شما باد بگذشت و عفو زیرا که گذشت زیاد نمیکند برای بنده مگر عزت پس گذشت و عفو کنید از یکدیگر تا عزت دهد خدا شمارا .

۳۹۳- و در آن کتاب از عمر پسر شمر از جابر نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرمود سه چیز است که زیاد نمیکند خدا بسبب آنها برای مرد مسلمان مگر عزت : گذشت از کسیکه ستم کرده : و بخشش بکسیکه محروم داشته : و پیوند با کسیکه قطع کرده

۳۹۴- در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که امام ششم علیه السلام بخراج مدائنی فرمود آیا حدیث و بیان نکنم اخلاق پسندیده را گفت چرا : فرمود گذشت از مردم و مواساة مرد با برادر دینی خود : و بیاد خدا بودن و ذکر خدا گفتن زیاد

۳۹۵- و در آن کتاب است که رسول خدا فرمود بردبارترین مردم کسانی هستند که هر گاه خشمناک شوند فرو نشانند : و صابرترین آنهائی هستند که بهتر بر نفس غالب اند و بهتر فرو نشانند خشمرا : و غنی ترین آنها کسی است که بهتر راضی باشد با آنچه خدا عنایت کرده : و محبوب ترین آنها نزد خدا کسی است که بهتر راضی باشد : و عادل ترین آنها کسی است که از پیش خود حق بصاحب حق بدهد و دوست بدارد برای مسلمین آنچه برای خود دوست دارد و بد بدارد آنچه برای خود بد می شمارد

واحب للمسلمين ما يحب لنفسه واكره لهم ما يكره لنفسه ۳۹۶ فی الوسائل عن ابن فضال قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول ما التفت فتان قطا لانصر اعظمهما عفو ۳۹۷ فی الوسائل علی بن فضال عن ابيه قال قال الرضا عليه السلام فی قول الله عزوجل فاصفح الجمیل قال العفون غیر عتاب ۳۹۸ فی الکافی عن ابی عمیر عن معاویة بن وهب عن معاذ بن مسلم عن ابی عبد الله عليه السلام قال اصبر و اعلى اعداء النعم فانك لن تكافی من عصى الله فيك بافضل من ان تطيع الله فيه ۳۹۹ لالی الاخبار نقل عن بعض الاكابر انه كان يذهب فی طریق فصيوا على رأسه الرماد فنزل من مركبه واشتغل بطرح الرماد وتنظيف ثيابه ولم يقل شيئا فقيل له لم تزجرهم قال من كان مستحقا للنار لو صالحوا معه بصب الرماد لا يكون له ان يغضب ۴۰۰ ونقل عن زهر الربيع انه قال حكى لي ان ملكا خرج ليلة متنكرا فاتى

۳۹۶- در کتاب وسائل از ابن فضال نقل است که شنیدم از ابی الحسن علیه السلام که میفرمود بر خورد نکردند هیچ دودسته مگر آنکه یاری شد آنکه گذشت او بیشتر بود ۳۹۷- و نیز در کتاب وسائل نقل شده از علی بن فضال از پدرش که گفت فرمود حضرت رضا علیه السلام درباره قول خدای متعال فاصفح الجمیل یعنی گذشت و عفو بدون عتاب و سرزنش .

۳۹۷ در کتاب کافی نقل شده از ابن ابی عمیر از معاویة بن وهب از معاذ بن مسلم از امام ششم علیه السلام که فرمود تحمیل کند از اعداء مشاق را زیرا که تو مکافات نمیدی کسی را که درباره تو معصیت خدا کرده بهتر و برتر از اینکه تو عبادت کنی خدا را درباره او .

۳۹۹- در کتاب لالی نقل شده از بعضی از بزرگان که عبور میکرد در راهی ریختند بر سراو خاکستر از مرکب پیاده شد و مشغول شد بپاک کردن خاکستر و نظیف کردن جامه اش و چیزی نگفت گفته شد چرا زجر و منع نکردی گفت کسیکه استحقاق آتش دارد اگر بریختن خاکستر صلح شود سزاوار نیست غضب کند .

۴۰۰- و نقل شده از کتاب زهر الربیع که گفت حکایت شده برای من که سلطانی خارج شد شبی بناشناسی پس آمد بسوی بقالی و گفت نصف فلسی دارم میدهم بمن شمعی بده که بسوزد تا بصبح و مرا خواب نبرد بقال گفت بنصف فلس نمیشود بدست آورد شمعی که تو میخواهی که تا بصبح بسوزد؛ و لکن من میدهم بتویگ دانه سیری بزرگ که بگذاری بمقعدت که بسوزاندیگ سوختن شدیدی که بر اثر آن تا بصبح نخوابی چون صبح شد و نشست پادشاه بر کرسی پادشاهی خواست بقال را و بقال شناخت او را که مرد دیشبی پادشاه بوده پس سلطان امان به او داد و عطایای زیادی هم به او داد .

الی بقال وقال عندی نصف فلس اریدمنک شمعة تشتعل الی الصباح حتی لا نام فقال نصف لا یحصل فیہ شمعة کما تقول ولكنی اعطیک رأسا کبیرا من الثوم تضعه فی دبرک و یحرقک حرقا شدید الاتنام منه الی الصبح فلما صار النهار وجلس علی سریر ملکه طلبه فعره البقال فأمرنّ علیه واجزل عطیة ۳۰۱ و فیہا یضا نقل عن ابراهیم بن ادهم انه کان فی الشام یحرس بستانا فیہ عنب لیاخذ الاجرة من مالکة فاتاه جندی و طلب منه شیئا من الفواکه فقال ان هذا مال غیری ولم یرخص لی مالکة فغضب من کلامه و جرد سوطه و اکثر الضرب علی رأسه فنکس رأسه و قال اضرب رأسا طال ما عصی الله ثم ان الجندی عرفه فاعتذر الیه فقال لا تعتذر ان ذلک الرأس الذی کان یرتقی الاکرام ترکناه ببیلة بلخ ۴۰۲ لالی الاخبار قال رسول الله ﷺ من کظم غیظة وهو بقدر عالی ان ینفذه دعاه الله یوم القیامة علی رؤس الخلائق حتی یخیر من ای الحور شاء ۴۰۳ فی الکافی عن ابن ابی عمیر عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله ع قال قال رسول الله ﷺ فی خطبة الاخبر کم بخیر خلائق الدنیا والاخرة العفو عن ظلمک و تصل من قطعک و الاحسان الی من اساء الیک و اعطاء من حرمتک ۴۰۴ فی الوسائل عن

۴۰۱- و در آن کتاب نقل شده ازا براهیم ادهم که در شام باغبانی می کرد در باغی که دارای انگور بود و از مالک آن اجرت می گرفت روزی مرد لشکرئی آمد و از او میوه طلب کرد گفت این باغ مال من نیست و بمن اجازه نداده که چیزی بغیر دهم آن مرد در غضب شد از کلام او و تازیانه زیادی بر سر او زد پس ابراهیم سر بزیر انداخت و گفت بزنی سری را که زمان زیادی معصیت کرده خدا را : بعد آن مرد شناخت ابراهیم را و شروع کرد بعذر خواهی ابراهیم گفت عذر خواهی ممکن زیرا آن سری که سزاوار اکرام بود گذاشتیم در شهر بلخ.

۴۰۲- و نیز در آن کتاب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که فرو نشاند خشمی را و قادر باشد برگرفتن انتقام بخواند خدا او را در قیامت در برابر تمام خلائق و مخیر گرداند او را در اختیار کردن حورالعین .

۴۰۳- در کتاب کافی از ابن ابی عمیر نقل شده از عبدالله بن سنان از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا فرموده در خطبه که آیا خبر دهم بشما از بهترین خلق خدا در دنیا و آخرت: عفو و گذشت از کسی که ظلم کرده بتو: و پیوند بکسی که قطع کرده از تو: و نیکی کردن بکسی که بدی کرده بتو: و بخشش بکسی که منع عطا کرده از تو.

۴۰۴- در کتاب وسائل نقل است از حماد از حریر از زرارة که گفت شنیدم که امام ششم

حماد عن حويز عن زرارة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اننا اهل بيت مروتنا العفو
 عن ظلمنا ۴۰۵ فی الوسائل نقل عن علی بن جعفر ان محمد بن اسماعیل شاء ان
 يستأذن عمه بالحسن موسى عليه السلام في الخروج الى العراق قال فاذن له فقام محمد
 بن اسماعيل فقال يا عم احب ان توصيني فقال اوصيك ان تتقى الله في دمي فقال لعن
 الله من يسعى في دمك ثم قال يا عم اوصني فقال اوصيك ان تتقى الله في دمي قال ثم
 ناوله ابو الحسن عليه السلام صرة فيها مائة و خمسون دينارا فقبضها محمد ثم ناوله
 اخرى فيها مائة و خمسون دينارا فقبضها ثم اعطاه اخرى فيها مائة و خمسون فقبضها
 ثم امر له بالف و خمس مائة درهم كانت عنده فقلت له في ذلك فاستكثرته فقال هذا
 ليكون او كدل حجتي عليه اذا قطعني ووصلته ثم ذكر انه سعى بعمه الى الرشيد وانه
 يدعى الخلافه و يجبى له الخراج فامر له بمائة الف درهم و مات في تلك الليلة ۴۰۶

عليه السلام مي فرمود ما خانواده هستيم که دأب و ديدن و عادت ما گذشت از کسی است که بما ظلم
 و ستم کرده .

۴۰۵- و در آن کتاب از علی بن جعفر نقل شده که محمد بن اسماعیل خواست اذن بگیرد
 از عمویش ابا الحسن موسی علیه السلام برای رفتن به عراق حضرت اذن داد برخاست محمد بن
 اسماعیل که برود عرض کرد عمودوست دارم مرا نصیحتی فرمائید و پندی بدهید فرمود سفارش
 میکنم تو را که پرهیز از این که در خون من شریک شوی عرض کرد لعنت خدا بر کسی که دخالت
 کند در خون تو بعد باز گفت ای عمو نصیحت کن و پند بده فرمود وصیت میکنم تو را که بقرس
 از خدا درباره خون من راوی میگوید بعد باو مرحمت کرد حضرت یک کیسه که در آن یکصد
 و پنجاه دینار بود پس گرفت آنرا محمد باو مرحمت فرمود باو کیسه دیگر که در آن صد و پنجاه
 دینار بود آنرا هم گرفت بعد باز مرحمت فرمود کیسه دیگری که در آن بود صد و پنجاه دینار
 آنرا نیز گرفت و بعد امر فرمود هزار و پانصد درهم باو بدهند راوی میگوید این عطاها بنظرم
 زیاد آمد و بحضرت هم گفتم فرمود این عطایا باشد تا حجت ما بر او شدید باشد که اقطع رحم
 میکند و ما وصل میکنیم راوی میگوید که رفت نزد هارون الرشید و از عمویش سعایت کرد و گفت
 عموی من داعی خلافت دارد و برای او مالیات جمع میشود هارون دستور داد صد هزار درهم باو
 دادند و در همان شب مرد و از دنیا رفت.

۴۰۶- در کتاب سفینه نقل شده که امام ششم علیه السلام فرمود عفو و گذشت وقت قدرت
 از رویه پیغمبران است و پرهیز گاران و فرمود معنای عفو این است که ناچار نکنی آن کسی را که
 بتوظلم کرده و ستم ظاهرا و ازاصل فراموش کنی آنچه بتورسیده از او باطناً و قصد کنی که نسبت

فی السفینه قال الصادق علیه السلام العفو عند القدرة من سنن المرسلین و الممتقین و تفسیر العفوان لا تلزم صاحبک فیما اجرم ظاهراً و تنسی من الاصل ما صحت منه باطناً و ترید علی الاختیارات احسانا و لن تجد الی ذلک سبیلا الا من قد عفی الله عنه و غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخرو زینته بکرامته و البسه من نور بهائه لان العفو و الغفران صفتان من صفات الله عزوجل او دعهما فی اسرار اصفیائه لیتخلقوا باخلاق خالقهم و جعلهم کذلک قال الله عزوجل و لیعفوا و لیصفحوا الا تحببوا ان یغفر الله لکم و الله غفور رحیم من لا یعفو عن بشر مثله کیف یرجو عفو ملک جبار ۴۰۷ عن نهج البلاغه قال امیر المؤمنین علیه السلام عاتب اخاک بالاحسان الیه و اورد در شرحه بالانعام علیه ۴۰۸ فی السفینه عن الصادق علیه السلام قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله علمنی شیئاً واحداً فانی رجل اسافر فاكون فی البادية فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله لا تغضب ۴۰۹ فی السفینه کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ایعجز احدکم ان ینکح کأبی ضمضم قالوا یا رسول الله و ما ابو

باونیکی کنی: و هر کسی قدرت و توفیق این کار ندارد مگر کسیکه خدا او را آمرزیده باشد و مورد لطف خدا قرار گرفته باشد و گناهان او از گذشته و آینده آمرزیده شده باشد و مزین شده باشد بکرامت خدا و پویشانیده باشد خدا براو از نور بهاء ذات مقدسش: زیرا که عفو و بخشش دو صفت است از صفات ذات مقدس خدای عزوجل که بامانت و ودیعه گذاشته آن دورا در کمون و ضمیر برگزیدگان خود تامتخلق شوند و دارا شوند اخلاق خالقشان و خدا اینطور قراردادده آنها را در قرآن مجید فرموده عفو کنید گذشت کنید آیا دوست ندارید که پیامرزد خدا شمارا خدا بخشایند و عفو و رحمت دارد نسبت به بندگان خاص خود: و کسیکه نگذرد از انسانی بمثل خود چگونه امید عفو و گذشت دارد از پادشاهی قادر قاهر.

۴۰۷- نقل شده از نهج البلاغه که امیر المؤمنین (ع) فرموده زجر کن برادرت را وسیله احسان به او و برگردان به او شرف او را با کرام و انعام به او.

۴۰۸- و در کتاب سفینه از امام ششم علیه السلام نقل است که فرمود آمد اعرابی نزد رسول خدا (ص) و عرض کرد بمن بیاموز ای رسول خدا یگ چیز زیرا من مردی هستم که سفر میکنم و همیشه در بادیه و بیابانم رسول خدا فرمود غضب و خشم مکن.

۴۰۹- در کتاب سفینه نقل شده که رسول خدا (ص) میفرمود آیا عاجز است یکی از شما که باشد مثل ابی ضمضم گفتند ای رسول خدا ابوضمضم چیست فرمود مردی بود از کسانی که قبل از شما بود و دأب او این بود که هر گاه صبح میشد میگفت خدایا من صدقه میدهم آبرویم را بمردم هر که باشد.

ضمضم قال رجل منكم كان ممن قبلكم كان اذا اصبح يقول اللهم اني اتصدق بعرضي على الناس عامة ۴۱۰ عن ابی الدرداء اقرض الناس من عرضك ليوم فترك ۴۱۱ فی السفینه

۴۱۰- و از ابی دردا نقل است که میگفت بقرض بده از آبروی خود برای روز

احتیاجت.

درمنتخب و تتمه المنتهی نقل شده که معن بن زائده والی یمن بود حکایت نموده که وقتی منصور از طلب من جدیت نمود و من در بغداد مخفی بودم و میترسیدم که مبادا کسی پی مرا بازیابد از اینجهت هیئت خود را تغییر داده بودم و بر شتری نشستم و عبائی پوشیده بجانب بادیه رفتم چون از دروازه بغداد گذشتم شخصی سیاه چرده که شمشیری حمایل داشت دست زد و زمام شترم را گرفت و شتر را خوابانید و دستهای مرا گرفت و من متوهم شدم گفتم چیست تو را گفت توئی آنکس که امیر المؤمنین ترا میطلبند گفتم من کیستم گفت تو معن بن زائده گفتم بترس از خدا من معن نیستم: گفت دست از این سخن بردار من تو را خوب میشناسم: پس من عقدی از جواهر که همراه داشتم بیرون آوردم و بوی دادم گفتم این جواهر چند برابر وجهی است که منصور بتو بدهد این را بگیر و چنان پندار که مرا ندیدی که خون من ریخته نشود: آن سیاه به آن جواهر نگاه کرد پس از آنکه نهایت قیمت آن بر او آشکار شد: گفت از تو از چیزی سؤال میکنم اگر موافق جواب گفتی دست از تو برمیدارم گفتم پیرس گفت امروز تو بصف سقاوت معروفی خبرده مرا که هر گز شده تمامی مال خود را بکسی بخشیده باشی گفتم نه: گفت نصف مال خود را بخشیده گفتم نه همچنین پرسید تا بده یک رسید من شرم داشتم بگویم نه: گفتم بگمانم بخشش من باین درجه رسیده باشد گفت این سهل است: من سیاه پیاده هستم و ماهی بیست درهم از منصور بمن میرسد و قیمت این جواهر چندین هزار دینار است اکنون این را من بتو میبخشم تا بدانی که در عالم هست کسیکه سخاوتش از تو بیشتر است و بوجود خود متعجب نباشی آنگاه عقد جواهر را بکنار من انداخت و رفت.

۴۱۱- در کتاب سفینه وارد شده از امام هشتم علیه السلام که فرمود مردی گفت بر رسول

خدا (ص) تعلیم بفرما بمن عملی که چیزی بین آن و بهشت فاصله نباشد فرمود غضب مکن و مپسند برای مردم آنچه مپسندی برای خود.

در منتخب التواریخ نقل شده از شرح صحیفه که روزی در مکه معظمه منصور دوانیقی دانه جواهر فاخری نشان داد بجانب محمد بن زید و آنجناب فرمود که این جواهر مال هشام بن عبدالملک است و بمن خبر داده اند که این جواهر نزد پسر هشام محمد بوده و از اولاد هشام غیر او کسی نیست و فعلا محمد بن هشام در مکه معظمه است منصور از آن عداوتی که با هشام داشت به ربیع حاجب گفت فردا که مردم نماز صبح را در مسجد الحرام بجای آوردند تمام درهای مسجد را ببندید غیریک در و هر که میخواهد از مسجد خارج شود او را بشناس پس محمد بن ربیع چنین کرد محمد بن هشام فهمید که مطلوب جلب او است: پس متحیر

عن الرضا عليه السلام قال قال رجل للنبي صلى الله عليه وآله علمني عملاً لا يحال بينه وبين الجنة قال والله لو علمت لا تغضب وارض للناس ما ترضى لنفسك ٤١٢ في السفينه في غضب عن فاطمة بنت الرضا عليه السلام عن ابيها عن جعفر بن محمد عن ابيه وعمه زيد عن ابيهما علي بن الحسين عليه السلام عن ابيه وعمه عن علي بن ابي طالب صلوات الله عليهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من كف غضبه كف الله عنه عذابه ومن حسن خلقه بلغه الله درجة الصائم ٤١٣ في مجموعة ورام في بعض

شد که چکند محمد بن زید اورا دید متحیر است و اورا نمیشناخت که محمد بن هشام است : فرمود تو کیستی و چرا متحیری محمد بن هشام گفت اگر بگویم کیستم در امان هستم فرمود در امانی و خلاصی تو بر ذمه من گفت من محمد بن هشام بن عبد الملك هستم شما کیستید فرمود من محمد بن زید هستم : محمد بن هشام که شناخت و فهمید که پدرش قاتل پدر او بوده تسلیم مرگ شد جناب محمد بن زید فرمود بتو باسی نیست تو که قاتل پدر من نبوده آسوده باش و لکن مرا معذور بدار اگر برای خلاصی تو سخن زشتی بگویم یا مکروهی از من بتو رسد محمد بن هشام گفت مختارید : پس جناب محمد بن زید رداء پسر هشام را بسر و روی او انداخت و او را کشید آورد نزد ربیع حاجب و چند سیلی بصورت پسر هشام زد و فرمود بر بیع که این خبیث از کوفه بمن شتر کرایه داده ذهاباً و ایاباً و حال شترها را کرایه داده بجمعی از خراسانیها دو نفر حارس (نگهبان) بامن همراه کن که این جمال (شتر دار) از دست من نگریزد پس دو نفر حارس با محمد بن هشام و محمد بن زید رفتند چون از مسجد دور شدند فرمود یا خبیث آیا شتری را که بمن کرایه دادی بمن خواهی داد عرض کرد بلی : جناب محمد بن زید به آن دو حارس فرمود شما مراجعت کنید بعد که آن دو حارس رفتند و مراجعت نمودند محمد بن هشام گفت پدر و مادرم فدای شما باد خدا بهتر میداند رسالت را درجه خانواده قرار دهد و یکدانه جواهر نفیسی تقدیم جناب محمد نمود عرض کرد مرا مفتخر گردان بقبول آن : فرمود ما خانواده هستیم که قبول نمیکنیم برای عمل خود اجر و مزد و بها : و من بزرگتر از این را بتو واگذار کردم و عفو کردم که خون پدرم زید باشد : لکن پنهان باش تا منصور از مکه برود .

٤١٢- در کتاب سفینه در کلمه غضب نقل شده از فاطمه دختر علی بن موسی الرضا علیه - السلام از پدر بزرگوارش از پدرش از جعفر بن محمد از پدر بزرگوار و عمویش زید از پدرش علی بن الحسين از پدر و عموی بزرگوارش از علی بن ابيطالب سلام الله عليهم اجمعين که فرمود فرموده رسول خدا (ص) هر که فرو نشاند خشم خود را باز دارد خدا از او عذاب خود را و هر که نیکو گرداند خلق خود را برساند خدا او را بدرجه آدمی که روزه دار باشد .

٤١٣- و در کتاب مجموعه ورام است که حضرت صادق (ع) فرمود آمد مردی نزد عیسی بن مریم (ع) و گفت یا روح الله بدرستی که من زنا کرده ام پس مرا پاک گردان و حد جاری کن دستور داد حضرت عیسی (ع) که منادی ندا کند که نباید احدی باقی بماند مگر آنکه خارج

الاحادیث عن الصادق عليه السلام ان رجلا جاء الى عيسى بن مريم عليها السلام فقال يا روح الله اني زينت فطهرني فامر عيسى عليه السلام ان ينادي في الناس الا يبقي احدا الا خرج لتطهير فلان فلما اجتمع واجتمعوا وصار الرجل في الحفرة نادى الرجل لا يحدني من الله في جنبه حدا فانصرف الناس كلهم الا يحيى وعيسى فدنا منه يحيى فقال له عظمي يا مذنّب قال لا تخلي بين نفسك وبين هوايك فترديك فقال له زدني قال لا تعيرن خاطئا بخبيثة قال زدني قال لا تغضب قال حسبي ^{۴۱۴} في مجموعة ورام وروى ان امير المؤمنين عليه السلام دعى غلامه فلم يجبه فدعا ثانيا وثالثا فلم يجبه فقام اليه فرآه متفجعا فقال اما تسمع يا غلام فقال نعم قال فما حملك على ترك جوابي قال ائت عقوبتك فتكاسلت فقال امض فانت حر لوجه الله ^{۴۱۵} في اللالي وقال الصادق عليه السلام : ثلاثة اقرب الخلق الى الله يوم القيامة حتى يفرغ من الحساب : رجل لم تدع قدرته في حال غضبه الى ان يحيف على من تحت يديه : ورجل مشى بين اثنين فلم يمل مع احدهما على الاخر بشعيرة : ورجل

شود بجهت پاک کردن و جاری کردن حد بر فلان پس از آنکه حضرت عیسی و مردم جمع شدند و آن مرد در گودال قرارداد شده بود آن مرد صدا زد کسیکه بر او حدیست از برای خدا حق ندارد شرکت کند در جاری کردن حد بر من ازین جهت همه برگشتند مگر حضرت یحیی و حضرت عیسی در این هنگام نزدیک شد باو یحیی و فرمود باو که ای گنه کار موعظه کن مرا گفت هیچ وقت تبعیت از هوای نفس مکن و گرنه پست و خوار میکند تورا : فرمود که زیاد کن گفت هیچوقت سرزنش مکن گنه کاری را بگناهش : فرمود زیاد کن گفت غضب مکن فرمود کافی است .

^{۴۱۴} - در کتاب مجموعه ورام است که روایت شده بر اینکه امیر المؤمنین علی علیه السلام صدا زد غلامش را جواب نداد دو مرتبه و سه مرتبه باز جواب نداد . بر خاست حضرت بطرف او دید متحیر ایستاده فرمود مگر نشنیدی که تورا صدا زدم گفت چرا فرمود پس چرا جواب مرا ندادی گفت چون نترسیدم و ایمن از عقوبت تو بودم سستی کردم حضرت در جواب فرمود برو بکار خود باش تورا آزاد کردم برای خدا و در راه او .

^{۴۱۵} - در کتاب لالی از امام ششم علیه السلام وارد شده که فرمود سه طایفه اند که نزدیک ترین خلق هستند بسوی خدای متعال روز قیامت تا وقتیکه خلائق از حساب فارغ شوند مردیکه نگذارد قدرت خود را در حال غضب تا آنجائیکه تعدی کند بر کسیکه زیر دست او است و مردی که میانجی واقع شود بین دو نفر و داخل نکند خواسته خودش را و ترجیح یکی را بر دیگری باندازه جوی : و مردیکه حق بگوید چه برفع او باشد و چه بضر او .

قال الحق فيماله و عليه ٤١٦ وفي هذا الكتاب نقل ان ابراهيم بن ادهم كان يوما في الصحارى فلاقاه رجل جندي فسأله انت مملوك: قال نعم: فقال له اين المعمورة فأشار ابراهيم الى مقبرة فغضب الجندي فضربه وكسر رأسه واخذه يذهب به الى مصر: وكان ابراهيم يطلب له من الله الجنة فقيل له هو ظلمك وانت تطلب له الجنة فقال: لاني اعلم اني مأجور بايذائه فلم احب ان يكون نصيبى منه الخير ونصيبه مني الشر ٤١٧ في الوسائل عن ابن فضال عن ابن بكير عن زراره عن ابي جعفر عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله اتى باليهودية التي سمت الشاة للنبي صلى الله عليه وآله فقال لها ما حملك على ما صنعت فقالت قلت ان كان نبيا لم يضربه وان كان ملكا ارجت الناس منه فعفى رسول الله صلى الله عليه وآله عنها ٤١٨ في الوسائل عن حمران عن ابي جعفر عليه السلام قال الندامة على العفو افضل وايسر من الندامة على العقوبة وفيه من الفاظ رسول الله صلى الله عليه وآله الموجزة عفو الملك ابقى للملك ٤١٩ في

٤١٦- و نیز در آن کتاب است که ابراهیم ادهم روزی در بیابان بود مردی لشکری او را ملاقات کرد از او پرسید که تو عبدی گفت بلی گفت آبادی کجا است اشاره کرد ابراهیم بسوی مقبره مرد لشکری در غضب شد و کتک زد او را و شکست سرا بر ابراهیم را و گرفت و شروع کرد که ببرد بسوی شهر و بین راه ابراهیم برای او از خدا درخواست بهشت میکرد گفتند به او که آن مرد بتوستم کرده و تو بهشت برای او درخواست میکنی ابراهیم گفت هر آینه من میدانم که بسبب آزار او مرا اجر و ثواب دارم دوست نداشتم که بهره من از او خیر باشد و بهره او از من شر باشد .

٤١٧- در کتاب وسائل از پسر فضال از ابن بکیر از زراره از امام پنجم علیه السلام نقل شده که نزد رسول خدا (ص) آوردند زن یهودیه را که بوسیله گوسفند بر رسول خدا ستم خورانیده بود فرمود رسول خدا بآن زن که چه وادار کرد تورا بر این عمل آن زن گفت با خود گفتم اگر از طرف خدا باشد و بیغمبر ضرر نخواهد زد به او و اگر پادشاه باشد مردم را راحت کرده ام از او: رسول خدا گذشت از او و عفو کرد .

٤١٨- و نیز در کتاب وسائل است از حمران از امام پنجم علیه السلام که فرمود تأسف خوردن و پشیمانی بعد از عفو و بخشش افضل و بهتر است از پشیمانی بعد از عقوبت و انتقام گرفتن و در آن کتاب است از کلمات مختصر رسول خدا عفو پادشاه بهتر باقی میگذارد مملکت را ٤١٩- و در آن کتاب است از محمد بن حسین رضی در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود هر گاه قدرت پیدا کردی بر دشمن قرار بده گذشت از او را شکرانه دست یافتن بر او و فرمود سزاوارتر از همه بر عفو و گذشت قادرترین آنها است بر عقوبت .

الوسائل عن محمد بن الحسين الرضی فی نهج البلاغة عن امیر المؤمنین عليه السلام انه قال اذا قدرت علی عدوك فاجعل العفو عنه شکر اللقدرة علیه وقال عليه السلام اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العقبه ۴۲۰ فی الوسائل عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام عن آباءه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی حدیث اذا كان يوم القيامة ينادى مناد يسمع آخرهم كما يسمع اولهم فيقول ابن اهل الفضل فيقوم عنق من الناس فيتسقبلهم الملائكة فيقولون ما فضلكم هذا الذي نوديتم به فيقولون كنا يبجل علينا في الدنيا فنحمل و يساء لينا فنعفو فينادى مناد من الله تعالى صدق عبادي خذوا سبيلهم ليدخلوا الجنة بغير حساب ۴۲۱ فی الوسائل عن جعفر بن محمد العلوی عن محمد بن علی بن الحسين بن زید بن علی بن الحسين علیهم السلام عن علی بن موسی الرضا عن آباءه عليهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله علیکم بکارم الاخلاق فان ربی بعثنی بها وان من مکارم الاخلاق ان يعفو الرجل عن من ظلمه و يعطى من حرمه و يصل من قطعته وان يعود من لا يعود ۴۲۲ فی

۴۲۰- و نیز در کتاب وسائل نقل است از ابی حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش که فرمود فرموده است رسول خدا (ص) در حدیثی که روز قیامت که بشود منادی ندا میکند که میشنود آخر از اهل حشر آنطوریکه میشنود اول از آنها پس میگوید کجایند اهل فضل پس برمیخیزد دسته از مردم و سر بلند میکند پس رومیآورند با آنها ملائکه و میگویند چیست فضل و برتری شما که با آن خوانده شدید پس میگویند بودیم که قدر ما شناخته نشد در دنیا و ما خودداری کردیم و بدی شد بما و ما گذشتیم و عفو کردیم در این وقت منادی از طرف خدا ندا میکند راست گفتند بندگان من و ابگذارید راه آنها را تا داخل بهشت شوند بدون حساب ۴۲۱- و نیز در کتاب وسائل نقل شده از جعفر بن محمد علوی از محمد بن علی بن الحسين بن زید بن علی بن الحسين علیهم السلام از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران بزرگوارش که فرمود فرموده است رسول خدا (ص) بر شما باد باخلاق پسندیده بدرستی که خدای من فرستاده مرا بجهت تکمیل آن و بدرستی که از اخلاق پسندیده این است که بگذرد از کسی که ستم کرده با او و ببخشد و عطا کند بکسی که محروم کرده او را و وصل کند با کسی که قطع کرده از او و عیادت کند از کسی که عیادت نکرده او را ۴۲۲- و نیز در کتاب وسائل است از محمد بن علی بن الحسين بن امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت بمحمد بن حنفیه فرمود مبادا جورى باشد که برادر تو بر قطع از تو قوی تر باشد از وصل و پیوند تو با او: و بر بدی بتو قوی تر باشد از احسان و نیکی کردن تو به او نویسنده میگوید کلام از این شیرین تر و با مزه تر صادر نشود مگر از علی بن ابی طالب علیه و آباءه و زوجته و علی بن عمه سلام الله و سلام ملائکه اجمعین.

الوسائل عن محمد بن علي بن الحسين عن امير المؤمنين عليه السلام في وصية لمحمد بن الحنفية قال لا يكونن اخوك علي قطيعتك اقوى منك علي صلته ولا علي الاسائة اليك اقدر منك علي الاحسان اليه .

علی ای همای رحمت : توجه آیتی خدا را

که بما سوی فکندی : همه سایه خدا را

برو ای گدای مسکین : در خانه علی زن

که نگین پادشاهی : دهد از کرم گدا را

دل اگر خدا شناسی : همه در رخ علی بین

بعلی شناختم من : بخدا قسم خدا را

بجز از علی که گوید : به پسر که قاتل من

چه اسیر تو است اکنون : باسیر کن مدارا

بجز از علی که آرد : پسری ابوالعجائب

که علم کند بگیتی : شهدای کربلا را

۴۲۳ فی اللالی قال بعض لو غفر الله لی يوم القيامة واذن لی بالشفاعة تشفعت اولاً

لمن آذانی وجفانی ثم لمن ربی واکرمنی وقال النبی صلی الله علیه و آله العفو زکوة الظر ۴۲۴ قال

الشهید قدس سره و رد فی خبر اذ اجشت الامم يوم لقیامة بین یدی الله نودو الیقم من کان

له اجر علی الله فلا یقوم الا العافون الم تسمعوا قوله تعالی فمن عفی واصلح فاجر علی الله

۴۲۳ - در کتاب لالی نقل شده که بعضی گفته اند اگر خدا بپامرد مرا روز قیامت واذن دهد

مرا بشفاعت کردن شفاعت میکنم پیش از همه کس از کسیکه بمن آزار رسانده وستم کرده و بعد

شفاعت میکنم از کسانیکه بمن خوبی و احسان کرده اند و فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

که گذشت زکوة و شکرانه پیروزیست .

۴۲۴ - شهید رحمة الله علیه فرموده زمانیکه برانگیخته شوند امتها روز قیامت حضور

مقدس خدای متعال صدائی بلند شود که برخیزد هر که برای او مزدیست نزد خدا پس برنخیزد

مگر مردمیکه گذشت کرده اند و فرمود آیا نشنیده اید قول خدای متعال هر که عفو کند واصلح

کند مزد و اجرا و بر خداست .

۴۲۵ فی السفینه فیما ناجی الله به موسی بن عمران علیه السلام قال اللهم اجزاء من صبر علی اذ الناس و شتمهم فیک قال اعینه علی احوال یوم القیامه ۴۲۶ و فیہ عن جابر قال سمع امیر المؤمنین علیه السلام جلا یشتم قنبر او قد رام قنبر ان یرد علیه فناداه امیر المؤمنین علیه السلام مهلا یا قنبر: دع شاتمک مهانا ترضی الرحمن و تسخط الشیطان و تعاقب عدوک فوالذی فلق الحبة و برء النسمه ما رضى المؤمن ربه بمثل الحلم و لا اسخط الشیطان بمثل الصمت و لا عوقب الا حمق بمثل السکوت ۴۲۷ فی کتاب احقاق الحق و ردت عدة روایات کلهما یرجع مضمونها الی هذه الروایه من العلامه ابن قتیبه الدینوری: و ادخل ابن ملجم علی علی بعد ضرب به ایاه فقال: اطیبوا طعامه و الینوا فراشه فان اعش فانا ولی دمی اما عنوت و اما اقتصت و ان مت فالحقوه بی و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین .

(باب السکوت و الصمت)

۴۲۸ فی ارشاد الدیلمی قال الرضا علیه السلام من علامات الفقه الحلم و الحیاة و الصمت ان

۴۲۵ - و در کتاب سفینه نقل شده که از جمله مناجات حضرت موسی بدرگاه خدا این است خدایا چیست جزای کسیکه صبر کند بر آزار مردم و دشنام آنها بواسطه دین تو خطاب رسید یاری میکنم او را بر احوال قیامت .

۴۲۶ - و در آن کتاب از جابر نقل شده که گفت شنید امیر المؤمنین علیه السلام از کسیکه ناسزا گفته بقنبر و قنبر اراده کرد که جواب گوید پس صدازد علی علیه السلام قنبر را و فرمود ساکت باش ای قنبر و اگذار دشنام دهنده را خوار و بسکوت خود راضی کردی خدا را و بخشم در آوردی شیطان را و عقوبت کردی دشمن خود را قسم بکسیکه دانه را زیر زمین میشکافد و خالق بند گانست راضی نمیکند مؤمن پروردگار خود را بچیزی بمثل حلم و بخشم نمیآورد شیطان را بمثل سکوت و آزار نمیدهد احق را نیز بمثل جواب نگفتن .

۴۲۷ در کتاب احقاق الحق است که وارد شده عدة از روایات که مضمون تمام آنها بر گشت میکند بسوی این روایت از علامه پسر قتیبه دینوری نقل شده که وارد کردند! ابن ملجم ملعون را بر علی علیه السلام بعد از آنکه ضربت زد بر آن بزرگوار در این وقت حضرت فرمود طعام او را نیکو کنید و خوابگاه او را ملایم کنید: اگر زنده ماندم من سزاوارترم بخون خود: یا عفو میکنم و یا قصاص میکنم: و اگر از دنیا رفتم او را بقتل رسانید و در قصاص عدوان نکنید بدرستیکه خدا دوست ندارد تجاوز کنندگان را .

(باب سکوت و بیان گناهان صادره از زبان)

۴۲۸ - در کتاب ارشاد دیلمی است که فرمود حضرت رضا علیه السلام از جمله نشانه

الصمت باب من ابواب الحکمة و انما یکسب المحبة و یوجب السلامة و راحة لکرام الکاتبین و انه لدلیل علی کل خیر ۴۲۹ فی الکافی محمد بن ابی نصر قال قال ابو الحسن الرضا علیه السلام من علامات الفقه العلم و الصمت ان الصمت باب من ابواب الحکمة ان الصمت یکسب المحبة و انه لدلیل علی کل خیر ۴۳۰ و فیه عن ابی حمزة قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان شیعتنا الخرس ۴۳۱ فی الکافی عن ابن القداح عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال لقمان لابنه ان کنت زعمت ان الکلام من فضة فان السکوت من ذهب ۴۳۲ فی الکافی ایضاً عن یونس عن علی الحلبي قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله امسک لسانک فانها صدقة تصدق بها علی نفسك ثم قال و لا یعرف عبد حقیقة الايمان حتی ینخن من لسانه ۴۳۳ فی الکافی عن الحلبي عن رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله نجات المؤمن فی حفظ لسانه ۴۳۴ و فیه عن ابی

های فقه و دانائی حلم است و حیا و سکوت بدرستی که سکوت در یست از درهای حکمت و بدرستی که سکوت جلب دوستی میکند و باعث سلامت و راحتی دומلك نویسنده است : و سکوت راهنمای هر امر خیر است .

۴۲۹ در کتاب کافی نقل شده از محمد پسرای نصر که گفت فرمود ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از نشانه های دانش حلم است و علم و سکوت و خاموشی بدرستی که خاموشی در یست از درهای حکمت و بدرستی که خاموشی باعث میشود محبت را و بدرستی که خاموشی راهنمای هر کار خیر است .

۴۳۰ - و در آن کتاب است از ابی حمزه که گفت شنیدم که امام پنجم علیه السلام فرمود بدرستی که شیعیان ما گنگ هستند (یعنی سخن نمیگویند)

۴۳۱ - و در کتاب کافی نقل شده از پسر قداح از امام ششم علیه السلام که لقمان گفت به پسرش اگر تو گمان میکنی در موردی که کلام ارزش نقره دارد بدرستی که سکوت و خاموشی ارزش طلا دارد .

۴۳۲ - و نیز در کتاب کافی نقل شده از یونس از علی الحلبي که فرمود رسول خدا (ص) نگه بدار زبان خودت را بدرستی که حفظ زبان صدقه است که صدقه دادی بآن برجان خودت و بعد فرمود که نمیشناسد حقیقت ایمان را و پی نمیبرد تا هنگامیکه پنهان کند زبان خود را و سخن نگوید .

۴۳۳ - و نیز در آن کتاب نقل شده از الحلبي از شخصی موثق که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نجات مؤمن در حفظ زبان او است .

۴۳۴ - و در آن کتاب است از ابی جمیله از امام ششم علیه السلام که هیچ روزی نیست مگر

جمیله عن مذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما من یوم الا وکل عضو من اعضاء الجسد ینکفر اللسان یقول نشدتک الله ان نعذب فیک ۴۳۳ فی الکافی عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یعذب الله اللسان بعذاب لا یعذب به شیئا من الجوارح فیقول یا رب عذبتنی بعذاب لم تعذب به شیئا من الجوارح فیقال له خرجت منک کلمة فبلغت مشارق الارض ومغار بها فسفک بها الدم الحرام وانتهب بها المال الحرام وانتهک بها الفرج الحرام وعزتی وجلالی لاعذبک بعذاب لا عذب به شیئا من جوارحک ۴۳۶ فی الکافی عن ابی علی الجوانی قال شهدت اباعبدالله علیه السلام وهو یقول لمولی له یقال له سالم ووضع یدیه علی شقیه وقال یا سالم احفظ لسانک تسلم ولا تحمل الناس علی رقابنا ۴۳۷ ارشاد الدیلمی قال رسول الله صلی الله علیه و آله وهل یکب علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم ومن اراد السلامة فی الدنیا والاکرة قید لسانه بلجام الشرع فلا یطلقه الا فیما ینفعه فی الدنیا

آنکه هر عضوی از اعضاء بدن ملامت و توبیخ میکنند زبان را و میگویند قسم میدهم تو را بخدا که کاری نکنی بواسطه تو عذاب شویم .

۴۳۵- در کتاب کافی نقل شده از سکونی از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا ص فرمود عذاب میکند خدا زبان را بمذایبیکه عذاب نکند بمثل آن چیزی از اعضاء بدن را پس میگوید زبان پروردگارا عذاب کردی مرا بمذایبیکه نکردی عذاب بمثل آن هیچ عضوی از اعضاء را گفته میشود بزبان که خارج شد از تو کلمه که رسید آن کلمه بشرق و غرب و ریخته شد بر اثر آن خونیکه حرام بود ریختن آن و بغارت رفت مالیکه حرام بود بر اشخاص و تجاوز شد بواسطه آن بناموس مردم که حرام بود آن : بعزت و جلال ذات مقدسم قسم که عذاب کنم تو را بیگمذایبیکه عذاب نکنم بمثل آن هیچیک از اعضاء بدن را .

۴۳۶- و نیز در کتاب کافی از ابی علی جوانی نقل شده که گفت خدمت امام ششم علیه السلام حاضر بودم که آن بزرگوار فرمود بغلامی که به او سالم گفته میشد و گذاشت دست مبارک بر دو لب شریف و فرمود ای سالم حفظ کن زبان ترا که سالم بمسانی و کاری مکن که مردم بر تو حق پیدا کنند و ما مجبور شویم از آنها شفاعت کنیم و بار گردن ما بشوند .

۴۳۷- در کتاب ارشاد دیلمی است که رسول خدا ص فرمود و آیا انداخته میشوند مردم برو در آتش مگر بواسطه معاصی زبان یعنی ابتلاآت و عذابها در آخرت بر اثر معاصی است که از زبان صادر شده و هر که دوست دارد سلامت دنیا و آخرت را مهار و افسار کند زبان خود را بمهار و افسار دین ورها نکند مگر در اموریکه نفع بخشد او را در دنیا و آخرت

والاخرة ۴۳۸ منهاج البراعه ج ۵ عن ابی محمد الوابشی قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول احذروا اهوائكم كما تحذرون اعدائكم فليس بشئ اعدي للرجال من اتباع اهوائهم وحصائد سنتهم ۴۳۹ منهاج البراعه ج ۵ عن رسول الله صلى الله عليه وآله ان مقعد ملكيك على ثنيك لسانك قلميما وريقتك مدادهما وانت تجرى فيما لا يعينك ولا تستحيى من الله ولا منهما ۴۴۰ وفيه ايضاً من غريب ما وقع لابي يوسف ابن السكيت وهو من اكابر علماء الادبية وعظماء الشيعة وهو من اصحاب الجواد والهادي عليهما السلام انه قال في التحذير من عثرات اللسان : يصاب الفتى من عثرة بلسانه - وليس يصاب المرء من عثرات الرجل : فعثرته في القول تذهب رأسه - وعثرته في الرجل تذهب عن مهل - فاتفق ان المتوكل العباسي الزمه تأديب ولديه المعزز والمؤيد فقال له يوماً ايها احب اليك ابناي هذان ام الحسن والحسين فقال والله ان قمبر الخادم خادم علي خير منك ومن ابنيك فقال المتوكل

۴۳۸- در کتاب منهاج جلد ۵ وارد شده از ابی محمد و ابی که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که میفرمود بگریزی از هواها و ایتان آنطوریکه میگریزی از دشمنان تا زیرا که نیست چیزی دشمن تر برای مردها یا انسانها از تبعیت هواها و ایتان و از حاصل زبانهایشان.

۴۳۹- منهاج البراعه جلد ۵ نیز وارد است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود نشستن گاه دو ملک نویسنده تو بر روی دندانهای تو است : زبان تو قلم آنها است و آب دهان تو مرکب آنها است و تو تکلم میکنی بچیزیکه فائده ندارد بآب و نه شرم از خداداری و نه از دو ملک .

۴۴۰- و در آن کتاب است که از جمله امور عجیب و غریب مطلبی است که رخ داد برای ابی یوسف ابن سکیت و او از بزرگان علماء اهل ادب است و عربیت و از عظماء شیعه و از اصحاب امام نهم و دهم علیهما السلام است و آن امر عجیب این است که درباره دوری کردن از لغزشهای زبان و اثر آن شعری گفته که مضمون آن بفارسی این است که مصیبت هائی از لغزش زبان بچوانها میرسد که از لغزش پا آنطور مصیبت و گرفتاری نمیرسد و بیان میکند که از لغزش زبان و گفتار سر از بدن جدا میشود و حال آنکه از لغزش پا صدمه نمیرسد جز بر روی زمین افتادن - بعد برای خود شاعر اتفاق افتاد که متوکل عباسی لعنه الله ملزم کرد او را بتأدیب و تربیت دو پسرش معزز و مؤید در این بین روزی متوکل گفت به او کدامیک محبوب تر است نزد تو دو پسر من و یا حسن و حسین ع : گفت بخدا قسم قنبر غلام و خادم علی ع بهتر است از تو و پسران تو : متوکل ملعون بمأورین ترک خود دستور داد زبان او را از پشت سر بیرون بیاورد هماندم کردند آن کار را و بشهادت نائل شد رحمت خدا بر او باد .

لعنه الله لا تراكه: سلوا لسانه من قفاه ففعلوا ومات رحمة الله عليه ۴۴۱ ارشاد ديلمى من النبي ﷺ اذا رايتم المؤمن صموتا وقورا فادنوا منه فانه يلقى الحكمة ۴۴۲ وفيه وفي حكمة آل داود على العاقل ان يكون عارفا بزمانه حافظا لسانه مقبلا على شأنه مستوحشا من اوثق اخوانه ومن اكثر ذكر الموت رضى باليسير وهان عليه من الامور الكثيره ومن عد كلامه من عمله قل كلامه الا من خير ۴۴۳ وفيه وروى ان لقمان رأى داود يعمل الزرود فأراد ان يسئله ثم سكت فلما لبسها داود عرف لقمان حالها بغير سؤال وقال من كثر كلامه كثر سقطه ومن كثر لغوه ومن كثر لغوه كثر كذبه ومن كثر كذبه كثر ذنوبه ومن كثر ذنوبه فالنار اولى به ۴۴۴ ارشاد ديلمى قال امير المؤمنين عليه السلام لا يزال الرجل المسلم سالما مادام ساكتا فاذا تكلم كتب محسنا او مسيئا ۴۴۵ وفيه قال

۴۴۱- در کتاب ارشاد ديلمى نقل شده از رسول خدا (ص) که هر گاه ديديد مؤمنى خاموش وبا وقار نزديك شويد به او بدرستيکه از او حکمت ريزش ميکند .

۴۴۲- و نيز در آن کتاب ست از حکمت آل داود : که بر عاقل است عارف بزمان و حافظ زبان خود باشد رو آور بر مکانت و مقام خود باشد : گريزان و بر حذر از مطمئن ترين برادران خود باشد و هر که زياد ياد مرگ کند راضى بشود بکمی از روزى و سهل شود براى امور کثيره خطيره : و هر که بشمار آورد کلام خود را از عملش کم کند کلام خود را مگر از گفتار خير

۴۴۳- و نيز در آن کتاب است که روايت شده لقمان ديد داود را که زره ميسازد اراده کرد بپرسد که چه ميسازى نپرسيد و سکوت کرد پس از آنکه پوشيد آنرا داود دانست لقمان که چه ميساخته بدون پرسش و فرمود هر که سخن زياد گويد زياد شود لغزشهاى کلامى او و هر که لغزش کلام او زياد شد زياد شود کلمات ياوه و بى معنى او و هر که ياوه او زياد شود. زياد شود دروغ او و هر که زياد شود دروغ او زياد شود گناه او و هر که زياد شود گناه او آتش براى او سزاوارتر است.

۴۴۴- در کتاب ارشاد ديلمى است که فرمود امير المؤمنين عليه السلام مرد مسلمان هميشه سالم از بليات است مادام که ساکت باشد و خاموش و هر گاه حرف زد نوشته شود نيک کار و يا بدکار .

۴۴۵- و در آن کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) بمردي: آيا راه نمائى نکنم تو را بر چيزيکه وارد کند خدا بسبب آن تو را به بهشت عرض کرد چرا قربانت شوم اى رسول خدا فرمود بده بمردم از آنچه داده خدا بتو: گفت اگر نباشد براى من چيزى : فرمود يارى کن مظلوم را : گفت اگر قادر نباشم: فرمود خير بگوتا بهره مند شوى يا خاموش باش تا سالم بهانى.

رسول الله ﷺ لر جل الادلك على امر يدخلك الله به الجنة قال بلى يارسول الله قال انما مما انالك الله قال فان لم يكن لي قال فانصر المظلوم قال فان لم اقدر قال قل خير اتغنم او تسكت تسلم ٤٤٦ و في الارشاد ايضاً قال رسول الله ﷺ لابي ذر الا اعلمك عملاً ثقيلاً في الميزان خفيفاً على اللسان قال بلى يارسول اله قال الصمت وحسن الخلق وترك ما يعيبك ٤٤٧ مجموعة ورام قال بعضهم يارسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرني عن الاسلام بامر لا اسئل عنه احدا ابدا بعدك قال قل آمنت بالله ثم استقم قلت فما اتقي فامرني بيده الى اسانه ٤٤٨ مجموعة ورام قال عقبه بن عامر قلت يارسول الله صلى الله عليه وسلم ما النجاة قال املك عليك لسانك واليسعك بيتك وابك على خطيئك ٤٤٩ مجموعة ورام قال معاذ بن جبل قلت يارسول الله صلى الله عليه وسلم انؤاخذ بما نقول قال ثكلتك امك يا بن جبل وهل يكب الناس على مناخرهم في نار جهنم الا حصائدا السنتم ٤٥٠ ارشاد الديلمي وقال

٤٤٦- و نیز در آن کتاب است که فرمود رسول خدا به ای ذر آیا نیاموزم بتو عملی که در میزان سنگین و بر زبان سبک باشد و آسان عرض کرد چرا : فرمود خاموشی و حسن خلق و ترک چیزیکه نفع ندهد تورا.

٤٤٧- در کتاب مجموعه ورام است که عرض کرد بعضی از اصحاب ای رسول خدا بفرما بمن و خیر بده از اسلام بچیزیکه نپرسم از آن و محتاج نشوم بعد از تو هیچگاه فرمود بگوایمان بخدا آوردم و بعد در این اعتقاد استوار و پابرجا باش: گفتم از چه پرهیز کنم اشاره فرمود بدست خود بزبانش.

٤٤٨- در مجموعه ورام است که عقبه پسر عامر میگوید گفتم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله نجات در چه چیز است فرمود : مالک زبان خود باش : و خانه خود را وسیع گردان : و گریه کن بر گناهان خود .

٤٤٩- در کتاب مجموعه ورام است که معاذ بن جبل گفت ای رسول خدا آیا مؤاخذة میشود بسبب گفتار فرمود ای پسر جبل آیا میافتنند مردم برو در آتش مگر بواسطه گناهان زبانهای آنها .

٤٥٠- در کتاب ارشاد دیلمی وارد شده که گفت مردی اعرابی ای رسول خدا راهنمایی کن مرا بر عملیکه نجات من به آن باشد فرمود : سیر کن گرسنه را : و آب بده تشنه را : و امر بمعروف و نهی از منکر کن : و اگر طاقت و قدرت نداری باز دار زبانت را زیرا بواسطه آن غالب میشود بر شیطان .

اعرابی بارسول الله دلنی علی عملی انجوبه فقال صلى الله عليه وسلم اطعم الجائع وارو العطشان وأمر بالمعروف وانه عن المنكر فان لم تطق فكف لسانك فانه بذلك تغلب الشيطان ۴۵۱ وفيه قال امير المؤمنين عليه السلام في وصيته لابنه محمد بن الحنفية واعلم يا بنى ان اللسان كلب عقور ان ارسلته عقرك ورب كلمة سلبت نعمة و جلبت نقمة فاخزن لسانك كما تخزن ذهبك وورقك ۴۵۲ مجموعة ورام وقال عيسى عليه السلام العبادة عشرة اجزاء تسعة منها في الصمت وجزء في الفرار من الناس ۴۵۳ وفيه قال النبي صلى الله عليه وسلم لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه ولا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه ولا يدخل الجنة رجل لا يأمن جاره بوائقه ۴۵۴ في الحقائق عن الصادق عليه السلام ان النوم راحة للبدن والنطق راحة للروح والسكوت راحة للعقل ۴۵۵ و في الحقائق ايضاً عن السجاد عليه السلام قال ان لسان بنى آدم يشرف على جميع جوارحه كل صباح فيقول كيف اصبحتم فيقولون بخير ان تركتنا ويقولون الله الله فينا ونياشدونه ويقولون انما نثاب ونعاقب بك ۴۵۶ حقائق وسئل

۴۵۱- ودر آن کتاب است که فرمود امير المؤمنين عليه السلام در وصيت خود بفرزندش محمد حنفية بدان پسرک من که زبان سگی است گزنده اگر وابگنداری اورا ميگزد تو را : و چه بسيار کلمه ايست که زائل کند نعمتی را و بکشاند و باعث شود بلائی را : پس پنهان بدار زبانت را بمثلیکه پنهان میداری طلا و پول خود را .

۴۵۲- ودر کتاب مجموعه ورام است که عيسى فرمود عبادت ده جزء است که نه تا از آنها در خاموشی است و يگجزء در فرار از مردم .

۴۵۳- و در آن کتاب است که رسول خدا فرمود پایدار نیست ايمان بنده مگر بدرستی و راستی دل او و مستقيم و پابرجا نیست دل او مگر بدرستی و راستی زبانش و داخل بهشت نمیشود مردی که ایمن نباشد همسایه او از آزار هلاک کننده او .

۴۵۴- در کتاب حقائق نقل است از امام ششم عليه السلام که بدرستی خواب اسباب راحت بدن است و صحبت اسباب راحتی روح است و خاموشی اسباب راحتی عقل است .

۴۵۵- و در کتاب حقائق است نیز از امام چهارم عليه السلام که فرموده زبان پسر آدم همسخن میشود با تمام اعضاء بدن هر صبحی و ميگويد چگونه صبح کردید : ميگویند بخوبی اگر شر تو بما نرسد و ميگویند برای خدا ما را آزار مده و قسم میدهند زبان را : و ميگویند خوشی و اجر ما و بدی حال و عقاب ما بواسطه تو است

۴۵۶- و نیز در آن کتاب است که پسریده شد از امام ششم عليه السلام از صحبت و خاموشی

السجاد عليه السلام عن الكلام والسكوت ايهما افضل فقال لكل واحد منهما آفات فاذا سلما من الافات فالكلام افضل من السكوت قيل وكيف ذلك يا بن رسول الله قال لان الله عز وجل مابعث الانبياء والاصياء بالسكوت انما بعثهم بالكلام ولا استحققت الجنة بالسكوت ولا يجنب سخط الله بالسكوت انما ذلك كله بالكلام ما كنت لاعدل القمر بالشمس انك تصف فضل السكوت بالكلام ولست نضف الكلام بالسكوت ۴۵۷ في الوسائل قال الصادق عليه السلام الصمت كنز وافر وزين الحليم وستر الجاهل ۴۵۸ و في الوسائل ايضاً عن ابي عبدالله عليه السلام ما عبدالله بشئ مثل الصمت والمشى الى بيت الله ۴۵۹ في الوسائل ايضاً عن ابي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليه السلام قال القول الحسن يثري المال وينمي الرزق وينسى في الاجل ويحب الى الامل ويدخل الجنة ۴۶۰ وفيه

كدام يك برتر است فرمود برای هريك آفاتی است پس هر گاه از آفات سالم باشند صحبت افضل و برتر است از سکوت گفته شد چگونه است این مطلب ای پسر رسول خدا: فرمود برای آنکه خدای عز و جل نفرستاده رسولان را و اختیار نکرده اوصیاء را بسکوت و خاموشی بدرستی که فرستاده آنها را برای تکلم و صحبت و همین طور کسی استحقاق بهشت پیدا نمیکند بسکوت و خاموشی: واجتناب و دوری حاصل نمیشود از غضب خدا بسکوت و خاموشی بدرستی که تمام اینها بر اثر کلام و صحبت است: نمیتوان برابر کرد و برابر نمیتکنم خورشید را با ماه: و آخر بیان باین است که میتوان بیان برتری سکوت را نمود بوسیله کلام: و اما بیان برتری کلام بسکوت نمیشود.

۴۵۷- در کتاب وسائل است که امام ششم علیه السلام فرموده است خاموشی گنجی است و افروزینت آدم با حلم است و پرده برای نادان است.

۴۵۸- و نیز در آن کتاب روایت شده از امام ششم علیه السلام که عبادت نشده است خدا بمثل خاموشی و رفتن بسوی خانه خدا.

۴۵۹- و نیز در کتاب وسائل نقل است از ابي حمزة ثمالی از امام چهارم علیه السلام که فرمود کلام نیک باعث زیادی ثروت است و باعث نمو رزق است و باعث زیادی عمر است و باعث زیادی دوستی نزد اهل و عیال و باعث دخول بهشت است.

۴۶۰- و نیز در آن کتاب است که مسعدة پسر صدقه از امام ششم از پدران بزرگوارش روایت کرده که داود بسلیمان فرمود ای پسرک من بر تو باد بطول صمت و خاموشی زیرا که پشیمانی از خاموشی یکمرتبه بهتر است از پشیمانی بر زیادی کلام مراتب بی شمار: ای پسر من اگر تکلم و سخن در موردی نقره باشد از جهت ارزش: سزاوار است که سکوت و خاموشی طلا باشد و خاموشی طلا است.

عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد عن آباءه عليهم السلام قال قال داود لسليمان يا بني عليك بطول الصمت فان الندامة على طول الصمت مرة واحدة خير من الندامة على كثرة الكلام مرارة يا بني لو ان الكلام كان من فضه كان ينبغي الصمت ان يكون من ذهب ^{۴۶۱} في الوسائل عن امير المؤمنين عليه السلام من اكثر كلامه اكثر خطائه ومن اكثر خطائه قل حياؤه ومن قل حياؤه قل ورعه ومن قل ورعه مات قلبه ومن مات قلبه دخل النار ^{۴۶۲} ارشاد الديلمي حجب الله اللسان باربع مصارع لكثرة ضرره الشفتان مصرعان والاسنان مصرعان ^{۴۶۳} وفيه قال بعض العلماء انما خلق للانسان لسان واحد واذنان و عينان لسمع ويبصر اكثر مما يقول و روى ان الصمت مثراة للحكمة ^{۴۶۴} مجموعة ورام وروى ان معاذ بن جبل قال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اوصني قال عبد الله كانك تراه واعد نفسك في الموتى وان شئت انباتك بما هو املك لك من هذا كله و اشار بيده الى لسانه ^{۴۶۵} سفينة البحار عن الحسن بن علي عليه السلام قال نعم العون الصمت في مواطن كثيرة وان كنت فصيحاً ^{۴۶۶} وفيه قل

۴۶۱- و نیز در کتاب و سائل است از امیر المؤمنین علی علیه السلام که هر که زیاد باشد سخن گفتن او زیاد است خطای او و هر که زیاد باشد خطای او کم است حیای او و هر که کم باشد حیای او کم است پرهیز گاری او و هر که کم باشد پرهیز گاری او مرده است دل او و هر که مرده باشد دل او داخل آتش میشود.

۴۶۲- در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که خدای حکیم دانا پوشانیده زبان را بچهار لنگه در ملاحظه زیادی ضرر زبان لبها دولنگه و دندانها دولنگه .

۴۶۳- و در آن کتاب است که بعضی از علما گفته اند خلق شده برای انسان یک زبان و دو گوش و دو چشم تا بشنود و به بیند بیشتر از آنچه میگوید و روایت است که خاموشی موجب زیادی حکمت و دانائی است .

۴۶۴- در کتاب مجموعه ورام روایت شده که معاذ بن جبل عرض کرد بر رسول خدا که مرا وصیت فرمائید فرمود عبادت کن خدا را بمثل اینکه ببینی خدا را و بشمار خودت را در ردیف مردگان و اگر بخواهی خبر دهم تو را بچیزیکه از تمام اینها نافع تر باشد و اشاره فرمود بدست خود بزبان .

۴۶۵- در کتاب سفینه نقل است از حسن بن علی علیه السلام که فرمود نیکو مدد کاریست خاموشی در موارد زیادی و هر چند زبان آور باشی .

۴۶۶- و در آن کتاب است که امام ششم علیه السلام فرمود خاموشی طریقه محققین

الصادق عليه السلام الصمت شعار المحققين بحقائق ماسبق وجف القلم به وهو مفتاح كل راحة من الدنيا والاخرة وفيه رضا الرب و تخفيف الحساب والصون من الخطايا والزلل قد جعله الله ستر اعلى الجاهل و زينا للعالم ومعه عزل الهواء و رياضة النفس و حلالة العبادة و زوال قوة القلب والعفاف والمروة فاغلق باب لسانك عمالك بدمنه لاسيما اذالم تجداها للالكلام والمساعدة في المذاكرة لله وفي الله ^{۴۶۷} وفيه وكان ربيع بن خثيم يضع قرطاسا بين يديه ويكتب ما يتكلم ثم يحاسب نفسه في عشيته ماله وعليه و يقول اوه نجى الصامتون وبقينا ^{۴۶۸} وكان بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يضع حصاة في فمه فاذا اراد ان يتكلم بما علم انه لله وفي الله ولو وجه الله اخرجها وان كثيرا من الصحابة كانوا يتنفسون تنفس العرقي ويتكلمون شبه المرضى ^{۴۶۹} وفيه عن الرضا عليه السلام

امور سابقه است و تمامی بیان در خاموشی است و خاموشی سبب است برای راحتی دنیا و آخرت و در آن رضای خدا و سبکی حساب است و در آن ایمنی از گناه است و لغزشها : و قرارداد خدا آنرا پرده برای عیوب جاهل و نادانان و زینت برای دانیان و بوسیله آن از کار میافتد شهوات و هواها : و در آن ریاضت نفس است و شیرینی عبادت و بوسیله آن برطرف میشود قساوت دل و در خاموشی است عفت و مروت : پس به بند درزبان را از آنچه مجبور به آن نیستی مخصوصاً زمانیکه نیایی اهلی برای سخن و نیایی مساعد و همراهی جهت گفتگو برای خدا و رضای خدا .

^{۴۶۷} - و در آن کتاب است که ربيع بن خثيم ميگذاشت كاغذی جلو خود و مينوشت آنچه ميگفت بعد غروب رسيد گي ميکرد که به بيند چه بنفع خود گفته و چه بضرر گفته و بعد آهي ميكشيد و ميگفت نجات يافتند كسانيكه ساكت و خاموش بودند و باقي ماندیم ما در محذور زبان .

^{۴۶۸} - و در آن کتاب است که بودند بعضی از اصحاب رسول خدا (ص) که ميگذاشت ريگی در دهان خود و هر گاه ميخواست سخنی بگويد که ميدانست آن سخن برای خداست و رضای خدا در آن است بيرون ميآورد آن ريگ را : و کثيری از اصحاب رسول خدا نفس ميكشيدند بمثل آدم غرق شده باغم و حسرت و سخن گفتن مريض .

^{۴۶۹} - و در آن کتاب روايت شده از حضرت رضا عليه السلام که فرمود در بني اسرائيل بودند مردمان عابدي که عابد پيشه بودند اما از عبادت شمرده نميشدند مگر آنکه ده سال خاموشی اختيار ميکرد .

ان الرجل كان اذا تعبد في بني اسرائيل لم يعد عابدا حتى يصمت قبل ذلك عشر سنين
 ۴۷۰ النبوی ﷺ قال جبرئیل فی صفات الزاهد ویتخرج من الکلام کما یتخرج من
 المیة التي قد اشدت نتمها ویتخرج من حطام الدنيا وزینتها کما یتجنب النار ان یغشاها
 ۴۷۱ وفيه قال کاظم ﷺ دلیل العقل التفکر و دلیل التفکر الصمت ۴۷۲ فی السفینه
 عن السجاد عليه السلام قال ان المعرفة بکمال دین المسلم وترکه الکلام فیما یعینه و قلة
 المرء وحلمه و صبره و حسن خلقه ۴۷۳ وفيه قال امیر المؤمنین عليه السلام ان آدم لما
 کثر ولده و ولد ولده کانوا یحدثون عنده و هو ساکت فقالوا یا ابا ناملک لانکلم فقال
 یا بنی ان الله جل جلاله لما اخر جنی من جوارع عهد الی و قال اقلل کلامک ترجع الی
 جوارى ۴۷۴ وفيه فیما اوصی به امیر المؤمنین عليه السلام عند وفاته الزم الصمت تسلم ۴۷۵

۴۷۰- و در آن کتاب نقل است از رسول خدا (ص) که فرمود جبرئیل نقل کرده از صفات
 زاهدین است دوری کردن از کلام بمثل دوری کردن از میته و مردار که زیاد باشد بوی بد آن و
 پرهیز دارد از خوراکیها و زینت دنیا همانطوریکه گریز و پرهیز دارد از آتش که او را
 فرا گیرد .

۴۷۱- و در آن کتاب است که حضرت موسی کاظم علیه السلام فرموده راهنمای عقل تفکر
 است و راهنمای تفکر خاموشی است .

۴۷۲ در کتاب سفینه نقل شده از امام چهارم علیه السلام که فرمود معرفت . بکمال دین
 مسلمان است و بترک سخن در چیزی که مهم نیست او را و کمی مرء و جدال : و بحلم او : و صبر
 او و حسن خلق او

۴۷۳ و در آن کتاب است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدرستی که آدم (ع) پس از
 آنکه اولاد و اولاد اولادش زیاد شد باهم سخن میگفتند نزد او و آدم (ع) ساکت بود و کلامی
 نمیگفت پس گفتند اولادش که ای پدر چرا ساکتی فرمود ای اولاد من : پس از آنکه خدای
 متعال مرا از جوار خود خارج کرد عهد گرفت و دستور داد که کم کن سخن گفتن خود را تا
 باز گردی بجوار ما

۴۷۴ و در آن کتاب است که امیر المؤمنین (ع) از جمله چیزهایی که وصیت فرمود این
 بود که سکوت پیشه خود کن تا سالم بمانی

۴۷۵ و نیز در آن کتاب است از رسول خدا (ص) که فرمود خاموشی وسیله دور کردن
 شیطان است و معین تو است بر امر دین تو

وفیه عن النبی ﷺ الصمت مطردة للشيطان وعون لك على امر دينك ۴۷۶ فی الکافی عن ابی عبدالله ﷺ قال رسول الله ﷺ من عرف الله وعظمه منع فاه من الكلام وبطنه من الطعام وعنا نفسه بالصيام والقيام ۴۷۷ فی السفینه عن امیر المؤمنین ﷺ ما من شیئی احن بطول السجن من اللسان وقال ﷺ اللسان سبع ان خلی عنه عقر ۴۷۸ قال الشیخ سلیمان القطیفی فی وصیة للشیخ شمس الدین محمد بن ترک فی اجازته له واختم علی فمک لا یخرج منه کلمة الا وتحب ان تراها مکتوبة فی عملک یوم القیامة فما لا تحبه فاترکه فقد روی عن رجل من المجاهدین قتل مع النبی ﷺ فی بعض الغزوات فأتته امه وهو شهید بین القتلی فرأت فی بطنه حجر المجاعة مر بوطال شدة صبره وقوة عزمه فمسحت علیه وقالت هنئاً لك یا بنی فسمع رسول الله ﷺ نقال لها مه او نحوها لعله کان یتکلم فیما لا یعینه ۴۷۹ اقول وبا الجملة المعاصی الّتی تصدر من اللسان کثیرة جداً : منها

۴۷۶ در کتاب کافی روایت شده ازامام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرمود هر که بشناسد خدارا و تعظیم کند خدارا نگاه دارد دهان را از کلام و شکم را از طعام و هموار کند بر خود تعب و نماز را

۴۷۷ و در کتاب سفینه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که هیچ چیز سزاوارتر بزبانی زجر و شکنجه از زبان نیست و فرموده است زبان درنده ایست که اگر رها کنی او را میگذرد و پاره میکند تورا

۴۷۸ و در آن کتاب است که شیخ سلیمان قطیفی در ضمن اجازه که بشیخ شمس الدین پسر ترک داده سفارش کرده که مهر کن دهان خود را که خارج نشود کلمه مگر آنچه دوست بداری که در دیوان عملت روز قیامت ثبت باشد و هر چه خوش نداری ترک کن آنرا زیرا روایت شده از مردیکه بجهاد رفته بود و خدمت رسول خدا کشته شده بود در جنگی پس مادر او آمد سر جنازه او میان کشتگان و دید بشکم خود سنگ بسته بجهة شدت گرسنگی و پایداری در مقصدش: پس مادرش دستی بر او کشید و گفت گوارا باد تورا ای پسر من شنید رسول خدا سخن آن زن را فرمود به آن زن ساکت باش و یا مثل چنین کلمه و فرمود شاید سخنی گفته باشد بدون فائده

۴۷۹ نویسنده این سطور گوید که معاصی که از زبان صادر میشود زیاد است که از جمله آنها دروغ است: و غیبت است، و نامی و سخن چینی است. و بهتان و بدروغ نسبت دادن فسقی بکسی. و هجوم مؤمن است: و مدح و ستایش کسیکه لایق مدح نیست: و نوحه گری بیاطل است: و غنا خواندن است: و دشنام دادن مؤمن است. و کلامی است که باعث گول زدن کسی بشود در

الکذب : ومنها الغيبة : ومنها النميمة : ومنها البهتان : ومنها هجاء المؤمن : ومنها مدح من لا يستحق المدح : ومنها النوح بالباطل : ومنها الغناء : ومنها سب المؤمن : ومنها النجش : و منها اشاعة الفاحشه : ومنها اليمين كذبا : و منها ذم المشتري لما يشتره : و منها مدح البايع سلعته : و منها النبز و لا تنازروا بالالقباب : و منها شهادة الزور : و منها النهي عن المعروف : و منها الامر بالمنكر : و منها اخذ لان جيش الاسلام : و منها ذكر قوة المشركين لارباب الناس : و منها المجادلة : و منها بيان الفتوى بغير ما انزل الله : و منها كل كلام ينتهى الى تضييع حق عالما : و منها كل كلام لازمه اثبات باطل عمدا مع العلم بالمالزمه والاختيار : و منها افشاء السر : و منها الاستهزاء والسخرية . و بيالى رايت من كلام المعصوم فى شأن اللسان ما اقل جرمه و اكثر جرمة : و قال بعضهم لسانى سبع اخاف ان اخلية فيا كلنى ٤٨٠ مجموعة و رام قيل لاعرابى يطيل الصمت مالك لا تخوض مع القوم فى حديثهم فقال الحظ للمراء فى اذنه و فى لسانه لغيره .

(فى ذكر طول الامل)

٤٨١ مجموعة و رام قال رسول الله ﷺ لعبدالله بن عمر اذا اصحت فلا تحادث

خريد جنسى و بهن كردن عمل زشت است . و قسم دروغ است و مذمت كردن خريدار است چيزيرا كه خريده : و مدح كردن فروشنده است متاعى را كه مي فروشد و لقب و نام زشت گذاشتن روى مردم است . و شهادت بر خلاف واقع دادن است . و نهى كردن از كار خوب است : و امر كردن بكار زشت است . و ترساندن لشكر اسلام است و بيان قوت كفار است براى ترساندن مسلمين و مجادله كردن است بغير حق : و بيان كردن مسئله شرعى است بر خلاف واقع و هر كلامى است كه منتهى شود بتضييع حقى و هر كلامى كه لازمه آن اثبات باطل باشد از روى عمد و اختيار . و افشا و اظهار كردن امر پنهانى مردم است : و استهزاء و مسخره كردن است و چنين بخواطر دارم از معصوم درباره زبان كه چه كم است جرم و حجم آن و چه زياد است جرم و تقصيرات آن بعضى از خدا شناسان گفته اند زبان من درنده است كه ميترسم اگر وا بگذارم او را ببلعد و بخورد مرا ٤٨٠ در مجموعه و رام است كه گفته شد بمردى كه دائما ساكت بود چرا هم سخن نميشوى با سخن گويان گفت بهره مرد از گوش او است و بهره زبان او براى ديگران است (در ذكر طول آمال و آرزوهاى دراز)

٤٨١ در كتاب مجموعه و رام نقل شده كه رسول خدا (ص) فرمود بعبدالله پسر عمر كه

نفسك بالمساء و اذا امسيت فلا تحدث نفسك بالصباح و خذ من حيواتك لموتك و من صحتك لسقمك فانك يا عبد الله ما تدري ما سمك غدا ۴۸۲ و فيه ايضاً و قال ان اشد ما اخاف عليكم اثنتين اتباع الهوى و طول الامل فاما اتباع الهوى فانه الحب للدينا الا ان الله تعالى يعطي الدنيا لمن يحب و يبغض و اذا احب عبد اعطاه الايمان: الا ان للدينا ابناء و للاخرة ابناء فكونوا من ابناء الاخرة و لا تكونوا من ابناء الدنيا الا ان الدنيا قدار تحلت مولية الا ان الاخرة قد تجملت مقبلة الا وانكم في يوم عمل ليس فيه حساب الا وانكم يوشك ان تكونوا في يوم الحساب ليس فيه عمل ۴۸۳ في ارشاد الديلمي قال انس كنا عند رسول الله ﷺ فوضع ثوبه تحت رأسه و نام فهبت ريح عاصفة فقام فرعا و ترك رداءه فقلنا يا رسول الله مالك قال ظننت ان الساعة قد قامت ۴۸۴ و فيه قال الحسين عليه السلام يا بني آدم انما انت ايام كلما مضى يوم ذهب

هر گاه صبح کردی امید رسیدن بشام نداشتی باش و هر گاه شام کردی امید نداشتی باش که وارد صبح شوی و توشه بردار از حیوای و زندگانیت برای عالم مرگت و از صحت و سلامت برای مرض و کسالت

بدرستی که ای بنده خدا نمیدانی فردا اسم توجه خواهد بود زنده و یا مرده

۴۸۲ و نیز در آن کتاب است که فرمود بدرستی سخت ترین چیز یکی مقرر بر شما دو چیز است پیروی از هوا و خواهش های نفسانی و درازی آمال و آرزوها. اما پیروی از هوا پس بدرستی که آن حب و علاقه بدنی است آگاه باش که خدای متعال عطا میکند دنیا را بکسی که دوست دارد او را هم بکسی که دشمن دارد او را: و اما آنکه مختص بکسی است که او را دوست دارد ایمان است که به او عطا میکند. بدانکه از برای دنیا بنائی است و از برای آخرت بنائی: پس بوده باشید از ابناء آخرت و نباشید از ابناء دنیا: آگاه باش که دنیا کوچک کرده و میگذرد پشت بشما و آخرت زینت شده و میآید روی بشما. آگاه باشید که واقع هستید در روزی که عمل هست و نیست در آن حسابی و آگاه باشید که بزودی واقع میشوید در روزی که حساب هست و نیست در آن عملی

۴۸۳ در کتاب اشداد دیلمی نقل شده که انس گفت بودیم نزد رسول خدا (ص) گذاشت لباس خود را زیر سر شریف و خوابید: باد تند و وزید برخواست آنحضرت از خواب ترسناک و گذاشت بجا رداى شریف را گفتم چه شد تورا ای رسول خدا فرمود گمانم قیامت برپا شده

۴۸۴ و نیز آن کتاب است از حسین بن علی علیه السلام که ای پسر آدم تودر معناروز هائی

هستی که هر چه بگذرد بعضی از تو گذشته و تمام شده

بعضك ۴۸۵ وقال بعضهم لورايت الاجل ومسيره لا بغضت الامل وغروره ۴۸۶ ارشاد
 الديلمى وقال امير المؤمنين عليه السلام في خطبة اتقوا الله فكم من مؤمل ما لا يبلغه وجامع ما لا
 يأكله ولعله من باطل جمعه ومن حق منعه اصابه حراما وورثه عدوا فاحتمل اصره وباء
 بوزره وورد على ربه خاسر اسفالا هفا خسر الدنيا والاخرة ذالك هو الخسران المبين ۴۸۷
 مجموعة ورام قال ابو سعيد الخدرى اشترى اسامة بن زيد وليدة بمائة دينار الى شهر فسمعت
 رسول الله صلى الله عليه وآله يقول الاتعجبون من اسامة المشتري الى شهر ان اسامة بن زيد لطويل
 الامل والذى نفسى بيده ما طرقت عيناي الا ظننت ان شفرى اى لا يلتقيان حتى يقبض الله روحى
 ولا رفعت طرفى فى فلظنت انى واضعه حتى اقبض ولا لقمتم لقمة الا ظننت انى لا اسيغها حتى
 اغص بها ثم قال يا بنى ان كنتم تعقلون فعدوا انفسكم من الموتى فوالذى نفسى بيده ان ما

۴۸۵ ودر آن كتاب است كه گفته بعضى از علما اگر به بينى اجل وحرکت آنرا هر اينه

مبغوض دارى آرزوها و فريب آنرا

۴۸۶ در كتاب ارشاد ديلمى وارد شده كه امير المومنين عليه السلام در خطبه فرمود
 پرهيزيد از خداچه بسيار آرزومندان هستند امورى را كه نميرسند بآن وجه بسيار جمع كننده
 هستند مالى را كه نميخورند آنرا . و گاهى ميشود از راه حرام كسب كند و از حقى كه بآن تعلق
 گرفته منع كند . از راه حرام باورسد و بدشمن بارث بدهد . در اين وقت است كه تعب آنرا
 كشيده و وزر و گناه آنرا برده و وارد ميشود بر پروردگار خود ريان كار و با تاسف و حسرت
 خسر الدنيا والاخرة ذالك هو الخسران المبين (خلاصه نه حظ و لذت دنياى ازمالش برده نه بهره
 و ثواب اخروى

۴۸۷ در كتاب مجموعه ورام است كه ابو سعيد خدرى گفت خريده بود اسامة كنيزى را بصد
 دينار نسيه تا يكماه شنيدم كه رسول خدا مي فرمود آيا تعجب نميكنيد از اسامه كه خريده تا
 يكماه : بدرستى كه اسامة پسر زيد آرزوى دراز دارد قسم بآن كسيكه جان من بدست قدرت او
 است . باز نميكنم چشمانم مگر آنكه گمان بهم آمدن پلكان آنرا ندارم قبل از آنكه خدا جان
 مرا بگيرد : و بيالا نگاه نميكنم و گمان پائين آوردن آن داشته باشم پيش از مرگم : و بدهان
 نميگذارم لقمه مگر آنكه گمان ندارم فرو ببرم پيش از رسيدن مرگ و گلو گير شدن بآن لقمه:
 بعد فرمود اى اولاد من اگر عاقليد بشماريد خود را از مردگان قسم بآنكه جان من بقدرت او
 است: بدرستى كه آنچه وعده داده شده ايد (كه مرگ باشد) وارد ميشود و ميآيد و شما قادر
 بر جلو گيرى از آن نيسيد .

تو عدون لات و ما انتم بمعجزین ۴۸۸ مجموعه قال النبی ﷺ یهرم ابن آدم و تشب منه اثنان الحرص والامل ۴۸۹ و فيه ايضاً قال النبی ﷺ اكلکم یحب ان یدخل الجنة قالوا نعم یا رسول الله قال قصر و امن الامل و تبتموا آجالکم بین ایصارکم و استحيوا من الله حق الحیاء ۴۹۰ و فيه قال بعضهم لو علمت متى اجلی لخشیت علی ذهاب عقلی ولكن الله من علی عباده بالغفلة عن الموت و لولا الغفلة ما تنهوا بعیش و لا قامت بینهم الاسواق ۴۹۱ و فيه قال سلمان الفارسی رضی الله عنه ثلاث اعجبتنی حتی اضحکتنی مسؤول الدنیا و الموت یطلبه و غافل و لیس بمغفول عنه و ضاحک ما لا یدری اسا خطر رب العالمین علیه ام راضی عنه و ثلاث احزنتنی حتی ابکتنی فراق محمد ﷺ و حزنه : و هول المطلع و الوقوف بین یدی ربی ۴۹۲ و فيه قال بعضهم الزهد فی الدنیا قصر الامل لیس باکل الغلیظ و لا لبس العباء ۴۹۳ مجموعه و رام و قال الحسن علی الموت معقود بنوا صیکم و الدنیا تطوی من ورائکم

۴۸۸- در کتاب مجموعه ورام وارد است که رسول خدا فرمود پیر میشود پسر آدم و جوان میشود از او دو چیز: حرص و لغ: و آرزوها

۴۸۹- و نیز در آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرمود آیا تمام شما میل دارید وارد بهشت شوید گفتند بلی یا رسول الله فرمود کوتاه کنید آرزوی خود را و قرار دهید اجلها و مرگتان را جلو دیدگان: و حیا کنید از خدا جوری که سزاوار است.

۴۹۰- و در آن کتاب نقل است از بعضی که اگر بدانم اجل و رسیدن مرگ را هر آینه میترسم که عقلم زائل شود و لکن خدا منت گذاشته بر بندگانش بفراموشی از مرگ و اگر فراموشی نباشد: عیش خوش نمی شود و هر آینه بازار از گردش میافتد.

۴۹۱- و نیز در آن کتاب از سلمان فارسی نقل است که فرمود سه چیز باعث در آورده مرا تا اندازه که خندانیده مرا آرزومند دنیا در حالیکه مرگ او را میطلبد: و غافلیکه همیشه تحت مراقبت است: و خندان شدید در حالیکه نمیداند آیا غضبناک است خدا بر او یا راضی است از او: و سه چیز است که غمنده کرده مرا بلکه گریانیده مرا: فراق و جدائی از رسول گرامی و غم آن: و هول مطلع: و وادار کردن مرا و ایستادن در پیشگاه حضرت پروردگار.

۴۹۲- و نیز در آن کتاب ذکر شده از بعضی که زهد در دنیا کوتاهی آرزو است و نیست زهد بخوردن چیز درشت و یا پوشیدن عبا و لباس ساده.

۴۹۳ در کتاب مجموعه ورام ذکر شد که فرموده امام حسن علیه السلام مرگ بسته شده به پشانی شما و دنیا بسته شده پشت سر شما.

۴۹۴ و فيه قال عمر بن عبد العزيز في خطبة له ان لكل سفر زاد لا محالة فتزودوا السفر كم من الدنيا الى الآخرة التقوى وكونوا كمن عاين ما عاдалله له من ثوابه وعقابه ترغبوا و ترهبوا ولا يطولن عليكم الامل فتقسوا قلوبكم و تنقادوا العدوكم فانه والله ما بسط امل من لا يدري لعله لا يصبح بعد مسائه ولا يمسي بعد صباحه و ربما كانت بين ذلك خطفات المنايا وكم رايت ورايتم من كان بالدنيا مغتر افاهلكته و انما تفر عين من وثق بالنجاة من عذاب الله و انما يفرح من امن احوال يوم القيامة و كتب بعضهم الى اخ ان الحزن على الدنيا طويل و الموت من الانسان قريب و لنقص في كل يوم منه نصيب و للبلبي في جسمه ديب قتبدر قبل ان تنادي بالرحيل ۴۹۵ طرائف الحكم عن علي بن عيسى رفعه قال فيما ناجي الله عز و جل به موسى عليه السلام يا موسى لا تطول في الدنيا املك فيقسو قلبك و القاسى القلب منى بعيد ۴۹۶ في السفينه عن امير المؤمنين عليه السلام قال ان اخوف ما اخاف عليكم اثنان

۴۹۴ و نیز در آن کتاب است که عمر بن عبدالعزیز گفته است ضمن خطبه و کلامی بدرستی که برای هر سفری زاد و توشه ایست لامحاله پس توشه بردارید برای سفر آخرت از دنیا پرهیز کاری و باشید بمثل کسیکه دیده باشد آنچه را خدا مهیا کرده برای او از ثواب و عقاب بروید بسوی ثوابها و بگریزید از عقاب و عذابها و طولانی و دراز نکنید آرزو تا دل شما سیاه و قسی شود : و فرمان برید دشمنان خود را : زیرا که بخدا قسم به آرزو نمیرسد کسیکه نمیداند آیا صبح میرسد بعد درک کردن او شام را و آیا شام و شب میرسد بعد از درک کردن او صبح را ، و چه بسا بین این و آن یعنی صبح و شام هدف سهام و نشانه مرگ واقع شوی : و چه بسیار من و شما دیده ایم کسانی که بدنیا مغرور بوده و هدف مرگ قرار گرفته و هلاک شده و از بین برده او را و بدرستی که روشن آن چشمی است که اعتماد بخدا دارد در رهائی از عذاب خدا : و بدرستی که سرور کسی است که ایمن باشد از احوال روز قیامت و نوشت بعضی بسوی برادری که غم بر دنیا زیاد است و طولانی : و مرگ بانسان نزدیک است : و نقصان در هر روزی از انسان دارای نصیب و بهره ایست : و کهنگی را در بدن حظی پیش گیر کارنیک پیش از آنکه ندای الرحیل مرگ بلند شود .

۴۹۵ در طرائف الحكم از کتاب کافی نقل شده از علی بن عیسی که معصوم فرموده از جمله کلماتیکه خدای متعال در مقام مناجات موسی بموسی ص فرموده این است که دراز مگردان در دنیا آرزوی خود را زیرا که قسی میکند دل تو را و کسیکه دل او قسی باشد از درگاه ما دور است .

۴۹۶ و در کتاب سفینه نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود شدیدترین چیز یکی

اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخرة
 و قال عليه السلام من اطال امله ساء عمله ۴۹۷ و فيه قال امير المؤمنين عليه السلام من ايقن انه
 يفارق الاحباب و يسكن التراب و يواجه الحساب و يستغنى عما خلف و يفتقر الى ما قد تقدم
 كان حرياً بقصر الامل و طول العمل مجموعة ۴۹۸ و رام و قال بعضهم اطلع رسول الله صلى الله عليه و آله
 ذات عشية الى الناس فقال ايها الناس اما تستحيون من الله قالوا و ما ذلك يا رسول الله قال
 تجمعون مالا تاكلون تأملون مالا تدركون و تبنون مالا تسكنون ۴۹۹ منهاج البراعة ج ۴ و
 في النبوی المعروف المروی فی البحار بعدة طرق قال عليه السلام يا ابا ذر يا بك و التسوية

میت رسم بر شما دو چیز است؛ پیروی از هوای نفس؛ و درازی آرزو؛ اما پیروی هوای نفس
 باز میدارد از حق، و اما درازی آرزو از یاد میبرد آخرت را؛ و فرمود علیه السلام هر که
 دراز کند آرزو را زشت میشود عمل او.

۴۹۷ و در آن کتاب است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده هر که یقین کند که جدا
 از دوستان، و جایگاه او زیر خاک است؛ و پهای حساب کشانده میشود، و از هر چه بگذارد
 دستش کوتاه است؛ و احتیاج دارد با آنچه قبلاً بفرستد؛ همچو کس سزاوار است کوتاه کند
 آرزو را زیاد کند عمل را.

۴۹۸ در کتاب مجموعه و رام نقل است از بعضی از صحابه که رو کرد رسول الله صلى الله عليه
 و آله شامگاهی بسوی مردم و فرمود ای مردم آیا حیا نمیکنید از خدا گفتند بچه سبب ای
 رسول خدا فرمود، جمع میکنید چیزی را که نمیخورید و امید میبرید بچیزی که نمی رسیدن
 و بنا میکنید بناهایی که در آن ساکن نمیشوید.

۴۹۹ - در کتاب منهاج البراعة جلد چهارم نقل شده روایتی مشهور از کتاب بحار از
 طرق زیادی که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرموده ای ابازر بپرهیز از زیادی آرزو زیرا که
 تو ممکن است امروز باشی و نباشی بعد آن؛ اگر برای تو فردائی بود فردا بفکر آن باش
 مثلیکه امروز هستی؛ و اگر نبود برای تو فردائی پشیمان نباشی بر آنچه فوت شده از تو امروز
 ای ابازر چه بسیار کسانی که داخل میشوند روزی را که به آخر نمیرسانند آنرا؛ و چه بسیار
 انتظار کشندهای فردائی که نمیرسند بآن؛ ای ابازر اگر بنگری بسوی اجل و گردش آن
 هر اینه دشمن خواهی داشت آرزو و فریب آن را ای ابازر هر گاه وارد صبح شدی فکر مکن
 باخود ورود بشام؛ و هر گاه شب رسیدی باخود فکر رسیدن بصبح مکن؛ و توشه بردار از
 سلامت پیش از مرگت و از زنده بودن پیش از مرگت؛ بدرستی که تو نمیدانی چه خواهد بود
 اسم تو فردا یعنی در دردیف مرده گانی یا زنده ها.

باملك فانك بيومك ولست بما بعده فان يكن عدلك فكن في العذكما كنت في اليوم وان لم يكن عدلك لم تندم على ما فرطت في اليوم : يا ابا زرکم مستقبل يوماً لا يستكملہ و منتظر غدا لا يبلغه يا باذر لو نظرت الى الاجل ومصيره لا بغضت الامل وغروره يا باذر اذا اصبحت لا تحددت نفسك بالمساء : واذا امسيت فلا تحددت نفسك بالصباح : وخذ من صحتك قبل سقمك ومن حياتك قبل موتك فانك لا تدري ما سمك غدا ٥٠٠ وعن انس ان النبي خط خطا وقال هذا للانسان : وخط الى جنبه وقال : هذا اجله وخط اخرى بعيدا منه فقال : هذا الامل فبينما هو كذلك ازجائه الاقرب ٥٠١ وفيه وفي رواية انه اجتمع عبدان من عباد الله فقال احدهما للاخر ما بلغ من قصر املك : فقال املی اذا اصبحت ان لا امسى واذا امسيت ان لا اصبح : فقال انك لطويل الامل اما ان افلا اؤمل ان يدخل لي نفس اذا خرج ولا يخرج لي نفس اذا دخل ٥٠٢ وفيه عن الصحيفة السجادية على منشأ آلاف السلام والتحية : اللهم صلي على محمد وآل محمد واكفنا طول الامل وقصره عنا بصدق العمل حتى لا نؤمل استتمام ساعة بعد ساعة ولا استيفاء يوم بعد يوم و

٥٠٠- و از انس نقل شده که رسول خدا (ص) خطی کشید و فرمود این انسان و پهلوی آن خطی کشید و فرمود این اجل او و خط دیگری کشید دور از او و فرمود این آرزو و در این بین که انسان آرزو دارد ناگاه آنکه نزدیک به او است میرسد و از میان بر میدارد او را. ٥٠١- و در آن کتاب نقل است که جمع شدند دو بنده از بندگان خدا یکی بد دیگری گفت بچه مقدار رسیده کوتاهی آرزوی تو- گفت هر گاه صبح میکنم امید اینکه بشام برسم ندارم : و هر گاه شب را درک میکنم امید رسیدن بصبح را ندارم : آن یکی در جواب گفت تو آرزوی دراز داری : و اما من امید ندارم که هر گاه نفسم داخل جوفم میشود خارج شود و امید ندارم هر گاه خارج شد باز برگردد و داخل شود .

٥٠٢- و در آن کتاب نقل شده از صحیفه سجاده هزاران درود و تحیت بر صاحب آن باد که بدر گاه خدا عرض میکند خدایا درود بر محمد و آل او بفرست : و بی نیاز گردان ما را از درازی آرزو و کوتاه گردان آنرا بصدق عمل باندازه که امید نزیم ساعتی که در او هستیم تکمیل کنیم و وارد ساعت بعد آن شویم : و امید و آرزوی تکمیل روزی که در او هستیم و درک روز بعد نکنیم : و آرزوی اتصال این نفس بآن نفس و امید ملحق کردن بآن قدم بعدی نداشته باشیم و حفظ کن خدایا مرا از فتنه و غرور آرزو و ایمن گردان ما را از بیدها و شرور آن .

لا اتصال نفس بنفس ولا لحوق قدم بقدم و سلمنا من غروره و آما من شروره ۵۰۳
 فی الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال ابو جعفر علیه السلام مثل الحریر علی الدنیا
 مثل دودة القز كلما از دادت من القز علی نفسها لفاکان ابعدها من الخروج حتی تموت
 غما و قال ابو عبدالله علیه السلام اغنی الناس من لم یکن للحرص اسیرا و قال لا تشعر
 و اقلوبکم الاشتغال بما قد فات فتشغلوا الازها نکم عن الاستعداد لما یأت ۵۰۴ مجموعه
 ورام و قال بعضهم سمعت ابی یقول اتیها المغتر بطول صحته اما را یت میتاقط من غیر
 سقم ایها المغتر بطول المهلة اما را یت مأخون اقط من غیر عدة انک لو فکرت
 فی طول عمرک لنسیت ما قید تقدم من لسذاتک ابا الصحه تغتروا ام بطول العافیه
 تفرحون ام الموت تأمنون ان ملک الموت اذا جاءک لا یمنعه منک ثروة مالک ولا کثرة
 احتشادک اما علمت ان ساعة الموت ذات کرب و غصص و ندامة علی التفریط ثم یقول
 رحم الله عبدا عمل لما بعد الموت رحم الله عبدا نظر لنفسه قبل نزول الموت ۵۰۵ و فیه

۵۰۳- و در کتاب کافی نقل است از امام ششم علیه السلام که فرمود امام باقر علیه السلام
 فرموده مثل آدم حریر بر دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چه می تند و زیاد میکند از تنیدن
 بر خودش یک پرده دورتر میکند و دشوارتر میکند برای خود خارج شدن را تا بالاخره بمیرد
 بر اثر عمل خود از غم و غصه و فرمود امام ششم علیه السلام غنی ترین مردم کسی است که اسیر
 حرص نباشد و نیز فرمود توجه ندهید دل های خود را با موری که گذشته تا با نتیجه باز بدارد
 اهتمام شمارا از مهیا شدن برای گرفتاریهای آینده که نیامده .

۵۰۴- در کتاب مجبوعه ورام از بعضی نقل شده که گفت شنیدم میگفت پدرم ایکسیکه
 فریب خورده بدرازی سلامت جسمت: آیا ندیده که کسی بمیرد بدون مرض هرگز: ایکسیکه
 گول مهلت خورده آیا ندیده هرگز که کسی گرفتار شود بدون سابقه بدرستی که اگر فکر کنی
 در طول عمرت هر اینه فراموش کنی خوشیهای گذشته را: آیا بصحت و سلامت خود مغروری
 یا بزبیدی عافیت مسروری: و یا از مرگ ایمنی بدرستی که وقتی اجل برسید و ملک الموت
 تو را بیاید نمیتواند او را جلو گیری کند زیادی اموال تو و نه زیادی خدم و حشم تو: آیا نمیدانی
 که ساعت مرگ باغم و اندوه و غصه است و ندامت و پشیمانی بر آنچه کوتاهی کردی در عمل: و
 بعد گفت خدا رحمت کند بنده را که برای بعد مرگش کاری انجام دهد خدا رحمت کند بنده
 را که بخود بیاید و بفکر خود باشد پیش از رسیدن مرگ .

۵۰۵- و در آن کتاب است که سلیمان بن عبدالملک در مسجد الحرام بود که آوردند نزد
 او سنگی که کنده شده بود و دارای خطهایی بود پس طلب کرد کسی را که بخواند آن نوشتهها

وروی ان سلیمان بن عبدالملک کان بالمسجد الحرام اذا تی بحجر منقور فطلب من یقرأ فاتی اوهب منبه فقر أفاذ افیه ابن آدم انک لورایت قرب ما بقی من اجلک لزهدت فی طول املک ولرغبت فی الزیادة من عملک ولقصرت من حرصک و حیلک وانما یلقاک غدا ندمک لوزلت بک قدمک واسلمک اهلک وحشمک: و یفارقک الولد القریب و یرفضک الوالد والنسیب فلا انت الی دنیاک تعود و لافی حسنا تک زائد: فاعمل لیوم القیامة قبل الحسرة و الندامة فبکی سلیمان بکاء شدیداً ۵۰۶ فی الکافی عن ابن ابی یعفور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من تعلق قلبه بالدنیا تعلق قلبه بثلاث خصال هم لا یفنی و امل لا یدرک و رجاء لا ینال ۵۰۷ فی الکافی عن مهاجر الاسدی عن ابی عبد الله علیه السلام قال مر

را آوردند و هب نامی را پس خواند دیدند در آن سنگ نوشته شده ای پسر آدم اگر تو بدانی و به بینی نزدیکی خود و اجل خود را هر اینه کم میکنی از آرزوهای طولانی و درازت و هر اینه رومیآوری بزبانی عمل برای خودت و هر اینه می گاهی از حرص و ولع خودت: و بدرستی که رومی آورد بتو فردا ندامت و پشیمانی اگر از رفتار بمانی و در بستر بیفتی و میسپارند تورا بگور کسان و اهل تو و حشم و خدمت گذاران تو: و جدا میشوند از تو اولاد نزدیک تو و واگذارند تورا پدر و خویشان و اقوام تو: آنوقت است که نه تو راه برگشت بدنیا داری و نه بر اعمال نیک میتوانی بیفزائی: پس کاری کن و قدمی بردار برای روز قیامت پیش از رسیدن حسرت و پشیمانی و بعد از این کلمات گریست سلیمان گریه شدیدی.

۵۰۶- در آن کتاب روایت شده از ابن ابی یعفور که گفت شنیدم امام ششم علیه السلام فرمود هر که دلش بستگی پیدا کند بدنیا گرفتار شود دل او بسه خصلت: غمی که آخر نداشته باشد: آرزویی که بآن نرسد: و امیدی که ثمر نیخشد.

۵۰۷- و نیز در کتاب کافی روایت کرده از مهاجر اسدی از امام ششم علیه السلام که فرمود مرور کرد عیسی بن مریم (ص) بدهی که مرده بودند اهل آن و پرندگان و دواب و حیوانات آن حضرت عیسی گفت اینها نمرده اند مگر بنصب پروردگار و اگر این طور نبود و به اجل عادی مرده بودند هر اینه دفن شده بودند: حواریون گفتند یا روح الله بخواه از خدا زنده کند آنها را تا خبر دهند بما که چه بوده عمل آنها که موجب و سبب غضب شده تا مادوری کنیم از آن عمل و بپرهیزیم حضرت عیسی (ع) دعا کرد و خواند پروردگار خود را پس ندائی از فضا به او رسید که ای عیسی بخوان آنها را که جواب دهند تورا پس برخواست عیسی در شب بمکان بلندی و صدا زد ای اهل قریه پس ندائی شنید از آنها بصدای لبیک یا روح الله و ای پیغمبر خدا: فرمود عیسی و ای بر شما چه بود عمل شما که گرفتار شدید جواب داد: عبادت طاغوت و حب دنیا و نداشتن و کمی خوف: و آرزوهای دور و دراز: و غفلت در لهو و لعب:

عیسی بن مریم (ع) علی قریه قدمات اهلها و طیرها و دوا بتهما فقال انهم لم يموتوا بسخطه ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله و کلمته ادع الله ان یحییهم لنا فیخبروا بما كانت اعمالهم فنجنبتها فدعی عیسی علیه السلام ربه فنودی من الجوان نادم فقام عیسی باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریه فاجابه منهم مجیب لیبک یا روح الله و کلمته فقال و بحکم ما كانت اعمالکم قال عبادة الطاغوت و حب الدنیامع خوف قلیل و امل بعید و غفلة فی لهو و لعب فقال کیف کان حبکم لل دنیا قال کحب الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا و سررنا و اذا ادبرت علینا بکنیا و حزنا قال کیف كانت عبادتکم للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی قال کیف كانت عاقبة امرکم قال تبنا لیلة فی عافیة و اصبحنا فی الهاویة فقال و ما الهاویة فقال سجنین قال و ما سجنین قال جبال من جمر تو قد علینا الی یوم القیامة قال فما قلمتم و ما قیل لکم قال قلنارڈنا الی الدنیا فنزهد فیها قیل لنا کذبتم قال و یحک کیف لم یکلمنی غیرک من بینهم قال یا روح الله و کلمته انهم ملجومون بلجام من نار بایدی ملائکة غلاظ شداد و انی کنت فیهم ولم اکن منهم فلما نزل العذاب عمنی معهم فانا معلق بشعرة علی سفیر جهنم لا ادری اکبک فیها ام انجو منها فالتفت عیسی علیه السلام

فرمود چگونه بود حب شما بدنی گفت بمانند حب بچه مادرش را : هنگامیکه بما رومی کرددتیا خورسند میشدیم و هر گاه پشت میکرد بما گریان و غمگین بودیم : فرمود چگونه بود عبادت شما طاغوت را گفت اطاعت و فرمان میبردیم اهل معصیت و گناه را : فرمود چگونه بود عاقبت و پایان کار شما : گفت شبی خوابیدیم در خوشی و عافیت و صبح کردیم در عذاب و آتش و هاویه فرمود هاویه چیست : گفت سجنین : فرمود سجنین چیست : گفت کوههایی از آتش که برافروخته و گداخته میشود برای ما تا روز قیامت : فرمود چه گفتید و چه گفته شد شما : گفت گفتیم بر گردان خدایا ما را بدنی زهد پیشه خود کنیم در دنیا گفته شد بما دروغ میگوئید یعنی اگر بر گردید همانند که هستید : فرمود وای بر تو چگونه صحبت نکرد با من غیر تو از میان آنها : گفت ای پندمیر خدا آنها لجام زده هستند بلجامهایی از آتش بدست ملائکههای غلاظ و شداد و جهت این است که من بودم میان آنها ولی در عمل با آنها نبودم و پس از آنکه عذاب نازل شد مرا نیز با آنها فراگرفت و با این همه من آویزان شده ام بموئی بر لب جهنم که نمیدانم آیا فرو می افتم در آن و یا نجات مییابم از آن : برگشت عیسی علیه السلام بسوی حواریین و فرمود ای اولیاء خدا خوردن نان خشک با نمک نسائیده و خوابیدن روی خاک و بویها بهتر است بمراتب در صورتیکه با عافیت دنیا و دین و آخرت باشد .

الى الحواريين فقال يا اولياء الله اكل الخبر اليابس بالملح الجريش والنوم على المزابل خير كثير مع عافية الدنيا والاخرة

(باب قلة الاكل وذم كثرتنه)

۵۰۸ قال النبي صلى الله عليه وآله ان الشيطان يجرى من ابن آدم مجرى الدم في العروق فضيقوا مجاريه بالجوع ۵۰۹ قيل ليوסף (ع) لم تجوع وفي يدك خزائن الارض فقال اخاف ان اشبع فانسى الجائع ۵۱۰ منهاج البراعة مجلد و جاء جبرئيل و عرض على النبي (ص) خزائن الدنيا و ابي (ص) من قبولها قال لجبرئيل دعني اجوع يوما و اشبع يوما فاللوم الذي اجوع فيه اضرع الى ربي و اسأله و اليوم الذي اشبع فيه اشكر ربي و احمده فقال له جبرئيل و فقت لكل خير ۵۱۱ منهاج البراعة عن عدة الداعي قال النبي (ص) اكثر الناس شبعوا اكثرهم جوعا يوم القيامة لان تذكرها يبيح الخوف و الخشية من الله و هو زمام النفس الامارة العاطف لها عن القحشاء و المنكر

(باب مدح كم خوردن و مذمت خوردن زياد)

- ۵۰۸ - فرمود رسول خدا صلى الله عليه و آله بدرستيکه شيطان جريان داد در رگهای بنی آدم بمثل جريان خون در رگها: پس تنگ کنيد محل جريان او بگرسنگي .
- ۵۰۹ - گفته شد يوسف (ع) که چرا گرسنگي ميخوري و حال آنکه مالک هستي خزينه های زمين را و گنج های آنرا: گفت ميترسم که سيرشوم و فراموش کنم گرسنگان را .
- ۵۱۰ - در کتاب منهاج البراعة جلد ۹ ذکر شده که آمد جبرئيل و عرضه داشت بر رسول خدا گنج های دنيا را و رسول خدا (ص) خودداری کرد از قبول آن و بجبرئيل فرمود و اگذار مرا يگروز گرسنه باشم و يگروز سير : پس روزی که گرسنه باشم تضرع و زاری کنم بسوی پروردگارم : و روزیکه سير باشم شکر گذاری کنم پروردگار خود را و حمد او را بجا آورم : جبرئيل در جواب بر رسول خدا (ص) گفت بر هر چیزی دست خواهی یافت .
- ۵۱۱ - و نیز در کتاب منهاج البراعة نقل کرده از عدة الداعي که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود بیشتر سيرهای مردم روز قیامت کسانی هستند که گرسنه بوده اند بجهت آنکه گرسنگي تحريك میکند خوف و ترس از خدا را و آن گرسنگي است که افسار است برای نفس اماره که جلونفس ميگيرد از زشتیها و نحشاء و بدیها .

۵۱۲ طرائف الحكم ۵۷۵ عن عمر بن علي عن ابيه علي بن ابي طالب عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله قال مراخي عيسى بمدينةنة و فيها رجل و امرأة يتصايحان فقال عليه السلام ماشا نكما قال يا نبي الله هذه امرأتى وليس بها بأس سالحة ولكنى احب فراقها قال عليه السلام فاخبرني على كل حال ماشا نهما قال هي خلفة الوجه من غير كسر قال عليه السلام لها يا امرأة اتحبين ان يعودا أو وجهك طر يا قالت نعم قال عليه السلام لها اذا اكلت فاياك ان تشبعي لان الطعام اذا تكاثر على الصدر فزاد في القدر ذهب ماء الوجه ففعلت ذلك فعاد وجهها طريا

۵۱۳ في المنهاج روى ان سقراط الحكيم كان قليل الاكل فقيل له في ذلك فاجاب ان الأكل للحياة وليس الحياة للأكل ۵۱۴ منهاج البراعة عن زهر الربيع ورد في الحديث ان حكيمنا نصرانيا دخل على الصادق عليه السلام فقال في كتاب ربكم ام في سنة نبينا محمد صلى الله عليه وآله

۵۱۲ - در کتاب طرائف الحكم ۵۷۵ نقل شده از عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام که رسول خدا (ص) فرمود عبور کرد بر ادرم عیسی بشهری و در آن بود مرد وزنی که ناله و فریاد میکردند فرمود حضرت عیسی چه میشود شمارا آن مرد گفت ای پیغمبر خدا این زن من است و نیست در او عیبی و زنی است سالحه و لکن من جدائی از او را دوست دارم فرمود بمن بگو چه شده که دوست نداری او را: گفت این زن طراوت و صفا از روی او رفته بدون عیبی فرمود عیسی بآن زن که آیا دوست داری که برگردد بتو زیبایی رویت و با طراوت شوی عرض کرد بلی فرمود هر گاه چیزی میخوری پرهیز که سیرشوی برای آنکه وقتی زیاد خوردی بمثل این است که در دیک زیاد از ظرفیت آن آب بریزند و آن باعث میشود که صفا از رو برود: بعد از آن زن بدستور عمل کرد طراوت و صفای رویش عود کرد.

۵۱۳ - و نیز در کتاب منهاج روایت شده که سقراط حکیم مردی بود کم خوراک علت پرسیده شد جواب داد که خوردن برای زندگی است نه زندگی برای خوردن.

۵۱۴ - و نیز در کتاب منهاج نقل کرده از کتاب زهر الربيع حدیثی و روایتی که حکیمی نصرانی وارد شد بر امام ششم علیه السلام و گفت آیا در کتاب پروردگار شما یاد اخبار پیغمبر شما چیزی از طب هست: حضرت فرمود اما در کتاب خدا و پروردگار ما وارد شده: بخورید و بیاشامید و زیاد روی نکنید: و اما در سنت و اخبار پیغمبر ما وارد شده: زیاد روی در خوراک سر هر مرضی است و خودداری از خوردن و زیاد روی سر هر دارویی است: بعد از آن برخواست نصرانی و گفت بخدا قسم فروگذار نکرده کتاب خدای شما و سنت پیغمبر چیزی از طب برای جالینوس.

من الطب: فقال عليه السلام انا في كتاب ربنا نقوله تعالى كلوا واشربوا ولا تسرفوا واما في سنة نبينا صلى الله عليه وآله الاسراف في الاكل راس كل داء والحمية منه رأس كل دواء فقام النصراني وقال والله ما ترك كتاب ربكم ولا سنة نبيكم شيئا من الطب لجالينوس ۵۱۵ وروى عنه عليه السلام انه لو سئل اهل القبور عن السبب والعلة في موتهم لقالوا اكثرهم: التخمة ۵۱۶ ارشاد القلوب للديلمى عن امير المؤمنين عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله سئل ربه ليلة المعراج فقال يارب اى الاعمال افضل فقال الله عزوجل ليس شيئا افضل من التوكل على والرضا بما قسمت الى قوله عزوجل يا احمد لو ذقت حلاوة الجوع والصمت والخلوة وماورثوا منها قال يارب ما ميراث الجوع قال: الحكمة: وحفظ القلب؛ والتقرب الى: والحزن الدائم: وخفة المؤنة بين الناس: وقول الحق: ولا يبالي عاش بيسر او بعسر يا احمد هل تدري باى وقت يتقرب العبد الى الله قال لا يارب قال اذ كان جائعا او ساجدا ۵۱۷

۵۱۵ - و روایت شده از آنحضرت که اگر از علت و سبب مرگ اهل قبرستان پرسیده شود هر آینه اکثر و بیشتر آنها جواب دهند تخمه یعنی پر خوری .

۵۱۶ - در کتاب ارشاد القلوب ديلمى نقل شده از امير المؤمنين عليه السلام که فرمود پيغمبر خدا پرسيد از خدای متعال در شب معراج و عرض کرده پروردگارا بهترين و افضل اعمال چیست فرمود خدای عزوجل نیست چیزی افضل و بهتر از توکل بذات مقدس ما و رضایت به آنچه ما قسمت او قرار دادیم یا احمد اگر بچشی توشیرینی گرسنگی و سکوت و خلوت و آنچه آثار آنها است و آنها باعث میشوند عرض کرد پروردگارا چیست اثر گرسنگی فرمود حکمت و حفظ دل: و قرب بما: و حزن همیشگی: و سبکی مؤنة بین الناس: و کلام حق: و باک ندارد از زندگی برفاه و آسایش باشد یا در تنگی معیشت یا احمد آیا میدانی چه وقتی نزدیک میشود بنده بسوی خدا عرض کرد نه پروردگارا: فرمود هنگامیکه گرسنه باشد و یا در سجده باشد.

۵۱۷ - در کتاب سفینه نقل شده از حفص بن غیاث از امام ششم عليه السلام که فرمود ظاهر شد شیطان برای یحیی بن زکریا: دید آویخته شده از او اسباب فریب هر چیزی فرمود حضرت یحیی (ع) که چیست این امور ای شیطان گفت اینها شهواتی است که بوسیله اینها دست رسی پیدا میکنم و از راه بدر میکنم پسر آدم و اولاد آدم را فرمود آیا برای من از اینها هست چیزی: گفت اسباب فریب تو آن است که گاهی سیر میخوری و آن باز میدارد تو را از نماز و ذکر: فرمود یحیی نذر کردم که پرنکنم شکم خود را از غذا هیچوقت: شیطان هم گفت نذر کردم که نصیحت نکنم دینداری را هیچگاه: بعد فرمود امام ششم عليه السلام ای حفص من هم که جعفر هستم نذر کردم که نه خود و نه آلم پرنکنم شکم را از غذا هرگز و نذر کردم که بجا نیاورم عملی برای دنیا هیچگاه .

فی السفینه عن جعفر بن غیاث عن الصادق علیه السلام قال ظهر ابلیس یحیی بن ذکریا واذاعه
معالیق کل شیئی فقال له یحیی علیه السلام ما هذه المعالیق یا ابلیس فقال هذه الشهوات التي
اصبتها من ابن آدم قال فهل لی منها شیئی قال ربما شبعت فثقلتک عن الصلوة و الذکر
قال یحیی علیه السلام لله علی أن لا املاً بطنی من طعام ابدأ فقال ابلیس لله علی أن لا انصح مسلماً
ابداً ثم قال ابو عبدالله علیه السلام یا حفص لله علی جعفر و آل جعفر ان لا یملأوا بطونهم من
طعام ابدأ لله علی جعفر و آل جعفر ان لا یعملوا الدنيا ابدأ ۵۱۸ و فیہ ما من شیئی
بغض الی الله من بطن مملو ۵۱۹ و قال النبی صلی الله علیه و آله الاکل علی الشبع یورث البرص ۵۲۰
فی السفینه عن مصباح الشریعه قال داود ترک اللقمه مع الضرورة الیها حب الی من
قیام عشرين لیلة .

۵۲۱ فی السفینه عن الصادق علیه السلام نقل ان جبرئیل نزل علی رسول الله
فی ساعة لم یکن یأتیه فیها فرعب رسول الله صلی الله علیه و آله فقال جبرئیل ینهیك ربك
عن عبادة الأوثان و شرب الخمر و ملاحات الرجال و اخرى هی للأخرة و الاولی
یقول لك ربك یا محمد صلی الله علیه و آله ما ابغضت و عاء اقط کبغضی بطننا ملاء ۵۲۲ و عن
دعوات الراوندی روی من قل طعمه صح بدنه و صفا قلبه : و من کثر طعمه سقم

۵۱۸- و در آن کتاب است که نیست چیزی مبنغوض تر نزد خدا از شکم پر .

۵۱۹- و در آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرمود خوردن روی سبزی باعث مرض

برص میشود .

۵۲۰- و نیز در آن کتاب نقل شده از کتاب مصباح الشریعه که حضرت داود (ع) فرموده

ترک لقمه با احتیاج به آن دوست تر دارم و محبوب تر است نزد من از قیام و نماز بیست شب .

۵۲۱- در کتاب سفینه از امام ششم علیه السلام نقل شده که جبرئیل نازل شد بر رسول خدا

در ساعتی که معهود نبود در آن ساعت نازل شود لذا رسول خدا ترسید جبرئیل گفت نهی میکند

خدا تو را از پرستش بتها و آشامیدن خمر و مزاح با مردان ؛ و چیز دیگری که آن برای دنیا و

آخرت نافع است میفرماید خدای تو ای محمد دشمن ندارم ظرفی هیچگاه بمانند دشمن داشتن

شکم پر .

۵۲۲- و نقل شده از کتاب دعوات راوندی روایتی که هر که کم بخورد بدنش سالم و قلبش

باصفا میشود ؛ و هر که زیاد بخورد بدنش مریض و قلبش قساوت میگیرد .

بدنه و قسی قلبه ۵۲۳ و روى ان الشبع يورث التباعد من الله و يطفى نور المعرفة من القلوب و ان الطعام اذا تكاثر على الصدر فزاد فى القدر ذهب بماء الوجه ۵۲۴ فى السفیه عن ابى عبدالله عليه السلام قال لما اسرى بالنبي صلى الله عليه وآله قيل له ان الله مخبرك فى ثلاث لينظر كيف صبرك. قال اسلم لا مرك يارب ولا قوة لى على الصبر الا بك فما هن قيل اولهن الجوع : والاثره على اهلك لاهل الحاجة : قال قبلت يارب و رضيت و سلمت : ومنك التوفيق والصبر

۵۲۵ عن الباقر عليه السلام ما شبع النبي صلى الله عليه وآله من خبز بر ثلاثة ايام متواليه منذ بعثه الله تعالى الى ان قبضه الله ۵۲۶ فى السفينه عن الصادق عليه السلام قال عيسى فى خطبة اصبحت فيكم و ادامى الجوع و طعامى ما تنبت الارض للوحوش و الا نعام و سراجى القمر و فراشى التراب و وسادتى الحجر ۵۲۷ و فيه يروى ان موسى عليه السلام قال يوما يارب انى جائع

۵۲۳- وروایت شده که سیری باعث دوری از خدا میشود و نور معرفت را از دل میبرد: و اینکه هر گاه طعام زیاد شد در اندرون بمثل دیگ از سرفرو ریزد و در نتیجه صفا از صورت زائل میکند .

۵۲۴- و در کتاب سفینه از امام ششم علیه السلام نقل شده که چون رسول خدا (ص) بمعراج رفت گفته شد بآنحضرت که خدا امتحان میکند تو را در سه چیز تا اندازه صبر تو ظاهر شود عرض کرد پرورد گارا تسلیم امر مقدست هستم و توانائی بر صبر ندارم مگر بعنایت و یاری ذات مقدس تو: چه چیز است آنها گفته شد اول آنها گرسنگی و مقدم داشتن بر خود و بر کسانت اهل حاجت و محتاجین را: عرض کرد قبول کردم پرورد گارا و راضی شدم و تسلیم هستم و توفیق و شکیبائی از تو هست و خواهانم آنرا .

۵۲۵ - روایت شده از امام پنجم علیه السلام که فرمود سیر نخورد رسول خدا از نان گندم سه روز پیاپی از روزی که مبعوث بر سالت گردید تا وقتی که برد خدا او را بجوار رحمتش .

۵۲۶- و در سفینه از امام ششم علیه السلام وارد شده که حضرت عیسی در خطبه بیارانش فرمود زندگی کردم میان شما در حالیکه خورش من گرسنگی و غذای من گیاهانی بود که برای حیوانات و گوسفندان در زمین روئیده شده: و چراغ من ماه : و فرش من خاک : و متکای من سنگ بود.

۵۲۷- و در آن کتاب است که عیسی (ع) گفت روزی پرورد گارا من گرسنه ام فرمود خدای متعال ما آگاه هستیم از گرسنگی تو: عرض کرد خدا یا طعامی بمن برسان ندا رسید سیر کردن

فقال تعالی انی اعلم بجوعک قال رب اطعمنی قال الی ان اریدو فیما اوحی الیه یاموسی الفقیر من لیس له مثلی کفیل والمریض من لیس له مثلی طبیب و الغریب من لیس له مثلی مونس و قال علیه السلام یاموسی ارض بکسرة من شعیر تسدبها جوعتک و بخرقة توارى بهاعورتک و اصبر علی المصائب و اذا رأیت الدنیا مقبلة علیک فقل ان الله وانا الیه راجعون عقوبة عجلت فی الدنیا و اذا رأیت الدنیا مدبرة عنک فقل مرحبا بشعار الصالحین .

۵۲۸ عن الکافی فی اللالی عن ابی عبد الله عليه السلام قال کلداء من التخمه ما خلا الحمی

۵۲۹ و فید عن امیر المؤمنین عليه السلام الا اعلمک اربع خصال تستغنی بهاعن الطبّ قال بلی قال لا تجلس علی الطعام الا وانت جائع و لاتقم عن الطعام الا وانت تشتهیه و جوّد المضع فاذا نمت فاعرض نفسك علی الخلاء: فاذا ستمملت هذا استغنیت عن الطبّ ۵۳۰ فی اللالی ایضاً و فی خبر آخر قال عليه السلام من اکل الطعام علی النقاء و اجاد الطعام

تو منوط است باراده و خواست ما : و از جمله اموری که وحی شد بموسی این بود که ای موسی فقیر و درمانده کسی است که بمثل ذات مقدس ما برای او کفیل و دادرسی نباشد : و مریض کسی است که بمثل ما طبیبی برای او نباشد : و غریب کسی است که بمثل ما برای او مونس و هم انسی نباشد : و فرمود ای موسی راضی باش ازنان جو که رفع کنی بآن گرسنگی خود را و بقطعه هائی از پارچه که پیوشی بآن عورت خود را : و شکیبائی کن در واردات و مصیبتها : و هر گاه دیدی دنیا بتور و کرده بگوانا الله و انا الیه راجعون این عقوبتی است که تعجیل شده و در دنیا بمن رسیده و هر گاه دیدی دنیا از تو پشت کرده بگو مبارک باد خصلت و شعار مردمان نیک که بمن رو آورده .

۵۲۸- از کتاب کافی نقل شد در لالی از امام ششم علیه السلام که فرموده هر دردی از زیادی

غذاست مگر تب .

۵۲۹- و در آن کتاب است که امیر المؤمنین (ع) بحضرت امام حسن فرمود آیا تعلیم ندم بتو چهار خصلت که بی نیازشوی بواسطه آنها از طبّ عرض کرد چرا فرمود منشین سر سفره غذا مگر گرسنه باشی : و پا مشو از سر سفره مگر آنکه هنوز اشتها داشته باشی : و نیکو بجوی غذا را و هر گاه خواستی بخوابی اول سر مبال برو : هر گاه رعایت کردی این امور را بی نیاز میشوی از طبابت و از طبّ .

۵۳۰- و در کتاب لالی نیز نقل شده خبر دیگری که فرموده امیر المؤمنین علیه السلام هر که غذا بخورد در حالیکه شکم او خالی باشد یعنی روی سیری نباشد : و خوب بجود غذا را : و ترک کند غذا را در حالیکه هنوز اشتها داشته باشد : و جلونگیرد از غایط کردن هر وقت محصور شد : مریض نخواهد شد مگر مرض مرگ که هر کسی لابد است از آن .

تمصّغوا ترك الطعام وهو يشتهي ولم يحبس الغائط اذا اتى لم يمرض الامراض الموت ۵۳۱
 وفيه ومن اخبار مدح الجوع انه عليه السلام قال اقرب ما يكون العبد من الله اذا خفف بطنه
 ثلث البطن للطعام : و ثلث للشراب : و ثلث للنفس ۵۳۲ في السفينه عن الصادق عليه السلام
 ما عجب رسول الله صلى الله عليه وآله شيئ من الدنيا الا ان يكون فيها جائعا خائفاً

۵۳۳ في السفينه عن الرضا عن آباءه عن علي عليهم السلام قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله
 في حفر الخندق از جائته فاطمه عليها السلام و معها كسيرة من خبز فدفعتها الى النبي صلى الله عليه وآله
 فقال النبي صلى الله عليه وآله ماهذه الكسيرة قالت قرص خبز ته للحسن والحسين جئتك منه بهذه
 الكسرة فقال النبي صلى الله عليه وآله اما انه اول طعام دخل فم ابيك منذ ثلاث ۵۳۴ وفيه ايضاً عن
 زيد بن ربيع قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يشد على بطنه الحجر من الغرث يعني الجوع فظل
 يوماً صائماً ليس عنده شيئ فأتى بيت فاطمة عليها السلام والحسن والحسين عليهم السلام فلما اتى
 رسول الله صلى الله عليه وآله تسلقا الى منكبه وهما يقولان يا بابا اقل اماماه تطعمنا نانا فقال رسول الله

۵۳۱- و در آن کتاب از جمله اخبار مدح گرسنگی که آن بزرگوار فرموده این است که
 نزدیکترین وقتی که بنده بخدا نزدیک است زمانی است که سبک باشد شکم او و فرمود يك سوم
 شکم برای غذاست و يك سوم برای آب و يك سوم برای نفس کشیدن .

۵۳۲- و در کتاب سفینه ذکر شده از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا دوست نداشت
 چیزی از دنیا مگر اینکه بوده باشد گرسنه و ترسان .

۵۳۳- در کتاب سفینه از حضرت رضا علیه السلام نقل شده از پدران بزرگوارش از علی
 علیه السلام که فرمود بودیم ما با رسول خدا (ص) در کندن خندق ناگاه فاطمه بر پد بزرگوارش
 وارد شد و با او بود قطعاتی از نان و داد آنها را خدمت رسول خدا (ص) فرمود رسول خدا چیست این
 پاره ها عرض کرد گرده نانی پختم برای حسن و حسین و برای شما از آن آوردم این قطعات
 را فرمود رسول خدا (ص) بدان که این اول غذایی است از سه روز پیش که بجوف پدرت وارد
 میشود .

۵۳۴- و در آن کتاب است از زید بن ربيع که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بشکم
 خود می بست سنگ از گرسنگی و روزی در حال روزه روز را شام کرد و نبود از خوردنی
 خدمت آنحضرت چیزی پس آمد بخانه فاطمه (ع) و حسن و حسین پس از آمدن رسول خدا (ص)
 رفتند بالای شانه آن بزرگوار و گفتند ای پدربزرگوار بمادر ما بگو ما نان بدهد رسول خدا (ص)
 بفاطمه فرمود نان بده بده و پسرم عرض کرد نیست در خانه چیزی مگر برکت قدوم رسول خدا (ص)
 راوی گفت رسول خدا آنها را مشغول کرد به آب دهان شریف تا سیر شدند و خوابیدند .

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ للفاطمة عليها السلام اطعمي ابني قالت ما في بيتي شيئا الا بركة رسول الله صلى الله عليه وآله فشغلها رسول الله صلى الله عليه وآله بريقه حتى شبعوا واما ۵۳۵ لا لي في حديث امتي على ثلاثة اصناف صنف يشبهون بالانبياء و صنف يشبهون بالبهاائم: اما الذين يشبهون بالانبياء فهمتهم الصلوة والزكوة: و اما الذين يشبهون بالملائكة فهمتهم التسبيح و التهليل و التكبير: و اما الذين يشبهون بالبهاائم فهمتهم الاكل و الشرب و النوم ۵۳۶ و فيه ايضا و قال ابو اسامة كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فقال رجل له عليه السلام ما السنة في دخول الخلاء قال عليه السلام تذكر الله و تعوذ بالله من الشيطان الرجيم فاذا فرغت قلت الحمد لله على ما اخرج مني في يسر و عافية قال رجل و الا انسان على تلك الحال و يصبر حتى ينظر الى ما يخرج منه قال عليه السلام انه ليس في الارض آدمي الاومعه ملكان موكلان به فاذا كان على تلك الحال ثنيا برقة ثم قال يا بن ادم انظر الى ما كنت تكدر له في الدنيا الى ما هو صائر ۵۳۷ و

۵۳۵- و در آن کتاب نقل است از رسول خدا در حدیثی که فرمود امتان من بر سه دسته اند دسته شباهت دارند به پیغمبران : و دسته شباهت دارند به ملائکه : و دسته شباهت دارند به بهائم : اما آن دسته که شباهت به پیغمبران دارند پس همت آنها بخواندن نماز است و اداء زکوة : و اما آنهائیکه شباهت دارند به ملائکه همت آنها تسبیح است : و گفتن لا اله الا الله و الله اکبر : و اما آنهائیکه شباهت دارند به بهائم پس همت آنها خوردن است و آشامیدن و خوابیدن .

۵۳۶- و در آن کتاب است نیز که ابو اسامة گفت بودم من نزد امام ششم علیه السلام مردی پرسید از مستحبات بیت الخلاء فرمود ذکر خدا گفتن و گفتن اعوذ بالله من الشيطان الرجيم : و هر گاه فارغ شدی بگو الحمد لله على ما اخرج مني في يسر و عافية که مضمون و معنای آن این است که حمد میکنم خدائی را که خارج کرد از من کثافات را بسلامتی و عافیت مردی بود گفت آیا کسی در آن حال صبر میکند و نظر میکند که بهینند از او چه خارج میشود حضرت فرمود نیست روی زمین بشری مگر آنکه با او است دو ملک که موکل به او هستند و وقتی در آن حال است بر میگرداند گردن او را با آنچه از او خارج شده و میگویند ای پسر آدم نگاه کن به بین آنچه را که تو خود را برای آن بزحمت انداختی در دنیا به چه صورتی و حالی درآمد.

۵۳۷- و نیز در آن کتاب نقل است از بعضی از کتب که اگر بدانند مردم زشتی های خوردن و آشامیدن را و مفساد آن دورا آنچنان مفسادی که از آن جمله است حصول امراض و قساوت قلب: و مفساد بدست آوردن و آزار دفع آنها که باید انسان برود و بنشیند در بدبوترین

فیه نقل عن بعض الکتب لوعلم الناس قبايح الاكل و الشرب و مفسد هما التي منها حصول الأمراض و القسوة و مفسد تحصيلهما و مکروهات دفعهما التي منها الذهاب و الجلوس فی اتن الأماکن و اکثفها و تضييعاتهما لاوقاتہ الشریفه المعروفة فیہما و فی دفع فضولانہما و الأمراض الحاصلة منہما الرضوا بالموت و لم یرضوا بہما ۵۳۸ و فیہ نقل حدیث فیہ قولہ تعالی انی وضعت العلم و الحکمة فی الجوع و الناس یطلبونہ فی الشبع فمتی یجدونہ ۵۳۹ و فیہ ایضاً و فی الحدیث النبوی ﷺ من کان ہمتہ ما یدخل فی بطنہ کان قیمته ما یدخل فی بطنہ ۵۴۰ و فیہ فی ضمن روایة عن اللہ تبارک و تعالی یا احمدان فی الجنة قصر امن لؤلؤ فوق لؤلؤ و من درة فوق درة لیس فیہا خصم و لا وسم فیہا الخواص انظر الیہم کل یوم سبعین مرة فا کلمہم کما نظرت الیہم و از یدفی ملکہم سبعین ضعفا و اذا تلذذوا اهل الجنة بالطعام و الشراب تلذذوا اولئک بذکری و حدیثی فقال یارب ما علامۃ اولئک قال مسجونون قد سجنوا السننہم عن فضول الکلام و من فضول الطعام بطونہم ۵۴۱ و فی الالالی و قال النبی ﷺ اقرب و کثیف ترین مکان و از بردن آن دو وقت گرانہای شریفہ عمر را کہ صرف میشود در راه تحصیل و دفع آن دو و در دفع فضولات اکل و شرب و امراضی کہ بسبب این دو حاصل میشود ہر آینہ راضی میشدند بمرگ و راضی باین دو نمیشدند.

۵۳۸- و در آن کتاب حدیثی نقل شدہ کہ خدای متعال فرمودہ من قرار دادم علم و حکمت را در گرسنگی و مردم طلب میکنند آنرا در سیری پس چہ وقت میشود بیابند او را.

۵۳۹- و در آن کتاب است از حدیث نبوی کہ فرمود ہر کہ ہمت او چیزی باشد کہ داخل شود در شکم او خواهد بود قیمت او آنچه خارج شود از شکم او.

۵۴۰- و نیز در آن کتاب ذکر شد در ضمن روایتی عن اللہ تبارک و تعالی کہ فرمودہ است ای احمد بدرستی کہ در بہشت قصریست از لؤلؤ بالای لؤلؤ و از دری بالای دری و نیست در آن خصمی و منازعی و در آن جای دارند خواص و ما نظر میافکنیم ہر روزی ہفتاد مرتبہ و سخن میگوئیم با آنها در ہر مرتبہ کہ نظر میافکنیم و میافزائیم در سعة جای آنها ہفتاد برابر آنچه ہست و ہر گاہ لذت میبرند اہل بہشت بخوردن و آشامیدن آنها لذت میبرند بذکر و یادما رسول خدا عرض کرد پروردگارا چیست نشانہ آنها : ندا رسید آنها در چہار دیوار دین ہستند و نگاہ داشتہاند زبانشان از زیادتی کلام و شکمہاشان را از زیادتی طعام.

۵۴۱- و در کتاب لالی نقل است از رسول خدا کہ فرمود بدرستی کہ نزدیکترین مردم بخدا روز قیامت کسی است کہ طول بکشد گرسنگی و عطش و غم او در دنیا و آنها ہستند پرهیز گاران

الناس الى الله يوم القيامة من طال جوعه وعطشه وحزنه في الدنيا فهم الأتقياء الأخفاء الذين اذا شهدوا لم يعرفوا واذا غابوا لم يفتقدوا تعرفهم بقاع الارض وتحف بهم ملائكة السماء تنعم الناس بالدنيا وتنعموا بذكر الله افترش الناس الفرش وافترشوهم الجبا والركب وسعوا الناس باخلاقهم تبكى الارض عليهم لفقدهم ويسخط الله على بلد ليس فيها منهم احد لم يتكالبوا على الدنيا تكالب الكلاب على الجيف شعثا غبرا يراهم الناس فيظنون ان بهم داء او قد خولطوا او ذهب عقولهم و ما ذهبت بل نظروا الى احوال الآخرة فرال حب الدنيا عن قلوبهم عقلوا حيث ذهبت عقول الناس فكونوا امثالهم ۵۴۲ وفي حقائق الفيض ففي حديث النبوي ﷺ من وقى شربقه : وزبذبه : ولقلقه

پنهان از مردم : که اگر حاضر شوند نشناسند آنها را و اگر غائب باشند تفقد نشوند و جویا نشود کسی از آنها ولی نقاط زمین میشناسد آنها را و اطراف آنها هستند ملائکه آسمان نعمت میدهند و لذت میبرند مردم بدنيا : و متنعم اند و لذت میبرند : آنها بذكر و یاد خدا : فرش قرار میدهند مردم برای خود اقسام فرشها ولی فرش آنها است صورتها و زانوها با مردم با خوشروئی رفتار میکنند : زمین در فقدان آنها گریه میکند : و مورد غضب خدا قرار میگیرد بلدیکه نباشد در آن یکی از آنها : باهم گلاویز میشوند برای بدست آوردن دنیا بمثل سگها در اطراف مردار : شکم خالی و رنگ پریده هستند : وقتی مردم می بینند آنها را گمان میبرند مبتلا بدردی هستند : و با جنون دارند : و با عقل آنها کم است : و حال آنکه عقل آنها بجا است و نظر و فکر میکنند در احوال و عقبات آخرت : پس زائل شده علاقه دنیا از دل آنها تعقل میکنند در اموری که عقل مردم بآنها نمیرسد : باید بکوشد انسان بمثل آنها شود.

۵۴۲- و در کتاب حقائق نقل شده از رسول خدا که فرمود هر که محفوظ بماند از شر قیقب : وذبذب : وقلق بدرستی که محفوظ مانده از شرور : فیض فرموده قیقب شکم است و ذذبذب فرج است : و لقلق زبان است : اما شکم بواسطه آن آدم و حوا خارج شدند از عالم باقی که بهشت باشد بسوی عالم پست و فانی که دنیا باشد : زیرا منع شدند از خوردن و نزدیک شدن بآن درخت پس غلبه کرد بر آنها شهوت آنها تا آنکه خوردند از آن و ظاهر شد بر آنها بدی عملشان و بعد خود مصنف کتاب حقائق فرموده است شکم بطور یقین سرمنشأ شهوات است و مایه بروز دردها و آفات : زیرا که تابع شکم است شهوت فرج و غریزه جنسی : و شدت میل بسوی مناکحه : و بعد در پی شهوت بخوراکی و تناکحی میآید زیادی رغبت و میل در مال و ریاست که باز آن دو وسیله توسعه در خوراکی و مناکحه است : و بعد در اثر طلب زیادی و ریاست میآید انواع و اقسام ظلمها و اقسام نزاعها و حسادتها : و بعد تولید میشود

فقدوقی و قال القبب البطن : والذذب الفرج : و اللقلق اللسان : اما شهوة البطن فيها اخرج آدم و حوامن دارالقرار الى دار الدل و الا فتقار اذ نهيا عن اكل الشجرة فغلبت شهورتهما حتى اكلتا منها فبذت لهما سوآ لتهما ثم قال قدس سره و البطن على التحقيق ينبوع الشهوات و منبت الأ دواء و الافات : اذ يتبعها شهوة الفرج : و شدة الشبق الى المنكوحات : ثم يتبع شهوة المطعم و المنكح شدة الرغبة فى المال و الجاه انواع الرعونات و ضرور المنافسات و المحاسدات ثم يتولد من ذلك آفة الریاء و غائلة التفاخر و التكاثر و الكبرياء ثم يتداعى ذلك الى الحقد و العداوة و البغضاء : ثم يقضى بصاحبه الى اقتحام البغى و المنكر و الفحشاء و كل ذلك ثمرة اهمال المعدة و ما يتولد من بطر الشعب و الأمتلاء و لو ذلل العبد نفسه بالجوع و ضيق مجارى الشيطان : لأذعنت لطاعته الله و لم تسلك سبيل البطر و الطغيان و لم ينجر به ذالك الى الأ نهماك فى الدنيا و اثار الماجلة على العقبى : و لم يتكالب كل هذا على الدنيا ۵۴۳ و فيه قال النبى ﷺ ما ملأ ابن آدم وعاء اشرف من بطنه حسب ابن آدم لقيمات يقمن صلبه و ان كان هو فاعالا لامحالة فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه ۵۴۴ و قال ﷺ لا تميتوا القلوب بكثرة الطعام و الشراب فان القلب كالزرع يموت ۵۴۵ و عن مصباح الشريعة آفت و مرض ریاء و رذيلة تفاخر و برترى جستن و خود پسندى تا بالآخره منجر ميشود بحقد و عداوت و بغضاء و دشمنى و همچنين میکشاند به بغى و زنا و منکر و فحشاء : و تمام اینها ثمره و نتیجه خدمت به معده و شکم است و زائیده شدة زیادى سبرى و امتلاء : و اگر بنده خدا ضعيف کند قواى خود را بگرسنگى و تنگ کند مورد استیلاى شيطان را : هر آینه تن در میدهد بأطاعت خدا و براههاى سر کشى و طغيان قدم نمیزند : و گشاینده نمیشود بفرو رفتن در دنیا و اختیار نمیکند دنیاى زودگذر را بر آخرت باقى و فنا ناپذیر : و این نحوه بمثل کلاب و سگها حرص نمیورزد بر دنیا

۵۴۳ - و در آن کتاب است که رسول خدا ص فرمود پرنکرده پسر آدم ظرفى شریتر از شکم خود کفایت میکند پسر آدم را چند لقمه کوچک که برجا بماند اصل او : و اگر هم بنای زیاد روی دارد قرار دهد ثلثى برای طعام و ثلثى برای نفس کشیدن .

۵۴۴ - و فرموده رسول خدا ص نمیرانید دلها را بزایدی غذا و آب زیرا که قلب مثل زراعت است بزایدی آب و غیره میمیرد .

۵۴۵ - و در آن کتاب نقل است از کتاب مصباح الشریعه که امام ششم علیه السلام فرموده

قال الصادق عليه السلام ما من شيء اضر لقلب المؤمن من كثرة الاكل وهي مورثه شين قسوة القلب وهيجان الشهوة والجوع ادام المؤمن و غذاء للروح و طعام للقلب و صحة للبدن ۵۴۶ و قال لقمان لابنه: يا بني اذا امتلات المعدة ناهت الفكرة و خرسست الحكمة و قعدت الأعضاء عن العبادة .

و قال الفيض قد سره و بالجمله ففوائد الجوع كثيرة منها صفاء القلب و رفته: و الأستلذان بالطاعة: و الانكسار المانع عن المعصية و الغفلة: و ذكر جوع يوم القيامة و كسر شهوة الفرج المستولية بالشبع: و دفع النوم الذي يكمل الطبع و يضيع العمر و نیست چیزی ضررش زیادتر برای دل مؤمن از زیادتی خوردن و زیاد خوردن باعث دو چیز میشود: قساوت قلب: و هیجان قوای شهویه و گرسنگی خورش مؤمن است و غذای روح است و طعام دل و سلامت بدن .

۵۴۶ - و در آن کتاب است که لقمان فرمود پسرش ای پسر من هر گاه معده پر شد فکر بخواب میرود و قوای ادراکیه کار نمیکنند و جوارح و اعضاء بدن از عبادت باز میماند . و فیض قدس سره فرموده و بالجمله فوائد و ثمرات گرسنگی زیاد است از آن جمله است روشنی دل و رقت آن: و لذت بردن از عبادت: و کسر قوا که مانع است از معصیت و غفلت: و از آن جمله است بیاد گرسنگی روز قیامت افتادن .

و کم شدن شهوت فرج که غلبه میکند بر انسان بواسطه سیری: و دفع خواب که برنده نشاط است از انسان و تضعیف کننده عمر و فوت کننده قیام بنماز شب: و آسان شدن مواظبت بر طاعت بواسطه سبکی بدن: و فراغت از اشتغال بتحصيل غذا و مهیا کردن و خوردن آن: و جلوگیری از امراضیکه سیری بیار میآورد زیرا روایت وارد شده: معده محل و باعث درد است و خودداری از غذا سر هر دو و داروی هر دردست و مرحوم فیض بعد چند سطر فرموده است بدانکه بهتر نسبت بطبع معتدل این است که خوراک باندازه باشد که معده سنگین نشود و از طرفی الم گرسنگی حس نکند و طوری باشد که بکلی از شکم فراموش کند و گرسنگی و سیری او را مشغول نکند زیرا که غرض از خوردن زنده ماندن است و قوت بدن: و لذا سنگینی غذا مانع عبادتست و همچنین الم گرسنگی قلب را مشغول میکند و مانع میشود از عبادت: پس مقصود از خوردن این است که بخورد باندازه اعتدال که اثر خوردن و سنگینی آن نماند تا از این جهت شباهت بملائکه پیدا کند زیرا آنها منزّه هستند از سنگینی غذا و از الم گرسنگی و بسوی همین معنای میانه روی اشاره شده بقول خدای تعالی که بخورید و بیاشامید و زیاد روی نکنید: که محصل مطلب این است مخور غذایی را مگر هنگامیکه میل و اشتها دارید: و دست بدار از غذا در حالیکه هنوز میل و اشتها داری بخوری .

یَقُوْتُ الْقِیَامَ وَالتَّهَجُّدَ: وَتَسِرُّ الْمَوَاطِبَةَ عَلَی الطَّاعَةِ لَخَفَةِ الْبَدَنِ وَالفِرَاقِ عَنِ الْاهْتِمَامِ بِالْتَحْصِيلِ وَ الْأَعْدَادِ وَ الْأَكْلِ وَ رَفْعِ الْأَمْرَاضِ الشَّاعِلَةِ عَنْهَا فُورِدَ فِی الْحَدِيثِ الْمَعْدَةُ بَیْتُ الدَّاءِ وَ الْحَمِیَةِ رَاسِ كُلِّ دَوَاءٍ وَ قَالَ قَدْسِ سِرِّهِ بَعْدَ سَطُورِ فَاَعْلَمُ اِنْ الْأَفْضَلَ بِالْأَضَافَةِ اِلَى الطَّبَعِ الْمَعْتَدِلِ اِنْ یَأْكُلُ بِحِیْثُ لَا یَحْسُ بِثِقَلِ الْمَعْدَةِ وَلَا یَحْسُ بِالْمِ الْجُوعِ بَلْ یَنْسَى بَطْنَهُ فَلَا یُؤَثِّرُ فِیهِ اَصْلًا فَانْ مَقْصُودُ الْأَكْلِ بَقَاءَ الْحَیْوَةِ وَ قُوَّةَ الْعِبَادَةِ وَ ثِقَلِ الطَّعَامِ یَمْنَعُ الْعِبَادَةَ وَ الْمِ الْجُوعِ اِیضًا یَشْغَلُ الْقَلْبَ وَ یَمْنَعُ مِنْهَا: فَالْمَقْصُودُ اِنْ تَأْكُلُ اَكْلًا مَعْتَدِلًا بِحِیْثُ لَا یَبْقَى لِلْأَكْلِ فِیهِ اَثَرٌ لَیْكُنُ مَتَشَبِّهًا بِالْمَالِئِکَةِ فَانْهُمْ مَقْدَسُونَ عَنِ ثِقَلِ الطَّعَامِ وَ الْمِ الْجُوعِ وَ اِلَیْهِ الْاِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى كَلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تَسْرِفُوا وَ الْقَوَامُ فِیْهِ اِنْ لَا یَأْكُلُ طَعَامًا حَتَّى یَشْتَهِيهِ وَ یَرْفَعُ يَدَهُ عَنْهُ وَ هُوَ بِشْتَهِيهِ.

(باب النهی عن اتباع الهوى)

قال الله تبارك و تعالی و اما من خاف مقام ربه و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى ۵۴۷ فی الكافي عن ابن محبوب عن ابي محمد الواسي قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول احذروا اهوائكم كما تحذرون اعدائكم فليس شيئا ادى للرجال من اهوائهم و حصائد السننهم ۵۴۸ فی الكافي عن ابي جعفر عليه السلام قال رسول الله عليه السلام يقول الله عز و جل

(باب منع از پیروی هوا و خواهشهای نفسانی)

خدای متعال فرموده است هر که از خدای عز و جل ترسان باشد و باز دارد خود را از پیروی هوا بدرستی که بهشت جایگاه او است .

۵۴۷- در کتاب کافی نقل شده از پسر محبوب از ابي محمد و اسی که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که میفرمود دوری کنید از هواهای نفسانی بمثلیکه دوری میکنید از دشمنان: زیرا که نیست چیزی دشمن تر برای انسان و مردم از پیروی کردن از هوا های نفسانی و از معاصی و گناهان زبان های آنها .

۵۴۸- و نیز در کتاب کافی است از امام پنجم علیه السلام که فرمود فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدای متعال که فرموده است قسم بعزت و جلال و عظمت و بزرگی نور و بلندی مقام الوهیت که مقدم نمیدارد بنده خواسته خود را برخواست من مگر آنکه پراکنده میکنم روزگار و امر او را و گرفتار میکنم او را بدنی و دل او را مشغول میکنم

وعزتی و جلالی و عظمتی و کبریائی و نوری و علوی و ارتفاع مکانی لایوثر عبدهواه
 علی هوای الاشتت علیه امره و التبتست علیه دنیا و شغلت قلبه بهاولم ازقه منها الا
 ما قدرت له و عزتی و جلالی و عظمتی و نوری و علوی و ارتفاع مکانی لایوثر عبدهوای
 علی هواه الا استحفظة ملائکتی و کفالت السموات و الارضین رزقه و کنت له من وراء
 تجارة کل تاجر و اتته الدنيا و هی راغمة

۵۴۹ فی السفینة قال النبی ﷺ لرجل اقلل شهواتک یسهل علیک الفقر و
 اقلل من الذنوب یسهل علیک الموت و قدم مالک امامک یسرك اللحاق به واقنع بما
 اویته یخف علیک الحساب و لا تشاغل عما فرض علیک بما قد ضمن لك فانه لیس بفاتیک
 ما قد قسم لك و لیست بلا حق ما قد زوی عنک ۵۵۰ و فیه عنه عنه قال لو صمت الدهر کله و
 قمت اللیل کله و قتلت، بین الرکن و المقام بعثک الله مع هواک بالغاما بلغ ان فی جنة
 ففی جنة و ان فی نار ففی نار ۵۵۱ و فیه قال المنصور للصادق علیه السلام حدثنی بحدیث اتعظ

بأن و نمیرسانم از دنیا به او مگر باندازه که مقدر کرده ام برای او : و قسم بعزت و جلال و
 بزرگی و نور مقدس و بلندی مقام الوهیتم که مقدم نمیدارد بنده خواست مرا بر خواسته و
 میل خودش مگر آنکه حفظ میکند ملائکه من او را و کفالت میکند آسمانها و زمین ها روزی
 او را و ما خود نیز حافظ و نگهبان تجارت و سرمایه او هستیم و دنیا به او رو میآورد .

۵۴۹ - در کتاب سفینه است که پیغمبر خدا فرمود بمردی که خواسته های خود را کم
 کن تا آسان شود بر تو نداری و کم کن گناهان خود را تا آسان شود بر تو مردن : و جلو
 بفرست مال خود را تا مسرور شوی بر رسیدن ثواب و آثار آن : و قناعت کن و راضی باش
 با آنچه عطاشدی تا سهل و آسان شود بر تو حساب : و رومتاب از آنچه واجب شده بر تو بسبب
 آنچه ضمانت کرده شده برای تو که روزی باشد زیرا آنچه ضمانت شده بتو میرسد و از توفوت
 نخواهد شد آنچه قسمت تو شده و نخواهی رسید با آنچه بنا نیست بتو برسد و قسمت تو نیست .
 ۵۵۰ - و نیز در همان کتاب نقل شده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود
 اگر روزه دار باشی تمام دهر و روزگار و نماز بخوانی شبها را بتمام و کشته شوی بین رکن
 و مقام (یعنی در راه خدا حشر و نشر تو با خواسته های تو خواهد بود هر چه باشد : اگر اثر
 خواسته های تو بهشت باشد در بهشت خواهی بود و اگر آتش باشد در آتش .

۵۵۱ - و نیز در آن کتاب است که گفت منصور به امام صادق علیه السلام حدیث کن برای
 من بحدیثی که پند بگیرم از آن و مانع من شود از اموری که باعث هلاکت من بشود فرمود
 حلم پیشه کن زیرا حلم پایه علم است و مسلط باش بر نفس خود هنگام قدرت و توانایی .

به و یکون زاجر صدق عن الموبقات فقال الصادق عليه السلام عليك بالحلم فانه ركن العلم و املك نفسك عند اسباب القدرة ۵۵۲ و فيه في الرضوى سألتني رجل عما يجتمع خير الدنيا و الاخرة فقلت خالف نفسك.

۵۵۳ عن الصادق عليه السلام طوبى لعبد جاهد نفسه و هواه و من هزم جنده هواه ظفر برضاء الله و من جاوز عقله الامارة بالسوء بالجهد و الاستكانة و الخضوع على بساط خدمة الله فقد فاز فوزا عظيما و لا حجاب اعظم و اوحش بين العبد و الرب من النفس و الهوى ۵۵۴ قال الحسن ان لم تطعك نفسك فيما تحملها عليه مما تكره فلا تطعها فيما تحملك عليه فيما تهوى ۵۵۵ مجموعة و رام عن بعضهم جاهدوا اهوائكم كما تجاهدون اعدائكم ۵۵۶ و فيه و في الحديث القدسي في وصف اهل الخير يموت الناس مرة و يموت احدهم في كل يوم سبعين مرة من مجاهدة انفسهم و مخالفة اهوائهم و الشيطان

۵۵۲- و در آن کتاب نقل است از حضرت رضا عليه السلام که فرمود پرسید مردی از چیزی که جامع خیر دنیا و آخرت باشد فرمود گفتم مخالفت کن هوای نفسانی خود را .
۵۵۳- و در آن کتاب نقل شده از امام ششم عليه السلام که فرمود خوشا بحال بنده که مبارزه کند بانفس و هوای خود و هر که غالب شود بر هوای نفسانی ظفر یافته برضای خدا و هر که بعقل خود تجاوز کند بر نفس و ادار کننده بکارهای زشت بوسیله جسد و جهد و خضوع و فروتنی بر بساط نعمت خدا : بدرستی که رسیده است به نعمت های بزرگ و فائز شده به فیض های عظیم و نیست حجاب و پرده مهم تر و وحشتناک تر بین بنده و خدا از نفس و هوای نفس .

۵۵۴- در مجموعه و رام نقل شده از حسن که اگر اطاعت نکند ترا نفس تو در آنچه و ادار میکنی او را بر آن از اموری که خوش ندارد: پس تو نیز اطاعت مکن آنرا در اموری که و ادار میکند تو را بر آن در اموری که خوش دارد.

۵۵۵- و نیز در همان مجموعه نقل شده از بعضی که مجاهده و مبارزه کنید با هواهای خود آنطوری که مبارزه میکنید بادشمنان خود

۵۵۶- و در کتاب سفینه نقل شده که در حدیث قدسی وارد شده در وصف اهل خیر: عموم مردم یکمرتبه میمیرند و اما اهل خیر میمیرد هر روزی هفتاد مرتبه بجهة مجاهده و مبارزه کردن بانفس و مخالفت کردن با هواهای نفسانی و مخالفت کردن با شیطان که جریان دارد در رگها و عروقشان.

الذی یجری فی عروقهم ۵۵۷ و فیہ قال علی رضی اللہ عنہ اشجع الناس من غلب هواہ ۵۵۸ فی الصافی الاعراف فی تفسیر اولیئک کالانعام بل ہم اضل عن امیر المؤمنین رضی اللہ عنہ ان اللہ رکب فی الملائکة عقلا بلا شهوة و رکب فی البہائم شهوة بلا عقل و رکب فی بنی آدم کلیتہما فمن غلب عقلہ شهوتہ فهو خیر من الملائکة و من غلب شهوتہ عقلہ فهو شر من البہائم فی السفینہ عن ابی الحسن رضی اللہ عنہما ان رجلا فی بنی اسرائیل عبد اللہ اربعین سنة ثم قرب قربانا فلم یقبل منه فقل لنفسہ و ما اوتیت الامنک و ما الذنب الامنک فاوحی اللہ الیہ زمک لنفسک افضل من عبادتک اربعین سنة ۵۵۹ فی اللالی سئل بعض اهل العرفان عن طریق الی اللہ تعالی فقال خطوتان و قد وصلت: خطوة عن النفس و خطوة عن الدنیا فسمع بعض اهل العرفان هذا الکلام فقال طول ما قصره آله بل

۵۵۷- و در آن کتاب است کہ فرمود امیر المؤمنین علی علیه السلام شجاع ترین مردم کسی است کہ غلبہ کند بر هوای خود .

۵۵۸- در کتاب تفسیر صافی وارده شدہ در سورۃ اعراف ضمن بیان معنای اولئک کالانعام از امیر المؤمنین علی علیه السلام بدرستی کہ خدای متعال ترکیب کردہ ملائکہ را از عقل بدون شہوت و ترکیب کردہ در بہائم شہوت را بدون عقل و ترکیب کردہ در بنی آدم هر دو ہم عقل و ہم شہوت هر کہ غلبہ دہد عقلش را بر شہوت و میلہای نفسانی پس بہتر است از ملائکہ و هر کہ غلبہ دہد شہوتش را بر عقلش پس او بدتر است از حیوانات بی شعور و ادراک.

۵۵۹- و در آن کتاب نقل شدہ از حضرت ابی الحسن علیہ السلام کہ مردی در بنی اسرائیل پرستید خدا را چہل سال و بعد قربانی در راه خدا کرد و بعد چہ شد کہ فهمید قبول نشدہ: بانفس خود خطاب کرد و گفت از تو میرسد بمن آنچه میرسد و نیست گناہ و تقصیری مگر از تو: خدا وحی فرستاد بسوی او کہ تو بیخ تو خود را بہتر است از عبادت چہل سالہ تو.

و در لالی وارد است کہ پرسیدہ شد از بعضی از اهل عرفان از راه رسیدن بخدا و رضای خدا: گفت دو قدم است و اگر آن دو قدم برداشتی میرسی یک قدم بگذشت از هوای نفس: و قدم دیگر بگذشت از دنیا: دیگری از اهل دانش شنید این کلام را گفت چہ طولانی کردہ راہی را کہ خدا کوتاہ کردہ: و بدگفت راہ رسیدن بخدا و رضای خدا یک قدم است و آن گذشت از هوای نفس است تا برداری رسیدہ زیرا کہ دنیا نیز حجاب و مانع است از رسیدن بواسطہ نفس از هوای نفس گذشتی از ہمہ چیز گذشتی و راہ خیلی پیمودی.

کوی جانان را کہ صد کویہ و بیابان در رہ است

رفتم از راه دل و دیدم کہ رہ یک گام بود

خطوة عن النفس وقد وصلت: لان الدنيا تصير حجابا بالعبد بواسطة النفس ۵۶۰ و فيه قد حكي عن مالك بن زياد قال ناز عتني نفسي في ماء بارد في كوز جديد فقلت هذا حلال لا بأس به فاشترت كوزا و مائة ماء و وضعته في مهبت الشمار حتى برد و حان وقت الافطار و صليت المغرب و نوافله و جعلت نفسي تنازعني و انازعها فغلبتني عيناى فرأيت في النوم حوراء لم تر عيني مثلها حسنا و جمالا فتحيرت فيها فقلت لمن انت قالت لمن لا يبيعي بشرية ماء بارد في كوز جديد ثم ركضت الكوزة برجلها و كسرته و صببت الماء فانبتت فاذا الكوز مكسور و الماء مصبوب ۵۶۱ قال رسول الله ﷺ ان اخوف ما اخاف على امتي الهوى و طول الامل اما الهوى فانه يصعد عن الحق و اما طول الامل فينسى الآخرة ۵۶۲ قال الجواد عليه السلام من اطاع هواه اعطى عدوه مناها ۵۶۲ و في رواية عن امير المؤمنين قال رسول الله ﷺ بعث سرية فلما رجعوا قال مرحبا بكم قضا الجهاد الا صغر و بقي عليهم الجهاد الا كبر قيل يا رسول الله و ما الجهاد الا كبر فقال عليه السلام

۵۶۰- و در آن کتاب حکایت شده از مالک پسر زیاد که گفت منازعه کرد با من نفس من و خواست آب سردی در کوزه تازه: با خود گفتم این حلال است و چه باکی که مهیا کنم خریدم کوزه و پراز آب کردم و گذاشتم بمحل وزش باد که سرد شود: رسید وقت افطار و خواندم نماز مغرب و نوافل آن را و چون فارغ شدم نفس بمنازعه با من بر آمد و خواست از من آب سرد و من هم بنزاع پرداختم: در این بین خوابم ربود در خواب دیدم حوری بی مانند که ندیده بودم در حسن و جمال بمثل او: گفتم تو مال که هستی گفت مال کسیکه مرا نفرشد به آب سردی در کوزه و بعد دیدم پا زد بکوزه و شکست کوزه و آبها را بزمین ریخت بیدار شدم دیدم کوزه شکسته شده و آب هم ریخته شده.

۵۶۱- فرموده است رسول خدا (ص) بدرستی که بیشتر چیزی که خوف دارم بر اتم تبعیت از هوای و درازی آمال و آرزوها: اما تبعیت از هوای بدرستی که مانع است از رسیدن بحق و اما درازی آمال باعث فراموشی آخرت است.

۵۶۲- فرموده است حضرت جواد علیه السلام هر کس پیروی کند از هوا عطا کند به دشمن آرزویش.

۵۶۳- و در روایت است از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود رسول خدا (ص) فرستاد دستة را بجنگی: پس از آنکه برگشتند فرمود مرحبا بكمی که گذرانند جنگ کوچک را و باقی ماند بر آنها جهاد و جنگ بزرگ و گفته شد جنگ و جهاد بزرگ کدام است ای رسول خدا فرمود جهاد بزرگ جهاد و جنگ بانفس است.

جهاد النفس ۵۶۴ و فی روایة قال تعالی انی وضعت رضای فی مخالفة الهوی و الناس یطلبونه فی الهوی فمتی یجدونه ۵۶۵ و قال ابو عبد الله عليه السلام ان الله یقول انی لست کل کلام الحکمة اتقبل انما اتقبل هواه و همه فان کان هواه و همه فی رضای جعلت همه تقدیساً و تسبیحاً ۵۶۶ مجموعه و رام قال جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قوله اهدنا الصراط المستقیم یقول ارشدنا الصراط للزوم الطریق المؤدی الی محبتک و المبلغ جنتک و المانع من ان تتبع هواه و انما فنعتک او ناخذ بآرائنا فیها فنهلك ثم قال عليه السلام فان من اتبع هواه و اعجب برأیه کان لرجل سمعت اعناها العامه تعظمه و تصفه فاجبت لقائه من حیث لا یعرفنی فاعرف مقداره و محله فرأیته فی موضع قد احدثق به خلق من اعنا العامه * فوقت منتبذا عنهم مغشياً بلثام انظر الیه و الیهم فما زال یرا و عنهم حتی خالف طریقهم

۵۶۴- و در روایت است که خدای تعالی فرموده بدرستی که قرار دادم رضای خود را در مخالفت هوی و مردم طلب میکند رضای مرا در تبعیت هوا چگونه میشود بیابند رضای ما را. ۵۶۵- فرموده است امام ششم علیه السلام که خدای متعال فرموده بدرستی که من هر کلام حکمت آمیز را قبول نمیکنم بلکه قبول میکنم هوا و اهتمام صاحب کلام را : پس اگر هوا و همت او در رضای من بود قرار میدهم همت او را منزّه و پاک.

۵۶۶- و در کتاب مجموعه و رام است که فرمود امام ششم علیه السلام قوله خدای متعال اهدنا الصراط المستقیم یعنی راهنمایی کن ما را برای راست و ملازمت راهی که برساند و منجر شود به محبت تو: و همچنین رساننده باشد بهشت تو: و مانع شود از اینکه پیروی کنم هواهای نفسانی را پس بدشواری بیفتم: و یا پیروی کنیم از فهم خودمان و رأی خودمان در راه هدایت بتو و بالنتیجه بهلاکت برسیم - و بعد فرمود بدرستی که هر که پیروی کند از هوی و خورسند باشد برای خود خواهد بود بمثل مردیکه شنیدم میروند عموم مردم اطراف او و تعظیم میکنند او را و بزرگش میشمارند؛ و من میل کردم ببینم او را بطوریکه نشناسد مرا و میزان و قدر او را دست بیاورم و اندازه فهم او را ببینم پس دیدم او را در مکانی در حالیکه دور او را گرفته اند جمعیتی از اصناف مختلفه: فرمود ایستادم پنهان از مردم و خود را پوشیده بودم که بنگرم با شخص و بمردم دور او: پس ناظر حال او بودم تا راه او با مردم دوتا شد و از مردم جدا شد و مردم پراکنده شدند و رفتند پی حوائج خودشان و فرمود من تبعیت کردم و رفتم بعقب او: مکنی نکرد و رفت تا رسید بدان نانوایی غافلگیر کرد نانوا را و ربود از دکان او دو قرص نان پنحو سرقت.

و فارقه‌هم ولم یقرّ فتفرقت العوام عنه لحوائجهم و تبعته اقتفى اثره فلم یلبث ان مرّ بخبّاز فتغفله فأخذ من دكانه رعیفین مسارقة فعجبت منه ثم قلت فی نفسی لعله معامله ثم مرّ بعده بصاحب الرمان فما زال به حتی تغفله واخذ من عنده رمانتین مسارقة فعجبت منه ثم قلت فی نفسی لعله معامله ثم اقول ما حاجته اذا الی المسارقه ثم لم ازل اتبعه حتی مرّ بمریض فوضع الرغیفین و الرمانتین بین یدیه و مشی فتبعه حتی استقر فی بقعة من صحرا فقلت له یا عبد الله لقد سمعت بك فاجبت لقاؤك فلقيتك لكنی رايت منك ما اشغل قلبی و انی سائلك عنه لیزول به شغل قلبی قال و ما هو قلت رايتك بخباز و سرقت منه رعیفین ثم بصاحب الرمان و سرقت منه رمانتین قال فقال لی قبل كل شیئی حدثنی من انت قلت رجلا من ولد آدم من امة محمد صلى الله عليه وآله قال لعلك جعفر بن محمد بن علی بن - الحسين بن علی بن ابيطالب عليه السلام قلت بلی فقال لی فما ینفعك شرف اصدك مع جهلك بما شرفت به و ترك علم جدك و ابيك لئلا تنكر ما یحمد به غیرك و یمدح به فاعله قلت و ما هو قال القرآن کتاب الله ؛ قلت و ما الذي جهلت منه قال قول الله عز و جل من

تعجب کردم از این عمل او: با خود گفتم شاید با نانوا داد وستد دارند: بعد گذشت از او تا رسید بشخص انار فروشی آنجا توقف کرد و نرفت تا او را نیز غافل کرد و برداشت از او دو دانه انار بنحو دزدی و سرقت باز تعجب کردم از این عمل و با خود گفتم شاید باهم داد وستد دارند و بعد گفتم در صورت معامله داشتن چه احتیاج باغفال او و این نحوه عمل همین طور ناظر او بودم تا رسید بمریضی: گذاشت دو قرص نان و دو دانه انار را جلو آن مریض و رفت حضرت فرمود من هم رفتم تا رسید بمکانی از خلوت و صحرا: گفتم ای بنده خدا هر آینه من شنیده بودم درباره تو صفاتی دوست داشتم تو را ببینم و دیدم ولی دیدم از چیزهایی که دل من مشغول فکر آنها شد و از تو میپرسم از آنها تا دل من راحت شود: گفت چیست آن امور گفتم دیدم به نانوا رسیدی و سرقت کردی از او دو قرص نان و بعد بصاحب انار بر خوردی و سرقت کردی از او دوانار حضرت فرمود بمن گفت پیش از هر چیز بگو تو که هستی و خود را معرفی کن: فرمود من مردی هستم از اولاد آدم از امت و پیروان محمد (ص): گفت شاید جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابيطالب باشی گفتم بلی: در این هنگام گفت چه نفعی دهد تو را شرافت خانوادگی تو با اینکه جاهل باشی با آنچه مایه شرف تو است: و فرا نگرفتن و واگذار کردن تو علم جدت و پدردت تا انکار نکنی چیزهایی که باعث ستایش غیر تو است و مدح میشود بآن فاعل آن.

جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثلها و انى لماسرقت
الرجيفين كانت سيئتين و لماسرقت الرمانتين كانت سيئتين فلما تصدقت بكل واحدة
منهما كانت اربعين حسنة فانقص من اربعين حسنة اربع سيئات يبقى ست و ثلاثون :
قلت ثكلتك امك انت الجاهل بكتاب الله ام سمعت الله عزوجل يقول انما يتقبل الله
من المتقين انك لماسرقت رجيفين كانت سيئين و لماسرقت الرمانتين كانت سيئتين
فلما دفعتهما الى غير صاحبهما بغير امر صاحبهما كنت انما ضفت اربع سيئات الى
اربع سيئات و لم تضيف اربعين حسنة الى اربع سيئات فجعل يلاحظنى فانصرفت و
تركته ٥٦٧ فى السفينه ماهذه عبارتها فى عدة روايات ان الطريق الى موافقة الحق و
رضاه و وصله و طاعته و ذكره و قربه و انسه مخالفة النفس و سخطها و هجرها و عصيانها
و نسيانها و التباعد عنها و الوحشة منها و الطريق الى ذلك الاستعانة بالحق على النفس

(باب اجتناب الجرام و مدح كسب الحلال)

٥٦٨ فى السفينه قال امير المؤمنين عليه السلام يا كميل ان اللسان يبوح من القلب

گفتم چيست آنچه من بآن جاهلم و غير عالم است بآن گفتم كتاب خدا قرآن: گفتم چه
چيز جاهلم من از قرآن گفتم قول خداى تعالى من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء
بالسيئة فلا يجزي الا مثلها (يعنى هر كه كار نيك كند خدا ده برابر به او عنایت كند و هر كه
كار بد كند جزا داده نشود مگر مثل آن: و هر آينه من چون دزدیدم دو قرص نان برای من نوشته
شد دو گناه و چون دزدیدم دو انار نوشته شد نیز دو گناه: و چون صدقه دادم بهريك از آنها
نوشته شد برای من چهل حسنه: و چون كم كنى از چهل حسنه چهار گناه باقى ميمانند سى و شش
حسنه: گفتم مادرت بعزایت بگريد توهستى كه جاهل بكتاب خدائى آيا نشنيدى قول و كلام
خداى متعال انما يتقبل الله من المتقين عمل قبول نميشود مگر از شخص پرهيز گار بدانكه
وقتيكه دزدیدی دو قرص نان نوشته شد برای تو دو گناه و چون دزدیدی دو انار نوشته شد برای تو دو
گناه و چون دادی بغير بدون اذن صاحب آنها افزوده شد چهار گناه بر چهار گناه و افزوده
نشد چهل حسنه به چهار گناه در اين هنگام فرمود مرا نگاهى كرد و رفت.

٥٦٧- در كتاب سفينه نقل شده كه راه بسوى حق و بدست آوردن رضای او و انس با
خدا و قرب و ذكر خدا مخالفت بانفس است و دورى از آن و عصيان آن و دورى از آن: و راه
بسوى آن يارى و كمك خواستن از خدا بر غلبه بر نفس است.

(باب پرهيز كردن از حرام و مدح كسب حلال)

٥٦٨- در كتاب سفينه وارد شده كه فرموده است امير المؤمنين عليه السلام به كميل كه

و القلب يقوم من الغذاء فانظر فيما تغذى قلبك وجسمك فان لم يكن ذلك حلالاً لم يقبل الله تعالى تسبيحك ولا شكرك^{۵۶۹} وفيه و يروى عن سيدنا امير المؤمنين عليه السلام انه لما كان يفرغ من الجهاد يتفرغ لتعليم الناس والقضاء بينهم فاذا فرغ من ذلك اشتغل فى حائطه يعمل فيه بيده وهو مع ذلك ذاكر لله جل جلاله^{۵۷۰} و عن النبي صلى الله عليه وآله من اكل الحلال اربعين يوماً نور الله قلبه^{۵۷۱} وعنه عليه السلام العبادة مع اكل الحرام كالبناء على الرمل و قيل على الماء^{۵۷۲} و قال عليه السلام ان الله ملكا ينادى على بيت المقدس كل ليلة من اكل حراما لم يقبل الله عنه صرفاً و لاعدلاً و الصرف النافلة و العدل الفرضه .

^{۵۷۳} وفيه عن النبي صلى الله عليه وآله من اكل الحلال قام على راسه ملك يستغفر له حتى يفرغ من اكله^{۵۷۴} و قال عليه السلام لردّ دانق من حرام تعدل عند الله تعالى سبعين الف

ای کمیل بدرستیکه زبان اظهارکننده است آنچه را در دل است و دل قوام میگیرد از غذا و خوردنیها : پس دقت کن در آنچه استفاده میکند دل و جسمت از آن پس اگر حلال نباشد قبول نمیکند خدای تعالی نه تسبیح تورا و نه شکر گذاری تورا .

^{۵۶۹} و در آن کتاب است که روایت شده از آقای ما امیرالمؤمنین علیه السلام که هر گاه فارغ میشد از جنگ میپرداخت بتعلیم مردم و حکومت بین مردم : و هر گاه فراغت مییافت از آن اشتغال میوزید بکار در زمینی که داشت و بدست خود کشت و کار میکرد و با وجود آن مشغول بود بذکر خدای متعال .

^{۵۷۰} و از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود هر که حلال بخورد چهل روز منور گرداند خدا دل او را .

^{۵۷۱} و نیز از آنحضرت وارد شده که فرمود عبادت با خوردن مال حرام مثل عمارت ساختن روی ریگ است و یا روی آب .

^{۵۷۲} و فرمود رسول خدا (ص) بدرستیکه برای خدا ملکى است که فریاد میزند بالای بیت المقدس در هر شبی : هر که بخورد مال حرامی قبول نمیکند خدا از او نه مستحبی و نه واجبى .

^{۵۷۳} و در همان کتاب است که هر که بخورد مال حلال میایستد بالای سر او ملکى و طلب آمرزش میکند برای او تا آنکه فارغ شود از خوردن آن

^{۵۷۴} و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است رد کردن يك دانق از حرام برابری میکند نزد خدای، متعال با هفتاد هزار حج قبول شده

حجة مبرورة ۵۷۵ عن النبي ﷺ ترك لقمة افضل من مائتين ركة تطوعا في السفينة نقل عن خط الشح محمد بن علي الجبعي عن خط الشيخ الشهيد قال احمد بن ابي الجواري تمتت ان اري ابي سليمان الدارني في المنام فرايته بعدسنة : فقلت له يا معلم ما فعل الله بك فقال يا احمد جئت من باب الصغير فلقيت و سق شيخ فأخذت منه عودا ما ادري تخلل به اورميت به فأنا في حسابه منذسنة الي هذه الغاية ۵۷۶ في السفينة عن الباقر عليه السلام اذا اصاب مالا حراما لم يقبل الله منه حج ولا عمرة ولا صلة رحم حتى انه يفسد الفرج ۵۷۷ وعن النبي ﷺ اذا وقعت اللقمة من حرام من جوف العبد لعنه كل ملك في السموات والارض.

۵۷۸ طرائف الحكم عن ابي عبيدة الخداء قال قال ابو جعفر عليه السلام قال رسول الله من اقتطع مال مؤمن غصبا بغير حقه لم ينزل الله معرضه ما قتالا عماله التي يعملها من البر والخير لا يثبتها في حسناته حتى يردها المال الذي اخذها الي صاحبه ۵۷۹ عن ربيع

۵۷۵- ونيز از رسول خدا نقل شده كه ترك يك لقمه از حرام بهتر است از دو يستدركت نماز مستحب و در سفينه نقل کرده از خط شيخ محمد پسر علي جبعي از خط شيخ شهيد : كه گفت احمد پسر ابي الجواري مايل بودم در خواب به بينم ابي سليمان داراني را تا آنكه در خواب ديدم بعد از يگسال : پرسيدم خدا چه كرد با تو اي استاد : در جواب گفت اي احمد بدان از در كوچك كه باب الصغير باشد خارج شدم بر خوردم بياري از هيزم چوبي گندم از آن جهت خلال دندان و نميدانم خلال كردم يا نه انداختم بزمين بدون خلال : و هنوز كه يگسال است تا اين وقت گرفتار حساب آن هستم

۵۷۶- و نيز در كتاب سفينه از امام پنجم عليه السلام نقل شده كه فرمود هر كه مال حرامي بخورد قبول نميكند خدا حج و عمرة و صله رحم او را حتى آنكه باعث فساد رحم زن ميشود ۵۷۷- و از رسول خدا وارد است كه هر گاه قرار گيرد لقمه از حرام در جوف بنده لعن ميكند او را آنچه ملكي در آسمانها و زمين است.

۵۷۸- در كتاب طرائف الحكم نقل است از ابي عبيده خداء كه گفت امام پنجم عليه السلام فرمود كه رسول خدا ص فرموده است هر كه بر بايد مال مؤمني و غصب كند بدون حق هميشه خدای متعال اعراض ميكند از او و بي اثر ميگذارد كارهايي را كه انجام ميدهد از خوبيها : و ثبت نميشود حسنات و كارهاي خوب او تا وقتي كه رد كند مالي را كه گرفته بصاحب آن.

۵۷۹- نقل شده از كتاب ربيع الابرار كه علماء بنی اسرائیل عادت بر این داشتند كه مستور ميداشتند از علوم دو علم را يكي علم نجوم و ستاره شناسی و يكي علم طب را و نميآموختند

الابرار انه كان علماء بني اسرائيل يسترون من العلوم علمين علم النجوم وعلم الطب فلا يعلمونهما اولادهم لحاجة الملوك اليهما لتلايكون سببا في صحة الملوك والدنو منهم فيضمحل دينهم ۵۸۰ في الرسائل عن عبدالله بن حماد عن علي بن ابي حمزة قال كان لي صديق من كتاب بني اميه فقال لي استأذن لي علي ابي عبدالله عليه السلام فاستأذنت له عليه فأذن له فلما ان دخل سلم وجلس ثم قال جعلت فداك اني كنت في ديوان هثولاء القوم فاصبت من دنياهم مالا كثيرا واغمضت في مطالبه فقال ابو عبدالله عليه السلام لولا ان بني اميه وجدوا لهم من يثبت ويجبي لهم الفيتي ويقايل عنهم ويشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا ولو تر كههم الناس وما في ايديهم ما وجدوا الا ما وقع في ايديهم قال فقال الفتى جعلت فداك فهل لي مخرج منه قال عليه السلام ان قلت لك تفعل قال افعل قال عليه السلام

باولادشان : بواسطه احتياج داشتن سلاطين باين دو علم كه مبادا اين دو علم باعث شود كه هميشه و بخدمت آنها درآيند : و منجر شود بخوردن حرام و باعث اضمحلال دين آنها شود.

۵۸۰. در كتاب وسائل نقل است از عبدالله پسر حماد از علي بن ابي حمزه كه گفت من دوستي داشتم از نويسندگان بني اميه بمن گفت اجازه بگير برويم خدمت امام ششم عليه السلام اذن خواستم براي او حضرت اجازه فرمود : پس از ورود خدمت امام ع سلام كرد و نشست عرض كرد فدائيت شوم من مردى هستم كه مستخدم دستگاه اين قوم يعنى بني اميه بودم و مال زيادى بدست آورده ام : و در بدست آوردن آنها بي احتياط بوده ام و اذهر راهى جمع کرده ام حضرت فرمود اگر نميافتندي بني اميه كسانى را كه نويسند گي كند و ذكوات براي آنها جمع آوري كند و براي آنها جنگ كند و دفاع كند از آنها و نميافتندي كسانى را كه در اجتماعات و جماعات هاى آنها حاضر شوند نمى توانستند حق ما را از ما بگيرند : و اگر مردم واگذار ميكرند آنها را بخودشان و آنچه دستشان بود نميتوانستند تجاوز كنند بحق ديگران : جوان دوست من گفت فدائيت شوم آيا من راه خلاصى دارم از تبعات كارم : حضرت فرمود اگر آنچه بگويم براي خلاصى تو عمل ميكني گفت بلي عمل ميكنم : فرمود پس خارج شو از تمام آنچه بدست آوردى در دستگاه بني اميه : هر كه را ميشناسى از صاحبان اموال رد كن باو مالش : و هر كه نميشناسى صدقه بده از طرف صاحبش و من ضمانت ميكنم براي تو نزد خداى متعال بهشت را : در اين هنگام جوان متفكر نشست زمان درازى : و بعد عرض كرد حاضر م انجام دهم فدائيت شوم : ابن ابي حمزه گفت جوان برگشت با ما بكوفه . و باقى نگذاشت چيزى از ثروت و اموال بروى زمين مگر آنچه كه داد و رد كرد حتى لباسهاى تن خود را : ابن ابي حمزه گنت ما شركت كرديم و چند نفرى خريديم براي او لباسى و فرستاديم براي او خرجى روزانه و نگذشت مگر چند

از آخرج من جميع ما كسبت في ديوانهم فمن عرفت منهم رددت عليه ماله ومن لم تعرف تصدقت به وانا اضمن لك على الله عزوجل الجنة فاطرق الفتى طويلا ثم قال له لقد فعلت جعلت فداك قال ابن ابي حمزة فرجع الفتى معنا الى الكوفة فمات ترك شيئا على وجه الارض الاخرج منه حتى ثيابه التي كان على بدنه قال فقسمت له قسمة واشتريناله ثيابا وبعثنا اليه بنفقة قال فما اتى عليه الا شهر قلائل حتى مرض فكننا نعوده قال فدخلت عليه يوما وهو في السوق قال ففتح عينيه ثم قال لي يا على وفي لي والله صاحبك قال ثم مات فتولينا امره فخرجت حتى دخلت على ابي عبد الله عليه السلام فلما نظر الي قال لي يا على وفينا والله لصاحبك قال فقلت صدقت جعلت فداك والله هكذا قال لي عند موته ۵۸۱ و حكى عن بعض العارفين انه قال ان آكل الحرام والشبهة مطرود عن الباب بغير شبهة الا ترى ان الجنب ممنوع من دخول بيته والمحدث محرّم عليه مس كتابه القرآن مع ان الجنابة والحدث اثران مباحان فكيف بمن هو منغمس في قدر الحرام ۵۸۲ عن النبي صلى الله عليه وآله من بات كالا عن طلب الحلال بات مغفورا و قال صلى الله عليه وآله العبادة سبعون جزءا و افضلها جزء اطلب الحلال ۵۸۳ عن ر. و بن سيف عن

ماه کمی تا آنکه مریض شد : رفته عیادت کنم از او روزی دیدم بحال رفتن است : در این حال گشود چشمان خود را : و بعد گفت ای پسر ای حمزه وفا کرد بخدا قسم آقای تو بآنچه وعده داده بود : و بعد چشم از دنیا بست و مرد : پس کفن و دفن کردیم رفته خدمت امام ششم ع تا نظر حضرت بمن افتاد فرمود بخدا قسم ما وفا کردیم بدوست تو آنچه وعده دادیم این ای حمزه میگوید گفتم فدایت شوم خود او هم گفت بما دم مرگ که شما وفا کردید بخدا قسم .

۵۸۱- و حکایت شده از بعضی از دانایان که فرموده آدم خورنده حرام و شبهه ناک دور است از در رحمت خدا بی شک آیا نمی بینی که آدم جنب ممنوع است از دخول خانه خدا و بی وضو حرام است دست بزند بخط قرآن با آنکه جنابت و حدث اثر دو عمل مباح است پس چگونه خواهد بود کسیکه فرورفته باشد در پلیدی حرام و حرام در بدن او اثر گذاشته باشد

۵۸۲- و نقل است از رسول خدا که هر که بخوابد از خستگی در طلب حلال : خوابیده این آدم در حالیکه آمرزیده شده و فرمود عبادت هفتاد جزء است که افضل و برتر از همه طلب حلال است ،

۵۸۳- و نقل است از عمر بن سیف از امام ششم علیه السلام که فرمود و امکن دار طلب رزق حلال را زیرا که آن مدد است برای تو نسبت به دین تو : و به بند پای شترت را با تو کل بخدا یعنی عقب کار برو و تو کل کن بخدا .

ابو عبد الله عليه السلام قال قال لي لاتدع طلب الرزق من الحلال فانه عون لك على دينك واعقل راحلتك و توكل ۵۸۴ عن المحاسن عن ابو عبد الله عليه السلام قال من كسب مالا من غير حله سلط عليه البناء والطين والماء ۵۸۵ في السفينه عن النبي صلى الله عليه وآله من اكل لقمة من حرام لم تقبل له صلوة اربعين لياة ولم تستجب له دعوة اربعين صباحا و كل لحم نيته الحرام فالنار اولى به وان اللقمة الواحدة تبنت اللحم ۵۸۶ في السفينه قال المسعودي في مروج الذهب ذكر الفضل بن ربيع قال دخل شريك على المهدي يوما فقال له لا بد ان تجيبنى الى خصلة من ثلاث قال وما هن يا امير المؤمنين قال اما ان تلي القضاء او تحدث ولدي وتعلمهم او تأكل اكلة ففكر ثم قال الاكلة اخقهن على نفسي فاحتبسها وقدم الى الطباخ ان يصلح له الوان من المتخ المعقود بالسكر الطبرزد والعسل فلما فرغ من غذائه قال له القيم على المطبخ يا امير المؤمنين ليس يفلح الشيخ بعد هذه الاكلة ابد قال الفضل بن ربيع فحدثهم والله شريك بعد ذلك وعلم اولادهم وولى القضاء لهم ولقد كتب

۵۸۴- از کتاب محاسن نقل است از امام ششم که فرمود هر که از راه غیر حلال بدست آورد مالی مسلط کند بر او بنا و آب و گل را که از او بگیرد .

۵۸۵- در کتاب سفینه نقل است از رسول خدا ص که فرمود هر که بخورد لقمه از حرام قبول نمیشود نمازی از او تا چهل شب و مستجاب نمیشود از او دعائی تا چهل روز و هر گوستی از حرام بر اوید به آتش سزاوارتر است : و فرمود يك لقمه گوشت میرویانند ، یعنی باید از يك لقمه دوری کرد .

۵۷۶- در کتاب سفینه است که مسعودی در کتاب مروج الذهب گفته که فضل بن ربيع گفته است وارد شد شريك بر مهدی عباسی روزی : مهدی باو گفت ناچاری از قبول کردن یکی از سه کار : پرسید چیست آنها یا امیر المؤمنین : گفت یا تصدی کنی و بعهده بگیري قضاوت را : یا پیاموزی باوادم و قبول کنی تعلیم آنها را : و یا بخوری يگ غذا از غذاهای من : پس با خود فکری کرد و گفت يگ غذا خوردن از همه سهل تر است بر من : پس نگاه داشت او را مهدی و فرستاد پیش طباخ و آشپز که بسازد غذائی از مغز با شکر طبرزد و عسل : پس از فراغت از خوردن رئیس آشپز خانه بخلیفه گفت این مرد بعد از خوردن این غذا رستگار نخواهد شد ابدأ : فضل بن ربيع گفت بخدا قسم شريك بعد از خوردن غذاهم بچهای مهدی را تعلیم داد و هم قضاوت را بعهده گرفت و انجام داد : و فضل میگوید خلیفه نوشت بصندوقدار حقوقی به او بدهد و بعد در گرفتن حقوق با صندوقدار مشاجره افتاد : صندوقدار گفت بمثل اینکه چیز گرانبهائی فروخته : شريك گفت بلی بخدا قسم دین خود را فروختم .

بارزاقه الى الجهد فضايقه في النقص فقال له الجهد انك لم تبع برأ قال له شريك بلى والله لقد بعته ديني ۵۸۷ مجموعة ورام قال امير المؤمنين حسن الخلق في ثلاث اجتناب المحارم وطلب الحلال والتوسع على العيال ۵۸۸ في السفينه روى عباس قال كان رسول الله ﷺ اذا نظر الى الرجل فاعجبه قال له حرفة فان قالوا لا قال ﷺ سقط من عيني قيل وكيف ذلك يا رسول الله قال لان المؤمن اذا لم يكن له حرفة يعيش بدينه ۵۸۹ في الوسائل عن ابن ابي عمير عن عبدالله بن الحجاج عن ابي عبد الله ﷺ قال ان محمد بن المنكدر كان يقول ما كنت اظن علي بن الحسين عليه السلام يدع خلفا افضل حتى رايت ابنه محمد بن علي فأردت ان اعظه فوعظني فقال له اصحابه باي شئى وغطك فقال خرجت الى بعض نواحي المدينة في ساعة حارة فلقاني ابو جعفر محمد بن علي عليه السلام وكان رجلا بادنائقلا وهو متكى على غلامين اسودين او موليين فقلت في نفسي سبحان الله شيخ كبير من اشياخ قریش في هذه الساعة على مثل هذه الحالة في طلب الدنيا اما انى اعظه فدنوت منه فسلمت عليه فرد على بنهر وهو يتصاب عرقا فقلت اصلحك الله شيخ من اشياخ

۵۸۷- در کتاب مجموعه ورام نقل است که امير المؤمنين عليه السلام فرمود حسن خلق سه چیز است دوری از حرام : و طلب حلال : و توسعه در زندگی بر اهل و عيال ۵۸۸ - در آن کتاب وارد شده از عباس که گفت هر وقتى رسول خدا صلى الله عليه وآله نظر میکرد بمردى و دوست میداشت او را میفرمود آیا هست برای او حرفه و صنعتى اگر میگفتند ندارد میفرمود از نظر من ساقط شد و از نظر من افتاد گفته شد علت آن چیست یا رسول الله فرمود بجهت آنکه مؤمن هر گاه نداشته باشد حرفه و راه ارتزاق و زندگی هراينه ممکن است ارتزاق کند بدین خود .

۵۸۹- در کتاب وسائل نقل است از ابن ابي عمير از عبدالله پسر حجاج از امام ششم عليه السلام که فرمود محمد پسر منکدر گفت گمان نمیبردم از (محمد منکدر گفته شده یکنفر از عرفاء عامه بوده) علی بن الحسین خلفى مانده باشد برتر از او تا آنکه دیدم پسر او محمد بن علی را و قصد کردم موعظه کنم او را او مرا موعظه کرد : پرسیدند یاران او که بچه چیز موعظه کرد تو را : گفت خارج شدم بیعضی از اطراف مدینه در یکساعت و زمان بسیار گرمی پس ملاقات کردم ابو جعفر محمد بن علی را و آنحضرت دارای بدنى بود سنگین و گوشتى و تکیه داده بدونفر غلام سیاه : با خود گفتم سبحان الله پیرمردى از طایفه قریش در چنین ساعت گرم و سوزانى با این حالت در طلب و تلاش دنیا باشد : چه خوب است که من او را نصیحت کنم و

قریش فی هذه الساعة علی هذه الحالة فی طلب الدنيا ارايت لو جاء جلك وانت علی هذه الحال فقال لو جائني الموت وانا علی هذه الحال جائني وانا فی طاعة من طاعة الله عزوجل اكف بهانفسی وعلی عنك وعن الناس وانا كنت اخاف لو ان جائني الموت وانا علی معصية من معاصی الله فقلت صدقت یرحمك الله اردت ان اعظك فوعظتني ۵۹۰ فی الوسائل عن عبد الاعلی مولى آل سام قال استقبلت ابا عبد الله فی بعض طرق المدينة فی يوم صائف شديد الحر فقلت جعلت فداك حالك عند الله وقرابتك من رسول الله ﷺ وانا ت جهد نفسك لنفسك فی مثل هذا اليوم فقال يا عبد الاعلی خرجت فی طلب الرزق لاستغنی به عن مثلك ۵۹۱ فی الوسائل ایضاً عن ابی حمزة عن ابی جعفر عليه السلام قال من طلب الدنيا استعفا فاعن الناس وسعياً علی اهلته وتعطفا علی جاره لقی الله عزوجل يوم القيامة ووجهه مثل القمر ليلة البدر ۵۹۲ ذکر فی السفینه فی بیان شدة احتیاطات زین الدین بن محمد صاحب

پندی دهم : پس نزدیک شدم بآن آقا و سلام کردم جواب سلام مرا داد بازحمت و عرق ریزش داشت از آن آقا : پس گفتم خدا اصلاح کند تورا .

سزاور است پیرمردی از بزرگان قریش در این ساعت گرما با این حالت شما در طلب و بدست آوردن دنیا باشد : آیا چگونه خواهی بود اگر اجل و مرگ در رسد تو را در این حال : در جواب فرمود اگر در رسد مرا مرگ در این حال و این ساعت دریافتی مرا در حال اشتغال بطاعتی از اطاعات خدای عزوجل که حفظ میکنم بآن خود و عیالم را از احتیاج بتو و از مردم مثل تو : و وقتی خائف و ترسانم که برسد مرا مرگ و حال آنکه در حال معصیتی از معاصی خدا باشم : گفتم راست فرمودی : خدا رحمت کند تورا خواستم موعظه کنم تو را تو مرا موعظه کردی .

۵۹۰ - در کتاب وسائل نیز نقل شده از عبد الله علی آل سام که برخوردم به امام ششم ع راهی از راههای مدینه در روزی بسیار گرم عرض کردم فدایت شوم باقرب و مقام تو نزد خدا و خویشاوندی تو بر رسول خدا ص این نحو کوشش میکنی و بزحمت میاندازی خود را در مثل چنین روز گرمی : فرمود ای عبد الاعلی خارج شدم و اقدام کردم در طلب رزق تا بی نیاز شوم بآن از مثل توئی .

۵۹۱ - و نیز در کتاب وسائل نقل شده از ابی حمزة از امام پنجم علیه السلام که هر که برود بطلب دنیا بجهت بی نیازی از مردم و توسعه بر اهل و عیالش و جهت انعام و اکرام بهمسایه خود ملاقات کند خدا را عزوجل روز قیامت در حالیکه بدرخشد روی او مثل ماه شب چهارده ۵۹۲ - در کتاب سفینه ذکر شده در بیان شدت احتیاط زین الدین پسر محمد صاحب معالم قدس سرهما چیزیکه این است عبارات آن : ذکر کرده پسر ایشان عالم جلیل شیخ علی

المعالم قدس سرهما ماهذه عبارته بعينه: ذكر ولده العالم الجليل الشيخ السبط في الدر المنثور من جملة احتياطه وتقواه انه بلغه ان بعض اهل العراق لا يخرج الزكوة فكان كلما اشترى من القوت شيئاً ذكوايا ذكاه قبل ان يتصرف فيه: وارسل اليه الامير يونس بن حرقوش رحمه الله الى مكة المشرفة خمساً قرش وكان هذا الرجل له املاك من زرع وبساتين وغير ذلك ويتوقى ان يدخل الحرام فيها وارسل اليه معها كتابه مشتملة على آداب وتواضع وكان له فيه اعتقاد زائد والتمس منه ان يقبل ذلك وانه من خالص ماله الحلال وقد ذكاه وخمسه فأبى ان يقبل: فقال له الرسول ان اهلك واولادك في بلاد هذا الرجل وله بك تمام الاعتقاد وله على اولادك وعلى عيالك شفقة زائدة فلا ينبغي ان تجيبه بالرد فقال ان كان ولا بد من ذلك فابقها عندك واشتر في هذه السنة بمائة قرش منها شيئاً من العود والقماش وغيره: ونرسله اليه على وجه الهدية وهكذا نفعل كل سنة حتى لا يبقى منه شيئاً فارسله ذلك تلك السنة وانتقل الى رحمة الله ورضوانه.

سبط در کتاب درر منثور که از جمله تقوا و احتیاط ایشان این بود: که خبر رسیده بود که بعضی از اهل عراق زکوة نمیدهند باین جهت از هر چه از خوردنی میخرید از اموری که زکوة بآن تعلق میگرفت اول زکوة آنرا میداد و بعد تصرف میکرد در آن: و اتفاق افتاد که فرستاد برای ایشان امیر یونس بن حرقوش بمکه بانصد قرش پول و این مرد دارا بود املاک و باغات و ملاحظه میکرد که حرام داخل مال او نشود و با این پول کاغذی هم فرستاده بود با تواضع و ادب و در آن کاغذ التماس و خواهش کرده بود که قبول فرمایند و نوشته بود که این از مال خالص و حلال من است و حقوق آن از خمس و زکوة برداخته ام: با همه این تفصیلات امتناع کرد از اینکه قبول کند آن پول را: آورنده پول اصرار کرد شما خانواده و اولادتان از جمله رعایا و محتاجین به او هستند زیرا در بلاد او هستند و او هم ارادت کامل دارد بشما: و به اهل و اولاد شما محبت زیاد میکند و با این اوضاع و احوال سزاوار نیست جواب رد به او بدهید و قبول نکنید.

فرمود حال که چنین است و ناچارم جواب رد ندهم: پس بماند پول پیش شما که واسطه هستید و از همین پول بخر هر سال بمقدار صد قرش از آن تحفه از عود و قماش و غیره تا بفرستیم ما برای او از راه هدیه: و بهمین منوال رفتار کنیم تا این پول تمام شود: از قضای روزگار فرستاده هدیه همان سال و برحمت خدا واصل شد.

(باب الحیاء)

۵۹۳ فی الکافی عن ابی عبیده الحذاء عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة ۵۹۴ فی الکافی عن حسن الصیقل قال قال ابو عبد الله علیه السلام الحیاء والعفاف والعی اعنی علی اللسان لاعی القلب من الایمان ۵۹۵ و فیہ ایضا عن عوام بن الزبیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال من رق وجهه رق علمه ۵۹۶ و فیہ عن معاذ بن کثیر عن احدهما علیهما السلام قال الحیاء والایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه ۵۹۷ و فیہ عن الفضل بن کثیر عن ذکره عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یمان لمن لا حیاء له ۵۹۸ و فی الکافی ایضاً عن ابی علی اللهبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله علیه وآله اربع من کن فیہ وکان من قرنه الی قدمه زنوباً بدلتها الله حسنات الصدق و الحیاء و حسن الخلق و الشکر ۵۹۹ فی ارشاد الدیلمی قال رسول الله صلی الله علیه و آله الحیاء من الایمان و

(باب حیاء)

۵۹۳ - در کتاب کافی نقل شده از ابی عبیده حذا از امام ششم علیه السلام که فرمود حیاء ایمان است و ایمان در بهشت است .
 ۵۹۴ - در کتاب کافی نقل شده از حسن صیقل که گفت فرمود امام ششم علیه السلام حیاء وعفت و عی یعنی عی زبان نهی قلب از ایمان است و عی بمعنای عجز و تحیر است .
 ۵۹۵ - و نیز در آن کتاب است از عوام پسر زبیر از امام ششم علیه السلام که فرمود کسیکه رقیق است یعنی زود متأثر میشود روی او زود اثر میکند علم در او .
 ۵۹۶ - و در همان کتاب است از معاذ پسر کثیر از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام که فرمود حیاء و ایمان قرین هم هستند هر کدام از بین برود دیگری نیز تبعیت میکند از رقیقش .
 ۵۹۷ - و نیز در آن کتاب نقل است از فضل پسر کثیر از مردی مورد اعتماد از امام ششم علیه السلام که فرمود ایمان ندارد کسیکه حیاء ندارد .
 ۵۹۸ - و نیز در کتاب کافی است از ابی علی لهبی از امام ششم علیه السلام که فرمود فرموده است رسول خدا ص چهار صفت است که هر که دارا باشد آنها را و از سر تا بقدم در گناه باشد خدا مبدل میکند گناهان او را بحسنات: راستگویی: وحیا: و حسن الخلق و اداء شکر- نعمت‌ها و داده‌های خدائی .
 ۵۹۹ - در کتاب ارشاد دیلمی وارد است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است

قال يوما لاصحابه استحيوا من الله حق الحياء قالوا ما نضع يارسول الله قال والله يستحي ان كنتم فاعلمين فليحفظ احدكم الرأس وما وعى : والبطن وما حوى واليد ذكر الموت وطول البلاء ومن اراد الاخرة ترك زينة الحيوة الدنيا فمن فعل ذلك فقد استحيى من الله حق الحياء ٦٠٠ وفي الارشاد ايضا و روى ان جبرئيل نزل الى آدم عليه السلام بالحياء والعقل والايمان : فقال ربك يقول لك تخير من هذه الاخلاق واحدا فاختر العقل فقال جبرئيل للايمان والحياء ارحلا فقلا امرنا ان لانفارق العقل ٦٠١ وفيه وروى ان الله تعالى يقول عبدى انك اذا استحييت منى انسيت الناس عيوبك وبقاع الارض ذنوبك و محوت من الكتاب زلاتك ولا ناقشك الحساب يوم القيامة ٦٠٢ وفيه وروى ان الله تعالى يقول عبدى انك اذا استحييت منى وخفتنى غفرت لك ٦٠٣ وفيه وروى ان رجلا رأى رجلا يصلى على باب المسجد فقال لم لاتصلى فيه فقال استحيى منه ان ادخل بيته وقد

حيا از ايمان است و فرموده است روزى باصحابش حيا كنيد از خدا حق حيا يعنى بنحو سزاوار گفتند چكنيم يارسول الله فرمود اگر عمل ميكنيد : بايد حفظ كنند هر يك از شما سر را آنچه دسر است : وشكم را و آنچه در بردارد و بياد آورد مرگ را و درازى گرفتارى را : و هر كه مایل به آخرت است ترك كند زينت زندگى دنيا را پس هر كه چنين كند حيا كرده از خدا حق حيا .

٦٠٠ - و نیز در کتاب ارشاد ديلمى روايت شده كه جبرئيل بر آدم ع نازل شد با حيا و عقل و ايمان : و به آدم گفت خدا مي فرمايد اختيار كن از اين اخلاق يكي را پس آدم اختيار كرد و برگزيد عقل را جبرئيل به ايمان و حيا گفت شما برويد آن دو گفتند ما دستور داريم از عقل جدا نشويم .

٦٠١ - و نیز در آن کتاب است كه خداى متعال فرموده : بنده من تو هر گاه حيا كنى از من : ميبرم از خاطر مردم عيبهاى تو را : و از نقاط زمين گناهان تو را و محو ميكنم از دفتر عملت لغزشهاى تو را : و تحت دقت قرار نميدهم روز قيامت حساب تو را .

٦٠٢ - و در آن كتاب روايت شده كه خداى متعال مي فرمايد بنده من تو هر گاه حيا كنى از من و بترسى از من ميآمزم تو را

٦٠٣ - و نیز در آن كتاب روايت شده كه مردى ديد مردى را نماز ميگذارد بر در مسجد پرسيد چرا ميان مسجد نماز نميكنى : گفت حيا ميكنم داخل شوم بخانه خدا و حال آنكه معصيت و نافرمانى كردم او را .

عصیه ۶۰۴ و فيه وروی ان الله تعالى اوحى الى عيسى عليه السلام فان اعظمت والافاستحي منى ان تفظ الناس ۶۰۵ و فيه وعلامات السفهاء خمس قلة الحياء و جمود العين والرغبة فى الدنيا وطول الامل وقسوة القلب وقال الله تعالى فى بعض كتبه ما انصفنى عبدى يدعونى فأستحيى ان ارده ويعصينى ولايستجى منى ونهاية الحياء ذوبان القلب للمعلم بان الله مطلع عليه وطول المراقبة لمن لا يغيب عن سر او علانية - و اذا كان العبد حال عصيانه يعتقد ان الله يراه فانه قليل الحياء جاهل بقدره الله تعالى و ان كان يعتقد انه لا يراه فانه كافر ۶۰۶ فى السفينه عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الاسلام عريان فلباسه الحياء و زينة الوفاء و مروته العمل الصالح و عماده الورع و لكل شيىء اساس و اساس الاسلام حبنا اهل البيت ۶۰۷ فى السفينه فى اخلاق الصادق عليه السلام رأى

۶۰۴- و نیز در آن کتاب است که خدای متعال وحی کرد بسوی عیسی ع که اگر خود عاملی بحرفهای خود موعظه کن و گرنه حیا کن از من که موعظه کنی مردم را.

۶۰۵- و در آن کتاب است که نشانه سفها و احمق پنج است: کمی حیا: خشکی چشم: رو آوردن بدنیا: و درازی آرزوها: و تساوت قلب: و در آن کتاب چنین است فرموده است خدای متعال در بعضی از کتابهای خود انصاف بمن نمی دهد بنده من میخواند مرا و من حیا میکنم ردکنم او را و در عین حال معصیت میکند مرا و حیا نمیکند از من صاحب کتاب فرموده نهایت حیا آب شدن دل است زیرا میداند که خدا آگاه است از کردار او: و میداند دقت نظر و مراقبت خدائی را که مخفی و پنهان نیست از او خود و عمل او در پنهان و آشکارا: و اگر در حال عصیان و گناه اعتقاد دارد که خدا می بیند او را و معصیت میکند کم است حیا او و جاهل است نسبت بقدرت خدا: و اگر اعتقاد دارد که خدا نمی بیند او را در حال عصیان همچو شخصی کافر است.

۶۰۶- در کتاب سفینه است از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا ص فرموده اسلام برهنه است و لباس او حیا است و زینت او وفا و مروت او عمل نیک و تکیه گاه آن ورع و برابری هر چیز اساس و پایه ایست و اساس و پایه اسلام حب و دوستی ما اهل بیت رسالت است.

۶۰۷- و نیز در آن کتاب است در اخلاق امام ششم علیه السلام که دیده شد بتن آنحضرت پیراهنی که وصله زده شده بود گویا عیب گیری شد ازینجهت بآنحضرت لذا فرمود بعیب کننده ورق بزن این کتاب را و بخوان به بین چه می بینی آنمرد نظر کرد دید در آن کتاب است: نیست ایمان برای کسیکه حیا ندارد و نیست مال برای کسیکه اندازه در زندگی ندارد و نیست لباس نو برای کسیکه کهنه ندارد.

علیه قمیص قدر قه فقیل له فی ذالک فقال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اضرب یدک الی هذا کتاب فافره ما فیہ فنظر الرجل فیہ فاذا فیہ لا یمان لمن لاحیاء له ولا مال لمن لاتقذیر له ولا جدید لمن لاخلق له وقال ابو سعید الخدری کان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حیثاً لا یسئل شیئاً الا اعطاه وقال کان اشد حیاء من العذراء فی خدرها وكان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اذا اذکره شیئاً عرفناه فی وجهه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۶۰۸ طرائف الحکم فی روایة قال الله تعالی لداود اذ اذکره شیئاً فاعرفناه فی وجهه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ والحق اقول من اتانی وهو مستحی من المعاصی الی عصائی بها غفر تهاله وانسیتهاله وانسیتهها حافظیه ۶۰۹ فی السفینه فی حدیث عن سلمان الفارسی اذا اراد الله عزوجل هلاک عبد نزع عنه الحیاء فاذا نزع منه الحیاء لم تلقه الا خائفاً ۶۱۰ وفید قال موسی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الیهی فما جزاء من ترک الخیانة حیاء منک قال یا موسی له الامان یوم القیامة ۶۱۱ فی السفینه قال النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اکرمو البقر فانه سید البهائم مارفعت طرفها الی السماء حیاء امن الله عزوجل منذ عبد العجل ۶۱۲ فی تفسیر الصافی فی ذیل وهمت به وهم بها

و در آن کتاب نقل است از ابی سعید خدری که رسول خدا ص بسیار با حیا بود چیزی از او خواسته نمی شد مگر آنکه عطا می کرد : و گفته حیا حضرت از دختران زیر پرده بیشتر بود : و اگر گاهی از چیزی کراهت داشت فهمیده میشد از صورت حضرتش بدون اظهار ۶۰۸- و در کتاب طرائف الحکم نقل شده روایتی که در ضمن آن خدای متعال بداد ع فرموده یا داود بشنو از من به بین چه می گویم و برستی می گویم هر که وارد شود بر من و او از گناهانش که معصیت کرده مرا خجل و شرمنده باشد می آمرزم آن گناهان را و از یاد او میبرم : و از یاد نویسندگان نیز میبرم .

۶۰۹- در کتاب سفینه وارد شده حدیثی از سلمان فارسی که هر گاه اراده کند خدای عزوجل هلاکت بنده را می گیرد از او حیا را و هر گاه حیا از او گرفته شد نخواهی یافت او را مگر خیانت کار .

۶۱۰- و در آن کتاب است حضرت موسی عرض کرد بار خدا یا چیست جزای کسیکه ترک کند خیانت را بسبب حیا از تو فرمود ای موسی برای او امن و امان است روز قیامت .
۶۱۱- و نیز در آن کتاب است که رسول خدا ص فرمود اکرام کنید گاو را زیرا او بزرگ بهائم است و بلند نکرده سر و چشم خود را بسوی آسمان از روی حیا و خجلت از خدای متعال از روزیکه گوساله پرستیده شد .

۶۱۲- در کتاب تفسیر صافی وارد است از امام چهارم علیه السلام که فرمود هنگام مصادف

لولا ان رأى برهان ربه كذا لك لنصرف عنه السوء والفحشاء عن السجاد عليه السلام قام امرأة العزيز الى الصنم فألقت عليه ثوبا فقال لها يوسف استحيين ممن لا يسمع ولا يبصر ولا يفقه ولا يأكل ولا يشرب: ولا استحيى انام من خلق الانسان وعلمه ۶۱۳ فى السفينه عن النبى صلى الله عليه وآله قال الحياء عشرة اجزاء تسعة فى النساء و واحد فى الرجال فاذا حاضت الجارية ذهب جزء من حياؤها فاذا تزوجت ذهب جزء فاذا فرغت ذهب جزء فاذا ولدت ذهب جزء وبقى لها خمسة اجزاء فان فجرت ذهب حياؤها كلها وان ولدت وعفت بقى خمسة اجزاء ۶۱۴ ونقل فى السفينه فى حياء بحر العلوم (قده) كان لا يسئل فى بيته عن احد شيئا من اولاده واهله وخدمه حتى ما يحتاج اليه من الغداء والعشاء والقهوه والغليان وغيرها ولا يأمرهم بشئ منها ولولا التفاتهم و مواظبتهم لمر عليه اليوم والليلة من غير ان يتناول شيئا مع ما كان عليها من التمكّن والثروة والسلطنة الظاهرة ۶۱۵ فى السفينه عن الرضا عليه السلام عن آباءه عليهم السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال

شدن زليخا زن عزيز مصر باحضرت يوسف برخواست زن عزيز مصر ولباسى بروى بت انداخت حضرت يوسف به او فرمود آيا توحيا ميكنى از كسيكه نميشنود و نه مى بيند و نه مى فهمد و نه ميخورد و نه مى آشامد و حيا نكنم من از كسيكه خلق كرده انسان را و به او تعليم داده آنچه تعليم داده .

۶۱۳- و در كتاب سفينه نقل است از رسول خدا ص كه فرمود حيا ده جزء است نه جزء آن در زن است ويكى در مردها وهر گاه حائض شد زن يكجزء حياء او ميرود : و هر گاه شوهر كند باز يكجزء از بين ميرود وهر گاه كار زناشويى تمام شد يكجزء از بين ميرود : و هر گاه بچه بزاید جزئى از بين ميرود و باقى ميمانند براى او پنج جزء اگر فحور كند و بى عفتى همه حياء از بين ميرود و اگر بچه بزاید و عفت و عصمت پيشه كند باقى ميمانند براى او پنج جزء .
۶۱۴- و در آن كتاب نقل شده درباره حياء بحر العلوم كه با اينكه در خانه بود چيزى طلب نميكرد از احدى از اولاد و اهل بيت و خدمتگذاران خود حتى امور متعارف از قبيل صبحانه و شام و قهوه و قليان وغير اينها و دستور هم نمى داد و اگر توجه و مواظبت خود آنها نمى بود ممكن بود بگذرد بر ايشان شب و روز بدون اينكه چيزى تناول كند با آنكه داراى تمدن و ثروت و سلطنت ظاهرى بود .

۶۱۵- و نيز در آن كتاب نقل شده از حضرت رضا عليه السلام از پدران بزرگوارش كه رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده باقى نمايند از مثل هاى پيغمبران مكر قول مردم كه ميگويند اگر حيا نمى كنى و ندادارى هر كار مى خواهى بكن .

لم یبق من امثال الانبياء الا قول الناس ان الم تستحى فاضع ماشئت ۶۱۶ و فيه قال رسول الله ﷺ ما كان الفحش في شيئي قط الا اشانه ولا كان الحياء في شيئي قط الا ازانه ۶۱۷ في السفينه قال عليه السلام من كثر كلامه كثر خطاه ومن كثر خطاه قل حياؤه ومن قل حياؤه قل ورعه ومن قل ورعه مات قلبه ومن مات قلبه دخل النار ۶۱۸ وعن توحيد المفضل قال الصادق عليه السلام نظر الان يامفضل الى ما خص به الانسان دون جميع خلقه من هذا الخلق الجليل قدره العظيم غناؤه اعنى الحياء فلولا له لم يقر ضيف ولم يوف بالعداء ولم تقضى الحوائج ولم يتحرر الجميل ولم تينكب القبيح في شيئي من الاشياء حتى ان كثير امن الامور المفترضة ايضاً انما يفعل للحياء فان من الناس من لولا الحياء لم يرع حق والديه ولم يصل زارحم ولم يتوذامانة ولم يعف عن فاحشة افلاترى كيف وفي للانسان جميع الحلال التي فيها صلاحه و تمام امره ۶۱۹ قال رسول الله ﷺ لا تقوم الساعة حتى يذهب الحياء من الصبيان والنساء .

۶۱۶- و در همان کتاب است که رسول خدا ص فرمود پرده درى در هيچ چيزى نيست مگر آنکه رسوائى بيار آورد : و حيا در هيچ چيز و موردى نباشد مگر آنکه باعث زينت گرديد و زينت داد .

۶۱۷- در کتاب سفينه نقل شده که امير المؤمنين علي عليه السلام فرموده هر که سخن او زياد شد خطاي او زياد مي شود و هر که خطاي او زياد شد حياي او کم مي شود و هر که حياي او کم شد ورع او کم مي شود و هر که ورع او کم شد دل او ميميرد و هر که دل او مرد داخل آتش مي شود .

۶۱۸- و از روايت توحيد مفضل نقل شده که امام صادق عليه السلام فرمود نظر کن اي مفضل بآنچه به بشر اختصاص داده شده و بنير او از اين مخلوقات که داده نشده و آنکه داده شده جليل است قدر او و بزرگي است و بي نياز : و آن حياء است : که اگر نبود آن در وجود بشر : بميهماني غذا داده نمي شد : و فساى بوعده ها نمي شد : حاجتى بر آورده نمي شد : کسب کمال و کار خوب نمي شد : دورى از زشتي ها در هيچ مورد نمي شد : حتى آنکه بسيارى از کارهاي واجب بجا آورده مي شود بجهت داشتن حيا : زيرا هستند مردمي که اگر حيا مانع نشود رعايت حق پدر و مادر نمي کند : و صلح رحم نمي کند : و ادا امانت نمي کند : و عفت و عصمت ندارد در بجا آوردن هيچ زشتي و بدى : آيا نمي بيني چگونه وفا ميکند انسان در مقابل امور حلال و چيزهايي که صلاح و تماميت خير او در آنها است .

۶۱۹- رسول خدا ص فرمود قيامت بپا نمي شود مگر وقتي حيا از بچه ها و زنها برود .

(باب التقوی و الطاعة و الورع)

۶۲۰ فی کافی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال لا تذهب بکم المذاهب فوالله ما شیعنا الا من اطاع الله عزوجل ۶۲۱ فی کافی عن عمر بن شمر عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال لی یا جابر ایکتفی من اتحل الشیع ان یقول یحبنا اهل البیت فوالله ما شیعنا الا من اتقی الله و اطاعه و ما کانوا یرفون یا جابر الا بالتواضع و التخشع و الامانة و کثرة ذکر الله و الصوم و الصلوة و البر بالوالدین و التعاهد للجمیع ان و من الفقراء و اهل المسکنة و الغارمین و الایتام و صدق الحدیث و تلاوة القرآن و کف الالسن عن الناس الا من خیر و كانوا امناء عشایرهم فی الاشیاء قال جابر فقلت یا بن رسول الله ما نعرف الیوم احدا بهذه الصفة فقال یا جابر لا تذهبن بک المذاهب حسب الرجل ان یقول احب علیا و اتولاه ثم لا یشکون مع ذلک فعلا فلوقل انا احب رسول الله صلی الله علیه و آله فرسول الله صلی الله علیه و آله خیر من علی علیه السلام ثم

(باب بیان تقوی و طاعت و خدا ترسی)

۶۲۰ در کتاب کافی از محمد بن مسلم نقل شده از امام پنجم علیه السلام که فرمود فکر شما این طرف و آن طرف نرود بخدا قسم نیست شیعه ما مگر کسیکه پیروی کند از فرموده خدای عزوجل .

۶۲۱ و نیز در کتاب کافی روایت شده از عمر پسر شمر از جابر که گفت امام پنجم ع فرمود بمن که ای جابر آیا اکتفا میکند کسیکه بسته بخود شیعه بودن را باینکه قائل باشد بدوستی ما اهل بیت رسالت بخدا قسم نیست شیعه ما مگر آنکه از خدا بترسد و اطاعت کند خدا را و شناخته نمیشوند ای جابر مگر بفروتنی و خشوع و اداء امانت و زیادی یاد خدا و به روزه و نماز و نیکی پدیدر مادر و خیر گیری از همسایگان : و از فقرا : و در ماندگان و قرض داران و یتیمان و شناخته نمیشوند مگر بصدق حدیث : و تلاوة قرآن و بازداشتن زبانهاشان از مردم مگر بخیر آنها : و می باشند آنها اهل امانت در قبائلشان نسبت به اشیاء : جابر میگوید گفتم یا بن رسول الله نمی شناسیم امروز کسی را باین صفات که فرمودید .

در جواب فرمود ای جابر نرود فکرتو این طرف و آن طرف آیا کافی است مرد را که بگوید دوست دارم علی را : و بعد نباشد با این دوستی عمل کننده : پس اگر بگوید من دوست دارم رسول خدا صلی الله علیه و آله را نظر باینکه رسول خدا بهتر و افضل است از علی و بعد پیروی نکند از رفتار رسول خدا و عمل نکند بسنت او بطور یقین فائده ندهد او را دوستی او رسول خدا

لا يتبع سيرته ولا يعمل بسنة ما نفعه حبه اياه شيئاً فاتقوا الله واعملوا ما عند الله ليس بين الله وبين احد قرابة احب العباد الى الله عز وجل واكرمهم عليه اتقاهم واعملهم بطاعته يا جابر فوالله ما يتمقرب الى الله تبارك وتعالى الا بالاطاعة وما معنا برائته من النار ولا احد من حجة من كان مطيعاً فهو لنا ولي ومن كان لله عاصياً فهو لنا عدو وما تنال ولا تينا الا بالاعمال والورع ۶۲۲ وفيه عن ابي عبيدة عن ابي جعفر عليه السلام قال كان امير المؤمنين عليه السلام يقول لا يقل عمل مع تقوى وكيف يقل ما يتقبل ۶۲۳ وفيه عن عمر بن خالد عن ابي جعفر عليه السلام قال يا معاشر الشيعة شيعة آل محمد كونوا النمرقة الوسطى يرجع اليكم الغالى و يلحق بكم التالى فقال له رجل من الانصار يقال له سعد جعلت فداك ما الغالى قال قوم يقولون فينا ما لانقول فى انفسنا فليس اولئك منا ولستنا منهم قال فما التالى قال الم تادين

را ذرة : پس پترسيد از خدا وعمل كنيد با آنچه خدا فرموده واز طرف خدا آورده شده : نيست بين خدا وبين احدى نسبت وقرابتى : محبوب ترين بندگان نزد خداى عزوجل وگرامى ترين آنها نزد خدا با تقواترين آنهاست وآنكه او عمل كنده بفرمان خداست : اى جابر بخدا قسم نزيك نمى توان شد بخداى متعال مگر به اطاعت وعبادت ونيست با ما براى كسى بدون عمل نامه آزادى از آتش : ونيست كسى را حجتى : هر كه فرمان بر خدا بود او ما را دوست است : و هر كه عاصى بود نزد خدا او ما را دشمن است و نمى توان بدوستى ما رسيد مگر بعمل و خدا ترسى .

۶۲۲- و در آن كتاب روايت شده از ابي عبيدة از امام پنجم عليه السلام كه امير المؤمنين ع فرموده است كم شمرده نميشود عملى كه با تقوا باشد و چگونه كم شمرده شود عملى كه قبول واقع شود.

۶۲۳- و در آن كتاب است كه عمر بن خالد نقل كرده از امام پنجم كه فرمود اى گروه شيعه شيعة آل محمد باشيد نمرقه وسطى كه بازگشت كند بسوى شما غالى وملحق شود بشما تالى مردى از انصار كه به او سعد گفته ميشد گفت فدايت شوم غالى كيست فرمود دستة كه ميگويند درباره ما چيزي كه خود قائل بان نيستيم : اين گونه جمعيتى نيستند از ما و نيستيم ما از آنها عرض كرد تالى كيست فرمود آنها كسانى هستند كه به اراده كار خير خيال ميكنند خير به او ميرسد واجر داده ميشود بر آن: راوى ميگويد بعد بمارو كرد و فرمود بخدا قسم نيست با ما از طرف خدا نامه آزادى و نيست بين ما و خدا قرابتى : و نيست براى ما بر خدا حجتى : و نزيك نميشويم بخدا مگر به اطاعت : پس هر كه از شما مطيع خدا باشد نفع دهد او را دوستى ما و هر كه عاصيان كند خدا را نفع ندهد او را دوستى ما : و اى بر شما مغرور نباشيد : و اى بر شما مغرور نباشيد.

یرید الخیر یبلغه الخیر یوجر علیه ثم اقبل علينا فقال والله ما معنا من الله برائة ولا نبينا و بین الله قرابة ولا علی الله حجة ولا نتقرب الی الله الا بالطاعة فمن كان منكم مطیعا لله تنفعه ولا تینا ومن كان منكم عاصیا لله لم تنفعه ولا تینا و بحکم لاتفتروا و بحکم لاتفتروا ۶۲۴ فی کافی عن عمرو بن سعید بن هلال الثقفی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انی لالفاک الافی السنین فأخبرنی بشیئی آخذ به فقال اوصیک بتقوی الله والاجتهاد واعلم انه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیہ ۶۲۵ فی کافی عن مفضل بن عمر قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فذكرنا الاعمال فقلت انما اضعف عملي فقال مه استغفر الله ثم قال لی ان قليل العمل مع التقوی خیر من کثیر بلا تقوی قلت کیف یكون کثیر بلا تقوی قال نعم مثل الرجل یطعم طعامه و یرفق جیرانه و یوطئی رحله فاذا ارتفع له الباب من الحرام لم یدخل فیہ ۶۲۶ و فیہ عن یعقوب بن شعیب قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما نقل الله عز و جل عبدا من نزل المعاصی الی عز التقوی الا اغناه من غیر مال واعزه من غیر عشیرة و

۶۲۴- در کتاب کافی نقل شده از عمرو و پسر سعید هلال ثقفی که گفت گفتم به امام ششم که من نتوانم بینم شما را مگر بعد چند سالی بفرما چیزی که آنرا پیروی کنم : فرمود وصیت میکنم تورا بتقوا و خدا ترسی و جدوجهد و بدانکه نفع ندارد جدوجهدی که در آن ورع و خدا ترسی نباشد .

۶۲۵- در کتاب کافی نقل است از مفضل پسر عمر که گفت بودم خدمت امام ششم (ع) پس گفتگو کردیم از اعمال پس گفتم من کوتاهی ندارم در عمل حضرت فرمود بس کن و استغفار کن و بعد فرمود بدرستی که عمل کم با تقوا بهتر است از عمل زیاد بدون تقوا : گفتم چگونه میشود عمل زیاد بدون تقوا : فرمود بلی مثل آن بمانند مردی که بخوراند طعامش را و خوبی کند به همسایگان و رفت و آمد شود بخانه اش و با تمامی اینها اگر پیش آمد کند و راهی و دردی از حرام بر او گشوده شود داخل میشود این عمل بدون تقوا : ولی دیگری ممکن است نباشد نزد او مالی که بتواند قدم خیری بردارد : و مع ذلك اگر در حزامی برویش باز شود وارد آن حرام نمیشود .

۶۲۶- و در آن کتاب است از یعقوب پسر شعیب که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود خارج نکرده خدا بنده را از خاری معصیت بسوی عزت و تقوا مگر آنکه بی نیاز کرده او را بدون مال : و عزیز کرده او را بدون قبیله و مأنوس کرده او را بدون بشر .

آنسه من غیر بشر ۶۲۷ فی الکافی عن علی بن النعمان عن ابی اسامه قال سمعت ابا عبد الله ع يقول عليكم بتقوى الله والورع والاجتهاد وصدق الحديث واداء الامانة وحسن الخلق وحسن الجوار وكونوا دعاة الى انفسكم بغير السنتمكم وكونوا زينا ولا تكونوا شينا وعليكم بطول الركوع والسجود فان احدكم اذا اطال الركوع والسجود هتف ابليس من خلفه فقال اطاع وعصيت وسجدوا بيت ۶۲۸ وفيه عن ابن محبوب عن ابن رثاب عن ابي عبد الله ع قال انا لاعداء الرجل مؤمنا حتى يكون لجمع امر نامتبعنا ومريدا الاوان من اتباع امرنا وارادته الورع فتزيناوا به ير حكمكم الله وكيدوا اعدائنا به نيعتكم الله ۶۲۹ فی ارشاد الديلمي قال الصادق ع عليكم بالورع والاجتهاد وصدق الحديث واداء الامانة لمن ائتمنكم فلوان قاتل الحسين ع ائتمنى على السيف الذي قتله به لائمة اليه ۶۳۰ وفيه وقال ع ان احق الناس بالورع آل محمد ع و

۶۲۷- ودر همان کتاب کافی است از علی پسر نعمان از ابی اسامه که گفت شنیدم امام ششم علیه السلام می فرمود بر شما باد به تقوا و ورع وجد و جهد و راستگفتاری و رد امانت و حسن خلق و حسن همسایه داری : و مردم را بخود خوش بین کنيد بعمل نه بز باقتان و بوده باشید زینت و نباشید تنگ و عار: و بر شما باد بطول رکوع و سجود: زیرا یکی از شما هر گاه طولانی کرد رکوع و سجود را می رود شیطان از عقب او و میگوید این اطاعت کرد و من نافرمانی کردم و این سجده کرد و من ابا کردم.

۶۲۸- و در آن کتاب نقل است از ابن محبوب از ابن رثاب از امام (ع) که فرمود: ما نمیشماریم مردی را مؤمن مگر آنکه پیروی کند در تمام مارا و بجا بیاورد دستورات مارا: آگاه باشید که از پیروی و تبعیت ما میباشد ورع و خدا ترسی پس زینت دهید خود را بآن خدا رحمت کند شما را: و دشمنی کنید با دشمنان ما به خدا ترسی مدح میکند شما را خدا در این هنگام.

۶۲۹- در کتاب ارشاد دیلمی است که امام ششم فرمود بر شما باد بورع و جدیت و کوشش و راست گفتاری و اداء امانت نسبت بکسی که شما را امین پندارد : پس اگر کشته حسین (ع) بسپارد بمن بامانت آن شمیریکه کشته است بآن حسین (ع) را بر میگردانم به او.

۶۳۰- و در آن کتاب است که فرمود امام ششم (ع) سزاوارترین مردم بورع آل محمد است و شیعیان آنها تا آنکه اقتدا کنند مردم بآنها زیرا آنها پیشوای مردمی هستند که با تقوا باشند پس برسید از خدا و اطاعت کنید خدا را بدرستی که درک نمیشود ثواب خدا مگر به تقوا و خدا ترسی وجد و جهد زیرا خدا میفرماید گرامیترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

شیعتهم لکی یقتدی الناس بهم فانهم القدوة لمن اتقى فاتقوا الله واطيعوه فانه لا ينال ما عند الله الا بالتقوى والورع والاجتهاد فان الله تعالى يقول ان اكرمکم عند الله اتقاکم ۶۳۱ منهاج البراعة عن محمد بن عیسی عن یونس قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن الايمان والاسلام فقال قال ابو جعفر علیه السلام انما هو الاسلام والايمان فوفقه بدرجته و التقوى فوق الايمان بدرجته : والیقین فوق التقوى بدرجته ولم یقسم بین الناس شیئی اقل من الیقین قال قلت فای شیئی الیقین : قال التوکل علی الله و التسلم لیه و الرضا بقضاء الله و التفویض الی الله قلت فما تفسیر ذلك قال هكذا قال ابو جعفر ۶۳۲ عن الخصال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خصله من لزمها اطاعته الدنيا والاخرة و ربح الفوز بالجنة قیل وماهی یارسول الله قال التقوى من اراد ان یشکر الناس فلیتق الله عزوجل ثم تلا و من یتق الله یمکن له مخرجاً ویرزقه من حیث لا یحتسب و فی خبر لا ینال ما عند الله الا بالتقوى ۶۳۳ فی الصافی عن مصباح الشریعه عن الصادق علیه السلام التقوى علی ثلاثة اوجه تقوى فی

۶۳۱- منهاج البراعة نقل شده از محمد بن عیسی از یونس گفت پرسیدم از حضرت رضاع از ایمان و اسلام فرمود ابو جعفر فرموده علیه السلام آنکه تو بر آنی اسلام است و ایمان بالای آنست بیکدرجه و تقوا بالای ایمان است بیکدرجه و یقین بالای تقواست بیکدرجه و داده نشده چیزی بمردم کمتر از یقین می گوید گفتم پس چیست یقین: فرمود توکل بخدا و تسلیم بخدا: و رضا بتقدیر خدا: و واگذاری امور بخدا: تفسیر اینها گفتم چیست فرمود اینطور فرمود ابو جعفر.

۶۳۲- از کتاب خصال نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که یکصفت و خصلتی است هر که از خود دور ندارد آنرا و فرمان برد اورا اسباب دنیا و آخرت و ثمره که نیل به بهشت باشد عاید او گردد: گفته شد آن چیست ای رسول خدا فرمود تقوا: هر که بخواد عزیزترین مردم باشد: از خدای عزوجل بترسد: بعد تلاوت فرمود و من یتق الله یمکن له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب و در خبریست که نمی توان رسید بشوایهای نزد خدا مگر بتقوا .

۶۳۳- در کتاب صافی از مصباح الشریعه نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرموده تقوا بر سه وجه است: تقوای فی اللہ و آن ترک حلال است تا چه رسد بمشبهه: و این تقوای خاص الخاص است: و تقوا من الله و آن ترک شبهات است تا چه رسد بحرام و این تقوای خاص است: و تقوای ترس از آتش و عقاب و این ترک حرام است و تقوای عام. تقوا مثل آبی است که در جوئی و نهری جاری باشد و مثل این طبقات سه گانه در معنای تقوا مثل درختانی است که کاشته شده در اطراف آن نهر از هر یک رنگی و جنسی و هر درختی استفاده میکند از آب نهر بمقدار قابلیت و لطافت و کثافت ذاتی خود تا آنجا که فرمود علیه السلام تقوا نسبت بمبادات مثل آب است نسبت بدرختان و مثل

الله و هي ترك الحلال فضلا عن المشبه و هي تقوى خاص الخاص و تقوى من الله و هي ترك الشبهات فضلا عن الحرام و هي تقوى الخاص : و تقوى من خوف النار و العقاب و هي ترك الحرام و هي تقوى العام : و مثل التقوى كماء يجري في نهر و مثل هذه الطبقات الثلاث في معنى التقوى كاشجار مغروسة على حافة ذلك النهر كل لون و جنس و كل شجرة يستمّص الماء من ذلك النهر على قدر جوهره و طبعه و لطافته و كثافته الى ان قال عليه السلام التقوى للطاعات كالماء للأشجار و مثل طبابع الأشجار في لونها و طعمها مثل مقادير الايمان فمن كان اعلى درجة في الايمان و اصفى جوهرها بالروح كان اتقى و من كان اتقى عبادة كانت عبادته اخلص و اطهر و من كان كذلك كان من الله اقرب و كل عبادة غير مؤسّسة على التقوى فهي هباء منثورا ۶۳۴ مجموعة و رام قال امير المؤمنين عليه السلام سادة الناس في الدنيا الاسخياء و في الآخرة الاتقياء ۶۳۵ في السفينه عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم الا وان خيركم عند الله و اكرمكم عليه اليوم اتقاكم و اطوعكم له ۶۳۶ و فيه ايضا تقولوا ان محمدا صلى الله عليه و آله و سلم منافو الله ما اوليائي منكم و لامن غيركم الا المتقون ۶۳۷ و فيه حكى عن بعض العارفين انه قال لشيخه اوصني بوصية جامعة فقال اوصيك

طبابع درختان در رنگ و مزه مثل مقادير ايمان است: پس هر كه درجه ايمانش اعلى باشد و صاف تر باشد جوهره روح او با تقواتر خواهد بود: و هر كه با تقواتر باشد در عبادات خواهد بود عبادت او خالص تر و پاكي تر: و هر كه اينطور شد او نزديكترين خلق است بخدا: و هر عبادتي پايه اش بر تقوا نباشد آن عبادت بي نتيجه است.

۶۳۴ در كتاب مجموعه و رام است كه فرمود امير المؤمنين عليه السلام سيد و آقاي مردم در دنيا مردمان با بخشش هستند و در آخرت مردمان با تقوا.

۶۳۵ در كتاب سفينه نقل است از رسول خدا ص كه فرمود آگاه باشيد بهترين شما نزد خدا و گرامي ترين شما نزد خدا در امروز با تقواترين و فرمانبر ترين شما نسبت به او امر خدا هستند .

۶۳۶ و در آن كتاب است كه فرمود رسول خدا نگوئيد در مقام افتخار كه محمد از ما است بخدا قسم نيست دوست من از شما و نه از غير شما مگر پرهيز كاران و متقين .

۶۳۷ و در آن كتاب حكايت شده از بعضي از عارفين كه به استاد خود گفت پند و نصيحت كن مرا بيك نصيحت همه جانبه: گفتم وصيت ميكندم تورا بوصيتي كه خدا و پرورش دهنده عالميان وصيت کرده به آن اولين و آخرين را و آن اين است كه ترس و تقوا را پيشه خود كنند.

بوصية الله رب العالمين الاولين والآخرين قوله ولقد وصينا الذين اوتوا الكتاب من قبلكم و اياكم ان اتقوا الله ۶۳۸ وحكى عن بعض الناس ان قال له رجل صف لي التقوى فقال اذا دخلت ارضافيا شوك كيف كنت تعمل فقال اتوقى واتحز فقال فافعل في الدنيا فهي التقوى ۶۳۹ مجموعة ورام قال بعضهم ليس الخائف الذى يبكى ويمسح عينه انما الخائف الذى يترك ما يخاف ان يعذبه الله عليه ۶۳۹ فى مجموعة ورام عن بعضهم عن المعصوم ما من شاب يدع لذة الدنيا وشهوتها ويستقبل بشبابه طاعة الله الا اعطاه الله اجر سبعين صديقا يقول الله عز وجل ايها الشاب المبتذل شبابه لى التارك شهواته انت عندي كبعض ملائكتى ۶۴۰ فى الصافى عن انس بن مالك قال قالوا يا رسول الله من اولياء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون فقال رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ الذين نظر والى باطن الدنيا حين نظر الناس الى ظاهرها فاهتموا باجلها حين اهتم الناس بعاجلها فاما توامنها ما خشوا ان يميتهم و تركو امنها ما علموا ان سيمتر كههم فما عرض لهم منها عارض

۶۳۸. وحكايت شده از بعضی از عباد که به او گفته مردی وصف کن برای من تقوا را گفت هر گاه داخل شوی زمینی که در آن خار و خاشاک باشد چه می کنی گفت پرهیز می کنم و می گریزم گفت در دنیا همین طور رفتار کن این است تقوا .

۶۳۹. در مجموعه ورام است که گفتند بعضی نیست خائف کسیکه بگیرد و چشم خود پاک کند: بلکه خائف کسی است که ترك کند عملی را که می ترسد بر آن عذاب شود .
در کتاب مجموعه ورام است که بعضی نقل کرده از معصوم که هیچ جوانی نیست که وا گذارد لذت دنیا و شهوت آنرا و رو کند در جوانی باطاعت خود مگر آنکه عطا کند خدا به او اجر هفتاد صديق و می فرماید خدا به او ای جوانیکه بذل کردی جوانیت را برای رضای من و ترك کردی شهوات را تو در نزد ما مقام بعضی از ملائکه را داری .

۶۴۰. در کتاب صافی از انس بن مالك نقل شده که رسول خدا در جواب کسانی که پرسیدند کیانند اولیاء خدا که نه خوف دارند و نه حزن و غم فرمود کسانی هستند که نظرمی کنند بیاطن دنیا هنگامیکه نظر میکنند مردم بظاهر آن: همت میکنند بر اموریکه می آید و آینده است (یعنی آخرت) هنگامیکه اهتمام می ورزند بعاجل و نقد (یعنی دنیا) پس می میرانند و غالب می شوند بر چیزهاییکه خوف دارند از آنها نه غالب شوند و بمیرانند آنها را (یعنی قسواى شهوانی) و وامی گذارند از اموردنیوی چیزی را که می دانند او آنها را وامی گذارد (یعنی زخارف دنیوی و زن و فرزند) پس هیچ امری از آن امور وارد نمی شود بر آنها مگر آنکه طرد میکنند از خود: و هیچ چیز بلندی نمی کند با آنها مگر آنکه پس میکنند آنها را ورد میکنند .

الارضوه ولا خادعهم من رفتهها خادع الا وضعه ۶۴۱ ارشاد ديلمى روى ان موسى عليه السلام مر برجل ساجدي بيكى ويدعو ويتضرع فقال موسى يارب لو كانت حاجة هذا العبد بيدي لقضيتها فاوحى الله اليه يا موسى انه يدعوني وقلبه مشغول بغنم له فلو سجد حتى ينقطع صلبه وتتفقا عيناه لم استجب له وفي رواية اخرى حتى يتحول عما ابغض الى ما احب ۶۴۲ فى السفينه قال بعض العلماء ان خير الدنيا والاخرة جمعت تحت كلمة واحدة وهى التقوى انظر الى ما فى القرآن الكريم من ذكرها فكم علق عليها من خير و وعد لها من ثواب و اضاف اليها من سعادة دنيوية و كرامة اخروية و لنذكر لك من خصالها و آثارها الواردة فيه : الاولى المدحة و الثناء قال تعالى وان تصبروا وتتقوا فان ذلك من عزم الامور : الثانية الحفظ والحراسة قال تعالى وان تصبروا ولو تتقوا لاضرركم كيدهم شيئاً : الثالثة التأييد والنصر قال الله تعالى وان الله مع الذين اتقوا : الرابعة النجاة من الشدائد والرزق الحلال ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من لا يحتسب :

۶۴۱- ودر کتاب ارشاد ديلمى روايت شده كه موسى ع عبور كرد بمرديكه درسجده بود و گريه ميكرد: و تضرع مى نمود موسى ع عرض كرد پروردگارا اگر حاجت اين بنده بدست من بود هراينه بر آورده ميكردم حاجت اورا وحى كرد خدا بسوى او كه اى موسى بدرستي كه او ميخواند مرا بزبان دل او پيش گوسفندهاى او است از اينجهت اگر سجده كند تا كمرا و قطع شود و چشم هاى او سفيد و ناينا دعاى او با حاجت نخواهد رسيد: و در روايت ديگر تا بر گردد از آنچه مبعوض ما است بسوى آنچه محبوب ما است .

۶۴۲- در كتاب سفينه وارد است كه بعضى از علماء گفته است بدرستي كه خير دنيا و آخرت جمع شده زير يك كلمه واحده و آن تقواست به بين در قرآن كريم چقدر نام تقوا برده شده و چه بسيار از خيرات منوط بتقوا شده و چه بسيار وعده ثواب داده شده بر آن و چه بسيار نسبت داده شده بتقوا از سعادات دنيوي و مقامات آخرتي و فرموده ما ذكر ميكنيم بعضى از خصال و آثار آن كه در قرآن وارد شد: اول مدح و ثننا را خدا بار كرده بر آن آنجا كه فرموده وان تصبروا وتتقوا فان ذلك من عزم الامور: دوم حفظ و نگهدارى آنجا كه فرموده اگر صبر كند و تقوا را پيشه كند ضرر نمى رساند خدعه و كيد كفار بشما ابتدا : سوم مؤيد بودن و نصر و غلبه را آنجا كه فرموده خدا با كسانى است كه پرهيز كار و با تقوا باشند: چهارم نجات از شدائد و رزق حلال را آنجا كه فرموده هر كه با تقوا باشد و پرهيز كار خدا قرار مى دهد براى او ممر روزى و ميرساند به او روزى از جائيكه گمان ندارد. پنجم اصلاح عمل را آنجا كه فرموده اى كسانيكه ايمان

الخامسه اصلاح العمل قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا يصلح لكم اعمالكم و يغفر لكم ذنوبكم : السادس غفر ان الذنوب قال الله تعالى بعد قوله يصلح لكم اعمالكم و يغفر لكم ذنوبكم : السابعه محبة الله تعالى قال تعالى ان الله يحب المتقين : الثامنه قبول الاعمال قال الله تعالى انما يتقبل الله من المتقين : التاسعه الاكرام و الاعزاز قال الله تعالى ان اكرمكم عند الله اتقاكم : العاشرة البشارة عند الموت قال تعالى ان الذين آمنوا و كانوا يتقون لهم البشري في الحيوه الدنيا و في الاخرة : الحادية عشرة النجاة من النار قال تعالى ثم ننجي الذين اتقوا : الثانيه عشرة الخلود في الجنة قال تعالى اعدت للمتقين : فقد ظهر ان سعادة الدارين منطوية فيها و مندرجه تحتها و هي كنز عظيم و غنم جسيم و خير كثير و فوز كبير اقول و يبقى موارد آخر مما علق في كتاب الكريم على التقوى : منها تكفير السيئات قال تعالى ولوان اهل الكتاب آمنوا و اتقوا للكفرنا عنهم سيئاتهم و منها نزول البركات قال تعالى ولوان اهل القرى آمنوا

آورده ايد بترسيد از خدا و پرهيزكار شويد و گفتار شما گفتاري باشد با پايه و دليل اصلاح ميكند خدا براي شما كردار شما را و مي آمرزد گناهان شما را . ششم غفران و آمرزش گناهان را آنجا كه مي فرمايد بعد از قول خدا كه اصلاح ميكند اعمال شما را مي فرمايد و مي آمرزد براي شما گناهان شما را هفتم محبت خداي متعال آنجا كه مي فرمايد خدا دوست دارد متقين و پرهيزكاران را هشتم قبولي اعمال را آنجا كه مي فرمايد اين است و بس كه قبول ميكند خدا از متقين و پرهيزكاران . نهم اكرام و اعزاز را آنجا كه مي فرمايد بدرستي كه گرامي ترين شما نزد خدا با تقوا و پرهيزكار ترين شما است . دهم بشارت دم مرگ آنجا كه مي فرمايد بدرستي كه كسانيكه ايمان آورده اند و پرهيزكار و با تقوا باشند بشارتست براي آنها در دنيا و آخرت . يازدهم نجات و خلاصی از آتش آنجا كه مي فرمايد بعد از ورود در جهنم نجات مي دهيم كساني را كه پرهيزكار باشند و با تقوى . دوازدهم خلود و دوام در بهشت آنجا كه مي فرمايد مهيا شده بهشت براي متقين و پرهيزكاران پس ظاهر شد كه سعادت دنيا و آخرت در زير كلمه تقواست و مشتمل بر آنها است و اين تقوا گنجي است بزرگ و غنيمني است بس گرانمايه و در آن است خير زياد . نويسنده مي گويد و نيز باقي است موارد ديگري از اموري كه معلق شده بر تقوا در كتاب كريم از آن جمله تكفير و محو گناهان آنجا كه فرموده بدرستي كه اهل كتاب اگر ايمان آورند و تقوا را پيشه كنند هر آينه محو ميكنيم از آنها گناهان نشان را و از آن جمله است نزول بركات آنجا كه فرموده اگر چنانچه اهل قري ايمان آورند و تقوا را پيشه كنند هر آينه باز ميكنيم ما بر آنها درهاي بركات

واتقوا الفخنا عليهم برکات من السماء : ومنها الجزاء و عدم تضييع اجر المحسنين
 قال تعالى ومن يتق و يصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين : و منها اليسر فى الامور
 قال تعالى ومن يتق الله يجعل له من امره يسرا : و منها اعظام اجر العامل قال تعالى
 ومن يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم له اجرا : و منها النصر و الهداية قال الله تعالى
 ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا الى غير ذلك من الموارد لى يقف عليها المستقصى
 المتأمل ۶۴۳ فى السفينه وفيما اوحى الله عزوجل الى داودكم ركعة طويلة فيها بكاء
 بخشية قدصليها صاحبها لانسوى عندى فيتلا حين نظرت فى قلبه فوجدته ان سلم
 من الصلوة وبرزت له امرأة و عرضت عليه نفسها اجابها وان عامله مؤمن خانه ۶۴۴
 وفيه عن الطادق عليه السلام بينا موسى بن عمر ان عليه السلام يعظ اصحابه ان قام رجل فشقق قميصه
 فاوحى الله عزوجل اليه يا موسى قل له لا تشقق قميصك ولكن اشرح لى عن قلبك ۶۴۵

را از آسمان . واز آنجمله جزاواضيع نشدن اجر نيكوکاران آنجا که فرموده و هر کس تقوارا
 پيشه کند و صبر کند بدستیکه خدا ضايع نمیکند اجر محسنين و نيكوکاران را . واز آنجمله
 تسهيل در امور آنجا که فرموده و هر کس از خدا می ترسد قرار می دهد خدا امور او را سهل و
 آسان . واز آنجمله بزرگ کردن اجر عمل کننده آنجا که فرموده و هر که پرهيزد از خدامحو
 کند خدا گناهان او را و عظيم و بزرگ گرداند اجر او را . واز آنجمله يارى و هدايت آنجا که
 فرموده است اگر از خدا بترسيد قرار می دهد خدا براى شما فرقانا يعنى نصر و هدايت را .
 و غير اين موارد از جاهای ديگر که آگاه می شود بر آن موارد کسیکه بخواد استقصا کند
 و تأمل کند .

۶۴۳- در کتاب سفينه وارد است که از جمله اموري که خدا وحى فرموده به داود نبى ع
 که چه بسيار رکت طولانى که در آن گريه و خشيت داشته باشد صاحب آن ارزشى ندارد و
 مساويست با فتيله بى ارزشى زيرا که در قلب او خدا ترسى نيست و يا فتيتم او را که اگر سلام نماز
 بدهد و ظاهر شود براى او زنى و عرضه بدارد خود را براى اجابت میکند آن زن را يعنى عمل
 زشت انجام میدهد و اگر معامله کند با او مؤمن خيانت میکند به او .

۶۴۴- و در آن کتاب است از امام ششم عليه السلام که در بينى که موسى بن عمران موعظه
 میکرد اصحاب خود را مردى برخاست و پيراهن خود را دريد خدا وحى کرد بسوى موسى
 که بگو پاره مکن پيراهن خود را ولى بيان کن که در دل تو چيست (يعنى تقوا ندارد) .

۶۴۵- از کتاب ابرار نقل شده که گفته شده عبور کرد موسى بقرية و بدهى از دهات
 بنى اسرائيل ديد ثروتمندان آنها پلاس پوشيده اند و خاک بسميريزند و بسرپا ايستاده اند و اشک

من کتاب الابرار قیل مرموسی عليه السلام علی قریه من قری بنی اسرائیل فنظر النبی اغنیائهم قدلبسوا المسوح وجعلوا التراب علی رؤسهم وهم قیام علی ارجلهم حنوا الیک حنین الحمام ووعو عوا الذئب وبنحو بناح الکلب فاحی الله تعالی الیه ولم ذالک لان خزائنی قدنفدت ام لان ذات یدی قدقلت ام لست ارحم الراحمین ولكن اعلمهم اننی علیم بذات الصدور یدعوننی وقلوبهم غائبة عنی مائلة الی الدنیا ۶۴۶ و فیه عن ابیعبدالله عليه السلام قال کان فی بنی اسرائیل رجل یكثر ان یقول الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین فغاض ابلیس ذالک فبعث الیه شیطانا فقال قل العاقبة للاغنیاء فجاءه فقال ذالک فتحا کما الی اول من یطلع علیهما علی قطع یدالذی یحکم علیه فلقی

چشم آنها بصورتشان جاریست . پس حضرت موسی بحال آنها ترحم کرد و گریه کرد و گفت خدایا اینها بنی اسرائیل هستند ناله میکنند بدرگاه تو بمثل ناله کبوتران و صیحه میزنند بمثل صیحه گرگها . و نعره میکشند بمثل نعره سگها وحی فرمود خدای متعال بسوی موسی که چرا اینطور شده اند آیا خزانه رحمت من تمام شده یا برای این است که دست من که رازق آنها هستم تهی شده و یا آنکه نیستم من ارحم الراحمین . و لکن آگاه کن آنها را که من دانایم از دلهای آنها که میخوانند مرا و دل آنها پیش من نیست و دل آنها بسوی دنیا مایل است (یعنی تقوا ندارند) .

۶۴۶ - و در آن کتاب است که امام صادق علیه السلام فرمود در بنی اسرائیل مردی بود زیاد میگفت الحمد لله رب العالمین عاقبت با پرهیز کاران است . از گفتار این مرد شیطان بغضب درآمد و فرستاد بسوی او شیطانی و گفت به او بگو بگوید عاقبت مال ثروتمندان است آمد و گفت اینطور بگو آن مرد گفت من این را نمی گویم و با تو محاکمه میکنم و حکم قرار میدهم اول کسی را که بما بر خورد کند و هر که محکوم شود دست او قطع شود . پس بر خوردند بشخصی و قصه را گفتند او گفت عاقبت ازان ثروتمندان است و دست او را جدا کردند . بر گشت بجای خود و حمد خدا کرد و گفت عاقبت مال پرهیز کاران است آن شیطان آمد و گفت باز میگوئی عاقبت مال پرهیز کاران است گفت بلی محاکمه میکنم بر دست دیگرم باز بر خورد کردند بهمان شخص اول و مثل سابق دست دیگر او قطع شد و برگشت و کلام اول را تکرار کرد شیطان آمد بمثل سابق این مرد به او گفت محاکمه میکنی بقطع سر و گردن گفت بلی خارج شدند بر خوردند بمثالی جلو او ایستادند و تمام قصه را حکایت کردند بر او او دست کشید به دو دست جدا شده و برگشت آن دو دست و بعد از آن برگردن آن خبیث و گفت این است که عاقبت مال پرهیز کاران و متقین است .

شخصاً فاخبراه بحالهما فقال العاقبة لا غنياء فقطع يده فرجع وهو بحمد الله ويقول
والعاقبة للمتقين فقال له تعود ايضا فقال نعم على ايدي الاخرى فخرجا فطلع الاخر
فحكّم عليه ايضا فقطعت يده الاخرى و عاد ايضا بحمد الله و يقول العاقبة للمتقين
فقال له تحاكمنى على ضرب العنق فقال نعم فخرجا فرأيا مثالا فوقفا عليه فقال انى
كنت حاكمت هذا وقصا عليه قصهتما قال فمسح يديه فعادت اثم ضرب عنق ذلك
الخبث و قال هكذا العاقبة للمتقين ۶۴۷ قال المجلسى التقوى من الوقاية وهى فى
اللغة فرط الصيانة وفى العرف صيانة النفس عما يضرها فى الآخرة وقصرها على ما ينفعها
فيها ولها ثلاث مراتب الاولى و قاية النفس عن العذاب المخلد بتصحيح العقائد
الايمانية و الثانية التجنب عن كل ما يؤثم من فعل او ترك و هو المعروف عند اهل
الشرع و الثالثة التوقى عن كل ما يشغل القلب عن الحق وهذه درجة الخواص بل خاص
الخاص ۶۴۸ سئل الصادق عليه السلام عن تفسير التقوى فقال ان لا يفقدك حيث امرك و
ولا يراك حيث نهاك ۶۴۹ قال الحسين بن على عليه السلام فى موعظة له اوصيكم بتقوى الله

۶۴۷- مجلسى فرموده تقوا ازوقايه گرفته شده كه در لغت بمعناى شدت حفظ است و در
عرف نگهدارى نفس است از چيزيكه صدمه ميزند به او در آخرت و بكار بردن در چيزهاى
كه نفع بخشد او را در آخرت و از براى تقوا سه درجه است اولى حفظ نفس از چيزهاىيكه باعث
عذاب ابدى ميشود بمثل تصحيح كردن عقائد ايمانى . دومى دورى كردن از هر چه گناه باشد
چه عملى باشد و چه تركى و همين معنا معروف است نزد اهل شرع . سومى دورى كردن از
هر چيزيكه باز دارد دل را از حق و اين تقواى خواص است بلكه خاص الخاص .
۶۴۸- سؤال شد از امام ششم ع از تفسير تقوا فرمود. اين است كه ترك نكنى آنچه را بآن
امر شده . و واگذار كنى آنچه را كه از آن نهى شده .

۶۴۹- فرموده است حسين بن على عليه السلام در ضمن موعظة كه نصيحت ميكنم شما را بترس
از خدا بد رستى كه ضمانت كرده خدا براى كسيكه پرهيز كار باشد بر گرداند او را از چيزيكه
بد دارد بسوى چيزيكه خوش دارد . و ضمانت كرده روزى او را از راهيكه گمان نبرد . پس
مبادا از كسانى باشى كه بترسى از مخالفت و نافرمانى مردم و ايمن باشى از عقوبت خدا بواسطه
نافرمانى زيرا كه خداى متعال العباد با الله گول و فريب نميخورد . و نميتوان رسيد بآنچه نزد
خداست مگر بفرمانبردارى از او تعالى و تقدس .

فان الله قد ضمن لمن اتقاه ان يحو له عما يكره الى ما يحب ويرزقه من حيث لا يحتسب فايك ان تكون ممن يخاف على العباد من ذنوبهم و يأمن العقوبة من ذنبه فان الله تبارك وتعالى لا يخذع عن جنيه ولا ينال ما عنده الا بطاعة^{۶۵۰} في النبوي يا اباذر كن با العمل بالتقوى اشد اهتماما منك بالعمل فانه لا يقبل عمل الا بالتقوى^{۶۵۱} عن عمر بن زید قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان احسن المؤمن عمله ضاعف الله عمله لكل حسنة سبعمأة وذاك قول الله تعالى والله يضاعف لمن يشاء : فأحسنوا اعمالكم التي تعملونها لثواب الله عز وجل فقلت له وما الاحسان قال فقال اذا صليت فاحسن ركوعك وسجودك واذا صمت فتموق كلما فيه فساد صومك واذا حججت فتموق ما يحرم عليك في حجك وعمرتك قال وكل عمل تعلمه فليكن نقيا من الانس اقول ويعجبني نقل بعض القصص والحكايات التي منشأها التقوى في بعض وعدمها في بعض^{۶۵۲} في

۶۵۰- در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد است که ای اباذر اهتمام تو بعمل با تقوا بیشتر و شدیدتر باشد از خود عمل زیرا که قبول نمیشود عمل بدون تقوا .

۶۵۱- از عمر پسر زید است که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که میفرمود هر گاه نیکو کنی مؤمنی عمل خود را چند برابر کند خدا عمل او را و قرار دهد عمل او را بهر کار نیک و کار خوبی هفتصد برابر و فرمود این است کلام خدای متعال والله يضاعف لمن يشاء : و فرمود پس نیکو گردانید اعمال خود را که به امید ثواب از خدای متعال بجا میآوردید : بحضرت عرض کردم چگونه است نیک کردن فرمود هر گاه نماز گذاردی نیک بجا آور و رکوع و سجودت را و هر گاه روزه گرفتی پرهیز از هر چه که در آن فساد روزهات در آن است : و هر گاه حج کردی پرهیز از آنچه بر تو حرام است در حج و عمره : و فرمود هر کاری میکنی باید پاک باشد از پلیدیها نویسنده میگوید خوش دارم نقل کنم بعضی از قصهها و حکایاتی را که منشأ آن تقواست و خدا ترسی و در بعضی از آنها نداشتن تقوا و خدا ترسی .

۶۵۲- در کتاب مجمع است که واقفیه کسانی هستند که بر امامت موسی کاظم ع توقف کردند و علت و امریکه باعث شد قائل بتوقف شوند این بود که آنحضرت علیه السلام رحلت فرمود در حالیکه نزد و کلاه آنحضرت مال زیادی بود و علت و سبب توقف و انکار آنهار رحلت و موت امام را همین مالها بود : و نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار بود : و نیز دیگری از و کلاه عثمان عیسی رواسی بود که در مصر سکونت داشت و نزد او مال و کثیران زیادی بود فرستاد حضرت رضا علیه السلام نزد او و مطالبه کرد آنهارا : عثمان بن عیسی نوشت در جواب

مجمع البحرین و الواقفیه من وقف علی موسی کاظم علیه السلام و السبب الذی من اجله قیل بالوقف هو انه علیه السلام مات و لیس له من قوامه احدالا و عنده المال الكثير: و كان سبب وقفهم و جودهم لموته ذالك و كان عند زياد القذى سبعون الف دينار و كان احد القوام عثمان بن عيسى الرّواسی و كان بمصر و كان عنده مال كثير و كذلك الجوارى فبعت اليه ابو الحسن الرضا علیه السلام فيهن و في المال فكتب اليه ان اياك لم يمت فكتب اليه ان ابى قدمات و قد اقسمتنا ميراثه و قد صحت الاخبار بموته فكتب اليه ان لم يكن فليس لك من ذالك شيئ و ان كان قدمات علی ماتحكي فلم يأمرني بدفع شيئ اليك و قد اعتقت الجوارى و تزوجن ^{۶۵۳} و في حديث عن الرضا عليه السلام ان الزبيديه و الواقفیه و النصاب بمنزلة واحدة و كان يقول عليه السلام و الواقفیه حمر الشيعه ثم تلى هذه الاية ان هم الاكالا انعام بل هم اضل سبيلا ^{۶۵۶} في السفينه في ترجمة عبدالله بن حذاقه كذا نقل و يمكن استفادة حسن حاله و قوة ايمانه م ما روى مسندا من ان الروم اسرته و عرضت عليه التنصر فابى فاغلى الزيت في اناء كبير و اتى برجل من اسرى المسلمين فعرض عليه التنصر فابى فألقى في الزيت المغلى فاذا عظامه تلوح ثم عرض علی عبدالله

بدرستيکه پدر شما نمرده و نميشود اموال را بشما ردکنم : حضرت نوشت پدر بزرگوارم مرده و ارتحال فرموده و ما اموال او را تقسیم کرده ایم و اخبار مورد وثوق رسیده بمرگ پدرم باز عثمان در جواب نوشت با الاخره مال را نميشود بتو رد کنم و هر چند فوت شده باشد بفا آنچه توميگوئي زیرا دستور نداده بمن که مال را بشما ردکنم : تا چه رسد که بعضی از کنیزان آزاد و بعضی شوهر کرده اند (به بين نداشتن تقوی چقدر بی حیائی بیار میآورد تا در مقابل امام عليه السلام این طور گستاخی کند).

۶۵۳- و در حدیثی است از حضرت رضا عليه السلام که فرمود زیدیه و واقفیه و ناصبین بمثل هم هستند و میفرمود عليه السلام واقفیه در از گوشه های شیعه هستند و بعد تلاوت فرمود ان هم الاكالا انعام بل هم اضل (یعنی منحرفین بمثل چهار پایان هستند بلکه گمراه تر).

۶۵۴- در کتاب سفینه در ذکر حال عبدالله حذاقه نقل شده این چنین : و ممکن است که فهمید نیکی حال و قوت ایمان او از آنچه روایت شده که در مملکت روم اسیر شد و دین نصرانیت بر او عرضه داشتند او در مقابل ابا کرد و قبول نکرد روغن زیت در ظرف بزرگی بجوش آوردند : یکی از رفقای او را که اسیر بود و از جمله مسلمین آوردند و به او گفته شد اگر خلاصی میخواهی نصرانی شو : او ابا کرد دستور رسید انداختند میان روغن زیت بجوش آمده :

هذا النصرانية فابى فأمر ان يلقى فى الزيت المغلى فبكى فقالوا اقدجزع قد بكى قال كبيرهم ردوه فقال لا ترى انى بكيت جزعاً ما تريد ان تضع بى و لكنى بكيت حيث ليس لى الانفس واحده يفعل بى هذا فى الله كنت اجت ان يكون لى من الانفس عدد كل شعرة فى ثم تسلط على^۴ فتفعل بى هذا فاعجب منه و احب ان يطلقه قال قَبِلْ رَأْسِي و اطلقك قال ما فعل قال تنصّر و ازوجك بنتى و اقسامك ملكى قال ما اقبل قال قَبِلْ رَأْسِي و اطلقك ر اطلق معك ثمانين من المسلمين قال اما هذه فنعم : فقبل راسه و اطلقه و اطلق معه ثمانين من المسلمين : فلما قدموا على عمر بن الخطاب قام اليه عمر فقبل رأسه و كان اصحاب رسول الله ﷺ يمازحون عبدالله فيقولون قبلت رأس عالج فيقول اللهم اطلق الله بتلك القبلة ثمانين من المسلمين ۶۵۵ و فيه روى انه دخل ابو امامة

استخوانهای او ظاهر شد و بعد بعدالله گفته شه که نصرانی شود و دست از دین خود بردارد ابا کرد دستور رسید بیندازند او را میان روغن بجوش آمده در این هنگام عبدالله گریه کرد کفار گفتند بجزع درآمد و گریه کرد امیر آنها گفت برگردانید او را عبدالله گفت گمان نشود من از خوف و ترس از کار شما گریانم بلکه گریه من برای این است که بیش از یک جان ندارم که باین نحوه در راه دینم فدا کنم : و دوست داشتم که برای من بعدد موهای من جان بود و شما نسبت بآنها همین عمل با من انجام میدادید : امیر خوشش آمد از او و میل کرد او را رها کند پس به او گفت تو مرا بیوس تا رها کنم تو را : گفت نمیکنم این کار را : گفت نصرانی شو و دست از اسلام بردار تا دخترم را بتو تزویج کنم و اموالم را با تو قسمت کنم گفت نمیکنم و از دینم دست بردار نیستم : گفت سر مرا بیوس تا تو را و هشتاد نفر از مسلمین را با تو رها کنم : عبدالله گفت این عمل را میکنم : پس بوسید سر او را و او با هشتاد نفر از مسلمین رها شدند از اسارت : بعد از آنکه در مدینه نزد عمر بن الخطاب رفتند عمر برخواست و سر او را بوسید : در این هنگام اصحاب رسول خدا ص با عبدالله شوخی و مزاح میکردند و میگفتند تو بودی که سر خارج از دین را بوسیدی در جواب میگفت بآنها چه بوسه خوبی که خدا بواسطه آن هشتاد نفر از مسلمین را از بند اسیری رها نید .

۶۵۵- و در آن کتاب است که وارد شد ابا امامه باهلی بر معاویه : معاویه اکرام کرد و او را نزدیک نشاند و طعام طلبید آوردند و بدست خود به او غذا خوردانید و بعد بسر و محاسن او بدست خود عطر مسالید و گفت طبع زری آوردند و گذاشت جلو او : بعد از تمام اینها گفت ابا امامه تو را بخدا قسم آیا من بهترم یا علی بن ابیطالب : ابو امامه گفت بلی من دروغ نخواهم گفت و لو مرا بخدا قسم ندهی و هر آینه راست خواهم گفت : علی علیه السلام

الباهلی علی معاویه فقر به وادناه ثم دعا بطعام فجعل يطعم ابا امامة بیده ثم اوسع رأسه ولحیته طیبا بیده و امر له بیدرة من دنایثر فدفعها اليه ثم قال ابا امامة بالله انا خیرام علی بن ابیطالب فقال ابو امامة نعم لا کذب ولو یغیر الله سألتنی لصدقت علی و الله خیر منک واکرم و اقدم اسلاما و اقرب الی رسول الله قرابة و اشد فی المشرکین نکایة و اعظم عند الامة عناء اتدری من علی یا معاویه : ابن عم رسول الله و زوج انبته سیده نساء العالمین .

و ابو الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة و ابن اخی حمزة سید الشهداء و اخو جعفر نذی الجناحین : فاین تقعاتت من هذا یا معاویه : اطنت انی سأخیرک علی علی عليه السلام بالطافک و طعامک و عطاءک : فأدخل الیک مؤمنا و اخرج منک کافرا : بئسما سؤلت لک نفسک یا معاویه ثم نهض و خرج من عنده فاتبعه بالمال فقال لا والله لا اقبل منک دینارا و احدا ۶۵۶ و فیه نقل ان عبد الله بن ارقم کان خازن بیت المال فی

بخدا قسم بهتر و گرامی تر است از تو : و در اسلام آوردن از تو مقدم است و نزدیک تر است بر رسول خدا از جهة قرابت و خویشی : و شدیدتر است از جهة عقوبت کردن مشرکین : و سخت ترین فرد امت است در تحمل شدائد در راه دین : آیا میدانی ای معاویه علی چه کسی است پسر عموی رسول خدا و شوهر دختر او سیده زنه ای عالمیان است و پدر حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت است : و پسر برادر حمزه سید الشهداء است و برادر جعفر است که خدا به او دو بال عنایت کرد : تو کجسا باین موقعیتها و مقامات میرسی ای معاویه : آیا گمان کردی که من تو را اختیار کنم و مزیت دهم بر علی علیه السلام بواسطه چاپلوسی و بخششها و طعام دادن تو بمن : که باعث شود با ایمان آمده ام نزد تو و خارج شوم در حالیکه کافر باشم : چه بد نقشه ریخته پیش خود ای معاویه : بعد بیا خواست و از پیش معاویه رفت : معاویه پشت سر او مالها و دینارها را فرستاد : گفت نه بخدا قسم قبول نمیکنم از تو یکدیناری .

۶۵۶- و در آن کتاب نقل است از عبدالله پسر ارقم که خزانه دار بیت المال بود در خلافت عثمان که روایت شده وارد شد بر عثمان عبیدالله بن خالد بن اسید از مکه و جمعی بودند با او عثمان دستور داد عبیدالله ارقم که سیصد هزار درهم ببیدالله و بهمراهان او هریک صد هزار درم بدهد و دستور حتمی داد که باید خزانه دار بپردازد : ولی او زیاد شمرد و ابا کرد از دادن مال : عثمان که خلیفه بود گفت تو اجیر ما هستی چه باعث شد و چه وادار کرد تو را بر مخالفت و بر عملیکه کردی : ابن ارقم خزانه دار گفت من خود را خزینه دار مسلمین میدانم و خزینه دار و اجیر تو غلام تو میباشد نه من : بخدا قسم تصدی نمیکنم برای تو خزانه داری

ایام عثمان و روی انه لما قدم علی عثمان عبیدالله بن خالد بن اسید من مکة و معه ناس امر لعیب الله ثلاثاً الف و لکل واحد واحد من القوم بمائة الف و صك بذلك علی عبدالله بن ارقم و کان خازن بیت المال فاستکثره و امتنع ان یدفع المال الی القوم فقال له العثمان انما انت زحل لنا فاحملک علی ما فعلت فقال ابن ارقم کنت ارای انی خازننا للمسلمین و انما خازنک غلامک و الله لا آلی لک بیت المال ابدا و جاء بالمفاتیح فعلقها علی المنبر و یقال بل القاها الی عثمان فدفعها عثمان الی نائل غلامه و روی الواقدی ان عثمان بعث الیه عقیب هذا الفعل ثلاثاً الف درهم فلم یقبل و قال مالی الیه حاجة و ما عملت لان یشنبی عثمان ۶۵۷ و فیه از القاسم بن محمد بن ابیبکر جدمولنا الصادق علیه السلام من امه کان رحمه الله من اصحاب علی بن الحسین علیهما السلام و محمد بن علی علیهما السلام بل کان من خواص اصحاب علی بن الحسین و ابن خالته لانه سبطیزدجرد سلطان العجم و کان احد فقهاء المدینه المتفق علی علمه و فقهه بین المسلمین : روی الشہید الثانی فی منیة المریدانه سئل عن شیئی فقال لا احسنه فقال السائل انی جئت الیک لا اعرف غیرک فقال القاسم لا تنظر الی طول لِحیتی و کثرة الناس حولی و الله لا احسنه : فقال شیخ من قریش للسائل جالس الی جنبه یا بن اخی الزمها فوالله ما را یتک فی مجلس انبل منک فقال القاسم و الله لئن

را ابدأ و هیجگاه : و کلیدهای صندوقها را آورد و بر منبر مسلمین آویزان کرد : و گفته شده که انداخت کلیدها را به پیش عثمان و عثمان داد بغلام خود نائل و از واقدی روایت است که عثمان فرستاد برای ابن ارقم سیصد هزار درهم قبول نکرد و گفت مرا حاجتی به آن نیست و من کاری نکرده‌ام که عثمان بمن جزا و پاداش بدهد .

۶۵۷- و در آن کتاب است که قاسم پسر محمد بن ابیبکر جد مادری امام ششم علیه السلام از اصحاب امام چهارم و امام پنجم بود بلکه از خواص امام چهارم و پسر خاله آنحضرت بود : زیرا که او پسر دختریزدجرد پادشاه عجم بود : و از فقهاء مدینه که همه اعتراف داشتند بفقاهت او بین مسلمین : با این حال شهید ثانی در کتاب منیة المرید ذکر کرده که از او پرسیده شد مسئله گفت نمیدانم سائل گفت من پیش تو آمده‌ام و غیر تو را نمیشناسم که پیرسم قاسم گفت نگاه مکن به ریش دراز و رفت و آمد مردم پیش من : بخدا قسم نمیدانم آنها در این هنگام پیرمردی به سائل گفت بنشین پهلوی او و او را از دست مده که بخدا قسم بلندتر از این مقام و مکان نیابی : قاسم گفت بخدا قسم اگر زبان من بریده شود دوست تدرارم از اینکه کلامی بگویم بدون علم من به آن

یقطع لسانی احبّ الی ان اتکلم بما لا علم لی به ۶۵۸ عن کتاب الاختصاص نقل فی انوار البهیة عن علی بن ابراهیم عن ابیه قال لامام ابوالحسن الرضا علیه السلام حججنا فدخلنا علی ابیجعفر علیه السلام وقد حضر خلق من الشیعة من کل بلد لینظروا الی ابیجعفر علیه السلام فدخل عمّه عبدالله بن موسی وکان شیخاً کبیراً نبیلاً علیه ثیاب خشنة و بین عینیه سجادة فجلس وخرج ابوجعفر علیه السلام من الحجره وعلیه قمیص قصب ورداء قصب و نعل بیضاء فقام عبدالله واستقبله و قبل بین عینیه وقامت الشیعة و قعد ابوجعفر علیه السلام علی کرسی و نظر الناس بعضهم الی بعض تحیراً الصغرسنه: فانتدب رجل من القوم فقال لعمّه اصلحک الله ما تقول فی رجل اتی بهیمته فقال تقطع یمینه و یضرب الحد فغضب ابوجعفر علیه السلام

۶۵۸- در کتاب انوار البهیة نقل شده از اختصاص از علی بن ابراهیم از پدرش که گفت پس از آنکه حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام از دنیا رحلت کرد سفر حج رفتیم و داخل شدیم بر امام نهم حضرت جواد علیه السلام در حالیکه بودند جمعی از شیعه از هر بلدی تا به امام جواد علیه السلام بنگرند و امام را بشناسند در این هنگام وارد شد عموی حضرت عبدالله بن موسی علیه السلام و او مردی پیر بود و با عظمت و بر او بود لباسهای درشت و بر پیشانی آثار سجده داشت و نشست در مجلس و خارج شد بسوی ما از حجره اختصاصی حضرت جواد علیه السلام: در حالیکه بتن داشت پیراهنی و ردائی و پپای آن حضرت بود نعلین سفیدی: پپا خاست عبدالله عموی حضرت و رو آورد و بوسید پیشانی آن سرور را و شیعیان نیز با احترام پا شدند و جلوس فرمود حضرت علیه السلام بر کرسی و مردم بواسطه کمی سن آن حضرت از روی تحیر بیکدیگر نگاه کردند مردی برخاست و بعموی حضرت گفت خدا بصلاح بیاورد تو را چه میگوئی درباره مردیکه با حیوانی جمع شود؛ جواب گفت دست او را قطع کنند و حدهم بزنند: در غضب شد حضرت جواد علیه السلام و نظری کرد بسوی عمو و فرمود ای عمو بترس از خدا بدرستی که بسیار سخت و گران است که نگه داشته شوی و بایستی روز قیامت در محضر پروردگار متعال، بفرماید خدا بتو چرا فتوا دادی برای مردم بچیزیکه آگاه نبودی: عموی حضرت گفت بآن حضرت که ای سید و آقای من آیا اینطور نفرمود پدر بزرگوار شما درود از طرف خدا بر او باد: حضرت جواد فرمود از پدرم سؤال شد درباره مردیکه شکافت قبر زنی را و با او عمل زشت انجام داد: فرمود پدرم دست او را قطع کنند بواسطه نبش قبر و حد زنا به او بزنند زیرا که حرمت میت مثل حرمت زنده هست عموی حضرت گفت صحیح فرمودی و من از خدا طلب مغفرت میکنم: مردم تعجب کردند و گفتند ای آقای ما آیا اذن میدهی که پیرسیم مسائلی فرمود بلی: سؤال کردند از امام ع در یک مجلس سی هزار مسئله و جواب فرمود در همان مجلس و برای آن حضرت نه سال بیش نبود.

ثم نظر اليه فقال يا عم اتق الله اتق الله انه لعظيم ان تقف يوم القيامة بين يدي الله عز وجل فيقول لك لم اقيت الناس بما لا تعلم فقال له عمه يا سيدي اليس قال هذا ابوك صلوات الله عليه فقال ابو جعفر انما سئل ابي عن رجل نبش قبر امرأة فنكحها فقال ابي تقطع يمينه للنبش ويضرب حد الزنا فان حرمة الميته كحرمة الحية فقال صدقت يا سيدي وانا استغفر الله فتعجب الناس فقالوا يا سيدنا اتأذن ان نسئلك فقال نعم فسأله في مجلس عن ثلاثين الف مسألة فاجابهم فيها وله تسع سنين ٦٥٩ وفي ذلك الكتاب روى الشيخ الكليني قدس سره عن محمد بن الحسن بن عمار قال كنت عند علي بن جعفر بن محمد بن علي عليهم السلام جالسا بالمدينة و كنت اقمته عنده سنتين اكتب عنه ما سمع من اخيه يعني ابا الحسن عليه السلام از دخل عليه ابو جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام المسجد مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله فوثب علي بن جعفر بالاحذاء ولارداء فقبل يده وعظمه فقال له ابو جعفر عليه السلام يا عم اجلس رحمك الله فقال يا سيدي كيف اجلس وانت قائم فلما رجع علي بن جعفر الى مجالسه جعل اصحابه يوبخونه ويقولون انت عم ابيه وانت تفعل به هذا الفعل فقال اسكتوا اذا كان الله عز وجل و قبض علي لحيته لم يؤهل هذه الشيبة و اهمل هذا الفتى و وضعه حيث وضعه انكر فضله نعوذ بالله مما تقولون بل انا له عبد ٦٦٠

٦٥٩ - در آن کتاب است از شیخ کلینی از محمد پسر حسن پسر عمار که گفت . بودم من خدمت علی بن جعفر بن محمد علیهم السلام در مدینه و من پای دار بودم دو سال در خدمت و مینوشتم و فرامیگرفتم از آن آقا احکام و مسائلی را که شنیده بود از برادرش یعنی موسی بن جعفر علیه السلام .

در این بین داخل شد بر او ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام در مسجد رسول خدا ص بپا خاست علی بن جعفر بدون کفش و رداء و بوسید دست حضرت را و تعظیم کرد از حضرت: حضرت جواد فرمود بنشین ای عمو خدا رحمت کند تو را عرض کرد چگونه بنشینم ای آقای من در حالیکه تو ایستاده باشی : پس از برگشت علی بن جعفر بمکان خود یاران او ملامت کردند او را و گفتند تو عموی پدر او هستی و تو اینطور رفتار میکنی با او و خشوع میکنی : دست گذاشت بمحاسن خود و فرمود ساکت باشید هنگامیکه خدا قابل ندانست این محاسن سفید را و قابل دانست این جوان را و قرارداد او را جائیکه قرارداد یعنی مقام امامت انکار کنم من بزرگی و برتری او را پناه میبرم بخدا از این عمل و آنچه شما میگوئید بلکه من برای او بنده هستم .

فی کشکول الشیخ ره قدم هشام بن عبدالملک حاجا ایام خلافتہ فقال یتوئی برجل من الصحابة فقیل قدتفانوا : قال فمن التابعین فأتی بطاووس الیمانی فلما دخل علیه خلع نعلیه بحاشیة بساطه ولم یسلم علیه بامرة المؤمنین بل قال السلام علیک ولم یکنه ولكن جلس بأزائه و قال کیف انت یا هشام فغضب هشام غضبا شديدا و قال یا طاووس ما الذاى حملک علی ماضعت قال ماضعت فازداد غضبه فقال خلعت نعلیک بحاشیة بساطی ولم تسلّم علی بامرة المؤمنین و لم تکنی و جلست بازائی و قلت کیف انت یا هشام : فقال طاووس اما خلع نعلی بحاشیة بساطک فانی اخلعها بین یدی رب العزة کل يوم خمس مرات ولا یغضب علی لذلک : و اما قولک لم تسلّم علی بامرة المؤمنین فلیس کل الناس راضین بامرتک فکرهت ان اکذب : و اما قولک لم تکنی فان الله عزوجل سمی اولیائه فقال یاداوود و یا یحیی و یا عیسی و کنی اعدائه فقال ثبت یدا ابی لهب : و اما قولک جلست بأزائی فانی سمعت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام یقول اذا اردت ان تنظر الی رجل من اهل النار فانظر الی رجل جالس و حوله قوم قیام فقال هشام عظنی فقال طاووس سمعت من امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ان فی جهنم حیات کالتلال و عتارب کالبغال تلدغ کل امیر لا یعدل فی رعیتہ ثم قام و هرب ۶۶۱

۶۶۰ - در کشکول نقل است که هشام بن عبدالملک حج کرد در ایام خلافتش : و گفت بیاورید مردی از صحابه را نزد من گفته شد از صحابه کسی نمانده : گفت از تابعین صحابه حاضر کنید : طاووس یمانی را آوردند وقتی وارد شد کفش خود را حاشیة بساط خلیفه در آورد و سلام نداد بعنوان امیر المؤمنین بلکه گفت السلام علیک و کنیة خلیفه را ذکر نکرد و نشست مقابل هشام و گفت چگونه هستی تو ای هشام پس بغضب شد هشام غضبی شدید و گفت طاووس چه وادار کرد تورا بر آنچه کردی گفت چه کردم : غضب خلیفه زیادتیر شد و گفت : کفش خود را بحاشیة بساط کندی : و سلام بعنوان امارت مؤمنین ندادی : کنیة مرا ذکر نکردی : و در مقابل من نشستی : و گفتمی تو چطوری و نام مرا ذکر کردی : طاووس در مقام جواب گفت : اما کندن کفشهایم بحاشیة بساط تو جرمی نیست زیرا در میآورم آنها را در محضر پرورگار عزت هر روزی پنج مرتبه و باینجهت غضب نمیکند بر من : و اما کلام تو که گفتمی چرا سلام ندادم بامارت مؤمنین باین جهت است که تمام مردم نیستند راضی بامارت و خلافت تو و من خوش نداشتم که دروغ بگویم : و اما قول تو که چرا کنیة تو را نکفتم باینجهت است که عیب نیست زیرا خدا در قرآن از اولیاء خود یاد کرده باسم و فرموده یا داوود یا یحیی و یا عیسی

فی السفینه انس بن نضر عم انس بن مالک کان احد شهداء احد رضوان الله عليهم : روى انه لما فشى فى الناس فى احد ان رسول الله ﷺ قد قتل قال بعض المسلمين ليت لنا رسولا الى عبد الله بن ابي فياخذ لنا امانا من ابي سفيان وبعضهم جلسوا والقوا بايديهم: وقال انس من اهل النفاق ان كان محمد ﷺ قد قتل فالحقو بدينكم الاول : فقال انس بن النضر عم انس بن مالک يا قوم ان كان محمد ﷺ قد قتل فان رب محمد لم يقتل و ما تضعون بالحيوة بعد رسول الله ﷺ فقاتلو اعلى ما قاتل عليه رسول الله ﷺ وموتوا على ما مات عليه ثم قال اللهم انى اعتذر اليك مما يقوله هؤلاء يعنى المنافقين : ثم شد سيفه فقاتل حتى قتل رضوان الله عليه .

وبعكس از اعداء خود بكنيه اسم برده و فرموده ثبت يدا ابي لهب : و اما قول تو كه چرانشتم در مقابل تو عيب نيست بدرستى كه من شنيدم از امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام كه مي فرمود هر گاه خواستى بنگرى بمردى از اهل آتش نظر كن بمرديكه جلوس کرده و اطراف او جماعتى ايستاده باشند : در اين هنگام هشام گفت مرا موعظه كن و پندى بده : طاووس گفت شنيدم از امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام كه فرمود بدرستى كه در جهنم مارهاى هستند باندازه تپه كوه و عقربهاى هستند باندازه قاطر كه اين مارها و عقربها ميگزند هراميرى را كه عدالت نكند ميان رعاىاى خود : و بعد طاووس برخاست و فرار كرد .

۶۶۱- در كتاب سفينه نقل شده كه انس بن نضر عموى انس بن مالک يكي از شهداى احد بوده رضوان الله عليهم : و روايت شده كه پس از انتشار قتل رسول خدا ص ميان مردم در احد و شهرت اينكه رسول خدا كشته شد : بعضى از مردم گفتند اى كاش ما را قاصدى بود بسوى عبدالله پسر ابي تا براى ما از ابي سفيان امان خطى ميگرفت: و بعضى ديگر متحيرانه نشستند و دست روى دست گذاشتند : و ديگرانى ميگفتند اگر محمد ص كشته شده بر گرديد بهمان دين اول يعنى بت پرستى در اين هنگام كه منافقين اينطور سخن ميگفتند انس بن نضر عموى انس بن مالک گفت مردم اگر محمد ص كشته شده خداى محمد كه كشته نميشود و زنده هست: و چه ثمر دارد و چه ميكنيد بزندگانى بعد رسول خدا ص پس بجنگيد براى آنچه رسول خدا براى آن جنگ كرد و بميريد بر آنچه رسول خدا ص بر آن مرد : و بعد گفت خدايا پوزش ميطلبم و عذر ميخواهم از آنچه اين مردم گفتند از كفر و زندوقه يعنى منافقين : و بعد شمشير بكف گرفت و بجنگ پرداخت تا كشته شد رضوان و رحمتهاى خدا بر او باد .

(باب اجتناب المحرمات)

۶۶۲ فی الوسائل عن محاسن المفید قال اتی رجل اباعده الله عَلَيْهِ السَّلَامُ فقال له يا بن رسول الله اوصني فقال لا يفقدك الله حيث امرك ولا يبرك حيث نهاك قال زدني قال عَلَيْهِ السَّلَامُ لا اجد ۶۶۳ فی الوسائل فی وصية النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لعلی عَلَيْهِ السَّلَامُ قال يا علی ثلاثة من لقی الله عزوجل بهن فهو افضل الناس من اتی الله عزوجل بما فترض علیه فهو من اعبدا الناس ومن ورع عن محارم الله فهو من اورع الناس ومن قنع بما رزقه الله فهو من اغنی الناس ثم قال يا علی ثلاث من لم یکن فیهم یتم عمله: ورع یحجزه عن معاصی الله وخلق بدارى به الناس وحلم یردیه جهل الجاهل الی ان قال يا علی الاسلام عریان ولباسه الحیاء و زینته العفاف ومروته العمل الصالح وعماده الورع ۶۶۴ و فیہ عن جابر عن ابی جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ قال

(باب اجتناب از محرمات و نافرمانی خدای متعال)

۶۶۲ در کتاب وسائل نقل شده از محاسن مفید که مردی آمد خدمت امام ششم علیه السلام و عرض کرد یا بن رسول الله نصیحت و موعظه بفرمائید مرا فرمود مبدا نباشی موردی که خدا امر فرموده که باشی: و دیده نشوی جائیکه خدا منع کرده از بودن آنجا یعنی هر چه فرموده بکن بکنی و از هر چه فرموده مکن دست برداری آن مرد عرض کرد زیادتر کن موعظه را فرمود نمی یابم.

۶۶۳ در کتاب وسائل است از جمله وصیت های رسول خدا به امیر المؤمنین علی علیه السلام یا علی ۳ چیز است که هر که ملاقات کند خدا را با آن سه او برتر است از همه کس نزد خدای متعال: هر که بجا آورد آنچه خدا بر او واجب کرده او از عابدترین مردم است: و هر که اجتناب کند از حرام خدا او با ورع ترین مردم است: و هر که بسازد با آنچه خدا روزی او قرار داده پس او غنی و بی نیازترین مردم است و بعد فرمود یا علی سه چیز است که هر که دارا نباشد عمل او تمام نیست: ورعی که بازدارد او را از معصیت خدا: و خلقی که مدارا کند به آن با مردم: و حلمی که با آن رد و تحمل کند نادانی نادان را تا آنکه میفرماید یا علی اسلام برهنه است لباس او حیا و زینت او عفاف و مروت او عمل نیک است و عماد و بقاء او بورع است. ۶۶۴ و در آن کتاب است از جابر از امام پنجم که فرموده در حدیثی که نمی رسد بمرتبه دوستی ما کسی مگر بعمل نیک و بورع و دوری از کردار زشت.

فی حدیث لاتنال ولا ینال الا بالعمل والورع ۶۶۵ و فیہ عن ابی القاسم بن قولوبہ عن ابی زید عن ابی عبد اللہ علیه السلام انه قال لیس من شیعتنا من ینال فی مصر فیہ ماة الف و ینال فی المصر و روع منه ۶۶۶ فی الوسائل عن محمد بن عمر بن حنظلہ قال قال ابو عبد اللہ علیه السلام لیس من شیعتنا من قال بلسانہ و خالفنا فی اعمالنا و آثارنا و لکن من شیعتنا من وافقنا بلسانہ و قلبہ و اتبع آثارنا و عمل باعمالنا اولئک شیعتنا اقول و فی حدیث عن سماعة بن مهران قال قال الصادق علیه السلام لا یدخل النار واللہ احد منکم فتنافسوا فی الدرجات و اعدوکم بالورع ۶۶۷ و فیہ فی وصیة النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قال یا علی ثلاث لا تطیقها هذه الامة المواسات للآخر فی مالہ و انصاف الناس من نفسه و ذکر اللہ علی کل حال و لیس هو سبحان اللہ و الحمد للہ و لاله الا اللہ و اللہ اکبر و لکن اذا ورد علیک ما یحرم اللہ علیہ خاف اللہ عزوجل عنده و ترکہ .

۶۶۸ فی الوسائل عن الحسن بن محبوب عن زید الشحام قال قال ابو عبد اللہ علیه السلام

۶۶۵- و در آن کتاب است از ابی القاسم پسر قولوبه از ابی زید از امام ششم علیه السلام که فرمود نیست شیعه ما کسیکه در بلدی صد هزار نفری باشد و در آن شهر و بلد از او خدا ترس تری باشد .

۶۶۶- و در آن کتاب نقل است از محمد بن عمر بن حنظلہ که گفت فرموده امام ششم علیه السلام نیست از شیعه ما کسیکه بزبان پیرو باشد و در عمل مخالفت کند ما را و آثار ما را و لکن شیعه ما کسی است که موافقت کند ما را بزبان و دل و پیروی کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما آنها هستند شیعیان ما و در حدیثی وارد است از سماعة پسر مهران که گفت فرموده امام ششم ع داخل نمیشود در آتش بخدا قسم یکنفر از شما بکشید در رسیدن بدرجات عالیہ و کور کنید و بغم بیندازید دشمن خود شیطان را بخدا ترسی .

۶۶۷- و در آن کتاب نقل شده که در وصیت رسول خدا ص بعلی فرمود یا علی سه چیز است که طاقت آنها را ندارد این امت : مواسات با برادران در مالش : و با انصاف رفتار کردن با مردم و بذکرو یاد خدا بودن در همه حالی و نیست مراد از ذکر صرف گفتن سبحان الله و الحمد لله و لاله الا الله و الله اکبر : بلکه بیاد خدا بودن این است که هر گاه مبتلا شد بعمل حرامی از خدای متعال بترسد و واگذارد آن عمل را

۶۶۸- در کتاب وسائل نقل است از حسن پسر محبوب از زید شحام که گفت فرمود امام ششم علیه السلام ابتلا پیدا نکرده مومن سخت تر بر او از سه خصلت و سه امریکه محروم شود از آنها : گفته شد چه چیز است آنها فرمود مواسات و برابری برادران دینی نسبت بچیزیکه

ما بتلی المؤمن بشیئی اشدّ علیه من خصال ثلاث یحرمها قیل و ماهی قال المواساة فی ذات یدہ والانصاف من نفسه و ذکر الله کثیرا اما انی لا اقول لکم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولكن ذکر الله عندما احل له وعندما حرم علیه ۶۶۹ عن ابن ابی عمیر عن محمد بن حمران عن ابی عبد الله علیه السلام من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة واخلاصه ان یجزه لا اله الا الله عما حرم الله ۶۷۰ فی الوسائل عن الرضا علیه السلام عن آبانہ قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لا تنزل امتی بخیر ما تحابوا و تهادوا و ادوا الامانة واجتنبوا الحرام و قرؤوا الضیف و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة فاذا لم یفعلوا ذلک ابتلوا بالقحط و السنین ۶۷۱ و فیہ عن مسعدة ابن زیاد عن الصادق علیه السلام عن آبانہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من اطاع الله فقد ذکر الله وان قلت صلواته و صیامه و تلاوته للقرآن و من عصی الله فقد نسی الله و ان کثرت صلواته و صیامه و تلاوته القرآن .

۶۷۲ فی الرسائل عن زرارة عن حسین البراز قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام الا حد تک

بدست دارد: و به انصاف رفتار کردن از پیش نفس خود و بیاد خدا بودن بعد فرمود مقصود از یاد خدا بودن نه صرف گفتن این ذکر شریف است سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لکن مراد بیاد خدا بودن است وقت ابتلا بحرام و حرام خدا براو ۶۶۹ - از ابن ابی عمیر نقل شده از محمد بن عمران از امام ششم علیه السلام که فرمود هر که بگوید لا اله الا الله از روی خلوص داخل بهشت میشود و گفتن با خلوص این است که منع کند لا اله الا الله او را از آنچه حرام کرده خدا براو

۶۷۰ - و از حضرت رضاعلیه السلام در کتاب وسائل نقل است از پدران بزرگوارش که رسول خدا فرموده امت من ثابت هستند مادام که دوستی کنند بیکدیگر و بیکدیگر بخشش داشته باشند و اداء امانت کنند و از حرام دوری کنند و مهمان را سیر کنند و نماز را بیادارند و زکوة را بدهند: و هر گاه ترک کنند این امور را مبتلا شوند بقحط و غلا و گرسنگی

۶۷۱ - و در آن کتاب است از مسعدة بن زیاد از امام ششم (ع) از آباء امجادش که رسول خدا (ص) فرموده هر که فرمانبرداری کند خدا را آن کس بیاد خدا بوده هر چند نماز و روزه و تلاوت قرآن کم کند: و هر که معصیت خدا کند: فراموش کرده خدا را. هر چند نماز و روزه و تلاوت قرآن بسیار بجا آورد.

۶۷۲ - در کتاب وسائل نقل است از زراره از حسین بزاز که گفت امام ششم علیه السلام بمن فرمود آیا بیان نکنم برای تو سخت تر چیزی که خدای متعال واجب کرده بر مخلوقات خود عرض کردم چرا فرمود: بانصاف رفتار کردن با مردم از پیش خود و مواسات کردن با برادران

باشد ما فرض الله عز وجل على خلقه قلت بلى قال انصاف الناس من نفسك ومواساتك لا خيك
 وذنكر الله فى كل موطن امانى لا قول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وان
 كان هذا من ذلك ولكن ذكرك الله فى كل موطن اذا هجمت على طاعته ۶۷۳ وفيه عن ابى حمزة
 الثمالى عن على بن الحسين عليه السلام قال من عمل بما افترض الله عليه فهو من خير الناس ومن
 اجتنب ما حرم الله عليه فهو من اعبد الناس ۶۷۴ ارشاد الديلمى اوحى الله تعالى الى موسى عليه السلام
 ما تقرب الى المتقربون بمثل الورع عن محارمى ۶۷۵ مجموعة ورام عن الصادق عليه السلام
 قال من اعطى اربع خصال فقد اعطى خير الدنيا والاخرة وراز بحظه منها ورع يعصمه عن
 محارم الله : وحسن خلق يعيش به فى الناس وحلم يدفع به جهل الجاهل : وزوجة سالحة
 تعينه على امر الدنيا والاخرة : ۶۷۶ مجموعة ورام عن النبى صلى الله عليه وآله من عرضت له فاحشة

خود وبياد خدا بودن درهر محلى وبعد فرمود آگاه باش نه اينكه فقط بگويد سبحان الله والحمد لله
 ولا اله الا الله والله اكبر هر چند اين هم ذكر خداست : ولكن ذكر ويااد خدا بودن درهر محل اين است
 وآنوقت است كه بكوشى در طاعت وفرمان بردارى خدا

۶۷۳- ودر آن كتاب است از ابى حمزه ثمالى از امام زين العابدين (ع) كه فرمود هر كه عمل
 كند بآنچه خدا واجب كرده براو او عابد ترين مردم است

۶۷۴- در كتاب ارشاد ديلى است كه خدا و حى كرد موسى عليه السلام كه قرب پيدا نميكنند
 بسوى ذات مقدس مابندگان عابد بمثل ورع و دورى از محرمات و گناه

۶۷۵- در كتاب مجموعه ورام است از امام ششم عليه السلام كه فرمود هر كه دارا باشد
 چهار صفت بدرستى كه خير دنيا و آخرت دار است وعطاشده و نائل شده بحظ وبهره آن، ورعى كه
 نگه دارد اورا از معصيت خدا: وخلق نيكى كه بوسيله آن زندگى كند بين مردم وحلم و بردبارى
 كه دفع كند وتحمل كند به آن نادانى نادانرا وزن نيكو كارى كه كمك كند او رابرامور دنيوى
 و اخروى

۶۷۶- مجموعه ورام نقل كرده از رسول خدا صلى الله عليه وآله كه هر كه ابتلا پيدا كند به
 كار زشتى يا غلبه كند براى كهوت پس دورى كند از آن از روى ترس از خداى متعال حرام گرداند
 خدا براو آتش وايمن گرداند او را از فزع اكبر و عطا كند خدا به او آنچه وعده فرموده در
 كتاب شريف يعنى قرآن بقوله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان. آگاه باشيد و هر كه عرضه
 داشته شود به او امر دنيوى وامر اخروى واختيار كند دنيا را بر آخرت ملاقات كند خدا را روز
 قيامت در حالى كه نيست با او حسنه كه بسبب آن از آتش نگاه داشته شود : و هر كه اختيار كند
 آخرت را و واگذارد دنيا را راضى شود خدا از او وآمر زيده شود كارهاى بداو: و هر كه پر

اوشهوه فاجتنبها من مخافة الله عز وجل حرم الله عليه النار و آمنه من الفزع الاكبر و انجز له ما وعده في كتابه في قوله تبارك تعالی و لمن خاف مقام ربه جنتان الا و من عرضت له دنياً و آخرة فاختار الدنيا على الآخرة لقي الله يوم القيامة و ليست له حسنة يتقى بها النار و من اختار الآخرة و ترك الدنيا رضى الله عنه و غفر له مساوى عمله و من ملا عينيه من حرام ملا الله عينيه يوم القيامة من النار الا ان يتوب و يرجع ۶۷۷ عن الكافي عن ابي عبد الله عليه السلام ان الرجل يذنب الذنب فيحرم صلوة الليل و ان العمل السيئ اسرع في صاحبه من السكين في اللحم ۶۷۸ و فيه عن ابي جعفر عليه السلام الذنوب كلها شديدة و اشدها ما نبت عليه اللحم و الدم لانه امام حرم او معذب و الجنة لا يدخلها الاطيب ۶۷۹ عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان ابي يقول ما من شيء افسد للقلب من الخطيئة ان القلب ليوافق الخطيئة فما نزال به حتى تغلب عليه فيصير اسفله اعلاه و اعلاه اسفله .

۶۸۰ كان سعد بن عبادة صاحب راية الانصار يوم بدر و امير المؤمنين عليه السلام صاحب لواء رسول الله صلوات الله عليه و آله و المهاجرين و نقل في السفينه انه لما قبض رسول الله صلوات الله عليه و آله اجتمعت

كند دو چشم خود را از حرام پر كند خدا دو چشم او را روز قيامت از آتش مگر آنكه پشيمان شود و بر گردد از گناه

۶۷۷ - از كتاب كافي نقل است از امام ششم عليه السلام كه ميشود مردى مرتكب گناهى شود و بسبب آن محروم شود از نماز شب و فرموده عمل بد زودتر اثر ميكند در صاحب آن از كردن در گوشت

۶۷۸ - و در آن كتاب است از امام پنجم عليه السلام كه فرموده گناهان تمام آنها سخت و شديد است: و سخت تر آنها آن گناه است كه گوشت و خون در بدن انسان زياد شود در حال معصيت زيرا كه آن گناه ممكن است آمرزيده شود و يا بر آن عذاب شود و داخل بهشت نميشود مگر پاك

۶۷۹ - و از امام ششم عليه السلام نقل است كه فرموده نيست چيزى فاسد كننده تر قلب را از گناه بدرستى كه هر قلب مرتكب گناه شود آن گناه با آن هست تا غلبه كند بر آن تا منقلب كند آن را بطوريكه پائين آن را بالا و بالاى آن را پائين گرداند

۶۸۰ - سعد بن عبادة علم دار طايفة انصار بود در جنگ بدر و امير المومنين على عليه السلام علمدار رسول خدا (ص) و طايفه مهاجرين بود و نقل شده در سفينه كه پس از رحلت رسول خدا - صلى الله عليه و آله - انصار اجتماع كردند نزد سعد بن عبادة و او را برداشته آمدند بسقيفة بنى ساعده چون عمر شنيد خبر داد با بيكر و آن هر دو آمدند بسقيفة با سرعت و با آن دو بود عبدة بن جراح

الانصار الى سعد بن عبادۃ وجاوا به الى سقيفة بنى ساعدة فلما سمع بذلك عمر اخبر به ابابكر ومضيا مسرعين الى السقيفة ومعهما ابو عبيدة بن الجراح وفى السقيفة خلق كثير من الانصار وسعد بن عبادۃ بينهم مريض فتنازعوا الامر بينهم وساق الكلام الى ان قال ابو بكر هذا عمر و ابو عبيدة شيخا قرينش فبايعوا ايّهما شئتم فقال عمر و ابو عبيدة ما تمولى هذا الامر عليك امد يدك بنا يعك فقال بشير بن سعد وانا ثالثكما وكان سيد الاوس وسعد بن عبادۃ سيد الخزرج فلما رأت الاوس ضيع بشير وما دعت اليه الخزرج من تأمير سعدا كتبوا على بيعة ابى بكر وتكاثروا على ذلك فجمعوا يطاؤون سعدا من شدة الزحمة فقال قتلتهمونى قال عمر اقتلوا سعدا قتله الله فوثب قيس بن سعد فأخذ بلحية عمر و قال والله يا ابن صهاك الجبان فى الحرب والفرار الليث فى الملا و الامن لو حررت منه شعرة ما رجعت وفى وجهك واضحه : فقال ابو بكر مه الا يا عمر فان الرفق افضل و ابلغ و نقل عن الطبرى ثم حمل سعد بن عبادۃ الى داره فبقى اياما فاسل اليه ابو بكر لىبايع فقال لا والله حتى ارمىكم بما فى كنانتى و اخضب سنان رمحى و اضرب بسيفى ما اطاعنى و اقاتلكم باهل بيتى و من

و نیز در سقیفه خلق زیادى بودند از انصار و سعد بن عبادۃ بین آنها مریض بود، تنازع و گفتگو بر ای تعیین خلیفه بین آنها شروع شد و رسید کلام باینجا که ابو بکر گفت این عمر و ابو عبیده دو پیر از طایفه قریش هستند بیعت کنید با هر یک که مایل هستید. عمر و ابو عبیده گفتند با بودن تو ما تصدی نمیکنیم خلافت را دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم. بشیر بن سعد که رئیس طایفه اوس بود گفت شما بیعت کنید منهم سومی شما و سعد بن عبادۃ رئیس طایفه خزرج بود. چون طایفه اوس دیدند کار بشیر که رئیس آنها بود: و دیدند خزرج بنادارند سعد رئیس خود را امیر کنند و آوردند بر بیعت ابی بکر و بسیار تهاجم کردند بر بیعت ابی بکر بطوریکه پایمال کردند سعد را از شدت ازدحام: سعد گشت کشتید مرا: عمر گفت بکشید سعد را خدا بکشد او را: بپا خاست قیس پسر سعد و گرفت ریش عمر را: و گفت یا بن الضحاک ترسو و فرار کننده در جنگ: شیرو زور آوری میان جمعیت و در محل امن: اگر بموئی از او یعنی پدرم سعد دست بزنی کاری کنم که بخانه بر نگر دی و در رو و سر تو موئی باشد. ابو بکر گفت مدارا کن عمر زیرا بارفق و مدارا بهتر بمقصد میتوان رسید و بهتر است و نقل است از طبری که بعد نقل دادند سعد بن عبادۃ را بخانه او و میان خانه ماند چند روزی. فرستاد ابو بکر که بیعت کنند سعد گفت بخدا قسم بیعت نمیکنم تا آنکه بجنگم باشما با تیر و نیزه خود و رنگین کنم بخون شما نیزه ام و بز نم بشمشیر خود بقدریکه قدرت داشته باشم: و بجنگم باشما با طایفه ام و هر که پیروی کند مرا: و اگر جمع شود باشما جن و انس بیعت نمیکنم باشما

تبعنی ولو اجتمع معکم الجن والانس ما یبعتکم حتی اعرض علی ربی فقال عمر لاتدعه حتی یبایع فقال بشیر بن سعد انه قد لجم و لیس بمبایع لکم حتی یقتل و لیس بمقتول حتی یقتل مع اهله و طائفه من عشیرته و لایضركم تر که انما هورجل واحد فترکوه فلم یزل كذلك حتی هلك ابو بکر ثم ولی عمر فخشى سعد غائلة عمر فخرج الی الشام فمات بحوران و کان سبب موته ان رمی بسهم فی اللیل فقتله و زعم ان الجن رموه .

۶۸۱ عن ابن ابی الحدید کان قیس بن سعد بن عبادة فی عسکر الحسن بن علی ع فکتاب الیه فأراد معاویة ان یخذه کما خدع عبیدالله بن العباس لیخذل للحسن ع فکتاب الیه و یدعوه و یمنیه فکتاب الیه قیس لا والله لاتلقانی ابدأ الا ینی و بینک الرمح فکتاب الیه

تا واردشوم بر خدای خود. عمر گفت با بی بکر رهان کنید او را تا آنکه بیعت کند بشیر پسر سعد گفت سعد لجم کرده و بیعت نخواهد کرد تا کشته شود: و کشته نخواهد شد مگر آنکه کشته شود اهل و طائفه و عشیره او و اگر هم از او بیعت نگیرید و واگذارید او را بشما و غرض شما ضرر ندارد: او یک نفر بیش نیست لذا او را وا گذاشتند: و بهمین منوال بود تا ابو بکر هلاک شد و نوبت به عمر رسید سعد ترسید از عمر رفت که برود شام و در حوران از دنیا رفت و سبب مرگ او این شد که تیری به او اصابت کرد در شب و کشته شد و گمان برده شد که جن به او تیر زده

۶۸۱ - نقل شده از ابن ابی الحدید که قیس پسر سعد بن عباده در لشکر حسن بن علی (ع) بود و معاویة در مقام برآمد که بفریبد او را آنطوریکه گول زد و فریب داد عبیدالله پسر عباس را تا اینکه در نتیجه بر امام حسن علیه السلام غالب شود و مخدول کند آن بزرگوار را. باین منظور معاویة کاغذی نوشت بقیس و او را دعوت بخود کرد و وعده هائی داد. قیس در جواب نوشت نه بخدا قسم دست بمن نخواهی یافت و مرا ملاقات نخواهی کرد مگر آنکه بین من و تو شمشیر و نیزه خواهد بود معاویة بعد از نومیدی و یاس از او نوشت که تو یهودی پسر یهودی هستی و توشقی النفسی و بکشتن میدهی خود را در راهی که سزاوار نیست اگر رشد و برتری یکی از دو فرقه و دولشکر برای تو مسلم شود عاقبت تو را طرد خواهد کرد و معزول و اگر بغض و عداوت به یکی از آن دو بورزی باعث خاری و کشتن تو خواهد شد. و بدرتو هم به بی راهه مشی کرد و تیر و کمان خود را بغیر موقع بکار برد و لذا مخدول شد از قوم خود و بسر نوشت خود گرفتار شد و بحوران از دنیا رفت دور از یار و بی کس قیس در جواب معاویة نوشت اما بعد تو بت زائیده شده از بت هستی و داخل در اسلام شدی از روی کراهت با بقیه کلماتی که بمعواویة نوشت و بطوری بود بقیه جواب که بخشم و غضب در آمد معاویة و ترسید اگر جواب بنویسد با جوابی شدیدتر گرفتار شود و لذا جواب نوشت .

معاویة لما یئس منه اما بعد فانك یهودی ابن یهودی تشقی نفسك وتقلتها فیما لیس لك فان ظهرا حب الفریقین الیک نبذك وعزلك وان ظهرا بغضهما الیک نكل بك و قتلک و قد كان ابوك اوتر غیر قوسه و رمی غیر غرضه فخذله قومه و ادركه یومه فمات بحوران طریداً غریبا: فكتب الیه قیس بن سعدا ما بعد فانما انت و شن بن و شن دخلت فی الاسلام کرها الی آخر ما اجابه به حیث غلط معاویة و خاف ان یکتب الیه ثانیاً من ان یجیبه باشد من ذالک .

۶۸۲ گلزار قدس للمحقق الكاشانی قال لما دخل الحجاج مکه و صلب ابن الزبیر راح عبدالله بن عمر الیه و قال میدیک لا بایعک لعبدالمک قال رسول الله من مات ولم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیة فاخرج الحجاج رجله و قال خذ جلی فان یدی مشغولة فقال ابن عمر استهزئنی قال الحجاج یا احمق بنی عدی ما بایعت مع علی عليه السلام و تقول الیوم من مات ولم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیة : او ما کان علی امام زمانک و الله ماجئت الی لقول النبی صلی الله علیه و آله بل جئت مخافة تلك الشجرة التي صلب علیها ابن الزبیر ۶۸۳ عبدالله بن عقیف الازدی کان من خیار الشیعة و زهارها و كانت عینه الیسری ذهبت فی

۶۸۲ - از کتاب گلزار قدس محقق کاشانی نقل شده که چون حجاج داخل مکه شد و ابن زبیر را از دار آویزان کرد، عبدالله پسر عمر رفت بسوی حجاج و گفت دستت را بده که با من وسیله با عبدالمک بیعت کنم زیرا که رسول خدا فرموده هر که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرده بمثل مردن جاهلیت. حجاج پای خود را دراز کرد و گفت بکیر پای مرا و بیعت کن زیرا دست من بکاری اشتغال دارد: پسر عمر گفت آیا مرا مسخره میکنی. حجاج گفت. ای احمق طایفه بنی عدی. تو کسی هستی که بیعت با علی نکردی و حال میگوئی رسول خدا چنین فرموده آیا علی امام زمان تو نبود بخدا قسم نیامدی بطرف من بواسطه کلام رسول خدا بلکه آمدی بواسطه ترس از آن درختی که ابن زبیر آویزان شده

۶۸۳ - در سفینه چنین نقل است که عبدالله عقیف از شیعیان برگزیده بود و از زهاد آنها بود و چشم چپ او در جنگ جمل در رکاب علی علیه السلام از بین رفته بود و چشم دیگر او در صفین و دیگر از کار افتاده بود همیشه در مسجد اعظم نماز میخواند تا شب میرسد پس از قتل حسین بن علی علیه السلام مسجد بود که بالای منبر رفت عبیدالله پسر زیاد ملعون و نسبت بیزید دروغهایی گفت و الیاذ بالله نسبت به علی علیه السلام و حسین بن علی جسارتهایی کرد عبدالله از

یوم الجمل والاخری فی یوم صفین وکان یلازم المسجد الاعظم فیصلی فبه الی اللیل فلما قتل الحسین ع وصعد ابن زیاد المنبر وقال الحمد لله الذی اظهر الحق واهله ونصر امیر المؤمنین واشیاعه و قتل الکذاب ابن الکذاب قال عبدالله یابن مرجانه ان الکذاب انت وابوک ومن استعملک وابوه یا عدو الله اتقتلون ابناء النبین وتمکلمون بهذا الکلام علی منابر المؤمنین فغضب ابن زیاد فأمر باخذه فأخذ بعد المقاتله وحمالات منه شديدة فامر یضرب عنقه وصلبه فی السبخه ۶۸۴ فی السفینه دخل زجر بن قیس علی یزید وقال له بشر یا امیر المؤمنین بفتح الله ونصره: ورد علینا الحسین بن علی فی ثمانیه عشر من اهل بیته وستین من شیعتہ فسرنا الیهم فسألناهم ان یتسلموا وینزلوا علی حکم الامیر

جابر خاست وگفت یابن مرجانه دروغگو توهستی وپدرت وآنکسیکه توراماً موریت داده وپدر او ای دشمن خدا آیا میکشید اولاد پیغمبران را وباین نحوه سخنان زشت میگوئی بالای منابر مؤمنین ابن زیاد در غضب شد دستور داد اورا بگیرند وگرفته شد بعد از کشتاری چند و بعد از حمالات شدیدی از او: دستور داد گردن اورا زدند ودرمحل خاکروبه آویزان کردند او را ۶۸۴- و نیز در آن کتاب است که وارد شد زحر بن قیس بریزید و به او گفت بشارت میدهم امیر المؤمنین را بکمک و یاری کردن خدا تورا: وگفت حسین بن علی وارد شد برما با هیجده تن از اقوام واهلبیت خود وشصت نفر از پیروان و شیعیان خود: ماحرکت کردیم بسوی آنها وخواستیم از آنها که تسلیم امر امیر شوند و بزیر بار فرمان امیر عبیدالله بروند و یا جنگ کنند: آنها جنگ را اختیار کردند و تسلیم نشدند: وما حمله بردیم بر آنها اول طلوع آفتاب وگرفتیم دور آنها را از هر طرف: بطوریکه شمشیرهای ما بمحل خود فرود آمد وبفرق سر آنها جا گرفت و آنها شروع کردند بفرار وفرار میکردند بسوی اموریکه غیر نافع بود و پناه میبردند از ما بکندن خندق و آتش زدن نیها بمثل پناه بردن کبوتر از باز شکاری(واقعا چقدر این مرد بیحیا بوده که از قومیکه یتها فترن الی ذهاب الانفس تعبیر میکند برای خوش- آیند مردی ملعون و پلید باین تعبیرات وحال آنکه این قوم فرار از مرگ که نمیکردند سهل است بلکه بریکدیگر سبقت می گرفتند در کشته شدن) و بعد گفت یا امیر المؤمنین نگذشت از هنگام شروع تا ختم مگر باندازه آب خوردن شتری و یا خوابیدن کمی که پیش از ظهر واقع شود و آنها را تمام کردیم و کشتیم: و اینک بدنهای آنها بی لباس و عریان و لباسها آلوده بخونها و صورتهای آنها روی خاک آفتاب میتابد بر آنها و باد میوزد بر آنها و زیارت نمیکند آنها را مگر پرندگان و کلاغها در این هنگام یزید بزانو نشست آنی و بعد سر را بلند کرد و گفت من از شما کشتن حسین نخواستم وبکمتر آن راضی بودم از شما

عبدالله او القتال فاختروا القتال على الاستلام فعدونا عليهم مع شروق الشمس فاحطنا بهم من كل ناحية حتى اذا اخذت السيوف مأخذها من هام القوم جعلوا يهربون الى غير وزر ويلوزون منا بالاكام والحفر لو انا كما اذا الحمام من الصقر فوالله يا امير المؤمنين ما كان الاجزر جزورا ونومة قائل حتى اتينا على آخرهم فهاتيك اجسادهم مجردة و ثيابهم مرملة و حدودهم مغفرة تصهر الشمس و تسفى عليهم الرياح زوارهم الرخم والعقبان : فاطرق يزيد هنيئة ثم رفع راسه وقال قد كنت ارضى من طاعتكم بدون قتل الحسين ۶۸۵ عدى ابن حاتم اسلم على يدى رسول الله ﷺ سنة تسع فى المدينة فى السفينه وروى ان عدى دخل على معاوية بن ابي سفيان فقال يا عدى ابن الطرفات يعنى بنيه طريفا وطارفا و طرفه قال قتلو بوم صفين بين يدى على بن ابي طالب فقال ما انصفك ابن ابي طالب ادقتم بنيك و اخر بنيه قال بل ما انصفت انا عليا اذ قتل و بقيت .

(باب الصبر و الرضا)

۶۸۶ فى الكافى عن ابن ابي عمير عن هشام بن الحكم عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا كان يوم القيامة يقوم عنق من الناس فيأتون باب الجنة فيضربونه فيقال من اتمم فيقولون نحن اهل الصبر فيقال لهم على ما صبرتم فيقولون كنا نصبر على طاعة الله و نصبر عن معاصى الله

۶۸۵- عدى بن حاتم بدست رسول خدا در سال ۹ اسلام آورد در مدینه و در سفینه وارد است که روزی وارد شد بر معاویه معاویه گفت چه شدند پسران تو طریف و طارف و طرفه گفت خدمت على در جنگ صفين كشته شدند معاویه گفت انصاف نداد پسرايى طالب زیرا پسرهای تو را بجنگ فرستاد كشته شدند و پسرهای خود را بجنگ نفرستاد گفت من به على انصاف ندادم زیرا على كشته شد و من زنده هستم .

(باب الصبر و الرضا)

۶۸۶- در کتاب کافى نقل شده از ابن ابي عمير از هشام بن حکم از امام ششم عليه السلام که چون روز قیامت شود بر خیزند دسته از مردم و بیایند در بهشت پس برگردانند آنها را و گفته شود چه کسانی هستید شما میگویند ما اهل صبر هستیم : گفته شود با آنها بر چه چیز صبر کردید بگویند صبر کردیم بر طاعت خدا : و صبر کردیم از معصیت خدا : بگوید خدای متعال راست میگویند داخل کنید آنها را در بهشت و این است معنای آیه شریفه انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب .

فیقول الله عزوجل صدقوا ادخلوهم الجنة و هو قول الله عزوجل انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب ۶۸۷ فی الوسائل عن الاصبح قال قال امير المؤمنين عليه السلام الصبر صبران صبر عند المصيبة حسن جميل و احسن من ذلك الصبر عندما حرم الله عليك والذكر ذكران ذكر الله عزوجل عند المصيبة و افضل من ذلك ذكر الله عندما حرم الله عليك فيكون حاجزا ۶۸۸ فی الوسائل عن ابي حمزة قال قال ابو جعفر عليه السلام لما حضرت علي بن الحسين الوفاة ضمني الى صدره وقال يا بنى اوصيك بما اوصاني به ابي حين حضرته الرفاة و مما ذكر ان اباه اوصاه به يا بنى اصبر على الحق وان كان مرأ .

۶۸۹ و فيه عن ابي جعفر عليه السلام قال الصبر صبران صبر على البلاء حسن جميل و افضل الصبرين الورع عن المحارم ۶۹۰ فی الوسائل عن عمرو بن شمر اليماني عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الصبر ثلاثة صبر عند المصيبة و صبر عند الطاعة و صبر عن المعصية: فمن صبر عن المصيبة حتى يردّها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمائة درجة ما بين الدرجة

۶۸۷- در کتاب وسائل نقل شده از اصبح که امير المؤمنين ع فرموده صبر دو قسم است یکی صبر هنگام مصیبت که نیکوست و جمیل و نیک تر از آن صبر بر آنچه نیست که حرام کرده خدا بر تو : و ذکر دو ذکر است یکی یاد خدا بودن وقت مصیبت و افضل از آن یاد خدا بودن هنگام برخورد بچیزیکه خدا بر تو حرام کرده و یاد خدا مانع از ارتکاب شود .

۶۸۸- و در آن کتاب است که ابی حمزه گفت امام باقر فرمود هنگام مرگ پدرم علی بن الحسین مرا بسینه چسبانید و گفت ای پسر من وصیت میکنم تو را بآنچه وصیت کرد مرا پدرم هنگام وفات و از جمله آنها این بود که فرمود پسر من صبر کن بر حق هر چند تلخ است .

۶۸۹- و در آن کتاب نقل شده از امام پنجم که فرمود صبر دو قسم است یکی صبر بر بلا که نیک است و جمیل و افضل از آن دو صبر دوری از محرّمات خداست

۶۹۰- و در آن کتاب از عمر و پسر شمر یمانی نقل شده از علی علیه السلام که رسول خدا فرموده صبر بر سه قسم است : صبر هنگام مصیبت : و صبر هنگام طاعت و بر طاعت : و صبر بر معصیت : و هر که صبر کند بر مصیبت و تحمل کند و بردباری بنویسد خدا برای او سیصد درجه که از هر درجه تا درجه مثل فاصله زمین باشد و آسمان : و هر که صبر کند بر طاعت و عبادت بنویسد خدا برای او ششصد درجه که فاصله هر درجه بمثل فاصله بین تخوم زمین باشد تا منتهای عرش : و هر که صبر کند بر معصیت و خودداری کند بنویسد خدا برای او نهصد درجه که فاصله هر درجه بمثل فاصله بین تخوم زمین باشد تا منتهای عرش .

الی الدرجه كما بین السماء والارض ومن صبر علی الطاعة كتب الله له ستمائة درجة ما بین الدرجه كما بین تخوم الارض الی منتهی العرش ومن صبر عن المعصية كتب الله له تسعمائة درجة كما بین تخوم الارض الی منتهی العرش ۶۹۱ حق یقین للفیض القاشانی قدس سره قال النبی ﷺ قال الله تبارک وتعالی اذا وجهت الی عبدی مصیبة فی بدنه او ماله او ولده ثم استقبل ذاك بصیر جمیل استیجبت مندیوم القیامه ان انصب له میزانا او انشر له دیوانا ۶۹۲ فی الوسائل عن نهج البلاغة عن امیر المؤمنین عليه السلام انه قال الصبر صبر ان صبر علی ما تحب و صبر علی ما تكره ثم قال ان ولی محمد عليه السلام من اطاع الله وان بعدت احمته وان عدو محمد عليه السلام من عصی الله وان قربت قرابة قال وشتان ما بین عملین عمل تذهب لذته وتبقى تبعته وعمل تذهب مؤنته وبقى اجره و قال عليه السلام اتقوا معاصی الله فی الخلووات فان الشاهد هو الحاکم الخ ۶۹۳ منهاج البراعة عن الکافی

۶۹۱- در کتاب حقائق فیض است که رسول خدا فرموده که خدای متعال فرموده هر گاه توجه دهم مصیبتی بسوی بنده از بندگانم در بدن او : یا مال او یا اولاد او و بعد قبول کند آنرا بصبر کردن و شکایت نکند بکسی حیا میکنم و خجالت میکشم از او روز قیامت که باعمال او رسیدگی کنم و میزانی بپاکنم و یا دفتر حسابی برای رسیدگی بازکنم براو.

۶۹۲- در کتاب وسائل نقل شده از نهج البلاغة امیر المؤمنین ع که فرموده صبر دو قسم است صبر بر چیزی که دوست داری و صبر بر چیزی که خوش نداری : بعد فرموده دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که فرمان خدا برد و هر چند نسبت خویشی با رسول خدا نداشته باشد و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که نافرمانی خدا کند و هر چند بحسب نسب نزدیک باشد بر رسول خدا و فرمود چه بسیار فرق است ما بین دو عمل : یکی عملی که تمام شود لذت آن و باقی بماند تبعه و گناه آن : و دیگر عملی که تمام شود رنج و خستگی آن و باقی ماند اجر و ثواب آن : و فرمود بگریزید از معصیت خدا در پنهانی زیرا که خدا همه جا شاهد و ناظر است .

۶۹۳- در کتاب منهاج البراعة از کافی نقل است از داود بن فرقد از امام ششم علیه السلام که فرمود وحی کرد خدای متعال بموسی بن عمران که یا موسی خلق نکردم مخلوقی محبوب تر بسوی من از بنده مؤمن : و بد رستی که مبتلا میکنم او را بچیزی که آن صلاح و خیر اوست و منع میکنم از او چیزی که نبود آن خیر و صلاح اوست : و من آگاه ترم بچیزی که خیر است برای او و صلاح اوست : پس صبر کند بر بالای من : و شکر کند نعمت های مرا و راضی باشد به اراده من : آنگاه مینویسم او را در ردیف صدیقین اگر عمل کند برضای من و فرمان برد امر مرا .

عن داود بن فرقد عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان فيما اوحى الله تعالى الى موسى بن عمران يا موسى بن عمران ما خلقت خلقا احب الي من عبدى المؤمن واني انما ابتليته لما هو خير له وازوى عنه لما هو خير له وانا اعلم بما يصلح عليه فليصبر على بلائى وليشكر نعمائى واليرض بقضائى اكتبه فى الصديقين عندى اذا عمل برضائى واطاع امرى .
 ۶۹۴ منهاج البراعة عن ابن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت لبائ شيمى يعلم المؤمن بانه مؤمن قال عليه السلام بالتسليم لله والرضا فيما ورد عليه من سرور او سخط ۶۹۵
 فى الوسائل عن العباس بن عامر عن العزرمى عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله سيأتى على الناس زمان لا ينال فيه الملك الا بالقتل الى ان قال فمن ادرك ذلك الزمان فصبر على الفقر وهو يقدر على الغنى وصبر على البغضه وهو يقدر على المحبة وصبر على الذل وهو يقدر على العز اتاه الله ثواب خمسين صديقا ممن صدق بى ۶۹۶
 وفيه عن الصادق عليه السلام عن ابيه قال قال الفضل بن عباس فى حديث قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان استطعت ان تحمل بالصبر مع اليقين فافعل فان لم تستطع فاصبر فان فى الصبر على ما تكره خير كثير واعلم ان النصر مع الصبر وان الفرج مع الكرب فان مع العسر يسرا

۶۹۴- و نیز در کتاب منهاج البراعة نقل است از ابن سنان از امام ششم علیه السلام که گفت عرض کردم بچه چیز شناخته میشود مؤمن که او مؤمن است فرمود بتسلیم او امر خدا شدن و برضایت با آنچه وارد شود بر او چه خوش آید او را و چه بد .

۶۹۵- در کتاب وسائل است از عباس پسر عامر از عزرمى از امام ششم ع که فرمود رسول خدا فرموده بزودی بیاید بر مردم زمانیکه نرسد بسلطنت در آن زمان مگر بکشتن : تا آنجا که فرموده هر که درک کند آن زمان را و صبر کند بر فقر و حال آنکه توانا باشد بر غنا از راه حرام : و صبر کند بر مبنغوض بودن و حال آنکه توانا باشد بر محبوبیت از راه هائی : و صبر کند بر خواری و ذلت و توانا باشد بر عزت از راه هائی : عطا کند خدا به او ثواب پنجاه صديق از کسانی که تصدیق کرده اند ذات مقدس خدا و رسالت مرا .

۶۹۶- و در آن کتاب است از امام ششم ع از پدر بزرگوارش که فضل بن عباس گفت پیغمبر خدا در حدیثی فرمود : اگر میتوانی تحمل کنی بلا یارا و صبر کنی با یقین پس بکن : و اگر قادر هم نیستی صبر کن زیرا که در صبر بر چیزی یک خوش نداری خیر زیاد است و بدانکه ظفر با صبر است و فرج با اندوه بدرستی که با هر سختی راحتی و رفاهی است .

۶۹۷ منهاج البراعة عن الكافي عن حمزة بن حمرة عن أبي جعفر عليه السلام قال الجنة محفوفة بالمكاره والصبر فمن صبر على المكاره في الدنيا دخل الجنة جهنم محفوفة بالالذات والشهوات فمن اعطى نفسه لذتها وشهوتها دخل النار ۶۹۸ وفيه عن أبي حمزة الثمالي قال قال ابو عبد الله عليه السلام من ابتلى من المؤمنين ببلاء فصبر عليه كان له مثل اجر الف شهيد ۶۹۹ في الوسائل عن ابي بصير قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول اني لا صبر من غلامي هذا ومن اهلى على ما هو امر من الحنظل انه من صبر نال بصبره درجة الصائم القائم ودرجة الشهيد الذي قد ضرب بسيفه قدام محمد صلى الله عليه وآله ۷۰۰ في الوسائل عن ارشاد الديلمي عن الصادق عليه السلام انه جائت اليه امرأة فقالت ان ابني سافر عنى وقد طال سفره وغيبه عنى واشتد شوقى اليه فادع الله لى فقال لها عليك بالصبر فاستعملته ثم جائت

۶۹۷- در کتاب منهاج البراعة از کافى نقل شده از حمزه بن حمرة از امام پنجم ع که فرمود بهشت پیچیده شده بسختیها و صبر پس هر که صبر کند بر سختیها در دنیا داخل بهشت شود و جهنم پیچیده شده بلذتها و شهوات پس هر که پیروی کند هوای نفس را در لذات و شهوات داخل شود در آتش.

۶۹۸- و در آن کتاب است از ابي حمزه ثمالی از امام ششم ع که فرمود هر که مبتلا شود از مؤمنین ببلائی و صبر کند بر آن خواهد بود برای او مثل اجر هزار شهید .

۶۹۹- در کتاب وسائل نقل شده از ابي بصير که گفت شنيدم امام پنجم عليه السلام مي فرماید من هر آينه تحمل ميکنم از غلام خود اين و از کسان خود بر چيزهايي که تلخ تر است از هندوانه ابو جهل و فرمود بدرستی هر که صبر کند ميرسد بسبب آن درجه روزه دار و نماز شب خوان و بدرجه شهيد يکه شمشير زده جلو پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله .

۷۰۰- و در آن کتاب نقل است از ارشاد ديلمي از امام ششم عليه السلام که آمدن خدمت آنحضرت و گفت پسر من بسفر رفته و طول کشيده سفر او و غيبت او از من و من نسبت به او بى تاب شده ام : دعا بفرما که خدا او را برساند فرمود صبر کن : پس صبر پيشه خود کرد و بعد چندی باز آمد. و از طول سفر پسرش شکایت کرد حضرت به او فرمود آيا نگفتم صبر کن عرض کرد يا بن رسول الله تا چه وقت صبر کنم بخدا صبرم تمام شده فرمود برگرد بخانهات ميياي پسر ترا که از سفر برگشته فوراً برخواست و رفت ديد پسرش آمده : برگشت و آمد خدمت امام و عرض کرد آيا وحی هم ميشود بعد از رسول خدا فرمود نه ولی وقتی صبر پيايان رسد فرج مي آيد پس از آنکه گفتی صبرم تمام شده بدرستی که خدا غم تو را برطرف کرد به آمدن پسر ترا .

بعد ذالك فشكت اليه طول غيبه ابنا فقال لها الم اقل عليك بالصبر فقالت يا بن رسول الله كم الصبر فوالله لقد فنى الصبر فقال ارجع الى منزلك تجدى ولدك قد قدم من سفره فنهضت فوجدته قد قدم فأتت به اليه فقالت اوحى بعد رسول الله قال لا ولكن عند فناء الصبر يأتي الفرج فلما قلت فنى الصبر ان الله قد فرج عنك بقدم ولدك ۷۰۱ في السفينه فيما ناجى الله به موسى بن عمران عليه السلام ان قال اليه ما جزاء من صبر على اذى الناس وشمهم فيك قال اعينه على احوال يوم القيامة ۷۰۲ عن جابر قال سمع امير المؤمنين عليه السلام جلاي شتم قنبر او قد رام قنبر ان يرده عليه فناداه امير المؤمنين عليه السلام مهلا يا قنبر دع شاتمك مهانا ترضى الرحمن وتسخط الشيطان وتعاقب عدوك فوالذي فلق الجبهه وبراء النسمة ما رضى المؤمن ربه بمثل الحلم ولا اسخط الشيطان بمثل الصمت ولا عوقب الا حمق بمثل السكوت .

۷۰۳ في الحقائق عن النبي صلى الله عليه وآله الصبر كنز من كنوز الجنة ۷۰۴ و قال صلى الله عليه وآله

۷۰۱- در کتاب سفینه وارد است که از جمله مناجات موسی ع .. این است خدا یا چه چیز است جزای کسی که صبر کند بر آزار مردم و فحش آنها بواسطه ذات مقدس و رضای تو ندا رسید یاری کنم او را بر احوال روز قیامت .

۷۰۲- و در آن کتاب وارد است که جابر گفت شنید امیر المؤمنین علیه السلام از مردی که ناسزا میگوید بقنبر و قنبر اراده کرد برگرداند ناسزای او را پس ندا کرد علی علیه السلام قنبر را و فرمود خودداری کن ای قنبر و وا بگذار او را بذلت جواب نگفتن و باین خودداری خدا را راضی و شیطان را بغضب آوردی و عقوبت کردی دشمن خود را قسم بخدائیکه حبه را میشکافد و بندگان را خلق میکند راهی برای راضی کردن پروردگار ندارد مؤمن بمثل حلم و برای غضب آوردن شیطان بمثل سکوت و عذاب دادن احمق بمثل خاموشی در برابر او .

۷۰۳- در کتاب حقائق است از رسول خدا ص که فرمود صبر گنجی است از گنجهای

بهشت .

۷۰۴- و نیز در آن کتاب است که فرمود صبر نسبت به ایمان بمنزله سر است نسبت

به تن .

الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد ۷۰۵ وقال امير المؤمنين عليه السلام بنى الايمان على اربع قوائم اليقين والصبر والجهاد والعدل ۷۰۶ فى السفينه كان فى بنى اسرائيل قاض مات ولده فجزع عليه وصاح فنزل عليه ملكان فقال احدهما ان هذا مر بغممه على ذرعى فافسده : فقال الاخر ان هذا ذرع بين الجبل والنهر ولم يكن لى طريق غيره فقال له القاضى انت حين زرعت الم تعلم انه طريق الناس : فقال له المستفتى فانت حين ولدك ولدالم تعلم انه يموت فارجع الى قضائك ثم عرجا ۷۰۷ وفيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله قسم الله العقل لثلاثة اجزاء فمن كن فيه كمل عقله ومن لم يكن فيه فلا عقل له حسن المعرفة لله : وحسن الطاعة لله : وحسن الصبر على امر الله ۷۰۸ وفيه عن امير المؤمنين عليه السلام الصبر مطية لا يكبو والقناعة سيف لا ينبو ۷۰۹ وفيه كتب الحسن بن

۷۰۵- و فرموده است امير المؤمنين عليه السلام پايه گذارى شده ايمان بر چهار ستون : يقين : وصبر : وجهاد : و عدالت .

۷۰۶- در سفينه وارد است که در بنى اسرائيل مردى بود قاضى پسر او مرد پس قاضى در مرگ او جزع کرد و بى صبى و صيحه ميزد وارد شدند براو دو ملك يکى بديگرى گفت اين عبور داده گوسفندان خود را بزراعت من و فاسد کرده آنرا حکم آنرا بگودىگرى در جواب گفت اين زراعت کرده بين کوه و نهر آب : آيا ندانسته که اينجا راه عبور مردم است و نبود براى من راهى غير آن : قاضى بصاحب زراعت گفت هنگامىکه زراعت کردى نميدانستى که آنجا راه عبور مردم است : شکايت کننده گفت آيا هنگامىکه پسر بتوداده شد ندانستى که او ميميرد : برو پى قضاوتت و بعد بالارفتند بمقام خود .

۷۰۷- و در آن کتاب است که رسول خدا ص فرمود خدا تقسيم کرده عقل را بسه جزء هر که در او باشد آن سه جزء کامل است عقل او و هر که دراو نباشد نيست عقلى براى او نيك شناختن خداى متعال را : نيك فرمانبردارى از خداى متعال : و نيك صبر کردن در مقابل اراده و خواست خداى متعال .

۷۰۸- و در آن کتاب است از امير المؤمنين عليه السلام که صبر مرکبى است که هيچگاه برو نيفتد و قناعت شمشير است که هيچگاه کند نشود .

۷۰۹- و در آن کتاب است که حسن بن شاذان واسطى نوشت شكايت نامه خدمت حضرت رضا عليه السلام از جفا و ظلم اهل واسط براو و نوشت دستة از پيروان عثمان مرا آزار میدهند : حضرت بخط مبارك جواب نوشتند که خداى متعال عهد و پيمان گرفته از دوستان ما بر صبر کردن در دولتهاى باطل پس بحکم پروردگار صبر کن .

شاذان الواسطی الی الرضا علیه السلام ویشتکی جفاء اهل واسط و ظلمهم عالی و كانت عصابة من العثمانيه تؤذيني فوق عليكم السلام بخطه ان الله جل ذكره اخذ ميثاق اوليائنا على الصبر في دولة الباطل فاصبر احكم ربك ۷۱۰ اقول وبعجبنی بعدهذه الرواية نقل روايته في السفينه ولو كان بحسب الظاهر نقلها غير مناسب في المناقب ابو هاشم الجعفری عن داود بن الاسود قال دعاني سيدي ابو محمد عليه السلام فدفع اليّ خشبة كأنها رجل باب مدورة طويلة مملأ الكف فقال عليه السلام صر بهذه الخشبة العمرى فمضيت فلما صرت في بعض الطريق عرض لي سقاء معه بغل فزاحمني البغل على الطريق فناداني السقاء صح على البغل فرفعت الخشبة التي كانت معي فضربت بها البغل فانشقت فنظرت الي كسرهما فاذا فيها كتب فبادرت سر يعاً فرددت الخشبة الي كمي فجعل السقاء يناديني ويشتمني

۷۱۰- نویسنده این سطور میگوید دوست دارم بعد از این روایت نقل کنم روایتی را از سفینه ولو آنکه بحسب ظاهر بی تناسب بنظر آید از کتاب مناقب ابو هاشم جعفری نقل شده از داود بن اسود گفت احضار کردم مرا سید و مولای خودم امام حسن عسکری علیه السلام : پس بمن داد چوبی را که در قطوری گویا لنگه دربی بود مدور و باندازه بود که دودست را پرمیکرد و بمن فرمود ببریده بعمری که وکیل حضرت بود و یکی از نواب چهار گانه امام زمان علیه السلام است براه افتادم بروم بین راه بر خوردم بمرد آبکشی و سقائی که با او بود قاطری و مزاحم من شد آن قاطر در راه و عبور کردن آن سقا بمن ندا در داد که صیحه بزنی به آن حیوان : من با آن چوب زدم بر قاطر که کنار رود منشق شد چوب نگاه کردم بشکاف چوب دیدم میان آن کاغذهایی و نوشتههایی گذاشته شده سرعت کردم در رفتن و چوب را باستین خود فرو بردم : در این بین دیدم سقاء صاحب حیوان صدا میکند مرا دشنام و ناسزا میگوید بمن و جسارت میکند به آقای من : اعتنا نکردم و رفتم و برگشتم نزدیک خانه امام که رسیدم جلو من آمد عیسی خادم حضرت تادر دومی و گفت آقا و مولا بتومیفرمایند چرا زدی قاطر را و شکستی چوب را : گفتم ای سید و آقای من ندانستم که میان آن چیزیست : فرمود چرا کاری کنی که احتیاج پیدا کنی از آن عذر بخواهی : بپرهیز که برگردی بانجام چنین کاری : و هر گاه شنیدی کسی بما بد میگوید : تو ادامه بده برایی که مأموری بروی و اعتنا مکن : و بپرهیز از جوابگوئی بکسی که بما ناسزا میگوید : و یا شناسانی که تو که هستی و بمامر بوطی زیرا ما در بلد و مملکت دشمن هستیم و مملکت سوء : و هر گاه بچنین مطلبی بر خورد کردی برو براه خود و اعتنا نکن : بدرستی که اخبار و حالات تو بما میرسد و ما آگاهیم این مطلب را بدان .

ویشتم صاحبی فلمادنوت من الدار راجعا استقبلنی عیسی الخادم عندالباب الثانی فقال یقول لك مولای اعزه الله لم ضربت البغل و كسرت رجل الباب فقلت له یاسیدی ثم اعلم ما فی رجل الباب فقال ولم احتجت ان تعملا عملا تحتاج ان تعتمد منه یا بك بعدها ان تعود الی مثلها و اذا سمعت لنا شامتا فامض بسبیلك التی امرت بها و یا بك ان تجاوب من یشتمنا : او تعرفه من انت فانا یبیلد سوء و مصر سوء و امض فی طریقك فان اخبارك و احوالك ترد الینا فاعلم ذالك .

۷۱۱ فی مجموعه و رام قال الله تبارك و تعالی یا عیسی ما اكثر لبشر و اقل عدد من صبر : الاشجار كثیرة و طیبها قلیل فلا تغرنك شجرة حتی تذوق ثمرها یا عیسی لا یغرنك المتمرد علی بالعیسان یا كل رزقی و یعبد غیری ثم یدعونی عند الكرب فاجیبه : ثم یرجع الی ما كان علیه : فعلی یتمرد ام لسخطی یتعرض : فبعزتی حلفت لاخذنه اخذة لیس له منجا و لادونی ملجأ : این یهرب من سمائی و ارضی ۷۱۲ فی المناهج ج ۵ ص ۲۳۹ عن عثمان بن عیسی عن ابی عبدالله علیه السلام قال اصبروا علی الدنیا فانما هی ساعة فمما مضی منه لا تجد منه اما و لاسرورا و مالم یجئ فلا تدری ما هو و انما هی

۷۱۱- در کتاب مجموعه و رام وارد است که خدای متعال فرمود خطاب بعیسی یا عیسی چه بسیار است بشروچه کم است عدد صابریں : اشجار زیادست و طیب و خوش طعم آن کم است : گول نزنند تو را هر درختی مگر آنکه بجشی مزه میوه آنرا : ای عیسی فریب ندهد تو را بی اعتنایان بذات مقدس من بعضیان و نافرمانی من : که میخورد رزق مرا و عبادت میکند غیر مرا : و بعد میخواند مرا هنگام گرفتاری پس رفع میکنم غم او را : و بازگشت میکند بعمل خود که نافرمانی باشد : آیا بر من جسور شده و یا خود را در معرض غضب من درمیآورد : بعزت ذات مقدس خود قسم که چنین کسی را اخذکنم يك اخذی که نباشد برای او نجات دهنده و نه پناهی بغیر من : کجا فرار میکند از آسمان و زمین من .

۷۱۲- در کتاب مناهج جلد پنجم ص ۲۳۹ نقل شده از عثمان بن عیسی از امام ششم علیه السلام که فرمود صبر کنید بردنیازیرا که ساعتی بیش نیست : زمانی که گذشته نخواهی یافت از آن نه دردی و غمی و نه سروری و خوشی و زمانی هم که نیامده چه میدانی چگونه خواهی بود : پس دنیائی که تو گرفتار آنی همین ساعتی است که الان در او هستی پس صبر کن در آن ساعت از معصیت خدا اگر بجهت معصیتی در فشاری .

ساعتك التي انت فيها فاصبر فيها على طاعة الله واصبر فيها عن معصية الله .

۷۱۳ فی المجمع عن النبي ﷺ الايمان شطران شطر شكر و شطر صبر ۷۱۴

عن الصادق عليه السلام نحن صبر وشيعتنا اصبر منا وذلك لاننا صبر على ما نعلم وهم صبروا

على ما لا يعلمون ۷۱۵ وفي الخبر يأتي على الناس زمان الصابر على دينه كالصابر على

الجمرة ۷۱۶ في السفينه في عمر روى ان عثمان مر بعمار يوم الخندق وهو يحفر وقد

ارتفع الغبار من الحفر فوضع عثمان كفه على انفه ومر فقال عمار لا يستوى من يبنى

۷۱۳- در كتاب مجمع نقل شده از رسول خدا صلى الله عليه وآله كه فرموده است ايمان

دو جزء است يك جزء شكر است و يك جزء صبر .

۷۱۴- و از امام ششم عليه السلام نقل شده كه فرموده ما صابرين و شيعيان ما صابر تر اند

زيرا كه ما صبر ميكنيم بر چيزي كه عالم و آگاهيم و آنها صبر ميكنند بر چيزي كه عالم نيستند و

تعبداً از ما شنیده اند و يا نقل شده براي آنها .

۷۱۵- و در روايتي نقل است كه بيايد زماني بر مردم كه صبر در دين بمثل صبر بر آتش

باشد (لابد ميان كف ولو روايت ندارد) .

۷۱۶- در سفينه نقل شده كه عثمان گذشت هنگام حفر خندق و عمار حفر ميکرد و غبار

و گرد بلند بود عثمان : آستين خود را به بيني گذاشت و رد شد : عمار گفت مساوي نيستند

كسانيكه مسجد بنا ميكنند و ميگذرانند بمثل ركوع و سجود از شدت كار با كسانيكه از آنجا

عبور كند و دوري كند از غبار و پشت كند از مسجد و بنا كنندگان آن با عناد و دشمني : عثمان

نظري كرد بعمار و گفت اي پسر كنيز آيا نظر بمن داشتی از كلامت و كنايه بمن گفتی : و

في الحال عثمان آمده خدمت رسول خدا و گفت ما داخل دين تو نشديم كه كنايه بشنويم و آبروي

ما هدر رود : رسول خدا (ص) فرمود بدرستي كه بر ميگردانم بتو اسلام و دينت را و برو عقب

كارت : و در اين هنگام خدا نازل كرد آيه شريفة يمنون عليك يعني اي رسول گرامي منت

ميگذارند بر تو كه اسلام آورده اند بگومنت نگذاريد بر من بجهت اسلام آوردن شما بلكه خدا منت

ميگذارد بر شما كه هدايت کرده شما را بايمان : و بعد از شكايت بر رسول خدا عثمان كتك زد

عمار را بقدری كه غش كرد و بيهوش افتاد روی زمین و دستور داد غلامانش بكشند دست و پای

عمار را و بعد با پای چكمه دار زد به اسافل اعضاى او كه فتق عارض او شد و شكست دنده از

دنده های او را : و عمار در جنگ صغين گفت بخدا قسم اگر با ما بجنگند و بوسيله زدن

شمشيرها برسانند ما را پاشا خهاي درخت خرماى هجرى (اسم قرينه ايست در اطراف مدينه و

بواسطه زيادى درخت خرما در آنجا سغف و سعفات نسبت با نجا داده شده) هر آينه ما علم داريم

كه بر حق هستيم و آنها بر باطل هستند .

المساجد یظل فیها راکعا وساجدا کمن یمربا الغبار حائدا یمعرض عنها جاحدا معاندا فالتفت الیه عثمان فقال یابن السوداء ایای تعنی : ثم اتی رسول الله ﷺ فقال لم ندخل علیک لتسب اعراضنا : فقال له رسول الله ﷺ قد اقلتک اسلامک فاذهب فانزل الله عزوجل یمنون علیک ان اسلموا قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للإیمان ضرب عثمان عمار حتی غشی علیه وامر غلما نه فمدوا بیدیه ورجلیه ثم ضربه برجلیه وهما فی الخفین علی مذاکیره فاصابه الفتق وانه کسر ضلعا من اضلاعه وقال عمار فی صفین والله لوضر بونا باسیافهم حتی یبلغونا سعفات هجر لعلمنا انا علی حق وانهم علی الباطل ۷۱۷ فی الصافی سورة یونس عن امیر المومنین علیه السلام نحن واتباعنا ممن تبعنا من بعدنا طوبی لنا وطوبی لهم وطوباهم افضل من طوبانا قیل ما شأن طوباهم افضل من طوبانا السنن نحن وهم علی امر قال لانهم حملو مالهم تحملوا واطاقوا مالهم تطیقوا ۷۱۸ فی السفینه عن الصادق علیه السلام قال من نظر الی امرأة فرفع بصره الی السماء او غمض بصره لم یرتد الیه بصره حتی یروجه الله عزوجل من الحور العین ۷۱۹ و فیه قال الصادق علیه السلام ما عتصم احد بمثل ما عتصم بغض البصر فان البصر لا ینغض عن محارم الله الا و قد سبق الی قلبه مشاهدة العصمة والجلال

۷۱۷- در کتاب تفسیر صافی سورة یونس نقل شده از امیر مؤمنین علیه السلام که فرمود ما و اتباع ما از کسانیکه بعد از ما تبعیت از ما میکنند طوبائی است برای ما و طوبائی است برای آنها و طوبای آنها برتر است از طوبای ما گفته شده چه شده که طوبای آنها برتر باشد از طوبای ما مگر ما و آنها بریک دین و مذهب نیستیم و دریک پایه نیستیم فرمود نه بدرستی که آنها تحمل میکنند چیزی که شما تحمل نمیکنید و صبر میکنند بر چیزی که شما صبر نمیکنید. ۸۱۸- در کتاب سفینه وارد است از امام ششم علیه السلام که فرمود هر که نظر کند بسوی زنی و بردارد نظر خود را و به آسمان نظر کند و یا به بندد چشم خود را بهم نگذارد چشم خود را مگر آنکه خدای متعال حوریه به او تزویج کند .

۷۱۹- و در آن کتاب است که امام ششم فرموده حفظ از گناه نمیشود احدی بمثل حفظ شدن بسبب بستن چشم بدرستی که چشم بسته نمیشود از حرام خدا مگر آنکه پیشی گرفته بقلب مشاهده عصمت و جلال ذات ذی الجلال.

۷۲۰ و فيه عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا دخل المؤمن قبره كانت الصلوة عن يمينه والركوة عن يساره والبرمطلى عليه و تينحى الصبر ناحية فاذا دخل عليه الملكان الذان يليان مسائلته قال الصبر للصلوة والركوة و البردونكم صاحبكم فان عجزتم عنه فانادونه ۷۲۱ وفي رواية اخرى عنه قال رأس طاعة الله الصبر والرضا عن الله فيما احبّ العباد وكره ولا يرضى عبد عن الله فيما احب او كره الا كان خيرا له فيما احبّ او كره ۷۲۲ فى ارشاد الديلمي ان النبى صلى الله عليه وآله قال ثلاث يدرك بها خير الدنيا والاخرة الشكر عند النعماء والصبر عند الضراء والدعاء عند البلاء ۷۲۳ فى السفينه عن الصادق عليه السلام قال قال ابليس خمسة ليس لى فيهن حيلة وسائر الناس فى قبضتى .

۷۲۰- و در آن کتاب است از امام ششم عليه السلام که فرمود وقتی داخل قبر شود مؤمن نماز طرف راست اوست و زکوة طرف چپ او و بقیه خوبیها اطراف او هستند و صبر در یکطرف دورتر قرار گرفته : وقتی وارد شوند دو ملک نکیر و منکر بجهت سؤال: صبر نماز و روزه و بقیه اعمال میگوید بشما سپرده شده صاحبتان و اگر شما عاجز هستید از نجات او من اورا نجات میدهم و هستم نزد او .

۷۲۱- و در روایت دیگری از آنحضرت نقل است که فرمود راس طاعت خدا صبر و رضایت باعمال حضرت باری تعالی است : چه مورد خوش آیند بنده باشد و چه مورد کراهت و بدی او و راضی نمیشود بنده از کردار خدا در چیزی که دوست دارد و یا ندارد مگر آنکه خیر است برای او در خوشی و بدی .

۷۲۲- در ارشاد دیلمی وارد شده که رسول خدا فرموده سه چیز است که نائل میشود بآنها انسان و درک میشود خیر دنیا و آخرت : شکر گذاری هنگام نعمت : صبر کردن در وقت سختی : دعا و زاری هنگام بلا.

۷۲۳- در کتاب سفینه از امام ششم عليه السلام نقل است که فرمود شیطان گفته است پنج طائفه هستند که چاره من و حيلة من در آنها کارگر نیست و بقیه مردم در چنگ و قبضه من هستند .

- کسی که پناه ببرد بخدا از روی صداقت و اعتماد کند بر خدا در جمیع کارهایش .
- و کسی که زیاد تسبیح بگوید و یاد خدا کند در شب و روزش .
- و کسی که به پسندد برای برادر مؤمن خود آنچه پسندد برای خود .
- و کسی که بی صبری و جزع نکند بر مصیبت وقتی به او وارد شد .
- و کسی که راضی باشد بآنچه خدا قسمت او کرده و غم روزی نخورد .

من اعتصم بالله عن نية صادقة واتكل عليه في جميع اموره .

ومن كثر تسبيحه في ليله و نهاره .

ومن رضى لآخيه المؤمن ما يرضاه لنفسه .

ومن لم يجزع على المصيبة حين يصيبه .

ومن رضى بما قسم الله له ولم يهتم لرزقه .

۲۲۴ فی السفینه عن امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ قال اوحى الله تعالى الى داود يا داود

انت تريد وانا تريد ولا يكون الا ما تريد فان اسلمت لما اريد اعطيتك ما تريد وان

لم تسلم لما اريد اتعبت نفسك فيما تريد ثم لا يكون الا ما اريد ۲۲۵ عن الثورات من اصبح

حزينا على الدنيا فكأنما اصبح ساخطا على من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي

ولم يشكر نعمائي فليتخذ رباسوائى ۲۲۶ فى ارشاد الديلمى عن النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثلاثة

يرفع الله عنهم العذاب يوم القيامة الراضى بقضاء الله والناصح للمسلمين والداد على

الخير ۲۲۷ فى كشكول الشيخ عن ذى النون المصرى قال كنت فى الطواف واذا انا

۲۲۴- و در آن کتاب است از امیر مؤمنین علیه السلام که فرمود خدا وحی کرد

بسوی داود . ای داود تو خواستی داری و من خواستی و عاقبت انجام نگیرد مگر آنچه اراده

من است اگر تسلیم اراده من شدی عطا میکنم بتو آنچه خواهی و اگر تسلیم نشدی باراده من

خود را بزحمت افکندی نسبت بدست آوردن مراد خود : و نتیجه هم نمیشود مگر آنچه من

اراده دارم .

۲۲۵- نقل شده از تورات که هر که صبح کند غمناک بر دنیا پس گویا غضب کرده بر من

که خدای او هستم : هر که راضی نباشد بقضا و اراده من و صبر نکند بر بلائی که باراده من وارد

شده : و شکر گذاری نکنند نعمت های مرا پس اختیار کنند پروردگاری سواى من .

۲۲۶- در کتاب ارشاد دیلمی از رسول خدا (ص) وارد است که سه طائفه هستند بر میدارد

خدا از آنها عذاب در روز قیامت : راضی بقضا و قدر الهی : و پند دهنده مسلمین : و دلالت

کننده بر خیر .

۲۲۷- در کشکول شیخ بهائی از ذوالنون نقل شده که گفت در طواف بودم ناگاه دیدم دوزن

از جلومی آیندویکی از آنها میگوید: صبر کردم بر وارداتی که اگر بعضی از آن بر کوههای رضوی

وارد می شد از هم می پاشید و من خودداری کردم از ریزش اشک چشم و بعد برگرداندم بدیده

خود و چشم ریزش کرد اشکش در درون و دل من . گفتم چیست ای زن آن مصیبت و از چه

بجاریتین قدا قبلتا و انشأت احدا یها و هی تقول صبرت علی مالو تحمّل بعضه جبالی رضوی اصبحت تتصدع : ملکوت دموع العین ثم رددتها : ثم رددتها الی ناظری فالعین فی القلب تدمع فقلت فماذا یا جاریة فقلت من مصیبة نلتها لم تصب احدا قبط قلت وما هی قالت کان لی شبلا ن یلعبان امامی و کان ابوهما ضحی بکبشین فقال احد هما لآخیه یا اخی اریک کیف ضحی ابونا بکبشه فقام و اخذ شفرة فنحره فهرب القاتل و دخل ابوهما فقلت له ان ابنک قتل اخاه و هرب : فخرج فی طلبه فوجده قدا فترسه السبع فرجع الی اب فمات فی الطریق ظمأ و جوعاً ۲۲۸ عن ابی عبدالله عليه السلام ان الله تعالی عبادا فی الارض من خالص عباده ما ينزل من السماء تحفة الی الارض الا صرفها عنهم الی غیرهم و لابلية الا صرفها الیهم و عنه عليه السلام ان الله تعالی اذا احب عبدا اغتهه بالبلاء غتاً ای غمسه ۲۲۹ عن الصادق قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا حاجة لی لله فیمن لیس له فی ماله و بدنه نصیب .

اینطور نالانی : گفت ازمصیبتی که بمن رسیده که بمثل آن نرسیده بکسی هیچگاه گفتم بیان کن آنرا : گفت دوپسر بچه داشتم که مشغول بازی بودند جلو روی من و پدر آنها دوگوسفند داشتم که سر برید و ذبح کرد : یکی از آن دوپسر بدیگری گفت میخواهی بدانی پدرم چگونه ذبح کرد گوسفند را پس برخاست و گرفت کارد را و سر برادرش را برید و فرار کرد : بعد پدرشان آمد به او گفتم که پسر برادرش را کشت و فرار کرد : چون مطلب را فهمید رفت خارج بسراغ پسرش او را یافت درحالیکه درندگان او را پاره کرده اند ، برگشت نومید و دربین راه خود او از شدت گرما و تشنگی و گرسنگی هلاک شد .

۲۲۸- از امام ششم علیه السلام وارد شده که از برای خدای متعال بندگانی است روی زمین از خالص ترین بندگان و نازل نمیکند خدا از آسمان تحفه بزمین مگر آنکه برمیگرداند از آنها و متوجه میکند بغیر آنها : و هیچ بلیه و گرفتاری نیست مگر آنکه متوجه میکند بسوی آن بندگان خالص و از آن بزرگوار است که خدای متعال هر گاه دوست بدارد بنده را فرو میبرد او را در بلا یکنوع فرو بردن شدیدی .

۲۲۹- و از امام ششم علیه السلام وارد است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده نیست رحمت خاصه خدا متوجه کسی که نباشد در مال و بدن او نصیب و بهره در راه خدا .

۷۳۰ عن الصادق عليه السلام لو ان مؤمنا كان في قلة جبل لبعث الله عز وجل اليه من يؤذيه ليوجره على ذلك ۷۳۱ لالی وقد روی ان امراة عثرت فانقطع ظفرها فضحك فقيل لها اما تجدین الوجع فقالت ان لذت ثوابه ازالته عن قلبي مرارة وجعه ۷۳۲ وكان بعضهم يعالج غيره من علته فنزلت به فلم يعالج نفسه فقيل له في ذلك فقال ضرب الجيب لا يرجع ۷۳۳ و فيه و قال ابوعلی الرازی صحبت الفضل بن العیاض ثلاثین سنة ما رأیته ضاحكا ولا متبسما الا یوم مات ابنه علی فقلت له في ذلك فقال ان الله احب امرا فاجبت ذلك ۷۳۴ فی الصافی سورة هود عن القمی ان عادا كانت

۷۳۰- از امام ششم علیه السلام وارد است که اگر مؤمنی در سر کوهی باشد میفرستد خدای متعال کسی را که آزار دهد تا اجر عنایت کند او را بر این آزار .

۷۳۱- در لالی روایت شده که زنی افتاد بزمین و ناخن او قطع شد و او در این حال خندید گفته شد به او آیا درد حس نمیکنی : گفت لذت ثواب این بلیه زایل کرد از دل من تلخی درد آنرا .

۷۳۲- و در آن کتاب است که بعضی از اشخاص با معرفت بودند که امراض مردم را علاج میکردند و چون بخود او عارض میشد خود را معالجه نمیکرد : گفته میشد که چرا درد خود را علاج نمیکنی در جواب گفت خوب دوست و زدن او درد ندارد .

۷۳۳- و در آن کتاب است که ابوعلی رازی گفت همنشین شدم با فضیل بن عیاض سی سال و ندیدم در این مدت او را خندان و نه متبسم مگر روزی که پسر او علی از دنیا رفته بود از جهت سرور او پرسیدم گفت خدای متعال دوست داشت چیزی را من هم خوشم بآن .

۷۳۴- در کتاب تفسیر سوره هود از تفسیر قمی نقل کرده که قوم عاد بلادی داشتند و زمین‌هایی به اندازه چهار منزل راه و دارای زراعت و درختان زیادی بودند و غالباً دارای عمر دراز و اجسام طویله بودند و بت میپرستیدند و فرستاد خدا هود را بسوی آنها که دعوت کند آنها را بدین حق و بدور انداختن بتها ولی آنها ابا کردند و ایمان بحضرت هود نیاوردند و اذیت کردند او را لذا آسمان خودداری کرد از ریزش باران بر آنها هفت سال تا آنکه بقحطی گرفتار شدند و حضرت هود زراعت میکرد و آب میداد زراعت را در این بین دستم آمدند در ب منزل هود و او را طلب کردند از منزل بیرون آمد زنی و گفت شما کیستید گفتند ما از بلد فلان هستیم و خشک شده بلاد ما : آمده ایم خدمت هود درخواست کنیم که از خدا بخواهد برای

بلادهم فی البادیه من المشرق الی الاجفر اربعه منازل و كان لهم ذرع و نخل كثير ولهم اعمار طويلة و اجسام طويلة فعبدوا الاضام و بعث الله اليهم هودا يدعوهم الی الاسلام و ضلع الانداد فأبوه لم يؤمنوا به و دأ ذوه فكفت السماء عنهم سبع سنين حتى قحطوا و كان هود ذراعا يسقى الزرع فجاء قوم الی بابه يريدونه فخرجت عليهم امرأة شمطاء عوراء فقالت من انتم فقالوا نحن من بلاد كذا و كذا اجدت بلادنا فجننا الی هود نسأله ان يدعو الله حتى نمطر و تخصب بلادنا فقالت لو استجبت لهود دعاء لدعا لنفسه فقد احترق زرعه لقله الماء قالوا فاین هو قالت فی موضع كذا و كذا فجاؤا الیه فقالوا یا نبی الله قد اجدت بلادنا و لم يمطر فاسئل الله ان ینخصب بلادنا و نمطر فتهیأ للصلاة و صلی و دعاهم فقال لهم ارجعوا فقد امطرتهم و اخصبت بلادکم فقالوا یا نبی الله انارینا عجا قال و ماریتم قالوا رایننا فی منزلک امرأة شمطاء عوراء قالت لنا من انتم و من تريدون فقلنا جننا الی هود لیدعوا الله لنا فتمطر فقالت لو كان هود داعیا لدعا لنفسه فان زرعه قد احترق فقال هود عَلَيْهِ السَّلَامُ ذاك اهلی و انا ادعوا الله لها بطول البقاء فقالوا و کیف ذالك قال لانه ما خلق الله مؤمنا الا وله عدو يؤذیه و هی عدولی فلان یكون عدوی ممن املكه خیر من ان یكون عدوی ممن یملكنی فبقی هود فی قومه یدعوهم الی الله و نیهام عن عبادة الاضام حتی اختصبت بلادهم و انزل الله

ما باران بیاید و دیار ما آباد شود : آن زن گفت اگر دعای هود مستجاب میشد برای خود دعا میکرد زیرا که زراعات او سوخته از بی آبی : جماعت گفتند کجا است هود گفت در فلان محل آمدند خدمت هود و گفتند ای پینمبر خدا بدرستی دیار ما خشک شده از بی بارانی از خدا بخواه که باران بفرستد و آباد کند بلاد ما را : پس هود مهیا شد برای نماز و نماز خواند و دعا کرد به آنها فرمود برگردید خدا باران فرستاد و آباد کرد دیار شما را : گفتند یا نبی الله چیزی عجیب دیدیم فرمود چه دیدید گفتند در منزل شما زنی دیدیم باین صفت بما گفت شما کی هستید و چکار دارید گفتیم آمده ایم هود را به بینیم که دعا کند خدا برای ما باران بفرستد گفت اگر هود میتواند دعا کند برای خود دعا میکند زیرا زراعات او خشکیده شده و سوخته : هود گفت او عیال من است و من دعا میکنم و از خدا میخواهم طول عمر او را : گفتند چگونه طول عمر و بقای همچه زنی را میخواهید فرمود زیرا خدا نیافریده مؤمنی را مگر آنکه او را دشمنی است که آزار دهد او را : و این زن است دشمن من و اگر دشمن من

علیهم المطر ۷۳۵ ارشاد الدیلمی و قال عَلَيْهِ السَّلَامُ الصبر مطية لا تكبوا بصاحبها و الصبر على المصيبة مصيبة للشامت ۷۳۶ و فيه قال امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد ولا ايمان لمن لا صبر له وقال انا وجدنا الصبر على طاعة الله ايسر من الصبر على عذابه وقال عَلَيْهِ السَّلَامُ اصبروا على عمل لاغنى لكم عن ثوابه واصبروا على عمل لا طاقة لكم على عذابه ۷۳۷ و فيه قيل اوحى الله الى داود تخلق باخلاقى فان من اخلاقى انى انا الصبور والصابر ان مات مع الصبر مات شهيدا وان عاش عاش عزيزا و اعلموا ان الصبر على المطلوب عنوان الظفر و الصبر على المحن عنوان الفرج و قد مدح الله سبحانه عبده ايوب انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب ۷۳۸

کسى باشد که من اختياردار او باشم بهتر است از اينکه کسى باشد که او مسلط بر من باشد؛
بر اين منوال بود هود ميآن قوم خود و خدا را ميخواند و نهى کرد از بت پرستى تا آنکه آباد
شد بلاد آنها و فرستاد خدا براى آنها باران .

۷۳۵- در کتاب ارشاد ديلى از امير المؤمنين عليه السلام نقل است که فرمود صبر مرکبى
است که صاحبش را بزمين نيندازد و صبر بر مصيبت مصيبتى است براى دشمن .

۷۳۶- و در آن کتاب است که امير المؤمنين عليه السلام فرموده صبر نسبت به ايمان به
مثل نسبت سراسر بت جسد : و نيست ايمان براى کسيکه صبر ندارد و فرمود ما يافتيم صبر بر-
طاعت خدا را آسانتر از صبر بر عذاب خدا و فرمود صبر کنيد بر چيزى که بى نياز نيستيد شما
از ثواب آن و صبر کنيد بر کارى که نيست شمارا طاقت چشيدن عذاب آن .

۷۳۷- و در آن کتاب است که خدا وحى کرد به داود متخلق شو به اخلاق من زيرا که
از جمله اخلاق من اين است که من صبور هستم : و صبر کننده اگر با صبر بميرد شهيد مرده
و اگر زنده بماند زنده مانده عزيز : و بدانکه صبر بر مکاره بجهت رسيدن بمطلوب اول ظفر
است و صبر بر شائد اول فرج : و بتحقيق خدا مدح فرموده بنده اش ايوب را آنجا که فرموده
ما يافتيم آن ايوب را صابر نيکو بنده ايست بدرستى که او اواب است و بسيار بما التجا ميکند
۷۳۸- و در کتاب ارشاد است که روايت شده پس از آنکه سخت شد بلاها بحضرت ايوب

روزي عيالش به او گفت چون دعای پيغمبران مستجاب است چه خوب بود شما ميخوانديد
خدا را و دعا ميکرديد خدا بر طرف ميکرد اين شدت را حضرت ايوب فرمود اي زن خدا
بهره داد به نعمتهای خود ما را هفتاد سال : بگذار صبر کنيم بر بلاى او بهمين مقدار: و روايت

و فی الارشاد روی انه لما اشتدت به البلاء قالت له امرأته یوما ان دعاء الانبیاء مستجاب فلوسألت الله کشف ما بک فقال لها یا هذه قد متعنا الله با النعم سبعین سنة فدعینا نصبر علی بلائه مثل ذالک وروی انه لما جاءت امرأته الیه و قد باعت احد ظفائرھا بقوته شق علیه ذالک فنصب نفسه بین یدی الله تعالی ثم قال یارب انک ابتلینی بفقد الاهل و الاولاد فصبرت و بالمرض الفلانی فصبرت ثم عدت امراضه فاذا النداء من قبل الله تعالی ان یا ایوب لمن المنة علیک فی صبرک فقال اللهم لک اللهم لک وصاریح التراب علی رأسه و ینکی و یقول اللهم لک فجاء النداء ا رکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب فرکض برجله فنبتت عین عظیمة فاغتسل منها فخرج جسمه کاللولؤة البیضاء و جاء جراد کله ذهب فصاده هو و اهله و احیی الله تعالی من مات من ولده و رزقه من النساء اللتی تزوجهن اولادا کثیرا کما قال الله تعالی و وهبنا له اهله و مثلهم معهم رحمة منا و ن کری لاؤلی الالباب ۷۳۹ و فیہ قال رسول الله الصبر

شده پس از آنکه آمد عیال او در حالیکه موهای خود را فروخته در راه قوت و امرار معاش گران آمد برایوب: مثل اینکه در مقام احتیاج برآمد: و گفت پروردگارا مبتلا شدم بهلاکت اهل و اولاد صبر کردم: و مبتلا شدم بمرض فلان صبر کردم و بعد یک یک از امراض را شمرد و گفت بر همه صبر کردم: در این هنگام ندائی از قبل خدای متعال آمد که ای ایوب برای کیست منت بر تو در این صبر کردنت: گفت خدایا از برای تو: خدایا از برای تومیگفت و خاک بسر میریخت و گریه میکرد و های میگفت خدایا منت از وجود مقدس تو است بر من: در این هنگام ندا رسید ای ایوب بزنی خود را بزمین این است چشمه آب سرد و گوارا: پس زد بزمین پای خود جوشید آب و ظاهر شد چشمه آب بزرگی پس غسل کرد از آن آب و تن او سالم شد بمثل لؤلؤ درخشنده و نازل شد بر او ملخهایی که تمام طلا بودند گرفت آنها را خود و اهلس و زنده کرد خدای متعال هر که مرده بود از اولادش و روزی کرد خدا به او از زنهائی که ازدواج کرد اولاد زیادی همانطوری که خدا در قرآن شریف فرموده که ماهبه کردیم به او اهلس را و مثل اهلس را با آنها: از روی رحمت و عنایت ما: و بجهت یادآوری صاحبان عقل از الطاف و عنایات ما.

۷۳۹- و در آن کتاب است که رسول خدا فرموده صبر نصف ایمان است و یقین تمام آن.

نصف الايمان واليقين الايمان كله ۷۴۰ مجموعة ورام الحسن قال جربنا و جرب لنا المجر بون فلم نر شيئاً انفع وجدانا ولاضر فقداننا من الصبر : به یداوی الامور ولایداوی هو بغيره ۷۴۱ وفيه وكان بعضهم يمر بالسوق فيرى ما يشتهي فيقول يا نفس اصبري ما احرمك ما تريدين الا لكرامتك علي .

۷۴۲ وفيه عن اكرم بن الصيفي الصبر على جزع الحلم اعذب من جنى ثمر الندم كن كالمداوی جرحه يصبر على الدواء محافظة من طول الداء ۷۴۳ في الحقائق قال النبي ﷺ من اقل ما اوتيتم اليقين وعزيمة الصبر ومن اعطى حظه منهما لم يبال ما فاته من قيام الليل وصيام النهار ۷۴۴ وفيه عن الباقر عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ قال الله تبارك وتعالى من مرض ثلاثا لم يشك الي عواده ابدلته لحما خيرا من لحمه :

۷۴۰- در کتاب مجموعه ورام است از حسن که گفته ما تجربه کردیم و دیگران نیز برای ما تجربه کردند ندیدیم چیزی در داشتن نافع تر و نه در نداشتن چیزی پر ضرر تر از صبر ضرر هر چیزی بصبر جبران میشود و مداوا اما ضرر نداشتن صبر بجیزی جبران نشود .

۷۴۱- و در آن کتاب است که بعضی از علماء از بازار عبور کرد میل کرد بجیزی گفت ای نفس صبر کن : محروم نمیکم تو را از چیزی که میل داری مگر بجهت دوست داشتن من تو را .

۷۴۲- و در آن کتاب نقل است از اکثم پسر صیفی که گفت جزع نکردن گوارتر از چیدن میوه ندامت و پشیمانی : در مقام صبر بوده باش بمثل کسیکه صبر میکند از دواوی روی جراحت : بجهت جلوگیری از طول مرض و درد .

۷۴۳- و در کتاب حقائق است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کمتر چیزی که عطا شده اید یقین است و عزم بر صبر : و هر که از این دو بهره داشت باک ندارد از فوت نماز شب و روزه .

۷۴۴- و در آن کتاب است از امام پنجم علیه السلام که رسول خدا فرموده که خدای متعال فرمود هر که مریض شود سه روز وشکایت بعبادت کننده نکند : عطا میکند به او گوشتی بهتر از گوشت رفته او و خونی بهتر از خون او : اگر عاقبت دادم خواهد بود در حالیکه گناهانش آمرزیده شده و اگر از دنیا رفت میبرم او را بجوار رحمت .

ودما خیرا من دمه : فان عافيته عافيته ولا ذنب له وان قبضة قبضة الى رحمتي ۷۴۵
 انوار البهیه قال الباقر علیه السلام الکمال کل الکمال التفقه فی الدین و تقدیر المعیشه
 والصبر علی النوائب ۷۴۶ فی الحقائق عن الصادق علیه السلام من اشتکی لیلۃ فقبلها بقبولها
 وادی الی الله شکرها کانت کعبادة ستین سنة : سئل ما قبولها : قال : یصبر علیها
 ولا ینبخر بما کان فیها فاذا اصبح حمد الله علی ما کان ۷۴۷ و فیہ عن النبی صلی الله علیه و آله من
 اجلال الله و معرفة حقه ان لا تشکو و جعک و لا تذکر مصیبتک و اما الشکایة الی الله
 تعالی و سؤله الرّفع فحسن قال یعقوب انما اشکو بشی و حزنی الی الله ۷۴۸ لالی عن
 السجاد علیه السلام قال اذا قامت القیامة یأتی بقوم النوق من النور فیرکبون و یدخلون
 الجنه بغير وقوف فی العرصات و بغير حساب و هم الصابرون فی البأساء و الضراء ۷۴۹
 و فیہ قال الرضا علیه السلام قال ابو جعفر علیه السلام من بلی من شیعتنا ببلاء فصبر کب الله له اجر

۷۴۵- در کتاب انوار البهیه نقل است از امام پنجم علیه السلام که فرموده کمال تمام
 کمال : دانستن احکام خداست : و اندازه داشتن در زندگی : و صبر بر نوائب و گرفتاریها .
 ۷۴۶- و در کتاب حقائق است از امام صادق علیه السلام که فرمود هر که دردی مبتلا شود
 شبی و قبول کند آنرا و ادا کند بسوی پروردگار شکر آنرا خواهد بود برای او ثواب عبادت
 شصت سال : از امام پرسیده شد قبول آن چیست : فرمود : صبر کند بر آن : و بکسی نگوید
 ابتلای خود : و وقتی صبح کرد حمد و ثنای الهی را بجا آورد .

۷۴۷- و در آن کتاب است که رسول خدا فرموده از اجلال و تعظیم خدا و شناسائی حق
 خدا این است که شکایت نکنی از درد خود و بمردم نکویی از واردات و مصائب خود : و اما
 شکایت کردن بخدای متعال و درخواست از خدا بر طرف شدن آنرا پس نیکوست همانطوری که
 یعقوب گفت شکایت حزن و غم و گرفتاری بخدا میکنم .

۷۴۸- در کتاب لالی نقل است از امام چهارم که فرمود هر گاه قیامت بیا شود برای دست
 شترانی از نور آورده شود پس سوار شوند و داخل بهشت شوند : بدون درنگ در عرصات و
 بدون حساب : و آنها هستند صبر کنندگان در شداوند و گرفتاریها .

۷۴۹- و در آن کتاب است که حضرت رضا علیه السلام فرمود فرموده است امام پنجم
 علیه السلام هر که مبتلا شود از شیعیان ما ببلائی پس صبر کند می نویسد خدا برای او ثواب
 هزار شهید .

الف شهید ۷۵۰ جامع الاخبار عن امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ قال انك ان صبرت جرت عليك المقادير وانت مأجور وان جزعت جرت عليك المقادير وانت مأذور .

۷۵۱ فی السفینه عن موسی بن جعفر عن ابیه علیهما السلام قال جمع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وفاطمه والحسن والحسین علیهم السلام واغلق علیهم الباب وقال یا اهلئ واهل الله ان الله عزوجل یقرء علیکم السلام وهذا جبرئیل معکم فی البیت ویقول ان الله تعالی یقول انی قد جعلت عدوکم لکم فتنه فماتقولون قالوا نصبر یا رسول الله لا امر الله وما نزل من قضائه حتی تقدم علی الله عزوجل ونستكمل جزیل ثوابه فقد سمعناه بعد الصابین الخیر کله فبکی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حتی سمع نحبیه من خارج البیت فنزلت هذه الایه وجعلنا بعضکم لبعض فتنه اتصبرون وکان ربک بصیرا ۷۵۲ و فیه عن امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ الایمان اربعة ارکان الرضا بقضاء الله:

۷۵۰- در کتاب جامع الاخبار است از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود اگر صبر کردی تقدیر الهی جاری شود و تو اجر بردی : و اگر بی صبری کردی تقدیر الهی جاری شود بر تو و تو وزر و وبال بردی .

۷۵۱- در کتاب سفینه نقل شده از موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش علیهما السلام که فرمود جمع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وفاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و در را بست : و فرمود ای اهل من و اهل خدا بدرستی که خدای متعال سلام میرساند بشما و اینک جبرئیل با شما است در این خانه و میگوید خدای متعال میفرماید بدرستی که قرارداد دشمن شمارا برای شما فتنه و اسباب امتحان شما چه میگویند شما! گفتند ما صبر میکنیم یا رسول الله در مقابل امر و اراده خدا و آنچه از طرف خدا مقدر شده تا آنکه وارد شویم بر خدای متعال و کامل کرده باشیم درجات ثواب و اجر را زیرا که ما شنیده ایم خدا وعده داده صابری را بخیر و خوبی تمام : در این وقت گریه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله باندازه که صدای گریه آنحضرت از خارج شنیده شد پس نازل شد این آیه شریفه و جعلنا یعنی و قرار دادیم ما بعضی از شما را فتنه و امتحان برای بعضی دیگر آیا صبر میکنید و خدای متعال بینا و بصیر است .

۷۵۲- و در آن کتاب است از امیر المؤمنین علیه السلام که ایمان چهار رکن دارد رضا و تسلیم بتقدیر خدا : و توکل و اعتماد بر خدا : و واگذاری امور بخدا : و تن در دادن به او امر خدا .

والتوکل علی الله: و تفویض الامر الی الله: و التسليم لاًمر الله ۷۵۳ و فيه عن الصادق عليه السلام لقی الحسن بن علی عليهما السلام عبد الله بن جعفر فقال يا عبد الله كيف يكون المؤمن مؤمناً وهو يسخط قسمه و يحقر منزلته و الحاكم عليه الله و انا الضامن لمن لم يهجمس في قلبه الا الرضا ان يدعوا لله فيستجاب له ۷۵۴ و فيه قيل للصادق عليه السلام باي شئ يعلم المؤمن انه مؤمن قال بالتسليم لله و الرضا فيما ورد عليه من سرور او غضب ۷۵۵ في حقائق الفيض قدس سره فاعلم انه انما يخرج عن مقام الصابرين بالجزع و شق الجيوب و ضرب الخدود و المبالغة في الشكوى و اظهار الكآبة و تغيير العادة في الملبس و المفروش و المطعم و نحوها و هذه الامور داخله تحت الاختيار فينبغي ان يجتنب جميعها و يظهر الرضاء بقضاء الله تعالى و يبقى مستمرا على عادته و يعتقد ان ذلك كان وديعة فاسترجعت و لا يخرجها عن حد الصابرين توجع القلب و لا فيضان الدمع من العين فان ذلك مقتضى البشريه .

۷۵۳- و در آن کتاب است ازامام ششم عليه السلام که ملاقات کرد حسن بن علی عليه السلام عبد الله جعفر را فرمود : ای عبد الله چگونه مؤمن میتواند مؤمن باشد در حالیکه خشمناک باشد بر قسمت خود و کوچک بشمارد آنرا و حال آنکه قسمت کننده خداست و خدا مقدر کرده آنرا و من ضمانت میکنم برای کسیکه خطور نکند در قلب او مگر رضای بدادۀ خدا: بر اینکه هر گاه دعائی کند و خدا را بخواند مستجاب شود دعای او.

۷۵۴- و در آن کتاب است که امام صادق عليه السلام عرض شد بچه چیز شناخته شود مؤمن که او مؤمن است فرمود بتسليم شدن به دستورات خدا و رضایت بآنچه بر او وارد شود چه خوشی باشد و چه بدی .

۷۵۵- در کتاب حقائق فیض است بدانکه انسان خارج میشود از درجه صابرين بجزع کردن و یاخن دریدن و زدن بصورت و اصرار در شکایت و اظهار غم و اندوه و تغییر حال دادن بلباس و فرش و خورد و خوراک و مثل این امور و همه اینها تحت اختیار انسان است و سزاوار است انسان دوری کند از آنها و اظهار رضایت کند بر تقدیرات الهی و بر این منوال باقی باشد و معتقد باشد آنچه گرفته شده امانت بوده که پس گرفته شده : و اما سوزش دل و ریزش اشک از چشم خارج نمیکند انسان را از درجه صابرين زیرا این امور بمقتضای طبیعت بشریه است . و از این جهت است که بعد از مرگ ابراهیم پسر رسول خدا (ص) اشک از چشمان رسول خدا میریخت به پیغمبر عرض شد مگر شما ما را نهی نکردید از جزع در مصیبت فرمود این نرمی دل است و خدا دوست دارد از بندگانش رحم دل را و فرمود طبیعی است دل می سوزد اشک میریزد و نمیکویم چیزی که باعث غضب الهی شود .

۷۵۶ و فيه قال الفيض في مقام الرضا ومهما اصابته بليّة من الله عزوجل وكان له يقين بان ثوابه الذي ادخر له فوق ما فاتته رضی به و رغب فيه واحبه وشكر لله عليه :

قال هذا ان كان يلاحظ الثواب الذي يجازى به عليه : ويجوز ان يغلب الحب بحيث يكون حظ المحب في مراد حبيبه ورضاه لالمعنى آخر ورائه فيكون مراد حبيبه ورضاه محبوبا عنده ومطلوبا انتهى باقول لما وصل الكلام الى هذا المقام خطر بقلبي ذكر جملة من اصحاب الحسين عليه السلام وبيان كلمات بعض منهم من باب الامتزاج ۷۵۷

في عاشر البحار نقل خطبة من سيدنا الحسين عليه السلام ليلة العاشوراء جعلنا الله من الباكين عليه انشاء الله تعالى فقال عليه السلام اما بعد فاني لا اعلم اصحابا اوفى ولا خيرا من اصحابي ولا اهل بيت ابر واصل من اهليتي فجزاكم الله عنى خيرا الاواني لا ظن يومالنا من هولاء القوم الاواني قد اذنت لكم فانطلقوا جميعا في حل ليس عليكم حرج منى و لازم فهد الليل قد غشيكم فاتخذوه جمالا : و قال له اخوته وابنائهم

۷۵۶- و در آن کتاب است که مؤلف آن در مقام رضا فرموده هر گاه برسد مصیبت و بلیّه از طرف خدای متعال به بنده و یقین داشته باشد که ثواب آن فوق آن چه از او فوت شده برای او ذخیره شده راضی میشود به آن و راغب بان میشود و دوست دارد آنرا و شکر میکند خدا را بر آن : و این هنگامی است که ملاحظه کند ثوابی که به او داده میشود و گاهی ممکن است غلبه پیدا کند دوستی نسبت بکسی و طوری شود که لذت او و مراد او از تحمل و صبر بر مشاق فقط بواسطه خواسته محبوب باشد و از خود سواى خواسته و اراده محبوب خواسته و اراده نداشته باشد این بود کلام فیض : نویسنده این سطور گوید چون کلام باینجا رسید خوش دارم و بدلم گذشت که بنویسم جمله از فداکاریهای اصحاب سیدالشهدا علیه السلام و ذکر بعضی از کلمات آنها از باب نمونه .

۷۵۷- در کتاب جلد دهم بحار نقل شده خطبه از آقا سیدالشهدا علیه السلام در شب عاشورا باین طریق اما بعد بدرستی که من نمیدانم اصحابی با وفاتر و بهتر از یاران خودم : و نمی شناسم اهلبیتی با محبت تر و مهربان تر از اهلبیت خودم خدا جزای خیر دهد بشما : و بعد فرمود بدانید من گمان خوبی در این قوم داشتم که روزی رعایت کنند نسبت ما را بر سول خدا : حال که کار باینجا کشیده که می بینید بدرستی که من بیعت برداشتم و اذن رفتن بشما دادم پس مرا بگذارید و بروید تمام شما آزادید و از طرف من باکی بر شما نیست و عهد را برداشتم

و بنواخیه و ابنا عبدالله بن جعفر لم نفعل ذالك لنبقی بعدك لا ارنا الله ذالك ابدا : ابدئهم بذالك القول العباس بن علی عليه السلام و اتبعته الجماعة عليه فكلموا بمثله و نحوه : فقال الحسين عليه السلام يا نبی عقيل حسبكم من القتل بمسلم بن عقيل فانهبوا انتم فقد اذنت لكم فقالوا سبحان الله ما يقول الناس و ماذا نقول انا تركنا شيخنا و بنوعومتنا خيرا الا اعمام و لم نزم معهم بسهم و لم نطعن معهم برمح و لم نضرب معهم بسيف و لاندري ما صنعوا و الا والله ما نفعل ذالك نفديك بانفسنا و اموالنا و اهلينا و نقاتل معك حتى نرد موردك فقمح الله العيش بعدك - و قام اليه مسلم بن عوسجة فقال انحن نخلى عنك و بما نعتذر الى الله في اداء حقك لا والله حتى اطعن في صدورهم برمحي و اضر بهم بسيفي فاثبت قائمه في يدي و لولم يكن معي سلاح اقاتلهم به لقد فتمهم بالحجارة و الله لانخليك حتى يعلم الله اننا قد حفظنا غيبة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

از این تاریکی شب استفاده کنید و بروید : در این وقت گفتند برادران حضرت و پسران حضرت و پسر برادران و دو پسر عبدالله جعفر که بچه منظور این کار کنیم آیا برای آنکه باقی بمانیم بعد از تو خدا نیارد چنین روزی که بعد تو زنده بمانیم ابدا : و ابتدا کرد . باین بیان قمر بنی هاشم عباس بن علی علیه السلام و بقیه تبعیت کردند از آن بزرگوار و صحبت کردند بمثل آن آقا : فرمود سیدالشهدا علیه السلام به اولاد عقیل بس است شما را قتل و کشته شدن مسلم شما دست از من بردارید و بروید اذن دادم شما را در رفتن : خدا میداند که در نوشتن این کلمات قلم پیش نمیرود و اشک امان نمیدهد : در جواب گفتند سبحان الله اگر ما بر فرض بتوانیم خود را راضی کنیم برفتن مردم چه بگویند : و ما چه بگوئیم : بگوئیم ما تنها گذاشتیم سید و آقا و پسر عموهای خود بهترین پسر عموها را بدون اینکه در راه دفاع از آنها تیر و نیزه و شمشیری بکار ببریم : و آیا برویم و ندانیم چه کردند و چه بسر آنها آمد : نه بخدا قسم همچو کاری نمیکنیم بلکه فدای تو میکنیم جان و مال و کسان خود را تا آنکه بیاید بسر ما آنچه بسر تو آید سیاه باد زندگانی بعد از تو از این عبارت معلوم میشود که نوامیس همراه داشته اند و راضی شده اند که با زینب باسیری بروند : در این وقت برخاست مسلم بن عوسجه و گفت آیا ما تو را واگذاریم جواب خدا را چه بگوئیم در اداء حق تو : نه بخدا قسم و نمیگذاریم تو را تا نیزه بکار بریم در سینه های آنها و با شمشیر بچنگیم با دشمنان تو تا شمشیر بدست ما باشد و اگر هم نیافتیم اسلحه که با آن جنگ کنیم هر آینه با سنگ با آنها بچنگیم : بخدا قسم ما نمیگذاریم تو را و برویم تا خدا را شاهد بگیریم که ما رعایت رسول خدا را کردیم در نبود او نسبت بتو ای پسر رسول خدا بدانکه بخدا قسم اگر بدانم من کشته میشوم و بعد زنده میشوم و بعد

فیک اما والله لو علمت انی اقتل ثم احرق حیا ثم اذری ثم يفعل ذالك بی سبعین مرة ما فارقتك حتی القی حمامی دونك فكيف لا افعل ذالك وانما هی قتلة واحدة ثم هی الكرامة التي لا انفصام لی ابا : وقال زهير بن القين والله لو ددت انی اقتل ثم نشرت ثم قتلت حتی اقتل هكذا الفمرة وان الله يدفع عن نفسك و عن انفس هؤلاء الفية من اهليتك و تكلم جماعة من اصحابه بكلام يشبه بعضه بعضا فی وجه واحد فجزاهم الحسين عليه السلام وانصرف الى مضر به ۷۵۸ لالی وقال بعض الأکابر انی ما ابتليت ببلیة الا کان لله علی فیها اربع نعم : اذلم تكن فی دینی : واذلم تكن اعظم مما هی علیه : واذلم احرم الرضا : واذرجوت الثواب علیها .

۷۵۹ وفيه قال محمد المقدسی رايت شابا علی رقبته غل و علی رجلیه قید مشدود بسلسلة فلما وقع نظره علی قال یا محمد اترى ما فعل بی و اشار بطرفه الى السماء : ثم قال جعلتک رسولی الیه قل له لو جعلت السموات غلا علی عنقی والارضین قیدا

سوخته میشود زنده و خاکسترم به باد داده میشود : و بعد باز مکرر شود با من این کار هفتاد مرتبه من دست از دامن و یاری بر ندارم تا جان را فدا کنم و مرگ را در آغوش کشم در حضور تو : چگونه نکنم و دست از تو بردارم و حال آنکه يك كشته شدن بیش نیست و بعد از آن رسیدن بمقامات عالیه ایست که ابدی و همیشگی است : بمثل اینکه غم دارد که چرا یکجان دارم : و زهیر بن گفت بخدا قسم هر آینه دوست دارم که من کشته شوم و بعد زنده شوم و باز کشته شوم و همین طور تا هزار مرتبه با امید اینکه شاید دفع شود از جان تو و جان این نوجوانان آنچه را که بزبان نمیتوانم بیاورم و دفع هم نشد جای زهیر خالی بود که بهینند ... و او یلا ... و صحبت کردند جماعتی از اصحاب حضرت بکلماتی شبیه یکدیگر : در یکفرض و یکجهت آقا سلام الله علیه درباره آنها دعای خیر کرد و تشریف برد میان خیمه .

۷۵۸- در کتاب لالی از بعضی از بزرگان نقل است که ابتلا پیدا نکردم ببلیة الا آنکه برای خدا نسبت بمن چهار نعمت بود : زیرا که دردینم نبود : زیرا که بزرگتر از آنها مبتلان شدم : و زیرا که راضی هستم : و زیرا که امید ثواب دارم بر تحمل آن .

۷۵۸- و در آن کتاب است که گفت محمد مقدسی دیدم جوانی را بگردن اوغل و پباهای او کندی بود بسته بزنجیر : چون نظر او بمن افتاد گفت یا محمد میبینی چه کرده با من و با چشم اشاره به آسمان کرد : و بعد گفت من تو را قاصد خود قرار میدهم بسوی خدای متعال بگو اگر آسمان غلی قرار دهی بگردن من و زمینها را کندی پهای من : من توجه خود را از تو بر ندارم و بغیر تو توجهی نکنم یکچشم بهم زدن .

علی رجلی لم التفت منك الى سواك طرفة عين^{۷۵۹} وفيه وقد روى ان عمران بن حصين الذي كان من كبار اصحاب رسول الله اتبلى بمرض الاستقاء وكان القي على بطنه على الارض في ثلاثين سنة ولم يكن قادرا على القيام ولا على الجلوس في تلك المدة وحفروا لقضاء حاجته حفيرة تحته ودخل عليه اخوه عليوما وبتكى قال له ما يبكيك قال لما ارى فيك من الحالة العظيمة قال لانك لان ما شاء الله لي احب الي فقال اخبرك بشئى لعل الله ينفعك به ليكن لا تخبر به احدا مادمت حيا : ان الملائكة يزوروننى وانا اوانس بهم ويسلمون على واسمع تسليهم

۷۶۰ و فيه كان عمار من الذين طلبوا رضى الله تعالى بكل ما كان فقد حكى نصر بن مزاحم عنه قال قال في صفين اللهم انك تعلم انى لواعلم ان رضاك فى ان اذنف بنفسى هذا البحر لفعلت اللهم انك تعلم انى لواعلم ان رضاك فى ان اضع ظبية سيفى فى بطنى ثم انحنى عليه حتى يخرج من ظهري لفعلت اللهم انى اعلم مما علمتنى انى

۷۵۹- و نیز در آن کتاب روایت شده از عمران بن حصین که از بزرگان صحابه رسول خدا (ص) بوده مبتلا شده بود بمرض استقاء و سی سال با شکم بروی زمین افتاده بود و قدرت نداشت پیا خیزد و نه بنشیند در این مدت و برای قضاء حاجت او گودی کنده بودند زیر او : روزی برادرش علا بر او وارد شد و بحال او گریه کرد گفت برادرش علا چرا گریه میکنی : گفت بجهت حالی که در تومی بینم : گفت گریه مکن : زیرا آنچه را خدا خواسته دوست تر دارم از هر چیزی و بعد گفت بگویم بتو مطلبی را برای تسکین و آرامش دل تو : لکن مادام که زنده هستم بکسی مگو . بدرستی که ملائکه در حالیکه دارم بدیدن من می آیند و من با آنها انس گرفته ام : و سلام بمن میدهند و من سلام آنها را می شنوم .

۷۶۰- و در آن کتاب است که عمار از جمله کسانی بود که طلب رضایت حق میکرد در هر حالی که بود : و حکایت کرده نصر بن مزاحم که من شنیدم در جنگ صفین میگفت خدایا تو میدانی که اگر من بدانم رضای تو در این است که خود را باین دریا پرت کنم میکنم : خدایا تو میدانی که اگر من بدانم رضای تو در این است که بگذارم سر نیزه را بشکم خود و فرو ببرم در درونم تا از پشتم خارج شود میکنم : خدایا من آگام : بواسطه لطف تو که بمن کرده نیست کاری امروز پسندیده تر در درگاه تو از جنگ با این قوم فاسق فاجر دور از خدا .

لا عمل عملا اليوم هو ارضى لك من جهاد هؤلاء الفاسقين ۷۶۱ لالی وقال رسول الله ﷺ اذا نشر الدواوين ونصبت الموازين لم ينصب لاهل البلاء ميزان ولم ينشر لهم ديوان ثم تلا هذه الاية انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب اي لكثرة لا يمكن عدده وحسابه وذلك لصبرهم على شدائد الدنيا والمصائب والامراض والبلايا ۷۶۲ في السفينه في بلا قال رسول الله ﷺ قال الله تعالى لولا ان وجد عبدي المؤمن في قلبه لعصت راس الكافر بعصاة من حديد لا يصدع راسه ابدا

۷۶۳ وفيه قال رسول الله ﷺ قال الله تعالى لولا اني استحيي من عبدي المؤمن ما تركت عليه خرقة يتوارى بها واذا اكلمت له الايمان ابتليته بضعف في قوته وقله في رزقه فان هو جزع اعدت اليه وان صبر باهت به ملائكتي وعن السجاد عليه السلام الصبر والرضاء عن الله راس طاعة الله ۷۶۴ لي قال ابو عبد الله عليه السلام جاء جبرئيل الى النبي صلوات الله عليه فقال يا رسول الله ان الله ارسلني اليك بهدية لم يعطها احدا قبلك قال رسول الله صلوات الله عليه فقلت

۷۶۱ - در كتاب لالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود روزی که دخترها بجهت حساب باز شود و میزانها بجهت سنجش اعمال پیا شود: برای اهل مصیبت میزان پیا نشود و دفتری باز نشود و بعد تلاوت فرمود آیه شریفه را که جزا میدهد خدا صبر کنندگان را بدون حساب: یعنی بواسطه زیادی اجر شمارش و اندازه آن ممکن نیست: و این بجهت صبرشان هست بر سختیهای دنیا و گرفتاریها و مرضها و بلاها.

۷۶۲ - در کتاب سفینه وارد است که رسول خدا (ص) فرموده خدای متعال فرموده اگر نه این بود که می باید بنده مؤمن من در دلش چیزی می بستم سر کافر را بدستمالی از آهن که درد نگیرد هیچگاه.

۷۶۳ - و در آن کتاب است از رسول خدا (ص) که خدای متعال فرموده اگر خجالت نکشم از بنده مؤمنم نمیگذارم از اثاث برای او خرقة و پارچه که بپوشاند بان خود را: و هر گاه ایمان او کامل شد مبتلا میکنم او را بضعف قوا و کمی روزی پس اگر سخت آمد بر او و بی صبری کرد بر میگردد آنم به او و اگر صبر کرد میباهات کنم به او نزد ملائکه ام و روایت شده از امام چهارم علیه السلام که صبر و رضاء نسبت بقضا و قدر الهی سر هر طاعت و فرمانبرداری خداست.

۷۶۴ - در کتاب لالی وارد است که امام ششم علیه السلام فرمود جبرئیل آمد خدمت رسول خدا و عرض کرد یا رسول الله خدای متعال فرستاده برای شما هدیه که عطا فرموده آن هدیه را قبل از شما به احدی رسول خدا (ص) فرمود چیست آن هدیه جبرئیل گفت صبر است و

وماهی قال الصبر واحسن منه قلت وما هو قال القناعه واحسن منها قلت وما هو قال
الرضا ۷۶۵ وفيه قال عليه السلام الزهد عشرة اجزاء اعلى درجة الزهد ادنى درجة الورع
واعلى درجة الورع ادنى درجة اليقين واعلى درجة اليقين ادنى درجة الرضا ۷۶۶
وفيه قال الشهيد قد نسبة الصبر الى الرضا عند اهل التحقيق كنسبة المعصية على الطاعة
۷۶۷ وفيه وروى عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال لو ادخلتني نارك لم اقل انها
نار واقول انها جنتي لان جنتي رضاك فانما انزلتني اعرف ان رضاك فيه وقال عليه السلام
اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله ۷۶۸ وقال سلمان الفارسي رضي الله عنه يا امير المؤمنين
اتجت الموت ام الحياة فقال لا احب الا ما احبه لى مولاي ونقل ان رجلا من الكاملين
القي فى بحر فقيل له اناخذك ام نبقيك فيه فقال اما انا فلا ادري ايتها خير لى ۷۶۹
وفيه وقد روى فى الاسرائيليات ان عابدا عبد الله دهرأ طويلا فرأى فى منامه ان فلانة

نيكوتر از آن رسول خدا فرمود چيست آن نيكوتر گفت قناعت و نيكوتر از آن رسول خدا فرمود
چيست نيكوتر از آن گفت رضا .

۷۶۵- و در آن كتاب است كه رسول خدا فرمود زهد ده جزء دارد بلند مرتبه زهد
پست ترين درجه ورع است و بلند ترين درجه ورع پست ترين درجه يقين است و بلند ترين درجه
يقين پست ترين درجه رضا است .

۷۶۶- و در آن كتاب است كه شهيد فرموده نسبت صبر بر رضا نزد اهل تحقيق مثل نسبت
گناهست به طاعت .

۷۶۷- و در آن كتاب است كه روايت شده از امير المؤمنين على عليه السلام كه در مقام
مناجات با خدا عرض کرده خدا اگر داخل كنى مرا در آتش خود نگويم اين آتش است بلكه
گويم اين است بهشت من زيرا كه بهشت من رضاى تو است : پس هر جا مكان دهى دانم رضاى
تو در آن است و فرمود با معرفت ترين مردم بخدا راضى ترين آنها است بخواسته خدا و
تقدير خدا .

۷۶۸- و در آن كتاب است كه سلمان رضی الله عنه عرض کرد به امير المؤمنين ع آبادوست
دارى مرگ را يا زندگاني را : فرمود دوست ندارم مگر آنچه مولا و سيد من دوست بدارد
و به پسندد براى من و در آن كتاب نقل است كه مردى از كاملين افتاد بدريا گفته شد به او
آيا در آوريم تو را يا باقى گذاريم گفت اما من ندانم کدام بهتر است براى من .

۷۶۹- و در آن كتاب روايت شده كه در بنى اسرائيل عابدى بود عبادت ميكرد خدا را
روز گارى طويل در خواب ديد كه فلان زن همنشين تو خواهد بود در بهشت سراغ او را گرفت

رفیقتک فی الجنة فسأل عنها فاستضافها ثلاثة ايام لينظر الى عملها فكان يبيت قائما وتبيت نائمة و يظل صائما و يظل مفطرة فقال لها امالك عملا غير مارايت فقالت ماهو غير ما رأيت ولا اعرف غيره فلم يزل يقول تذكري حتى قالت خصيله واحده هي ان كنت في شدة لم اتمن ان اكون في رخاء وان كنت في مرض لم اتمن ان اكون في صحة وان كنت في الشمس لم اتمن ان اكسون في الظل فوضع العابد يديه على رأسه و قال اهذه خصيله هذه والله خصلة عظيمة يعجز عنها العباد ٧٧٠ و فيه فما يقوله جهال الناس وعوامهم بل كثير من خواصهم باللسان او القلب لوان الله اغثنائي: اوشفاني: اورزقني ابناً بدل البنت: اوابقى لي ولدي اوداري: اوملكي: او فعل بي اوبفان كذا لكان اصلح او احسن وامثال ذلك من العبارات المشعرة بالاعتراض لاريب انها من الشرك الخفي ونقل ذلك العبارة بعد ذكر آية الشريفة فلا وربك لا يؤمنون بك حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليماً .

يا حجة بن الحسن العسكري

اقول لما انتهى ذكر اخبار الصبر و مزايها الى هنا سنخ بيالى ان قارى هذا

و مهماني كرد از او تا به بيند عمل او را ناسه شبانه روز : عابد شب را بنماز و عبادت ميگذراند و آن زن ميخوايد : روزها را عابد روزه ميگرفت و آن زن بي روزه بود : عاقبت عابده آن زن گفت آيا نيست تو را عملي غير آنچه ديده ام گفت نيست عملي غير آنچه ديدى . و عملي غير آنچه ديدى نشان ندارم : هميشه عابد مى گفت بگوچه عملي دارى تا عاقبت آن زن گفت يك خصلت كوچكى دارم و آن اين است كه اگر در سختي باشم آرزو نميكنم كاش در رفاه بودم : و اگر مريض باشم آرزو نميكنم كاش در صحت بودم : و اگر در آفتاب باشم آرزو ندارم كاش بسايه بودم : عابد گذاشت دو دست بسر خود و گفت آيا اين خصلت كوچكى است اين به خدا قسم خصلت بسيار بزرگى است كه عاجزاند از آن عباد و عبادت كنندگان .

٧٧٠- و در آن كتاب است كه آنچه جهال و عوام مردم مى گویند بلکه خواص بزبان يا بدل كه كاش خدا مرا غنى ميكرد : يا شفا ميداد : يا بجای دختر پسر ميداد يا آنكه كاش براى من باقى ميماند اولادم : يا خانه ام : يا ملكم : يا آنكه كاش با من يا با فلان اينطور و آنطور رفتار مى شد : يا آنكه اينطور ميشد بهتر بود و اصلح بود و شبیه باين گونه كلمات و عبارات كه اشاره دارد باعراض شكى نيست اينها شرك خفى است و اين عبارات بعد از ذكر آية شريفة

المختصر يمكن ان تمل من قرائته و مطالعته فلذا الجأت الى الاعتذار بان الله شاهد على صدق مقالتي بان صارحالي ومثلي بمثل حال من وقع في بستان مشحونة بالوان الرياحين والائمار كلما اراد الخروج منه شغله نوع من الريحان ولون من الوانها وثمره من اثمارها الذبذبة كيف لا يكون كذلك وقد ورد في الصبر واثرها في القرآن المجيد على نقل بعض سبعين ونيف آية و اما الاخبار لاتعد ولا تحصى من النبي بل الانبياء والائمة الاطهار سلام الله عليهم اجمعين ما اقول وما يمكن ان يقال في بيان صفة و حقيقتها حيث قال في الانوار اعلم ان محامد الاخلاق كلها ترجع الى الصبر لكن له اسم بكل واحد من مورده فان كان صبورا عن شهوة البطن والفرج سمى عفة : وان كان على احتمال مكروهه اختلف اساميه عند الناس باختلاف المكروه الذي عليه الصبر فان كان في مصيبة اقتصر على اسم الصبر ويضاده الجزع

است فلا وربك الخ که خدا میفرماید خطاب به پیغمبرش نه قسم به پروردگار تو که ایمان نیاورده اند بتو مگر آن هنگام که تو را در امر مالی حکم قرار دهند و تو بضر آنها حکم کنی و نیابند در نفس خود حرجی و اشکالی در آنچه حکم کردی و راضی باشند و چون و چرا نکنند و تسلیم آن شوند .

چنین گوید نویسنده و فراهم کننده این آثار حسین بجستانی عفی عنه چون کلام باینجا رسید و ذکر اخبار صبر و مزایای آن تا باین حد نوشته شد بخاطرم رسید که ممکن است برای خواننده ملال دست دهد و عارض شود ازینجهت مجبور شدم که در مقام اعتذار بگویم خدا را شاهد میگیرم بر راستی کلامم که حال حقیر شده الان بمثل حال کسی که وارد باغی پر از اقسام گلها و میوهها شود و هرچه اراده کند بیرون آید جلب کند نظر او را نوع دیگری از گلها و رنگ دیگری : و میوه دیگری از میوه دیگری از میوههای شیرین و پرمزه آن چگونه این چنین نباشد و حال آنکه وارد شد درباره صبر و اثر آن در قرآن مجید بنا بر نقل بعضی هفتاد و چند آیه : و اما اخبار وارده در این باره بقدری وارد شده از پیغمبر ما بلکه از تمام پیغمبران و ائمه اطهار علیهم السلام که قابل شمارش و احصاء نیست . چه بگویم چه میشود گفته شود در بیان وصفی و بیان حقیقت آن چنان صفتی که صاحب انوار گفته بدانکه هر خلق پسندیده برگشت آن بصبر است لکن هر یک اسمی از آنها دارد بخصوص و در معنی همان صبر است : اگر صبر از شهوت شکم و فرج باشد نام آن عفت است : و اگر صبر و تحمل ناروائی باشد اسامی آن مختلف

وان كان في احتمال الغنى سمى ضبط النفس ويضاده البطر وان كان في حرب ومقاتلة سمى شجاعة ويضاده الجبن وان كان في كظم الغيظ والغضب سمى حلما ويضاده السفه وان كان في نائبة من نوائب الدنيا سمى سعة الصدر ويضاده الضجر والبترم وضيق الصدر وان كان في اخفاء كلام سمى كتمان السر وان كان في فضول العيش سمى زهدا ويضاده الحرص وان كان صبرا على قدر يسير من من الحظوظ سمى قناعة ويضاد الشره ومن جهة دخول هذه المحاسن في الصبر لما سئل عليه السلام عن الايمان قال هو الصبر لانه اكثر اعماله واعزها: كما قال عليه السلام الحج عرفة وقد جمع الله ذلك فسمى الكل صبورا فقال تعالى والصابرين في البأساء اي المصيبة والضراء اي الفقر وحين البأس اي المحاربة اولئك الذين صدقوا و اولئك هم المتقون وبعضهم ظن ان هذه احوال مختلفه في ذواتها وحقايقها نظرا الي تعدد الاسامي والصواب ما عرفت انتهى : ۷۷۱

لالی عن النبي صلی الله علیه و آله انه قال عجبت من اخي يوسف كيف استغاث بالمخلوق دون

میشود نزد مردم باختلاف ناروائی که صبر بر آن شده اگر تحمل مصیبتی باشد فقط به آن صبر گفته میشود : وضد آن جزع است و بیثباتی : و اگر تحمل بر غنا باشد نامیده میشود ضبط نفس وضد آن بطراست و خودخواهی : و اگر تحمل مشاق در جنگ باشد نامیده میشود شجاعت وضد آن جبن است و ترس : و اگر تحمل در فرو نشانندن خشم باشد و غضب نامیده میشود حلم وضد آن سفه است : و اگر تحمل در گرفتاری از گرفتاریهای دنیا نامیده میشود سعه صدر وضد آن ملالت است وضیق صدر : و اگر تحمل در اخفاء و پوشیدن کلامی باشد نامیده میشود کتمان سر و اگر تحمل در خودداری از زیادتی در زندگانی باشد نامیده میشود زهد وضد آن حرص است : و اگر تحمل بر کمی حظوظ و لذائذ باشد نامیده میشود قناعت وضد آن شره و زیاده رویست : و از جهت داخل بودن تمام این خوبیها در معنای صبر است که چون پرسیده شد از رسول خدا از ایمان : فرمود ایمان صبر است زیرا که اکثر اعمال ایمان و شریف ترین آن صبر است همانطور که درباره حج فرموده الحج عرفه یعنی تمام حج عرفه است : و خدای متعال جمع فرموده و نامیده تمام را صبر : آنجا که فرموده (والصابرين في البأساء) یعنی در مصیبت و صبر کنندگان در ضراء یعنی بر فقر و هنگام سختی یعنی هنگام جنگ آنها هستند راست کرداران و آنها هستند پرهیز گاران : و بعضی گمان کرده اند که بواسطه این صفات در موارد مختلفه حقیقت و ذات آنها نیز مختلف است نظر باختلاف اسامی آنها لکن صواب و حق آن بود که گفته شد یعنی ولو اسامی مختلف است ولی در همه جا مراد صبر است انتهى فرمایش سید در انوار .

۷۷۱ - در کتاب لالی نقل شده از رسول خدا ص که فرمود شگفت دارم از برادر من یوسف ع

الخالق حيث قال للناجی منهما اذكرني عند ربك يعنى الملك بانى محبوس ظلماً فانسيه الشيطان ذكر ربه يعنى انسى الشيطان الساقى ذكر يوسف عند الملك حتى لبث فى السجن بضع سنين وقيل انسى يوسف ذكر ربه حتى استغاث الى المخلوق و كان من شأنه ان يتوكل على الله وعنه عليه السلام لولا كلمته ما لبث فى السجن طول ما لبث و عن ابي عبد الله عليه السلام قال جاء جبرئيل عليه السلام فقال يا يوسف من جعلك احسن الناس وجها قال ربي قال فمن حببك الى ابيك دون اخوتك قال ربي: قال فمن ساق اليك السيارة قال ربي: قال فمن صرف عنك الحجارة قال ربي: قال فمن انقذك من الجب قال ربي: قال فمن صرف عنك كيد النسوة قال ربي: قال فان ربك يقول مادعاك الى ان تنزل حاجتك بمخلوق دونى البث فى السجن بما قلت بضع سنين اى سبع سنين وفى خبر آخر فاوحى الله الى يوسف فى ساعة تلك وذكر فيه مامر وزاد عليها من اريك الرؤيا

چگونه چسبید بمخلوق و خالق را رها کرد هنگامیکه گفت بمراد آزاد شده از زندان اسم مرا هم پیش سلطان ببر و بگو که من زندانی شده‌ام از روی ظلم و عدوان : پس شیطان از یاد او برد که نام یوسف را ببرد نزد سلطان و این فراموشی باعث شد که یوسف در زندان بماند هفت سال : و بعضی گفته‌اند مراد این است که از یاد یوسف برد شیطان نام خدا و خدا را تا آنکه پناه بمخلوق خدا برد : و حال آنکه زبینه بود از یوسف توکل کند بخدا و بغیر خدا اعتماد نکنند و نقل شده از رسول خدا ص که اگر نبود گفتن یوسف از کرنی عند ربك يعنى از من یاری کن نزد ملك و پادشاه نمی‌ماند در زندان بآن مقدار زیادى که در زندان باقی‌ماند و از امام ششم علیه السلام است که در این هنگام جبرئیل آمد و گفت ای یوسف که قرار داد تورا زیباروترین مردم : گفت خدا گفت که دوستی تورا بقلب پدردت انداخت و از برادرانت نینداخت : گفت خدا گفت که عبور داد قافله‌را بر سرچاهی که میان آن بودی : گفت خدا: گفت که تورا حفظ کرد از سدمات سنگهائی که میان چاه بسوی تو انداخته شد : گفت خدا، گفت که تورا از میان چاه بیرون آورد : گفت خدا : گفت که مکر و خدعه زنان را از تو برگردانید و تورا نگهداشت . گفت خدای من : گفت خدای تو میفرماید چه وادار کردتو را که حاجت خود را گفتم بمخلوقی و بدرگاه ما حاجت خود را نیاوردی : بواسطه این عمل بمان در زندان هفت سال و در روایت دیگر است که خدا وحی فرمود بیوسف در همان ساعت و بیان شد در وحی آنچه گذشت و علاوه بر آنها ای یوسف آیا که بتو نمایاند خوابی که دیدی و به پدردت گفتمی گفت تو ای پروردگار من : گفت آیا که بتو آموخت دعائی را که خواندی و از چاه نجات یافتی : گفت تو ای پروردگار من : فرمود آیا که بتکلم آورد

التي رأيتها فقال انت يارب قال فمن علمك الدعاء الذي دعوت به حتى جعلك من الجب فرجا قال انت ياربي قال فمن انطق لسان الصبي بعذرك قال انت يارب قال فمن صرف عنك كيد امرأة العزيز قال انت يارب قال فمن الهمك تأويل الرؤيا قال انت يارب : ثم قال فكيف استغثت بغيري ولم تستعن بي رتسئلني ان اخرجك من السجن واستعنت واملت عبدا من عبادي ليذكرك الى مخلوق من خلقي في قبضتي ولم تفرع الى البث في السجن بذنبك بضع سنين بارسالك عبدا الى عبد وفي رواية اخرى زاد في كل مرة فصاح ووضع خده على التراب ثم قال انت يارب ۷۷۲ لالي نقل من فوائد الصبر و خواصه قصة يوسف و زليخا بطرق مختلفه منها انه يوقظ النفس ويذهب بالغفله و يوفق للتوبة و يصفى القلب عن المعاصي و يردعه عنها و يبعث على فعل الطاعات و القيام على العبادات و الخيرات فانه نعم المعين على غيره من الطاعات و اجتناب المعاصي لقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا استعينوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرين اي هو معهم بالتوفيق و التسديد يسهل عليهم اداء العبادات و الاجتناب

بچه را که گواهی داد به بیگناهی تو : گفت تو ای پروردگار من : فرمود آیا که خدعه و مکر زلیخا زن عزیز را از تو دفع کرد: گفت تو ای پروردگار من : فرمود که آیا تورا ملهم کرد بتعبیر خواب : گفت تو ای پروردگار من : بعد فرمود با همه این عنایات ما پس چگونه استغاثه بغير کردی و یاری از ما نخواستی در نجات و چرا نخواستی از ما که تورا خلاصی دهیم از زندان و کمک خواستی و امید بردی به بنده از بندگان که از تو نامی ببرد نزد پادشاه که او خود مخلوقی است ضعیف در کف با کفایت ما : و رو نیاوردی بسوی ما پس بواسطه این گناه باید بمانی در زندان هفت سال چون فرستادی بنده بسوی بنده : و روایت دیگر است زیارتی و آن اینکه در هر مرتبه صحنه میزد و صورت بخاک میمالید و میگفت پروردگارا تو .

۷۷۲ - در کتاب لالی گفته که از جمله فوائد صبر و خواص آن حکایت یوسف و زلیخا است که با نحاء مختلف نقل شده که این قصه از جمله فوائدش این است که باعث بیداری نفس میشود و غفلت را زائل میکند و توفیق میدهد برای توبه و صفا میدهد و پاک میکند دل را از گناهان و باز میدارد دل را از گناه و امیدارد بر طاعت و قیام بعبادت و خیرات زیرا که صبر بهترین یار و معین است بر غیرش از طاعات و بردوری از معاصی برای آنکه خدا فرمود ای کسانی که ایمان آورده اید استعانت بچوئید در کارها بصبر و نماز بدرستی که خدا با صابرين است یعنی خدا با آنها است بدادن توفیق و پایداری که باعث سهولت بجا آوردن عبادات میشود

عن المقبّحات و منها انه يبصره على نعماء ربه وعظيم آلائه فيؤدّي الى اداء شكره تعالى ومنها انه اعظم اسباب الفرج والنيل الى المراتب العالية الدنيوية والاخرويه كما في قصة يوسف عليه السلام حيث بلغ بالصبر على المحن وعن مواصلة زليخا ما بلغ حتى قال في جواب اخوته انا يوسف وهذا اخي قد من الله علينا انه من يتق ويصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين ورزقه الله زليخا باحسن صورة كما في اخبارنا عن الائمة عليهم السلام ان زليخا ارادت ان تقف يوما على طريق يوسف تشكوا اليه الحاجة فقالوا لها انك فعلت ما فعلت معه ونحن نخاف عليك منه فقالت زليخا لكني لا اخاف منه لاني رايتنه يخاف الله وانا لا اخاف من يخاف الله فوقفت على طريقه فلما قرب منها قالت يا يوسف بحق الله الذي جعل العبيد بطاعتهم له ملوكا وجعل الملوك بمعصيتهم عبيدا ففوقف لها يوسف عليه السلام فقال لها ما حملك على الامر الذي اردته مني فقالت حسنتك وجمالك وانه ليس كان في مصر مثلي في الحسن وكان زوجي عيّناً فقال يوسف

ودوري كردن از نشنيتها : واز جمله فوائد اين قصه اين است كه بينا ميكنند آدم را بنعمتهاي خدا و مي فهمد بزرگي نعمتهاي خدا را و آن باعث ميشود كه اداء كند شكر نعمت خداي متعال را و از جمله فوائد صبر اين است كه بزرگترين سبب شادي و رسيدن بمراتب عاليه دنيوي و اخرويه است مثل صبر يوسف و قصه او كه بواسطه صبر بر شداوند و خود داري از زليخا رسيد بهر جا كه رسيد تا آنجا كه در جواب برادرهايش گفت من يوسفم و اين است برادر من كه منت خدا نهاده بر ما و گفت هر كه پرهيزگار باشد و صابر خدا ضايع نمي كند اجر نيكو كاران را و بواسطه همان صبر بود كه رساند به او زليخا را در بهترين صورت آنطوريكه در اخبار ما وارد شده از ائمه عليهم السلام كه زليخا ميل كرد روزي بايستند سر راه يوسف كه شكايه كند از روزگار نزد يوسف به او گفتند ما از تو با يوسف ترس داريم بر تو از يوسف زليخا گفت اما من ترسي ندارم از او زيرا من ديدم او را كه از خدا مي ترسد و من از كسيكه ترس از خدا دارد نمي ترسم لذا بود كه ايستاد سر راه تا آنكه يوسف نزديك شد گفت اي يوسف تو را قسم مي دهم بحق خداييكه بندگان را بواسطه اطاعت پادشاه مي كند و قرار مي دهد پادشاهان را بواسطه معصيت بنده توقف كن براي عرض حاجت يوسف ايستاد و گفت بزليخا چه غرض و ادار كرد تو را بر آن كاريكه خواستي از من زليخا گفت زيبائي و جمال تو: و ديگر آنكه نبود در مملكت مصر كسي بحسن و جمال من در حاليكه شوهر من و همسر من عنين بود و غير قادر بر كاري: يوسف گفت اي زليخا چگونه خواهد بود حال تو اگر به بيني پيغمبري را كه در آخر الزمان است كه نام او محمد است صلي الله عليه و آله كه در حسن و جمال از من بر تراست وجود او از من بيشتر

يا زليخا كيف لورأيت نبيا في آخر الزمان اسمه محمد صلى الله عليه وآله يكون احسن مني وجها واسمح كفاً فقالت آمنت بذلك النبي وصدقت به فقال كيف تؤمنين به ولم ترايه قالت لانك لما ذكرت اسمه وقع حبه في قلبي فاوحى الله سبحانه جبرائيل الي يوسف لما صدقت زليخا بنبيي ولم تره اعطيتها ما تسأل فقال لها يوسف يا زليخا هذا جبرئيل يقول اسأليني ما اردتني فقالت اسأل خصالا ثلاثة الاولى ان يرجع شبابي الثانيه ان تكون انت زوجي الثالثه ان اكسون معك في الجنة فمسح جبرئيل جناحه عليها فصارت الي شبابها فزوجها جبرائيل يوسف وتكون في الجنة معه .

ونقل من شدة حبها به انها قد احتجمت يوما فلما دخل الدم على الارض كان مكتوبا فيه يوسف يوسف اينما سال.

وحكى ايضا انها افتصدت فارتسمت من دمها على الارض يوسف يوسف ۷۷۳ وفيه وروى انه كان في بنى اسرائيل رجل فقيه عالم مجتهد وكانت له امرأة وكان بها معجبا فماتت فوجع عليه وجعا شديدا حتى خلا في بيت واغلق على نفسه واحتجب عن الناس فلم يكن يدخل عليه احد ثم ان امرأة من بنى اسرائيل سمعت به فجاءته فقالت

است : زليخا گفت ایمان آوردم به او و تصدیق کردم نبوت او را : يوسف گفت چگونه ایمان آوردی و حال آنکه ندیدی او را : زلیخا گفت همینکه نام او را بردی حب و علاقه او بدل من افتاد: در حال خدای متعال وحی کرد بیوسف که چون زلیخا ایمان آورد به حبیب ما در حالیکه ندیده او را ما عطا کردیم به او هر چه بخواهد: يوسف گفت بزلیخا این جبرئیل است و میگوید بخواه از ما آنچه بخواهی و میل داری، زلیخا گفت سه چیز درخواست من است: اول آنکه جوانی من بر گردد: دوم آنکه تو که یوسف هستی همسر و شوهر من باشی: سوم آنکه در بهشت با تو باشم: جبرئیل بر خود را مالید به او بر گشت به جوانی و تزویج کرد جبرئیل او را به یوسف و با او خواهد بود در بهشت و نقل شده از شدت دوستی زلیخا بیوسف که روزی حجامت کرد پس از آنکه خورش بزمن رسید و فرو رفت بهر جای زمین که رسیده بود نقش بسته بود یوسف یوسف و نیز حکایت شده که زلیخا فصد کرده بود نقش بسته بود از خورش بر زمین یوسف یوسف

۷۷۳ - و در آن کتاب است که روایت شده در بنی اسرائیل مردی بود فقیه و دانا و مجتهد

وزنی داشت که بسیار او را دوست میداشت آن زن مرد و مردن زن خیلی ناراحت و دردناک کرد او را بطوریکه در خانه نشست و کسی را بخود راه نمیداد و در بر روی خود بسته بود پس هیچکس بر او وارد نمیشد: زنی از بنی اسرائیل شنید مطلب را آمد پیش آن عالم و گفت مرا

لی الیه حاجة استفتیة منها لیس بخبرنی الا ان اشافه بها فذهب الناس ولزمت الباب
فاخبر فاذن لها فقالت استفتیک فی امر فقال ما هو فقالت انی استعرت من جارתי حلیا
فکنت البسه زمانا ثم انهم ارسلوا السی فیہ فأردہ قال نعم والله قالت انه قدمکث
عندی زمانا طویلا قال ذالک احق لردک اياه قالت رحمک الله افتأسف علی ما اعارک الله
ثم اخذمنک فابصر ما کان فیہ ونفعه الله بقولها.

۷۷۴ نقل عن بعض التواریخ فی السفینه انه سخط کسری علی بوذرجمهر
فحبسه فی بیت مظلم وامران یصفد بالحیدر فبقی ایاما علی تلك الحال فارسل الیه
من یسأله عن حاله فإذ هو منشرح الصدر مطمئن النفس فقالوا له انت فی هذه الحاله
من الضیق ونراک ناعم البال فقال اصطنعت ستة اخلاط وعجنتها واستعملتها فهی الی
اقتنی علی ماترون قالوا صف لنا هذه الاخلاط لعلنا ننتفع بها عندا البلوی فقال نعم
اما الخلط الاول فالثقة بالله عزوجل : واما الثاني فکل مقدر کائن : واما الثالث

حاجتی است که باید پیرسم از آن و کسی نیست که خبر دهد مرا از آن مگر آن که از شما پیرسم
و مشکل مرا حل کنی پس از آنکه اذن داده شد که پیرسدمطلب را . زن گفت من از همسایه ام
بماریه گرفتم از زبوری وزمانی از آن استفاده کرده و پوشیده ام همسایه فرستاده پی آن که از
من بگیرد آیا برگردانم به او گفت بلی بخدا قسم آن زن گفت زمان طویلی نزد من بوده گفت
اگر زمان طویلی بوده سزاوارتر است که برگردانی به او زن گفت خدا رحمت کند تو را پس
چرا اسف و غم داری بر چیزی که عاریه بتو داده خدا و بعد گرفته از تو مرد بخود آمد و پند
گرفت از قول و کلام آن زن

۷۷۴ - در کتاب سفینه نقل شده از بعضی از تواریخ که غضب کرد پادشاه کسری بر -
بوذرجمهر و او را حبس و زندانی کرد در محل تاریکی و دستور داد که کند و زنجیر بدست
و پای او بزنند و باین حال بود ایامی چند: بعد فرستاد کسی را که از او خبری بگیرد و چگونگی
حال او را ببیند و وقتی خبر گرفت دید او بادل وسیعی و اطمینان خاطر میگذراند به بوذرجمهر
گفت با این ضیقی مکان و تاریکی و شکنجه باز می بینم خوشی و ناراحتی از خود نشان نمیدهی
گفت من معجونی ساختم از شش ماده و او را استعمال میکنم و آن معجون ادامه داده خوشی
مرا بطوریکه میبینید گفتند بیان کن برای ما مواد اصلی آنرا شاید ما هم بتوانیم فائده ببریم
از آن هنگام گرفتاری . گفت اما ماده اول ثقه و اعتماد بخدای عزوجل در امور و اما دوم علم
باینکه هر چه مقدر شده باید بشود و شدنی است: و اما سوم صبر است و آن بهتر چیز است که بکار
برد آدم مبتلا : و اما چهارم اینکه اگر صبر نکنم پس چکنم و حال آنکه میدانم جزع و بیصبری

فالصبر خیر ما استعمله الممتحن: واما الرابع فاذا لم اصبر فماذا اصنع ولا عين علی نفسی بالجزع: واما الخامس فقد یكون اشد مما انا فیہ: واما السادس فمن ساعة الی ساعة فرج فبلغ ما قاله کسری فاطلقه واعزه.

۷۷۵ لالی وقال بعض خرجت مع صديق لی بالبادیه فاضلنا الطريق فاذا رأینا فی یمین الطريق خیمة فقصدناه فسلمنا فاذا امرأة ردت علينا السلام فقالت من انتم: قلنا ضالین قصدناکم لنأنس بکم فقالت ادبروا وجوهکم حتی اعمل من حکم شیئا ففعلنا فبسط لنا مسحاً وقالت اجلسوا حتی یجئ ابنی وکانت قد ترفع طرف الخیمة و تنظر فرفعتها مرة فقالت اسئل الله بركة المقبل وقالت اما الناقة فناقہ ابنی واما الراكب فلیس هو فلما ورد الراكب علیها قال یام عقیل عظیم الله اجرک بسبب عقیل قالت ویحک مات عقیل قال نعم قالت بمامات قال از دحمته الناقه والقتہ فی البئر فقالت له انزل وخذ زمام القوم فقربت الیه کبئاً فذبحه وصنعت لنا طعاما فشرعنا فی

فائده ندارد: اما پنجم علم باینکه گرفتارتر از من هست و اشخاصی از آنچه من مبتلایم بشدیدتر مبتلایند و اما ششم اینکه از این ساعت تا آن ساعت امید فرج و رفع گرفتاریست خبر این گفتگو به کسری رسید او را رها کرد و گرامی داشت

۷۷۵ - در کتاب لالی از بعضی نقل شده که گفت خارج شدم با رفیقی بسوی بیابان راه گم کردیم ناگاه دیدیم طرف راست راه خیمه ایست بقصد آن رفتم اذن طلبیدیم و سلام کردیم زنی بود میان خیمه جواب سلام داد و گفت شما که هستید: گفتم ما گمشده ایم آمده ایم نزد شما که از شما توشه بگیریم و نفعی ببریم. گفت صورت خود بگردانید از من تا من ادا کنم حق مهمانی شما را روبر گردانیدم پهن کرد برای ما پلاسی و گفت بنشینید تا پسرم بیاید و گاهی دامن خیمه و چادر بالا میزد و نگاه میکرد با انتظار پسرش تا آنکه مرتبه بلند کرد و گفت از خدا خواهانم میمون و مبارک باشد قدم آنکه می آید و گفت مثل اینکه شتر شتر پسر من است و اما سواره غیر اوست تا آنکه سواره وارد شد بر آن زن و گفت خدایتو اجر بدهد در باره بسرت عقیل زن گفت وای بر تو عقیل پسرم مرد گفت بلی گفت بچه سبب و علت گفت شتر به او تنه زد و انداخت او را میان چاه: زن گفت پیاده شو و پذیرائی از واردین کن و گوسفندی آورد و گفت بکش او را پسر برید گوسفند را وزن از آن غذائی تهیه کرد و جلو ما گذاشت و ما شروع کردیم بخوردن و تعجب کردیم از صبر آن زن: پس از آنکه ما از خوردن فارغ شدیم آمده به سوی ما و گفت آیا هست میان شما کسیکه بداند قرآن را گفتم بلی گفت بخوان برای من آیاتی

اکل الطعام و تتعجب من صبرها ولما فرغنا خرجت إلینا وقالت ایها القوم افیکم من یحسن کتاب اللہ قلت بلی.

قالت اقرء علی آیات اتسلی بها من موت الولد قال قلت اللہ عزوجل یقول وبشر الصابرين الذین اذا اصابتهم مصیبة الی المہتدون قالت اللہ هذه الایة فی کتاب اللہ هكذا قلت واللہ ان هذه الایة فی کتاب اللہ هكذا فقالت السلام علیکم فقامت وصلت رکعات ثم قالت اللهم انی فعلت ما امرتني به فانجز لی ما وعدتني به ثم قالت لو کان یبقی احد لاحد لقلت فی نفسی لقد یبقی لی ابنی من جهة حاجتی الیه قال فخر جنا من عندها قائلین ما راینا اکمل منها ۷۷۶ عن الاوزاعی قال حدثنی بعض الحكماء قال خرجت وانا ارید الرباط حتی اذا کنت بعریش مصر فاذا انا بمظلة وفيها رجل قد ذهب عیناه واسترسلت یداه ورجلاه وهو یقول الحمد لسیدی ومولای اللهم انی احمدک حمدا یوافق محامد خلقک کفضلک ایای علی سائر خلقک ان فضلتنی علی کثیر ممن خلقت تفضیلا فقلت واللہ لاسئلنه فدنوت منه و سلمت علیه فرد علی السلام فقلت له رحمک اللہ انی اسئلك عن شیئی اتخبرنی به ام لافقال ان کان عندی منه علم

که تسکین یابد بان دل من از مرگ پسر گفت گفتم خدای عزوجل میفرماید بشارت بده کسانی را که هر گاه مصیبتی بآنها رسد صبر کنند تا آخر آیه زن گفت تو را بخدا این آیه در کتاب خداست و چنین است که خواندی در کتاب خدا گفتم بخدا در کتاب خدا این آیه چنان است که خواندم بعد سلام وداع بما داد و برخاست بنمار و رکعاتی نماز خواند و گفت خدایا بمن دستور دادی صبر کنم صبر کردم بمن عنایت کن آنچه بصابرین وعده فرمودی بعد گفت اگر ممکن بود کسی بماند برای کسی و دنیا را وفا و بقائی بود هر اینه تمنا می کردم بماند برای من پسر من تا قائم باحتیاجات من باشد (اما افسوس که احدی برای احدی باقی نمی ماند) داوی میگوید ماهم از نزد آن زن خارج شدیم و گویا بودند که ندیدیم ما کاملتری از آن زن

۷۷۶ - از اوزاعی نقل شده که گفت بعضی از دانشمندان و حکما برای من حدیث کردند که من بیرون شدم بروم بر براط بر خوردم در کنار شهری به سببانی که در آن جا داشت مردیکه چشمهای او رفته بود و دست و پاهای او نیز شل و بی رمق بود و در این حال میگفت حمد ثابت است برای سید و آقای من خدایا حمد میکنم تو را حمدی که برابر می کند با حمد تمام خلق تو همانطوریکه برتری دادی تو مرا بر تمام مخلوق خود آنجائیکه برتری دادی مرا بر کثیری از کسانی که خلق کردی یک قسم برتری خاصی با خود گفتم بخدا می پرسم از او که چه برتری

اخبرك به فقلت رحمك الله على اى فضيلة من فضائله تشكره فقال اوليس ترى ما قد
 ضع بى: قلت بلى فقال والله لو ان الله اصب على نار ايجر قنى او امر الجبال قد مرتنى و
 امر البحار فاغر قنى و امر الارض فحسف بى ما ازددت فيه سبحانه الاحبا ولا ازددت
 له الاشكر او ان لى اليك حاجة افتقضها لى فقلت نعم قل ماتشاء فقال نبى لى كان
 يتعاهدنى اوقات صلوتى و يطعمنى عند افطارى وقد فقدته منذ امس فانظر هل تجده
 لى قال فقلت فى نفسى ان فى قضاء حاجته لقربة الى الله و قمت و خرجت فى طلبه حتى
 اذا صوت بين كئبان الرمال اذا ناسبع قدا فترس الغلام و يأكله فقلت ان الله و انا اليه
 راجعون كيف آتى هذا العبد الصالح بخبر ابنه قال قال فأتيته و سلمت عليه فقلت
 یرحمك الله ان سألتك عن شئى اتخبرنى به فقال ان كان عندى منه علم اخبرتك قال
 قلت انت اكرم على الله و اقرب منزلة او نبى الله ايوب عَلَيْهِ السَّلَامُ فقال بل نبى الله ايوب
 اكرم على الله منى و اعظم عند الله منزلة منى فقلت انه ابتلاه الله فصبر حتى استوحش
 منه من كان يأنس به و كان غرضا لمرار الطريق اعلم ان ابنك الذى اخبرتنى به و سألتنى
 اطلبه افترسه السبع فاعظم الله اجر ك فقال الحمد لله الذى لم يجعل فى قلبى حسرة

داده نزدیک شدم به او و سلام کردم جواب داد سلام مرا گفتم خدا رحمت کند تو را من می پرسم از تو
 مطلبی را آیا بمن خیر میدهی از آن یانه: گفت اگر از آن آگاه باشم و بدانم بتو خبر میدهم
 گفتم خدا رحمت کند تو را بر چه فضیلتی و برتری از فضیلت های خدا او را شکر میکنی: گفت
 آیا نمى بینی چه کرده بامن و چه همه عنایت مبذول داشته: گفتم چرا مى بینم: در مقام بیان
 عنایت های خدا گفت بخدا قسم هر اینه اگر خدا بریزد بر من آتشی که بسوزاند مرا و امر کند
 کوه ها را که از روی من بگذرند: و امر کند دریاها را تا غرق کنند مرا و امر کند زمین را که
 مرا بشکم خود درکشد: چیزی از خدا در دل خود نمى یابم جز حب و دوستی باری تعالی و
 زیاد نمیشود در دل من جز شکر و گفت مرا بتو حاجتی است آیا بر میآوری حاجت مرا گفتم
 بلى بگو هر چه خواهی: گفت پسر کی دارم که پذیرائی میکند از من وقت نماز و غذا بمن میدهد
 وقت افطار و از دیروز گم کرده ام او را نظر کن به بین می یابی او را برای من: با خود گفتم بر
 آوردن حاجت این باعث نزدیکی و قرب بخداست و پاشدم رفته در طلب پسر او تا آنکه بر خوردم
 به او بین دو تپه ریگ و دیدم درنده دریده پسر را و گوشت او را خورده گفتم انالله و انا الیه
 راجعون چگونه بروم پیش این بنده صالح خدا و چگونه خبر پسرش را به او بدهم گفت ناچار
 آمدم پیش او و سلام کردم و گفتم رحمت خدا بر تو باد اگر از تو چیزی بپرسم بمن خبر میدهی

من الدنيا ثم شقق شهقة وسقط على وجهه فجلست ساعة ثم حر كته فاذا هوميت فقلت انالله وانا اليه راجعون كيف اعمل في امره ومن يعينني على غسله وكفنه ودفنه وحفر قبره فبينما انا كذلك اذا انا بركب يريدون الرباط فاشرت اليهم فاقبلو نحوي حتى وقفوا على فقالوا من انت و ما هذا فاخبرتهم بقصتي ففعلوا واحلهم فاعانوني حتى غسلناه بماء البحر وكفناه باثواب كانت معهم وتقدمت وصليت عليه مع الجماعة و دفناه في مظلمته وجلست عند قبره آنساً به اقرء القرآن الى ان مضى من الليل ساعات فغفوت غفوة فرايت صاحبي في احسن الصورة واجمل ذى في روضة خضراء عليه ثياب خضرة قائماً يتلو القرآن فقلت له الست صاحبي قال بلى قلت فما الذي سيرك الي ما ارى فقال اعلم اننى وردت مع الصابرين لله لم ينالوها الا بالصبر والشكر

گفت اگر نزد من علمی باشد از آن چیز و بدانم خبر میدهم بتو گفت به او گفتم آیا تو قربت بخدا بیشتر است یا پیمبر خدا ایوب آیا تو گرامی تری نزد خدا یا ایوب : گفت بلکه پیمبر خدا ایوب گرامی تر و بزرگتر است نزد خدا و منزله او بالاتر است : گفتم حال که چنین است است خدا مبتلا کرد او را و او صبر کرد حتی ابتلای او باندازه شد که کسان او از او دوری کردند و هر که از راه عبور میکرد سرپایش میخورد به او : بدانکه پسر تو که بمن گفתי از او خبری بیاورم و بجویم او را درندگان دریده اند او را خدا اجر تو را زیاد کند در این مصیبت : گفت حمد میکنم خدای متعال را که قرار نداد در دل من آرزو و حسرتی از دنیا و بعد ناله زدو افتاد بروی زمین نشستم ساعتی پهلوی او و بعد حرکتی دادم به او دیدم از دنیا رفته : گفتم انالله و انا اليه راجعون چگونه بتنهائی تکفل کنم امر کفن و دفن او را و که یاری کند مرا در غسل و کفن و دفن و حفر قبر او در این بین دیدم قافله پیدا شد قصد رفتن رباط دارند با آنها اشاره کردم رو کردند بطرف من و آمدند پیش من توقف کردند و گفتند که هستی تو و این چیست با آنها خبر دادم قضیه را آنها هم بستند مر کبهاشان را و یاری کردند مرا تا آنکه غسل دادیم جسد او را به آب دریا و کفن کردیم بیارچه هائی که با آنها بود و جلو افتادم و گذاردم نماز براو با جماعت و در خود سایه بان او دفن کردیم او را و نشستم سر قبر او و قرآن قرائت کردم تا آنکه ساعتهاى از شب گذشت پس خوابم برد در خواب دیدم او را در بهترین وضعی و نیکوترین حالی در باغی سبز و خرم و پوشیده بود لباسهای سبز و ایستاده قرآن میخواند : گفتم آیا تو رفیق من نیستی گفت چرا : گفتم اگر تو رفیق منی پس بچه عملی باین مقام رسیدی که من مشاهده میکنم : گفت بدانکه من در زمره صابرين برای خدا قرار گرفتم و بمرتب رسیدم که نمیرسد بان مرتبه کسی مگر بصبر و شکر گذاری نزد نعمت و از خواب بیدار شدم .

عندالرضاء وانتهت ۷۷۷ و فيه قال ابوقداهم الشامي كنت اميراً على الجيش في بعض الغزوات فدخلت بعض البلدان فدعوت الناس ورغبتهم بالجهاد وذكرت فضل الشهادة وما لاهلها ثم تفرق الناس وركبت فرسى الى منزلي فاذا بامرأة من احسن الناس تنادي يا اباقداهم فمضيت ولم احب فقالت ما هكذا كان الصالحون فوقفتم فجاءت فدفعت الى رقعة وخرقة مشدودة و انصرفت باكية فنظرت في الرقعة فاذا فيها مكتوب انت دعوتنا الى الجهاد ورغبتنا في الثواب ولا قدرة لي على ذلك فقطعت احسن ما في وهما ضفرتاي وانفذتها اليك لتجعلها قيد فرسك لعن الله يري شعري قيد فرسك في سبيله فيغفر لي فلما كان صبيحة القتال فاذا بغلام بين يدي الصفوف يقاتل خاسرا فتمتدمت اليه فقلت يا فتى غلام غر راجل ولا آمن ان تجبول الخيل فتطأك يارحلمها فارجع عن موضعك هذا فقال اأمرني بالرجوع وقد قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفا فلا تولوهم الادبار وقرأ الآية الى آخرها فحملته على هجين كان معي فقال يا اباقداهم اقرضني ثلاثة اسهم فقلت هذا

۷۷۷ - ودر آن کتاب نقل شده که ابوقداهم شامی گفت من امير بر لشکری بودم در بعضی از جنگها داخل بعضی از بلاد شدم که مردم را بخوانم بسوی جهاد و ترغیب کنم برای جنگ و بیان کردم فضیلت شهادت را و مقاماتی را که برای شهید هست و بعد از کلمات من مردم پراکنده شدند و من هم سوار مرکب شدم بروم منزل ناگاه زنی که دارای جمال بود صدا زد مرا و گفت اباقداهم من براه خود ادامه دادم و جواب نکفتم : آن زن گفت این نیست رفتار نیکوکاران که بسخن ضعیف گوش ندهند : بعد از این کلام ایستادم آن زن آمد و داد بمن کاغذی و قطعه پارچه بسته شده و آن زن برگشت اما گریبان بر گشت در رقعه و کاغذ نگاه کردم دیدم در آن نوشته تو ما را خواندی بجهاد و ترغیب کردی بئ، اب خدا و من قدرت بر جهاد و تحصیل ثواب نداشتم ولی بذل کردم در آن راه عزیزترین چیزی که در دسترس من بود و آن این دو گیسوی من است و فرستادم بسوی تو و در دسترس تو قرار دادم که آنها را افسار و قید و بند اسب خود کنی و در راه خدا با آن بجنگی امید دارم خدا به بیند موی مرا که افسار اسب تو است که در راه خدا میجنگد از گناه من بگذرد و مرا بیامزد : رقم بمیدان جنگ صبح روز جنگ دیدم پسر بچه بین دو صف جنگ میکند با دست خالی و بی اسلحه جلو رفتم و به او گفتم پسر تو پسر بچه هستی مغرور و من ایمن نیستم بر تو ممکن است سواران جولانی کنند و تو زیر دست و پا نابود شوی بر گرد از همین جا : جوان گفت تو بمن میگوئی بر گرد و حال آنکه خدای متعال منع کرده در آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا الخ از اینکه مؤمنین پشت

وقت قرض فما زال يلح علی حتی قلت بشرط ان من الله عليك بالشهادة اكون في شفاعتك قال نعم فاعطيته ثلاثة اسهم فوضع سهماً في قوسه ورمى به فقتل رومياً ثم رمى بالآخر فقتل رومياً وقال السلام عليك يا ابا قدامة سلام مودع فجائه سهم فوق بين عينيه فوضع رأسه على قبر بوس سرجه فقدمت اليه فقلت لانتسها فقال نعم ولكن لي اليك حاجة اذا دخلت المدينة فأنت والدتي وسلم خرجي اليها واخبرها وهي التي اعطتك شعرها لتقيد بها فرسك وسلم عليها فهي العام الاول اصيبت بوالدي وفي هذا العام بي ثم مات فحفرت له ودفنة فلما هممت بالانصراف عن قبره قذفته الارض فالقته على ظهرها فقال لاصحابه غلام غرولعله خرج بغير اذن امه فقلت ان الارض لتقبل من هو شر من هذا فقمت وصليت ركعتين ودعوت الله فسمعت صوتا يقول يا ابا قدامة اترك ولي الله فما برحت حتى نزلت عليه الطيور فأكلته فلما اتيت المدينة ذهبت الى دار والدته فلما قرعت الباب خرجت اخته الي فلما راتني عادت الي امها

بجنگ کنند و فرار کنند و آيه را تا آخر خواند چون اين استقامت ديدم او را براس پيرى كه با من بود سوار كردم آنوقت بمن گفت ابا قدامه بمن قرض بده سه چوبه تير كه بكار برم گفتم اين وقت ، وقت قرض دادن است الحاح و اصرار كرد گفتم ميدهم بشرط آنكه اگر خدا بر تو منت نهاد و شهيد شدى مرا شفاعت كنى گفت بسيار خوب پس سه تير به او دادم يكي را در كمان گذاشت و زد بدشمن يكي را كشت و بعد تير دوم زد و دشمن ديگرى را كشت و بعد سلام كرد اما سلام وداع تيرى از دشمن آمد و بين دو چشمش نشست پس گذاشت سرش را به قاش زين : و من جلو رفتم و گفتم فراموش نكنى عهد و پيمان را گفت بسيار خوب ولى مرا هم بتو حاجتى است : هر گاه مدينه رفتى پيش مادر من برو خرجين مرا به او بده و مرگ و حال مرا به او خبر بده و مادر من همان زنى است كه موهاى خود را بتو داد كه در ريسمان اسبت قرار دهى و سلام مرا ! به او برسان و بدانكه مادر من سال اول جنگ مصيبت زده شد پيدر من و امسال هم بمصيبت من گرفتار شد اين كلمات گفت و از دنيا رفت من قبرى براى او كندم و دفنش كردم پس از آنكه عازم شدم از سر قبر او بر كردم زمين او را بيرون انداخت و بروى قبر افتاد كسانيكه حاضر بودند گفتند جوانى بود بخود مغرور شايد بدون اذن مادرش بجنگ آمده اين است كه زمين او را قبول نكرد : در جواب گفتم زمين بدتر از او را قبول ميكند برخاستم دو ركعت نماز خواندم و خدا را در اين باره خواندم شنيدم صدائى ابا قدامه و ابگذار دوست خدا را بروى زمين و من هم جاى خود بودم تا آمدند پرنده گانى و او را خوردند پس از آنكه مدينه رفتم بسراغ مادر جوان رفتم تا آنكه در خانه او را زدم خواهر جوان بيرون آمد

وقالت يا امه هذا ابو قدامة وليس معه اخي وقد اصبنا في العام الاول بابي وفي هذا العام باخي فخرجت امه فقالت امعز يا ام مهينا فقلت ما معني هذا قالت ان كان مات ولدي فعزني وان كان مات شهيدا فهنئني فقلت لا بل مات شهيد فقالت له علامة فهل رايتها قلت نعم لم تقبله الارض حتى نزلت الطيور فأكلت لحمه وتركت عظامه فدفنتها فقالت الحمد لله فسلمت اليها الخرج ففتحتة واخرجت منه مسحا وغلا من حديد و قالت انه كان اذا جنه الليل لبس هذا المسح وغل نفسه بهذا الغل وناجي مولاه وقال في مناجاته اللهم احشرنى في حواصل الطيور فاستجاب الله سبحانه دعائه رحمه الله ۷۷۸ في السفينه وفي الحديث ان موسى عليه السلام قال ارني احب خلقك اليك واكثرهم لك عبادة فامرهم الله تعالى ان ينتهي الى قرية على ساحل البحر واخبره انه يجده في مكان قد سماه له فوصل عليه السلام الى ذلك المكان فوقع على رجل مجذوم مقعدا برص يسبح الله تعالى فقال موسى يا جبرائيل اين الرجل الذي سألت ربي ان يريني اياه فقال جبرائيل هو يا كلیم الله هذا فقال يا جبرائيل اني كنت احب ان اراه صواما قواما

تا مرا دید برگشت سوی مادرش وگفت مادر ابو قدامة است آمده و برادرم نیست با او بمثل اینکه همانظوری که سال اول بمصیبت پدرم گرفتار شدید در امسال بمصیبت برادرم مبتلا شدیم: مادرش از خانه بیرون آمد وگفت آیا تعزیت بمن میدهی ویا تبریک میگوئی: گفتم چیست معنای کلام تو: گفت اگر پسرم به اجل خود مرده تعزیت بگو بمن و اگر کشته شده در راه دین تبریک بگو: گفتم نه بلکه شهید شده و به اجل خود نمرده: گفت پسر من نشانه دارد آیا دیده تو آن نشانه را گفتم بلی زمین او را قبول نکرد تا آنکه پسرندگانی آمدند و گوشت او را خوردند و استخوان او را گذاشتند و من دفن کردم آنها را: آن زن حمد و شکر خدا بجا آورد: و من خرجین به او دادم باز کرد و بیرون آورد پلاس و زنجیری آهنی وگفت پسر من هر گاه شب میشد میپوشید این پلاس و زنجیر را بگردن خود میکرد و بخود غل میزد و مناجات با خدا میکرد و از جمله درخواستهای او از خدا این بود که خدایا مرا محشور گردان از چینهدان و شکم پرندگان: حمد خدا کردم که مستجاب کرد خدای او را خدا رحمت کند او را.

۷۷۸ - در کتاب سفینه وارد شده که حضرت موسی علیه السلام بدرگاه خدا عرض کرد خدایا بنمایان بمن محبوبترین خلق را بسوی تو و آنکه از همه بیشتر عبادت میکند تو را امر فرمود خدای متعال برود بسوی دهی کنار دریا و خبر داد بموسی که خواهی یافت او را در

فقال جبرئیل هذا احب الی الله واعبدله من الصوم والقوام وقدامرت باذهاب کریمته فاسمع ما یقول فأشار جبرئیل الی عینیه فسالتا علی خدیبه فقال متعنتی بهما حیث شئت وسلبتنی ایاهما حیث شئت وابقیت لی فیک طول الامل یا باریا ووصول فقال له موسی **کَلِمَاتٍ** یا عبد الله انی رجل مجاب الدعوة فان اجبت ان ادعولک الله تعالی یرد علیک ما ذهب من جوارحک ویرئک من العلة فعلت فقال رحمة الله علیه لا یرید شیئا من ذالک اختیاره لی احب الی من اختیاری لنفسی فقال له موسی سمعتک تقول یا بار یا وصول ما هذا البر والصلة الواصلان الیک من ربک فقال ما احد فی هذا البلد یرفه غیری او قال یرعبده فراح **عَلَيْهِمَا** متعجبا وقال هذا اعبداهل الدنیا .

۷۷۹ لالی قال مسلم بن یسار قدمت البحرین فاضافتنی امرأة لها بنون ورقیق و مال و یسار و کنت ارایها محزونة فغبت عنها مدة طویلة ثم آتیته فلم اریا بها انسانا

مکان مخصوصی که نام برده شد رفت موسی بآن مکان بر خورد بمردی که دارای مرض جذام بود وزمین گیر ونیز برص هم داشت وتسبیح میکرد خدای متعال را حضرت موسی بجبرئیل گفت کجا است مردی که خواستم از خدا بمن بنمایاند اورا جبرئیل گفت او همین است یا کلیم الله موسی علیه السلام گفت بدرستی که من دوست داشتم به بینم اورا روزه دار و نمازخوان جبرئیل گفت همین گرامی تراست نزد خدا و عبادت کننده تر است از روزه دار نمازخوان: بدرستی که من مأمور شدم از بین ببرم دو چشم اورا گوش کن به بین چه میگوید: جبرئیل اشاره کرد به دو چشم او آب آن ریخت بر گونه اش و کور شد: گفت خدایا بهره بمن دادی به آن دو وقتی خواستی و گرفتی از من آن دورا هنگامیکه نخواستی: و باقی گذاشتی در من آرزوی دراز: ای نیکو کردار: وای فریادرس: موسی علیه السلام گفت به او ای مرد من مردی هستم مستجاب الدعوة اگر بخواهی ودوست بداری هر آینه بخواهم از خدای متعال بر گرداند بتو آنچه از اعضای بدنت از بین رفته وبخواهم بهبودی ببخشد تورا از مرض: گفت نه دوست ندارم که تودعا کنی وشفا یابم زیرا آنچه برای من بخواهد او یعنی خدا دوست تدرام از آنچه خود بخواهم برای خودم: موسی گفت شنیدم میگفتی یا بار یا وصول آیا چه نیکی وجهله بتو رسیده از طرف خدا: گفت نیکی خدا بمن در این بلد که بغیر من نداده این است که نمیشناسد او را و یا عبادت نمیکند غیر من ذات مقدس اورا: چون این مرتبه از معرفت دید از او حضرت موسی علیه السلام رفت با حالت تعجب وگفت این است عابدترین تمام مردم .

۷۷۹ - در کتاب لالی وارد است که محمد بن یسار گفت وارد بحرین شدم درسفری مهمان کرد مرا زنی که برای او بود پسرها و بنده هائی و مال و ثروتی و با این همه دیدم گرفته و غمنده

فاستأذنت عليها فإذاهي ضاحكة مسرورة فقلت لها ما شأنك قالت انك لما غبت عنالم نرسل شيئاً في البحر الاغرق ولا في البر شيئاً الا اعطت وذهب الرقيق ومات البنون فقلت لها يرحمك الله رأيتك محزونة في ذلك اليوم ومسرورة في هذا اليوم فقالت نعم اني لما كنت فيما كنت فيه من سعة الدنيا خشيت ان يكون الله قد عجل لي في حسناتي في الدنيا فلما ذهب مالي وولدي ورقيقى رجوت ان يكون الله قد ذخّر لي عنده شيئاً ٧٨٠ وفيه عن المبرد انه خرج الى اليمن فنزل على امرأة لها مال كثير ورقيق وولد وحال حسنة فاقام عندها فلما اراد الرحيل قال لك حاجة قالت نعم كلما نزلت هذا البلاد فانزل علي ثم انه غاب اعواما ثم نزل عليها فوجدها قد ذهب مالها ورقيقها ومات ولدها و باعت منزلها وهي مسرورة ضاحكة فقال لها اتضحكين مع ما قد نزل بك فقالت يا عبد الله كنت في حال النعمة في احزان كثيرة فعلمت انها من قلة الشكر فانا اليوم في هذه

است: خارج شدم از بحرین و بعد مدتی طویل باز رفتم بحرین نزد او ندیدم بدر بار او کسی از اولاد و غلامان را اذن خواستم و وارد شدم براو دیدم خندان است و مسرور : گفتم چگونه است حالت میبینم خندان و مسروری : گفت بلی بعد از رفتن شما نفرستادم مالی بدریا مگر آنکه غرق شد و نفرستادم بصحرا مگر آنکه هلاک شد تمام آن بندها اذ دست رفت و پسران نیز مردند : گفتم خدا رحمت کند تورا در آن زمان غمنده بودی والان تورا شاد می بینم علت چیست : گفت بلی آن زمان در نار و نعمت بودم و آن سعه و رفاه محزون بودم زیرا میترسیدم خدا عجله کرده باشد در جزای حسناتم و در دنیا بمن داده باشد و در آخرت دستم تهی باشد : ولی بعد از آنکه گرفت از من مال و اولاد و غلامانم امید دارم خدا ذخیره کرده باشد نزد خود چیزی برای آخرت من لذا مسرورم .

٧٨٠ - و در آن کتاب است از مبرد که رفته است به یمن و وارد شده بر زنی که برای او مال و اولاد و غلامان زیادی بوده است و حال خوشی داشته چند روزی اقامت کرده نزد او و وقت رفتن گفته به آن زن بمن حاجتی داری : گفته است هر گاه باین بلاد آمدی بر ما وارد شو و چند سالی شده نرفته و بعد رفته و بر همان زن وارد شده ولی دیده تمام مال و غلامان و اولاد و مرده و از بین رفته اند و منزلش را نیز فروخته اما خود او خندان است و پشاش و مسرور : مبرده او گفته آیا می خندی با ورود این همه مصائب بر تو : آن زن گفته ای بنده خدا بودم در حال نعمت و فراوانی با غم و اندوه فراوان دانستم غمها از کمی شکر بود: و فعل در این حال خندانم بشکر آنچه خدا اعطا کرده از صبر کردن

الحالة اضحك شكر الله تعالى على ما اعطاني من البصر ۷۸۱ وفيه قال بعضهم قصدت عبادان في بدايتي فاذا انا برجل اعمى مجذوم وقد صرع والنمل تأكل لحمه فرفعت رأسه ووضعت في حجرى وانا اردد الكلام فلما افاق قال من هذا الفضول الذى يدخل بينى وبين ربي فوحقه لوقطعنى اربا اربا ما اردت له الاحبأ ۷۸۲ وفيه ودفن رجل من اهل اليمامة ثلاثة رجال من ولده وكان مسرورا متكلما بين الناس كأنه لم يميت احد منه فقیل له فى ذلك فقال ليس موت الاولاد بجديد ولست فى اصابة المصيبة متفردا وليس فى الجزع فائدة فبم تلوموننى.

۷۸۳ وفيه عن الرضا عليه السلام عن ابيه عليه السلام قال نعى الى الصادق عليه السلام اسماعيل وهو اكبر اولاده وهو يريدان يأكل وقد اجتمع ندمائه فقبسم ثم دعا بطعامه فقعد مع ندمائه وجعل يأكل احسن من اكله سائر الايام ويحث ندمائه ويضع بين ايديهم و يتعجبون منه لا يرون للحزن فى وجهه اثرا فلما فرغوا قالوا يا بن رسول الله لقد راينا

۷۸۱ - ودر آن كتاب است از بعضی كه گفت قصد كردم بروم عبادان در اول عمرم از جوانی ناگاه بر خوردم بمرد كورى كه مبتلا بود بمرض جذام و بى هوش افتاده و مورچه گان مي خوردند گوشت بدن او را : گفت چون چنین دیدم برداشتم سراو را و گذاشتم در دامنم و با خود در این باره سخنی می گفتم مقداوی كه بهوش آمد گفت این فضول كیست كه فاصله شده بین من و خدای من قسم به حق خدا اگر مرا از هم ببرد و پاره پاره كند در دل زیاد نخواهد شد مگر دوستی او

و در آن كتاب است كه مردی از اهل یمامه دفن كرد سه مرد از اولاد خود را و معذالك مسرور بود و خوشحال بین مردم كه گویا از او كسی نمرده در این باره با او صحبت شد گفت مرگ اولاد چیزی تازه نیست و نیستیم من تنها كسی كه مصیبت دیده باشد و در جزع و بى صبرى ثمری نیست :

در این حال ملامت من بی جا است

۷۸۳ - و در آن كتاب نقل شده است از حضرت رضاعلیه السلام از پدر بزرگوارش كه فرمود پس از آنكه حضرت صادق علیه السلام مصیبت زده شده بفرزندش اسماعیل او بزرگ اولادش بود وقتی سر سفره خواست غذا میل كند و ندماء و اصحاب جمع بودند بروی آنها تبسم كرد و شروع كرد بخوردن بهتر از بقیه روزها و وادار كرد آنها را بغذا خوردن و میگذاشت طعام جلو آنها : اصحاب اثر خزن و غمی ندیدند بر روی حضرت پس از فراغت گفتند یا بن رسول الله امر عجیبی دیدیم از شما : مصیبت چنین اولادی رسید بشما و شمارا در این حال می بینم : فرمود چرا

منك عجباً اصبت بمثل هذا لابن وانت كمانرى فقال ومالى لا اكون ماترون وقد جائنى خبر اصدق الصادقين انى ميت واياكم ان قوماعرفوا الموت فلم ينكروا ما يخطئه الموت منهم وسلموا الامر خالقهم عز وجل ۷۸۴ وفيه قال احنف بن قيس تعلموا الحلم والصبر فانى تعلمته فقيل له ممن تعلمت فقال من قيس بن عاصم قيل وما بلغ من حلمه قال كنا قعودا عنده اذ اتى بابنه مقتولا و بقاتله مكبولا فما حل حبلته ولا قطع حديثه حتى فرغ ثم التفت الى قاتل ابنه فقال يا بن اخ ما حملك على ما فعلت قال غضبت قال او كلما غضبت قتلت اهناؤ نفسك وعصيت ربك اذهب فقد اعقتك ثم التفت الى بينه وقال يا نبى اعمدوا الى اخيكم غسلوه وكفنوه فاذا فرغتم منه فأتونى به حتى اصلى عليه فلما دفنوه قال ان اهدليست منكم وهى من قوم آخرين فلا اراها ترضى بماضعتهم فاعطوها ديته من مالى ۷۸۵ وفيه قد حكى انه كان لعالم تلميذ فدخل عليه ذات يوم معصوب الرأس لحمى او صداع فقال له مالك عصبت رأسك قال حميت البارحة : فقال سبحان الله

چنين نباشم و حال آن که بمن خبر رسیده از راست گوترین راستگوین که من و شما باید بمیریم بدرستی که دسته شناختند مرگ را و انکار نکردند که مرگ نمیگذرد از آنها و تسلیم شدند در برابر امر خالقشان

۷۸۴ - و در آن کتاب است که احنف بن قیس گفت بیاموزید حلم و صبر را بدرستی که من فرا گرفتم آنرا: به او گفته شد از که آموختی گفت از قیس پسر عاصم: گفته شد بچه پایه بود حلم او: گفت مانسته بودیم نزد او در این هنگام آورده شد کشته پسرش و قاتلش باکت بسته و زنجیر بیازو و او نه قطع کلام کرد و نه بازوی قاتل را گشود تا فارغ شد از کلام و بعد رو کرد به قاتل: گفت پسر برادر چه و ادا کرد تو را که پسر مرا کشتی: گفت غضب کردم: گفت آیا هر گاه غضب کردی میکشی: خوش کردی نفس خود را و عصیان کردی پروردگار خود را: برو بخشیدم تو را بعد نظری افکند به اولادش و گفت توجه کنیذ بنعش برادر خود و او را غسل دهید و کفن کنید و وقتی فارغ شدید بیاورید تا من نماز بگذارم براو: پس از آنکه دفن کردند گفت مادر او نیست از طایفه شما و از طایفه دیگر است ندانم راضی هست باین عفو و بخشش یا نه دیه پسرش به او بدهید از مال من

۷۸۵ و در آن کتاب حکایت شده که برای عالمی شاگردی بود داخل شد بر استاد روزی در حالی که بواسطه تب و درد در دستمال بسر بسته بود استاد گفت چه شده عصابه سر بستی گفت دیشب تب دیشب تب کردم: گفت سبحان الله مدت عمرت در نعمت و عافیت خدا بودی و نه

انك طول عمرک فی نعمه الله وعافیة لم تشد علی رأسک کتاب شکر فتحمی یوم واحد شدت علی رأسک کتاب شکایة ۷۸۶ و فیہ قال رسول الله ﷺ اذا کان یوم القیامه انبت الله لطائفه من امتی اجنحة یطیرون الی الجنة ویسیرون فیها ویتعنمون بها تشتهیه انفسهم و تقول لهم الملائكة هل رأیتم الحساب یقولون ما رأینا الحساب یقولون هل مررتم علی الصراط یقولون ما رأینا الصراط و یقولون هل رأیتم جهنم یقولون ما رأینا شیئاً تقول لهم الملائكة انتم من امة ای نبی یقولون من امة محمد ﷺ یقولون لهم اقسّمکم بالله اخبرونا ما کان عملکم فی دار الدنیا یقولون كانت فینا خصلتان بلغنا الله تعالی بفضل رحمته هذه المنزله تقول لهم الملائكة ما الخصلتان یقولون کنا اذا خلونا مع الله استحیینا ان نعصیه و کنا نرضی بما قدر لنا من الیسیر تقول الملائكة حق لکم هذا المقام .

« باب السخاء والجود »

۷۸۷ ارشاد دیلمی قال النبی ﷺ السخی قریب من الله قریب من الناس قریب

بستنی بسرت کاغذی که علامت شکر ت باشد : و حال یک روز تب کردی علامت شکایت بسرت بستنی : ۷۸۶ - و در آن کتاب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر گاه روز قیامت شود میرویانند خدا برای سته از امت من پرهائی که طیران و پرواز کنند بسوی بهشت و گردش میکنند در بهشت و متنعم و لذت می برند بهر طریق که بخواهند و میل کنند و ملائکه میگویند به آنها آیا حساب دیده اید میگویند ندیدیم حساب میگویند آیا از صراط گذشته اید میگویند در جواب ملائکه که ندیدیم صراط : ملائکه میگویند آیا جهنم دیده اید : میگویند ماهیچ ندیده ایم : ملائکه گویند شما امت کدام پیغمبر هستید میگویند ما از امت محمد (ص) هستیم : ملائکه بآنها بگویند شمارا بخدا قسم خبر دهید بما که چه بوده عمل شما در دنیا : گویند ما را دو خصلت بود که رسانید خدا بزیر دای رحمتش باین مرتبه و منزلت بزرگ : ملائکه بگویند چه بود آن دو خصلت : بگویند هر گاه خلوت میکردیم با خدا و غیر ی نبود خجالت میکشیدیم معصیت کنیم اورا : و راضی بودیم بآن چه خدا مقدر کرده بود : ملائکه بگویند سزاوار است برای شما این مقام و مرتبه

(باب جود وسخا و بذل)

۷۸۷ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده

من الجنة بعيد من النار والبخیل بعيد من الله بعيد من الناس بعيد من الجنة قریب من النار والجاهل السخی احب الى الله من العابد البخیل ۷۸۸ وفيه قال علی بن الحسین عليه السلام انی لا بادر علی قضاء حاجة عدوی خوفا ان یقضیها له غیری او ان یتغنی ۷۸۹ و فيه ایضا روی ان امیر المؤمنین عليه السلام اذا اتاه طالب فی حاجته فقال له اکتبها علی الارض فانی اکره ان ارى ذل السؤل فی وجهه السائل ۷۹۰ وفيه جاء رجل الى الرضا عليه السلام فقال یا بن رسول الله عليه السلام لقد فقدت نفقتی ولم یبق معی ما یوصلنی الى اهلی فأقرضنی وانا اتصدق به عنک فدخل داره واخرج یده من الباب وقال خذ هذه الصرة وكان فیها مأتادینار وقال لاحاجة لنا الى صدقتک فقال له یا بن رسول لم لا تخرج وجهک فقال نحن اهلبیت لانری ذل السؤل فی وجهه السائل .

یا حجة بن الحسن العسکری (ع)

۷۹۱ مجموعة ورام عن النبی عليه السلام انه قال السخاء شجرة من الجنة متدلیة

آدم سخی نزدیک است به خدا و بمردم و به بهشت : و دور است از آتش؛ و آدم بخیل دور است از خدا و از مردم و از بهشت و نزدیک است به آتش و نادان سخی را خدا دوست دارد از عابد بخیل ۷۸۸ - و در آن کتاب است که امام چهارم علیه السلام فرمود بدرستی که من پیش - دستی می کنم بر بر آوردن حاجت دشمن خود از ترس این که دیگری بر آورد حاجت او را و یا بی نیاز شود .

۷۸۹ - و نیز در آن کتاب روایت شده که امیر المؤمنین علیه السلام هر گاه می آمد او را طالب حاجتی می فرمود بنویس حاجت خود را بر زمین زیرا بدرستی که من کراهت دارم از اینکه به بینم روی سؤال کننده

۷۹۰ - و در آن کتاب است نیز که آمد مردی خدمت امام هشتم علیه السلام و عرض کرد یا بن رسول الله زاد و خرچی و توشه راه گم کرده ام و نیست با من چیزی که مرا برساند به اهل خانام بمن قرضی عطا فرماید و وقتی بمحل خود برسم صدقه بدهم از شما آنرا حضرت داخل خانه شد و دست را از شکاف در بیرون کرد و فرمود بگیر این همیان را و در آن دو دست دینار طلا بود؛ و فرمود ما را حاجتی نیست باینکه تو صدقه بدهی عرض کرد ای پسر رسول خدا چرا صورت خود را بیرون نکردی و بما نشان ندادی؛ فرمود ما خانوادۀ هستیم که نمیتوانیم به بینیم ذلت و خاری سؤال در روی سؤال کننده

۷۹۱ - در کتاب مجموعه ورام نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود سخاوت

الى الارض من اخذ منها غصا قاده ذلك الغصن الى الجنة ۷۹۲ وفيه قال جابر قال رسول الله ﷺ قال جبرئيل قال الله تعالى ان هذا دين ارتضيه لنفسى ولن يصلحه الا السخاء وحسن الخلق فاكرموه بهما ما استطعتم ۷۹۳ وفيه قال رسول الله ﷺ خلقان يحبهما الله عز وجل وخلقان يبغضهما الله عز وجل فاما الذان يحبهما فحسن الخلق والسخاء واما الذان يبغضهما ففسوء الخلق والبخل ۷۹۴ وعن بعضهم قال قلت يا رسول الله دلني على عمل يدخلني الجنة قال ﷺ من موجبات المغفرة بذل الطعام وافشاء السلام وحسن الكلام ۷۹۵ وقال ابن مسعود قال رسول الله ﷺ الرزق الى مطعم الطعام اسرع من السكين الى ذروة البعير وان الله تعالى يباهى بمطعم الطعام الملائكة .

۷۹۶ في ارشاد الديلمي وسئل رجل الحسن بن علي عليهما السلام شيئا فاعطاه خمسين

درختی است از بهشت که شاخه‌های آن بروی زمین است هر که بگیرد از آن شاخه میکشاند آن شاخه او را بهشت .

۷۹۲- و در آن کتاب است از جابر که رسول خدا فرمود جبرئیل خبر داد که خدای متعال فرموده این دین دینی است که پسندیده‌ام آنرا برای خود و تمام و اصلاح نمیشود آن مگر بسخاوت و حسن خلق پس گرامی بدارید این دین را به آن دو بمقداریکه ممکن است شما را .

۷۹۳- و در آن کتاب است که رسول خدا ص فرمود دو خلق و دو صفت هست که خدا دوست دارد آن دورا : و دو خلق و صفت است که خدای متعال مبعوض دارد آن دورا اما آن دو که دوست دارد خدا آنها را حسن خلق است و سخاوت : و اما آن دو که مبعوض خداست بد خلقی است و بخل .

۷۹۴- و نیز در آن کتاب از بعضی نقل شده که گفت گفتم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله راهنمایی فرما مرا بعملی که داخل کند مرا به بهشت فرمود از چیزهایی که باعث آمرزش گناهان است : دادن طعام است و بلند سلام کردن : و نیکو سخن گفتن .

۷۹۵- و از ابن مسعود نقل شده از رسول خدا که فرمود رزق باطعام کننده سریع تر است و کارگرت از کار در کوهان شتر و فرمود خدای متعال مباحث میکند باطعام کننده نزد ملائکه

۷۹۶- در کتاب ارشاد دیلمی وارد است که مردی سئول کرد از حسن بن علی علیهما السلام چیزی حضرت عطا فرمود به او پنجاه هزار درهم و عباى خود را عطا فرمود بحمال آن بجهت کرایه و فرمود تمام بخشش بدادن اجرت و کرایه حمل آن است : و گفته شده که امیر المؤمنین

الف درهم و اعطی الجمال طیلسانه کراء و قال عَلَيْهِ السَّلَامُ تمام المروة اعطاء الاجر لجمال الصدقه و قيل ان امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ بکی یوما فسئلوه عن سبب بکائه فقال مضت لنا سبعة ايام لم یأتنا ضیف ۷۹۷ و فيه واربعة اشیاء لا ینبغی للرجل ان یأنف منها قیام الرجل فی مجلسه لأبیہ و اجلاسه فيه و خدمة الرجل لضيفه و خدمة العالم لمن یتعلم منه و السئول عما لا یعلم و كانوا علیهم السلام یخدمون الضیف فاذا اراد الرحیل لم یعینوه علی رحيله کراهة لرحلته ۷۹۸ و فيه وروی ان الشمس کل یوم تطلع علی قرنی ملک ینادی اللهم عجل لكل منفق خلفا و لكل ممسک تلفا و قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من اکرم الضیف فقد اکرم سبعین نبیا و من انفق علی الضیف درهما فکأنما انفق الف الف دینار فی سبیل الله تعالی.

۷۹۹ طرائف الحکم عن الوسائل عن موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ ان رجلا شکى الیه اننی فی عشرة نفر من العیال کلهم مریض فقال له صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داوهم بالصدقة فلیس شیئی اسرع علیه السلام روزی گریه کرد پرسیده شد از سبب گریه فرمود هفت روز بر من گذشته و نیامده مرا مهمانی .

۷۹۷- و نیز در آن کتاب است که چهارچیز سزاوارمرد نیست از آنها شانه خالی کند و عار داشته باشد : بپاخواستن جلو پای پدر و نشانیدن او را جای خود : و خدمت کردن مرد به میهمانش : و خدمت کردن عالم از کسانی که علم فرا گرفته اند از او : و پرسش از چیزی که نمیداند و عادت ائمه علیهم السلام بر خدمت به میهمان بوده و هر گاه میل میکرد میهمان بر رفتن کمک نمیکردند او را در رفتن چه آنکه دوست نداشتند رحلت و رفتن میهمان را .

۷۹۸- و در آن کتاب است که روایت شده خورشید هر روز طلوع میکند بر شاخ ملکی و ندا میکند خدا یا عجله فرما در جزا و عوض مال عطا کننده و عجله فرما در تلف مال ممسک یعنی بخیل و قال رسول الله ص هر که اکرام کند مهمانی را بمثل این است که مهمان کرده هفتاد پیغمبر را : و هر که صرف کند بر مهمان در همی مثل این است که صرف کرده هزار هزار دینار طلا در راه خدای متعال .

۷۹۹- در کتاب طرائف نقل شده از وسائل از موسی بن جعفر علیه السلام که مردی شکایت کرد خدمت حضرت که من با ده نفر عیالاتی که دارم تمام مریض هستیم فرمود امام علیه السلام مداواکن آنها را بصدقه دادن زیرا که نیست چیزی با اثر تر از صدقه و نه هم بر منفعت تر برای مریض از صدقه .

اجابة من الصدقة ولا جدی منفعة للمريض من الصدقة ۸۰۰ و فيه عن مجلد السابع عشر من البحار من مفردات كلمات الرسول ﷺ اذا كان امرائكم خياركم واغنياكم سمحائكم وامرکم شورى بينکم فظهر الارض خير لکم من بطنها: واذا كان امرائکم شرارکم واغنياکم بخلائکم و امورکم الی نساءکم فبطن الارض خير لکم من ظهرها ۸۰۱ عن الکافی عن ابی عبدالله عليه السلام قال اهل المعروف فی الدنيا هم اهل المعروف فی الآخرة يقل لهم ان ذنوبکم قد غفرت لکم فهبوا احسانتکم لمن شئتم ۸۰۲ و فيه ایضا عن حدید بن حکیم قال قال ابو عبدالله عليه السلام ایما مؤمن اوصل الی اخیه المؤمن - من معروف و ففدا و وصل الی رسول الله صلى الله عليه وسلم ۸۰۳ فی الکافی عن عبدالرحمن الأنصاری قال

۸۰۰- و در آن کتاب از بحار نقل شده از کلمات رسول خدا ص که فرمود هر گاه فرمان دهان شما مردمان نیک شما باشند و ثروتمندان شما بخشش داشته باشند و امور شما با مشورت عمل شود: بودن شما روی زمین خیر است برای شما از زیر زمین: و هر گاه که فرمان دهان شما بدترین شما باشند و ثروتمندان شما بخیل های شما باشند و کارهای شما راجع بزنهاي شما باشد و زن سرکار باشد زیر زمین بهتر است برای شما از روی زمین یعنی مرگ بهتر است از زندگی.

۸۰۱- و فيه عن الکافی و در آن کتاب از کتاب کافی نقل کرده از امام ششم علیه السلام که فرمود اهل بخشش و سخاوت در دنیا اهل بخشش و سخاوتند در آخرت: با آنها گفته خواهد شد که گناهان شما آمرزیده شد: پس ببخشید حسنات و خوبیهای خود بهر که میخواهید.

۸۰۲- و نیز در آن کتاب نقل شده از حدید پسر حکیم که گفت فرمود امام ششم علیه السلام هر مؤمنی که برساند برادر مؤمنش چیزی بدرستی که رسانده آن چیز بر رسول خدا ص.

۸۰۳- در کتاب کافی نقل شده از عبدالرحمن انصاری که گفت شنیدم از امام محمد باقر ع که فرمود آمد مردی خدمت پدرم علی بن الحسین ع و گفت خبر بده بمن از قول خدای متعال والذین فی اموالهم الی آخر که چیست مراد از حق معلوم فرمود به او علی بن الحسین علیه السلام حق معلوم چیزیست که خارج کند از مالش که نه از زکوة باشد و نه از صدقه واجبه: عرض کرد پس هر گاه از زکوة و صدقه نباشد پس چیست آن فرمود آن چیزیست که خارج کند انسانی از مالش اگر خواهد زیاد کند و اگر خواهد کم کند بنسبت ثروت و قدرت مالی خود: آن مرد گفت چکنند و بچه راهی بدهد: فرمود به آن صله رحم کند و به آن میهمان را سیر کند و یا دستگیری کند و رفع حاجت از ضعیفی و یا بمقصد برساند و امانده را و یا انعام کند برادر ایمانی را و یا رفع گرفتاری کند از او: آن مرد در این هنگام گفت خدا میداند امامت را در چه خانواده قرار دهد.

سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ان رجلا جاء الى ابي علي بن الحسين عليهما السلام فقال له اخبرني عن قول الله عز وجل والذين في اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم ما هذا الحق المعلوم فقال له علي بن الحسين عليهما السلام الحق المعلوم الشيئي يخرج به الرجل من ماله ليس من الزكوة ولا من الصدقة المفروضة قال فاذا لم يكن من الزكوة ولا من الصدقة فما هو فقال هو الشيئي يخرج به الرجل من ماله ان شاء اكثر وان شاء اقل علي قدر ما يملك فقال له الرجل فما يضع به قال يصل به رحما ويقرى به ضيفا او يقوى به ضعيفا و يحمل به كالا او يصل به اخاله في الله اولنا ائمة تنوبه فقال له الرجل الله يعلم حيث يجعل رسالاته .

۸۰۴ في حقائق الفيض قدس سره ووردان افضل الصدقات الصدقة على ذي لرحم الكاشح اي المبغض وورد لاصدقة و نورحم محتاج الصدقة بعشرة و القرض بشمانية عشر و صلة الاخوان بعشرين و صلة الرحم باربعة و عشرين ۸۰۵ منهاج البراعة ج ۷ عن مفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله عليه السلام يا مفضل اذا اردت ان تعلم الى خير يصير الرجل ام الى شر انظر الى اين يضع معروفه فان كان يضع معروفه عند اهله فاعلم انه يصير الى خير وان كان يضع معروفه عند غير اهله فاعلم انه ليس له في الاخرة من خلاق ۸۰۶ في ارشاد

۸۰۴ - در کتاب حقائق فیض نقل شده که بهترین صدقه بر رحم و خویشاوندیست که دشمن انسان است و وارد شده که صدقه نمیباشد و جاندار با بودن رحم محتاج و وارد شده که صدقه ده برابر عطا میشود و قرض هیچده برابر و صدقه بپرادان بیست برابر : و به رحم بیست و چهار برابر .

۸۰۵ - در کتاب منهاج البراعة جلد ۷ از مفضل پسر عمر نقل شده که امام ششم فرمودای مفضل هر گاه خواستی بدانی آیا بخیر است عاقبت مردی یا به شر نگاه کن به بین مال خود را بچه محلهائی صرف میکند اگر به اهل آن میدهد بدانکه عاقبت او بخیر است و اگر بغیر اهلش میدهد بدانکه نیست در آخرت برای او بهره .

۸۰۶ - در کتاب ارشاد دیلمی نقل است که رسول خدا ص فرمود سه طایفه هستند طلب آرمزش میکند برای آنها آسمانها و زمینها و ملائکه و شب و روز : علماء : و کسانی که تعلم میکنند : و مردمان با سخاوت : و سه طایفه هستند که دعای آنها رد نمیشود : مریض و آدم تائب : و آدم با سخاوت : و سه طایفه هستند که آتش بیدن آنها تماس پیدا نمیکند : زنی که

الدیلمی قال النبی ﷺ ثلاثة يستغفر لهم السموات والارضون والملائكة والليل والنهار العلماء : والمتعلمون : والاسخياء : وثلاثة لا ترد دعوتهم المريض والتائب والسخي : وثلاثة لانفسهم النار المرثة المطيعة لزوجها والولد البار لو اديه والسخي بحسن خلقه ۸۰۷ مجموعة ورام عن ابي ذر قال رسول الله ﷺ يا باذر لا تدع من المعروف شيئا الا فعلت فان لم تقدر على شيئي فكلّم الناس وانت اليهم طليق الوجه ۸۰۸ وفيه قال ابو ذر قال رسول الله ﷺ اذا طبخت مرقة فاكثر مائها واغرف لجيرانك منها ۸۰۹ وفيه قال ابو سعيد الخدري قال اتى النبي رجل فقال اي الناس افضل فقال ﷺ رجل يجاهد في سبيل الله بماله ونفسه قائم مؤمن في شعب من الشعاب يعبد الله ربه ويدع الناس من شره ۸۱۰ في السفينه ان علياً عليه السلام كان يستقي بيده لنخل قوم من يهود المدينة حتى مجلت يده ويتصدق بالاجرة ويشد على بطنه حجر ۸۱۱ في الديلمي وقال ﷺ جبل الله

مطيع شوهر باشد و فرزنديكه نيكي كند به پدر و مادر : و آدميكه سخاوت داشته باشد بحسن خلقش .

۸۰۷ - در كتاب مجموعه ورام است از ابي ذر كه گفت رسول خدا فرمود اي ابي ذر او گذار مكن از عطا چيزي مگر آنكه عمل كني و اگر قدرت بر چيزي نداری پس در صحبت و كلام خود با مردم با روی باز رفتار كن .

۸۰۸ - و در آن كتاب است كه ابو ذر گفت رسول خدا ص فرمود هر گاه آب گوشتي پختي آب آنرا زباد كن و از آن به مسايلكان بده و در آن كتاب نقل شده از ابي سعيد الخدري كه آمد مردی خدمت رسول خدا و گفت يا رسول الله کدام فرد از افراد بشر با فضيلت تر است رسول خدا فرمود مرديكه جهاد كند در راه خدا بمال و جان خودش و فرمود بعد فضيلت با کسی است كه در محل خلوتی و دوازده مردم پرستش كند خدا را . و مردم را از شر خود بر كنار دارد .

۸۰۹ - و در كتاب سفينه ذكر شده كه علي عليه السلام آب كشي ميكرد بدست خود و درختان مردمی از يهود را آب ميداد باندازه كه دست شريفش آبله ميكرد واجرت آنرا صدقه ميداد و خود سنگ بشكم می بست .

۸۱۰ و در كتاب ارشاد ديلمي است كه رسول خدا ص فرمود خدا سخاوت و حسن خلق را در نهاد و طبيعت اولياء خود قرار داده آن دو را از دست ندهيد .

اولیائش علی السخاء و حسن الخلق فالزموهما تفوزوا.

۸۱۲ مجموعه ورام فی بعض الاخبار وروی عن رسول الله ﷺ ان الله لیصرف العذاب عن الامه بصدقه رجل منهم ۸۱۳ فی تفسیر الصافی سوره التوبه فی ذیل ان الله یقبل التوبه عن عباده و یاخذ الصدقات عن الکافی عن الصادق علیه السلام ان الله یقول ما من شیئی الا وقد وکلت به من یقبضها غیری الا الصدقات فانی اتلقفها بیدی تلفقا حتی ان الرجل لیتصدق بالتمره و بشق التمره فاریبها له کما یربى الرجل فأره و فصله فیأتی يوم القیامه وهو مثل جبل احد و اعظم من احد ۸۱۴ و عنده علیه السلام انه کان اذا اعطی السائل قبل یده فقیل له لم تفعل ذالک قال لانها تقع فی ید الله قبل ید العبد قال الراوی و اظنه یقبل الخیرا و الدرهم ۸۱۵ و فی الکافی و العیاشی عن الصادق علیه السلام کان ابی اذا تصدق بشئی وضعه فی ید السائل ثم ارتده منه فقبله و شمّه ثم رده الی السائل ۸۱۶ و فی ارشاد الدیلمی و قال علیه السلام

۸۱۲ - در مجموعه ورام است که روایت شده از رسول خدا ص که فرمود خدای متعال دفع میکند عذاب از قومی بسبب صدقه فردی از آن قوم .

۸۱۳ - در کتاب تفسیر صافی سوره توبه نقل کرده از کتاب کافی که امام ششم علیه السلام فرموده خدای متعال فرمود هیچ عملی نیست مگر آنکه کسی وادار شده که قبض کنند غیر از ذات مقدس من مگر صدقات که فرموده خوداخذ میکنم بیدرحمت حتی آنکه مردی ممکن است صدقه بدهد بیک خرما و بشق خرمائی و ما آنرا تربیت کنیم بمثل تربیت کردن مردی بجهشتر خود را و همان دانه و شق خرما بیاید روز قیامت در حالیکه بزرگ شده باشد با اندازه کوه احد و بزرگتر از آن .

۸۱۴ - و از آن حضرت رسیده که هر گاه عطائی بسائلی میداد دست خود را میبوسید بحضرت عرض کردند که چرا دست خود را میبوسد میفرمود برای آنکه آن عطیه اول بدست خدا میرسد و بعد بدست سائل : راوی گفت بگمانم در هم و غیر آن هر چه میداد میبوسید .

۸۱۵ - و در کافی از امام ششم علیه السلام نقل شده که پدرم هر گاه صدقه را بسائل میداد و بدست سائل میگذاشت دو مرتبه بر میگردانید و میگرفت از دست سائل و بوسه میزد بر آن و میبوسید و بعد در میگرد بسائل .

۸۱۶ - و در کتاب ارشاد است که رسول خدا ص فرمود دیدم بردر بهشت نوشته شده، تو حرام هستی بر هر بخیل وریاکار و عاق والدین و سخن چین

رایت علی باب الجنة مكتوبا انت محرمة علی كل بخیل و مرائی و عاق و تمام ۸۱۷ و فيه قال النبي ﷺ لما خلق الله الجنة قالت يارب لمن خلقتني قال لكل سخي تقى قالت رضيت يارب ۸۱۸ و في حقائق الفيض قدس سره عن النبي ﷺ تجافوا عن ذنب السخي فان الله اخذ بيده كلما عثرا قاله و قال ﷺ طعام الجواد دواء و طعام البخيل داء ۸۱۹ في السفينه عن ابي عبد الله عليه السلام قال اتى رسول الله ﷺ و فدمن اليمين و فيهم رجل كان اعظمهم كلالا و اشدهم استقصاء في محاجة النبي ﷺ فغضب النبي ﷺ حتى التوى عرق الغضب بين عينيه و تربد وجهه و اطرق الى الارض فاتاه جبرئيل فقال ربك يقرئك السلام و يقول لك هذا رجل سخي يطعم الطعام فسكن عن النبي ﷺ الغضب و رفع رأسه و قال له لولا ان جبرئيل اخبرني عن الله عز و جل انك سخي تطعم الطعام لشددت بك و

۸۱۷ - و در آن کتاب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پس از آنکه خلق کرد خدا بهشت را عرض کرد پروردگارا مرا برای که خلق فرمودی فرمود برای هر پرهیزکاری عرض کرد پروردگارا راضیم .

۸۱۸ - و در کتاب حقائق فیض نقل شده که رسول خدا فرمود بگذرید از گناه و نافرمانی آدم با سخاوت زیرا که خدای متعال مددکار او است هر گاه لغزشی بر او روی دهد میگذرد از او و فرموده است رسول خدا ص غذاى آدم باجود و سخاواى درد است و غذاى آدم بخيل درد است .

۸۱۹ - و در کتاب سفینه نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود خدمت رسول خدا جماعتی آورده شد اسیر از یمن و میان آنها بود مردی که از همه سخن ورتر بود و در محاجه و لجاج با رسول خدا از همه شدیدتر بود از اینکه رسول خدا نسبت به او شدید شد غضبش حتی آثار آن بین چشمان و پیشانی مبارکش ظاهر شد و باحال غضب بزمین نظر میکرد در این حال جبرئیل نازل شد و گفت خدایت سلام میرساند و میفرماید این مرد سخی است و بمردم غذا میخورانیده پس ساکن شد و فرونشست حال حضرت و سررا بلند کرد و فرمود اگر نه اینکه جبرئیل خبر داد بمن از طرف خدای متعال که تو مردی هستی سخی و غذا بمردم میدهی هر ایینه سخت میگریتم بر تو و تو را عبرت برای دیگران قرار میدادم که شدت رفتار مرا با تو بازماندگان تو حکایت کنند بعد از شنیدن این کلام آن مرد گفت آیا خدای تو دوست دارد سخا و بخشش را فرمود بلی : آن مرد تاشنید ایمان آورد و گفت اشهدان لا اله الا الله و انك رسول الله و گفت شهادت میدهم که تو رسول خدا هستی و قسم بآنکه تو را به پیغمبری فرستاده بعد ازین کسی را از امل خود نا امید نمیکنم .

جعلتک حدیثاً لمن خلفک فقال له الرجل او ان ربک لیحب السخاء فقال نعم قال انی اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله والذی بعثک بالحق لارددت عن مالی احداً ۸۲۰ و فیه عن ابی جعفر علیه السلام قال البر والصدقة ینفیان الفقر ویزیدان فی العمر ویدفعان عن سبعین مئة سوء ۸۲۱ و فیه عن الصادق علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله من سره ان یدفع الله عنه نحس یومه فلیفتح یومه بصدقة ۸۲۲ و فیه عن تاریخ ابن النجار عن وهب بن منیه قال بینما امرأة من بنی اسرائیل علی ساحل البحر تغسل ثیابها وصبی لها یدب بین یدیها اذ جاء سائل فاعطته لقمه من رغیف کان معها فما کان باسرع من ان جاء ذئب فلتقم الصبی فجعلت تعدو خلفه وهی تقول یا ذئب ابنی یا ذئب ابنی فبعث الله ملكاً انتزع الصبی من فم الذئب ورمى بها الیها وقال لقمه بلقمه ۸۲۳ عن دعوات الراوندی عن النبی صلی الله علیه و آله قال علی کل مسلم فی کل یوم صدقة قیل من یطیق ذالک قال صلی الله علیه و آله اما طمکت الازی عن الطریق صدقة وارشادک الرجل الی الطریق صدقة وعیادتک المریض صدقة وامرک بالمعروف

۸۲۰ - و در آن کتاب است از امام پنجم علیه السلام که فرمود نیکی و صدقه برطرف میکنند فقر را و آن دو زیاد میکنند عمر را و جلو میگیرند از هفتاد بالای مرگبار بد .
 ۸۲۱ - و نیز در آن کتاب نقل است از امام صادق علیه السلام که رسول خدا ص فرموده هر که خورسند میشود که دفع شود از او نحوست روزش پس ابتدا کند روزش را بصدقه .
 ۸۲۲ - و نیز در آن کتاب است از تاریخ ابن نجار از وهب پسر منیه که گفت زنی بود از بنی اسرائیل بر لب دریا و لباس می شست و بچه او پیش رویش راه میرفت در بین سائلی آمد و زن به او لقمه از نانی که با او بود داد چیزی نگذشت که گرگی آمد و بچه زن را بدهان گرفت و رفت : زن عقب گرگ دوید و فریاد میزد پسر ای گرگ پسر من : خدا ملکی فرستاد تا بچه را از دهان گرگ گرفت و انداخت او را پیش مادرش و گفت این لقمه عوض آن لقمه که بسائل دادی .

۸۲۳ - از کتاب دعوات راوندی نقل است از رسول خدا ص که فرمود بر هر مسلمانی لازم است در هر روز صدقه گفته شد که طاقت دارد که هر روز صدقه بدهد فرمود ص برداشتن تو خارو سنگ و کلوخی از سر راه صدقه است : راهنمایی تو کسی را برای صدقه است : عیادت کردن تو از مریض صدقه است : امر تو بمعروف صدقه است : نهی تو از منکر صدقه است : رد سلام صدقه است .

صدقة و نهيك عن المنكر صدقة ورد السلام صدقة ۸۲۴ فی الحقائق عن النبي ﷺ درهم من الصدقة افضل عند الله من مائة الف درهم قيل و كيف ذلك يا رسول الله قال ﷺ اخرج رجل من عرض ماله مائة الف درهم يتصدق بها و اخرج رجل درهما من درهمن لا يملك غيرهما طيبة بهما نفسه فصار صاحب الدرهم افضل من صاحب مائة الف درهم ۸۲۵ مجموعة ورام ص ۴۶۸ قيل كان حارثة بن النعمان قد ذهب بصره فاتخذ خيطا من مصلاه الى باب حجرته و وضع عنده مكتلا من التمر فكان اذا جاء المسكين يسئل اخذ من ذلك المكتل ثم اخذ بطرف الخيط حتى يناوله و كان اهله يقولون نكفيك فيقول مناولة المسكين تقي ميتة السوء ۸۲۶ آداب النفس و يروى ان النبي ﷺ دخل غيضة مع بعض اصحابه فاجتنى منها سواكبن احدهما معوج و الاخر مستقيم فدفع المستقيم الى صاحبه فقال له يا رسول الله كنت احق بالمستقيم مني فقال ﷺ ما من صاحب يصحب

۸۲۴ - در کتاب حقائق است از رسول خدا ص که فرمود گاهی درمی از صدقه برتر است نزد خدا از صد هزار درهم : گفته شد چگونه میشود یا رسول الله فرمود مردی میدهد از اطراف مال خود صد هزار درهم صدقه و دیگری يك درهم از دو درهم که دارد میدهد در حالیکه غیر آن ندارد و خوشحال است به آن دو درهم : پس این یک درهم افضل و برتر است از صاحب آن نسبت بصاحب صد هزار درهم .

۸۲۵ - در مجموعه ورام نقل شده که حارثة بن نعمان نابینا شده بود ریسمانی گرفته بود از مکان نماز تا در خانه اش گذاشته بود سبدي از خرما نزد خودش و گاهی که فقیری وسائلی میآمد خرما از ظرف بر میداشت و بوسیله ریسمان خود رادم در میرسانید .
و خرما را بفقیر میداد و کسان او میگفتند ما بجای تو و عوض تو میبریم : میگفت خود چیز دادن بفقیر نگاه میدارد انسان را از مرگ های بد

۸۲۶ - در کتاب آداب النفس روایت شده از رسول خدا ص که وارد شد در محل درخت زاری بابعضی از اصحاب و آن بز رگوار دودانه چوب برای مساوک جدا کرد یکی کج و معوج بود و دیگری راست بود : آن یکی که راست و مستقیم بود داد حضرت بکسیکه خدمت حضرت بود عرض کرد یا رسول الله شماسز او را ترهستید بآن یکی که راست است از من رسول خدا ص فرمود هیچ کس نیست مصاحبت و رفاقت کند با کسی اگر چه ساعتی از روز باشد مگر آنکه پرسیده خواهد شد از مصاحبت او که آیا اداء و رعایت حقوق خدائی درباره او شده یا خیر ترضیع شده

صاحباً و لو ساعة من نهار الاسئل عن صحبته هل اقام فيه حق الله او اضعاه^{۸۲۷} في السفينه في امم نزل في صلة الامام و اداء حقه انه مامن شئى احب الى الله عزوجل من اخراج الدرهم الى الامام وان الله ليجعل الدرهم في الجنة مثل جبل احد^{۸۲۸} في الكافي عن ابي اسماعيل قال قلت لابي جعفر عليه السلام جعلت فداك ان الشيعة عندنا كثير فقال فهل يعطف الغنى على الفقير وهل يتجاوز المحسن عن المسى و يتواسون فقلت لا فقال عليه السلام ليس هؤلاء شيعتنا الشيعة من يفعل هذا^{۸۲۹} الى وقال عليه السلام درهم يعطيه الرجل في حال صحته خير من عتق رقبة عند الموت^{۸۳۰} وفيه وقد روى ان رجلاً شاباً من الانصار جمع مالا كثيراً من الحلال فمرض وعاده عليه السلام في جماعة فقال له يا رسول الله اوصيك ان تصدق

۸۲۷ - در کتاب سفینه دربارهٔ صلّه و اداء حق امام وارد شده که نیست چیزی محبوبتر نزد خدا از دادن یکدرهم از حق امام به امام و خدا میگرداند یکدرهم را در بهشت بمثل کوه احد

۸۲۸ - در کتاب کافی وارد است از ابي اسماعیل که گفت بامام باقر ع عرض کردم فدایت شوم شیعه نزد ما زیاد هستند فرمود آیا عطاوت دارد غنی نسبت بفقیر : و آیا گذشت از یکدیگر دارند و آیا مواسات دارند بایکدیگر گفتیم خیر امام علیه السلام فرمود نیستند آنها شیعیان و پیروان ماشیعه آنکسی است که این کارها را بکند

۸۲۹ - در کتاب لالی نقل شده که رسول خدا فرموده یکدرهم که عطا کند انسان در حال سلامت و صحت بهتر است از بنده آزاد کردن دم مرگ

۸۳۰ - در آن کتاب است که روایت شده مرد جوانی از انصار جمع کرد مال زیادی از حلال پس مریض شد و رسول خدا با جمعی از او عیادت کردند: خدمت حضرت عرض کرد یا رسول الله شمارا وصیت میکنم باینکه بعد از من صدقه بدهید اموال مرا تمام بفقرا و مساکین بدست مبارک خودت رسول خدا قبول فرمود وصیت او را : پس از آنکه فوت نمود رسول خدا امر فرمود اموال و ثروتش را جمع آوری کردند بعد تشریف برد خانه او و صدقه داد اموال او را بدست مبارک خود: راوی میگوید با خود گفتم خوشا بحال ثروتمندان خیر دنیا و آخرت دارند در این وقت بمن نظری کرد رسول خدا ص و برداشت یکدانه خرما از مال او و دست خود را بلند کرد بطوریکه زیر بغلش دیده میشد و بعد بمن فرمود چیست بدست من گفتم فدایت شوم یکدانه خرمائی است فرمود قسم بخدائیکه مرا بحق فرستاده و براستی رسول خدا گردانیده : اگر صدقه میداد این یکدانه را این مرد بدست خود هرینه بهتر بود از تمام آنچه من صدقه دادم از او

اموالی کلها علی الفقراء و المساکین بیدک بعد وفاتی فقبل رسول الله وصية فلما مات امر بضبط امواله ثم ذهب فی داره و تصدق امواله کلها بیده فقال الراوی قلت فی نفسی لأغنیاء خیر الدنیا و الاخرة فنظر رسول الله ﷺ الیّ و علم ما ضمّته فاخذ تمرّة من ماله و رفع یدہ حتی ظهرابطه ثم نظر الیّ فقال ما الذی بیدی فقلت جعلت فداک تمرّة واحدة من التمرات فقال و الذی ارسلنی بالحق نبیا صدقا لو تصدق هذا الرجل بیده تمرّة واحدة لکان خیر الهمّات تصدقته عنه ۸۳۱ لی قال النبی ﷺ و الذی بعثنی بالحق نبیا ان عبدا من عباد الله ليقف يوم القیامه موقفا یخرج علیه من لهب النار اعظم من جمیع جبال الدنیا و حتی ما یكون بینہ و بینها حائل بیناهو کذاک و قد تحیر ان بطائر فی الهواء رغیف

۸۳۱ - در کتاب لالی نقل شده که رسول خدا ص فرمود قسم بآنخدائیکه مرا بحق به پیغمبری برگزیده: بدرستی که بنده از بندگان خدا میایستد روز قیامت به یک محلی که رومیآورد بر او از شعله آتش جهنم یک شعله که بزرگتر باشد از جمیع کوههای دنیا و نباشد بین او و آتش حائلی در این بین که سرگردان است چه کند ناگاه پیدا شود در هوا پرنده که عبارت باشد از قرص نان و یا درهم و دیناری که بوسیله آن دست گیری کرده برادر مؤمنی را و یا مهمانی کرده و آن میآید دور او را میگیرد مثل بزرگتر دایره برگرد او و مانع میشود از شعله آتش بطوریکه به او نمیرسد از گرمی و دود آن چیزی تا آنکه داخل بهشت شود: گفته شد یا رسول الله این مقدار اثر دارد مواسات با برادر دینی: فرمود رسول خدا قسم بخدائیکه مرا برسالت فرستاده که هر آینه فائده میدهد دستگیری بعضی از مؤمنین را از این هم زیادتر و بزرگتر: وجه بسا روز قیامت ممثل میشود گناهان و بدیهای بعضی از مؤمنین ببرادران دینیش و همین گناهان بزرگ میشود تا چند برابر بطوریکه دفاتر و صحائفش پر شود و توزیع شود کارهای نیکش بر طلبکارهای مؤمنین که بدست خود ستم کرده بآنها و بزبان خود درد نیاس میماند سرگردان و بیچاره و محتاج است بسوی حسناتی که معادل شود با گناهایش: در این وقت میآید پیش او برادر مؤمنی که نیکی کرده به او در دنیا و میگوید بخشیدم من بتو تمام حسناتم در مقابل آنچه بمن عطا کردی در دنیا تا بواسطه آنها خدا بیامرزد تو را از قبل خدا ندانمیرسد تو که اعمال نیکتر را بخشیدی پس خودت بچه سبب داخل بهشت میشوی عرض میکند خدایا بوسیله رحمت و کرم تو: خدای متعال میفرماید تو احسان کردی بر برادر دینیت بتمام حسنات و ما که خالق تو هستیم سزاوارتریم به بخشش و کرم و از قبل برادرت قبول کردیم اعمال تو را و افزودیم و اضافه کردیم برای خود تو: و برادر دینی ترا از افضل بهشت قرار دادیم

اوحبه فضة قدواسى بها اخا مؤمنا على اضافته فينزل حواليه فيصير كاعظم مستديرا حوله ويصد عنه ذالك اللهب فلا يصيبه من حرّها ولا دخانها شيئى الى ان يدخل الجنة قيل يارسول الله وعلى هذا يقع مواساته لآخيه المؤمن فقال رسول الله ﷺ والذى بعثنى بالحق نيا انه لينفع بعض المؤمنين باعظم من هذا ورمما جاء يوم القيامة يمثل له سيئاته واسائه الى اخوانه المؤمنين وهى التى تعظم وتتضاعف فتمتلى بها صحائفه وتتفرق حسناته على خصمائه المؤمنين المظلومين بيده ولسانه فيتهجير ويحتاج الى حسنات توازى سيئاته فيأتيه اخ له مؤمن قد كان احسن اليه فى الدنيا فيقول له قد وهبت لك جميع حسناتى بأذا ما كان منك الى فى الدنيا ليغفر الله لك بها فيقول الله تبارك وتعالى فانت بماذا تدخل جنتى فيقول برحمتك يارب فيقول الله تبارك وتعالى جدت عليه بجميع حسناتك ونحن اولى بالجدود منك والكرم وقد تقبلتها عن اخيك وقد زدتها عليك واضعفتها لك فهو من افضل اهل الجنان ٨٣٢ وفيه روى فى المجالس ان الخليل عليه السلام لما كان من عادته ان لا يأكل طعامه الا مع الضيف ومضى عليه يوم وليلة ولم ينزل عليه ضيف فخرج فى طلبه الى الصحراء فاذا رجلا كهيلا يقبله فدنى منه وتفحص عن

٨٣٢ - ودر آن كتاب است كه روايت شده در كتاب مجالس كه حضرت خليل عليه السلام عادتش بر اين بود كه غذا نميخورد مگر بامهمان وروز وشبى گذشت براو ومهمانى براو وارد نشد : رفت بطلب مهمان بطرف صحرا و بر خورد بمرد كه ن سال رفت نزديك و از حال او جويآ شد دانست كه اوبت مى پرستد : از اينجهت تأسف خورد و گفت به او اگر خدا پرست بودى هر آينه بمهمانى ميبردم تورا مرد گذشت از حضرت خليل و رفت : جبرئيل نازل شد و گفت خدايت يا خليل ميفرمايد بدرستيكه اين مرد مشكوك ومنكر ذات مقدس ما بود هفتاد سال وما در اين هفتاد سال به او روزى داديم و كوتاهى نكرديم در رزقاو و تومنغ كردى از او روزى يكر و زرابه گمان اينكه خدا پرست نيست

تعقيب كرد حضرت خليل از او وتند رفت تا او را يافت واز او درخواست كرد كه مهمانى او را پذيرد . آنمرد پرسيد كه چه شد مرا رد كردى اول والحال اصرار دارى : براى او بيان كرد كه جبرئيل خطاب عتاب آميز از طرف خداى متعال بمن فرمود : در اين هنگام آنمرد گفت مخالفت همچون خدائى از مروت و انصاف دوراست و ايمان آورد و از بزرگان خدا پرستان گرديد

حاله فعلم انه يعبد الاضام فتأسف الخليل و قال له لو كنت مسلما لاضيفك فمضى عنه الرجل واخذ بطريقه : فنزل جبرئيل وقال يا خليل ان الله تعالى يقول ان هذا الرجل كان مشركا كافرا بى منذ سبعين سنة فرزقته ولم اقصر رزقه وانت منعت منه نهارا زعما منك انه ليس بمسلم فعقبه الخليل وعجل فى السير فطلبه للضيافه فسئله الرجل عن رد الاول واصرار الحال فحكى له بنزول جبرئيل بخطاب ربه خطاب عتاب وقهر فقال الرجل ما كان مخالفة هذا الرب من المروة والانصاف فاسلم وصار من الاكابر ٨٣٣ و فيه عن الثمالى انه سمع على بن الحسين عليهما السلام يقول لمولاة له لا يعبر على بابى سائل الا اطعمتموه فان اليوم يوم الجمعة قالت قلت له ليس كل من يسئلنا مستحقا فقال يا ثابت اخاف ان يكون بعض من يسئلنا محقا فلا نطعمه ونرده فينزل بنا اهل البيت ما نزل بيعقوب وآله اطعموهم ٨٣٤ وفى خبر آخر قال معلى خرج ابو عبد الله عليه السلام و معه جراب من خبز فاتينا ظلة بنى ساعدة فاذا نحن بقوم نيام فجعل يدس الرغيف والرغيفين حتى اتى على آخرهم ثم انصرفنا فقلت جعلت فداك يعرف هؤلاء الحق فقال عليه السلام لو عرفوه لو اسيناهم بالدقة والدقة هي الملح.

٨٣٣ - ودر آن کتاب نقل شده از ثمالی که گفت شنیدم علی بن الحسین علیه السلام میفرمود بکنیزی که مبادا عبور کند بر در خانه ما سائلی مگر آنکه به او طعام بدهد زیرا که امروز جمعه است عرض کرد بحضرت هر که از ما چیزی بخواهد که مستحق نیست : فرمود ای ثابت میترسم بعضی از سائلین مستحق باشند و ما رد کنیم و او را طعام ندهیم : پس برسد بما اهلبیت آنچه بیعقوب رسید : بخورانید بسائلین طعام

٨٣٤ - ودر آن کتاب است که در خبری آمده که معلى گفت خارج شد امام ششم علیه السلام از منزل و با او بود انبانی از نان آمدیم تا به سایه بانهای بنی ساعده رسیدیم مردمی خوابیده بودند حضرت يك نان و دو نان کنار خوابگاه آنها گذاشت تا آخر آنها و بعد برگشتیم گفتم فدایت شوم

آیا تمام اینها عارف بحق هستند و امام شناس فرمود اگر عارف بودند که هر آینه مواسات میکردیم حتی بنمک طعام

۸۳۵ فی السفینه وروی فی قصه السامری ان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ هَمَّ بِقَتْلِهِ فَاوْحَى اِلَيْهِ
ان لَا يَقْتُلْهُ لِانْهُ سَخِي

۸۳۶ و فیه قال امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ کان رسول الله اجود الناس کفا واکرمهم
عشرة من خالطه فعرفه احببه .

۸۳۷ و فیه عن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال انا اذیب الله وعلی اذیبی امرنی ربی بالسخا
والبر ونهانی عن البخل والجفاء وما من شیئی ابغض الی الله عزوجل من البخل
والجفاء وما من شیئی ابغض الی الله عزوجل من البخل وسوء الخلق وانه لیسفد
العمل کما یفسد الطین العسل قال جابر بن عبدالله ما سئل رسول الله شیئاً قط فقال لا .
۸۳۸ و فیه حکى المسعودی فی مروج الذهب ان سائلاً وقف علی عبیدالله بن العباس

۸۳۵ - در کتاب سفینه وارد است که روایت شده در قضیه سامری براینکه موسی قصد کرد
کشتن او را و وحی رسید از خدا به موسی که نکشد او را زیرا که او سخی است

۸۳۶ - و در آن کتاب است که امیر المؤمنین (ع) فرمود رسول خدا با سخاوت ترین
مردم بود و با هر که آمیزشی داشت اگر ام می کرد او را و آن شخص می شناخت حضرت را و او را
دوست میداشت

۸۳۷ - و در آن کتاب است از رسول خدا ص که فرمود من مؤدب شده خدا هستم و علی
مؤدب شده من است: دستور داده خدا مرا به سخاوت و نیکی منع کرده از بخل و ستم کردن: و نیست
چیزی میغوض تر نزد خدا از بخل و بدخلقی و بدخلقی فاسد میکند عمل را همانطوریکه گل فاسد
میکند عسل را: جابر بن عبدالله گفت هیچگاه چیزی خواسته نشد از رسول خدا ص که در جواب
نه بگوید

۸۳۸ - و در آن کتاب است که مسعودی در مروج الذهب حکایت کرده است که مرد
سائلی ایستاد نزد عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب و گفت صدقه بده از آنچه خدا بتو داده است
زیرا بمن خبر رسیده که عبیدالله بن عباس بسائلی هزار درهم داده و اعتذار هم جسته گفت من
کیجا و عبیدالله کیجا: گفت یعنی تو کیجا او در حسب یا در زیادی اموال گفت در هر دو جهت گفت
اما حسب در مردم داری اوست و نیک کرداری او وقتی نیک رفتار کردی میشوی مردی با حسب:
عبیدالله دوهزار درهم داده و از او عذر خواست: سائل گفت اگر تو عبیدالله نیستی: پس تو
بهتری از او: و اگر او هستی پس امروز تو بهتری از دیروز: پس عطا کرد هزار درهم دیگر:
سائل گفت اگر تو عبیدالله هستی بدرستی که تو با سخاوت اهل زمان خود هستی و گمان ندارم
تو را مگر از قوم و طایفه که محمد رسول الله از آن طایفه است و تو را قسم میدهم بخدا تو عبیدالله

بن عبدالمطلب وقال تصدق بما رزقك الله فاني نبئت ان عبیدالله بن العباس اعطى سائلا الف درهم واعتذر اليه فقال واين انا من عبیدالله : قال اين انت في الحسب او في كثرة المال قال فيها جميعا قال ان الحسب في الرجل مروته وحسن فعله فاذا فعلت ذلك كنت حسيبا فاعطاه الف درهم واعتذر اليه فقال له السائل ان لم تكن عبیدالله فانت خير منه وان كنت هوفانت اليوم خير منك امس فاعطاه الفا ايضاً فقال لئن كنت عبیدالله انك سمح اهل دهرک و ما اخالك الامن رهط فيهم محمد رسول الله ﷺ فاسألك بالله انت هو قال نعم قال والله ما اخطأت الا باعتراض الشك بين جوانحي والافهذه الصورة الجميلة والهيئة المنيرة لا يكون الا في نبي او عترته نبي .
 ۸۳۹ جامع الاخبار قال رسول الله ﷺ الجنة دار الاسخياء وقال الصادق عليه السلام

السخي الكريم الذي ينفق ماله في حق.

۸۴۰ وفيه روى عن ابي عبد الله عليه السلام قال لجاهل سخي افضل من شيخ او ناسك بخيل وفي حديث آخر عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ لشاب رهق في الذنوب سخي احب الى الله تعالى من شيخ عابد بخيل.

۸۴۱ مكارم الاخلاق عن الصادق عليه السلام قال رايت المعروف كاسمه وليس شيمى

هستى يانه : گفت بلى گفت سائل بخدا قسم من خطا نکردم مگر باين شکی که دردل گذراندم وگر نه اين شمايل نيکو و رخسار نوراني يافت نميشود مگر در کسيکه پيغمبر باشد يا از خانواده باشد که پيغمبري در آن باشد

۸۳۹ - در کتاب جامع الاخبار است که رسول خدا ص فرمود بهشت خانه سخاوتمندان است: امام ششم فرموده است آدم سخي و باکرامت کسی است که اتفاق کند مالش را در راه حق
 ۸۴۰ و در آن کتاب روايت شده از امام ششم عليه السلام که فرمود آدم جاهل و نادان

سخي و يا بخشش بر تراست از پير عابديکه بخيل باشد و در حديث ديگر است از امام ششم عليه السلام که فرمود رسول خدا ص فرموده جوان عاصي با سخاوت وجود محبوب تر است نزد خدا از عابد بخيل
 ۸۴۱ - و در کتاب مكارم الاخلاق از امام ششم عليه السلام روايت شده که فرمود ديدم معروف

وسخارا مثل نامش در بلندي و عظمت و نيست چيزي بر تر از معروف مگر ثواب و اجر آن و آنچه بر آن بار است همان اجر و ثواب است و نيست اينطور که هر که دوست بدارد نيکی و

افضل من المعروف الا ثوابه وذلك يراد منه وليس كل من يحب ان يصنع المعروف الى الناس يصنعه وليس كل من يرغب فيه يقدر عليه ولا كل من يقدر عليه يؤذن فان اجتمعت الرغبة والقدرة والاذن فهناك تمت السعادة للمطالب والمطلوب اليه .
 ۸۴۲ وفيه عنه عليه السلام قال اذا اردت ان تعلم اشقى الرجل ام سعيد فانظر معروفه الى من يصنعه فان كان يصنعه الى من هو اهله فاعلم انه خير وان كان يصنعه الى غير اهله فاعلم انه ليس له عند الله خير .

۸۴۳ مكارم الاخلاق عن الصادق عليه السلام قال رأيت المعروف لا يصلح الا بثلاث خصال تصغيره وستره وتعجيله فانك اذا صغرت تعظمت عند من تصنع اليه وازاسترته تممة و اذا عجلته هنأته وان كان غير ذلك محقته ونكدته .

۸۴۴ لالی و قدروی عن النبي صلى الله عليه وآله انه سئل جبرائيل عن الصدقه فقال يا

احسان بمردم را بتواند انجام دهد: و نیست که هر که راغب بر آن باشد قدرت پیدا کند و نیست اینطور که هر که قدرت داشته باشد اذن داشته باشد: بلکه هر گاه رغبت و قدرت و اذن در کسی جمع شد تمام شده اسباب نیل و رسیدن باین فیض

۸۴۲ - و در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود هر گاه خواستی بدانی شقاوت و سعادت کسی را نظر کن باحسان او به بین در محل است یا نه اگر احسان او در محل بود اهل بدانکه عاقبت او خیر است و اگر دیدی احسان او در غیر محل است بدان که نیست برای او نزد خدا اجر و مزد و ثوابی

۸۴۳ در مکارم الاخلاق نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود ندیدم بذل و بخشش به صلاح در آید مگر سه چیز ، کوچک شمردن : و پنهان کردن : و سرعت در آن : زیرا وقتی کوچک شمردی بزرگ میشود در نظر کسی که به او اعطاشده : و هر گاه پنهان کردی تمام کردی لطف خود را : و هر گاه تعجیل در آن کردی گوارا کردی آنرا و اگر غیر از این کردی باطل کردی و ازین بردی آنرا

۸۴۴ - در کتاب لالی نقل است که روایت شده از رسول خدا ص که سئول فرموده از جبرئیل از صدقه جبرئیل گفت یا رسول خدا صدقه بر پنج قسم است یکی بده برابر : و یکقسم یکی بهفتاد برابر : و یکقسم یکی بهفتصد برابر : و یکقسم یکی بهفتاد هزار برابر : و یکی به صد هزار برابر : رسول خدا ص فرمود چیست بیان آن یا جبرئیل : گفت یکی بده برابر صدقه بعموم مردم است که محتاج باشند و دارای صحت بدن باشند : و یکی بهفتاد برابر صدقه به

رسول الله الصدقه على خمسة اقسام واحدة بعشرة: وقسم: واحد بسبعين وقسم واحد بسبعمئة: وقسم واحد بسبعين الفا: وقسم: واحد بمائة الف: فقال رسول الله ﷺ ما تفسیر ذلك يا جبرئیل قال واحد بعشرة على سائر الناس المستحقين صحیحی البدن: والواحد بسبعين اذا كان المستحق لا يمكنه الاکتساب بمرض او غيره: والواحد بسبعمئة اذا كان المستحق من آل رسول الله ﷺ: والواحد بسبعين الفا اذا كان لارحامه او ابیه: والواحد بمائة الف اذا كان لطالب العلم صحیحاً كان او مریضاً لانه یتقوى على طلب العلم وينفع به عباد الله .

۸۴۵ فی الوسائل عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ ان اشافع يوم القيامة لاربعة اضاف ولوجائوا بذنوب اهل الدنيا: رجل نصر ذريتي: ورجل بذل ماله لذريتي عند الضيق: ورجل احب ذريتي باللسان والقلب: ورجل سعى في حوائج ذريتي اذا طردوا او شر دوا .

۸۴۶ وفي الوسائل ايضاً وقال الصادق عليه السلام اذا كان يوم القيامة نادى مناد ياها محتاجي است که بواسطه مرض وغيره قادر بر کسب نباشد: ويکی بهفتصد برابر هنگامي است که مستحق از اهلبیت رسول خدا باشد: ويکی بهفتاد هزار زمانی است که به اقربا ويا پدر داده شود ويکی بصد هزار برابر هنگاميت که صدقه بطالب علم داده شود چه صحيح باشد وچه مريض زیرا که بآن صدقه قوت مييابد بر طلب علم وفائده ميبرند از او بندگان خدا

۸۴۵ - در کتاب وسائل نقل شده از بعضی اصحاب از امام ششم ع از رسول خدا ص که فرموده است من شفاعت میکنم روز قیامت چهار طایفه را ولو آنکه دارای گناه اهل دنیا باشند: مردیکه یاری کند ذریه مرا: و مردیکه بذل کند مالش را به ذریه من در نزد گرفتاری آنها و مردیکه دوست بدارد ذریه مرا بدل و زبان و مردیکه سعی کند در حوائج ذریه من هنگامي که از دیار خود دور شوند و یا در بیابان بمانند

۸۴۶ - و نیز در کتاب وسائل است از امام ششم علیه السلام که فرمود وقتیکه قیامت پیا شود ندا میکند منادی که ای گروه مخلوق ساکت باشید زیرا که محمد ص با شما صحبت میکند: در این هنگام تمام خلق ساکت میشوند پس میایستد رسول خدا ص و میگوید ای گروه خلایق هر که را که از او نزد من نیکی میباشد و یا منتهی و یا بذل و بخشش پس بیاید و برخیزد تا جز ادم او را: خلایق میگویند پدران و مادران ما فدای شما باد چه نیکی و چه منتهی و چه

الخالائق انصتوا فان محمدا صلى الله عليه وآله يكلمكم فتنصت الخلق فيقوم النبي صلى الله عليه وآله فيقول يا معشر الخالائق من كانت له عندى يدا ومنة او معروف فليقم حتى اكفيه فيقولون بآبائنا وامهاتنا واى يدواى منة واى معروف لنا بل اليد والمنة والمعروف لله ولرسوله على جميع الخالائق فيقول لهم بلى من آوى احدا من اهليتى او برهم او كساهم من عرى او اشبع جائعهم فليقم حتى اكفيه فيقوم اناس قد فعلوا ذلك فيأتى النداء من عند الله تعالى يا محمد يا حبيبى قد جعلت مكافاتهم اليك فاسكنهم من الجنة حيث شئت قال فيسكنهم فى الوسيلة حيث لا يحجبون عن محمد صلى الله عليه وآله واهليته. ٨٤٧ فى الوسائل عن ابي حمزه عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا كان يوم القيامة جمع الله الاولين والاخرين فينادى مناد من كانت له عند رسول الله صلى الله عليه وآله يد فليقم فيقوم عنق من الناس فيقول ما كانت ايدايكم عند رسول الله صلى الله عليه وآله فيقولون كنا نصل اهليته من بعده فيقال لهم اذهبوا فطوفوا فى الناس فمن كانت له عندكم يد فخذوا بيده وادخلوه الجنة .

٨٤٨ و فيه عن دعبل بن على عن على بن موسى الرضا عليه السلام عن ابيه عن آباءه

بخشى است براى ما بلکه لطف و منت و بخشش از طرف خدا و رسول خداست بر جميع خلائق رسول خدا بآنها ميگرمايد چرا هر که پناه داده بيكى از اهليت من يا نيكي کرده بآنها يا پوشاننده از برهنكى يا سير کرده گرسنه را از آنها پس بيايد و بايستد تا جزا دهم پس ميايستند جماعتى که کرده اند اين کارها را پس ندا ميرسد از جانب خداى متعال که اى محمد اى دوست من قرار دادم سزاي عمل آنها را با خود تو جابده آنها را در بهشت هر جا که تو ميل دارى پس رسول خدا ص جای دهد آنها را در محليکه ناميده ميشود وسيله که پرده و حجابى بين او و رسول خدا و اهليتش نباشد.

٨٤٧ - و در کتاب وسائل است از ابى حمزه از امام پنجم عليه السلام که فرمود روز قيامت که بشود جمع کند خدا اولين و آخرين را پس ندا کند منادى هر که براى او نزد رسول خدا ص حقى است پس بايستد جماعتى از مردم منادى ميگويد چه حقى داريد شما نزد رسول خدا گویند مارعايت کرديم اهليت رسول خدا را بعد از او : در اين هنگام گفته شود به آنها برويد گردش کنيد ميان اهل محشر هر که نيكي کرده به شما بگيريد دست او را و داخل بهشت کنيد او را

٨٤٨ - و در آن کتاب نقل است از دعبل از على بن موسى الرضا ع از پدرش و اجداد

عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ اربعة انا لهم شفيع يوم القيامة المكرم لذريتي من بعدى: والقاضى لهم حوائجهم: والساعى لهم فى امورهم عند ما اضطروا اليه: والمحب لهم بقلبه ولسانه.

۸۴۹ لى وفى خبر قال ابو بصير كنا عند ابي عبد الله عليه السلام و معنا بعض اصحاب الاموال فذكروا الزكوة فقال ابو عبد الله عليه السلام ان الزكوة ليس يحمدها صاحبها انما هو شئى ظاهر انما حقن بها دمه وسمى بها مسلما وان عليكم فى اموالكم غير الزكوة فقلت اصحلك الله و ما علينا فى اموالنا غير الزكوة فقال سبحان الله اما تسمع الله يقول فى كتابه والذين فى اموالهم حق معلوم ثم قال قلت له ان لنا جير انا اذا اعرناهم متاعا كسروه و افسدوه فعلينا جناح ان نمنعهم قال عليه السلام ليس عليكم جناح ان تمنعوهم اذا كانوا كذلك.

۸۵۰ فى الرسائل عن اسماعيل بن عبد الخالق قال قال ابو عبد الله ان من بقاء

بزرگوارش عليهم السلام که رسول خدا فرموده چهار طبقه هستند که من شفاعت میکنم آنها را روز قیامت:

اکرام کننده بذریه من از بعد من: و کسی که بر آورد حاجت آنها را: و کسی که سعی کند در کار آنها هنگامی که مضطرب باشد: و کسانی که دوست بدانند آنها را به بدل و زبان ۸۴۹ - در کتاب لالی نقل شده که ابو بصیر گفت که ما خدمت امام ششم ع بودیم با جمعی از اهل ثروت و مکنت آنها نامی از زکوة بردند حضرت فرمود دادن زکوة واجب باعث توصیف و تحمید صاحب آن نیست زیرا که آن ضروری دین است و اگر نداد خون او هدر است و مسلمان نامیده نمیشود: و بدرستی که بر شما است در اموال شما غیر از زکوة ابو بصیر میگوید عرض کردم آن چیست که در اموال ما است غیر از زکوة فرمود سبحان الله مگر نشنیدی که خدا میفرماید در کتاب و قرآن شریف آنچه آنچنان کسانی که در اموال آنها است حقى معلوم: بعد گفتم حضرت بدرستی که ما همسایگانی داریم که هر گاه عاریه بدهیم بآنها چیزی می شکنند آنرا وضایع میکنند: آیا بر ما باسی است اگر دریغ بدانیم از آنها حضرت فرمود نیست بر شما باکی و باسی اگر دریغ بدانید از آنها در این صورت و اگر این طور باشند

۸۵۰ - و در کتاب وسائل نقل است از اسماعیل پسر عبد الخالق که گفت امام ششم علیه السلام فرمود بدرستی که از بقاء مسلمین و اسلام این است که اموال قرار گیرد نزد کسی که

المسلمين و بقاء الاسلام ان تصير الاموال عند من يعرف الحق و يصنع المعروف : و ان من فناء الاسلام و المسلمين ان تصير الاموال في يدي من لا يعرف فيها الحق و لا يصنع فيها المعروف .

۸۵۱ و فید عن ابی حمزه الثمالی قال قال لی ابو جعفر ع ان الله جعل للمعروف اهلًا من خلقه حبیب اليهم فعاله و وجه لطلاب المعروف الطلب اليهم و يسر لهم قضاء كما يسر الغيث الارض المجدبة و ان الله جعل للمعروف اعداء من خلقه بغض اليهم فعاله و حظر على طلاب المعروف الطلب اليهم و حظر عليهم قضاء كما يحظر الغيث على الارض المجدبة ليهلكها و يهلك اهلها و ما يعفو الله اكثر .

۸۵۲ في الوسائل على بن يقطين قال قال لي ابو الحسن موسى ع ان الله كان في بني

حق بشناسد و باجود و سخا باشد : و از فناء و نیستی آثار اسلام و مسلمین این است که قرار گیرد نزد کسیکه حق خدا را در آن مال نداند و بذل و بخشی نکند از آن مال .

۸۵۱ - و در آن کتاب است از ابی حمزه که گفت فرمود بمن امام پنجم علیه السلام خدای متعال قرار داده برای بذل و بخشش عده را قابل از خلق خود و محبوب آنها قرار داده کردار خود را : و مصروف گردانیده مطالبه محتاجین را بسوی آنها بطوری هستند آن عده که از قضاء حاجت مسرور و خوشحالند آنطوریکه مسرور میکند باران زمینهای خشک محتاج به آب را : و بدرستیکه خدا قرار داده دشمن بذل و بخشش عده از مخلوق خود را : و این دسته خشمگین هستند از کردارهای برخلاف میل خود و لو باراده باری تعالی باشد : و منع کرده محتاجین را از اظهار حاجت نزد آنها و منع کرده آنها را از بر آوردن حاجت کما اینکه گاهی منع میکند باران را از ریزش بر فلان زمین خشک تا هلاک کند آن زمین و اهل آنرا و عفو و کرم خدای متعال زیادتر است .

۸۵۲ - و نیز در کتاب وسائل نقل شده که علی بن يقطين گفت فرمود بمن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که در بنی اسرائیل .

خدا پرستی بود و همسایه داشت کافر و آن کافر ارفاق میکرد بان خدا پرست و بذل و بخشش میکرد به او تا در دنیا بود : پس از آنکه آن کافر از دنیا رفت بنا کرد خدا برای او در میان آتش خانه از گل و او را از سوزش آتش نکه میداشت و رزق هم از خارج برایش میرسید و به او گفته میشد این سزای بذل تو است که بهمسایه مؤمن خود میکردی و این سزای کردار نیک و عطا های تو میباشد که در دنیا بفلان پسر فلان نموده .

اسرائیل مؤمن وکان له جار کافر فکان الکافر یرفق بالمؤمن ویولیه المعروف فی الدنیا فلما ان مات الکافر بنی الله له بیتا فی النار من طین وکان یقیه حرها ویأتیہ الرزق من غیرها وقیل له هذا ما کنت تدخله علی جارک المؤمن فلان بن فلان من الرفق وتولیه من المعروف فی الدنیا .

۸۵۳ و فیہ عن علی بن جعفر عن اخیه موسی ع قال اخذ ابی بیدی ثم قال یا بنی ان ابی محمد بن علی اخذ بیدی کما اخذت بیدک و قال ان ابی علی بن الحسین اخذ بیدی و قال یا بنی افعل الخیر الی کل من طلبه منک فان کان من اهلہ فقد اصبت موضعه وان لم یکن من اهلہ کنت انت من اهلہ و ان شتمک رجل عن یمینک ثم تحوّل الی یسارک فاعتذر الیک فا قبل عذرہ .

۸۵۴ اقول بعد ما عثرت باخبار فضیلة بذل المال مع کثرتها قلت فی نفسی الجهاد بالمال ربما لایکون تأثیره فی بقاء آثار الدین اقل من الجهاد بالنفس ثم باعثنی هذا علی الرجوع فی القرآن العظیم فاذا رأیت ان الله تعالی فی کل مورد حدث علی الجهاد بالنفس اوبین فضیلة قارن معه الجهاد بالمال و مع ذالک تقدم ذکر

۸۵۳ - و در آن کتاب منقول است از علی بن جعفر از برادرش امام هفتم ع که فرموده گرفت پدرم دست مرا و بعد فرمود ای پسر من گرفت بدرستی که پدر من محمد بن علی دست مرا همان طوریکه گرفتم من دست تو را و فرمود بدرستی که علی بن الحسین گرفت دست مرا و گفت ای پسر من بخشش کن بهر کسی که از تو طلب کند : اگر آن کس محتاج باشد و اهل بتحقیق جود و سخای تو بمحل واقع شده : و اگر نباشد و غیر محتاج باشد تو اهل و سزاوار بخشش بوده : و اگر ناسزا بگوید مردی بتواز طرف راست تو و بعد برود بطرف چپ تو و از تو معذرت بخواهد قبول کن عذر او را .

۸۵۴ - نویسنده و مؤلف گوید پس از آنکه بر خوردم باخباریکه وارد شده در فضیلت بذل مال با آن زیادی با خود گفتم چه بسا جهاد بمال نباشد اثر آن در بقاء آثار دین کمتر از جهاد بجان همین فکر و ادا کردن بر جوع کردن بقرآن شریف و تفحص بیشتری در این باره در قرآن مجید دیدم خدای متعال در هر موردیکه تحریر ص فرموده بجهاد با جان و یا بیان فضیلتی فرموده برای جهاد برابر جهاد بانفس قرار داده جهاد بمال را با این خصوصی که جهاد بمال را بحسب ذکر مقدم بر جهاد بنفس ذکر نموده و این مطلب بحسب آنچه بنظر قاصر

المال: وذلك حسب ما ادى اليه جهدى فى ثمانية مواضع: سورة نهم آية ۸۹ لكن الرسول والذين آمنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئك لهم الخيرات و اولئك هم المفلحون: سورة هشم آية ۷۳ ان الذين آمنوا وهاجروا و جاهدوا باموالهم وانفسهم فى سبيل الله والذين آروا ونصروا اوليئک بعضهم اولياء بعض: سورة نهم آية ۲۰ الذين آمنوا وهاجروا و جاهدوا فى سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله و اوليئک هم الفائزون: سورة چهل و نهم آية ۱۵ انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فى سبيل الله اوليئک هم الصادقون سورة نهم آية ۴۴ لا يستأذنک الذين يؤمنون بالله واليوم الآخر ان يجاهدوا باموالهم و انفسهم و الله عليم بالمتقين سورة ۶۱ آية ۱۰ تؤمنون بالله ورسوله و تجاهدون فى سبيل الله باموالکم و انفسکم و انفسکم تعلمون سورة نهم آية ۴۱ انفروا خفافا و ثقلاً و جاهدوا باموالکم و انفسکم فى سبيل الله

حقیر رسیده در هشت موضع است سورة نهم آية ۸۹ اما پیغمبر و کسانیکه ایمان آورده اند به او مجاهده میکنند بمالها و بجانهای خودشان و آنها برایشان هست خیرات و آنها پند رسنگاران سورة هشم آية ۷۳ بدرستی آنکسانیکه ایمان آورده اند و هجرت کرده اند و مجاهده کرده اند بمالها و جانهای خود در راه خدا و آنکسانیکه پناه داده اند و یاری کرده اند آنها پند که بعضی از آنها دوستدار بعضی دیگر هستند سورة نهم آية ۲۰ آنکسانیکه ایمان آورده اند و هجرت کرده اند و مجاهده کرده اند در راه خدا بمالها و جانهای خودشان بلند درجه هستند نزد خدا و آنها هستند فائزون و رسیدگان بمقامات عالیہ سورة چهل و نهم آية ۱۵ این است و جز این نیست که مؤمنان آنچنان کسانى هستند که ایمان آورده اند بخدا و رسول خدا و بعد شك نکرده اند و جهاد کرده اند بمالها و جانهایشان در راه خدا آنها هستند راستگویان سورة نهم آية ۴۴ اذن نمیگیرند آنکسانیکه ایمان آورده اند بخدا و روز جزا در اینکه جهاد کنند بمالها و جانهای خودشان و خدا آگاه است از پرهیز گاران سورة شصت و یک آية ۱۰ ایمان آورده اید بخدا و رسول خدا و جهاد میکنید در راه خدا بمالها و جانهای خودتان این کردار خیر است برای شما اگر بدانید سورة نهم آية ۴۱ کوچ کنید سبک و سنگین و جهاد کنید بمالهایتان و جانهایتان در راه خدا و این خیر است برای شما اگر آگاه باشید سورة چهارم آية ۹۷ برابر نیستند کسانیکه بجنگ نروند از مؤمنین بی ضرر با آنکسانیکه مجاهده کنند در راه خدا بمالهایشان

ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون سورة چهارم آیه ۹۷ لا یتوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل اللہ باموالهم و انفسهم فضل اللہ المجاہدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه و کلاً وعد اللہ الحسنی و فضل اللہ المجاہدین علی القاعدین اجر عظیماً.

۸۵۵ لالی و مما یتفاد منه فضل الصدقه ماورد فی فضل اعطائها علی الدواب و الطیور و السباع و علی مجهول الحال و علی الکافر اخبار و قصص کاشفه عما ذکرناه و یکشف عنه جمله مما یتفاد منها ان اللہ بالنسبه الی عموم عبادہ و امائه بل بالنسبه الی عموم مخلوقاتہ من ذوات الارواح محبه غریبه و الطافا عجیبه یتعامل مع من احسن الیهم و فرج عنهم کربه معامله اعلی من ان یتقی لتطرق هذه الشبهه بحال و قد نقل ان السلطان المقتدر السلطان سبکتکین کان صیادا من سکان النیشابور و لم یکن له من متاع الدنیا الا فرس فرکب یوما و ذهب للصيد کما کان عادته فرای ظبیا معه فصیدته فقصدهما ففر الظبی و اصطاد الفصیله فشدہ علی ردفه و رجع فلما ذهب قدرا من الطريق نظر الی خلفه فرای یجیمی قفاه و یبظر الیه نظره حسره فلعلم من

و جانهایشان در راه خدا: برتری داده خدا جهاد کننده گان بمالها و جانهایشان را بر کسانیکه بجنگ نرفته اند و هر یک را خدا وعده احسان داده و برتری داده خدا مجاهدین را بر آنهائیکه بجنگ نرفته اند به اجر و سزای بزرگی

۸۵۵ - در کتاب لالی نقل شده و از جمله اموری که از آن فضیلت صدقه استفاده میشود حکایاتی است که وارد شده در فضل اعطاء صدقه و نیکی بر حیوانات چرنده و پرنده و درندگان و بر مجهول الحال و بر کافر که کاشف است از آنچه ذکر کردیم و پرده بر میدارد از آن: و نیز از آنها فهمیده میشود که خدای متعال نسبت بعموم بندگان و کنیزان بلکه نسبت بتمام مخلوقات خود از آنهائیکه دارای روح هستند چه لطف و محبت غریبه و الطاف عجیبه دارد و حتی بکسی که نسبت بآنها نیکی کند رفتاری میکند و رفع هم و غم میکند از او بطوریکه برای کسی شبهه باقی نمی ماند در این موضوع، و نقل شده که پادشاه مقتدر سلطان سبکتکین مردی بود شکارچی و در نشابور ساکن بود و نبود برای او از ثروت دنیا جز اسبی روزی سوار شد و رفت بشکار بعد از همیشه بر خورد به آهوئی که با او بود بچه اش تعقیب کرد آندورا: آهو فرار کرد و دست به او نیافت بچه و امانده او را گرفت و پشت سر خود بزین بست و بسرگشت: پس از طی

حاله انه يطلب فضيلته وهي بمشي في قفاه فرق عليه تشفق به فقال في نفسه الصيدوان كان حالاً ومباحاً لكن الترحم على هذا الظبي اولى من هذا الصيد فوضعه على الارض فاخذ مع امه بطريقها وكان السبكتكين ينظر اليها فرأى الظبي قد يرجع وينظر اليه بحالة كأنه يدعوا له فرجع الى منزله فرأى الليلة رسول الله ﷺ في منامه قال له يا سبكتكين ان الله اعطاك السلطنة والدولة العظمى بشفقته وترحمك على الظبي فيجب عليك ان تراعى في رعيتك ليدوم دولتك فما مضى زمان حتى استقر عليه سرير الملك الكبير والعز المستدام فانقل منه بعد ما كان عليه وعاش ما عاش الى ابنه السلطان محمود.

۸۵۶ فی السفینه روی ان علیاً عَلَيْهِ السَّلَامُ كان يحارب رجلاً من المشركين فقال في سخاء علي عَلَيْهِ السَّلَامُ المشرك يابن ابيطالب هبني سيفك فرماه اليه فقال المشرك عجباً

کردن مقداری از راه دید مادر او پشت سر میآید و نظری حسرت آمیز به بچه اش دارد دانست از حال او که طلب میکند آن حیوان بچه اش را و لذا پشت سر می آید رقت کرد بحال آن حیوان و مهر بانی کرد به او: و با خود گفت شکار هر چند حلال است و مباح لکن ترحم بر این آهو سزاوارتر است از این شکار: گذاشت بچه آهورا بزمین و آن بچه آهو بامادرش شروع کردن بر رفتن براه خود: و سبکتکین نگاه میکرد به آنها دید آهو برگشت و نگاهی به او کرد با یک حالی که گویا دعای میکند برای او: آمد منزل و در همان شب در خواب دید رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به او فرمود ای سبکتکین خدای متعال عنایت فرمود بتو پادشاهی و دولت بزرگی بواسطه مهر بانی و رحمی که بر آهو کردی: و لازم شد بر تو که مهر بانی کنی نسبت بر عیال خود تا آنکه پایدار بماند سلطنت تو: نگذشت زمانی تا آنکه نشست بر تخت پادشاهی و رسید بعزت پابرجائی و بعد از او منتقل شد پادشاهی بفرزندش سلطان محمود رجوع شود بحدیث ۱۳۳۶ بسیار نافع است انشاء الله تعالی

۸۵۶- در کتاب سفینه روایت شده بر اینکه علی علیه السلام می جنگید با مردی از مشرکین مرد مشرک گفت یا بن ابيطالب بده بمن شمشیرت را انداخت شمشیر را علی بسوی او مرد مشرک گفت عجباً ای پسر ابيطالب: در مثل چنین وقتی که خود محتاجی شمشیرت را بمن میدهی: فرمود ای مرد تو دست دراز کنی بسوی من و چیز بخواهی و من رد کنم تو را و نیست از کرم رد کردن سائل پس انداخت آن مرد کافر خود را بر زمین و گفت این است سیره و رفتار اهل دین پس بوسید قدم علی علیه السلام را و مسلمان شد.

یا بن ابیطالب فی مثل هذا الوقت تدفع الی سیفک فقال یا هذا انک مددت ید المسئلة الی و لیس من الکریم ان یرد السائل فرمی الکاfer نفسه الی الارض وقال هذه سیرة اهل الدین فقبّل قدمه واسلم .

۸۵۷ کشف الیقین للعلامه قدس سره وکان عند امیر المؤمنین علیه السلام اربعة دراهم لایملک سواها فتصدق بدرهم فی اللیل و بدرهم نهاراً و بدرهم سرا و بدرهم جهراً و علانیه فنزل قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرّاً و علانیه فلهم اجرهم عند ربهم لا خوف علیهم ولا هم یحزنون .

۸۵۸ کشف الیقین و من تفسیر الثعلبی عن عبایة الربعی قال بینا عبدالله بن عباس جالس علی شفیر زمزم یقول قال رسول الله ان اقبل رجل متعمم بعمامته فجعل ابن عباس لایقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ابن عباس سألتک بالله من انت فکشف العمامة عن وجهه وقال ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفه فأعرفه بنفسی انا

۸۵۷ در کتاب کشف الیقین علامه ذکر شده که علی علیه السلام دارای چهار درهم بود و مالک نبود سوای آن: یکدرهم آبرو در شب صدقه داد و یکدرهم در روز و یکدرهم پنهانی و یکدرهم علنی و آشکار : پس آیه نازل شد الذین ینفقون اموالهم الی آخر و در آن کتاب نقل شده از تفسیر ثعلبی از عبایة ربعی که در هنگامی که عبدالله عباس نشسته بود بر لب زمزم و نقل حدیث میکرد از رسول خدا که رسول خدا ص چنین فرموده و چنان ناگاه مردی آمد که سر داشت عمامه ابن عباس از گفتن حدیث خود داری کرد و گفت تو را به خدا خود را معرفی کن تو که هستی در این هنگام آن مرد عمامه از رویش عقب زد و گفت مردم هر که مرا میشناسد که میشناسد و هر که نمیشناسد خود را معرفی کنم برایش من جندب پسر جنادة بدری ابوذر غفاری هستم : شنیدم از رسول خدا باین دو گوشم و اگر دروغ باشد کرشوم و دیدم رسول خدا را باین دو چشم و اگر دروغ بگویم کور کردم میفرمود رسول خدا ص علی راهنمای خلق است و کاشنده کفار است منصور است کسیکه علی یاری کند او را مخذول است کسیکه علی او را بخود واگذارد : آگاه باشید بدرستی که نماز خواندم با رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی از روزها نماز ظهر را سؤال کرد سائلی در مسجد و کسی نداد به او چیزی بلند کرد دست بسوی آسمان و گفت خدا یا شاهد باش که من سؤال کردم و اظهار حاجت کردم در مسجد رسول خدا ص و کسی بمن نداد چیزی : و این وقتی بود که علی در رکوع نماز بود پس علی ع اشاره کرد و نمایاند انگشت کوچک خود را که در آن انگشت بود : سائل جلو آمد تا در آورد انگشت را

جندب ابن جنادة البدری ابوذر الغفاری سمعت رسول الله ﷺ بهاتین والافصمتا ورايته بهاتین والافعمیتا يقول علی قائد البررة وقال الكفرة منصور من نصره مخذول من خذله اما انی صلیت مع رسول الله یوما من الايام صلوة الظهر فسئل سائل فی المسجد فلم یعطه احد شیئاً فرفع یده الی السماء وقال اللهم اشهد انی سئلت فی مسجد رسول الله ﷺ فلم یعطنی احد شیئاً وكان علی راکعاً فاومى الیه بحضرة الیمنی وكان یختم فیها فاقبل السائل حتی اخذ الخاتم من حضرة وذلك بعین رسول الله ﷺ فلما فرغ من صلوته رفع رأسه الی السماء وقال اللهم ان موسى سئلك فقال رب اشرح لی صدری ویسری امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخى اشد به ازری واشركه فی امری فانزلت علیه قرآناً ناطقاً سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بآیاتنا اللهم وانا محمد نبیک وصفیک اللهم فاشرح لی صدری ویسری امری واجعل لی وزیراً من اهلی علیا اخى اشد به ظهری قال ابوذر فما استتم رسول الله الکلمة حتی نزل علیه جبرئیل عليه السلام من عند الله تعالی فقال یا محمد اقرء قال وما اقرء قال اقرء انما ولیکم

از انکشت آن بزرگوار واین عمل در نزد رسول خدا بود و جلو رویش پس از آنکه علی از نماز فارغ شد: رسول خدا ص سر بسوی آسمان کرد و گفت خدا یا موسی از تو خواست شرح صدر و گفت خدا یا آسان گردان امر رسالت مرا

وبکشاگره از زبان من تا بفهمند قوم من قول مرا وگفت خدایا قرار بده برای من وزیرى از اهل من هارون برادر مرا: محکم گردان بپرادم و وزیرم پشت مرا وشريك گردان او را بامن در امر رسالت من رسول خدا عرض کرد خدایا تو حاجت موسی را بر آوردی و نازل کردی درباره او آیه گویا از قرآن و فرمودی بموسى بزودی محکم میکنم بازوی تو را بپرادرت الی آخر آیه و عرض کرد خدایا من محمد پیغمبر توهستم و برگزیده توهستم خدایا مشرح کن صدر مرا وآسان گردان امر مرا و قرار بده برای من وزیرى از اهل من علی را بپرادم و محکم گردان به او پشت مرا: ابوذر گفت تمام نشده بود کلام رسول خدا که جبرئیل نازل شد بر آن حضرت از طرف خدای متعال وگفت یا محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان: انما الخ ولیکم الله ورسوله این است وجز این نیست که ولی واولی بتصرف شما خداست ورسول خدا وآنچنان کسانی که ایمان آورده اند و پیامدارند نماز را و عطا میکنند صدقه در حالیکه در رکوع نماز هستند

اللَّهُ ورسوله ولذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون .
 ۸۵۹ اقول لما هممت ان اذکر انموذجاً من سخاوة علی امیر المؤمنین علیه السلام و
 اولاده الاطهار سنح بیالی ان ترکه فی هذا المختصر اولی واسئل الله ان یوفقنی ان
 اکتب وریقة حسب مجالی فی تاریخ الأئمة علیهم السلام لیكون وسیلة الی الفوز
 بسعادة الدارین .

« باب اطعام الطعام و اقراء الضیف »

۸۶۰ منهاج البراعة قال الصادق علیه السلام لحسین بن نعیم الصحاف اتحب اخوانک
 یا حسین : قلت نعم الی ان قال اتدعوهم الی منزلک قلت نعم ما آکل الاومعی منهم
 الرجالن والثلاثه والاقل والاكثر فقال ابو عبدالله علیه السلام : اما ان فضلهم علیک اعظم
 من فضلك علیهم فقلت جعلت فداک اطعمهم طعامی واطمئهم رحلی و یكون فضلهم
 علی اعظم قال نعم انهم ان ادخلوا منزلک دخلوا بمغفرتک و مغفرت عیالک وان
 اخر جوا من منزلک خر جوا بذنوبک وذنوب عیالک .

۸۵۹ - نویسنده این سطور گوید بعد از آنکه قصد کردم ذکر کنم در این مختصر نمونه
 از جود و سخای امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرینش بخاطرم رسید که ترک آن در این
 مختصر اولاً است و از خدا خواهانم توفیق عنایت کند تا بنویسم او را قی چند باندازه مجالم در
 تاریخ ائمه علیهم السلام تا آنکه وسیله باشد برای رسیدن بسعادت دنیا و آخرت

(باب اطعام طعام و سیر کردن مهمان)

۸۶۰ - در کتاب منهاج البراعة نقل شده که امام ششم علیه السلام فرمود به حسین پسر
 نعیم صحاف که آیا دوست داری برادرانت را میگوید گفتم بلی: تا رسید به اینجا کلام که
 فرمود آیا دعوت میکنی آنها را بمنزلت گفتم بلی من غذا نمیخورم مگر آنکه بامن باشد از
 برادرانم دونفر یا سه نفر گاهی کمتر و گاهی زیادتیر فرمود امام علیه السلام بدانکه حق آنها
 بر تو بیشتر است. از حق تو بر آنها: گفتم فدایت شوم غذای خود را بآنها بخورانم و بزنگی خود آنها
 را وارد کنم و باز حق آنها بر من بیشتر باشد: فرمود بلی آنها وقتی وارد میشوند بر تو با
 خود داخل میکنند آمرزش تو و آمرزش عیالتو یعنی اسباب آمرزش میآورند: و وقتی خارج
 میشوند میبرند با خود و بر طرف میکنند گناهان تو و گناهان اهل تورا

۸۶۱ جامع الاخبار قال علی بن موسی الرضا علیه السلام عن امیر المؤمنین علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله قال لا یزال امتی فی خیر ما تحابوا وادوا الامانة واجتنبوا الحرام و اقرؤا الضیف واقاموا الصلوة و آتوا الزکوة فاذا لم یفعلوا ذلك ابتلوا بالقحط والسنین .
۸۶۲ و فیہ عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه والضيافة ثلاثة ايام ولیالیهن فما فوق ذلك فهو صدقة وجائزة یوم وليلة ولا ینبغی للضيف اذا نزل بقوم ان یملهم فیخرجهم او یخرجوه .

۸۶۳ و فیہ عن امیر المؤمنین علیه السلام قال ما من مؤمن یسمع بهمس الضیف وفرح بذلك الاغفرت له خطایاه وان كانت مطبقة ما بین السماء والارض .

۸۶۴ و فیہ عن عاصم بن ضمیرہ عن امیر المؤمنین علیه السلام قال ما من مؤمن یحب الضیف الا ویقوم من قبره ووجهه کالقمر لیلۃ البدر فینظر اهل الجمع فیقولون ما هذا الانبی مرسل فیقول ملک هذا مؤمن یحب الضیف ویکرم الضیف ولا سیل له الی ان یدخل الجنة .

۸۶۱ - در کتاب جامع الاخبار است از علی بن موسی علیه السلام از امیر المؤمنین ع از رسول خدا ص که فرمود امتان من قرین سعادت هستند مادام که با یکدیگر دوستی کنند و اداء امانت کنند و از حرام اجتناب کنند و سیر کنند مهمان را و غذا بخوراند و به پادارند نماز را و ادا کنند زکوة را ؛ و اگر زمانی بجا نیاورند این امور را مبتلا شوند بقحط و مجاعه و گرسنگی
۸۶۲ - و در آن کتاب است که رسول خدا ص فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز قیامت گرمی بدارد مهمان را و مهمانی سه روز است و سه شب و زیادتر صدقه است و یکروز و شب نیز ممکن است مهمانی و برای مهمان سزاوار نیست وقتی وارد شد بماند باندازه که مهماندار ملول شوند که مجبور شوند یا خود بروند و یا مهمان را عذر بخوانند

۸۶۳ - و در آن کتاب است از امیر المؤمنین ع که فرمود نیست مؤمنی که بشنود صدای ورود مهمان را و مسرور شود مگر آنکه بخشیده شود گناهان او و هر چند باشد از زمین تا آسمان

۸۶۴ - و نیز در آن کتاب است از عاصم بن ضمیرہ از امیر المؤمنین ع که فرمود نیست مؤمنی که دوست بدارد مهمان را مگر آنکه سر از قبر در آورد و روی او مثل ماه چهارده درخشندگی داشته باشد ؛ اهل محشر گویند این نیست مگر پیغمبر ملکی گوید این مؤمنی است که مهمان دوست داشته و احترام کرده و راه او فقط بسوی بهشت است

۸۶۵ فی الکافی عن ابی بصیر عن ابی عبد الله عليه السلام قال لان اطعم رجلا من المسلمين احب الي من ان اطعم افقا من الناس قلت وما الافق قال مائة الف او يزيدون .

۸۶۶ جامع الاخبار عن جعفر بن محمد عليهما السلام قال جاء رجل الي النبي صلى الله عليه وآله قال يا رسول الله افي المال حق سوى الزكوة قال نعم على المسلم ان يطعم الجائع اذا سئله ويكسو العارى اذا سئله قال انه يخاف ان يكون كاذبا قال افلا يخاف صدقه .

۸۶۷ مكارم الاخلاق عن الصادق عليه السلام قال لو ان رجلا انفق على طعام الف درهم واكل منه مؤمن واحد لم يعد مسر فا قال رسول صلى الله عليه وآله من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا اوليسكت .

۸۶۸ وفيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما آمن بالله من شعب و اخوه جائع ولا آمن

۸۶۵ - در کتاب کافی از ابو بصیر نقل شده از امام ششم که فرمود هر آینه اگر غذا بخورانیم یکمرد مسلمان را دوست تر دارم تا غذا بدهم افقی را گفتم افق چیست فرمود صد هزار یا زیادتتر

۸۶۶ - در کتاب جامع الاخبار روایت شده از امام پنجم که فرمود آمد مردی خدمت رسول خدا و گفت یا رسول الله آیا در مال حق است سواى زکوة فرمود بلى لازم است بر مسلمان که بپوشاند برهنه را هر گاه درخواست کند : سائل گفت ممکن است و احتمال میدهد که دروغ درخواست کند فرمود آیا نمیترسد که راست گفته باشد

۸۶۷ در کتاب مکارم الاخلاق ذکر شده از امام ششم که فرمود اگر مردی انفاق کند خرج کند بر طعام و غذائی هزار درهم و بخورد آنرا یکنفر خدا پرست شمرده نمیشود این مرد اسراف کننده و در آنجا است که رسول خدا ص فرموده هر که ایمان دارد بخدا و روز قیامت پس گرامی بدارد مهمان را و هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد اگر میگوید خیر بگوید و گرنه سکوت کند

۸۶۸ و در آن کتاب است که رسول خدا ص فرموده ایمان نیاورده بخدا کسیکه سیر شود و برادر دینی او گرسنه باشد : و ایمان نیاورده بخدا کسیکه خود را بپوشاند و برادر او برهنه باشد و بعد قرائت فرمود آیه شریفه و یثوثرون علی انفسهم

بالله من اکتسی واخوه عریان ثم قرء ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة .
 ۸۶۹ فی الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام قال من اطعم مؤمنا حتی يشبعه لم یدر احد
 من خلق الله ماله فی الاخرة لاملک مقرب ولا نبی مرسل الا الله رب العالمین ثم قال
علیه السلام من موجبات المغفرة اطعام المسلم الشبعان ثم تلا قول الله عز وجل او اطعام فی
 یوم ذی مسغبة یتیمًا ذامقربة او مسکینا ذامقربة .

۸۷۰ فی الکافی عن هشام بن الحکم عن سدید الصیر فی قال قال لی ابو عبدالله علیه السلام
 ما منعک ان تعتق کل یوم نسمة قلت لا یحتمل مالی ذالک قال تطعم کل یوم مسلما
 فقلت موسرا او معسرا قال فقال ان الموسر قد یشتهي الطعام .

۸۷۱ و فیہ عن صفوان الجمال عن ابی عبدالله علیه السلام قال لان اشبع رجلا من
 اخوانی احب الی من ان ادخل سوقکم هذه فاتباع منها رأساً فاعتقه .
 ۸۷۲ و فیہ عن یزید بن عبدالملک عن ابی عبدالله علیه السلام قال من اطعم مؤمنا
 موسرا کان له یعدل رقبة من ولد اسماعیل ینقذه من الذبح .

۸۶۹ - در کتاب کافی از امام ششم علیه السلام روایت است که فرموده هر که غذا دهد
 مؤمنی را باندازه که سیر شود : نداند هیچکس از خلق خدا که چه مقدار مزد و جزا داده
 میشود در آخرت نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر خدای پرورش دهنده عالمیان
 و بعد فرمود از اسباب آمرزش غذا دادن مسلمان است گرسنه را و بعد تلاوت فرمود آیه شریفه
 را او اطعام فی یوم ذی مسغبة الی آخر .

۸۷۰ - و نیز در کتاب کافی است از هشام بن حکم از سدید صیرفی که گفت بمن فرمود
 امام ششم علیه السلام چه مانع است تو را که آزاد کنی در هر روزی بنده گفتم مال من این وسعت
 را ندارد فرمود غذا بده هر روزی مسلمانی را گفتم چه فقیر باشد و چه ثروتمند فرمود ثروتمندم
 گاهی گرسنه میشود .

۸۷۱ - و در آن کتاب است از صفوان جمال از امام ششم علیه السلام که فرموده رایینه اگر
 سیر کنم مردی از برادرانم را دوست تر دارم از اینکه داخل بازار شامشوم و بخرم بنده و آزادش کنم .
 ۸۷۲ - و نیز در کتاب کافی نقل شده از یزید بن عبدالملک از امام ششم علیه السلام که
 فرمود هر که غذا بدهد مؤمنی را ولو ثروتمند باشد هم عدل خواهد بود و برابر با آن که
 بنده را از اولاد اسماعیل آزاد کند و نجات دهد از قربانی شدن .

۸۷۳ و فيه عن نصر بن قاموس عن ابي عبدالله عليه السلام قال لا طعام مؤمن احب الي من عتق عشر رقاب وعشر حجج قال قلت عشر رقاب وعشر حجج قال فقال يا نصر ان لم تطعموه مات او تذلوته فيجئني الي ناصب فيسأله والموت خير له من مسألة ناصب يا نصر من احيا مؤمنا فكانما احياي الناس جميعا وان لم تطعموه فقد ماتموه وان اطعمتموه فقد احييتموه .

۸۷۴ في السفينه قال الصادق عليه السلام يأسد ير تعتق كل يوم نسمة قلت لا قال عليه السلام كل شهر قلت لا قال كل سنة قلت لا قال سبحان الله اما تأخذ بيد واحد من شيعتنا فتدخله الي بيتك فتطعمه شبعه فوالله لذكالك افضل من عتق رقبة من ولد اسماعيل .

۸۷۵ في ارشاد الديلمي قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اكرم الضيف فقد اكرم سبعين نبيا ومن انفق على الضيف درهما فكانما انفق الف دينار في سبيل الله .

۸۷۶ وفيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اطعم ثلاثة من المسلمين غفر الله له .

۸۷۳- ودر آن کتاب نقل است از نصر بن قاموس از امام ششم عليه السلام که فرموده راينه غذا دادن بمؤمن محبوب تر است نزد من از آزاد کردن ده بنده : وده حج ميگويد گفته بنده وده حج فرمود يا نصر اگر غذا ندهي ياميميرد و يا آنکه خوار کردی او را زيرا مجبور ميشود برود پيش دشمن و از او چيز بخواهد و مرگ بهتر است براي او از چيز خواستن از دشمن اي نصر هر که زنده نگهدارد مؤمني بمثل اين است که زنده نگهداشته مردم را بتمام : و اگر غذا نداديد او را بدرستيکه ميرانديد او را و اگر طعام و غذا داديد بدرستيکه زنده کرديد او را .

۸۷۴ - در کتاب سفينه است که امام ششم فرمود اي سدیر آزاد ميکنی هر روز بنده را عرض کردم نه : فرمود در ماهی آزاد ميکنی : گفتم نه : فرمود هر سالی : گفتم نه : فرمود سبحان الله آيا نميگيري دست يکی از شيعيان ما بيري منزلت غذا بدهي و سيرش کنی فرمود بخدا قسم هراينه اين افضل و برتر است و از آزاد کردن بنده از اولاد حضرت اسماعيل .

۸۷۵ - در کتاب ارشاد ديلمي است که فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله هر که گرامي بدارد مهمان را بدرستيکه گرامي داشته و اکرام کرده هفتاد پيغمبر را و هر که مصرف کند بر مهمان يگدرهم مثل اين است که صرف کرده در راه خدا هزار هزار دينار طلا .

۸۷۶ - و در آن کتاب است که فرموده رسول خدا صلى الله عليه وآله هر که غذا بخوراند بسه نفر از مسلمين بيامرزد خدا او را .

۸۷۷ و فيه قال علي بن الحسين عليه السلام من بات شبعا نا وبحضرته مؤمن جائع طا و قال الله عز وجل ملائكتي اشهدكم على هذا العبد انتم امرته فعصاني واطاع غيري واكلته الى عمله وعزتي وجلالي لا اغفر له ابدا .

۸۷۸ في ارشاد الديلمي قيل ان امير المؤمنين عليه السلام بكى يوما فسئلوه عن سبب بكائه فقال عليه السلام مضت لناسبعة ايام لم يأتنا ضيف .

۸۷۹ في السفينه عن النبي صلى الله عليه وآله قال لاحب المتكفين عن كتاب زهد النبي صلى الله عليه وآله قال من اطعم طعاما رياء او سمعة اطعمه الله من صديد جهنم وجعل ذلك الطعام نارا في بطنه حتى يقضى بين الناس يوم القيامة .

۸۸۰ و فيه قال النبي صلى الله عليه وآله من حق الضيف ان تمشي معه فتخرجه من حريمك الى الباب .

۸۸۱ و فيه عنه عليه السلام انا اهلييت لانعين اضيافنا على الرحله من عندنا .

۸۷۷ - و در آن كتاب است كه علي بن الحسين عليه السلام فرمود هر كه بخوابد سير و بدسترس او گرسنه مؤمنی باشد محتاج : خدای متعال بفرماید ملائكه من شاهد باشيد بر اين بنده او را امر كردم عصيان كرد مرا و اطاعت كرد غير مرا : و من هم واگذارش ميكنم بعملش و قسم بعزت وجلال كه نيامرزم او را هيچگاه .

۸۷۸ - در ارشاد ديلمي است كه گفته شده امير المؤمنين عليه السلام روزي گريه ميكرد و از سبب آن پرسیده شد فرمود هفت روز بر من گذشته و مهمانی نيامده برای ما .

۸۷۹ - و در كتاب سفينه نقل است از رسول خدا ص كه فرمود دوست ندارم كسانی را كه خود را بزحمت بيندازند و از كتاب زهد آنحضرت نقل شده كه فرموده هر كه طعامي بدهد از روی رياء و سمعه : ميخوراند خدا به او از صديد چرك و خون جهنم و قرار دهد آن طعام را آتشی در شكم او تا آنكه بگذرد حساب خلق روز قيامت .

۸۸۰ - و در آن كتاب نقل است كه رسول خدا ص فرموده : از جمله حقوق مهمان اين است كه بروی با او تا خارج شود از منزل تادم در منزل .

۸۸۱ - و در آن كتاب است از امام ششم ع كه فرمود ما خانواده هستيم كه كمك نميكنيم مهمانهای خود را بر كوچ كردن از نزدما .

۸۸۲ و فيه عن الصادق عليه السلام اذا دخل احدكم على اخيه في رحله فليقعد حيث يأمر صاحب الرحل فان صاحب الرحل اعرف بعورة بيته من الداخل عليه.

۸۸۳ و فيه عن المحاسن عن النبي صلى الله عليه وآله كفى بالمرء اثمًا ان يستقل ما يقرب الى اخوانه وكفى بالقوم اثمًا ان يستقلوا ما يقرب به اليهم اخوهم.

۸۸۴ و فيه قال شيخ البهائي قدس سره في شرح الاربعين في اكرام الضيف ومن جملة اكرامه تعجيل الطعام وطلاقة الوجه والبشاشة وحسن الحديث معه حال المواكلة ومشايعته الى باب الدار.

۸۸۵ و فيه عن الصادق عليه السلام نهى رسول الله صلى الله عليه وآله ان يستخدم الضيف.

۸۸۶ و فيه كان ابراهيم عليه السلام غيورا و مضيافا فنزل عليه قوم ولم يكن عنده شئ جعل الله له الرمل جاورس والحجارة المدورة شلجما والمستطيلة جزورا .

۸۸۲ - و نیز در آن کتاب نقل است از امام ششم علیه السلام که فرموده هر گاه داخل شدید یکی از شما بر برادران در منزلش پس باید بنشیند هر کجا که دستور دهد صاحب منزل زیرا که صاحب منزل آشناتر است بخصوصیات منزل از کسیکه داخل شده بر او .

۸۸۳ - و در آن کتاب نقل شده از کتاب محاسن از رسول خدا ص که فرموده است کافی است برای مرد از جهت ارتکاب گناه که کوچک بشمارد و کم چیزیرا که نزد میهمان برادران میگذارد : و برای واردین نیز کافی است از جهت گناه که کم بشمارند آنچه میزبان نزد آنها بیاورد .

۸۸۴ - و در آن کتاب است که شیخ بهائی قدس سره در شرح اربعین فرموده در باره اكرام مهمان که از جملة اكرام میهمان تعجيل در غذا دادن است : و خنده روئی و چهره باز : و نیکوسخن گفتن با میهمان هنگام چیز خوردن : و رفتن پشت سر او تادم در .

۸۸۵ - و در آن کتاب است که رسول خدا ص منع فرموده که میهمان بکاری واداشته شود .

۸۸۶ - و در آن کتاب است که ابراهیم ع مردی بود با غیرت و مهمان دوست روزی وارد شدند بر او دسته و نبود نزد او طعامی که بآنها بدهد قرارداد خدا برای او ریگ را جاورس و سنگهای گرد را شلغم و سنگهای دراز را هویج .

۸۸۷ عن الكافي عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان ابراهيم كان ابا اضياف فكان اذا لم يكونوا عنده خرج يطلبهم واغلق بابه واخذ المفاتيح يطلب الاضياف وانه رجع يوم الى داره فاذا هو برجل اوشبه رجل في الدار فقال له يا عبد الله باذن من دخلت هذا الدار قال دخلتها باذن ربها يردد ذلك ثلاثا فعرف ابراهيم عليه السلام انه جبرئيل فحمد ربه ثم قال ارسلني ربك الى عبد من عبيده يتخذة خليلا قال ابراهيم عليه السلام فاعلمني من هوا خدمه حتى اموت فقال فانت هو قال ولم ذلك قال لانك لم تسئل احدا شيئا قط ولم تسئل شيئا قط فقلت لا .

۸۸۸ لالی وقد روى ان رجلا قال نزل بابي الحسن الرضا عليه السلام ضيف وكان عليه السلام جالسا عنده يحدثه في بعض الليل فتغير السراج فمد الرجل يده اليه ليصلحه فزبره ابو الحسن عليه السلام ثم بادرنفسه فاصلحه ثم قال انا قوم لانستخدم اضيافنا .

۸۸۹ عن المحاسن عن صفوان قال جائني عبد الله بن سنان قال هل عندك شيء

۸۸۷- و نقل شده از کافی از امام ششم علیه السلام که فرمود ابراهیم مهمان دوست بود و هر گاه مهمان نمی آمد برمیخواست و میرفت بطلب میهمان و در را می بست و کلید بر میداشت و میرفت عقب میهمان : روزی برگشت بمنزلش دید مردی یا شبیه مردی میان خانه است : فرمود به او ای بنده خدا باذن که داخل شده گفت داخل شده ام باذن صاحب خانه و این کلمه را سه مرتبه تکرار کرد دانست ابراهیم ع که او جبرئیل است پس حمد کرد خدا را و بعد گفت فرستاده مرا خدا بسوی بنده از بندگانش که خدا او را دوست خود گرفته : ابراهیم گفت بمن نشان بده او را تا خدمت کنم او را تا زنده هستم : جبرئیل گفت دوست خدا توهستی : گفت بچه خصلتی خدا مرا دوست خود قرار داده گفت بجهت آنکه تو هرگز از کسی چیزی طلب نکردی و هیچ وقت از تو چیزی خواسته نشده که نه بگوئی و جواب رد بدهی

۸۸۸ - در کتاب لالی الام روایت شده از مردی که گفت وارد شد بر ابي الحسن الرضا امام هشتم ع مهمانی و حضرت نشسته بود نزد او و صحبت میفرمود با او در شبی از شبها در بین در چراغ تغییری روی داد آن مرد دراز کرد دست را بسوی چراغ که اصلاح کند منع کرد امام او را از این کار و بعد خود حضرت این کار را انجام داد و اصلاح کرد چراغ را و بعد فرمود ما اهل بیت رسالت جماعتی هستیم که بکار و امید داریم مهمانهای خود را

۸۸۹- از کتاب محاسن نقل شده از صفوان که گفت عبد الله بن سنان بر من وارد شد و

قلت نعم وبعثت ابني واعطيته درهما يشترى به لحما وبيضا فقال ابن ارسلت ابنك فختبرته فقال رده رده عندك خل عندك زيت قلت نعم قال فهاته فاني سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول هلك لامرء احتقر لآخيه ما حضره هلك لامرء احتقر من آخيه ما قدم اليه.

۸۹۰ في السفينه عن محمد بن عبدالله الكرخي عن رجل ذكره قال بلغني ان بعض اهل المدينة يروى حديثا عن ابي جعفر عليه السلام فاتيتم فسألته عنه فزبرني وحلف لي بايمان غايظة لا يحدث به احدا فقلت اجل الله هن سمعه منك في النسخه منك ولكن اخال الصحيح منه - منه احد غيرك قال نعم سمعه رجل يقال له الفضل فقصدته حتى اذا صرت الى منزله استأذنت عليه وسألته عن الحديث فزبرني وفعلى بي كما فعل المدينة فاخبرته بسفري و ما فعل بي المدينة فرّق وقال نعم سمعت ابا جعفر محمد بن علي عليه السلام يروى عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال اذا دخل رجل بلدة فهو ضيف على من بها من اهل دينه حتى يرحل عنهم ولا ينبغي للضيف ان يصوم الا باذنهم

گفت آیا هست از خوردنی چیزی نزد تو گفتم بلی و فرستادم پسر مرا با درهمی چند که گوشت و تخم مرغی بخرد : عبدالله گفت کجا فرستادی پسر مرا به او گفتم کجا فرستادم گفت بر گردان بر گردان آیا سر که داری آیا زیت داری گفتم بلی : گفت حاضر کن آنچه داری شنیدم از امام ششم ع که فرمود فانی است مردی که کوچک بشمارد آنچه برادرش حاضر کند : فانی است مردی که کوچک بشمارد آنچه برادرش جلو او بیاورد

۸۹۰- در کتاب سفینه نقل شده از محمد بن عبدالله کرخی از کسیکه نام او را ذکر کرده که گفت بعضی از اهل مدینه روایت کرده اند حدیثی از امام پنجم علیه السلام : پس من آمدم او را و پرسیدم از او حدیث را دریغ کرد و منع کرد مرا از آن و قسم های شدیدی یاد کرد که بکسی نگفتم آن حدیث را : گفتم قسم مخور و من نام خدا را بزرگ میشمارم : و گفتم آیا غیر تو کسی شنیده آن حدیث را از آنحضرت گفت بلی شنیده آنرا مردی که نام او فضل است بسراغ او رفتم تا رفتم بمنزلش اذن گرفتم و وارد شدم براو و پرسیدم از او حدیث را او نیز خودداری کرد از خبر دادن به آن همانطوریکه مرد مدنی خودداری نمود . به او گفتم که من سفرم باینجهت است و کردار مرد مدنی را به او گفتم بحال من رقت کرد و گفت بلی شنیدم از آقا ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام که روایت فرمود از پدر بزرگوارش از رسول خدا ص که فرمود هر گاه وارد شود کسی به بلدی او مهمان است بر کسیکه در آن بلد است از اهل دین او تا آنکه از آنجا کوچ کند : و فرمود سزاوار نیست که مهمان روزه بدارد مگر با اذن میزبان

لئلا يعملوا له الشئ فيفسد عليهم ولا ينبغي لهم ان يصوموا الا باذنه لئلا يحتمهم فيترك لمكانهم ثم قال لي ابن نزلت فاخبرته فلما كان من الغدا زاهو قد بكر علي ومعه خادم له علي رأسه خوان عليها ضروب الطعام فقلت ماهذا رحمتك الله فقال سبحان الله الم ارولك الحديث بالامس عن ابي جعفر عليه السلام ثم انصرف.

۸۹۱ - في السفينه قال رسول الله صلى الله عليه وآله الطعام اذا جمع اربع خصال فقد تم : اذا كان من حلال : وكثرت الايدي عليه : وسمى الله في اوله : وحمد في آخره .

۸۹۲ - في كتاب آداب النفس وكان ابو سليمان الداراني يقول لو ان الدنيا كلها في فم اخ من اخواني لاستقلتهاله وقال اني لاقم اللقمة اخامن اخواني فاجد طمعها في فمي .

۸۹۳ - وفيه عن علي عليه السلام لعشرون درهما اعطيها اخي والله احب الي من ان اتصدق بمائة درهم على المساكين.

برای آنکه مبادا برای او غذائی بسازند و آن غذا فاسد شود و سزاوار برای میزبان هم نیست که روزه بگیرند مگر با اذن میهمان برای آنکه مبادا به میهمان گران آید و ترک کند آنها را و برود : بعد بمن گفت کجا وارد شدی و منزل کردی : به او مکان خود را خبر دادم چون فردا شد صبح زود آمد پیش من و با او بود خادمی و بر سر او بود طبقی از انواع طعامها گفتم این چه عملی است خدا تو را رحمت کند : گفت سبحان الله : مگر روایت نکردم برای تو دیروز حدیث از امام پنجم علیه السلام و بعد مرا گذاشت و رفت .

۸۹۱ - در کتاب سفینه نقل است از رسول خدا ص که فرمود غذا هر گاه دارای چهار جهت باشد تمام است : از حلال باشد : و دست زیاد بآن دراز شود : و نام خدا برده شود در اول : و حمد خدا شود در آخر .

۸۹۲ - در کتاب آداب النفس نقل است که ابو سلیمان دارانی میگفت اگر دنیا را بتمام در دهان برادر دینی بگذارم کم گذاشته ام و کاری نکرده ام و گفته است که اگر لقمه لذیذ در دهان برادرم بگذارم خود طعم و مزه آنرا میبایم در کام .

۸۹۳ - و در آن کتاب است از علی علیه السلام که اگر بیست درهم بپردازم بدهم بخدا دوست تر دارم از اینکه صد درهم بگیری آنها از مساکین بدهم .

۸۹۴ فی الالی وقال عَلَيْهِ السَّلَامُ اذا كان يوم القيامة يقبل قوم على علي نجائب ينادون باعلي اصواتهم الحمد لله الذي صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حيث نشاء : قال فيقول الخلائق هذه زمرة الانبياء فاذا النداء من قبل الله هؤلاء شيعة علي فتقول الخلائق اليهنا بما لنا لوا هذه الدرجة فاذا النداء من قبل الله تختمهم باليمين وصلوتم احدى وخمسين واطعامهم المساكين وتعفيرهم الجبين وجهرهم به بسم الله الرحمن الرحيم .

« باب الايثار »

۸۹۵ فی مجموعه ورام اعلم ان السخاء والبخل كل واحد ينقسم الى درجات فارفع درجات السخاء الايثار وهوان وجود بالمال مع الحاجة اليه واما السخاء عبارة عن بذل المال حيث لا يحتاج اليه لمحتاج اولغير محتاج والبذل مع الحاجة اشد و كما ان السخاوة قد تنتهي الى ان يسخو على غيره مع الاحتياج فالبخل قد

۸۹۴ - در کتاب لالی نقل شده از رسول خداص که فرمود چون روز قیامت شود رو آورند دسته بسوی من در حالیکه بر مرکب سوارند و ندای میکنند بصدای بلند : حمد مر آن خداوندی را که بوعده خود وفا کرد در دنیا بما نعمت داد و در بهشت ما را جاداد هرجا بخواهیم : در این وقت خلائق گویند اینها دسته پیغمبران هستند : پس ندایی بلند شود از قبل خدا که اینها شیعیان علی هستند : خلائق گویند خدایا اینها بچه صفتی رسیدند باین درجه عالی : ندا برسد از طرف خدا : انگشتر بدست راست کردند : و نماز پنجاه و یک رکعت خواندند و غذا دادند بفقرا : و جبهه بخاک گذاشتند : و بلند گفتند بسم الله الرحمن الرحيم .

(باب ایثار و غیر را بر خود مقدم داشتند)

۸۹۵ - در کتاب مجموعه ورام است بدانکه سخاوت و بخل هر يك تقسیم میشود بدرجه و بلندترین مرتبه سخاوت ایثار است و آن این است که ببخشد مالش را با احتیاج به آن مال و اما سخاوت عبارتست از بخشش مال هنگامیکه احتیاج نداشته باشد بآن مال: چه بخشش به محتاج باشد یا بغیر محتاج و بذل و بخشش با احتیاج البته مرتبه اش بالاتر است: و همانطوریکه سخاوت گاهی بجائی میرسد که بغیر ببخشد با اینکه خود محتاج است : پس بخل هم گاهی بجائی برسد که بخل بورزد نسبت بخودش با احتیاج به آن چه بسا زیاد مردمی هستند که

یتمهی الی ان ببخل علی نفسه مع الحاجة فکم من بخیل یمسک المال و یمرض فلا یتداوی ثم یشتمی الشهوة فلا یمنعه منها الا ببخل بالثمن ولو وجده مجانا لاکله فهذا ببخل علی نفسه مع الحاجة وذاك یؤثر علی نفسه مع ان له حاجة الی ذالک فانظر ما بین الرجلین فان الاخلاق عطايا يضعها الله حیث یشاء و لیس بعد الا یثار درجۃ فی السخاء و قد اثبت الله تعالی علی المؤمنین فقال و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة .

۸۹۶ و فیہ قال صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ایما امرء اشتبهی شهوة فرد شهوته و آثر علی نفسه غفر له .
 ۸۹۷ و فیہ قالت عائشه ماشبع رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ثلاثة ايام متوالية حتی فارق الدنيا و لو شاء لشبع ولكنه کان یؤثر علی نفسه و نزل برسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ضیف فلم یجد عنده اهلہ شیئا فدخل علیه رجل من الانصار فذهب به الی اهلہ فوضع بین یدیه الطعام و امر امرأته باطفاء السراج و جعل یمد یدیه الی الطعام کانه یا کل حتی اکل الضیف

مریضان و محتاج بمداوی معالجه نمیکنند : و یا میل بنفائی دارد نمیخورد از روی بخل که اگر آن غذا را مجانی بیابد هر آینه میخورد پس همچو کسی بخل میورد نسبت بخود : و آن یکی غیر را بر خود مقدم میدارد با احتیاج : به بین چه مقدار زیاد تفاوت بین این دو : بدرستی که اخلاق عطایای خداست که بهر که هر چه اراده کرد میدهد و نیست مرتبه بالاتر از ایثار در سخاوت و بتحقیق که خدا مدح فرموده ایثار کنندگان را آنجا که فرموده و عده غیر را بر خود مقدم میدارند و لو آنکه خود محتاج باشند

۸۹۶ - و در آن کتاب است که رسول خدا (ص) فرموده هر مردی که میل کند به چیزی و رغبت پیدا کند پس جلو نفس خود را بگیرد و غیر را بر خود مقدم دارد آمرزیده میشود او

۸۹۷ - و در آن کتاب است که عایشه گفت سیر نشد رسول خدا از غذا سه روز پشت سر هم تا از دنیا رفت : و اگر میخواست سیر میشد ولی آنحضرت غیر را بر خود مقدم میداشت و مهمانی بر رسول خدا وارد شد و رسول خدا نیافت چیزی نزد عیالانش که به او بخوراند درین مردی از انصار بر حضرت وارد شد و مهمان رسول خدا را برد بمنزلش و غذائی جلو او گذاشت و دستور داد بعیالش که خاموش کن چراغ را و دست دراز کرد بنذا که گویا از غذا میخورد تا مهمان غذا را خورد و چون صبح کرد رسول خدا به او فرمود عمل شما خدا را بتعجب آورده یعنی کار شما نسبت به مهمانتان و فرموده و مقدم میدارند غیر را بر خود و لو آنکه خود محتاج باشند

الطعام فلما أصبح قال له رسول الله ﷺ قد عجب الله من ضيعكم بضيعكم ونزلت و يؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة .

۸۹۸ و فيه قال سهل بن عبدالله قال موسى ﷺ يارب ارني درجات محمد و امته قال يا موسى انك لن تطيق ذلك ولكن اريك منزلة من منزله جليلة عظيمة فضلته بها عليك وعلى جميع خلقي قال فكشف له عن ملكوت السماء فنظر الى منزلة كادت تلتف نفسه من انوارها و قربها من الله عز وجل قال يارب بماذا بلغته الى هذه الكرامة قال بخلق اختصاصه به من بينهم وهو الايثار يا موسى لا يأتيني احد منهم قد عمل به وقتاً من عمره الا استجيت من محاسبة و بوأته من جنتي حيث يشاء

۸۹۹ و في ارشاد الديلمي و روى ان بنى عبدالله بن جعفر بن ابيطالب لاموه في كثرة عطائه فقال يا بنى ان الله عودني ان يمدني و عودته ان اجود به على خلقه فاخاف ان اقطع العادة فتقطع المائدة و روى انه دخل ذات يوم الى حائطة له و فيه

۸۹۸ - و در آن کتاب است که گفت سهل پسر عبدالله که موسی بن عمران ع عرض کرد پروردگارا بنمایان به من مقامات محمد صلی الله علیه و آله و امت او را خدای متعال فرمود ای موسی تو تاب دین مقامات آنها را نداری ولی بنمایم بتو یک مرتبه و مقام بلندی از مقامهای بلند او که بآن سبب برتری دادم او را بر تو و بر تمام مخلوقاتم و در این هنگام نمایان شد برای او ملکوت آسمان پس نظر کرد بسوی یک مقامی که نزدیک بود موسی تلف شود از انوار آنها و قرب آنها نسبت بخدای متعال : عرض کرد پروردگارا بسبب چه عملی رسانیدی آنها را باین مرتبه از کرامت فرمود بواسطه یکصفتی که مختص بآنها است از بین مخلوقات و آن عبارتست از ایثار و غیر را بر خود مقدم داشتن : ای موسی وارد نشود بر من احدی از آنها درحالی که عمل کرده باشد یک مرتبه در عمرش باین عمل که ایثار باشد مگر آنکه حیا کنم من از محاسبه او و جای دهم او را در بهشتم هر مکانیکه بخواهد

۸۹۹ - و در کتاب ارشاد دیلمی منقول است که اولاد عبدالله جعفر بن ابيطالب ملامت کردند او را در زیادتی بخشش او : در جواب گفت بدرستی که خدا عادت داده مرا باینکه مدد و یاری کند و من هم عادت کرده ام که جود و احسان کنم بمال خدا بر خلق خدا : پس میترسم اگر عادت ترک کنم بر احسان قطع شود لطف و کرم پروردگار و روایت شده که عبدالله داخل شد روزی در باغی که مال او بود دید آنجا بنده ایست مال همسایه اش و جلو او سه قرص نمان

عبدلجاره و بین بدیهه ثلاثه اقراص فدخل اليه كلب فرمى له بواحد ثم الآخر ثم الآخر فقال له هلا اكلت منها واطعمته فقال انه غريب جائع فأثرته على نفسه فقال عبد الله يلوموننى على السخاء وهذا اسخى منى بتم اشتراه واعتقه وملكه ذلك الحائط ۹۰۰ مجموعه ورام و قال بعضهم اهدى الى رجل من اصحاب رسول الله ﷺ برأس شاة فقال ان اخى كان احوج منى اليه فبعث اليه به فلم يزل يبعث به الواحد الى الآخر حتى تداولته سبعة ابيات حتى رجع الى الاول ۹۰۱ وفيه ويات على بن ابي طالب عليه السلام على فراش رسول الله ﷺ فاوحى الله الى جبرئيل وميكائيل انى آخيت بينكما وجعلت عمر الواحد منكما اطول من عمر الاخر فايكما يؤثر صاحبه بالحيوة فاختر كلاهما الحيوة فاوحى الله عز وجل اليهما افلا كنتما مثل على بن ابي طالب عليه السلام آخيت بينه وبين محمد ﷺ فبات على فراشه يفديه بنفسه فيؤثره بالحيوة اهبط الى الارض

گذاشته شده پس وارد شد بر آن عبد سگی انداخت برای آن سگ یکی از نانها و بعد یکی دیگر تا تمام شد نانها:

عبدالله بآن بنده گفت چرا خود نخوردی از نانها وهمه را بآن سگ خورداندى : در جواب گفت آن سگ غریب بود و گرسنه از اینجهت مقدم داشتم اورا بر خودم : عبدالله گفت سرزنش میکنند مرا بر زیادتی سخاوت و بخشش و حال آنکه این بنده با سخاوت تر است از من : بعد عبدالله آن بنده را خرید و آزادش نمود و آن باغ را هم به او بخشید

۹۰۰ - در کتاب مجموعه ورام است که بعضی از بزرگان هدیه فرستاد بسوی مردی از اصحاب رسول خدا ص سرگوسفندی را : آن مرد گفت برادرم بیشتر احتیاج دارد به آن پس فرستاد نزد او و او نیز فرستاد نزد دیگری و او نزد دیگری تا هفت خانه دور زد و عاقبت برگشت نزد اولی

۹۰۱ و در آن کتاب است که خوابید علی بن ابیطالب علیه السلام در فراش و خوابگاه رسول خدا ص : در این وقت وحی کرد خدا بسوی جبرائیل ومیکائیل وفرمود من برادری قرار دادم بین شما و قرار دادم عمر یکی از شما را طولانی تر از دیگری آیا کدام از شما مقدم میدارید دیگری را بر خود و درازی عمر : هر دو اختیار کردند زندگی و درازی عمر را : پس وحی کرد خدای متعال بآن دو که چرا نیستید شما مثل علی بن ابیطالب که برادری قرار دادم بین او و بین محمد ص و خوابید علی در خوابگاه محمد و فدای او کرد جان خود را و مقدم داشت او را بر خود در زنده بودن : حال که علی این فداکاری نموده بروید بسوی زمین و حفظ کنید اورا از دشمنانش پس جبرئیل

فاحفظاه من عدوه فكان جبرئیل عند رأسه و میکائیل عند رجليه و جبرئیل نیادی بخ بخ من مثلک یا بن ابیطالب یا بهی الله الملائکة فانزل الله تعالی و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد ۹۰۲ کشف الیقین للعلامه عن تفسیر الثعلبی و غیره من المفسرین ان الحسن و الحسین علیهما السلام مرضا فعادهما رسول الله ﷺ و عادهما العرب فقالوا یا بالحسن لو نذرت علی و لدیك نذرا فکل نذر لا یكون له و فاء لیس بشیء فقال علی علیه السلام ان برئاولدای مما بهما صمت لله ثلاثة ایام شکراً و قالت فاطمه علیها السلام ان برئاولدای مما بهما صمت لله ثلاثة ایام شکراً و قالت جاریتهما فضاء ان برئاسیدای مما بهما صمت لله ثلاثة ایام شکراً فلبس الغلامان العافیة و لیس عند آل محمد ﷺ قلیل و لا کثیر فانطلق امیر المؤمنین علیهم السلام الی شمعون الخیبری فاقترض منه ثلاثة اصوع من شعیر فقالت فاطمه علیها السلام فطحن صاعا منه و اخبزت خمسة اقراص لکل واحد قرص و صلی امیر المؤمنین المغرب مع رسول الله ﷺ ثم اتی المنزل فوضع الطعام بین یدیه اذ اتاه مسکین من مساکین المسلمین فوقف

آمد بالای سر علی و میکائیل طرف پای علی و جبرئیل ندا می کرد بخ بخ چه کسی است مثل تو ای پسر ابیطالب که مباحات کند خدا بتو نزدائیکه : و در این هنگام نازل کرد خدای متعال و هستند از مردم کسیکه بدهد جان خود را جهت تحصیل کردن رضای خدا و خدا مهربان است نسبت ببندگان

۹۰۲ - و در کتاب کشف الیقین علامه نقل شده از تفسیر ثعلبی و غیر او از مفسرین که حسن و حسین علیهما السلام مریض شدند : رسول خدا ص عیادت کرد از آنها و مردم عرب نیز عیادت کردند : و گفتند به علی ع خوب است نذری کنی برای شفای این دو فرزندت یکنذری که به آن وفا شود زیرا نذری که وفا نشود چیزی نیست (واقعا نفهمیدم چه معنی دارد این کلام نسبت بعلی علیه السلام ولی چون بمثل علامه نوشته نوشته شد منته) علی ع فرمود اگر صحت یافتند دو پسر من از این مرض سه روزه بگیرم بشکرانه آن : حضرت فاطمه ع فرمود اگر خوب شدند این دو پسر من از این مرض سه روزه بگیرم سه روز روز برای خدا بشکرانه آن : و گفت جاریه آنها فضا اگر خوب شدند دو آقای من از این مرض روزه بدارم برای خدا سه روز بشکرانه آن : پس خدا بآنها عاقبت عطا فرمود و نبود نزد آل محمد ص خوردنی نه کمی و نه زیادی : پس رفت امیر المؤمنین علیه السلام نزد شمعون خیبری و قرض کرد از او سه صاع از جو : پس حضرت فاطمه

بالباب فقال السلام عليكم يا اهلبيت محمد مسكين من مساكين المسلمين اطعموني اطعمكم الله من موائد الجنة فسمعه عليه السلام فقال اعطوه حصتي فقالت فاطمه عليها السلام و الباقر كذلك فاعطوه الطعام و مكثوا يومهم و ليلتهم لم يذوقوا الا الماء القراح فلما كان اليوم الثاني طحنت فاطمة عليها السلام صاعا و اخبزته و اتى امير المؤمنين عليه السلام من صلوة المغرب عند رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و وضع الطعام بين يديه اذ اتاهم يتيم فقال السلام عليكم يا اهلبيت محمد يتيم من اولاد المهاجرين و استشهد والدى يوم العقبة اطعموني اطعمكم الله من موائد الجنة فسمعه على فاطمه عليها السلام فاعطوه الطعام و مكثوا يومين و ليلتين لم يذوقوا الا الماء القراح فلما كان اليوم الثالث قامت فاطمه عليها السلام الى الصاع الباقي فطحنته و اخبزته و صلى على عليه السلام مع النبي المغرب ثم اتى المنزل فوضع الطعام بين يديه اذ اتاهم اسير فوقف على الباب فقال السلام عليكم يا اهلبيت محمد تاسرونا و لاتطعمونا اطعموني فانى اسير محمد اطعمكم الله على موائد الجنة فسمعه على فآثره و آثره معه و مكثوا ثلاثة ايام و

عبر خواست و يك صاع اذ آنرا آرد كرد و پخت پنج قرص نان بر اى هرنفرى يك قرص و نماز خواند امير المؤمنين نماز مغرب بارسولخدا و بعد آمد منزل و نهاده شد ناناها جلو حضرت روى سفره در اين هنگام آمد فقيرى از فقراى مسلمان و استاد دم درو گفت سلام بر شما اى اهل بيت رسالت فقيرى هستم از فقراى مسلمين بمن غذا و طعامى بدهيد خدا بشما طعام دهد از طعامهاى بهشت شنيد على ع صدای او را فرمود بدهيد بفقير حصه مرا و فرمود فاطمه عليها السلام و بقيه نيز همينطور پس دادند بفقير همه غذا را: و مانند خودشان بى غذا و نخوردند و بخشيدند آن شب و روز غير از آب خالص: و چون روز دوم شد يك صاع ديگر حضرت فاطمه آرد كرد و نان پخت و امير المؤمنين عليه السلام از نماز مغرب فارغ شد و از نزد رسول خدا ص آمد گذاشتند ناناها را جلوروى حضرت: در اين هنگام يتيمى آمد در منزل و گفت سلام بر شما باد اى اهل بيت محمد يتيمى هستم از اولاد مهاجرين و پدرم به شهادت رسیده در جنگ عقبه بمن غذا بدهيد خدا بشما بخوراند از مائدههاى بهشت: شنيد صدای او را على ع و فاطمه ع و غذا را دادند به او و مانند بى غذا و نجشيدند آنشب و روز مگر آب خالص: پس چون روز سوم شد: برخواست حضرت فاطمه عليها السلام بسوى يكصاع باقىمانده آرد كرد و پخت و على ع كه از نماز مغرب با رسول خدا ص فارغ شد آمد منزل و غذا را گذاشتند جلو روى حضرت اسيرى

ثلاث لیل لم یندو قوا سوی الماء فلما کان الیوم الرابع وقد تفوا نذورهم اخذ علی بید الیمنی الحسن والحسین بالیسری واقبل نحو رسول الله وهما یر تعشان کالفراخ من شدة الجوع وغارت عیناهما فلما رآهما النبی ﷺ قال واغوثاه یا الله اهل بیت محمد یموتون جوعا فهبط جبرئیل وقال خذیا محمد هذاک الله فی اهل بیتک قال وماذا آخذ یا جبرئیل فاقراء هل اتی علی الانسان ۹۰۳ فی السفینه و مما حکى عن حاتم ان ماریة امرأة حاتم حدثت ان الناس قد اصابتهم سنة فاذ هبت الخف والظلف فبیننا ذات لیلة باشد الجوع فاخذ حاتم عدیاً واخذت سفانة فعمللناهما حتی ناما ثم اخذ یعمللنی با الحدیث لانام فرقت له لما به من الجهد فامسکت عن کلامه لیسام و یظن انی نائمة فقال لی انمت مراراً فلم اجبه فسکت ونظر من فتق الخباء فاذا شیئاً قد اقبل فرفع رأسه فاذا امرأة فقال ما هذا فقالت

آمد وایستاد دم در وگفت سلام بر شما باد ای اهل بیت محمد: اسیر می کنید ما را و غذا نمیدهد بما بمن غذا بدهد زیرا که اسیر محمد هستم من: خدا بشما غذا و طعام بدهد بر مائده بهشت پس شنید صدای او را و او را مقدم بر خود داشت و غذا را به او داد و بقیه سهم خود را به او دادند و سه شب و سه روز نخوردند چیزی سواى آب: چون روز چهارم رسید و آنها بنذر خود عمل کردند گرفت بدست راست خود علی ع حسن را و بدست چپ حسین ع را و آمد نزد رسول خدا در حالیکه آن دو بزرگوار بدنشان میلرزید مثل جوجه از شدت گرسنگی و بگودی رفته بود چشمان آنها: چون رسول خدا دید آنها را باین حالت صدا زد واغوثاه ای خدا اهل بیت محمد میمیرند از گرسنگی جبرئیل نازل شد و گفت بگیر یا محمد خدا تهنیت گفته بتو بسبب اهل بیت تو رسول خدا ص فرمود چه چیز بگیرم ای جبرئیل پس قرائت کرد جبرئیل سوره هل اتی علی الانسان را ۹۰۳ و در کتاب سفینه نقل است از جمله اموری که حکایت شده از حاتم این است که ماریه زوجه حاتم نقل کرده که بمردم رسید و مبتلا شدند بیک قحطی شدید که از بین رفت تمام اموال مردم حتی حیوانات از گاو و شتر و گوسفند و در این بین شبی در کمال گرسنگی بودیم و بچها از گرسنگی نمیخواهیدند بطوریکه گرفت حاتم پسرم عدی را و من دخترم سفانه را و باحیل و تدابیری آنها را بخواب کردیم: و بعد حاتم دیدم شروع کرد به بیان حکایات و قصه تا مرا بخواباند و بخوابم چون حال را دیدم و خستگی او را ترحم کردم بحال او و خود داری کردم از سخن تا حاتم را خواب ببرد و گمان کند که من خوابیده ام: در این حال چند مرتبه به من گفت خوابیدی خوابیدی: من جواب ندادم و او هم ساکت شد و دیدم از شکاف خیمه نگاه

یا اباسفانة ایتیمک من عند صبیبة جیاع یتعاونون کا الذئاب جوعاً فقال احضرنی صبیانک فوالله لاشبعنهم قالت قمت سریعا فقلت بماذا یا حاتم فوالله ما نام صبیانک من الجوع الا بالالتعلیل فقال والله لاشبعن صبیانک مع صبیانها فلما جائت قام الی فرسه فذبحه ثم اجج ناراً ودفع الیهاشفرة وقال اشتوی وکلی واطعمی ولدک وقال لی ایقظیننی صبیک فایقظتھاتم قال والله ان هذا اللئوم تاکلون واهل الصرم حالھم کحالکم فجعل یأتی الصرم (الصرم الجماعة ینزلون بالھم ناحية علی ماء) بیتا بیتا ویقول انھضوا علیکم بالنار فاجتمعوا واکلوا وتقنع بکسائھ وقعد ناحية حتی لم یوجد من الفرس علی الارض قلیل ولا کثیر ولم یندق منھ شیئاً ۹۰۴ وفي تفسیر العسکری علیہ السلام نقل اللالی قال صلی اللہ علیہ وآلہ لوجعات الدنیا وما فیھا کھا لھا القمۃ واعطیتھا عا لمامؤ منا لخنفت ان اکون مقصر فی حقھ : ولومنت الدنیا وما فیھا کھا من جاهل الفاسق الا جرعة ماء اعطیة فی حال عطشہ لخنفت

میکند ودید بمثل اینکه چیزی میآید سر را بلند کرد دید زنی است گفت که هستی : آن زن گفت ای اباسفانہ آدمم نزد تو بواسطه گرسنگی بجهائی که از گرسنگی بمثل گرگها صدا می کنند: حاتم گفت بیاور آنها را پیش من بخدا قسم من سیر میکنم آنها را من در این هنگام پاشدم وگفتم بچه چیز سیر میکنی آنها را حاتم بخدا بجهای تو از گرسنگی نخواهیدند مگر باحیله و تدبیر : گفت بخدا سیر میکنم بجهای تو با بجهای آن زن را پس از آنکه آورد آن زن بجهایش را : حاتم برخواست رو بطرف اسبش و ذبح کرد اورا و بعد آتشی درست کرد و کاردی بدست زن داد وگفت بریان کن از این گوشت و بخور و به اولاد خود هم بده و بخوران : آنکاه بمن گفت بیدار کن بجهایت را ومن بیدار کردم دو بچه را : بعد حاتم گفت بخدا قسم این از لامت و پستی است که شما بخورید و این جماعت حالشان بمثل شما باشد در گرسنگی و آنها نخورند : لذا رفت حاتم بسوی اهل قافله خیمه بخیمه و گفت پا شوید بیائید طرف آتش همه اهل قافله جمع شدند و خوردند و حاتم عبا بسر کشیده و کناری نشسته بود : تا آنکه نماند از گوشت روی زمین نه کمی و نه زیادی و خود نچشید از آن هیچ

۹۰۴ - ولالی نقل کرده از تفسیر امام حسن عسکری ع که حضرت فرموده اگر قرار دهم دنیا را و آنچه در او هست تماماً یک لقمه و بخورانم مؤمنی هر اینه میترسم کوتاهی کرده باشم در حق او : و اگر منع کنم و دریغ بدارم دنیا و آنچه در اوست تمامش از جاهل فاسق مگر یک جرعه آب که به او بدهم در حال تشنگی او هر اینه میترسم زیاد روی کرده باشم .

الاسراف ۹۰۵ لی وقال ابان لابی عبدالله عليه السلام اخبرني عن حق المؤمن على المؤمن فقال يا ابان ان تقاسمه شطر مالك ثم نظر الى فراى ما دخلنى فقال يا ابان اما تعلم ان الله تعالى قد ذكر المؤمن بن علي انفسهم قلت بلى فقال عليه السلام اذا انت قاسمة فلم تؤثره بعد انما انت وهو سوا انما تؤثره اذا اعطية من النصف الاخر ۹۰۶ فى تفسير الصافي عن الامالى عن النبى عليه السلام انه جاء اليه رجل فشكى اليه الجوع فبعث رسول الله عليه السلام الى بيوت ازواجه فقلن ما عندنا الا الماء فقال رسول الله عليه السلام من لهذا الرجل الليلة فقال علي بن ابيطالب عليه السلام اناله يا رسول الله واتى فاطمة فقال لها ما عندك يا ابنة رسول الله فقالت ما عندنا الا قوت العشي لكننا تؤثر ضيفنا فقال عليه السلام يا ابنة محمد عليه السلام نومى الصبية واطفىء المصباح فلما اصبح على غد اعلى رسول الله عليه السلام فاخبره الخبر فلم يبرح حتى انزل الله عزوجل ويؤثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة ۹۰۷ عن كتاب مصباح

۹۰۵ - در کتاب لالی نقل شده که ابان بحضرت صادق عرض کرد بفرمائید بمن از حق مئومن بر مئومن فرمود ای ابان حق مئومن این است که با او قسمت کنی مالت را : بعد بمن نظری کرد و دید که بمن حالت عجیبی روی داده فرمود ای ابان آیا نمیدانی که خدای متعال ذکر فرموده و ستوده مئوثرین و کسانی را که غیر را بر خود مقدم بدانند : گفتم چرا آگاهم فرمود هر گاه تو قسمت کنی مال خود را با او مقدم نداشتی او را بر خود هنوز : تو او را بری بردی : وقتی او را بر خود مقدم داشتی که به او از نصف دیگر بدهی .

۹۰۶ - در تفسیر صافی از امالی نقل شده از رسول خدا ص که آمد مردی خدمت حضرت و شکایت کرد نزد حضرت از گرسنگی : فرستاد رسول خدا ص بسوی خانه های عیالانش گفتند نیست نزد ما از خوراکی چیزی غیر از آب : رسول خدا ص فرمود که میتواند سیر کند امشب این مرد را : فرمود علی بن ابيطالب علیه السلام من او را پذیرائی میکنم یا رسول الله و آمد بخانه نزد فاطمه ع و گفت از خوردنی چه داری ای دختر رسول خدا ص فرمود نیست چیزی علاوه بر غذای شبما : ولی بر خود مقدم میداریم مهمان را فرمود علی ع حال که چنین است بخوابان بچه ها را ای دختر رسول خدا : و چراغ را نیز خاموش کن : شب گذشت چون صبح شد آمد علی ع خدمت رسول خدا و بر رسول خدا ص خبر داد از مهمان داری و علی ع از جای برخاسته بود که خدای متعال آیه فرستاد و دستت بر خود مقدم میدارند محتاج و گرچه خود محتاج باشند .

۹۰۷ - از کتاب مصباح الانوار نقل شده که بما خبر رسیده بر اینکه امیر المومنین

الانوار قال بلغنا ان امير المؤمنين عليه السلام اشتهى كبدًا مشوية على خبزة لينة فأقام حولًا يشتهيها ثم ذكر ذلك للحسن عليه السلام وهو صائم يوم من الايام فضنها فلما اراد ان يفطر قربها اليه فوقف سائل بالباب فقال يا نبي صلى الله عليه وآله احملها اليه لانقرء صحينقنا عذا اذ هبتم طيباتكم في حيوتكم الدنيا واستمتعتم بها .

۹۰۸ لالی وروی حدیفة بن عدی ان فی غزوة بتوك هلك كثير من العسكر من غلبة العطش وانی اخذت ماء فطلبت ابن عمی فوجدته ما بقى له من العطش الانفس فرضت عليه الماء فقال بلغه الى هشام واسقه فد نوت منه و عرضت عليه الماء فاحاله الى آخر وقال اسقه فلما دنوت من الثالث وجدته قد فارق روحه عطشا فرجعت الى هشام لاسقيه فرأيتہ قدمات عطشا فرجعت الى بن عمی فوجدته انه مضى من الدنيا عطشا ۹۰۹ عن البيان في تفسير ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة عن بعض انها نزلت

عليه السلام ميل كرد به جگر بريان بانان نرم ملايم يكسال گذشت كه على ع ميل داشت : بعد خبر بامام حسن ع رسيد : روزی علی ع روزه دار بود امام حسن ع درست کرد برای پسر بزرگوارش : وقتی خواست افطار کند گذاشت خدمت حضرت آمد در این وقت سائلی دم در اظهار حاجت کرد حضرت بامام حسن فرمود ببر بده بفقییر تا روز قیامت نخوانیم در صحیفه عملمان از بین برید خوب از غذاها را در دنیا و خود استفاده برید از آنها .

۹۰۸ - در کتاب لالی روایت شده که حدیفة پسر عدی نقل کرده بر اینکه در جنگ تبوك هلاك شدند از لشکر عده کثیری از تشنگی : و گفت که من آبی برداشتم و رفتم بجهة پسر عموم بر دم پس گردش کردم و یافتم او را در حالیکه باقی نمانده بود از عطش برای او الايك نفس آب را براو عرضه داشتم گفت برسان آنرا بهشام و او را آب بده : رفتم نزد او و آب را بر او عرضه داشتم حواله داد بدیگری و گفت او را آب بده : و چون نزد سومی رفتم یافتم او را که از تشنگی هلاك شده : برگشتم بسوی هشام که آبش دهم او نیز مرده بود از تشنگی : برگشتم بسوی پسر عموم یافتم او را که هلاك شده از تشنگی :

۹۰۹ - از کتاب بیان در تفسیر ويؤثرون علی انفسهم نقل شده از بعضی که این آیه نازل شده درباره هفت نفری که دارای عطش بودند در روز احد آبی آورده شد که کافی نبود مگر یکی از آنها را و هريك گفتند بده آب را بدیگری تا آنکه آب دور داده شد به تمام آنها و هر

فی سبعة عطشوا فی یوم احد فجئنی بماء لا یکفی الا لاحدهم فقال واحد منهم ناول فلانا حتی طیف علی سبعتهم وما ناولم یشرب احد منهم : اذا جادت الدنيا علیک فجد بها : علی الناس طرا قبل ان تقلب : فلا الجود یفینها اذاهی اقبلت : ولا البخل یبقیها اذهی ادبرت : ۹۱۰ و فیہ وقد نقل ان ابراهیم ابن ادهم قال لشقیق بن ابراهیم حین قدم علیہ من خراسان کیف ترکت الفقراء من اصحابک : قال ترکتهم ان اعطوا شکروا و اذا منعوا صبروا و ظن انه لما وصفهم بترك السؤل فقد اثنی علیهم غاية الثناء فقال ابراهیم هکذا ترکت کلاب بلخ عند نافع شقیق فکیف الفقراء عندک یا ابا اسحق فقال الفقراء عندنا اذ امنوا و اشکروا و ان اعطوا آثروا و اقبل رأسه و قال صدقت یا استاد ۹۱۱ و فیہ قال ابو عبد الله عليه السلام کان علی بن الحسین عليه السلام اذا کان الیوم الذی یصوم فیہ امر بشاة فتمذبح و تقطع اعضائه و تطبخ فاذا کان عند المساء اکب علی القدر حتی یجد ریح المرق و هو صائم ثم یقول هاتوا القصاع اغرفوا لال فلان ثم یؤتی ببخز و تمر فیکون عشاء .

یک دیگر برابر خود مقدم داشت و هیچکدام نیاشامیدند و همه مردند و شاعری بر می : شعری گفته که مضمونش این است هر گاه کرم کرد دنیا بتو پس تو نیز کرم کن بوسیله آن بر مردم بتمام آنها پیش از آنکه دنیا بر گردد زیرا که جود و بخشش فانی نمیکنند دنیا راهر گاه رو آورد دنیا و همچنین بخل سبب بقای دنیا نمیشود هر گاه پشت کند بکسی دنیا .

۹۱۰ - و در آن کتاب نقل شده که ابراهیم گفت بشقیق هنگامیکه وارد شد بر او از خراسان که چگونه است حال فقراء بلد شما گفت آنها را گذاشتم در حالیکه اگر بآنها چیزی برسد شکر میکنند و اگر محروم شوند و چیزی داده نشود صبر میکنند شقیق خیال کرد چون توصیف کرده آنها را که سؤال نمیکنند : مدح کرده آنها را نهایت مدح : ابراهیم گفت سگهای بلخ نزد ما این چنین هستند : شقیق گفت پس چگونه هستند فقراء نزد شما ای ابراهیم : گفت فقراء نزد ما هر گاه چیزی داده نشوند شکر میکنند و اگر داده شوند غیر را بر خود مقدم میدارند : شقیق بوسید سر ابراهیم را و گفت راست گفתי ای آموزنده .

۹۱۱ - و در آن کتاب است که فرمود امام ششم ع هر گاه علی بن الحسین ع روزه میگرفت دستور میداد ذبح کنند گوسفندی و او را بپزند و دم افطار و شب که میشد میرفت پای دیک تابه او برسد بوی آب گوشت و میفرمود کاسهها را بیاورید و از آب گوشت پر کنید برای فلان و فلان و شام خود حضرت نان بود و خرما .

« باب قضاء حجة المؤمن »

۹۱۲ فی امالی الشیخ قدس سره عن جعفر بن محمد علیه السلام عن آباءه عن علی بن ابیطالب سلام الله علیه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول اوحى الله تبارك وتعالى الى داود عليه السلام باداود ان العبد لياتينى بالحسنة يوم القيامة فاحكمه بها فى الجنة قال داود يارب وما هذا العبد الذى ياتيك بالحسنة يوم القيامة فتحكمه بها فى الجنة قال عبد مؤمن سعى فى حجة اخيه المؤمن احب قضاؤها قضيت له ام لم تقض ۹۱۳ فى الكافى عن المفضل عن ابى عبد الله عليه السلام قال يا مفضل اسمع ما اقول لك واعلم انه الحق وافعله واخبر به عليه اخوانك قلت جعلت فداك وما عليه اخواني قال الراغبون فى قضاء حوائج اخوانهم قال ثم قال ومن قضى لآخيه المؤمن حجة قضى الله عز وجل له يوم القيامة مائة الف حجة من ذلك اولها الجنة ومن ذلك ان يدخل قرابته و معارفه و اخوانه الجنة : بعد ان

(باب بر آوردن حاجت مؤمن)

۹۱۲ - در کتاب امالی شیخ طوسی قدس سره نقل شده از امام ششم علیه السلام از پدران بزرگوارش از علی بن ابیطالب ع که فرمود شنیدم از رسول خدا ص که فرمود وحی کرد خدای متعال بسوی داود که ای داود بدرستی که بنده میآورد روز قیامت يك حسنه و کار نیکی و بواسطه آن حاکم قرار می دهی او را در بهشت : داود عرض کرد پروردگارا او چگونه بنده ایست که کار نیکی بیاورد او را حاکم در بهشت قرار دهی فرمود خدای متعال او بنده ایست مؤمن من سعی و کوشش نموده در حاجت برادر ایمانی خود و دوست داشته انجام شدن آنرا بر آورده بشود یا نشود

۹۱۳ - در کتاب کافی مرویست از مفضل از امام ششم ع که فرمود ای مفضل بشنو آنچه می گویم من با تو و بدانکه آن حق است و عمل کن به آن و بگو به برادران بلند مرتبهات گفتم فدایت شوم کیانند آنها فرمود کسانی که راغب هستند و میل دارند بر آورند حاجات برادران خود را مفضل گفت بعد امام فرمود هر که بر آورد حاجتی برای برادر دینی خود بر آورد خدای متعال روز قیامت برای او صد هزار حاجت که از آنها باشد و اولی آنها باشد ورود در بهشت و از آن جمله باشد که داخل بهشت کند خویشان و شناسان و برادران او را بشرط آنکه نباشند از دشمنان آل رسول و هر گاه مفضل حاجتی از کسی میخواست به او میگفت آیا میل نداری که بوده باشی از برادران بلند مرتبه

لایکونوا نصابا وکان المفضل اذا سئل الحاجة اخامن اخوانه قال له اما تشتهي ان تكون من عليّة الاخوان ۹۱۲ وفي الكافي ايضا عن صدقة الاخدب عن ابي عبد الله عليه السلام قال لقضاء حاجة المؤمن خير من عتق الف رقبة وخير من حملان الف فرس في سبيل الله ۹۱۳ في الكافي عن ابي الصباح الكناني قال قال ابو عبد الله عليه السلام لقضاء حاجة امرء مؤمن احب الى الله من عشرين حجة كلكه نيفق صاحبها مائة الف ۹۱۴ في الكافي عن اسماعيل بن عمار الصيرفي قال قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك المؤمن رحمة على المؤمن قال نعم قلت وكيف ذلك قال ايما مؤمن اتى اخاه في حاجة فانما ذلك رحمة من الله ساقها اليه وسببها له فان قضى حاجة كان قد قبل الرحمة بقبولها وان رده عن حاجته و هو يقدر على قضائها فانما رده عن نفسه رحمة من الله عز وجل ساقها اليه و سببها له وذخر الله عز وجل تلك الرحمة الى يوم القيامة حتى يكون المردود عن حاجة هو الحاكم فيها ان شاء صرفها الى نفسه وان شاء صرفها الى غيره يا اسماعيل

۹۱۲ - و در کتاب کافی نیز نقل است از صدقه از امام ششم عليه السلام که فرمود بر آوردن حاجه مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و بهتر است از فرستادن هزار اسب برای جنگ در راه خدا

۹۱۳ - و نیز در کتاب کافی نقل است از ابي الصباح کناني که گفت فرمود امام ششم ع هراينه بر آوردن حاجت مرد مؤمن محبوبتر است نزد خدا از بيت حج که در هر يك خرج کرده باشد صاحب آنها صد هزار

۹۱۴ - و نیز در کتاب کافی نقل شده از اسماعيل پسر عمار صيرفي که گفت گفتم به امام ششم عليه السلام فدایت شوم که آیا مؤمن رحمت است بر مؤمن فرمود بلی گفتم چگونه رحمت است فرمود هر مؤمنی که بیايد پیش برادر خود بجهت حاجتی بدرستی که این رحمتی است از خدا که رو آورده و خدا فرستاده و مهیا کرده برای او: اگر بر آورد حاجت او را قبول کرده و پذیرفته رحمت را بسبب بر آوردن حاجت او را و اگر رد کند حاجت او را در حالی که بتواند بر آورد حاجت او را بدرستی که رد کرده از خود رحمتی را که از طرف خدا روانه شده بود بطرف او و مهیا کرده بود برای او: و ذخیره میکند خدای متعال آن رحمت را تا روز قیامت: و خواهد بود روز قیامت آن کسی که از حاجتش محروم شده صاحب اختیار آن رحمت: اگر بخواهد برای خود نگه دارد و اگر بخواهد بغير می دهد: ای اسماعيل روز

فاذا كان يوم القيامة وهو الحاكم في رحمة من الله قد شرعت له فالي من ترى يصر فيها : قال لانظن وليكن استيقن فانه ان يردها عن نفسه يا اسماعيل من اتاه اخوه في حاجة يقدر على قضاؤها فلم يقضها له سلط الله عليه شجاعا ينهش ابهامه في قبره الى يوم القيامة مغفورا له ومعذبا ٩١٥ وفيه ايضا عن ابان بن تغلب قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من طاف بالبيت اسبوعا كتب الله عز وجل له ستة آلاف حسنة و محي عنه ستة آلاف سيئه ورفع له ستة آلاف درجة قال وزاد فيه اسحق بن عمار وقضى له ستة آلاف حاجة قال ثم قال وقضاء حاجة المؤمن افضل من طواف وطواف حتى عد عشر ٩١٦ وفيه عن بكر بن محمد عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما قضى مسلم لمسلم حاجة الا ناداه الله تبارك و تعالي على ثوابك ولا رضى لك بدون الجنة ٩١٧ وفيه عن ابي بصير قال قال ابو عبد الله عليه السلام

قيامت كه شد و او صاحب اختيار آن قرار داده شد از طرف خدا تو ميگوي آيا بكه خواهد داد : فرمود بگمان نه بلكه يقين بدان كه از خود دور نخواهد كرد: اي اسماعيل هر كه بيايد نزد او برادر ديني او بجهت حاجتي كه قادر باشد بر آورد آنرا و بر نياورد حاجت او را: خدا مسلط كند بر او ماري را بس قوي كه بمكد و بگزد انگشت ابهام او را در قبرش تا روز قيامت و فرقي ندارد اين شخص آمرزيده باشد و يا معذب باشد

٩١٥ - و نيز در آن كتاب است از ابان بن تغلب كه گفت شنيدم از امام ششم عليه السلام كه فرمود هر كه طواف كند خانه خدا را هفت دور بنويسد خدای عز و جل براي او شش هزار حسنه: و محو كند از او شش هزار گناه و بلند كند براي او شش هزار درجه و اسحق پسر عمار زياد تر نقل کرده : و بر آورد براي او شش هزار حاجت را و مي گوید امام فرمود: و بر آوردن حاجت مؤمن بالاتر است از طوافي و طوافي و شمرده تا ده طواف

٩١٦ - و در آن كتاب است از بكر بن محمد از امام ششم عليه السلام كه فرمود بر نياورد مسلماني حاجت مسلماني را مگر آنكه خدای متعال ندا مي كند بر من است جز او ثواب عمل تو من سزاوار نميدانم براي تو مگر بهشت

٩١٧ - و در آن كتاب است از ابي بصير كه گفت امام ششم عليه السلام فرمود فرورويد در نيكي كردن برادران و بوده باشيد از اهل بخشش و نيكي زيرا كه براي بهشت دريست كه گفته ميشود بآن در بخشش كنندگان و به آن در واز آن در وارد نمي شود مگر كسي كه بخششي کرده باشد در دنيا بدرستي كه بنده مي رود پي حاجت برادر ديني پس ميگمارد خدای متعال بر

تنافسوا فی المعروف لآخوانکم وکونوا من اهله فان للجنة بابا یقال له المعروف لا یدخله الامن اصطنع المعروف فی الحیوة الدنیا فان العبد لیمشی فی حاجة اخیه المؤمن فیو کذلک الله عزوجل به ملکین و احداعن یمینہ و آخر عن شمالہ یتستغفر ان لہ ربہ . و یدعوان بقضاء حاجتہم قال واللہ لرسول اللہ ﷺ اسر بقضاء حاجة المؤمن اذا وصلت الیہ من صاحب الحاجة ۹۱۸ و فیہ عن خلف بن حماد عن بعض اصحابہ عن ابی جعفر علیہ السلام قال واللہ لان احج حجة احب الی من ان اعرق رقبة و رقبة ومثلها حتی بلغ عشا ومثلها ومثلها حتی بلغ السبعین : ولأن اعول اهل بیت من المسلمین اسد جوعتہم و اکسو عورتہم و اکف وجوہہم عن الناس احب الی من ان احج حجة و حجة و حجة و حجة ومثلها ومثلها حتی بلغ عشا ومثلها ومثلها حتی السبعین ۹۱۹ و فیہ عن ایوب الخزاز عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال من سعی فی حاجة اخیه المؤمن طاب وجه اللہ کتب اللہ عزوجل لہ الف حسنة یغفر فیہا الأُفاربہ وجیرانہ و اخوانہ و معارفہ ومن صنع الیہ معروفًا فی

او دو ملک یکی از طرف راست او و دیگری از طرف چپ او که طلب آمرزش میکنند برای او از پروردگار

و میخوانند خدا را برای برآورده شدن حاجت او: و بعد فرمود خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله مسرورترند بقضاء حاجت مؤمن هر گاه برسد بمؤمن حاجتش.

۹۱۸- و در آن کتاب نقل شده از خلف پسر حماد از بعضی از اصحاب از امام پنجم ع که فرمود بخدا قسم اگر حج کنم یک حج دوست تر دارم از اینکه بنده آزاد کنم و بنده و بنده و مثل آن و مثل آن تا ده رسید و مثل آن و مثل آن تا رسید بهفتاد: و اگر رسیدگی و سرپرستی کنم اهل بیته از مسلمین را که از گرسنگی برهانم و از برهنگی بپوشانم و از احتیاج بمردم بازدارم آنها را دوست تر دارم از اینکه حج کنم حج و حج و حج و مثل آن و مثل آن و مثل آن تا رسید بده و فرمود و مثل آن و مثل آن تا رسید بهفتاد.

۹۱۹- و در آن کتاب است از ایوب خزاز از امام ششم علیه السلام که فرمود هر که سعی کند در حاجت برادر مؤمن بجهت رضای خدا: بنویسد خدای عزوجل برای او هزار هزار حسنه و بیامرزد خویشان او و همسایگان و برادران او و شناسهای او و هر که خوبی کرده با او در دنیا و چون روز قیامت شود گفته شود به او داخل شو در آتش و هر کس را دیدی در آتش که با تو در دنیا نیکی کرده خارج گردان او را از آتش باذن خدای متعال مگر آنکه ناصب باشد و دشمن علی و آل علی ع

الدنيا فاذا كان يوم القيامة قيل له ادخل النار فمن وجدته فيها صنع اليك معروفًا في الدنيا فاخرجه باذن الله تعالى الا ان يكون ناصبًا ۹۲۰ وفيه عن ابن سنان قال قال ابو عبد الله عليه السلام قال الله عز وجل الخلق عيالي فاجتهد اليهم اليهم واطعمهم في حوائجهم ۹۲۱ في الوسائل عن عقبه بن خالد عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال لعثمان بن عمران يا عثمان انك لو علمت ما منزلة المؤمن من ربه ما توانيت في حاجته ومن ادخل على مؤمن سرورا فقد ادخل على رسول الله وقضاء حاجة المؤمن يدفع الجنون والجذام والبرص ۹۲۲ في الوسائل ايضا عن محمد بن قيس عن ابي جعفر عليه السلام قال اوحى الله عز وجل الي موسى عليه السلام ان من عبادي لمن يتقرب الي بالحسنة فاحكمه في الجنة قال موسى يارب وما تلك الحسنة قال بمشي مع اخيه المؤمن في قضاء حاجته قضيت ام لم تقض .

۹۲۳ في السفينه وفي رواية عن الصادق عليه السلام قال والله لرسول الله اسر بقضاء حاجة المؤمن اذا وصلت اليه من صاحب الحاجة ۹۲۴ طرائف الحكم عن صفوان بن مهران

۹۲۰- ودر آن كتاب است از ابن سنان كه گفت فرموده امام ششم عليه السلام كه فرموده خدای متعال مخلوقات عيال من هستند و محبوبترين آنها نزد من مهربانترين آنها است بمخلوق و هر كه بهتر سعی كند در قضا و بر آوردن حاجات آنها .

۹۲۱- ودر كتاب وسائل نقل است از عقبه پسر خالد از امام ششم عليه السلام كه بعثمان پسر عمران فرمود ای عثمان بدرستیكه تو اگر بدانی مقام مؤمن را نزد خدا هر آینه سستی نميكنی در حاجت او ؛ و هر كه داخل كند سروری در مؤمن بدرستیكه رسول خدا را خوشنود کرده ؛ و فرمود قضاء حاجت مؤمن دفع جنون و جذام و برص ميكند .

۹۲۲- ودر كتاب وسائل نیز نقل شده از محمد بن قيس از امام پنجم عليه السلام كه فرمود وحي فرموده خدای متعال بموسی ع كه بعضی از بندگان من نزدیک ميشود بساحت قدس ما بواسطه يك كار خوب و بواسطه همان يك عمل او را حاكم در بهشت قرار میدهم موسى گفت خدایا چیست آن يك عمل خوب ؛ فرمود ميروود با برادر دینی مؤمن خود بجهت قضاء حاجت او ؛ و فرق ندارد بر آورده شود یا نشود

۹۲۳- در كتاب سفينه روايت شده از امام ششم عليه السلام كه فرمود خدا و رسول - خدا ص خوشحالترند از قضاء حاجت مومن از خود مؤمن هنگامی كه برسد مؤمن به حاجت خود ۹۲۴- در كتاب طرائف الحكم نقل شده از صفوان پسر مهران از امام ششم عليه السلام

عن ابی عبدالله علیه السلام قال ایما رجل اناه رجل مسلم فی حاجة وهو یقدر علی قضائها فمنعه ایها : غیره الله یوم القیامه تعییرا شدیداً وقال له اناک اخوک فی حاجة قد جعلت قضائها فی بدک فمنعته ایها ازهدامناک فی ثوابها وعزتی لا انظر الیک الیوم فی حاجة معذبا کنت او مغفورا ۹۲۵ فی السفینه عن ابی هارون المکفوف قال قال لی ابو عبدالله علیه السلام یا ابا هارون ان الله تبارک وتعالی آلی علی نفسه ان لا یجاوره خائن قلت وما الخائن قال من ادخر عن مؤمن درهما او حبس عنه شیئاً من امر الدنیا قال قلت اعوز بالله من غضب الله فقال ان الله تبارک وتعالی آلی علی نفسه ان لا یسکن جنه اصنافاً لانه : راد علی الله عزوجل : اوراد علی امام هدی : او من حبس حق امرء مؤمن قال قلت یعطیه من فضل ما یملک قال یعطیه من نفسه وروحه فان بخل علیه بنفسه فلیس منه انما هو شرک شیطان ۹۲۶ عن کتاب قضاء الحقوق عن صدقه الحلو انی قال بینا انا طوف و قد

که فرمود هر مردی که بیاورد مؤمنی نزد او حاجتی و او قادر باشد بر آورد و منع کند او را از آن و بر نیارد آنرا : سرزنش و ملامت کند خدا او را روز قیامت ملامتی سخت و بفرماید به او آمد پیش تو برادرت جهت حاجتی که داشت : و ما تو را قادر کردیم بقضای آن و تو منع کردی او را و بر نیوردی بواسطه بی نیازی تو بجزای آن : قسم بعظمت ذات خود که تبار رحمت نخواهیم کرد امروز بتو نسبت بهیچ حاجتی : چه معذب باشی و چه آمرزیده شده باشی :

۹۲۵ - و نیز در آن کتاب نقل است از ابی هارون مکفوف که گفت فرمود بمن امام ششم علیه السلام ای ابا هارون خدای تبارک و تعالی قسم بذات مقدس خورده که در پناه او قرار نگیرد خیانت کننده : گفتم خیانت کننده کیست : فرمود هر که دریغ بدارد از مؤمنی در همی و یا پنهان کند از او چیزی از متاع دنیا میگوید گفتم پناه میبرم بخدا از غضب و خشم خدا فرمود بدرستی که خدای متعال قسم یاد نموده بذات مقدس خود که ساکن نکند و جا ندهد در بهشت سه فرقه را : کسیکه رد کند بر خداوند متعال و یا رد کند بر پیشوا و امام هدایت کننده و یا حبس کند حق مردم مؤمنی را میگوید گفتم بحضرت بدهد به او از زیادتی مالش فرمود بدهد از جان و روانش و اگر بخل بورزد در بذل جان به او این برادر او نیست و این کسی است که شیطان در او دخالت کرده

۹۲۶ د و در آن کتاب نقل شده از کتاب قضاء حقوق از صدقه حلوانی که در بینی که طواف می کردم درخواست کرد مردی از من قرضی بمقدار دو دینار گفتم به او بنشین که طواف تمام کنم پنج دور طواف کردم در دور ششم بودم : که تکیه کرد بر من امام ششم علیه السلام و دست شریف را گذاشت بر شانه من : تمام کردم دور هفتم را و داخل شدم با امام ع

سئلی رجل من اصحابنا قرض دينارین فقلت له اقعده حتی اتم طوافی وطفت خمسة اشواط فلما كنت فی السادس: اعتمد علی ابو عبد الله عليه السلام ووضع يده علی منكبی فأتتمت السابع و دخلت معه فی طوافه كراهية ان اخرج عنه و هو معتمد علی فاقبلت كلما مررت بالأخر وهو لا يعرف اباعبد الله عليه السلام يرى انی اوهمت حاجة فاقبل يؤمى الی بيده فقال ابو عبد الله عليه السلام مالی اری هذا يؤمى بيده فقلت جعلت فداك ينتظر حتى اطوف واخرج اليه فلما اعتمدت علی كرهت ان اخرج وادعك قال عليه السلام فاخرج عنی ودعنی و اذهب فاعطه قال فلما كان من الغداء وبعده دخلت علیه عليه السلام و هو فی حديث مع اصحابه فلما نظر الی قطع الحديث ثم قال لان اسعی مع اخ لی فی حاجة تقضى احب الی من ان اعتق الف نسمة و احمل علی الف فرس فی سبیل الله مسرعة ملجمة ۹۲۷ فی الكافی عن عبیدة الحداء قال قال ابو جعفر عليه السلام من مشى فی حاجة اخیه المسلم اظله الله بخمسة وسبعین الف ملك ولم يرفع قدما الا كتب الله له حسنة و حط عنه بهاسية و يرفع له بهادرجة فاذا فرغ من حاجته كتب الله عزوجل له بها اجر حاج و معتمر.

۹۲۸ فی السفینه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قضی لأخیه المؤمن حاجة كان كمن

در طواف آن حضرت و خوش نداشتم که واگذارم آنحضرت را درحالی که بهمن تکیه نموده و آن مرد چون نمیشناخت حضرت را هر گاه به آخر یکدور می رسیدم با دست خود به من اشاره میکرد

تا آنکه حضرت فرمود چه شده میبینم این مرد اشاره میکند با دست خود گفتم فدایت شوم منتظر من است تا من طوافم تمام شود و بروم بسوی او : و چون حضرت تکیه کردی بمن دوست ندارم بروم و واگذارم شما را: فرمود برو و واگذار مرا و بده به او آن چه در خواست او بوده : می گوید چون فردا و روز بعد شد رفتم خدمت حضرت و آن آقا مشغول صحبت بود با اصحابش تا نظرش بهمن افتاد قطع کرد صحبت با آنها را و بعد فرمود : هر آینه اگر کوشش کنم با برادری دینی در باره حاجت او دوستر دارم از این که آزاد کنم هزار بنده : و بفرستم هزار اسب زین و لجام کرده که در راه خدا جنگ کنند با آنها

۹۲۸ و در کتاب کافی نقل شده از ابی عبیده حداء که گفت امام پنجم علیه السلام فرمود هر که برود بجهت قضاء حاجت برادر مسلمان : سایه کند خداوند متعال او را بوسیله هفتاد و پنج هزار ملك و بر ندارد قدمی مگر آنکه بنویسد خدا برای او حسنة و محو کند از او بهر قدمی

۱- هذه العبارة لا تخلو من اضطراب او تصحيف ولكن فی السفینه هكذا بعینها منه

عبدالله دهری ۹۲۹ و فيه عن الصادق عليه السلام قال من كان في حاجة اخيه المؤمن المسلم كان الله في حاجته ما كان في حاجة اخيه ۹۳۰ و فيه عن كتاب فضائل الشيخ شاذان القمي عن النبي صلى الله عليه وآله انه رأى ليلة الأُسرى هذه الكلمات مكتوبة على الباب الثاني من الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله: لكل شئى حيلة و حيلة السرور في الآخرة اربع خصال: مسح راس التيامى: و التعطف على الأراهل: و السعى في حوائج المؤمنين: و تعهد الفقراء و المساكين ۹۳۱ و فيه عن الكافي عن ابي عبدالله عليه السلام قال ايما رجل من شيعتنا اتى رجلا من اخوانه فاستعان به في حاجته فلم يعنه و هو يقدر الا ابتلاه الله بان يقضى حوائج عدة من اعدائنا يعذبه الله عليها يوم القيامة.

۹۳۲ و فيه عن الكافي عن ابا بن تغلب قال كنت اطوف مع ابي عبدالله عليه السلام فعرض لى رجل من اصحابنا كان يسئلىني الذهاب معه في حاجة فاشار لى فكرهت ان ادع باعبدالله

درجه: و هنگامى كه فارغ شود از حاجت او بنويسد خدا براى او مزد حج كنده و عمره كنده ۹۲۸ - و در كتاب سفينه روايت است كه رسول خدا ص فرمود هر كه بر آورد

براى برادر مؤمنش حاجتى خواهد بود نزد خدا مثل كسى كه عبادت خدا كرده دهرى ۹۲۹ - و در آن كتاب نقل است از امام ششم عليه السلام كه فرمود هر كه در پى حاجت برادر مؤمن مسلمان باشد: خدا نظر لطف و عنایت به او دارد مادام كه او در پى حاجت برادرش باشد ۹۳۰ و در آن كتاب نقل است از كتاب فضائل شيخ شاذان قمى از رسول خدا ص كه در شب معراج دیده این كلمات نوشته شده بود بر در دوم از بهشت: لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله: و نوشته شده از براى هر چيزى سببى است و سبب خوشحالى در آخرت چهار چيز است: دست كشيده بسريتيم: و مهر بانى بر بيوه زنان: و كوشش در حوائج مؤمنين: و خبر گيرى از فقرا و مساكين

۹۳۱ - و در آن كتاب از كافي نقل است از امام ششم عليه السلام كه فرمود هر مردى از شيبيان ما كه بيايد نزد برادر دينى خود و از او كمك بخواهد در حاجتى او او كمك نكند برادر خود را در حاليكه بتواند مگر آنكه مبتلا كند خدا او را باينكه بر آورد حاجتهاى عده از دشمنان ما را و خدا عذاب ميكند او را روز قيامت بسبب آن كارها

۹۳۲ - و در آن كتاب از كافي نقل شده از ابا بن تغلب كه گفت من طواف ميكردم با امام ششم عليه السلام مردى از اصحاب ما آمد و از من خواست بروم با او بسوى حاجتى: اشاره كرد بمن و من خوش نداشتم و اگذارم حضرت را و بروم با او در بين طواف اشاره كرد

واذهب اليه فبينما انا طوف اذا شار الی ایضاً فرآه ابو عبد الله عليه السلام فقال يا ابان اياك يريد هذا قلت نعم : قال فمن هو قلت رجل من اصحابنا قال هو علي مثل ما انت عليه قلت نعم قال فاذهب اليه قلت فاقطع الطواف قال نعم قلت وان كان طواف الفريضة قال عليه السلام نعم قال فذهبت معه ۹۳۳ في الوسائل عن ابي عبد الله عليه السلام قال يؤتى بعبد يوم القيامة ليست له حسنة فيقال له اذكر هل لك من حسنة فيقول مالي من حسنة الا ان فلانا عبدك المؤمن مر بي فطلب مني ما يتوضأ به ليصلي فاعطية : فيدعي بذلك المؤمن فيذگره ذلك فيقول نعم يارب فيقول الرب تبارك و تعالی قد غفرت لك ادخلوا عبادي الجنة ۹۳۴ وعن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان لله عباد ايحكمهم في الجنة قيل ومن هم قال من قضى لمؤمن حاجة بنية ۹۳۵ في السفينة عن اسحق بن عمار قال قال

بمن حضرت عليه السلام دید او را فرمود ابان بتو اشاره میکند این مرد گفتم بلی : فرمود کیست این مرد : گفتم مردیست از دوستان ما : فرمود او بمثل تو امام شناس است یا از عامه ناس است : گفتم بلی : فرمود برو پس عقب کار او : گفتم قطع کنم طواف را : فرمود بلی : گفتم ولوطواف واجب باشد : فرمود بلی راوی می گوید رفتم بآن مرد .

۹۳۳- در کتاب وسائل است از امام ششم علیه السلام که فرمود آورده می شود روز قیامت بنده که نیست برای او حسنه و کار نیکی پس به او گفته می شود یاد بیاور آیا هست برای تو حسنه و کار نیکی پس می گوید نیست برای من حسنه مگر آنکه فلان شخص بنده مؤمن تو پروردگارا خواست از من آبی که وضو بسازد و نماز بخواند پس من هم دادم به او : در این هنگام خوانده میشود آن بنده مؤمن و تذکر داده می شود به او در جواب می گوید بلی پروردگارا : پس خدای متعال میفرماید بتحقیق ما آمرزیدیم تو را : داخل کنید بنده مرا در بهشت .

۹۳۴- و از امام پنجم علیه السلام روایت است که رسول خدا ص فرموده بدرستی که برای خدا بندگانی است که خدا آنها را حاکم در بهشت قرار داده گفته شده کیانند فرمود هر که بر آورد برای مؤمنی حاجتی از روی خلوص .

۹۳۵- در کتاب سفینه از اسحق پسر عمار نقل شده که گفت فرمود امام ششم علیه السلام ای اسحق هر که طواف کند این خانه را يك طواف بنویسد خدای متعال برای او هزار حسنه و محو کند از او هزار گناه و بلند گرداند برای او هزار درجه غرس کند برای او هزار درخت در بهشت و بنویسد برای او ثواب آزادی هزار بنده تا دور بزند و برسد به ملتزم بگشاید خدا برای او هشت در بهشت را و گفته شود به او که داخل شو از هر دریکه بخواهی : راوی می

ابو عبدالله عليه السلام یا اسحق من طاف بهذا البيت طوافا واحدا كتب الله له الف حسنة ومحي عنه الف سية ورفع له الف درجة وغرس له الف شجرة في الجنة وكتب له ثواب عتق الف نسمة حتى اذا صار الى الملتزم فتح الله له ثمانية ابواب الجنة يقال له ادخل من ايهاست قال فقلت جعلت فداك هذا كله لمن طاف قال نعم افلا اخبرك بما هو افضل من هذا قال قلت بلى قال من قضى لآخيه المؤمن حاجة كتب الله له طوافا و طوافا حتى بلغ عشرآ .

۹۳۶ وفيه عن الصادق عليه السلام قال كان في زمن موسى عليه السلام ملك جبار قضى حاجة مؤمن بشفاعته عبد صالح فتوفى في يوم الملك الجبار والعبد الصالح فقام على الملك الناس واغلقوا ابواب السوق اموته ثلاثه ايام وبقي ذلك العبد الصالح في بيته وتناولت دواب الارض من وجهه فرآه موسى عليه السلام بعد ثلاث فقال يارب هو عدوك وهذا وليك فاوحى الله اليه يا موسى ان وليتي سئل هذا الجبار حاجة فقضاها فكفأته عن المؤمن وسلطت دواب الارض على محاسن وجه المؤمن لسئوله ذلك الجبار ۹۳۷ وفيه في وصية

گوید گفتم فدايت شوم اينها تمام براي کسی است که طواف کند فرمود بلی آیا خبر ندهم بتو بچیزی که برتر باشد از این گفتم چرا : فرمود هر که بر آورد برای برادر مؤمن خود حاجتی بنویسد خدا برای او طوافی و طوافی تا رساند به ده طواف .

۹۳۶ - ودر آن کتاب نقل است از امام ششم علیه السلام که فرمود بود در زمان موسی علیه السلام پادشاهی ستمگر و بر آورد حاجت خدا پرستی را بواسطه شفاعت بنده صالح که نزد پادشاه نمود : اتفاق افتاد مرگ پادشاه و آن مرد صالح در یکروز : مردم بپا خاستند برای جنازه پادشاه و تجهیز او و بازارها را تا سه روز تعطیل کردند و اما آن بنده صالح جنازه اش در خانه ماند باندازه که کرمهای زمین تصرفاتی در صورت او کردند و موسی علیه السلام حال را دید بعد از سه روز بدرگاه خدا عرض کرد پروردگارا او دشمن تو بود و این دوست تو: وحی فرستاد خدا بسوی موسی که ای موسی دوست من درخواست کرد از این ستمگر حاجتی و او بر آورد حاجت او را ماجزای او را دادیم از قبل مؤمن: و مسلط کردیم حشرات زمین را بروی مؤمن بواسطه حاجت خواستن او از این ظالم .

۹۳۷ - ودر آن کتاب است وصیت امام صادق علیه السلام بعبدها پسر جندب : ای پسر جندب رونده بسوی حاجت برادرش مثل کسی است که سعی کند بین صفا و مروه : و بر آورنده

الصادق عليه السلام لعبدالله بن جندب يا بن جندب العاشي في حاجة اخيه كالساعي بين الصفا و المروة وقاضى حاجة كالمتشحط بدمه في سبيل الله يوم بدر واحد وما عذب الله امة الا عند استهانتهم بحقوق فقراء اخوانهم .

۹۳۸ وفيه قال الصادق عليه السلام المؤمن المحتاج رسول الله تعالى الى الغنى القوي فاذا خرج الرسول بغير حاجته غفرت للرسول ذنوبه وسلط الله على الغنى القوي شياطين تنهشه قال يخلى بينه وبين اصحاب الدنيا فلا يرصون بما عنده حتى يتكلف لهم بدخل عليهم الشاعر فيسمعه فيعطيه ماشاء فلا يوجر عليه فهذه الشياطين التي تنهشه ۹۳۹ و عنه قال لرفاعة بن موسى في حديث يار فاعة ما آمن بالله ولا بمحمد ولا بعلي عليهما وآلهما السلام من اذا اتاه اخوه المؤمن في حاجة لم يضحك في وجهه فان كانت حاجته عنده سارع الى قضائها وان لم يكن من عنده تكلف من عند غيره حتى يقضيها له فاذا كان بخلاف ما وصفته فلا ولاية بنينا وبينه .

۹۴۰ قال الباقر عليه السلام انما مثل الحاجة الى من اصاب ماله حديثا كمثل الدرهم

حاجت او مثل کسی است که بخون خود بغلطد در راه خدا در جنگ بدر و احد : و فرمود عذاب نشده امتی مگر هنگام بی‌اعتنائی آنها بحقوق فقراء از برادران نشان .

۹۳۸ - و در آن کتاب است که امام صادق علیه السلام فرمود مؤمن محتاج قاصد و پیغام آور خدای متعال است بسوی مرد غنی و قوی : پس هر گاه پیغام آور بر گردد از پیش غنی بدون حاجتش گناهان پیغام آور بخشیده میشود : و مسلط می‌کند خدا بر غنی قوی شیطانهای که بخراشد تن او را : فرمود و اگذار شود بین او و بین اصحاب دنیا و آنها راضی نشوند بتمام آنچه در نزد اوست حتی بزحمت میافتد از طرف آنها وارد می‌شود بر آنها شاعر گوش میدهد شعر او پس باو میدهد صلۀ شعر آنچه بخواهد : و بر آن اجری هم داده نمی‌شود : و اینها هستند شیاطینی که بخراشند او را .

۹۳۹ - و از آنحضرت است که فرمود بر فاعة بن موسی در حدیثی که ای رفاعة ایمان بخدا و رسول خدا نیاورده و نه بعلي عليهم صلوات الله کسیکه هر گاه بیاید او را برادر مؤمنش در باره حاجتی او و برویش نخندد : و بعد اگر بتواند بر آورد حاجت او را و اگر نتواند کوشش کند درباره روا شدن آن ولو بزحمت بیفتد تا آنکه بر آورده شود اگر چه بوسیله غیر باشد : و اگر چنانچه بغیر این باشد که گفته شد پس نیست برادری بین آن و دوستی بین ما و او .

۹۴۰ - امام پنجم علیه السلام فرمود اظهار حاجت نزد کسی که تازه بمالی رسیده بمثل

فی فم الافعی انت الیها محوج وانت منها علی خطر منه ۹۴۱ فی السفینه عن ابن عباس قال كنت مع الحسن بن علی علیه السلام فی المسجد الحرام وهو معتکف وهو یطوف بالکعبه فعرض لہ رجل من شیعتہ فقال یا بن رسول اللہ ان علی دنیا لفلان فان رايت ان تقضیه عنی فقال ورب هذه البنیہ ما اصبح شیئی فقال ان رايت ان تستمهلہ عنی فقد تهددنی با الحبس قال ابن عباس فقطع علیه السلام الطواف و سعی معه فقلت یا بن رسول اللہ انسیت انک معتکف فقال علیه السلام لا و لکن سمعت ابی علیه السلام یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من قضی اخاه المؤمن حاجۃ کان کمن عبد اللہ تسعة آلاف سنة صانما فہارہ و قائما لیلہ ۹۴۲ و فیہ قال الحسن علیه السلام صاحب الحاجۃ لم یکرم وجہہ عن سؤلک فا کرم وجہک عن ردہ ۹۴۳ و فی خبر مناهی النبی صلی اللہ علیہ وسلم من کفی ضریر احاجۃ من حوائج الدنیا و مشی لہ فیہا حتی یقضی اللہ لہ حاجتہ اعطاه اللہ برائۃ من النار و برائۃ من النفاق و قضی لہ سبعین حاجۃ من حرائج

است کہ درہمی در دہان اژدہائی باشد و تو بآن محتاج باشی و از طرفی در خطر باشی ازان اژدہا .

۹۴۱ - و در کتاب سفینہ نقل است از ابن عباس کہ گفت بودم من باحسن بن علی علیہ السلام در مسجد الحرام و آنحضرت اعتکاف کردہ بود و طواف می کرد خانہ خدا را مردی از دوستان و مؤمنین بر خورد و گفت یا بن رسول اللہ مرا از فلان شخصی دینی و قرضی است اگر لطف بفرمائید ادا فرمائید فرمود قسم باین خانہ کہ نیست چیزی نزد من عرض کرد اگر صلاح دانید مهلت بگیرید برای من از طلبکار زیرا کہ مرا ترسانیدہ و تهدید کردہ بحبس گفت ابن عباس قطع کرد حضرت طواف را و رفت با او گفتم یا بن رسول اللہ شما آیا فراموش کردید کہ اعتکاف کردہ اید و نباید از مسجد خارج شوید فرمود نہ ولی شنیدم از پدرم علیہ السلام کہ میفرمود شنیدم از رسول خدا ص کہ میفرمود ہر کہ بر آورد حاجت برادر مؤمن را خواهد بود مثل کسیکہ عبادت کردہ خدا را نہ ہزار سال کہ روزها روزہ دار و شب ہا را در نماز باشد .

۹۴۲ - و در آن کتاب است کہ حضرت سیدالشہداء علیہ السلام فرمود آدم محتاج و صاحب حاجت اکرام نکرده خود را و از تو سؤال کردہ پس تو اکرام کن خود را و رد مکن او را .

۹۴۳ - و در خبر مناهی رسول است (ص) ہر کہ کفایت کند حاجت کوری از حوائج دنیا و برود با او در پی حاجتش : تا آنکہ بر آورد خدا حاجت او را : عطا کند بہ او دوری از آتش و عطا کند برائت از نفاق و بر آورد برای او ہفتاد حاجت از حوائج دنیا و ہمیشہ فرو برود در رحمت خدا تا بر گردد .

الدنيا ولا يزال يخوض في رحمة الله عز وجل حتى يرجع ٩٤٤ عن الكافي عن الصادق عليه السلام من تعذرت على الحوائج فليتمس طلبها يوم الثلاثاء فانه اليوم الذي ان الله الحديد لداود عليه السلام ٩٤٥ في اللالي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سعى لمریض في حاجه فقضاها خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه فقال رجل من الانصار يا رسول الله فان كان المریض من اهله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اعظم الناس اجرا من سعى في حاجه اهله ومن ضیع اهله وقطم رحمه حرّمه الله حسن الجزاء يوم يجزي المحسنين وضيعه ومن بضيعه الله في الاخرة فهو يتردد مع لها لكين حتى يأتي بالمخرج ولم يأت به .

«باب حسن الخلق»

٩٤٦ في الكافي عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال ان اكمل المؤمنين ايمانا احسنهم خلقا ٤٤٧ في الكافي ايضا عن عبدالله بن سنان عن رجل من اهل المدينة

٩٤٤ - از کتاب کافی نقل شده از امام ششم علیه السلام که هر کس کار او سخت شود برود عقب آن روز سه شبه زیرا که آن روزیست که نرم کرده خدا آهن را در آن روز برای حضرت داود علیه السلام .

٩٤٥ - و در کتاب لالی نقل است که رسول خدا ص فرموده است هر که سعی کند در حاجت مریضی و بر آورد آنرا : خارج شود از گناهانش بمثل روزیکه از مادر متولد شده مردی از انصار گفت یا رسول الله و گرچه مریض از کسان خود باشد فرمود رسول خدا از بزرگترین اجرا برده کسی که سعی کند در حاجت اهل و خویشان خود : و هر که تضییع کند و قطع کند رحم خود را محروم کند خدا او را از حسن جزا روزیکه بنیکوکاران جزا داده می شود و تضییع شود در آن روز: و هر که ضایع کند خدا او را در آخرت پس او رها شده است میان هلاک شده ها: تا راهی برای خلاصی بیابد و نمی یابد .

(در بیان حسن خلق و بیان اخلاق حسنه)

٩٤٦ - در کتاب کافی نقل است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود بدرستی که کاملترین مردم از جهت ایمان آنکسی است که خلق او از همه بهتر باشد .

٩٤٧ - و نیز در کتاب کافی است از عبدالله بن سنان از مردی از اهل مدینه از علی بن الحسین علیه السلام که فرمود رسول خدا فرموده است گذاشته نمی شود در میزان مردی روز قیامت چیزی بهتر از حسن خلق .

عن علی بن الحسین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما یوضع فی میزان امرء یوم القیامة افضل من حسن الخلق ۹۴۸ و فیہ عن ابی ولاد الحنطاط عن ابی عبد الله علیه السلام قال اربع من کن فیہ کمل ایمانہ وان کان من قرنہ الی قدمہ ذنوبالم نیقصہ ذالک و هو الصدق و اداء الامانة و الحیاء و حسن الخلق ۹۴۹ و فیہ عن غبسة العابد قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام ما یقدم المؤمن علی الله عزوجل بعمل بعد الفرائض احب الی الله من ان یسع الناس بخلقه .

۹۵۰ و فیہ عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اکثر ما یلج آمتی الجنة تقوی الله و حسن الخلق ۹۵۱ و فیہ عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال البر و حسن الخلق یعمران الدیار و یرزیدان فی الاعمار ۹۵۲ و فیہ ایضا عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الخلق الحسن یمیث الخطیة کما تمیث الشمس الجلید ۹۵۳ و فیہ عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال هلك رجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله

۹۴۸ - و در آن کتاب است از ابی ولاد حنطاط از امام ششم حضرت صادق علیه السلام که فرمود چهار چیز است که کسی دارا باشد آنها را ایمان او کامل است و اگر از سر تا قدم گناه باشد ضرری نمی رساند به او و آنها : راست گفتاریست : و اداء امانت : و حسن خلق : و حیا داشتن .

۹۴۹ - و در آن کتاب است از غبسه عابد که گفت فرمود بمن امام ششم علیه السلام نمی آورد مؤمن نزد خدای متعال بعد از واجبات عملی محبوب تر پیش خدای متعال از اینکه انسان با مردم بخوشروئی رفتار کند .

۹۵۰ - در آن کتاب است از سکونی از امام ششم علیه السلام که رسول خدا فرموده بیشتر چیزی که امت مرا داخل بهشت می کند خدا ترسی است و حسن خلق .

۹۵۱ - و نیز در آن کتاب نقل شده از عبد الله بن سنان از امام ششم علیه السلام که فرمود نیکی و حسن خلق آباد میکند دیار را و زیاد میکند عمرها را .

۹۵۲ - و نیز در آن کتاب نقل شده از عبد الله بن سنان از امام ششم علیه السلام که فرمود حسن خلق آب میکند و ازین میبرد گناه را همانطوریکه آب میکند خورشید یخ را .

۹۵۳ - و نیز در کتاب کافی نقل شده از عبد الله بن سنان از امام ششم علیه السلام که فرمود مردی در زمان رسول خدا مرد و آوردند نزد حفارها که او را دفن کنند و آنها نتوانستند قبری برای او بکنند و شکایت کردند پیش رسول خدا ص و گفتند یا رسول الله بیل و کلنگ ما کار نمیکنند

فاتی الحفارین فاذا بهم لم یحفر و اشیئا و شکوا ذالک الی رسول الله ﷺ فقالوا یا رسول الله ما بعمل حدیدنا فی الارض فکانما نضرب به فی الصفا فقال ﷺ و ام ان کان صاحبکم لبحسن الخلق ایتونی بقدرح من ماء فأتوه به فادخل یدہ فیہ ثم رشه علی الارض رشا ثم قال احفروا قال فحفروا فکانما کان رمالا یتهایل علیہم ۹۵۴ مجموعہ ورام و قال ﷺ اثقل ما یوضع فی المیزان الخلق الحسن ۹۵۵ و فیہ وجاء رجل الی رسول الله ﷺ من بین یدیه فقال یا رسول الله ما الدین فقال حسن الخلق : ثم اتاه عن یمینہ فقال ما الدین فقال ﷺ حسن الخلق : ثم اتاه من قبل شمالہ فقال ما الدین فقال حسن الخلق : ثم اتاه من ورائہ فقال ما الدین فالتفت الیہ و قال اما تفقه الدین هو ان لا تغضب ۹۵۶ مجموعہ ورام و قال رجل لرسول الله ﷺ اوصنی قال اتق الله حیث کنت قال زدنی قال اتبع السیئة الحسنة تمحیها قال زدنی قال خالط الناس بحسن الخلق ۹۵۷ و فیہ سئل رسول الله ﷺ ای الاعمال افضل قال حسن الخلق و قال ﷺ ما حسن الله خلق

در زمین بزمین میزنم بمثل اینکه بسنگ سخت میزنم فرمود رسول خدا ص چرا کار نکنند اگر این مرده صاحب حسن خلق باشد : بیاورید برای من ظرفی از آب آوردند دست مبارک کرد میان آن و پاشید بر زمین و بعد فرمود بکنید قبر را پس حفر کردند زمین را و زمین سست شد که گویا بروی آنها پاشیده میشد .

۹۵۴ - در مجموعہ ورام است کہ رسول خدا فرمودہ سنگین تر چیزی کہ در میزان عمل گذاشته میشود خلق خوش است.

۹۵۵ - و در آن کتاب است کہ مردی از جلو روی رسول خدا آمد و پرسید دین چیست فرمود حسن خلق : بعد از طرف راست آمد پرسید دین چیست فرمود خلق خوش : از طرف چپ آمد پرسید دین چیست فرمود حسن خلق : بعد از پشت سر آمد پرسید دین چیست حضرت برگشت نگاہی بہ او کرد و فرمود آیا نفهمیدی دین این است کہ خشمگین نشوی .

۹۵۶ - و در آن کتاب است کہ مردی آمد خدمت رسول خدا ص و گفت وصیت و موعظه کن مرا حضرت فرمود از خدا بپرهیز ہر جا باشی : گفت زیاد فرما فرمود عمل نیک انجام بده بعد از گناہ کہ بر طرف کند آنرا گفت : زیاد فرما فرمود با مردم آمیزش کن با حسن خلق .

۹۵۷ - و در آن کتاب است کہ از رسول خدا ص پرسیدہ شد چہ عملی از ہمہ برتر است فرمود حسن خلق . و فرمود نیکو نکرده خدا خاق کسی را با اینکه بآتش بسوزاند

امراء و خلقه فیطعمه النار ۹۵۸ و فيه ايضا قيل لرسول الله ان فلانة تصوم النهار وتقوم الليل و هي سيئة الخلق تؤذي جيرانها بلسانها فقال عليه السلام لاخير فيهاهي من اهل النار ۹۵۹ و فيه عن ابن عباس قال قال رسول الله عليه السلام ثلاث من لم يكن فيه او واحدة منهن فلا تعدن بشيئ من عمله : تقوى يحجزه عن معاصي الله عز وجل : او حلم بكف به السفية : او خلق يعيش به في الناس و فيه سئل بعضهم عن حسن الخلق فقال ادناه الاحتمال وترك المكافاة والرحمة للظالم والاستغفار له ۹۶۰ و فيه قال امير المؤمنين عليه السلام حسن الخلق في ثلاث : اجتناب المحارم وطلب الحلال والتوسع على العيال وقال بعضهم حسن الخلق ان لا يثوثر فيك جفاء الخلق بعد مطالعتك للحق ۹۶۱ في الوسائل عن ابي ربيع الشامي قال دخلت على ابي عبدالله والبيت غاص باهله الى ان قال فقال يا شيعة آل محمد اعلموا انه ليس منامن لم يملك نفسه عن غضبه و من لم يحسن صحبة من صحبه ومخالقة من خالقه وموافقة من رافقه ومجاورة من جاوره ومخالقة من مالحه .

۹۵۸ - ودر آن کتاب است که گفته شد بر رسول خدا ص که فلان زن روزها روزها داراست وشبها بعبادت مشغول ولی بد خاق است و آزار میدهد همسایگانش را بزبانش فرمود خیری نیست در او : او از اهل جهنم است .

۹۵۹ - ودر آن کتاب است که ابن عباس گفت رسول خدا فرموده سه چیز است که در هر که نباشد آن سه یا یکی از آن سه پس نیست اثری برای هیچ عمل او: خدا ترسی که باز دارد او را از مصیبت خدای تبارک و تعالی : یا حلمی که تمیز دهد او را از سفیه : یا خلقی که بوسیله آن زندگی کند در میان مردم ودر آن کتاب است که بعضی پرسیدند از حسن خلق فرمود کوچکتر آن تحمل آزار است و ترک انتقام و طلب رحمت و مغفرت برای کسی که بتو ستم کرده .

۹۶۰ - و در آن کتاب است که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام حسن خلق در سه چیز است : دوری از محرّمات : و طلب حلال : و توسعه بر عیال : و فرموده بعضی است که حسن خلق این است که اثر نکند در تو جفا و ظلم مردم بعد از تأمل تو در حق .

۹۶۱ - در کتاب وسائل نقل است از ابي ربيع شامي که گفت داخل شدم من بر امام صادق علیه السلام و خدمت حضرت بودند جمعی و رسید کلام حضرت باینجا که فرمود ای پیروان آل محمد ص بدانید نیست از ما کسی که نتواند جلو نفس خود را بگیرد هنگام خشم

۹۶۲ فی الکافی عن ابی عبد اللہ علیه السلام قال اوحی الله الی بعض انبیائه الخلق الحسن تمیث الخطیئة کما تمیث الشمس الجلید ۹۶۳ مجموعۃ ورام عن النبی صلی الله علیه و آله قال من اعطی اربع خصال فقد اعطی خیر الدنیا والاخرة و فاف بحظه منها : ورع یعصمه عن محارم الله : وحسن خلق یعیش به فی الناس : وحلم یدفع جهل الجاهل و زوجة صالحة تعینہ علی امر الدنیا والاخرة ۹۶۴ فی السفینہ قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان احبکم و اقربکم منی یوم القیامہ مجلسا احسنکم خلقا و اشدکم تواضعا ۹۶۵ و فیہ قال علی علیه السلام عنوان صحیفۃ المؤمن حسن خلقه ۹۶۶ قیل للصادق ما حد حسن الخلق قال تلین جانبک و تطیب کلامک و تلقی اخاک ببشر حسن ۹۶۷ و فیہ عن الصادق فی وصیة لقمان لابنہ یا

خود : و کسی کہ نیکو نباشد رفاقت او بارفیتش و نیکو نباشد زندگانی کردن او با آنہائی کہ زندگی میکند و ہمسایگی او با ہمسایگان و مزاح او با کسی کہ با او مزاح می کند .
۹۶۲ - و در کتاب کافی نقل شدہ از امام ششم علیہ السلام کہ خدای متعال وحی فرمود بہ بعضی از پیغمبران خود کہ خلق خوش ازین میبرد گناہ را آنطوری کہ ازین میبرد خورشید یخ را .

۹۶۳ - و در کتاب مجموعۃ ورام است از رسول خدا کہ فرمود ہر کہ عطا شود بہ او چہار خصلت : خیر دنیا و آخرت بہ او عنایت شدہ و رسیدہ است بلذات آن : خدا ترسی کہ بازدارد او را از حرام خدا : و حسن خلقی کہ زندگی کند با آن میان مردم : و حلمی کہ بوسیله آن رفع کند جہل جاہل را از خود : و عیال صالحہ کہ کمک کند او را در امور دنیوی و آخرتی .
۹۶۴ - و در کتاب سفینہ نقل شدہ کہ رسول خدا ص فرمودہ بدرستی کہ محبوب تر و نزدیکتر بمن روز قیامت کسی است کہ خلق او از ہمہ بہتر باشد و از ہمہ کس فروتنی او بیشتر باشد .

۹۶۵ - و در آن کتاب است کہ علی علیہ السلام فرمودہ سر لوحۃ دفتر عمل مؤمن حسن خلق او می باشد .

۹۶۶ - گفتہ شدہ بحضرت صادق علیہ السلام کہ اندازہ حسن خلق چہ اندازہ است فرمود نرم باشد و ملایم تماس با تو و پاک و خوش باشد کلام تو و برخورد کنی با برادرانت با روی خوش .

۹۶۷ - و در آن کتاب است از امام صادق علیہ السلام کہ وصیت کرد لقمان پسرش اگر نداشتی مالی کہ بآن وصل کنی رحم خود را و نتوانستی بمالت دستگیری کنی از برادرانت :

بنی آن عدمک ماصل به قرابتک و تفضل به علی اخوانک لا بعد منک حسن الخلق و بسط البشر فان من احسن خلقه احبه الاخيار وجانبه الفجار ۹۶۸ و فيه قال رسول الله ﷺ الاخلاق منائح من الله عز وجل فاذا احبب عبدا منحه خلقا حسنا واذا ابغض عبدا منحه خلقا سيئا ۹۶۹ و فيه عن علي عليه السلام رب عزيز اذله خلقه و ذليل اعزه خلقه اقول و يعجبني نقل كيفية معاشرت المؤمن بين الناس على ما نقل عن النبي ﷺ و عن الائمة الهادين ۹۷۰ في الوسائل ان رجلا قال لابي جعفر عليه السلام اني لاحب هذا الرجل فقال له ابو جعفر عليه السلام فاعلمه فانه ابقى للمودة و خير في الالفه ۹۷۱ و فيه عن جعفر بن محمد عليه السلام عن آباءه عليه السلام في وصية النبي لعلی عليه السلام يا علی ثلاث كفارات : افشاء السلام : و اطعام الطعام : و الصلوة بالليل و الناس نيام ۹۷۲ و فيه عن معاوية بن وهب عن ابي عبد الله عليه السلام من يضمن لي اربعة باربعة ابيات في الجنة : انفق و لا تخف فقرا : و انصف الناس من نفسك و افش

پس مبادا حسن خلق را از دست دهی و خوشرو بودن با مردم : زیرا که هر که نیک گرداند خلق خود را : خوبان او را دوست دارند و بدان هم رعایت کنند او را .
۹۶۸ - و در آن کتاب است که رسول خدا ص فرموده اخلاق مرحمتی است از طرف خدای متعال : هر گاه کسی را دوست بدارد خدا مرحمت می کند به او حسن خلق و هر گاه کسی با خدا دوست نباشد عطا شود به او خلق زشت .

۹۶۹ - و در آن کتاب است از علی علیه السلام که فرمود چه بسا عزیزی که خوار کند او را خلق بد او : و چه بسا خواری که عزیز کند او را حسن خلق او چنین گوید نویسنده خوش دارم نقل کنم چگونه رفتار مؤمن میان مردم طبق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهلبیت بزرگوارش با اندازه مختصری .

۹۷۰ - در کتاب وسائل است که شخصی بحضرت باقر علیه السلام عرض کرد من دوست دارم این مرد را حضرت فرمود به او بفهمان زیرا با دوام ترمیشود و دوستی را بیشتر میکند .
۹۷۱ - و در آن کتاب نقل شده از امام محمد باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش که در وصیت خود رسول خدا ص فرمود یا علی سه چیز کفاره گناهان است : بلند سلام کردن : طعام خوردن : و نماز در شب در حالی که مردم خواب باشند .

۹۷۲ - و در آن کتاب است از معاویه پسر وهب از امام ششم علیه السلام که فرمود که ضمانت می کند برای من چهار چیز بچهار خانه در بهشت : ببخش و مترس از فقر و با مردم انصاف کن : و سلام بلند کن : و جدال و خود نمائی ترک کن هر چند محق باشی .

السلام فی العالم واترك المرء وان كنت محققا ۹۷۳ فی الوسائل عن محمد بن احمد بن يحيى باسناده رفعه الى امير المؤمنين عليه السلام قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله ان يسلم على اربعة على السكران فى سكره وعلى من يعمل التماثيل وعلى من يلعب بالنرد و على من يلعب بالاربعة عشر وانا ازيدكم الخامسة انه يكم ان تسلموا على اصحاب الشطرنج ۹۷۴ وفيه عن النوفلى عن السكونى عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاث يصفين : وذا المرء لآخيه المسلم يلقاه بالبشر اذا لقيه : ويوسع فى المجلس اذا جلس اليه : ويدعوه باحب الاسماء اليه ۹۷۵ وفيه عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اجبت رجلا فاخبره بذلك فانه اثبت للموذه بينكما .

۹۷۶ فى السفينه فى ربيع عن ابي جعفر عليه السلام قال اربع من كن فيه كمل اسلامه و اعين على ايمانه ومحضت ذنوبه ولقى ربه وهو عنه راض ولو كان فيما بين قرنه الى قدميه

۹۷۳ - و نیز در کتاب وسائل نقل شده از محمد بن احمد پسر يحيى بسندی که رسانده با امير المؤمنين عليه السلام که فرمود نهى فرموده رسول خدا ص از سلام دادن بر چهار طايفه : بر آدم مست در حال مستى : و بکسى که مجسمه مى سازد : و بکسى که بازی کند بانرد : و بکسى که بازی کند با تخته که داراي چهارده دانه است : و فرمود من زياد ميکنم پنجمى را و منع مى کنم شمارا از سلام کردن بر کسى که شطرنج بازی کند .

۹۷۴ - و در آن کتاب است از نوفلى از سکونى که امام ششم عليه السلام فرمود رسول خدا فرموده است سه چیز است صفا بانسان مى دهد : دوست داشتن مرد برادر دینی خود را بطوری که هر گاه به او برسد باخوش روئى او را ملاقات کند : و توسعه دهد در مجلس هر گاه پهلوی او بنشیند : و او را صدا کند به بهترین اسم های او .

۹۷۵ - و در آن کتاب است از هشام پسر سالم از امام جعفر صادق عليه السلام که فرمود هر گاه کسى را دوست داری خبر کن او را بدوستی خود زیرا این پا برجا میکند دوستی و محبت بین شما را .

۹۷۶ - در کتاب سفینه نقل شده از امام محمد باقر عليه السلام که فرمود چهار چیز است که در هر که باشد کامل است اسلام او و یاری شده بر ایمانش و پاک مى شود از گناه و خدا را ملاقات کند در حالی که از او راضی باشد ولو آنکه از فرق سر تا بقدم گناه گرفته باشد او را محو کند خدا گناهان را از او و آنها این است : وفاء به هدیکه خدا در نهاد او قرار داده بنماید

ذنوب حطّها الله عنه وهى الوفاء بما يجعل الله على نفسه : وصدق اللسان مع الناس : والحياء مما يقبح عند الله وعند الناس : وحسن الخلق مع الاهد والناس ۹۷۷ وفيه فى خمس عن النبى ﷺ من اعطى خمساً لم يكن له عذر فى ترك عمل الاخرة زوجة سالحة تعينه على امر دنياه و آخرته وبنون ابرار : ومعيشة فى بلده : وخلق حسن يدارى به الناس وحب اهلبىتى ۹۷۸ وفيه فى كظم عن فاطمة بنت الرضا عن آباءها سلام الله عليهم عن رسول الله من كف غضبه كف الله عنه عذابه ومن حسن خلقه بلغه الله درجة الصائم القائم ۹۷۹ فى الوسائل عن صفوان الجمال عن ابى عبد الله عليه السلام قال كان ابى يقول لا يعبأ بمن يؤمّ هذا البيت اذالم يكن فيه ثلاث خصال يخالق به من صحبه او حلم يملك به غضبه او ورع يحجزه عن محارم الله ۹۸۰ وفيه عن المفضل بن عمر قال دخلت على ابى عبد الله فقال لى من صحبك فقلت رجلاً من اخوانى قال عليه السلام فما فعل قلت منذ دخلت لم اعرف

(كه خدا پرستى باشد) وراست گفتارى بامردم : وحيا كردن در چيزيكه زشت شمرده شده نزد خدا و نزد مردم : وحسن خلق بامردم و باكسان خود.

۹۷۷ - ودر آن كتاب نقل شده از رسول خدا ص كه فرموده هر كه عطا شود به او پنج چيز عذرى ندارد در ترك عمل آخرتى : زوجة مؤمنه سالحه كه يارى كند اورا در كارهاى دنيا و آخرت : و فرزند ان صالح : و راه كسب و معيشت داشتن در ديار خود : و خلق خوشى كه بامردم با آن مدارا كند : و دوستى اهلبيت من.

۹۷۸ - ودر آن كتاب نقل شده از فاطمه دختر على بن موسى الرضا عليه السلام از پدران بزرگوارش عليهم السلام از رسول خدا ص كه فرمود هر كه نگه دارد خشم خود را : نگه دارد از او خدا عذابش را : و هر كه نيك گرداند خلق خه در او برساند خدا اورا بمقام روزه داران و نماز گذاران .

۹۷۹ - ودر كتاب وسائل نقل شده از صفوان جمال از امام ششم عليه السلام كه فرمود پدرم فرمود اعتنائى نيست بكسى كه بيايد بزيارت و طواف اين خانه هر گاه نباشد در اوسه خصلت : خلق خوشى كه زندگى كند با كسى كه رفيق او باشد : يا حلميكه بسبب آن جلو گيرى كند از خشم خود : يا خدا ترسى كه مانع شود اورا از حرام خدا .

۹۸۰ - ودر آن كتاب نقل است از مفضل پسر عمر كه گفت وارد شدم بر امام ششم عليه السلام فرمود بمن كه بود با تو همراه گفتم مردى بود از برادران من فرمود كجا رفت : گفتم از وقتى وارد بلد شدم نميدانم مكان اورا : فرمود آيا ندانستن كه هر كه رفاقت كند با كسى چهل قدم خدا از اداء حق او مپرسد روز قيامت .

مکانه فقال لی اما علمت ان من صحب مؤمننا ربعین خطوة سئلہ اللہ عنہ یوم القیامة ۹۸۱ و فیہ عن نہج البلاغۃ عن امیر المؤمنین علیہ السلام انه قال خالطوا الناس مخالطة ان متم معہا بکوا علیکم وان غبتم حنوا الیکم ۹۸۲ و فیہ عن یونس بن عبدالرحمن عن ابی جعفر الثانی عن امیر المؤمنین علیہ السلام قال قام رجل بالبصرة وقال اخبرنا عن الاخوان فقال علیہ السلام الاخوان ضفان اخوان الثقة و اخوان المكاشرة : فاما اخوان الثقة فہم کالكف و الجناح و الاہل و المال فاذا كنت من اخیک علی ثقة فابذلہ مالک و یدک و صاف من صافہ و عاد من عادہ و اکتم سرہ و اعنہ و اظہر منه الحسن و اعلم ایہا السائل انہم اعز من الکبیریت الاحمر : و اما اخوان المكاشرة فانک تصیب منهم لذتک فلا تقطعن ذالک منهم و لا تطلبن ما وراء ذالک من ضمیرہم و ابذل لہم ما بذلوا لک من طلاقۃ الوجه و حلوة اللسان ۹۸۳ و فیہ عن جعفر بن محمد عن ابیہ عن جدہ عن علی بن ابیطالب علیہ السلام قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یقول المؤمن غر کریم و المنافق خب لئیم و خیر المؤمنین من کان ما لفة للمؤمنین و لا خیر

۹۸۱ - ودر آن کتاب نقل شدہ از نہج البلاغہ کہ امیر المؤمنین علیہ السلام فرمودہ رفتار کند با مردم در خلطہ و آمیزشتان کہ اگر مرید با آن رفتار گریہ کنند بر شما و اگر غائب شدید ککش کند دلشان بسوی شما .

۹۸۲ - ودر آن کتاب نقل شدہ از عبدالرحمن از حضرت جواد از امیر المؤمنین علیہ السلام کہ بر خاست مردی خدمت حضرت و گفت خبر بدہ ما را از برادران فرمود برادران دو قسم اند برادران ثقہ و برادران مکاشرة پس اما برادران ثقہ پس آنها بمانند کف دست و بال و اہل و مال انسان هستند : پس اگر یافتی برادرت را و مورد اطمینان بود بذل کن در راه او مال و بدن خود را و ہر کہ با او مہربان است مہربان باش و ہر کہ او را دشمن است با او دشمن باش و راز او را مخفی کن و یاری کن او را و با او اظهار نیکی کن : و بدان ای سائل کہ ہمچہ برادرانی کمیاب ترند از کبریت احمر : و اما برادران مکاشرة : اگر بہ بہرہ از آنها بر خوردی غنیمت بدان همان بہرہ را و علاوہ بر آن انتظار مدار از آنها و از باطن آنها : و ہر طور با تو رفتار کردند تو نیز ہمان طور رفتار کن از روی خوش و شیرینی زبان .

۹۸۳ - ودر آن کتاب است از امام محمد باقر کہ نقل فرمودہ امام ششم علیہ السلام از جد بزرگوارشان علی علیہ السلام کہ فرمود شنیدم از رسول خدا ص کہ فرمود مؤمن گول می خورد و بخشش دارد : و منافق زرنگ است و بخیل : و بہترین مؤمنین کسی است کہ مورد الفت مؤمنین باشد : و نیست خیری در کسی کہ نہ الفت میگیرد با کسی و نہ کسی با او الفت میگیرد .

فی من لایألف ولا یؤلف ۹۸۴ و فیہ و فی المجالس قال لقمان لابنہ یابنی اتخذ الف صدیق و الف قلیل و لاتتخذ عدوّاً واحداً و الواحد کثیر ۹۸۵ و فیہ قال امیر المؤمنین علیه السلام علیک باخوان الصفا فانہم عماد اذا استنجدتہم و ظہور و لیس کثیر الف خلیل و صاحب : و ان عدوا و احداً کثیر .

۹۸۶ فی الوسائل عن عبد اللہ بن سنان قال سمعت ابا عبد اللہ علیه السلام یقول اوصیکم بتقوی اللہ و لاتحملوا الناس علی اکتافکم فتذللوا ان اللہ عزوجل یقول فی کتابہ و قولوا للناس حسنا ثم قال عودوا امرضاهم و احضروا اجنازہم و اشہدوا لہم و علیہم وصلوا معہم فی مساجدہم حتی یکون التمیمز و تكون المبانیہ منکم و منہم ۹۸۷ و فیہ عن یونس عن کثیر بن علقمہ قال قلت لابی عبد اللہ علیه السلام اوصنی فقال اوصیک بتقوی اللہ و الورع و العبادۃ و طول السجود

۹۸۴ - و در آن کتاب است کہ لقمان گفت پسرش ای پسر من بگیر برای خود ہزار دوست : و دوست ہزارش کم است : و دشمن برای خود مپسند ولو یکی و یک دشمن ہم زیاد است .

۹۸۵ - و در آن کتاب است کہ امیر المؤمنین علیہ السلام فرمود بر تو باد کہ بگیری برادران باصفا زیرا کہ آنها هستند تکیہ گاہ ہر گاہ خوب انتخاب کردی و پشت انسان : و ہزار دوست زیاد نیست و بدرستی کہ یک دشمن زیاد است .

۹۸۶ - و در کتاب وسائل نقل شدہ از عبد اللہ بن سنان کہ گفت شنیدم از امام ششم (ع) کہ میفرمود وصیت میکنم شما را بخدا ترسی و نروید زیر بار منت مردم و در نتیجہ خوار شوید : خدای متعال در کتاب خود فرمودہ و کلام بگوئید با مردم بنحو خوشی و بعد فرمود عیادت کنیم از مریضان : و حاضر شوید پای جنازہ ہایشان : و شہادت دهید چہ بنفع آنها باشد و چہ بضرشان : و نماز بخوانید با آنها در مساجدشان تا با این اخلاق و رفتار تمیز بین شما و آنها باشد .

۹۸۷ - و در آن کتاب است از یونس از کثیر بن علقمہ کہ گفت گفتم بہ امام صادق (ع) نصیحتی بفرما مرا فرمود سفارش میکنم تو را بتقوی و خدا پرستی و عبادت و طول سجود و اداء امانت و راست گفتاری : و نیکی بہ مسایگان و فرمود برای این امور پینمبر محمد (ص) بسوی ما فرستادہ شدہ : صلہ و مہربانی کنید در طوائف و عشیرہ ہایتان : و عیادت کنید از مریض ہایتان و تشییع کنید از جنازہ ہاتان : و بودہ باشید زینت ما و نباشید ننگ ما : دوست گردانید مردم را با ما و نکنید کاری کہ دشمن بدارند ما را : پس کاری کنید کہ بکشانید مردم را بسوی ما کہہ بالنتیجہ بسوی دین است : و دفع کنید از ما ہر بدی را .

و اداء الامانه وصدق الحديث وحسن الجوار فبهذا جائنا محمد ﷺ صلوا في عشائركم وعودوا مرضاكم واشهدوا جنائزكم وكونوا لنا زينا ولا تكونوا علينا شينا جبوننا الى الناس ولا تبغضونا اليهم فجرّوا الينا كل مودة وادفعا عنا كل شر ٩٨٨ وفي الوسائل ايضا عن زيد الشحام قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام اقرأ على من ترى انه يطيعني منهم وياخذ بقولي السلام و اوصيكم بتقوى الله عز وجل و الورع في دينكم و الاجتهاد لله وصدق الحديث و اداء الامانة و طول الجود و حسن الجوار فبهذا جاء محمد ﷺ و اذوا الامانة الى من ائتمنكم عليها برأ و فاجرا فان رسول الله ﷺ كان يأمر باداء الخيطة و المخيط و صلوا عشائركم و اشهدوا جنائزهم و عودوا مرضاهم و اذوا حقوقهم فان الرجل منكم اذا ورع في دينه وصدق الحديث و ادى الامانة و حسن خلقه مع الناس قيل هذا جعفرى فيسرني ذلك و يدخل على منه السرور و قيل هذا ادب جعفر و اذا كان على غير ذلك دخل على بلائه و عاره و قيل هذا ادب جعفر ٩٨٩ و في الوسائل ايضا عن ابي عبد الله عليه السلام قال بلغ موالينا السلام و اوصهم بتقوى الله و العمل الصالح و ان يعودوا بصحيحهم مريضهم

٩٨٨ - و نيز در كتاب وسائل مروست از زيد شحام كه گفت فرمود بمن امام صادق (ع) برسان از من بهر كه پيروي ميكنند از من از شيعة و تابع دستورات ما است سلام مرا : و سفارش ميكنم شما را بترس از خداي عز و جل و سفارش ميكنم بورع در دين شما و جد و جهد در راه خدا و راست گفتاري و اداء امانت و طول سجود و حسن رفتار با همسايگان و فرمود بواسطه اين امور آمده رسول خدا محمد ص : و ادا كنيد امانت را بهر كه امين شمارد شما را چه آدم خوب باشد و چه بد : زيرا كه رسول خدا ص دستور فرموده برد كردن ريسمان خياطت و دوخته شده و صلّه كنيد در طوائف و عشيره هاي تان و حاضر شويد سر جنازه هاي شان و عبادت كنيد از مريضهاي شان و ادا كنيد حقوق شان زيرا وقتي هر فردي از شما ورع در دين داشت و راست گفتار بود و اداء امانت كرد : گفته مي شود اين است ادب جعفر بن محمد و هر گاه رفتار شما بر غير اين طريقه باشد بمن ميرسد اثر بد و عار آن و گفته ميشود اين است ادب جعفر .

٩٨٩ - و در كتاب وسائل نقل شده از خثيمه از امام ششم عليه السلام كه فرمود برسان بدوستان ما سلام و آنها را سفارش ميكنم بترس از خدا و كردار نيك و اينكه عبادت كنند صحيح آنها از مريضان و توجه كنند غني آنها بفقيرشان و اينكه حاضر شوند زنده ها بر جنازه مرده ها شان و اينكه ملاقات كنند يكديگر را در خانه ها شان و اينكه فرا گيرند علم دين را زيرا كه رعايت اين امور زنده بودن امر ما است و فرمود خدا رحمت كند بنده را كه زنده نگهدارد امر ما

وليعد غنيهم على فقيرهم وان يشهدحيهم جنازة ميتهم وان يتلاقوا في بيوتهم وان يتفاوضوا علم الدين فان ذلك حيوة لامرنا رحم الله عبداحيي امرنا: واعلمهم ياخثيمه انا لانغنى عنهم من الله شيئاً الا بالاعمال الصالح فان ولايتنا لاتنال الا بالورع وان اشد الناس عذاباً يوم القيامة من وصف عدلائم خالفه الى غيره^{۹۹۰} وفيه عن ابي عمير عن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل انا نريك من المحسنين قال كان يوسع في المجالس ويستقرض للمحتاج ويعين الضعيف^{۹۹۱} في الوسائل عن نهج البلاغة عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال اعجز الناس من عجز عن اكتساب الأخوان واعجز منه من ضيع من ظفر به منهم^{۹۹۲} وفيه عن عمار بن موسى عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام لا عليك ان تصحب ذا العقل وان لم تحمد كرمه ولكن انتفع بعقله واحترس من سيئى اخلاقه ولا تدعن صحبة الكريم و لكن انتفع بكرمه بعقلك وافرر كل الفرار من اللئيم الاحمق .

را : وآگاه کن ای خثیمه دوستان ما را که ما بی نیاز نمیکنیم آنها را نزد خدا و بی نیاز نیستند مگر بکردار نیک بدرستی که ولایت ما نمیرسد بکسی مگر باورع و خدا ترسی و بدرستی که سخت ترین مردم از جهت عذاب روز قیامت کسی است که توصیف کند عدالت و کار خوب را و بعد واگذار آنرا بغير و خود انجام نهد .

۹۹۰ - و در آن کتاب از ابن ابی عمیر از کسی که نام او را برده از امام ششم علیه السلام در قول خدای عزوجل انا نريك من المحسنين فرمود محسن و نیکو کار کسی است که توسعه دهد در مجالس و قرصی بگیرد برای محتاج و اعانت کند ضعیف را .

۹۹۱ - و نیز در کتاب وسائل نقل شده از نهج البلاغة از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود عاجز ترین مردم کسی است که عاجز است از یافتن و کسب کردن دوست : و عاجز تر از او کسی است که از دست دهد آنرا که یافته از دوستان .

۹۹۲ - و در آن کتاب نقل است از عمار بن موسی از امام ششم علیه السلام که فرمود امیر المؤمنین فرموده باکی نیست بر تو از رفاقت صاحب عقل و هر چند پسندیده نباشد بذل و بخشش او ولی تو استفاده ببر از عقل او : و دوری کن از اخلاق زشت او : و واگذار مکن رفاقت آدم با بذل و بخشش را و لکن درس بگیر بعقلت از جود او و بگیریز از آدم بخیل احمق بتمام اقسام فرار .

۹۹۳ و فيه قال ابن عباس قيل لرسول الله اى الجلساء خير قال من تذكر كم الله برؤيته ويزيد في علمكم منطقته ويرغبكم في الآخرة عمله ۹۹۴ و فيه عن محمد بن مسلم و ابي حمزه عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابيه قال قال لى ابي على بن الحسين عليهم السلام يا نبى خمسة فلا تصاحبهم ولا تحدثهم ولا ترافقهم فى طريق فقلت يا ابيه من هم عرفينهم قال عليه السلام اياك ومصاحبة الكذاب فانه بمنزلة السراب يقرب لك البعيد ويبعدك القريب : و اياك ومصاحبة الفاسق فانه بايعك باكلة و اقل من ذلك : و اياك ومصاحبة البخيل فانه يخذلك فى ماله احوج ما تكون اليه : و اياك ومصاحبة الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك : و اياك ومصاحبة القاطع لرحمه فانى وجدته ملعوناً فى كتاب الله فى ثلاثة مواضع الخ ۹۹۵ و فيه عن عبد الله بن سليمان عن ابي جعفر الباقر عليه السلام انه قال قال لرجل يا فلان لا تجالس الاغنياء فان العبد يجالسهم وهو يرى ان الله عليه نعمة فما يقوم حتى لا يرى

۹۹۳ - ودر آن كتاب روايت کرده از ابن عباس كه بر رسول خدا ص گفته شد كه كدام همنشين خوب است فرمود كسى كه بيايد خدا بياورد تورا ديدن او : و زياد كند در علم تو گفتار او و وادار كند بعمل كردن براى آخرت عمل و كردار او .

۹۹۴ - ودر آن كتاب نقل است از محمد بن مسلم و ابي حمزه از امام صادق عليه السلام از پدر بزرگوارش كه فرمود بمن گفت پدرم على بن الحسين عليهم السلام : اى پسر من تأمل كن بحال پنج طائفه و با آنها رفاقت مكن و با آنها تكلم مكن : و با آنها همسفر مشو در راهى : پس گفتم اى پدر بزرگوار كيانند آنها معرفى بفرما براى من : فرمود پرهيز از رفاقت با دروغ گو زيرا او بمنزله برق آفتاب است كه از دور آب بنظر ميرسد : نزديك مينماياند بتو امور دور را : و دور مينماياند امور نزديك را : و پرهيز از رفاقت با آدم فاسق زيرا او تو را ميفروشد بيك خوردنى يا به كمتر از اين : و پرهيز از آدم بخيل زيرا ممكن است او تورا بخوارى و ذلت بيفكند نسبت بمال خودش در وقتى كه تو زياد احتياج داشته باشى : و پرهيز از رفاقت كسيكه قطع رحم خود كند زيرا او ملعون شمرده شد در سه موضوع از قرآن الخ .

۹۹۵ - ودر آن كتاب نقل شده از عبدالله بن سليمان از امام محمد باقر عليه السلام كه آنحضرت بمردى فرمود اى فلان با ثروتمندان منشين زيرا بنده ممكن است با آنها بنشيند در حاليكه به بيند براى خدا براو نعمت است و از نزد او بر نخيزد الا آنكه براى خدا نزد خود نعمتى نيبند .

ان ليس لله عليه نعمة ۹۹۶ فی الوسائل عن جابر عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان ملكا مر برجل على باب فقال له ما يقيمك على باب ذلك الدار فقال اخ لي فيها اردت ان اسلم عليه فقال له الملك بينك وبينه قرابة او نزعتك اليه حاجة فقال لا ما بيني وبينه قرابة ولا نزعني اليه حاجة الا اخوة الاسلام وحرمة فانا اسلم عليه واتعهده الله رب العالمين فقال له الملك ان رسول الله اليك وهو يقرئك السلام ويقول لك اياي زرت ولي تعاهدت وقد اوجبت لك الجنة واعفيتك من غضبي واجرتك من النار ۹۹۷ وفيه عن معمر بن ابي زياد وابن رئاب قالوا كنا جلوسا عند ابي عبد الله عليه السلام اذ عطس رجل فمارى عليه احد من القوم شيئا حتى ابتداء هو عليه السلام فقال سبحان الله الا سمعتم: ان من حق المسلم على المسلم ان يعود اذا اشتكى وان يجبه اذا دعاه وان يشهده اذا مات وان يسمه اذا عطس ۹۹۸ وفيه عن عبد الله بن سنان قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام من اجل الله عز وجل اجلال المؤمن ذى الشبية ومن اكرم مؤمنا فبكرامة الله بدأه ومن استخف بمؤمن ذى شبية ارسل الله

۹۹۶ - در کتاب وسائل نقل شده از جابر از امام ششم عليه السلام که فرمود ملكى عبور کرد بمردی که درب خانه بود ملك پرسید چه تورا آورده بدرب این منزل: گفت برادر دینی منست که آمده ام سلامی براو کنم: پرسید آیا بین تو واو قرابتی است ویا حاجتی به او داری: گفت نه بین من واو قرابتی است و نه هم حاجتی مرا بسوی او آورده: مگر برادری دینی و اسلامی و بهمین جهت آمده ام سلامی کنم براو و خبر بگیرم از او برای خدای پرورش دهنده عالمیان: ملك گفت من قاصدم از طرف خدا بسوی تو: خدا سلام میرساند بتو و میفرماید مرا زیارت کردی تو و بما توجه کردی: و بتحقیق که واجب کردم من برای تو بهشت را: و ما غضب خود را از تو برداشتیم و نگهداشتیم تورا از آتش.

۹۹۷ - و در آن کتاب است از معمر بن ابی زیاد و از ابن رباب که گفتند ما نشسته بودیم خدمت امام ششم عليه السلام در بین مردی عطسه زد و کسی به او چیزی نگفت تا آنکه حضرت ابتدا کرد و فرمود سبحان الله مگر نشنیدید عطسه او را: و بعد فرمود از جمله حق مسلمان بر مسلمان این است که هر گاه مریض شد عبادت کنند او را: و اجابت کنند او را هر گاه دعوت کند او کسی را: و پای جنازه اش حاضر شوند وقتی بمیرد: و برحمتك الله به او بگویند هر گاه عطسه بزند.

۹۹۸ - و در آن کتاب است که عبدالله پسر سنان گفت که بمن فرمود حضرت صادق (ع) از تعظیم خدای باجلال و عظمت است تجلیل کردن مومن ریش دار: و فرمود هر که اکرام کند

الیه من یتخف به قبل موته ۹۹۹ و فیہ عن السکونی عن ابی عبد اللہ علیه السلام اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه و فی حدیث عنه قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لما قدم عدی بن حاتم الی النبی صلی الله علیه و آله ادخله النبی صلی الله علیه و آله بیته ولم یکن فی البیت غیر حفصة و سادة ادم فطرحها رسول الله صلی الله علیه و آله لعدی بن حاتم ۱۰۰۰ و فیہ عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عرض لاخیه المسلم المتکلم فی حدیثه فکأنما خدش فی وجهه ۱۰۰۱ عن ابی حمزه الثمالی قال رايت علی بن الحسین قاعدا و اوضاعا احدی رجلیه علی فخذہ فقلت الناس یکرهون هذه الجلسة و یقولون انها جلسة الرب فقال علیه السلام انی انما جلست هذه الجلسة للملااة و الرب لا یمل و لا تاخذہ سنة و لا نوم ۱۰۰۲ و فیہ عن ابی عبد الله علیه السلام قال من التواضع ان ترضی بالمجلس دون المجلس و ان تسلم علی من تلقی و ان تترك المرء و ان کنت محققا و لا تحب ان تحمد علی التقوی و فیہ عنه علیه السلام من التواضع ان یجلس

مؤمنی را باکرام خدا ابتدا کرده و هر که اهانت کند مؤمنی را که دارای ریش باشد بفرستد خدا بسوی او کسی را که اهانت کند به او پیش از مرگش .

۹۹۹ - و در آن کتاب روایت است از سکونی از امام ششم علیه السلام که فرمود هر گاه وارد شد بر شما بزرگ قومی احترام کنید او را و در حدیثی وارد شده از امام ششم از امیر المؤمنین علی علیه السلام که چون وارد شد عدی پسر حاتم بر رسول خدا ص داخل کرد رسول خدا او را در خانه خودش و نبود در خانه غیر از حفصه و متکائی از لیلیف و رسول خدا آنرا آورد برای عدی پسر حاتم .

۱۰۰۰ - و در آن کتاب است از امام ششم علیه السلام که فرمود رسول خدا ص فرموده هر کس وارد شود در بین کلام برادر مسلمان و قطع کند کلام او را بمثل این است خراشی وارد کند بصورت او .

۱۰۰۱ - و حدیث وارد شده در آن کتاب از ابی حمزه ثمالی که گفت دیدم علی بن الحسین علیه السلام نشسته و گذاشته یکی از دو پایش بر دیگری و بر بالای ران مبارک : گفتم مردم بد میدانند اینطور نشستن را و میگویند این نحوه نشستن مال خداست فرمود بدرستی که من نشستم این نحوه بجهت خستگی و خدای متعال که خستگی در او راه ندارد و خواب و چرت در ذات مقدس او نیست .

۱۰۰۲ - و در آن کتاب است از امام صادق علیه السلام که فرمود از تواضع و فروتنی است که راضی شود انسان به نشستن پائین مجلس و اینکه سلام کند بهر که برسد و اینکه

الرجل دون شرفه ۱۰۰۳ و فيه عن معمر بن خلاد قال سألت ابا الحسن عليه السلام فقلت جعلت فداك الرجل يكون مع القوم فيجري بينهم كلام يمزحون و يضحكون فقال لا بأس ما لم يكن فتنة انه عنى الفحش ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يأتيه الاعرابي فياتي اليه الهدية ثم يقول مكانه اعطنا ثمن هديتنا فيضحك رسول الله صلى الله عليه وآله وكان اذا اغتمت يقول ما فعل الاعرابي ليمته انا ۱۰۰۴ و فيه عن يونس الشيباني قال قال ابو عبدالله عليه السلام كيف كان مداعبة بعضكم بعضا قلت قليل قال فلا تفعلوا فان المداعبة من حسن الخلق وانك لتدخل بها السرور على اخيك ولقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله يداعب الرجل يريد ان يسره.

۱۰۰۵ و فيه عن الرضا عليه السلام عن ابيه موسى عليه السلام قال قال الصادق عليه السلام كم ممن كثر ضحكه لا غياً يكثر يوم القيامة بكائه و كم تمن كثر بكائه على ذنبه خائفا يكثر

خود نمائی نکند در صحبت هر چند حق با او باشد؛ و اینکه دوست نداشته باشد ستایش شود بر خدا پرستی و خدا ترسی؛ و در آن کتاب است که از تواضع و فروتنی است نشستن در محلی که دون مقام او باشد.

۱۰۰۳ - و در آن کتاب است از معمر بن خلاد که گفت پرسیدم از حضرت ابی الحسن که ظاهراً مراد امام رضا علیه السلام است پس گفتم فدایت شوم گاهی ممکن است واقع شود مردی بین مردمی که مزاح و شوخی میکنند و میخندند فرمود باکی نیست مادام که آن مزاح بفحش و ناسزا نرسد و بعد فرمود بدرستی که می آمد مرد عربی نزد رسول خدا ص و هدیه می آورد و بعد می گفت پول آنرا بدهید و رسول خدا را میخندانید؛ و گاهی که رسول خدا را غم فرا میگرفت میفرمود کجا است آن اعرابی کاش می آمد و بمزاح خود ما را ازغم میرهاند.

۱۰۰۴ - و در آن کتاب نقل است از یونس شیبانی که گفت فرمود امام ششم علیه السلام چگونه است مداعبه و مزاح شما بعضی بابعضی گفتم کم است فرمود چرا کم باشد بدرستی که مزاح و شوخی از حسن خلق است؛ و بدرستی که تو بواسطه آن برادرت را مسرور میکنی؛ و بتحقیق که رسول خدا ص مزاح میکرد بامردم بقصد اینکه خوشحال کند آنها را.

۱۰۰۵ - و در آن کتاب نقل شده از حضرت رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود حضرت صادق علیه السلام فرموده چه بسیار کسانی که زیاد است خنده او در حالیکه فرو رفته در لغویات است؛ و چون روز قیامت شود زیاد است گریه او؛ و چه بسیار کسانی که زیاد است گریه او بر گناهی از روی ترس و چون روز قیامت شود زیاد باشد خنده او در بهشت از خوشحالی.

یوم القیامه فی الجنه ضحکه و سروره

۱۰۰۶ و فیہ عن طلحة بن زید عن جعفر بن محمد عن ابیہ عن آباءہ علیہم السلام قال قال رسول اللہ ﷺ کثرة المزاح تذهب بماء الوجه و کثرة الضحک تمحو الایمان و کثرة الکذب یذهب بالبهاء ۱۰۰۷ و فیہ عن علی بن الحسین عن ابیہ علیه السلام قال قال رسول اللہ ﷺ ما زلت و من کان قبلی من النبین مبتلین بمن یؤذینا و لو کان المؤمن علی رأس جبل لیقض اللہ عزوجل من یؤذیه لیاجره علی ذالک و قال امیر المؤمنین علیه السلام ما زلت مظلوما منذ ولدتنی امی حتی ان عقیلا یصیبه رمد فیقول لا تذرونی حتی تذروا علیاً فیدرونی و ما بی من رمد ۱۰۰۸ و فیہ عن ابن مسکان عن ابی عبد اللہ علیه السلام ما قلت المؤمن عن واحدة من ثلاث و لربما اجتمعت الثلاث علیہ اما بعض من یشکک فی الدار یعلق علیہ بابه یؤذیه او جار یؤذیه او من فی طریقہ الی حوائجه یؤذیه و لو ان مؤمناً علی قلعة جبل لبعث اللہ عزوجل علیہ شیطاناً یؤذیه و یجعل له من ایمانه انساً لا یستوحش معه الی

۱۰۰۶ - و در آن کتاب است از طلحة پسر زید از امام صادق علیه السلام از آباء و پدران بزرگوارش علیهم السلام که فرموده رسول خدا ص زیادی مزاح آبرورا میبرد و ایمان را محو میکند : و زیادی دروغ بهاء و عظمت را از بین میبرد .

۱۰۰۷ - و در آن کتاب نقل شده از علی بن الحسین از پدر بزرگوارش که فرمود رسول خدا ص فرموده همیشه من و پیغمبران پیش از من مبتلا بوده ایم بکسانیکه آزار میدهند ما را : و فرموده اگر مؤمن بسر کوهی باشد هر آینه بخواست خدا میرود نزد او کسیکه آزارش دهد تا آن مؤمن اجر و ثواب ببرد بر آن : و فرمود امیر المؤمنین علی علیه السلام همیشه از روزیکه بدنیا آمده ام من ستم دیده و مظلوم بودم به اندازه که عقیل مبتلا بود بدرد چشم : میگفت نریزید بچشم من دارو مگر آنکه اول دوا بریزید بچشم علی و در نتیجه بچشم سالم من دوا میریختند و بعد بچشم عقیل .

۱۰۰۸ - و در آن کتاب نقل شده از پسر مسکان از امام ششم علیه السلام که فرمود مؤمن گریزی ندارد از یکی از سه چیز وجه بسا جمع شود هر سه برای او : یا آنکه همتشین شود یا او کسیکه در را بر او به بندد و آزار دهد او را و یا آنکه همسایه داشته باشد که اذیت کند او را : و فرمود اگر مؤمن بسر کوهی زندگی کند هر آینه بفرستد خدای عزوجل برای بقیض رسیدن او شیطانی را که آزارش دهد و قرار دهد برای او از ایمانش یکمربته که وحشت نکند با آن ایمان از هیچکس .

احد ۱۰۰۹ و فيه عن الحسين بن زيد عن الصادق عن آباءه عن علي عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث المناهي قال من آذى جاره حرم الله عليه ربح الجنة وماويه جهنم وبئس المصير ومن ضيع حق جاره فليس ممثاً وما زال جبرئيل يوصيني بالجار حتى ظننت انه سيورثه وما زال يوصيني بالممالك حتى ظننت انه سيجعل لهم وقتاً اذا بلغوا ذلك الوقت اعتقوا وما زال يوصيني بالسواك حتى ظننت انه سيجعله فريضة وما زال يوصيني بقيام الليل حتى ظننت ان خيار امتي لن يناموا ۱۰۱۰ وفيه عن عمرو بن عكرمة عن ابي عبد الله عليه السلام في حديث ان رسول الله صلى الله عليه وآله اتاه رجل من الانصار فقال اني اشتريت داراً من نبي فلان وان اقرب جيراني مني جواراً من لا ارجو خيره ولا آمن شره قال فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله علياً وسلماناً واذرو نسيت آخر واطنه المقدادان ينادوا في المسجد باعلى اصواتهم بانه لا ايمان لمن لم يأمن جاره بوائقه فنادوا بها ثلاثاً ثم اومى بيده الى كل اربعين داراً من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ۱۰۱۱ وفيه عن معاوية بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله حسن الجوار

۱۰۰۹- ودر آن کتاب نقل شده از حسين پسر زيد از امام صادق ع از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلى الله عليه وآله در حديث مناهي که فرمود هر کس اذيت کند همسايه اش را حرام کند خدا براو بوي بهشت را و جای او جهنم خواهد بود و چه بدجائی است و هر کس ضايع کند حق همسايه اش از ما نيست : و فرمود جبرئيل هميشه سفارش همسايه را مینمود باندازه که گمان بر دم همسايه از همسايه ارث خواهد برد : و هميشه سفارش کرد مرا بنيکی بمملوك باندازه که گمان کردم حکم به آزادی آنها خواهد رسيد : و هميشه سفارش کرد بنماز شب که گمان بر دم خوبان ازامت من نخواهند خوابيد .

۱۰۱۰- ودر آن کتاب است از عمرو پسر عكرمه از امام صادق ع در حديثي که رسول خدا ص آمد خدمتش مردی از انصار و گفت من خريده ام منزلی از فلان طایفه و نزديکترين همسايه من کسی است که امید خیر در او نيست و از شر او هم ايمن نيستم راوی گفت که امام فرمود رسول خدا دستور داد به علي ع و سلمان و اباذر و فراموش کرده ام دیگری را و گمان ميکنم که مقدار بود که بروند مسجد و ندا کنند با صدای بلند : که ايمان ندارد کسی که ايمن نباشد همسايه او از او و باين نحوه ندا کردند سه مرتبه و بعد اشاره کرد بدست خود بسوی چهل منزل از جلو رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ .

۱۰۱۱- ودر آن کتاب نقل شده از معاوية بن عمار از امام صادق عليه السلام که فرمود

يعمر السديار وينسى في الاعمار ١٠١٢ و فيه عن اسحق بن عمار الكاهلي قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان يعقوب لما ذهب منه بنيامين نادى يا رب اما تر حمى اذهبت عيني و اذهبت ابني فاوحى الله تبارك و تعالى اليه لو امتهما الاحيمتهما لك حتى اجمع بينك وبينهما ولكن تذكر الشاة التي زبحتها وشويتها واكلت وفلان الى جانبك صائم لم تنله منها شيئا قال وفي رواية اخرى فكان بعدنا لك يعقوب ينادى مناديه كل غداة من منزله على فرسخ الامن اراد الغدا فليات الى يعقوب واذا امسى نادى الامن اراد العشاء فليات الى يعقوب .

« في بعض الاخبار المنتخبة عن النبي والال »

عن ١٠١٣ مجموعة ورام عن بعض الحكماء ما سى من الدنيا الاعلى ثلاثة اخ في الله يصر فمنى عن معايبى وعالم ان اعوججت قو منى وان جهلت فقهمنى وقوت ليس لمخلوق على فيه منة وللله على فيه تبعه ١٠١٤ فى السفينة باب وضع قيل للمنصور

رسول خدا ص فرموده نيكى با همسايه باعث آبادى ديار ميشود و طول عمر .

١٠١٢ - ودر آن كتاب است از اسحق پسر عمار كاهلى كه گفت شنيدم از امام ششم عليه السلام كه مي فرمود يعقوب پيغمبر پس از آنكه بنيامين هم نيامد از سفر بدر گاه خدا عرض كرد پرورد گارا آيا بمن رحم نميكنى چشمه هاى من از بين رفت و دو پسر مرا هم از من گرفتى پس وحى فرستاد خداى تبارك و تعالى بسوى او: كه اى يعقوب اگر ميرانده باشم آن دورا هر آينه زنده ميكنم و بتو بر ميگردانم و جمع ميكنم بين تو و آنها : ولى تو يادت هست از گوسفندى كه ذبح كردى و بريان كردى و خوردى و فلان در جنب تو بود روزه دار و ندادى به او از آن و در روايتى هست كه بعد از آن يعقوب منادى او ندا مي كرد هر صبح و شام از منزلش تا يك فرسخ كه هر كه ميل دارد صبحانه بيايد نزد يعقوب و هر كه ميل دارد بشام بيايد نزد يعقوب .

١٠١٣ - در كتاب مجموعه ورام نقل شده از بعضى از حكماء كه تاسف نميخورم در دنيا و از دنيا مگر بر سه چيز ١ برادر دينى كه باز بدارد مرا از عيوب و بدبهاى من ٢ عالمي كه اگر كج بروم مرا راست كند و اگر جاهل باشم رفع كند جهل مرا ٣ و مايه زندگى و راه معيشتى كه از براى مخلوقى بر من منتى نباشد و از براى خدا بر من معصيتى نباشد .

١٠١٤ - در كتاب سفينة البحار باب وضع نقل شده گفته شد بمنصور در حبس تو است محمد بن مروان نيكوست دستوردهى با حضا و او پسرى از آنچه بين او و بين پادشاه نوبه گذشته گفت پس از احضار رفتم بسوى جزيره نوبه در اواخر پادشاهى ما پس دستور دادم بساط قمار بپاشد و من هم شركت كردم پس آمدند اهل نوبه و تعجب كردند از كردار ما و رو آورد پادشاه آنها مردى

فی حبسك محمد بن مروان فلو امرت باحضاره وسأله عما جرى بينه وبين ملك التوبة فقال صرت الى جزيرة النوبة في آخر امرنا فامرت بالماضرب فضربت فخرج التوب يتعجبون واقبل ملكهم رجل طويل اصلع حاف عليه كساء فسلم وجلس على الارض فقلت مالك لا تقعد على البساط قال اناملك وحق لمن رفعه الله ان يتواضع له اذ رفعه ثم قال ما بالكم تطأون الزرع بدوا بكم والفساد محرّم عليكم في كتابكم فقلت عبدينا فعلوه بجهلهم قال فما بالكم تشربون الخمر وهي محرّمة عليكم في دينكم قلت اشياعنا فعلوه بجهلهم قال فما بالكم تلبسون الديباج وتتحلون بالذهب وهي محرّمة عليكم على لسان نبيكم قلت فعل ذلك اعاجم من خدمنا كرهنا الخلاف عليهم فجعل ينظر في وجهي ويكرر معاذيري على وجه الاستهزاء ثم قال ليس كما تقول يا بن مروان ولكنكم قوم ملكتم فظلمتم فأذا فكم الله وبال امركم واني اخشى ان ينزل بك و انت في ارضي فيصيبني معك فارتحل عني ١٠١٥ في السفينة عن النهج عن علي عليه السلام قال

بلند قامت بود وجلوسر اومونداشت (كنايه است از زرنكي و فطانت) وپای برهنه بود و براو بود يك جامه بنام كساء پس سلام كرد و نشست روی زمین پس گفتم چه شد كه روی فرش ننشستی گفت من پادشاه هستم و سزاوارست برای کسیكه خدا او را بلند کرده فروتنی كند نزد خدا بعد گفت آن پادشاه چه میشود شمارا كه وا میگذارد چهار پایا تان را كه لكدمال كند زراعنتان را و حال آنكه فساد كردن حرام است در قرآن شما پس گفتم این كار عبیدو بندگان ما است بسبب نادانی آنها پادشاه گفت چه میشود شمارا كه شرب خمر میكنید و حال آنكه در دین شما حرام است گفتم پیروان ما خمر میخورند بسبب جهالتشان گفت چه میشود شمارا كه دیباج و حریر میپوشید و بطلا زینت میكنید و حال آنكه زینت به طلا حرام است در قول پیغمبر شما گفتم اینكار میكند نادان های از خدم ما كه ما نمیتوانیم بر خلاف آنها كلامی بگوئیم و یا آنها را منع كنیم پس شروع كرد پادشاه بنظر كردن بروی من و بسیار بیان كرد از كارهای خلاف ما بطریق سخريه و استهزاء و بعد گفت این طور نیست (یعنی این عذرها صحیح نیست) ای پسر مروان ولیكن شما طائفة هستید كه بسطنت رسیدید و ظلم كردید خواهد چشاند خدا وبال و ثمره كار شما و بدرستیكه من میترسم وبال و سزای اعمال شما برسد در زمین ما و پر آن ما را بگیرد با شما پس هر چه زودتر كوچ كنید و بروید .

١٠١٥- و نیز در كتاب سفینه از نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده كه

يا بن آدم لا تحمل هم يومك الذي لم يأت على هم يومك الذي قد أتاك فإنه ان يك من عمرك يأت الله فيه برزقك .

۱۰۱۶ فی السفینه عن الاصبع بن نباته قال قال امير المؤمنين عليه السلام قال الله تبارك وتعالى لموسى احفظ وصيتي لك باربعة اشياء اولهن مادمت لاترى ذنوبك تغفر فلان شغل بعيوب غيرك والثانيه مادمت لاترى كنوزى قد نفذت فلان تغتم بسبب رزقك والثالثه مادمت لاترى زوال ملكى فلان ترج احد اغيرى والرابعه مادمت لاترى الشيطان ميتا فلان تأمن مكره ۱۰۱۷ فى السفينه فى حرق عن الثمالى عن ابى جعفر عليه السلام قال لما خرج ملك القبط يريد هدم بيت المقدس اجتمع الناس الى حرقيل النبى عليه السلام فشكلوا ذلك اليه فقال لعلى اناجى ربى الليلة فلما جئته الليل ناجى ربه فاوحى الله تعالى اليه انى قد كيفتكم وكانوا قدمضى فاوحى الله الى ملك الهواء ان امسك عليهم انفسهم فما توالكلهم فأصبح حرقيل النبى عليه السلام واخبر قومه بذلك فخرجوا فوجدوهم وقد ماتوا و دخل فرمود اى پسر آدم بارمکن هم وغم روزیکه نیامده برام روزیکه آمده است تورا بدرستیکه روزیکه هنوز نیامده اگر آمد واز عمر تو بود روزی را با خود خواهد آورد .

۱۰۱۶ در کتاب سفینه نقل شده از اصبع بن نباته که گفت فرمود امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفته است خدای متعال بحضرت موسی (ع) حفظ کن وصیت مرا بچهار چیز اول آنها مادامیکه نفهمی گناهان تو آمرزیده شده بذكر عیبهای غیر مپرداز دوم مادامی که نفهمیدی گنجهای ماتمام شده غصه مخور وغم روزی نداشته باش سوم مادامی که نفهمی ملك وسلطنت مازائل شده پس امید به کسی غیر از ذات مقدس

ما مبر

چهارم مادامیکه نفهمیدی شیطان نمرده ایمن از کید و مکر مباح

۱۰۱۷ و نیز در کتاب سفینه نقل شده از ثمالی از امام باقر علیه السلام که فرمود پس از آنکه قبطیها اراده کردند بیت المقدس را خراب کنند جمع شدند مردم دور حرقیل پیغمبر ع وشکایت کردند که قبطیان همچو اراده سوئی دارند فرمود امید است مناجات کنم با خدا المشب و دفع آنها را از خدا بخوام چون شب در رسید با خدا راز و نیاز کرد وحی فرستاد خدا که ذات مقدس ما کفایت می کند آنها را پس وحی فرستاد خدا بملك هوا که نگاه بدار نفسهای آنها را و مردند تمامی آنها چون صبح شد حرقیل خبر داد قومش را بمرگ آنها پس خارج شدند و دیدند همه مرده اند و داخل شد حرقیل نبی را عجب پس حکایت نفس کرد و با خود گفت

حز قیل النبى العجب فقال فى نفسه ما فضل سليمان بن داود النبى على وقد اعطيت مثل هذا قال عليه السلام فخرجت قرحة على كبده فآزته فخشع لله وتذلل وقعد على الرماد فوحى الله اليه ان خذ لبن التين فحكه على صدرك من خارج ففعل فسكن عنه ذلك ١٠١٨
 منهاج البراعة ج ١٢ دخل مولى لامرأة على بن الحسين عليه السلام يقال له ابو ايمن على ابى جعفر عليه السلام فقال يا ابا جعفر تغتمون الناس وتقولون شفاعتة محمد شفاعتة محمد فغضب ابو جعفر عليه السلام حتى تر بدوجهه ثم قال عليه السلام ويحك يا ابا ايمن اغرك ان اقول عف بطنك وفرجك اما لو قدر ايت افزاع القيامة لقد احتجت الى شفاعتة صلى الله عليه وسلم و يلك فهل يشفع الالمن وجبت له النار ثم قال ما احدمن الاولين والاخرين الا هو ومحتاج الى شفاعتة محمد عليه السلام يوم القيامة ثم قال ابو جعفر عليه السلام ان لرسول الله صلى الله عليه وسلم الشفاعتة فى امته ولنا شفاعتة فى شيعتنا ولشيعتنا شفاعتة فى اهلهم ثم قال عليه السلام وان المؤمن لشفيح فى مثل ربيعة ومضروان المؤمن لشفيح حتى فى خادمه ويقول يارب حق خدمتى كان يقينى الحر والبرد.

چه فضيلتى دارد سليمان بن داود النبى بر من و حال آنکه اين قدرت بمن عطا شده بصرف اين عجب قرحة و زخمى در کبدش بيرون شد و اسباب اذيت و آزارش شد پس خاضع و خاشع شد نزد خدا و تذلل کرد و روى خاکستر نشست پس وحى کرد خدا به سوى او بگير شيرا نجير و به مال برسینه خود از خارج به اين دستور عمل کرد پس درد ساکن شد و درد بر طرف گرديد

١٠١٨ در کتاب منهاج المبراعة جلد ١٢ نقل شده که وارد شد غلام زنى از زنهاى على بن الحسين عليه السلام که نام آن غلام ابى ايمن بود بر حضرت باقر ع و گفت شما مغرور مى کنيد مردم را که مى گوئيد شفاعتة محمد شفاعتة محمد ص پس در غضب شد حضرت باقر که ظاهر شد آثار غضب در روى حضرت و فرمود وای بر تو ای ابا ايمن مغرور مى کنم تو را که ميگويم عفت شکم و فرج داشته باش آگاه باش اگر به بينى فزع قيامت را هراينه خواهى ديد که چگونه احتياج دارى بشفاعتة محمد ص وای بر تو آيا شفاعت مى کند مگر کسى را که واجب است براى او آتش و استحقاق آتش داشته باشد بعد فرمود هيچکس از اولين و آخرين نيست مگر اينکه او محتاج است بشفاعتة محمد ص در روز قيامت بعد فرمود حضرت باقر عليه السلام بدرستى که از براى رسول خداست شفاعت نسبت بامتان و از براى ما است شفاعت در باره شيعيان ما و

۱۰۱۹ فی مجموعه ورام عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا انبئکم بالمؤمن حقاً المؤمن من ائتمنه المؤمنون علی اموالهم و انفسهم الا انبئکم بالمسلم المسلم من سلم المؤمنون من لسانه و یده و المهاجر من هجر السيئات و یترک ما حرم الله علیه المؤمن حرام علی المؤمن ان یظلمه او یخذله او یدفعه دفعاً بغتة ۱۰۲۰ فی السفینه نقل و فی رساله الصادق علیه السلام الی اصحابه و ایاکم و سب اعداء الله حیث یسمعو الکم فیسبوا الله عدوا بغیر علم و قد ینبغی لکم ان تعلموا حد سبهم الله کیف هو ان الله من سب اولیاء الله فقد انتہک سب الله و من اظلم عند الله ممن استسب الله و لا ولیائہ فمهلاً مهلاً فاتبعوا امر الله و لا حول و لا قوه الا بالله ۱۰۲۱ و فی ذالک الکتاب نقل خبر ان رجلاً من

از برای شیعیان شفاعت است نسبت باقوام و خویشان بعد فرمود بدرستی که مؤمنان شفاعت می کنند باندازه طایفه ربیعہ و مضر که بزرگترین طوائف عرب هستند و ایضاً مؤمن هر آینه شفاعت میکند نسبت بخدمتگذارش و میگوید پروردگارا حق خدمت دارد بمثل اینکه حفظ کرده مرا از گرما و سرما

۱۰۱۹ در کتاب مجموعه ورام از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود رسول خدا ص فرموده آیا خبر دهم بشما که مؤمن حقیقی کیست مؤمن کسی میباشد که مؤمنان ایمن باشند از او بر اموالشان و نفوسشان و فرمود آیا خبر دهم شما را بمسلمان مسلمانی است که سالم باشند مؤمنان از زبان و دست او و هجرت کننده کسی است که از گناه هجرت کند و واگذارد آنچه خدا حرام کرده است بر او و مؤمن حرام است که ظلم بر مؤمن کند و یا او را خجل کند و یا او را از چیزی نفهمیده و بدون خبر باز دارد

۱۰۲۰ در کتاب سفینه نقل شده در کاغذی از حضرت صادق علیه السلام بسوی اصحابش که فرمود بپرهیزید از بدگویی اعداء خدا هنگامی که بشنوند زیرا بدگویی شما باعث می شود که بدگویی کنند از خدا بدون علم بدرستی که سزاوار است برای شما بدانید چگونه دشنام آنها بخدا بدرستی که بدگویی آنها باولیاء خدا هتک احترام خدای متعال است و هر کس ظلم کند در پیشگاه خدا از کسانی است که باعث بدگویی خدا و اولیاء خدا شده پس خود داری کنید خود داری کنید و تابع دستور و امر خدا باشید بدرستی که حول و قوه منحصر است بآنکه خدا مدد و یاری کند

۱۰۲۱ و نیز در کتاب سفینه نقل شده خبری که مردی را از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام گزید ماری فرمود امیر المؤمنین بآن مرد آیا میدانی بچه جهت رسید بتو آنچه رسید

اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام لسعة حیه فقال له امیر المؤمنین اتدری لما اصابك ما اصابك قال لا قال علیه السلام اما تذکر حیث اقبل قنبر خادمی وانت بحضرت فلان العاتی فقلت اجلاله لاجلالك لی فقال لك اتقوم لهذا بحضرتی فقلت له وما بالی لا اقوم . وملائكة الله تضع له اجنحتها فی طریقہ فعلیها یمشی فلما قلت هذا قام الی قنبر و ضربه و شتمه و اذاه و تهددنی و الزمنى الاغضاء علی قذی فلهدا سقطت علیك هذه الحیه فان اردت ان یعافیک الله تعالی من هذا فاعقدان لاتفعل بنا و لا باحد من موالینا بحضرت اعدائنا ما یخاف علینا و علیهم منه ۱۰۲۲ فی السفینه روی ان سلیمان بن داود علیه السلام مرّ بحرّات فقال لقد اوتی ابن داود ملكا عظیما فألقاه الريح فی اذنه فنزل و مشی الی الحرّات و قال انما مشیت الیک لثلاث تمنی ما لا تقدّر علیہ ثم قال لتسبیحة واحدة یقبلها الله تعالی خیر مما اوتی آل داود ۱۰۲۳ فی مجموعه و رام عن الرضا علیه السلام عن ابی جعفر علیه السلام

گفت نه فرمود آیا بخاطر داری هنگامیکه وارد شد قنبر خادم من بر تو و حال آنکه پیش فلان مرد سرکش عاصی بودی پس بپا خواستی بجهت تعظیم قنبر بجهت تعظیم قنبر بجهت رعایت احترام من آن مرد سرکش بتو گفت آیا بپا میخیزی و احترام میکنی از این مرد در حضور من پس گفתי تو باک ندارم و چگونه احترام نکنم و بپا نخیزم و حال آنکه ملائکه خدا پهن میکنند برای او بالهای خود را در راه او پس بروی بالهای ملائکه حرکت میکنند پس از آنکه گفתי تو برای قنبر این کلمات را برخواست آن مرد بسوی قنبر و کتک زد او را و دشنام داد و اذیت کرد او را و تهدید کرد مرا بر انواع بدیها و هر سختی از اینجست افتاد بر تو این مار و گزید تو را اگر مائل هستی که عافیت دهد خدا تو را از این بلیه قصد کن بر اینکه نکنی این کار بما و نه به احدی از دوستان ما در پیش یکی از دشمنان ما و نه کاری که خوف باشد بر ما و یا بر یکی از دوستان ما

۱۰۲۲ و در کتاب سفینه روایتی نقل شده که حضرت سلیمان ع مرور کرد بمرد زارعی پس گفت هر آینه پسر داود عطا شده سلطنت و پادشاهی بزرگی باد رسانید این کلام را بگوش سلیمان از مرکب پیاده شد و رفت بسوی مرد زارع و گفت بدرستی که بسوی تو آمدم بجهت اینکه تمنا نکنی چیزی که قادر بر او نیستی بعد فرمود هر آینه يك تسبیح که قبول کند خدا آنرا بهتر است از سلطنت آل داود

۱۰۲۳ در کتاب مجموعه و رام نقل شده از حضرت رضاع از ابی جعفر که فرمود یا اسماعیل آیدر مردمان محل شما هر گاه برای مردی ردائی نباشد و نزد بعضی برادرانش رداء زیادی بود

قال يا اسماعيل ارأيت فيما قبلكم اذا كان الرجل ليس له رداء وعند بعض اخوانه فضل رداء يطره عليه حتى يصيب رداءً افقلت لا قال فاذا كان له اذا ريسل الي بعض اخوانه بازاره حتى يصيب ازار افقلت لا ف ضرب بيده على فخذه ثم قال ما هولاء باخوة ١٠٢٤ في السفينه روى قيل لا ويس القرنى كيف اصبحت قال كيف يصبح رجل اذا اصبح لا يدري ايمسى و اذا امسى لا يدري ايصبح يبشر بالجنه ولا يعمل عملها ويحذر الناس ولا يترك ما يوجبها والله ان الموت وغصه وكر بانه وذكر هول المطلع واهوال يوم القيامة لم تدع للمؤمن فى الدنيا فرحاً و ان حقوق الله لم تبق لنا ذهباً ولا فضة و ان قيام المؤمن بالحق فى الناس لم يدع لنا صديقاً نأمرهم بالمعروف وننهاهم عن المنكر فيشتمون اعراضنا ويرموننا بالجرائم والمعائب والعظيم و يجدون على ذلك اعوانا من الفاسقين انه والله لا يامننا ذلك ان نقوم فيهم بحق الله تبارك وتعالى ١٠٢٥ فى مجموعة ورام روى عن اويس القرن قال ان ذكر الموت لم يدع

میانداخت بروی برادرش تار دائی بیابد گفتم نه گفت هر گاه زیر جامه داشت می فرستاد برای برادرش تا زیر جامه بیابد گفتم نه پس زد دستش برانم و گفت آنها برادر نیستند

١٠٢٤ در کتاب سفینه روایت شده که گفته شد به اویس قرنی چگونه است حال تو گفت چگونه خواهد بود حال کسیکه هر گاه داخل صبح میشود نمیداند آیا شب وارد خواهد شد یا نه و هر گاه شب میکند نمیداند بصبح خواهد رسید یا نه بشارت داده میشود به بهشت و نمیکند کاری که مستحق ورود بهشت باشد و می ترسانند مردم را و ترك نمیکند چیزی را که باعث ترساندن مردم است بخدا قسم مرگ و غصه های آن و غم و اندوه آن و یاد هول روز قیامت باقی نگذاشته برای مؤمن در دنیا سروری و بدرستی که اداء حقوق خدا باقی نگذاشته برای ماطلا و نقره و بدرستی که حرکت مؤمن برای اقامه حق در میان مردم باقی نگذاشته برای ما رفیقی امر می کنیم مردم را بمعروف و نهی میکنیم از زشتی ها پس فحش و ناسزا میگویند و نسبت می دهند ما را بگناه و عیبها و امور فجیع و نسبت باین نسبت های ناروا همدستان از فساق برای خود می یابند بخدا قسم منع نمیکند این نسبتها ما را از قیام به حق و اداء وظیفه نسبت به وظیفه خدائی ١٠٢٥ در مجموعه ورام روایت شده از اویس که گفت یاد مرگ باقی نگذاشت از برای مؤمن در دنیا شادبی و علم مؤمن بحقوق خدا باقی نگذاشته برای مؤمن طلا و نقره و قیام و حرکت مؤمن بالحق نگذاشته برای او رفیقی

للمؤمن في الدنيا فرحا وان علم المؤمن بحقوق الله لم يدع له من ماله فضاة ولا ذهب وان قيام المؤمن في الناس بالحق لم يدع له صديقا .

۱۰۲۶ في السفينه روى عن رسول الله ﷺ كان يقول تفوح روائح الجنة من قبل قرن واشوقاه اليك يا اويس القرني الا ومن لقيه فليقرئه مني السلام فقيل يا رسول الله ومن اويس القرني قال ان غاب عنكم لم تفتقدوه وان ظهر لكم لم تكثر ثوابه يدخل الجنة في شفاعته مثل ربيعه ومضربو من بي ولا يراني ويقتل بين يدي خليفتي امير المؤمنين علي بن ابي طالب في صفين ۱۰۲۷ في السفينه في ضفدع كان الوزغ ينفخ في نار ابراهيم عليه السلام وكان الضفدع يذهب بالماء ليطفى به النار عن ابي عبد الله عليه السلام قال لما اضرمت النار على ابراهيم عليه السلام شككته هوام الارض الى الله عز وجل واستأذنته ان تصب عليها الماء فلم يأذن الله عز وجل لشيئ منها الا للضفدع فاحترق منه الثلثان و بقي منه ثلث .

۱۰۲۸ وفي السفينه نقل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال داود النبي عليه السلام لاعبدن

۱۰۲۵ در کتاب سفینه روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود میوزد بوی بهشت از طرف قرن و اظها اشتیاق کرد بدیدار اویس قرنی و فرمود آگاه باشید هر کس ملاقات کند او را برساند ازمن به او سلام گفته شد یا رسول الله کیست اویس قرنی فرمود کسی است که اگر غائب شود تفقد نکند او را کسی و احوال نپرسد و اگر ظاهر شود برای شما گویا ظاهر نشده و او را بحساب حاضرین نیاورید بوسیله و شفاعت او داخل بهشت شوند به اندازه طائفه ربيعه و مضر که بزرگترین طوائف عرب اند اویس قرن کسی است که ایمان بمن میآورد و حال آنکه مرا ندیده و کشته میشود پیش روی جانشین من امیر المؤمنین علی بن ابیطالب در صفین

۱۰۲۷ و نیز در کتاب سفینه ذکر شده که وزغه فوت میکرد با دهان آتش حضرت ابراهیم و قورباغه آب میبرد که خاموش کند آتش را و از حضرت صادق ع نقل شده که فرمود پس از آنکه آتش برافروخته شد برای سوختن حضرت ابراهیم شکایت کردند جنبنده های زمین به سوی خدا و اجازه خواستن که آب بریزند بر آتش و اذن نداد خدا هیچ حیوانی را مگر قورباغه را پس دوسوم از او سوخت و باقی ماند یکسوم از او

۱۰۲۸ در کتاب سفینه نقل شده از حضرت صادق ع که فرمود گفت داود پیغمبر ع هر

الله اليوم عبادة ولا قرئن قرائة لم افعل مثلها قط فدخل محرابه ففعل فلما فرغ من صلوته فاذا هو ضفدع في المحراب فقال له ياد اود اعجبك اليوم ما فعلت من عبادتك وقرائتك فقال نعم فقال لا يعجبنيك فاني اسبح الله تعالى في كل ليلة الف تسبيحة يتشعب لي مع كل تسبيحة ثلاث آلاف تحميده واني لاكون في قعر الماء فيصوت الطير في الهواء احسبه جائعا فاطفوله على الماء لياكلني ومالي ذنب .

۱۰۲۹ وفي السفينة في برص عن يحيى بن يعمر لئن اقتل مائة وزغه احب الي من ان اعتق مائة رقبة قيل انما قال ذلك لانها دابة سوء ومن خواصه انه اذا شق بطنه وجعل على موضع النصل والشوكة فانه يخرجهما واذ اسحق وخلط بالزيت انبت الشعر على القرع ۱۰۳۰ في السفينة في وزغ عن عبدالله بن طلحة قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن الوزغ فقال عليه السلام رجس وهو مسخ كله فاذا قتلته فاغتسل وقال ان ابي عليه السلام كان

آينه عبادت كنم خدا را امروز يكعبادتى وهر آينه بخوانم يكخواندنى كه عبادت نكرده باشم آنطور هرگز پس داخل محراب شد وعبادت كرد پس از آنكه فارغ شد از عبادتش ناگاه قور باغه را در محراب ديد پس آن حيوان گفت يا داود تعجب كردى از عبادت خود امروز واز دعای خود پس گفت داود، بلى پس گفت قور باغه تعجب مكن از كرده خود البته بدرستى كه من تسبيح مى كنم خدا را در هر شى هزار مرتبه كه بر ميخيزد از هر تسبيحه سه هزار حمد و بدرستى كه هر آينه گاهى در زير آب هستم و صدا مى كند پر نده در هوا گمان ميبرم كه گرسنه باشد پس بادميكنم روى آب كه مرا مرده گمان كند و به خورد و حال آنكه بر من گناهی نیست (زيرا عقلی ندارد آن حيوان و گناه دائر مدار عقل و تكليف است)

۱۰۲۹ ودر كتاب سفينه باب برص ذكر شده كه يحيى بن يعمر گفته اگر بكشم صد وزغه دوستر دارم از اينكه آزاد كنم صد بنده را گفته شده كه ابن بجهة اين است كه وزغه حيوان بديست و از خواص وزغه اين است كه اگر بشكافند او را و بگذارند بالای تير و يا خارى كه در بدن نشسته به آسانی بيرون آيد و اگر بكو بند و با زيت مخلوط كنند و بسر كچلى بمالند مو ميرويد

۱۰۳۰ در كتاب سفينه نقل شده در باب وزغ از عبدالله عليه السلام پرس طلحه كه گفت پرسيدم از حضرت صادق عليه السلام از وزغه پس حضرت فرمود پليد است و مسخ شده اند تمامشان پس هر گاه او را كشتى غسل بكن و گفت بدرستى كه پدرم نشسته بود در خانه و مردى با پدرم بود و

قاعدا فی الجحر ومعه رجل یجدئه فاذا هو وزغ یولول بلسانه فقال ابی العاصی للرجل
 اندری ما یقول هذا الوزغ فقال لاعلم لی بما یقول قال العاصی فانه یقول والله لئن ذکرتم
 عثمان بستم لاشتمن علیاً حتی تقوم من ههینا قال و قال ابی العاصی لیس یموت من
 بنی امیه میت الامسخ وزغا وقال عنه ان عبدالمک بن مروان لما نزلت به الموت
 مسخ و زغا فذهب من بین یدی من کان حاضر اعنده و کان عنده ولده فلما ان فقدوه
 عظم ذالك علیهم فلم یدروا کیف یضعون ثم اجمع امرهم علی ان یأخذوا جذعاً
 بفتححتین فیضعوه کهیئة الرجل قال ففعلوا ذالك والبسوا الجذع درع حدید ثم
 القوه فی الاکفان فلم یطلع علیه احد ۱۰۳۱ فی مجمع البحرین جزع عن ابی عبد الله
عنه قال انی لالحس اصابعی حتی اخاف ان یرانی خدی فیری ان ذالك من التجشع
 ۱۰۳۲ مجموعه ورام عن النبی ص قال الا اذ لکم علی ما یمحو الله منها الخطایا و یمحوها
 بها الذنوب فقلنا بلی یا رسول الله فقال علیک باسباغ الوضوء و کثرة الخطاء الی المساجد

صحبت میگرد ناگاه دیدند وزغ را که حرکت می دهد زبان خود را پدم فرمود بان مرد
 آیا میدانی چه می گوید این وزغ گفت نه آگاه نیستم که چه میگوید پدم فرمود می گوید
 بخدا قسم اگر نامی از عثمان ببری بزشتی هرآینه نام علی را بزشتی می برم تا اینکه پیا
 خیزید از این محل و فرمود حضرت صادق پدم فرمود که نمیمیرد از بنی امیه مرده مگر آن
 که مسخ میشود و فرمود بدرستی که عبدالمک پسر مروان پس از آنکه مرگ بر او نازل شد
 گردید وزغ پس رفت از پیش کسانیکه حاضر بودند و حاضر بود نژاد او و اولاد او پس از آنکه نیافتند او را
 ندانستند چه کنند بعد رأی همه بر این شد که بگیرند جذعی را و قرادهند بمثل صورت مردی فرمود
 این کار را کردند و پوشانیدند بر او زرهی از آهن و گذاشتند در میان کفن ها و کسی از قصه باخبر
 نشد مگر من و اولاد او

۱۰۳۱ در کتاب مجمع البحرین در باب جذع نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
 اینقدر میلیسم انگشتانم را تا اینکه میترسم ببیند خدمتکارهای من پس گمان کند لیسیدن من از روی
 گرسنگی میباشد

۱۰۳۲ در کتاب مجموعه ورام نقل شده که پیغمبر خدا فرمود آیا راهنمایی نکنم شما
 را بر چیزی که محو کند گناهان شما را و از بین ببرد خطاها را گفتند چرا یا رسول الله فرمود
 ۱- بجه شتری را گویند که داخل سال شش شده و یا بجه گاوی که داخل سال دوم

شده باشد مجمع البحرین

و انتظار الصلوة بعد الصلوة ۱۰۳۳ فی السفینه فی نساء عن النبی ﷺ رجل تترین امرئہ و تخرج من باب دارها فھودیوث ولا یأثم من یسمیہ دیوثا والمرأۃ اذا خرجت من باب دارھا متزینة متعطرۃ والزوج بذالك راض یبنی لزوجھا بكل قدم بیت فی النار فقصروا اجنحة نسائکم ولا تطولوها فان فی تقصیر اجنحتها رضی و سرورا و دخول الجنة بغير حساب .

۱۰۳۴ فی مجموعۃ ورام عن النبی ﷺ اکثر وامن ذکر ثلاث نهن علیکم المصائب اکثر و ذکر الموت و یوم خروجکم من المقابر و یوم قیامکم بین یدی اللہ ۱۰۳۵ فی ارشاد الدیلمی ایما امرأۃ رضیت بتزویج فاسق فھی منافقۃ و حبست فی النار و اذامات فتح فی قبرھا سبعون بابا من العذاب و ان قالت لا اله الا اللہ لعنھا کل ملک بین السماء و الارض و غضب اللہ علیھا فی الدنیا و الاخرۃ و کتب اللہ علیھا فی کل یوم و لیلۃ سبعین خطیئۃ ۱۰۳۶ منهاج البراعۃ ج ۵ ص ۳۳۶ قال رسول اللہ ﷺ لا ینزال قدم عبد

بر شما باد باسباغ وضو یعنی کامل از وضو و زیاد قدم برداشتن بسوی مسجدھا و انتظار نماز کشیدن بعد از اداء نماز

۱۰۳۳ در کتاب سفینه نقل شده از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در باب نسا کہ فرمود هر مردیکه زینت کند زوجه اش را و خارج شود از در خانه پس آن مرد دیوث است و گناه کار نیست هر کس او را دیوث بنامد وزن هر گاه خارج شود از در خانه اش و زینت کرده باشد و بوی خوش زده باشد و شوهرش راضی باشد باین کار بنا میشود از برای شوهرش بهر قدمی يك خانه در آتش فرمود کوتاه کنید پره های زن هایتان را و بلند نکنید بدرستی که در چیدن بالهای زن رضایت و شادیت و داخل شدن در بهشت است بدون حساب

۱۰۳۴ در کتاب مجموعته ورام از پیغمبر خدا نقل شده که فرمود سه چیز زیاد یاد کنید که آسان و سهل شود بر شما واردات و مصیبتها زیاد یاد کنید از مرگ و روز خارج شدن از گورها و روزی که واداشته شوید در محضر خدای متعال (از همه چیز آگاه)

۱۰۳۴ در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده هر زنیکه رضایت بدهد بزناشویی یا مرد فاسقی پس آن منافقی است و حبس میشود در آتش و هر گاه بمیرد باز شود در قبرش هفتاد در از عذاب و هر وقت بگوید لا اله الا اللہ لعن کند او را هرملکی که بین آسمان و زمین است و غضب کند خدا بر او در دنیا و آخرت و بنویسد خدا بر او در هر روز و شبی هفتاد گناه

۱۰۴۵ در کتاب منهاج لبراعۃ جلد پنجم صفحه ۳۳۶ نقل شده که پیغمبر خدا فرمود

یوم القیامه من بین یدی الله عزوجل حتی یسئل عن اربع خصال عمرک فیما فینة وجسدک فیما ابلیة ومالك من این اکتسبة واین وضعتہ وعن جنا اهل البيت فقال عمر بن الخطاب وما علامة حبکم یا رسول الله فقال ﷺ محبة هذا ووضع یده علی رأس امیر المؤمنین علیه السلام ۱۰۳۷ فی السفینه فی سلم جرى ذکر سلمان وجعفر الطیار بین یدی جعفر بن محمد علیهما السلام وهومتکی ففضل بعضهم جعفر اعلیه وهناك ابو بصیر فقال بعضهم ان سلمان كان مجوسياً ثم اسلم فاستوی ابو عبدالله علیهما السلام جالسا مغضباً وقال یا ابابصیر جعله الله علویا بعدان كان مجوسیا وقرشیاً بعدان كان فارسياً فصلوات الله علی سلمان وان لجعفر شأن عند الله يطیر مع الملائکة فی الجنة ۱۰۳۸ وایضاً فی ذلک الکتاب والباب عن منصور بن بزج قال قلت لابی عبدالله علیهما السلام ما اکثر منک سیدی ذکر سلمان الفارسی قال علیهما السلام لا نقل سلمان الفارسی ولیکن قل سلمان المحمدی علیهما السلام اندری ما کثرة ذکری له قال قلت لاقال علیهما السلام لثلاث خصال احدا یها ایثاره هوا

قدم بر نمی دارد یدۀ خدا روز قیامت از محضر پروردگار جل شأنه مکر آنکه پرسیده میشود از چهار چیز از عمرت که در چه راهی از بین بردی واز بدنت که در چه راه کهنه کردی واز مالت که از چه راه کسب کردی و در کجا صرف کردی واز دوستی ما اهل بیت عمر بن الخطاب گفت علامته دوستی شما چیست ای رسول خدا فرمود دوستی این و گذاشت دست خود را بر سر امیر المؤمنین علی علیه السلام

۱۰۳۷ در کتاب سفینه در باب سلم نقل شده که ذکر ی از سلمان وجعفر طیار در حضور حضرت صادق جعفر بن محمد علیهم السلام برده شد وحضرت تکیه داده بود پس حضار توجیع میدادند بعضی جعفر را برسلمان و ابو بصیر نیز حاضر بود پس گفتند بعضی بر اینکه سلمان مجوسی بوده و بعد مسلمان شده پس حضرت ع راست نشست در حال غضب وگفت یا ابابصیر قرار داد خدا سلمان را علوی بعد از آنکه مجوس بود و قرارش داد قرشی بعد از آنکه فارسی بود وفرمود درود از طرف خدا برسلمان و بدرستی که برای جعفر مقامی است نزد خدا پروا نمی کند باملائکة در بهشت

۱۰۳۸ و نقل شده نیز در همان کتاب و باب از منصور بن بزج که گفت عرض کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام که چقدر زیاد سید من نام سلمان فارسی میبری فرمود مگو سلمان فارسی ولیکن بگو سلمان محمدی صلی الله علیه وآله

امیرالمؤمنین علی هوی نفسه والثانیه حبه الفقراء واختیاره ایاهم علی اهل الثروة والعدد والثالثه حبه للعلم والعلماء ان سلمان كان عبدا صالحا حنیفا مسلما وما كان من المشركین ۱۰۳۹ وفيه ایضاً فی ذالك الباب عن ابن نباته قال سألت امیرالمؤمنین عليه السلام عن سلمان الفارسی رض وقلت ما تقول فيه فقال ما اقول فی رجل خلق من طینتا و روحه مقرونة بروحنا خصه الله تعالی من العلوم باولها و آخرها و ظاهرها و باطنها و سیرها و علانیتها و لقد حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله و سلمان بین یدیه فدخل اعرابی فنجاه عن مكانه و جلس فيه فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله حتى دار العرق بین عینیة و احمر ناعیناه ثم قال یا اعرابی انتحی رجلا یحبّه الله تبارک و تعالی فی السماء و یحبّه رسولہ فی الارض یا اعرابی انتحی رجلا ما حضرنی جبرئیل الا امرنی عن ربی عز و جل ان اقرء السلام یا اعرابی ان سلمان منی من جفاه فقد جفانی و من آذاه فقد آذانی و من باعده فقد باعدنی و من قرّبه فقد قرّبنی یا اعرابی لا تغلظن فی سلمان فان الله تبارک و تعالی

آیامی دانی بجهت زیاد نام اور امیرمکرم گفتم نه فرمود بجهت سه خصلت و سه صفت یکی اختیار کردن اور ای امیرالمؤمنین را بر رأی خودش و دوم دوستی او فقرا را و اختیار کردن آنها را بر اهل ثروت و صاحبان قوه و سوم دوستی او علم و علما را بدرستی که سلمان بنده صالح خداست و از مشرکین نیست

۱۰۳۹ - و نیز در همان کتاب و همان باب از ابن نباته نقل شده که گفت پرسیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام از سلمان فارسی و گفتم چه میگوئید در باره او فرمود چه بگویم در باره مردیکه خلق شده از گل ما و روح او قرین است بروح ما و مختص کرده خدا او را بعلوم اول آن و آخر آن ظاهر آن و باطن آن و سر آن و علاینه آن و بدرستی که بودم خدمت رسول خدا ص و سلمان هم خدمت آن حضرت بود پس داخل شد مرد بدوی و بیابانی دور کرد سلمان را و خود در مکان او نشست پس در غضب شد رسول خدا صلی اله علیه و آله بطوریکه دوزخ عرق در پیشانی حضرت و سرخ شد دوچشمان انورش بعد فرمود ای اعرابی آیا دور میکنی مردی را که خدای متعال دوست دارد او را در آسمان و دوست دارد او را رسول خدا در زمین ای اعرابی آیا دور میکنی مردی را که نیامد جبرئیل پیش من مگر آنکه دستور داد از طرف خدای متعال به او سلام برسانم ای اعرابی بدرستی که سلمان از من است هر کس جفا کند بسلمان بمن

قد امرنی ان اطلعه علی علم البلیا و المنايا و الانساب و فصل الخطاب ۱۰۴۰ مجموعه ورام عن امیر المؤمنین علیه السلام قال كنت قاعدا فی البقیع مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی يوم دجن و مطراذمرت امرأة علی حمار ف هوت ید الحمار فی وهدة فسقطت المرأة فاعرض النبی صلی الله علیه و آله بوجهه قالوا یا رسول الله انها متسرولة قال اللهم اغفر لمتسرولات ثلاثا یا ایها الناس اتخذوا السراویلات فانها من استریا بکم و حصنوا بها نسائکم اذا خرجن ۱۰۴۱ مجموعه ورام عن سفیان بن عیینة قال سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام يقول وجدت علوم الناس کلها فی اربع خصال اولها ان تعرف ربک والثانیة ان تعرف ماضع بک والثالثة ان تعرف ما اراد منک والرابعة ان تعرف ما یرجک من ذنبک ۱۰۴۲ فی کشکول الشیخ قال بعض العباد اعدت صلوة ثلاثین سنة کنت اصلیها فی الصف

جفا کرده و هر کس اذیت کند او را مرا اذیت کرده و از سلمان هر کس دور باشد از من دور است و هر کس نزدیک باشد بسلمان بمن نزدیک است ای اعرابی درباره سلمان بغلط و اشتباه مباش بجهت آنکه خدای متعال بدرستی که بمن دستور داده آگاه سازم او را بر علم بلایا و منایا و بر علم انساب و فصل الخطاب .

۱۰۴۰- در کتاب مجموعه ورام نقل شده از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بودم نشسته با رسول خدا در بقیع در یگروزی که باران میبارید و راهها لجنی بود ناگاه زنی گذشت که بر الاغ سوار بود پس دست الاغ بگودالی افتاد وزن از بالای الاغ افتاد پس برگردانید پیغمبر خدا رورا گفتند یا رسول الله این زن شلوار پیا دارد یعنی محفوظ است پیغمبر خدا عرض کرد خدایا بیمار کن آنیکه شلوار پیا هستند سه مرتبه طلب مغفرت کرد برای آنها بعد فرمود ای مردم اختیار کنید شلوار را بدرستی که شلوار ستر کننده ترین لباسها است و حفظ کنید بوسیله شلوار زنها را هر گاه خارج شوند از خانه .

۱۰۴۱- در کتاب مجموعه ورام نقل شده از سفیان بن عیینة که گفت شنیدم از حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام که میفرمود یافتم علوم تمام مردم کل علومشان در چهار صفت اول آنکه شناسی خدایت را دوم ایم که بدانی چه مرتبهائی خدا نسبت بقو کرده سوم اینکه بدانی غرض از خلقت تو چیست چهارم اینکه بدانی چه چیز خارج میکند تورا از گناهت .

۱۰۴۲ در کتاب کشکول شیخ بهائی نقل شده از بعضی از اهل عبادت که گفت اعساده کردم نماز سی سال از عمرم را که خوانده بودم آنها را در صف اول از جماعت برای آنکه روزی بواسطه عذری دیر آمدم مسجد و وقتی آمدم نیافتم محلی در صف اول و ایستادم در

الاول لاني تخلفت يوما لعذر فما وجدت موضعا في الصف الاول فوقفت في الثاني فوجدت نفسي تشتت شعرا خجلا من نظر الناس اليّ وقد سبقت بالصف الاول فعلمت ان جميع صلاتي كانت مشوبة بالرياء ممزوجة بلذّة نظر الناس اليّ ورؤيتهم ايتاي من السابقين الى الخيرات ١٠٤٣ وايضا في كشكول الشيخ قال بعض العباد خرجت يوما الى المقابر فرأيت البهلول فقلت ما تصنع هنا قال اجالس قوما لا يؤذونني : وان غفلت عن الاخرة يذكرونني وان غبت لم يغتابوني ١٠٤٤ وفيه ايضا قيل لبعض المجانين وقد اقبل من المقابر من اين جئت قال من هذه القافلة التازله قيل ماذا قلت لهم قال قلت لهم متى ترحلون فقالوا حين تقدمون .

١٠٤٥ قال بعض الحكماء ثلاثة لا ينبغي لشريف ان يأنف منها وان كان ملكا قيامه من مجلسه لوالده ولعالم يستفيد منه لا آخرته : وخدمة للضيف ١٠٤٦ في

صف دوم پس یافتم در خودم يكشرمندگي از نظر كردن مردم بسوى من و حال آن كه مردم سبقت گرفته بودند بر من در صف اول پس دانستم كه جميع نماز هايم مخلوط بر يا بوده و ممزوج بوده بلذت نظر كردن مردم بسوى من و دیدن آنها مرا از سبقت گیرندگان بسوى خيرات

١٠٤٣ و نیز در کتاب كشكول است كه گفت بعضی از عباد خاراج شدم روزی به سوى قبرستان بهلول را آنجا دیدم گفتم اینجا چه میکنی گفت هم نشینی میکنم با دسته كه آزار نمیرسانند بمن و اگر غفلت كنم از آخرت بیاد میآورند مرا و اگر پنهان شوم غیبت مرا نمیکند

١٠٤٤ و نیز در همان کتاب كشكول است كه گفته شد بعضی از دیوانگان در حالی كه از قبرستان می آمد از كجا می آئی گفت از نزد قافله كه اینجا بارانداخته و منزل کرده اند گفت چه گفتی با آنها گفت گفتم به آنها چه وقت كوچ می كنید از اینجا گفتند هنگاميكه شما بما برسید

١٠٤٥ بعضی از حكما گفته اند سه چیز است كه سزاوار است آدم باشرافت تكبر نورزدان آنها و لو پادشاه باشد : بلند شدن پیش پای پدر و پیش عالميكه استتاده کرده از او جهت آخرتش و خدمت كردن مهمان

١٠٤٦ در كتاب كشكول شيخ است كه نظر كرد عبد الملك بن مروان هنگام مرگش به

الكشكول نظر عبد الملك بن مروان عند موته الى قصار يضرب بالثوب المغسلة فقال
يا ليتنى كنت قصارا ولم اتقلد الخلافة ۱۰۴۷ قال بوذرجمهر اعلم الناس بالدنيا اقلهم
منها تعجبا ۱۰۴۸ مجموعة ورام عن انس بن مالك عن سليم قال دخل علينا رسول
الله ﷺ فقعده فقال عندنا (اي نام) فعرق فجاءت امي بقارورة فجعلت تسكب العرق
فيها فاستيقظ رسول الله ﷺ فقال يا ام سلمة ما هذا الذي تضعين قالت هذا عرقك نجعله
في طيبنا وهو من اطيب الطيب ويروى نرجوبه بركة فقال ﷺ اصبت ۱۰۴۹ مجموعة
ورام محمد بن عيسى قال كتب احمد بن حماد ابو محمود الى ابي جعفر عليه السلام كتابا طويلا
فاجابه في بعض كتابه اما الدنيا فنحن فيها متفرقون في البلاد وليكن من هوى صاحبه
ودان بدينه فهو معه وان كان نائياً عنه واما الاخرة في دار القرار ۱۰۵۰ في الرسائل

سوی لباس شوری که لباس میشت پس گفت ایکاش لباس شوری بودم وبار خلافت را به دوش
نمیکشیدم

۱۰۴۷ بوذرجمهر گفت عالم تر از همه کس بدنيا آنکسی است که تعجبش از دنيا از همه

کمتر باشد

۱۰۴۸ در کتاب مجموعه ورام از انس بن مالك نقل شده از سليم که گفت داخل شد بر ما
رسول خدا پس نشست و بعد خوابید و عرق کرد پیغمبر خدا آورد مادرم شیشه و شروع کرد بر بیختن
عرق پیغمبر در آن شیشه بیدار شد رسول خدا صلی الله علیه وآله پس گفت ای ام سلمه این چه
کاریست که میکنی گفت یا رسول الله این عرق شماست که او را در میان بوهای خوش مان قرار
میدهیم و این از خوشبو ترین عطرهای ما است و امید برکت میبریم در او پیغمبر خدا ص فرمود به
حق رفتی

۱۰۴۹ در کتاب مجموعه ورام از محمد بن عيسى نقل کرده که نوشت احمد بن حماد ابو-

محمود بسوی ابي جعفر عليه السلام کاغذ طولانی حضرت جواب داد در بعضی از کاغذهایش اما دنیا
پس مادر آن متفرق در بلاد هستیم ولی هر کس میل کند بسوی دوستش وهم عقیده باشد با او و با
دوستش هم کیش باشد پس او با دوستش میباشد و هر چند در ظاهر دور باشد از دوستش و اما آخرت پس
دار ثبات و قرار گاهست

۱۰۵۰ و نیز در کتاب وسائل از هشام بن سالم نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که

فرمود پس از آنکه کشته شد جعفر بن ابیطالب دستور داد رسول خدا ص به فاطمه علیها السلام که بسازد
غذائی برای اسماء (زوجه حضرت) بشت عمیس تا سه روز

عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله عليه السلام قال لما قتل جعفر بن ابي طالب امر رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام ان تتخذ طعاما لاسماء بنت عميس ثلاثة ايام ١٠٥١ وايضا في الوسائل عن ابي جعفر عليه السلام قال يضع للماتم ثلاثة ايام بيوم مات ١٠٥٢ وايضا في الوسائل عن ابي جعفر عليه السلام قال لجيران صاحب المصيبة ان يطعموا الطعام عنه ثلاثة ايام من يوم مات ١٠٥٣ في الوسائل عن محمد بن علي بن الحسين عن الصادق عليه السلام الاكل عند اهل المصيبة من عمل اهل الجاهلية والسنة البعث اليهم بطعام كما امر به النبي صلى الله عليه وآله في آل جعفر بن ابي طالب ١٠٥٤ ارشاد الديلمي قال النبي صلى الله عليه وآله لما اتاكم الفتن كقطع الليل المظلم قالوا يا رسول الله فبم النجاة قال عليكم بالقرآن فانه من جعله امامه قاده الى الجنة ومن جعل خلفه ساقه الى النار وهو واضح دليل الى خير سبيل من قال به صدق ومن حكم به عدل ومن اخذ به اجر ومن عمل به وفق ١٠٥٥ وفيه ايضا عن النبي صلى الله عليه وآله

١٠٥١ و نیز در کتاب و سائل از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود درست

شود برای خانهای عز اطعام تاسه روز از روزیکه میت مرده

١٠٥٢ و نیز در کتاب و سائل نقل شده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود حق است بر

همسایگان مصیبت که بخوراند صاحبان مصیبت را غذاسه روز از روزیکه میت مرده

١٠٥٣ در کتاب و سائل نقل شده از محمد بن علی بن الحسین عن الصادق علیه السلام چیز

خوردن نزد اهل بیت مصیبت از عمل اهل جاهلیت است و سنت در شریعت ما فرستادن غذاست

بسوی اهل عزا همانطوریکه دستور فرمود پیغمبر خدا در باره آل جعفر بن ابي طالب

١٠٥٤ کتاب ارشاد دیلمی نقل کرده که فرمود پیغمبر خدا پس از آنکه آمد شما را

فتنهها مانند قطعههای شب ظلمانی گفتند یا رسول الله در آن زمان نجات بچه چنر است فرمود

بر شما باد به پناه بردن بقرآن بدرستی که هر کس پیرو قرآن باشد می کشاند او را ببهشت و

و هر کس قرآن پشت سر اندازد (یعنی عمل نکند) سوق میدهد او را بسوی آتش و قرآن واضحترین

راهنما است بسوی بهترین راه هر کس طبق قرآن بگوید راست گفتار است و هر کس طبق

قرآن حکم کند عادل است و هر کس عمل کند بقرآن مزد دارد و هر کس پیروی از قرآن کند

موفق است

١٠٥٥ و نیز در همان کتاب ارشاد است از پیغمبر خداص که دلها زنگ زده میشود مثل آهن

ورفع آن بخواندن قرآن است

ان القلوب تصدى كما تصدى الحديد وجلالها بتلاوة القرآن ۱۰۵۶ فی مجموعه ورام قال الرشيد لابن سماك عظمي قال احذر ان تقدم على جنة عرضها السماوات والارض و ليس لك فيها موضع قدم ۱۰۵۷ وقال آخر الويل لمن ضاقت عليه رحمة الله التي وسعت كل شيء ۱۰۵۸ مجموعه ورام عن ابي الدرداء انه قال قيامي بالحق ما ترك لي صديقا وان خوفي من يوم الحساب ما ترك علي ظهري لحما وان يقيني بثواب الله ما ترك في بيتي شيئا ۱۰۵۹ في السفينه عن النبي ﷺ قال اذا اراد الله بعبد خيرا الهام عن محاسنه وجعل مساويه بين عينيه وكرهه مجالسة المعرضين عن ذكر الله ۱۰۶۰ وفي ذلك الكتاب قال الصادق عليه السلام لمعوية بن وهب يا معاوية ما اقبح بال الرجل ياتي عليه سبعون سنة او ثمانون سنة يعيشر في ملك الله وياكل من نعمه ثم لا يعرف الله حق معرفته الى ان قال ان افضل الفرائض و اوجبها على الانسان معرفة الرب والاقربا بالعبودية

۱۰۵۶ در کتاب مجموعه ورام است که هارون با بن سماک گفت موعظه کن مرا گفت بترس که وارد شوی در بهشت که پهنی آن باندازه آسمانها و زمین است و از برای تو موضع قدمی نباشد

۱۰۵۷ و دیگری از بزرگان فرموده وای بر کسیکه تنگ شود بر او رحمت پروردگار آن چنان رحمتی که شامل هر شیئی میشود

۱۰۵۸ در کتاب مجموعه ورام نقل شده از ابي الدرداء که گفته است قيام من بحق برای من رفیقی باقی نگذاشته است و بدرستی که خوف من از روز حساب باقی نگذاشته بر کرده من گوشتی و بدرستی که یقین من به ثواب و جزای خدا باقی نگذاشته در خانه من چیزی

۱۰۵۹ در کتاب سفینه نقل شده از پیغمبر خدا که فرمود هر گاه اراده کند خدا به بنده خیر منصرف میکند او را از نگاه در کار نیکش که قبلا کرده و قرار میدهد گناهان او را پیش نظر و چشم او و مرحمتی می فرماید که بدش می آید از مجالس معروضین از ذکر خدا

۱۰۶۰ و در همان کتاب نقل است که فرمود حضرت صادق علیه السلام بمعایه بن وهب یا معاویه چقدر قبیح است برای مردی که بگذرد بر او هفتاد سال یا هشتاد سال و زندگانی کند در ملک خدا و استفاده کند از نعمت های خدا و بعد نشناسد خدا را بحق شناسائی تا آنجا که فرمود بدرستی که افضل واجبات و واجب تر از همه چیز بر انسان شناسائی و معرفت پروردگار است و اقربا به بندگی نسبت بذات پروردگار وحد و اندازه شناسائی (یعنی از افراد عادی بشر) انه لاله غیره مؤثری غیر از ذات پاک ذوالجلال نیست

وحدالمعرفة ان يعرف انه لاله غيره ۱۰۶۱ عن علل الشرايع عن عمر بن على عن ابيه على بن ابيطالب عليه السلام بمدينة النبي صلى الله عليه وآله قال مراخي عيسى عليه السلام بمدينة واذا وجوههم صفرو عيونهم زرق فصاحوا اليه وشكوا ما بهم من العليل فقال عليه السلام دواؤه معكم انتم اذا اكلتم اللحم طبختموه غير مغسول . و ليس شيئى يخرج من الدنيا الا بجنابة فغسلوا بعد ذلك لحومهم فذهبت امراضهم وقال عليه السلام مراخي عيسى عليه السلام بمدينة واذا اهلها اسنانهم منتشرة ووجوههم منتفخة فشكوا اليه فقال عليه السلام انتم اذا نتمتم تطبقون افواهكم فتغلى الريح فى الصدور حتى تبلغ الى الفم فلا يكون لها مخرج فترد الى اصول الاسنان فيفسد الوجه فاذا نتمتم فافتحوا شفاهكم وصيروه لكم خلقاً ففعلوا فذهب ذلك عنهم .

۱۰۶۲ مجموعة ورام فى بعض الاحاديث قال النبي صلى الله عليه وآله اذا مدح الفاسق اهتز لذلك العرش ۱۰۶۳ فى السفينه قال امير المؤمنين عليه السلام انما يجمع الناس الرضا و

۱۰۶۱- در كتاب عل الشرايع از عمر بن على عليه السلام روايت شده در مدينه طيبه كه آن حضرت فرمود برادرم عيسى عليه السلام عبور كرد بشهرى ناگهان ديد روهاى اهل آن شهر زرد و چشمهاى آنها كبود است پس صحبه زدند وشكايت كردند نزد آنحضرت از مرضهاى خودشان فرمود حضرت عيسى دواى درد شما با خود شماست زيرا هنگاميكه ميخواهيد گوشت بخوريد نشسته آنرا مى خوريد... و هيچ چيزى از دنيا خارج نميشود مگر آنكه با او يك پليدى هست كه تاشسته نشود آن پليدى رفع نميشود پس بعد از آن شستند گوشتهايشان را پس بر طرف شد امراض آنها و فرمود امير المؤمنين عليه السلام عبور كرد برادرم عيسى از شهرى ناگاه اهل آن شهر دندانهايشان پراكنده و صورتهائى آنها ورم كرده پس شكايت كردند بسوى آن حضرت گفت شما وقتى ميخوايد ميبنديد دهانتان را پس بركت در ميايد باد در سينهها تا اينكه ميرسد بلبها پس راه خسروج پيدا نميكند پس تاثير ميكند در ريشههاى دندانها و فاسد مى كند رورا پس هرگاه خوابيديد باز بگذرايد لبهاى خودتان را و طورى كنيد كه عادت شما شود و بعد باين دستور عمل كردند و بر طرف شد اين مرض از آنها

۱۰۶۲ در كتاب مجموعه ورام فى بعض الاحاديث پيغمبر خدا(ص) فرمود هرگاه مدح گرديده شود فاسق بلرزه در ميايد عرش خدا .

۱۰۶۳ در كتاب سفينه نقل شده از امير المؤمنين عليه السلام اين است و جزاين نيست كه

السخط وانما عقر ناقة ثمود رجل واحد منهم فعمهم الله تعالى بالعذاب لما عموه بالرضا عن الرضا عليه السلام ومن غاب عن شيمى فرضى به كان كمن شهدته وانه ۱۰۶۴ وفي هذا الكتاب عن ابي جعفر عليه السلام قال خرج سليمان يستسقى ومعه الجن والانس فمر على نملة عرجاء ناشرة جناحها رافعة يدها وتقول اللهم انا خلق من خلقك لاغنى بنا من رزقك فلا تؤاخذنا بذنوب بنى آدم واسقنا فقال سليمان لمن كان معه ارجعوا فقد شفع فيكم غيركم وفي خبر آخر قد كفيتم بغيركم .

۱۰۶۵ وفي خبر كان عدى بن حاتم يفت الخبز للنمل ويقول انهن جارات ولهن علينا حق الجوار و عن الفتح بن خرف الزاهد انه كان يفت الخبز لهن فى كل يوم فاذا كان يوم عاشوراء لم تأكله ۱۰۶۶ و روى ان رجلا استوقف المامون فلم يقف له فقال يا امير المؤمنين ان الله تبارك وتعالى استوقف سليمان بن داود لنملة ليستمع

پيوند ميدهد و جمع ميکند مردم را رضا و غضب بدرستيکه پي کرد شتر حضرت ثمود را يکنفر از آن قوم پس تعميم داد خدا عذاب را بهمه پس از رضایت عموم بعمل آن يکنفر و روايت شده از حضرت رضا عليه السلام و هر کس پنهان شود از چیزی پس راضی شود بآن چیز مثل اين است که ناظر آن چیز است و بجا آورنده آن چیز .

۱۰۶۴ - و در آن کتاب نقل شده از حضرت باقر (ع) که خارج شد حضرت سليمان بجهت طلب باران و با او بود جن و انس پس بر خورد بیک مورچه لنگی که پهن کرده پره های خود را و میگفت بار خدا یا من خلقی هستم از مخلوقات تو و نيست از رزق تو چیز يکه بی نیاز شويم و خدا یا مگیر ما را بگناه بنی آدم و باران برای ما بفرست سليمان گفت بکسانیکه با او بودند برگردید بدرستيکه شفاعت کرد غير شما برای شما و در خبر ديگر است که کفایت کرد شمارا غير شما ۱۰۶۵ و در خبری رسیده عدی بن حاتم خورد میکرد نان برای مورچگان که بخوردند و میگفت اينها همسايگان هستند و از برای آنها بر ما حق همسايگی است و از فتح بن خرف زاهد نقل شده بر اینکه ریزه میکرد نان برای مورچگان در هر روزی ولی روز عاشورا نميخوردند آن ناناها را

۱۰۶۶ و روايت شده که مردی درخواست کرد از مأمون که بایستد و بعرض او گوش بدهد و نایستاد مأمون آن مرد گفت يا امير المومنين خدای تعالی دستور داد سليمان داود بایستد برای مورچه و گوش کند حرف مورچه را و من نزد خدای متعال کوچکتر از مورچه نيستم و

منها و ما انا عند الله تبارك و تعالی با فقر من نملة و ما انت عند الله باعظم من سليمان بن داود فقال المأمون صدقت فوقف و سمع كلامه و قضی حاجته ۱۰۶۷ و فی روایة قالت النملة لسليمان هل تدري لم سخرت لك الريح من بين سائر المملكة قال سليمان مالي بذلك علم قالت النملة یعنی بذلك عزوجل لو سخرت لك جميع المملكة كما سخرت لك الريح لكان زوالها من يدك كزوال الريح فتبسم ضاحكا من قولها .

۱۰۶۸ فی الكافي عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال تعرض على رسول الله صلى الله عليه وآله اعمال العباد كل صباح ابرارها و فجارها فاحذر و اها و هو قول الله عزوجل اعملوا فسيرى الله عملكم و رسوله ۱۰۶۹ و ايضا في الكافي عن سماعة عن ابي عبد الله عليه السلام يقول مالكم تسوئون رسول الله فقال له رجل كيف نسوئه فقال اما تعلمون ان اعمالكم تعرض عليه فاذا راى فيها معصية ساء ذلك ۱۰۷۰ و في الكافي ايضا عن محمد الزيات

توهم نزد خدا بزرگتر از سليمان بن داود نیستی مامون گفت راست گفتمی پس ایستاد و کلام آن مرد را گوش کرد و بر آورد حاجت او را .

۱۰۶۷ در روایتی وارد است که مورچه بحضرت سليمان گفت آیامیدانی چرامسخر شده برای تو باد از بین بقیه موجودات سليمان گفت نمیدانم این جهت را گفت مورچه مقصود خدای متعال این است که اگر مسخر میشد برای توجميع موجودات آنطوریکه بادمسخر شده هراينه زوال آنها از دست تو مثل زوال باد بود اینجا بود که حضرت سليمان تبسم کرد از قول مورچه

۱۰۶۸ در کتاب کافی از ابي بصير از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود عرضه داشته میشود اعمال شما بر رسول خدا و اعمال تمام بندگان خدا هر صبحی صالح از عباد باشد یا فاجر از عباد پس بر حذر باشید و رعایت کنید و این مضمون قول خدای متعال است اعملوا فسيرى الله عملکم و رسوله

۱۰۶۹ و نیز در کتاب کافی نقل شده از سماعة از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود چه میشود شمارا که بدحال میکنید رسول خدا را پس گفت چگونه بدحال میکنیم رسول خدا را فرمود آیا نمیدانید که اعمال شما عرفه داشته میشود بر رسول خدا پس هر وقت به بیند در اعمال شما معصیتی را بدحال می کند پیغمبر خدا را .

۱۰۷۰ و نیز در کتاب کافی نقل شده از محمد زیات و او بوده است مردی متین در نزد حضرت رضا علیه السلام که گفت گفتم بحضرت رضا علیه السلام دعا بفرماید برای من و اهلبیت من فرمود

وكان مكيناً عند الرضا عليه السلام قال قلت للرضا عليه السلام ادع الله لي ولاهلي بيتي فقال عليه السلام اولست
 افعل في كل يوم ليلة قال فاستعظمت ذلك فقال لي اما تقر بكتاب الله وقل اعلموا فسيرى
 الله عملكم ورسوله والمؤمنون قال هو والله علي بن ابي طالب ١٠٧١ ومن خطبة علي
عليه السلام في النهج لو عاينتم ما قد عاينوا وهديتهم ان اهتديتم بحق اقول لكم لقد جاهر بكم المعبر و
 وليكن معجوب عنكم ما قد عاينوا و قريباً يطرح الحجاب ولقد بصرتم ان ابصرتم
 واسمعتم ان اسمعتم وهديتهم ان اهتديتم بحق اقول لكم لقد جاهر بكم المعبر و
 زجرتم بما فيه مذدرجر ١٠٧٢ في مجموعة ورام انه روى ان موسى عليه السلام كان جالسا
 في بعض مجالسه اذ اقبل ابليس و عليه برنس يتلون فيه الوانا فلما دني منه خلع
 البرنس فوضعه ثم اتاه فقال السلام عليك فقال موسى من انت قال انا ابليس قال فلا حياك
 الله ما جاء بك قال جئت لاسلم عليك لمنزلتك من الله تعالى و مكانك منه قال عليه السلام
 آيا نه اين است که دعا ميکنم در هر روز و شب پس اينه طلب در نظر من بزرگ آمد فرمود آيا
 نخواهی کتاب خدا را و قل اعلموا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون فرمود آن، و من قسم بخدا
 علي بن ابي طالب است

و از جمله خطبهای علی علیه السلام در نهج البلاغه این است اگر به بینید آنچه را دیدند
 کسانی که مردند از شما هرینه جزع و فاله می کنید و هرینه می شنوید و اطاعت می کنید و لیکن
 پنهان است از شما آنچه را آنها دیدند و بزودی بر طرف میشود پرده و هرینه نشان داده شدید
 اگر به بینید و شنوید و هدایت شدید اگر بشنوید و هدایت شدید اگر مهتدی شوید و براه بیایید
 بر راستی می گویم برای شما بدرستی که علنی شده محل عبرت گرفتن و منع شدید به چیزی که در
 او منع است

١٠٧٢ در کتاب مجموعه ورام نقل شده که حضرت موسی (ع) نشسته بود در بعضی از
 مکانها ناگاه رو آورد شیطان و بر سر او بود کلاه بلندی که دارای رنگهای مختلف بود پس از
 آنکه نزدیک شد ب حضرت موسی برداشت کلاه را از سر و گذاشت بعد آمد خدمت حضرت موسی
 و سلام کرد پس گفت کیستی تو گفت من شیطان هستم فرمود حضرت موسی درود مباد بر تو بچه
 سبب آمدی گفت آمده ام که سلامی بدهم بواسطه مقام تو در نزد خدا و قرب تو بحضور پروردگار
 فرمود پس بگو چه چیز است که هر وقت بجا آورد او را انسان غالب میشود تو به او گفت هر گاه
 انسان از عملش خوش بیاید و زیاده بشمارد عملش را و فراموش کند گناهایش را و میترسانم تو را

فما الذى اذا صنعها الانسان استحوذت عليه قال : اذا اعجبه عمله واستكثر عمله و نسي ذنوبه واحذرك ثلاثه: لاتخل بامرأة فانه ما خلا رجل بامرأة لاتحل له الا كنت صاحبه حتى افتتنه بها : ولاتعاهد الله عهدا الا وفيت له: ولاتخرجن صدقة الا امضيتها فانهما اخرج رجل صدقة ولم يمضها الا كنت صاحبها دون اصحابه حتى احوّل بينه وبين الوفاء بها ثم ولّل وهو يقول يا ويلتاه علم موسى ما يحذره بنى آدم ١٠٧٣ مجموعة ورام عن الصادق عليه السلام من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يستعملن اجيرا حتى يسلمه ما اجره وعن الرضا عليه السلام انه ضرب غلمانا حيث استعملوا رجلا بغير مقاطعة وقال عليه السلام انه ما من احد يعمل لك شيئا بغير مقطوعته ثم زدته لذللك الشئى ثلاث اضعاف على اجرته الاظن انك نقصت اجرته واذا قاطعة ثم اعطية اجرته حملك على الوفاء فان زدته حبة عرف ذالك منك وراى انك قد زدته وان توفيه اجرته عقيب فراغه من العمل قال الصادق عليه السلام فى الحمال والاجير لا يجف عرقه حتى تعطيه اجرته .

از سه چیز خلوت مکن بازنی بدرستی که خلوت نمیکند مردی بازنی که حلال نباشد مگر آنکه منم مصاحب او تا اینکه گول بزنی و فریبش دهم و معاهده مکن با خدا مگر آنکه وفا کنی برای خدا و خارج مکن صدقه مگر آنکه بتمام برسانی بدرستی که خارج نمیکند مردی صدقه و با تمام نمیرساند مگر آنکه من مراقب او هستم و رقیم نزد صاحبان صدقه تا اینکه فاصله شوم بین این آدم و بین وفاء بآن صدقه بعد شیطان پشت کرد که برود و می گفت وای بر من دانست موسی چیز را که بر حذر دارد بنی آدم را

١٠٧٣- ودر کتاب مجموعه ورام نقل شده از امام ششم علیه السلام که فرمود هر کس ایمان دارد بخدا و روز قیامت پس بکار و ندارد اجیری را تا اینکه مسلم کند مقدار اجرتش را و از حضرت رضا (ع) نقل است که حضرت شاید کتک زد غلامانش را بعلت اینکه بکار واداشته بودند مردی را بدون اینکه قطع کنند که احرت او چیست و فرمود هیچکس نیست که بجای آورد برای تو عملی را بدون مقطعه بعد زیاد کنی سه برابر آنچه قرار دادی مگر آنکه گمان میکند که تو کم کردی اجرت او را و اما اگر قطع کنی و بعد بدهی اجرت او را حمل میکند بر و فاپس در این هنگام اگر زیاد کنی حبه از تو میداند این زیادتی را و بنظر میآورد که تو زیاد کردی

١٠٧٤ و نیز دستور فرمودند که بدهی اجرت او را پشت سر فراغش از عمل قال الصادق علیه السلام درباره حمال و اجیر نگذارید خشک شود عرقش مگر آنکه پرداخته شود اجرت او .

۱۷۰۴ فی السفینہ عن ابی جعفر علیہ السلام قال اوحی اللہ عزوجل الی رسول انی شکرتم لجعفر بن ابیطالب اربع خصال فدعاہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ فقال لولا ان اللہ تعالیٰ اخبرک ما اخبرتک . . ما شرت خمر اقط لانی علمت ان شربتها زال عقلی . . وما کذبت قط لأن الکذب ینقص المروءة . . وما زینت قط لانی خفت اذا علمت عمل بی . . وما عبدت ضما قط لانی علمت انه لا یضرو ولا ینفع . . قال علیہ السلام فضرب النبی صلی اللہ علیہ وسلم عأی عاتقه وقال حق علی اللہ عزوجل ان یجعل لک جناحین تطیر بهما مع الملائکة فی جامع الاخبار عن علی بن الحسین علیہ السلام قال یغفر اللہ للمؤمنین کل ذنب و یطہر منہ ما خلا ذنبین ترک التقیہ وتضییع حقوق الاخوان ۱۰۷۷ و ایضاً فی جامع الاخبار قال الصادق علیہ السلام خیر مفاتیح الامور الصدق و خیر خواتیمہما الوفاء ۱۰۷۸

۱۰۷۵ در کتاب سفیہ نقل شدہ از حضرت باقر علیہ السلام کہ فرمود خدا وحی کرد بسوی رسول خدا بدرستی کہ ذات مقدس ماسکر گذاری میکند برای جعفر بن ابیطالب بسبب چهار خصلت پس احضار کرد رسول خدا جعفر را و بہ او خبر داد جعفر گفت اگر نہ این بود کہ خدای متعال خبر داده من خبر نمیدادم . . شراب نخوردم ہرگز چون دانا بودم کہ آشامیدن شراب بر طرف میکند عقل مرا . . و دروغ نگفتم ہرگز برای آنکہ دروغ کم میکند و جاہت را . . و زنا نکردم ہرگز زیرا ترسیدم اگر تجاوز کنم بناموس غیر تجاوز شود بناموس . . و نپرستیدم بت ہرگز زیرا دانستم بت نہ قادر است ضرر برساند و نہ نفع فرمود حضرت باقر (ع) دستی زد پیغمبر خدا بشانہ جعفر و فرمود سزاوار است کہ خدای متعال عنایت کند دو بال کہ پرواز کنی با آنها باملائکہ .

۱۰۷۶ در کتاب جامع الاجبار نقل شدہ از علی بن الحسین علیہ السلام کہ فرمود میآمرزد خدا مؤمنین را از ہر گناہی و پاک میشود از ہر معصیتی سوی دو گناہ . . ترک کردن تقیہ . . و نضییع کردن حقوق برادران . .

۱۰۷۷ و نیز در کتاب جامع الاخبار از حضرت صادق علیہ السلام نقل شدہ کہ فرمود کلیدہای امور راستی است و بہترین عاقبت امور وفاست

۱۰۷۸ در کتاب طرائف الحکم نقل شدہ از حضرت صادق علیہ السلام از پدر بزرگوار و پدر ان گرامش از رسول خدا ص کہ فرمود شبی کہ سیر دادہ شدم بہ آسمانہا تکلم کرد با من پرورگار من جل جلالہ: فرمود یا محمد : پس گفتم لبیک خدای من، پس گفت بدرستی کہ علی حجت من است بعد از تو بر خلق من: و پیشوای اہل طاعت من است ہر کس اطاعت کند اورا مرا

طرائف الحکم عن الصادق عليه السلام عن ابيه عن آباءه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ليلة اسرى بي الى السماء كلمني ربي جل جلاله : فقال يا محمد : فقلت لبيك ربي : فقال : ان علياً حجتى بعدك على خلقى : وامام اهل طاعتى : من اطاعه اطاعنى : ومن عصاه عصانى فانصبه علما لمتك يهتدون به بعدك ١٠٧٩ فى ارشاد الديلمى عن الباقر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ان فى جهنم واديا يستغيث منه اهل النار كل يوم سبعين الف مرة وفى ذلك الوادى بيت من النار وفى ذلك البيت جب من النار وفى ذلك الجب تابوت من النار وفى ذلك التابوت حية لها الف ناب كل ناب الف ذراع قال انس قلت يا رسول الله لمن يكون هذا العذاب قال لشارب الخمر من اهل القرآن وتارك الصلوة ١٠٨٠ جواهر السنيه عن ابي جعفر عليه السلام : قال كان فيما اوحى الله عز وجل الى موسى عليه السلام يا موسى : من زنى زنى به ولو فى العقب من بعده : يا موسى بن عمران : عفى عى اهلك : يا موسى بن عمران : ان اردت ان يكفر خير اهل بيتك فاياك والزنا : يا بن عمران : كما تدين تدان ١٠٨١ فى السفينه قال النبى صلى الله عليه وآله من احسن فيما بقى من عمره لم يؤخذ بما اطاعت كرده : وهر كس مخالفت كند او را مرا مخالفت كرده پس نصب كن او را كه راه نماي براى امت تو باشد وهدايت شوند بوسيله على بعد از تو

١٠٧٥ ودر كتاب ارشاد ديلى از امام باقر ع نقل شده كه بدرستى در جهنم وادى هست كه پناه ميبرند از او اهل آتش در هر روزى هفتاد مرتبه ودر آن وادى خانه هست از آتش ودر خانه چاهى است از آتش ودر آن چاه تابوتى است از آتش ودر آن تابوت ماريست كه براى او هزار نيش است كه درازى هر نيش هزار ذراع است انس گفت گفتم يا رسوا الله مال كيست اين عذاب فرمود از براى شارب خمر از اهل قرآن وتارك نماز

١٠٨٠ در كتاب جواهر السنيه نقل شده از حضرت باقر عليه السلام كه فرمود از جمله اموري كه خدا وحي فرمود بحضرت موسى ع اين بود اى موسى ، هر كس زنا كند زنا خواهد شد با او اگر چه در اعقاب او از بعد او اى موسى پسر عمران عفيف باش تا اهل تو عفيف باشند . اى موسى پسر عمران اگر دوستدارى كه زياد بشود خير اهلبيت تو پس بپرهيز از زنا : هر طور با مردم رفتار كنى با تو همان طور رفتار خواهد شد

١٠٨١ در كتاب سفينه نقل شده كه فرمود پيغمبر خدا هر كس عمل نيك كند در باقىمانده از عمرش اخذ نخواهد شد با آنچه گذشته از گناهانش وهر كس عمل زشت انجام دهد در باقىمانده از عمرش اخذ خواهد شد باول و آخر از گناهانش

مضى من ذنبه ومن اساء فيما بقى من عمره اخذ بالاول والآخر ۱۰۸۲ وفى رواية قال
 النبى ﷺ كن عن عمرك اشح منك على درهمك ودينارك ۱۰۸۳ وفى رواية روى
 صاحب الكشاف فى ذكر عفو يوسف عليه السلام عن اخوته وهى ان اخوة يوسف لما عرفوه
 ارسلوا اليه انك تدعونا الى طعامك بكرة وعشياً ونحن نستحيى منك لما فرط منا قبل
 فقال يوسف عليه السلام ان اهل مصر وان ملكت فيهم فانتهم ينظرون الىّ بالعين الاولى
 ويقولون سبحان من بلغ عبد ابيع بعشرين درهما ما بلغ ولقد شرفت الان بكم و
 عظمت فى العيون حيث علم الناس انكم اخوتى وانى من حفدة ابراهيم الخليل
 ۱۰۸۴ طرائف الحكم قال رسول الله صلى الله عليه وآله ليحيى يوم القيامة اقوام واعمالهم كجبال
 تهامه فيؤمر بهم الى النار قالوا بارسول الله صلى الله عليه وآله عليك مصلين : قال : نعم : كانوا
 يصومون ويصلون وياخذون وهنا من الليل فاذا عرض لهم شئى من الدنيا وثبوا عليه
 ۱۰۸۵ فى انوار النعمانية روى ان رجلاً من بنى اسرائيل رأى فى المنام انه خير ثلاث

۱۰۷۲ و در روايتى پيغمبر خدا فرمود بوده باش بر گذشت عمرت بخيل تر تا بر طلاو

نقره ات

۱۰۸۳ روايت کرده صاحب تفسير كشاف در باره خشش يوسف نسبت به برادرانش بر
 اينكه برادران يوسف پس از آنكه شناختند اورا فرستادند پيش حضرت يوسف كه خوردن توما
 را بسرفره طعام صبح وشام باعث شرمندگى ما است وما حيا مى كنيم از تو بواسطه اعمال ما نسبت
 به تو پس گفت يوسف عليه السلام بدرستى كه اهل مصر و هر چند من پادشاه شده ام آنها نگاه مى كنند
 بمن بنظر اولى و مى گویند منزه است خدائى كه رسانده بنده كه فروخته شد به بيست درهم بمقام
 پادشاهى ولى الان بآمدن شمادر چشمها بزرگ شده ام چون دانسته اند كه شما برادران من هستيد
 و اينكه من از احفاد و اولاد ابراهيم خليل هستم

۱۰۷۴ در كتاب طرائف الحكم روايت شده كه فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله هر آينه
 آورده ميشوند روز قيامت دسته هاى كه داراى اعمال هستند بدل كوههاى تهامه پس ما مور ميشوند
 كه بروند بسوى آتش گفتند يا رسول الله درود خدا بر شما آيا نماز گذارند فرمود بلى روزه
 گيرنده هستند و نماز خوان بلكه مقدارى از شب بعبادت مى گذرانند ولى هر گاه دنيا پيس آيد
 جستند مى كنند بر آن

در كتاب انوار نعمانيه نقل شده كه مردى از بنى اسرائيل در خواب ديد كه سه دعای مستجاب

دعوات مستجابات بان یصر فہا حیث شاء: فشاورا مرثتہ فی محل الصرف فرأت ان یصرف واحدة منها فی حسنہا وجمالہا لیزید حسن المعاشرة بینہما فصر فہا فی ذالک فصارت جمیلۃ فیما بین بنی اسرائیل فاشتہر امرہا الی ان غصبہا ملک ظالم فدعا الرجل غیرۃ بان یصرہا اللہ تعالیٰ علی صورت کلب فصارت کلباً اسودا وجائت الی باب زوجہا و تضرعت الیہ مدۃ حتی رق قلبہ فدعا بان یصرہا اللہ علی صورتہا الاولی فضاعت الدعوات الثلاث فیہا وہی کما كانت بشوم مشاورۃ النساء ۱۰۸۶ و فی البحار روی عن جعفر بن محمد رضی اللہ عنہما روایۃ تکشف عن شدۃ کید النساء و خدعہن و ہوانہ عقلاً قل کان فی بنی اسرائیل رجل صالح و کان لہ مع اللہ معاملۃ حسنۃ و کان لہ زوجۃ و کان ظنیناً بہا و كانت من اجمل اهل زمانہا مفرطۃ فی الجمال و الحسن و کان یقفل علیہا الباب فنظرت يوماً شاباً فہوتہ و ہواہا فعمل لہا مفتاحاً علی باب دارہا و کان یخرج و یدخل لیلاً و نہار امتی شاء و زوجہا لم یشر بذالک : فبقی علی ذالک

دارد و اختیار دارد باینکہ صرف کند آنہارا در ہر محل کہ بخواہد پس مشورت کرد بازنش کہ در چہ محلی صرف کند پس آن زن رأی داد کہ صرف کند یکی را اذ آن سہ تا در جمال و حسن او تا زیاد شود حسن معاشرت بین آن دو پس صرف کرد یکی را در جمال آن زن پس گردید با جمال در میان بنی اسرائیل پس اشتہار یافت بانداۃ کہ جمال او بہ پادشاہ رسید و غصب کرد اورا پادشاہ ظالم پس آن مرد از روی غیرت دعا کرد کہ بگرداند خدا اورا بصورت سگ پس گردید بیک سگ سیاہ و آمد بدرخانہ شوہرش و تضرع و زاری کرد بسوی شوہرش تا اینکہ رقت کرد دل او و دعا کرد کہ خدا بر گرداند اورا بصورت اولی پس بواسطۃ مشورت بازن ضایع شد ہر سہ دعا و این دلیل واضحی است بر شوم بودن مشورت بازن

۱۰۸۶ و در کتاب بحار روایتی نقل شدہ از حضرت باقر علیہ السلام کہ کاشف است از شدۃ مکر زن و خدعہ آنہا و آن چنین است کہ حضرت فرمود در بنی اسرائیل مردی بود صالح و با خدای متعال رابطۃ حسنہ داشت و بود برای او زنی کہ بسیار مورد سوءظن شوہرش بود و آن زن از زنہای ، جمال زمان خود بود و مفرط در حسن و جمال بود و آن مرد در را بہ روی آن زن قفل میکرد پس نظر کرد آن زن روزی بیک جوانی و میل کرد بسوی او و آن جوان ہم میل کرد بسوی آن زن پس کلیدی ساخت آن جوان برای درب منزل آن زن و رفت و آمد میکرد شب

زمانا طویلا فقال لها زوجها يوما وكان عبد بنی اسرائیل وازهدهم انك قد تغيرت على ولم اعلم ماسببه وقد توسوس قلبی علی وکان قد اخذها بکرا ثم قال واشتهي منك انك تحلفی لی انك لم تعرفی رجلا غیری : وكان لبنی اسرائیل جبلا یقسمون به ویتحاکمون عنده وكان الجبل خارج المدینة عنده نهر جار وكان لا یحلف احد عنده کاذبا الا هلك : فقالت له ویطیب قلبک اذا حلفت لك عند الجبل : قال . . نعم : قالت متى شئت فعلت : فلما خرج العابد لقضاء حاجته دخل علیها الشاب فأخبرته بما جرى لهما مع زوجها وانها تريد ان تحلف له عند الجبل وقالت ما یمکنن ان احلف کاذبة ولا اقول لزوجی فبهت الشاب وتحیر وقال فما تضعین : فقالت بگرغدا والبس ثوب مکار وخذ حمارا واجلس علی باب المدینة فاذا خرجنا فانا ادعه یتکتری منك الحمار فاذا اکتراه منك بادروا حملنی و ارفعنی فوق الحمار حتی احلف له وانا صادقة انه مامسنی احد غیرک وغیر هذا المکاری : فقال حبا وکرامة : وانه لما جاء زوجها قال

و روز وهر وقت که می خواست وشوهر آن وگاہ نبود ونمی فهمید: براین منوال بودند زمان زیادی پس گفت آن مرد صالح بز نش روزی واز عابدترین مردم بنی اسرائیل بود و زاهدترین آنها که ای زن تو در اخلاق وزفتار تغییر کردی نسبت بمن ونمیدانم سبب آن چیست ودر قلب من شهادتی وارد میشود ووقتی این مزد ازدواج کرده بود این زن باکره بود ومردی ندیده بود بعد مرد اظهار داشت میل دارم برای من قسم بخوری که مزدی را غیر من ندیده و نمیشناسی؛ و از برای بنی اسرائیل کوهی بود که بآن کوه قسم می خوردند وحل وفصل امور را پای آن کوه می بردند وآن کوه خارج شهرشان بود وپای آن کوه نهری بود جاری دهیچکس قسم بدوروغ نمی خورد مگر آنکه هلاک میشد: آن زن گفت بمردش که دل تو پاک یمیشور اگر من قسم بخورم برای تو نزد آن کوه: گفت بلی: زن گفت هر زمان بخواهی قسم میخورم: بعد عابد برای کاری از خانه خارج شد آن جوان وارد شد بر آن زن وخبر داد بآن جوان گفتگوهای خود را بشوهرش واینکه قصد دارد قسم بخورد برای شوهرش نزد آن کوه وگفت نمیتوانم قسم بخورم بدورغ واز طرفی نمیتوانم واقع را بشوهرم بگویم آن جوان مبهوت ومتحیر شد وگفت بآن زن پس چکار خواهی کرد؛ گفت فردا صبح زود بپوش لباس آدمی که مال بکرایه میدهد و الاغی با خود داشته باش وبنشین دم دروازه شهر پس هر وقت من وشوهرم خارج شدیم من از او میخواهم که کرایه کند از تو الاغت را وقتی پیش تو آمد پیش دستی کن تو وزود بعد از کرایه کردن من را

لها قومی الی الجبل لتحلفی به وقالت مالی طاقة بالمشی فقال اخر جی فان وجدت مکاریا اکتريت لك فقامت ولم تلبس لباسها فلما خرج العابد وزوجته رأَت الشاب ينتظرها فصاحت به یامکاری اکتري کذا حمارک بنصف درهم الی الجبل قال : نعم : ثم تقدم ورفعا الی الحمار وساروا حتی وصلوا الی الجبل فقالت للشاب انزلنی عن الحمار حتی اصعد الجبل فلما تقدم الشاب القت بنفسها الی الارض فانکشفت عورتها فشتت الشاب : فقال : والله مالی ذنب : ثم مدت يدها الی الجبل وحلفت له انه لم يمتها احد ولا نظر انسان مثل نظرك الی مذعر فتك غيرك وهذا المکاری : فاضطرب الجبل اضطراباً شديداً وزال عن مكانه وانكرت بنوا اسرائيل فذلك قوله تعالی : وان كان مكرهم لتزول منه الجبال .

۱۰۸۷ و يعجنی ايضاً نقل حکایة اخرى في مكر المرثة وخداعتها وهي علی نقل منهاج البراعة عن كتاب زهر الربيع كذا لك: كان في الهند رجل شجاع غيور وله

سوار کن برالاغ وبلندم کن تا اینکه قسم بخورم برای شوهرم و راستگو باشم بر اینکه دست کسی بیدن من نرسیده غیر از دست خودت که شوهر منی و غیر از دست صاحب الاغ که مکاری باشد پس آن جوان گفت البته میکنم و قبول دارم: و بعد از دستورات زن بآن جوان شوهر زن آمد و گفت بزنش بر خیز برویم بطرف کوه که قسم بخوری بکوه: زن گفت من حال پیاده روی ندارم - مرد گفت خارج بشو اگر مکاری یافتم مرکبی کرایه میکنم برای تو زن برخواست و نهوشید لباسهای خود را پس از آنکه عابد و زنش خارج شدند زن جوان را دید منتظر آنها است زن داد زد یامکاری کرایه میکنم این الاغ را بنصف درهم تا کوه: (راضی هستی) گفت بلی. و جلورفت و بلند کرد زنا و گذاشت اورا بالای الاغ و رفتند تا رسیدند بکوه زن بجوان گفت پیاده کن مرا تا بروم بالای کوه تا خواست جوان نزدیک شود زن خود را پرت کرد بزمین بطوری که عورتش ظاهر شد برای آن جوان زن مکار شروع کرد بفحش دادن بجوان: جوان گفت بخدا قسم من گناهی نکردم: بعد دست بالا برد بسوی کوه و برای شوهرش قسم خورد که دست نزده بیدن او احدی و نظر نکرده انسانی مثل نظر کردن تو بسوی من از زمانی که شناختم من تو را و غیر از تو و غیر این مکاری و صاحب الاغ: پس بلرزه درآمد کوه لرزش شدیدی و بلند شد از محل خود و انکار کردند بنوا اسرائيل: و این است قول خدای متعال: وان كان مكرهم لتزول منه الجبال .

۱۰۸۷ - و دوست دارم نقل کنم حکایة دیگری در مکر زن و خدعه او و آن حکایت بنا بر نقل کتاب منهاج البراعة از کتاب زهر الربيع چنین است بود در همدردی شجاع و غیر تمندواز

امراة جميلة فاتفق انه سافر عنها فجلست يوما على قصرها فرأت برهمنًا من براهمة الهند شابا فحصل بينهما عشق و وصال وكان يأتي اليها متى ما اراد : فخرجت يوما الى بيت جارها واتي ذلك الشاب الى منزلها فلم يجدها فخرج في طلبها فلما دخلت اخذ الشاب الهندي سوطا كان معه وضربها : وكان في تلك الحالة اتى زوجها من السفر فقال لها برهمن : هذا زوجك اتى فكيف الحيلة : فقالت : اضربني بهذا السوط فاذا دخل زوجي و سألك فقل ان هذه المرثه فيها صرع اتى بعد سفرك وطلبوني لا عون بها بالاسماء واقراء عليها واضربها حتى يخرج منها الجن فتكدرت على زوجها عيشه وخرج الشاب الهندي : وبعد هذا صارت كلما اشتبهت وصال الشاب الهندي صرعت نفسها ومضى زوجها يلتمس من الهندي والهندي يمّ عليه و يأخذ منه حق الجعالة حتى ياتي الى منزله لاجل ان يعونها مما عنده فصار الرجل الغيور قوادا ديوتا ۱۰۸۸ وفي حكمة آل داود امراة السوء غلّ يلقميه الله في عنق من يشاء : وقال داود

برای او بود زنی دارای جمال پس اتفاق افتاد برای مرد مسافرتی و دوری از آن زن پس نشسته بود روزی بالای قصرش چشمش افتاد به برهمن جوانی از براهمه هند پس حاصل شد بین آن دو عشق و علاقه و چنان رابطه بین آن دو برقرار شد که میآمد پیش آن زن هر وقت دلش میخواست : روزی خارج شد آن زن بسوی خانه همسایه اش و آن جوان آمد بمنزل آن زن نیافت آن زن را : پس خارج شد بطلب آن زن : پس از آنکه زن داخل خانه شد گرفت جوان هندی تازیانه که با او بود و زد آن زن را و در آنحال شوهر زن از سفر آمد برهمن به آن زن گفت این است شوهر تو راه چاره چیست آن زن گفت بزنی مرا با این تازیانه و وقتی شوهرم داخل شد و پرسید بگو بدستیکه این زن در او مرض صرع عارض شده بعد از سفر تو و مرا خواسته اند که دعا بخوانم باسم هائی و بخوانم براو و بزنی او را با تازیانه تا اینکه خارج شوند از بدن او چن ها : پس ناگوار شد زندگانی بر شوهر آن زن بواسطه مرض زنی و آن هندی از خانه خارج شد : و بعد از آن این طور شد که هر وقت آن زن میل بهندی پیدا میکرد واشتهای هندی بسرش میآمد مرض صرع بخود میبست و میرفت شوهر بیچاره اش خواهش میکرد از هندی و هندی منت بر او میگذاشت و حق الزحمه هم میگرفت تا اینکه میآمد بمنزل آن مرد برای علاج درد آن زن بآن عوزات و دعاها پس بر اثر حيله زن مرد غیرت مند واسطه زشتی شد و دیوث.

۱۰۸۸ - و در حکمت آل داود نقل شده که زن بد : غلی است که میاندازد خدا آنرا

عَلَيْهَا الْمَرْأَةُ السُّوءُ كَالْحَمَلِ الثَّقِيلِ عَلَى الشَّيْخِ الْكَبِيرِ : وَالْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ كَالتَّاجِ الْمَرْصُوعِ بِالذَّهَبِ كُلَّمَا رَأَاهَا قَرَّتْ عَيْنُهُ ۱۰۸۹ وَعَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً قَالَ عَلَيْهَا الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاتُ الصَّالِحَةُ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً حُورِيَّةً مِنْ حُورِ الْعَيْنِ وَقَنَا عَذَابَ النَّارِ أَمْرًا السُّوءِ ۱۰۹۰ طُرَائِفُ الْحُكْمِ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْبَلَ قَوْمٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَجِدُونَ لِنَفْسِهِمْ حَسَنَاتٍ : فَيَقُولُونَ : إِلَهِنَا وَسَيِّدُنَا مَا فَعَلْتَ حَسَنَاتِنَا فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : اكْتَهَمُوا الْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ لِتَأْكُلَ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطْبَ الْحَلْفَاءَ ۱۰۹۱ وَفِي هَذَا الْكِتَابِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسٌ لِأَجْنَحٍ عَلَى مَنْ قَتَلَهُنَّ فِي حِلٍّ أَوْ حَرَمٍ : الْحَيَّةُ وَالْعَقْرَبُ وَالْفَارَقَةُ وَالْحِدَاءُ وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ .

۱۰۹۲ فِي مَجْمُوعَةِ وَرَامٍ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلسَّفِيَّانِ الثَّوْرِيِّ يَا سَفِيَّانَ خَصَلْتَانِ مِنْ

بِگرددن هر کس بخواهد: و نیز حضرت داود فرموده زن بد مثل بار سنگینی است که بر دوش پیر مردی گذاشته شود وزن خوب مثل تاج نگینی نشان است بطلا که هر وقت به بیند روشن شود چشمش .

۱۰۸۹ - و از مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده در باره قول خدای متعال ربنا آتینا فی الدنيا حسنة فرمود یعنی زن با جمال صالحه و فی الآخرة حسنة یعنی حوریه از حور العین بهشت و قنای عذاب النار یعنی زن بد زشتخو .

۱۰۹۰ - در کتاب طرائف الحكم نقل شد از حضرت باقر علیه السلام که فرمود روز قیامت که بشودر و میآورد دستت بسوی خدا بجهة حساب پس نمیباید از برای خود حسنه و عمل نیکی : پس میگویند : بار خدایا پس کجا است حسنات اعمال ما پس ندا میرسد از طرف خدا: که از بین برده حسنات شمارا غیبیت کردن شما بدرستی که غیبیت میخورد حسنات را همانطوریکه میخورد آتش هیزم را و خوب حلقا را که سریعترین و مهیاترین چوبها است برای سوختن (ظاهراً حلقا چوبی است که پوست آن را بآهک و غیره میزنند و در بنائی بکار میبرند و بفارسی او را لوخ میگویند .

۱۰۹۱ - و در همان کتاب نقل شده از رسول خدا که فرمود پنج حیوان است که باکی نیست بر کسی که بکشد آنها را چه در حرم باشد و چه در خارج از حرم : مسار : عقرب : موش : پرنده لاش خور : سگ هار .

۱۰۹۲ - در کتاب مجموعه ورام نقل شده که امام صادق علیه السلام بسفیان ثوری فرمود دو وصلت است که هر کس مراعات کند آن دو را داخل بهشت میشود گفت سفیان چیست آن دو

لزمهما دخل الجنة قال وما هما يا بن رسول الله قال صلى الله عليه وآله : احتمالك ما تكره اذا احببه الله : وترك ماتحب اذا ابغضه الله فاعمل بها واناشريكك .

۱۰۹۱ فی الكشكول لما وصل الرشيد الكوفه قاصدا الحج خرج اهل الكوفه لينظروا اليه وهو في هودج عال فقال البهلول يا هارون فقال من المتجرى علينا فقيل هو البهلول يا امير المؤمنين فرجع السجف فقال البهلول يا امير المؤمنين روينا بالاسناد عن قدامة بن عبدالله العامري قال رايت رسول الله صلى الله عليه وآله يرمى جمرة العقبه لا ضرب ولا طرد ولا قال اليك اليك و تواضعك يا امير المؤمنين في سفرك هذا خير من تكبرك فبكى الرشيد حتى جرت دموعه على الارض وقال احسنت يا بهلول زدنا فقال ايما رجل اتاه الله مالا او جمالا وسلطانا فانفق ماله وعف جماله وعدل في سلطانه كتب في ديوان الله من الأبرار فقال الرشيد احسنت وامر له بجائزة فقال لا حاجة لي فيها ردها الي من اخذتها منه قال فتجرى عليك رزقا يقوم بك قال فرجع البهلول طرفه الى السماء وقال يا امير المؤمنين اتاوانت عيال الله فمحال ان يذكرك وينساني

ای پسر رسول خدا فرمود تحمل کردن تو چیز بر اکه خوش نداری در وقتی که دوست دارد آنرا خدا و ترک کردن تو چیز بر اکه خوش داری وقتی که خدا مبعوض دارد او را و فرمود باین کلمه عمل کن و منهم شریک تو .

۱۰۹۳ - در کتاب کشکول نقل شده در سفریکه هارون قصد حج داشت رسید بکوفه مردم کوفه خارج شدند بجهت دیدن او و قرار گرفته هارون در هودج بلندی بهلول گفت ای هارون : هارون گفت کیست این مرد با جرئت که یعنی نام مرا ذکر کرد و امیرالمؤمنین نگفت گفته شد بهارون که بهلول بود پس بلند کرد پرده را از هودج و گفت در این هنگام بهلول یا امیرالمؤمنین روایت بما رسیده بسندهائی از قدامة بن عبدالله عامری که گفت دیدم رسول خدا ص را که رمی میکرد در جمرة عقبه در حالیکه نه کتک زده میشد بکسی و نه دور کردن بود کسیر او نه برویائی جهت تشریفات پیغمبر خدا ص و فروتنی یا امیرالمؤمنین در این سفر بهتر است از تکبر تو : پس گریه کرد رشید بقدریکه جاری شد اشک چشم رشید بزمین و گفت احسنت ای بهلول : زیاد کن نصیحت را گفت بهلول ای هارون هر مردیکه عطا کند خدا مالی را باو و جمال و سلطنتی پس انفاق کند مالش را و حفظ کند جمالش را و عدالت کند در سلطنتش نوشته شود در دفاتر الهی از ابرار و نیکان پس گفت رشید احسنت و دستور داد جائزه به او بدهند بهلول گفت حاجتی نیست مراد در جائزه تورد کن ای رشید این جائزه را از هر کس

۱۰۹۴ مجموعه ورام قال النبی ﷺ سبعة اسباب يكتب للعبد ثوابها بعد وفاته رجل غرس نخلا : او حفرت برا : او اجرى نهراً : او نبى مسجداً : او كتب مصحفاً : او ورث علماً : او خلف ولداً يستغفر له بعد وفاته ۱۰۹۵ وايضاً فى هذا الكتاب قال الرضا عليه السلام سبعة اشياء من غير اشياء من الاستهزاء من استغفر الله بلسانه ولم يندم بقبله فقد استهزء بنفسه ومن سئل الله التوفيق ولم يجتهد فقد استهزء بنفسه ومن سئل الله الجنة ولم يصبر على الشدائد فقد استهزء بنفسه و من تعوّن من النار ولم يترك شهوات الدنيا فقد استهزء بنفسه ومن ذكر الموت ولم يستعدله فقد استهزء بنفسه ومن ذكر الله ولم يشق لقاءه فقد استهزء بنفسه ۱۰۹۶ فى السفينه قال ابو بصير للصادق عليه السلام جعلت فداك يا بن رسول الله انى لا غتم واحزن من غير ان اعرف لذلك سبباً فقال ابو عبدالله عليه السلام ان ذلك الحزن يصل اليكم منائم ذكر رسول الله ﷺ

گرفتی از او گفت رشید روزی هست که بسوی تو رانده شده و وافى است باورتو پس بلند کرد بهلول سر را و دوخت چشمها را باسماں و گفت یا امیر المؤمنین من وتوعیال و روزی خور خدا هستم نمیشود تو را خدا فراموش نکند و مرا فراموش کند.

۱۰۹۴ - در کتاب مجموعه ورام نقل شده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هفت چیز است که نوشته میشود از برای بنده ثواب آنها بعد از مرگ او : هر دیکه بکار درختی : و یا بکند چاهی : و یا جاری کند قناتی : و یا بنا کند مسجدی : و یا بنویسد قرآنی : و یا بارش بدهد علمی : و یا بماند از او و لدی که استغفار کند برای او بعد از مرگش .

۱۰۹۵ - و نیز در کتاب مجموعه ورام از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که حضرت فرمود هفت چیز بغیر چیزهائی استهزاء ست و سخریه هر کس استغفار کند بزبان و ببدل نادم نباشد خود را مسخره کرده و هر کس از خدا بخواد توفیق و جدو جهد نکند خود را مسخره کرده و هر کس از خدا بهشت بخواد و صبر نکند در شدائد خود را مسخره کرده و هر کس پناه ببرد بخدا از آتش و ترک نکند شهوات دنیوی را خود را مسخره کرده و هر کس یاد مرگ کند و مهیای مرگ نشود خود را مسخره کرده و هر کس خدا را یاد کند و اظهار اشتیاق ملاقات نکند خود را مسخره کرده .

۱۰۹۶ - در کتاب سفینه نقل شده از ابو بصیر که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم فدایت شوم یا بن رسول الله گاهی میشود محزون و مغموم میشوم بدون اینکه برایش سببی بدانم حضرت فرمود بدرستی که این حزن میرسد بشما بواسطه ارتباط شما بما بعد فرمود این مربوط است بطینت و گل شما .

ان ذالك من اجل الطَّيِّبَةِ ۱۰۹۷ و في هذا الكتاب ايضاً في باب وعظ روى انه جاء الصادق عليه السلام رجل فقال له بابي انت وامى يا بن رسول الله علمنى موعظة فقال عليه السلام ان كان الله تبارك و تعالى تكفل بالرزق فاهتمامك لماذا وان كان الرزق مقسوما فالحرص لماذا وان كان الحساب حقاً فالجمع لماذا وان كان الثواب حقاً فالكسل لماذا وان كان الخلف من الله عزوجل حقاً فالبخل لماذا وان كان العقوبة من الله عزوجل النار فالمعصية لماذا وان كان الموت حقاً فالفرح لماذا وان كان العرض على الله حقاً فالمكر لماذا وان كان الشيطان عدواً فالغفلة لماذا وان كان الممر على الصراط حقاً فالعجب لماذا وان كان كل شيئى بقضاء وقدر فالحزن لماذا وان كانت الدنيا فانية فالطمأنينة اليها لماذا ۱۰۹۸ في الكافي عن ابى عمرو الزبيرى عن ابى عبدالله عليه السلام قال قلت له اخبرنى ايها العالم اى الاعمال افضل عند الله قال ما لا يقبل الله شيئاً الا به قلت ما هو قال الايمان بالله الذى لا اله الا هو الى ان قلت الا تخبرنى

۱۰۹۷ - و در همان کتاب نیز از حضرت صادق عليه السلام روایت شده که مردی آمد خدمت حضرت صادق ع و عرض کرد پدر و مادرم فدای شما یا بن رسول الله بیاموزید بمن موعظه پس حضرت فرمود اگر خدای متعال متکفل روزیست پس حرص و رزیدن برای چه و اگر رزق تقسیم شده و آنچه قسمت است میرسد پس ولع برای چه؛ و اگر حساب حق است پس جمع برای چه؛ و اگر ثواب و جزای اعمال حق است پس کسل بودن برای چه؛ و اگر عوض در مقابل اموال از طرف خدا حق است پس بخل و رزیدن برای چه؛ و اگر عقوبت خدا عزوجل برای گناه کار آتش است پس گناه کردن برای چه؛ و اگر مرگ حق است و ناچار میآید پس سرور و فرح برای چه؛ و اگر عرض انسان در پیشگاه خدا و ناچار بمحضر پروردگار برده میشود پس مکر و حیله برای چه؛ و اگر شیطان دشمن انسان است پس غفلت از او برای چه و اگر مرور و عبور برصراط حق است پس خود پسندی برای چه؛ و اگر هر چیزی بقضا و خواست خداست پس غم و اندوه برای چه و اگر دنیا فانی است و برای اوقائی نیست پس اعتماد بسوی او برای چه .

۱۰۹۷ - در کتاب کافی از ابی عمرو الزبیری نقل شد که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم خبر بده مرا ای عالم که آیا کدام عمل بافضلیت تر است در نزد خدا فرمود آن چیزیکه قبول نمیکند خدا عملی را مگر بواسطه او گفتم چیست آن فرمود ایمان بخدائیکه لا اله الا هو تا آنجا که راوی گفت عرض کردم آیا خبر نمیدهی از ایمان که قول است آن ایمان و عمل یا قول

عن الایمان اقول هو وعمل ام قول بالاعمل فقال الایمان عمل کله والقول بعض ذالك العمل قلت الایمان ینقص و ینزید قال نعم : قلت و کیف ذالك قال لان الله تبارک و تعالی فرض الایمان علی جوارح بنی آدم و قسمه علیها و فرقہ فیها فلیس من جوارحه جارحة الاوقد و گلت من الایمان بغير ما و کل به اختها فمنها قلبه الذی به یعقل و یفقه و یفهم و هو امیر بدنه و منها عیناه التان یبصر بهما و اذناه یرسم بهما و رجلاه التان یمشی بهما و فرجه الذی الباه من قبله و لسانه الذی ینطق به و رأسه الذی فیہ وجهه فلیس من هذه جارحة الاوقد و گلت من الایمان بغير ما و کلت به اختها بفرض من الله تبارک اسمه ینطق به الکتاب ۱۰۹۹ فی السفینه فی شیخ عن یعقوب بن میثم التمار مولى علی بن الحسین علیه السلام قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام فقلت له جعلت فداک یا بن رسول الله انى وجدت فی کتب ابی ان علیاً علیه السلام قال لابی میثم احبب حبیب آل محمد وان کان فاسقا زانیا و ابغض مبغض آل محمد وان کان صواماً قواماً فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یقول الذین آمنوا و عملوا

است بدون عمل : فرمود ایمان عمل است کلش و قول بعضی از این عمل است : گفتم ایمان تمام میشود و ناقص میشود : فرمود بلی : گفتم چگونه است این : فرمود برای آنکه خدای متعال واجب کرده است ایمان را بر جوارح و اعضاء بنی آدم و تقسیم کرده است بر آنها و هیچ عضوی نیست مگر آنکه واگذار شده بآن از ایمان بغير از آنچه واگذار شد به عضو دیگر : پس بعضی از اعضا دل انسانی است که بآن تعقل می شود و بآن انسان درک میکند و میفهمد و آن قلب فرمانفرمای بدن است : و بعضی از اعضا دو چشم است که بآنها میبینند و دو گوش است که بآنها میشنود و دو پا است که بآنها راه میرود و از جمله اعضاء فرج انسان است که بوسیله آن دفع غرائز جنسی میشود و زبان است که وسیله نطق و صحبت کردن است و از جمله سراسر است که در پوست روی انسان پس نیست در انسان عضوی مگر آنکه واگذار شده بآن از ایمان غیر از آنچه واگذار شده بعضو دیگر و این تقسیم واجب است از طرف خدای متعال و قرآن کریم نیز بآن ناطق است

۱۰۹۹ - در کتاب سفینه در باب شیخ نقل شده از یعقوب بن میثم تمار غلام علی بن الحسین علیه السلام که گفت وارد شدم بر حضرت باقر علیه السلام پس گفتم فدایت شوم یا بن رسول الله بدرستی که من یاقم در کتابهای پدرم که علی علیه السلام فرموده است به پدرم میثم دوست بدار دوست آل محمد را و هر چند روزی گیر باشد و نماز گذار و فرموده علی علیه السلام که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود

الصالحات اولیئک هم خیر البریه ثم التفت الیّ وقال هم والله انت وشیععتک یا علی و میعادک و میعادهم الحوض غداً غراً محجلین متوجین فقال ابو جعفر علیه السلام هكذا هو عیانا فی کتاب علی علیه السلام.

۱۱۰۰ و فی هذا الكتاب عن ابي هارون قال كنت جليسا لابي عبد الله عليه السلام بالمدينة ففقدني اياماً ثم اتى حببت اليه فقال لي لم ارك منذ ايام يا ابا هارون فقلت ولد لي غلام فقال بارك الله لك فيه فاسمته قلت سمته محمد افا قبل عليه السلام بخده نحو الارض وهو يقول محمد محمد محمد حتى كاد يلصق خده بالارض ثم قال بنفسه وبولدي وبأمي وبأبوي وباهل الارض كلهم جميعاً الفداء لرسول الله صلى الله عليه وآله لاتسبه ولا تضربه ولا تسمي اليه.

۱۱۰۱ مجموعة ورام سئل امير المؤمنين عليه السلام من اعظم الناس شقاوة قال من ترك الدنيا الدنيا ففاته الدنيا وخسر الآخرة : ورجل تعبدوا اجتهد وصام رياء للناس

الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه و بعد بمن توجه کرد و فرمود آنها یعنی خیر البریه بخدا قسم تو با علی و شیعیان تو هستند و وعد گاه تو و آنها در فردای قیامت حوض کوثر است در حالتیکه روسفید و رستگار هستند و تاجی بر سردارند پس فرمود حضرت صادق علیه السلام همینطور است که گفتمی در نوشته جدم علی علیه السلام .

۱۱۰۰- و در همان کتاب از ابي هارون نقل شده که گفت من همنشین حضرت صادق علیه السلام بودم در مدینه و چند روزی حضور حضرت نرسیدم بعد که خدمت حضرت رسیدم فرمود چند روز است که ندیدم تو را ای ابا هارون (یعنی کجا بودی) پس گفتم خدا بمن پسری عنایت کرد و از اینجهت نتوانستم خدمت برسم فرمود مبارک کند خدا برای تو قدم او را بعد فرمود نام او را چه گذاشته : عرض کردم محمد: پس رو کرد حضرت بطرف زمین باندازه که نزدیک بود صورت حضرت بزمین برسد و سه مرتبه فرمود محمد محمد محمد بعد فرمود جان من و اولاد من و مادر من و پدر من و جان اهل روی زمین کل آنها تمامشان فدای رسول خدا باد فحش ندعی او را و او کتک زنی او را و کاری نکنی که بدحال کنی او را.

۱۱۰۱- در کتاب مجموعه ورام نقل شده که سئول شد از امیر المؤمنین علیه السلام که آیا کیست بزرگترین مردم از جهت شقاوت فرمود کسیکه ترک کند دنیا را بواسطه دنیا پس از دست داده دنیا را و زیان کار است در آخرت. و مردیکه عبادت و جد جهد کند و روزه بدارد بجهت خوش آیند مردم این است که محروم شده بواسطه دنیا از دنیا و رنج و تعب هم عاید او شده

فذلك الذى حرم لذات الدنيا من الدنيا ولحقه التعب الذى لو كان مخلصا لاستحق ثوابه فورداخرة وهو يظن انه قد عمل مائتة بل به ميزانه فيجده هباء امنثور اقبل فمن اعظم الناس حسرة قال عليه السلام من راي ماله فى ميزان غيره فادخله الله به النار وادخل ورائه به الجنة قيل وكيف يكون ذلك قال عليه السلام كما حدثنى بعض اخوانى عن رجل دخل عليه وهو يسوق فقال له يا فلان ما تقول فى مائة الف فى هذا الصدوق قال ما اديت منها ان كوتها قط ولا وصلت رحما قط قال قلت فعلى ما جمعتها قال لجفوة السلطان ومكاثرة العشيرة ولخوف الفقر على العيال ولروعة الزمان قال ثم الم يخرج عنده حتى فاضت نفسه ۱۱۰۲ فى السفينه قال الصادق عليه السلام قال النبى صلى الله عليه وآله اجبرئيل عظنى فقال جبرئيل عس ماشئت فانك ميت واجب ماشئت فانك مفارقة واعمل ماشئت فانك ملاقيه عز المؤمن صلوته بالليل وشره كفه عن اعراض الناس .

۱۱۰۳ فى السفينه قال عليه السلام لرجل وهو يوصيه اقلل من شهواتك يسهل عليك

واين آنچنان كسى است كه اگر براى خدا كار ميكرد استحقاق ثواب داشت: پس وارد مى شود در آخرت واو گمان ميكند كه كارى انجام داده كه سنگين شود به آن ميزان عملش پس مى يابد آن را بوج و باطل شده گفته شد پس كيست بزرگترين مردم از جهة حسرت فرمود كسى است كه به بيند مال خود را در ميزان غير و بسبب آن مال داخل آتش مى شود و وراثت بسبب آن مال داخل بهشت مى شوند گفته شد چگونه مى شود اين مطلب فرمود اينطور حديث كرد براى من بعضى از برادران من از مردى كه وارد شد بر آن مرد در حاليكه مشرف بمرگ بود گفت چه مىگوئى درباره هزار دينار كه در اين صندوق است گفت نداده ام ذكوة آنها را هيچ وقت وصله رحم نكرده ام باين مال هيچوقت مىگويد گفتم پس بچه منظور جمع كردى اين مال را بچه وسيله جمع كردى گفت بوسيله ظلم و جور و بوسيله زيادى طائفه و بواسطه ترس بر عيالاتم از فقر و حوادث زمانه و آن مرد گفت من از پيش او خارج نشدم تا اينكه جانش بيرون آمد

۱۱۰۲ - در كتاب سفينة البحار از امام صادق (ع) نقل شده كه پيغمبر خدا فرمود بجبرئيل

موعظه كن مرا جبرئيل گفت زندگى كن در دنيا بهر جور كه ميل دارى عاقبت ميميرى: و دوست بدار هر چه ميخواهى بدرستى كه جدائى خواهد افتاد بين تو و او و هر چه ميخواهى بكن عاقبت بان خواهى رسيد عزت مؤمن بنماز شب خواندن است: و شرف مؤمن خود دارى از عرض مردم است

۱۱۰۳ - و در همان كتاب است كه پيغمبر (ص) بمردى كه او را وصيت مي فرمود فرمود كه

الفقر و اقلل من الذنوب یسهل عليك الموت و قدیم مالک امامک یسرك اللحاق بدواقنع بما اوتیة یخفف عليك الحساب و لا تتشاغل عما فرض عليك بما قد ضمن لك فانه لیس بغایتك ما قد قسم لك و لست بلا حق ما قد زوی عنك ۱۱۰۴ فی السفینه عن الصادق ع قال صلوة اللیل تحسن الوجه و تحسن الخلق و تطیب الریح و تدبر الرزق و تقضى الدین و تذهب بالهم و تجلو البصر ۱۱۰۵ فی الوسائل عن ابی حمزه عن بعض الأئمه قال ان الله تبارک یقول ابن آدم تطولت عليك بثلاثه : سمرت عليك ما لو یعلم به اهلك ما واروك : و اوسعت عليك فاستقرضت منك فلم تقدم خیراً و جعلت لك نظرة عند موتك فلم تقدم خیراً .

۱۱۰۶ فی الوسائل عن جعفر بن محمد عن ابیه قال من عدل فی وصیة كان کمن تصدق بها فی حیوته و من جار فی وصیة لقی الله عزوجل یوم القیامه و هو عنه معرض کن شهوات را تا آسان شود بر تو تنگدستی : و کم کن از گناهانت که آسان شود بر تو مرگه : و مقدم بر خود بفرست مالت را تا خوشحال شوی به بر خورد بآن : و قناعت کن با آنچه عطا شدی تا سنگین نشود و سبک شود بر تو حسابت : و رومگردان از آنکه واجب شده بر تو بسبب چیزی که ضمانت شده بدستی که فوت نخواهد شد از تو آنچه تقسیم شده برای تو و نخواهی رسید بچیزیکه از تو صادر نشده (یعنی عباداتی که ترک کردی بواسطه اشتغال بدنیا) .

۱۱۰۴ - و در همان کتاب ذکر شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود نماز شب روزه نیکو میکند : و اخلاق را نیکو میکند : و بو را خوش میکند : و روزی را وسیع میکند : و قرض را ادا میکند : و هم و غم را زائل میکند : و چشم را جلا میدهد .

۱۱۰۵ - در کتاب وسائل نقل شده از ابی حمزه از بعضی از ائمه که فرموده خدای متعال ای پسر آدم عنایت کردم بر تو بسه چیز : پوشانیدم بر تو اعمالی که اگر بدانند اهل تو دفن نمیکنند تو را : و توسعه مالی دادم بر تو و بعد قرض خواستم از تو از دادن ابا کردی : و قراردادم برای تو مهلتی تا دم مرگ تا شاید وصیت کنی و اقدام کنی بعمل خیری باز هم کار نیکی نکردی (بوصیت کردن) .

۱۱۰۶ - در کتاب وسائل نقل شده از امام ششم از پدر بزرگوارش که فرمود هر کس بعدالت وصیت کند (بعضی را ترجیح ندهد بر بعضی) خواهد بود مثل کسیکه صدقه داده است بمالش در زندگانی خودش و هر کس تعدی کند در وصیت ملاقات خواهد کرد خدا را عزوجل روز قیامت در حالیکه الطاف خدا شامل حالش نباشد .

۱۱۰۷ و فی هذا الكتاب عن جعفر بن محمد عليه السلام عن ابيه عليه السلام قال قال علي عليه السلام الحيف في الوصيه من الكبائر ۱۱۰۸ فی الوسائل عن حماد بن عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال له رجل اني خرجت الى مكة وصحبتني رجل فكان زميلي فلما ان كان في بعض الطريق مرض و ثقل ثقلا شديدا فكننت اقوم عليه ثم افاق حتى لم يكن به بأس فلما ان كان في اليوم الذي مات فيه افاق فمات في ذلك اليوم فقال ابو عبد الله عليه السلام ما من ميت تحضره الوفات الا رد الله عليه سمعه و بصره و عقله للوصيه آخذ للوصيه او تارك وهي الراحة التي يقال لها راحة الموت فهي حق على كل مسلم ۱۱۰۹ فی ارشاد الديلمي قيل ان عابدا احتضر فقال ما تأسفني على دار الاحزان والغموم والخطايا والذنوب وانما تأسفني على ليلة نمتها ويوم افطرته وساعة غفلت عن ذكر الله ۱۱۱۰ فی انوار البهيه قال الباقر عليه السلام

۱۱۰۷- ودر همان کتاب است از امام ششم از پدر بزرگوارش که فرمود فرموده است علی علیه السلام تعدی و ترجیح در وصیت از گناهان کبیره است .

۱۱۰۸- در کتاب وسائل نقل شده از حماد پسر عثمان از حضرت صادق علیه السلام که فرمود مردی گفته است بآن حضرت که من حرکت کردم بسوی مکه و رفیق شد بامن مردی و بامن هم سفره شد : پس از طی کردن بعضی از راه آن مرد مریض شد و مرضش شدت کرد سخت و من پرستار او بودم تا وقتی که خوب شد بطوریکه باکش نبود و در همان روزیکه خوب شد و مرضش مرتفع شد از دنیا رفت : فرمود حضرت صادق علیه السلام هیچ کس نیست از مردگان که مرگش برسد مگر آنکه رد میکند خدا باو گوش و چشم و عقلش را برای وصیت کردن چه وصیت بکند و چه نکند و این است راحتی که گفته میشود بآن راحة الموت پس وصیت حق است بر هر مسلمانی .

۱۱۰۹- در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که گفته شده عابدی در حال احتضار گفت نیست افسوس و تأسف من بر این سرای پر غم و حزن و آلوده بخطاها و گناهان بلکه تأسف من بر شبی است که خوابیدم و بر روزیست که روزه دار نبودم و بر ساعتی است که غفلت داشتم از یاد خدا .

۱۱۱۰- در کتاب انوار البهیه نقل شده که حضرت باقر علیه السلام فرمود در مقام وصیت بجابر جعفی که ای جابر غنیمت بدان از اهل زمانت پنج چیز را : اگر حاضر شوی شناخته نشوی : و اگر غائب شوی کسی از تو جويا نشود : و اگر مشاهده شوی مورد مشورت قرار نگیری : و اگر کلامی بگوئی مورد قبول واقع نشود : و اگر خواستگاری کنی زن بتو ندهند .

فی وصية لجابر الجعفی یا جابر اغتتم من اهل زمانك خمسا : ان حضرت لم تعرف : وان غبت لم تفتقد : وان شهدت لم تشاور : وان قلت لم يقبل . قولك : وان خطبت لم تزوج ۱۱۱۱ و فی هذا الكتاب قال الباقر عليه السلام مثل الحاجة الى من اصاب ماله حديثا كمثل الدرهم فی فم الافعى انت اليه مجوج وانت منها على خطر ۱۱۱۲ فی السفينة قال الصادق عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله اغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الى حال .

۱۱۱۳ و فی هذا الكتاب ان هارون كتب الى موسى بن جعفر عليه السلام غطني واوجز فكتب عليه السلام ما من شيء تراه عينك الا وفيه موعظة ۱۱۱۴ فی السفينة قال الصادق عليه السلام ما عتصم عبد بمثل ما عتصم بغض البصر فان البصر لا يغض عن محارم الله الا وقد سبق الى قلبه مشاهدة العصمة والجلال ۱۱۱۵ مجموعة ورام عن الحسن بن علي عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله من قرب دينه من ارض الى ارض اخرى وان كان شبرا استوجبه الجنة وكان رفيق ابيه

۱۱۱۱ - و در همان کتاب ذکر شده که حضرت باقر علیه السلام فرمود مثل حاجت بسوی کسیکه تازه بمال رسیده مثل درهمی است که در دهن افعی باشد که تو بآن محتاج باشی و از آن افعی در خطر باشی .

۱۱۱۲ - و در کتاب سفینه ذکر شده که حضرت صادق علیه السلام فرموده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده است غافل تر از تمام مردم کسی است پند نگیرد از تغییرات دنیا از حالی بحالی (مثل اینکه دیروز موهایم سفید نبود سفید شد و کمرم خمیده نبود خمیده شد و در پیشانی ام چرک نبود چرک دار شد .

۱۱۱۳ - و در همان کتاب ذکر شده که هارون نوشت خدمت موسی بن جعفر علیه السلام که مرا موعظه بفرما و مختصر باشد حضرت نوشت که هیچ چیزی نیست که به بیند چشم تو آنرا مگر آنکه در آن موعظه هست .

۱۱۱۴ - و در همان کتاب ذکر شده که حضرت صادق علیه السلام فرموده حفظ از گناه نمیشود احدی بتملیکه حفظ میشود از بستن چشم در وقت گناه زیرا که چشم بسته نمیشود از حرام خدا مگر پس از دیدن دل عصمت و جلال را (یعنی عظمت و جلال پروردگار) .

۱۱۱۵ - در کتاب مجموعه ورام ذکر شده از حسن بن علی علیه السلام هر کس بواسطه حفظ دینش فرار کند از محلی به محلی و هر چند باندازه و جبی باشد مستوجب بهشت میشود و خواهد بود مصاحب و مجاور ابراهیم علیه السلام و پیغمبرش محمد صلی الله علیه وآله .

ابراهیم و نبیه محمد صلی الله علیه و آله و فی هذا الكتاب عن حذیفه قالوا یا رسول الله ما اعمار امتك قال صلی الله علیه و آله مصارعهم من الخمسين الى الستين ۱۱۱۷ و فیہ صاحب صبی بشیخ یا احذب بکم ابعت هذا القوس یا عماء فقال یا بنی ان عشت اعطيتها بغير ثمن.

۱۱۱۸ فی الصافی سورة بنی اسرائیل فی ذیل ان السمع والبصر والفؤاد کل اولیئک کان عنه مسئولا عن الصادق علیه السلام قال له رجل ان لی جیرانا و لهما جوار یتغنیین و یدثر بن بالعود فر بما دخلت المخرج فاطیل الجلوس استماعا منی لهن فقال الصادق علیه السلام لا تفعل انت فقال والله ما هوشیئی آتیه بر جلی انما هو سماع منی اسمع باننی فقال الصادق علیه السلام تا الله اما سمعت الله یقول ان السمع والبصر الخ فقال الرجل کانتی لم اسمع بهذه الاية ۱۱۱۹ و فیہ ایضا عن العلاء عن السجاد علیه السلام لیس لك ان تتکلم بما شئت لان رسول الله صلی الله علیه و آله قال رحم الله عبدا قال خیر افغتم او صمت فسلم و لیس لك ان تسمع ما شئت لان الله یقول ان السمع والبصر الاية.

۱۱۱۶ - و در همان کتاب از حذیفه نقل شده که عرض کردند یا رسول الله چه قدر است عمر امت شما فرمود میدان عمر امت من از پنجاه است تا شصت سال.
۱۱۱۷ - و در همان کتاب نقل شده که بانگ زد بچه ای به مرد پیری : ای خمیده قد بچه مقدار خریدی این کمان را : گفت ای پسرک اگر زنده بمانی بتوداده خواهد شد بدون وجه و مجانی و بی بهاء .

۱۱۱۸ - در کتاب تفسیر صافی سورة بنی اسرائیل در ذیل آیه ان السمع والبصر والفؤاد کل اولیئک کان عنه مسئولا از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که مردی گفته است یا آنحضرت که برای من همسایگانی است که دارای کنیزان خواننده و زننده هستند و من چه بسا میشود داخل مستراح میشوم و طول میدهم جلوس خود را سرمستراح بجهة شنیدن من آواز آن کنیزان را فرمود امام ششم مکن تو این عمل را آن مرد گفت بخدا قسم من نرفته ام برای شنیدن و این شنیدنی است از من بگوشم فرمود حضرت صادق علیه السلام تورا بخدا قسم آیا نشنیده که خدا میفرماید در قرآن مجید ان السمع والبصر والفؤاد کل اولیئک کان عنه مسئولا پس گفت آن مرد گویا تا بحال نشنیده ام این آیه شریفه را .

۱۱۱۹ - و در همان کتاب نیز از کتاب علل الشرایع نقل شده از حضرت سجاد علیه السلام که فرمودینست جائز برای تو که تکلم کنی با آنچه بخواهی برای آنکه رسول خدا (ص) فرموده خدا رحمت کند بنده را که بگوید خیر پس بهره مند شود یا ساکت باشد پس سالم بماند و فرمود نیست

۱۱۲۰ و فی الصافی ایضاً عن مصباح الشریعه عن الصادق علیه السلام من نام بعد فراغه من اداء الفرائض والسنن والواجبات من الحقوق فذالك نوم محمود وانی لا اعلم لأهل زماننا هذا اذا اتوا بهذه الخصال اسلم من النوم لان الخلق تركوا مراعات دينهم : و مراقبه احوالهم : و اخذوا شمال الطريق : و العبد ان اجتهد ان لا يتكلم كيف يمكنه ان لا يسمع : الاماله مانع من ذلك : و ان النوم من احد تلك الالات : قال الله عز وجل ان السمع والبصر الخ ۱۱۲۱ فی مجموعه ورام ما من شاب يدع لذة الدنيا ولهوها و يستقبل بشبابه طاعة الله الا اعطاه الله اجر سبعين صديقاً يقول الله عز وجل ايها الشاب المبتذل شبابه لي التارك شهواته انت عندى كبعض ملائكتى ۱۱۲۲ قال بعض من الحكماء كفى بالمرء شراً ان لا يكون صالحاً و هو يقع في الصالحين .

۱۱۲۳ فی السفينه قال الصادق علیه السلام في التعزیه ما معناه : هذا ان كان هذا الميت قد برای تو که گوش فرادهی بآنچه میخواهی برای آنکه خدا فرموده است ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسؤولاً .

۱۱۲۰- و در کتاب تفسیر صافی نیز از کتاب مصباح الشریعه از امام صادق علیه السلام نقل شده که هر کس بخوابد بعد از اداء واجبات و مستحبات و بعد از اداء حقوق واجبه پس آن خواب خوابی است پسندیده : و بدرستی که من چیزی برای اهل این زمان پس از بجا آوردن این امور سالم تر از خواب نمیدانم : بجهت آنکه خلق و اگذار کرده اند رعایت دینشان را و ملاحظه کردن احوالشان را و اختیار کرده اند راه انحراف از استقامت را : و بنده خدا اگر جد و جهد کند که تکلم نکند چگونه میتواند نشنود مگر آنکه مانمی داشته باشد از شنیدن و خواب یکی از آن اسبابی است که از شنیدن محفوظ است فرموده است خدای متعال ان السمع والبصر الایه .

۱۱۲۱- در کتاب مجموعه ورام نقل شده که نیست جوانی که و اگذار کند لذت دنیا و لهو و عبث آنرا و رو کند در جوانی بطاعت خدا مگر آنکه عطا میکند خدا با و اجر هفتاد صديق و خدا میفرماید ای جوانی که بذل کردی جوانی خود را برای رضای من : ای کسی که ترک کردی خواسته های نفسانی خودت را : تو در پیشگاه مقدس ما مثل بعض ملائکه ما هستی در قرب .

۱۱۲۲- و در همان کتاب است که بعضی از حکما گفته است بس است برای مرد از شرارت که از صلحا نباشد و حال آنکه واقع میان نیکو کاران و صالحین باشد یعنی خود را صالح بنمایاند ریاءاً .

۱۱۲۳- در کتاب سفینه از حضرت صادق علیه السلام ذکر شده که در مقام تعزیه بجزاداری

قربك موته من ربك و اباعدك عن ذنبك فهذه ليست مصيبة ولكنها رحمة عليك نعمة وان كان ما وعظك و اباعدك عن ذنبك و لا قربك من ربك فمصيبتك بقساوة قلبك اعظم من مصيبتك بميتك ان كنت عارفاً ربك ۱۱۲۴ و في هذا الكتاب عن دعوات الراوندي قال اوحى الله تعالى الى عزيز يا عزيز اذا وقعت في معصية فلا تنظر الى صغرها ولكن انظر الى من عصيت و اذا اوتيت رزقاً مني فلا تنظر الى قلته ولكن انظر الى من اهداه و اذا نزلت بك بلية فلا تشكوا الى خلقي كما لا اشكوك الى ملائكتي عند صعود ما ويسك و فضائحك .

۱۱۲۵ في الصافي سورة يونس عن الباقر عليه السلام قال وجدنا في كتاب علي بن الحسين عليه السلام الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون اذا ادوا فرائض الله و اخذوا بسنن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و تو رعو عن محارم الله و زهدوا في عاجل زهرة الدنيا و رغبوا فيما عند الله

فرموده است کلامی که معنای آن این است اگر این میتی که برایش عزاداری میکنی نزدیک کرده مرگ او تو را بخدا یادور کرده تو را از گناه پس این مرگ مصیبت نیست و لكن رحمت است برای تو و نعمت و اگر این مرگ پند نداده تو را و دور نکرده تو را از گناهت و نزدیک نکرده پیرورد گارت پس مصیبت تو بقساوت قلب تو بزرگتر است از مصیبت تو بمیت تو اگر عارفی پیرورد گارت.

۱۱۲۴- و در همان کتاب ذکر شده از کتاب دعوات الراوندي که وحی کرد خدای متعال بسوی عزیز که ای عزیز هر گاه واقع شدی در مصیبتی نظر مکن بکوچکی آن و لكن نظر کن بسوی کسیکه مصیبت کردی او را و هر گاه عطاشدی رزقی از طرف من نگاه مکن بکمی آن و لكن نظر کن بسوی کسیکه عنایت کرده و هر گاه وارد شد بر تو بلیه پس شکایت مکن بسوی مخلوق من مثل اینکه شکایت تو را نمیکنم بسوی ملائکه هر وقت بالا می آید از بدیهای تو و از رسوائیهای تو .

۱۱۲۵- در کتاب تفسیر صافی سوره یونس از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که فرمود یاقم در کتاب علی بن الحسین علیه السلام آگاه باشید که اولیاء خدا خوفی نیست بر آنها و غم و حزنی ندارند زمانیکه ادا کنند و اجبات خدا را و عمل کنند بسنت رسول خدا (ص) و بپرهیزند از محرمات خدا و خودداری کنند از زخارف نقد تلخ دنیا و رو کنند بآنچه نزد خداست و کسب کنند رزق پاک خدا را و نظر نداشته باشند بتفاخر و امتیاز بر دیگران و قصد نداشته باشند زیادتى مال و ثروت را؛ و بعداً نفاق کنند آنچه لازم شود بر آنها از حقوق و اجبه پس آنها هستند آنچنان کسانی که

واکتسبوا الطيب من رزق الله لا يريدون التفاخر والتكاثر ثم انفقوا فيما يلزمهم من حقوق واجبة فاولئک الذين بارک الله لهم فيما کتسبوا ویشابون علی ما قدموا لأخوتهم ۱۱۲۶ طرائف الحكم عن الباقر عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال ایاکم والموتی قيل یارسول الله من الموتی قال کل غنی طغاه غناه ۱۱۲۷ فی السفینه قال النبی ﷺ البرکة مع اکابرکم وقال النبی ﷺ الشیخ فی اهله کالنبی فی امته ۱۱۲۸ فی السفینه فی نبش عن تاریخ الحاکم النشابوری عن رجل نباش قال انی کنت رجلاً نباشاً انبش القبور فماتت امرأة فذهبت لاعرف قبرها فصلیت علیها فلمّا جنّ الیل ذهبت لانبش عنها فضربت یدی الی کفنها لاسلبها فقالت سبحان الله جل من اهل الجنة تسلب امرأة من اهل الجنة ثم قالت الم تعلم انک ممن صلیت علیّ وان الله عزوجل قد غفر لمن صلی علیّ .

۱۱۲۹ و فی هذا کتاب ایضاً عن المحاسن عن سلیمان بن خالد قال حضرت عشاء ابی عبد الله علیه السلام فی الضیف فاتی بخوان علیه خبز واتی بجفنة ثرید ولحم فقال هلّم الی برکت میدهد خدا در آنچه کسب میکنند و ثواب داده میشوند بر اموریکه پیش فرستاده اند برای آخرتشان .

۱۱۲۶ - در کتاب طرائف الحكم نقل شده از حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا (ص) که فرمود بپرهیزید از مرده گان گفته شد کیانند مرده گان یا رسول الله فرمود هر ثروتمندیکه طاعی و یاغی کند او را ثروتش .

۱۱۲۷ - در کتاب سفینه ذکر شده که پیغمبر خدا فرموده برکت همراه است با کبار و بزرگان و فرموده است پیرمرد میان قبیلهاش بمثل پیغمبر است در میان امتش .

۱۱۲۸ - در کتاب سفینه در باب نبش نقل شده از تاریخ حاکم نشابوری از مرد نباش کفن دزدی که گفت من مردی بودم کفن دزد که قبرها را میشکافتم تا آنکه زنی مرد رفتم که قبر او را بشناسم پس نماز خوندم بر آن قبر چون تاریکی شب عالم را فرا گرفت رفتم برای شکافتن قبر شکافتم تا دست بکفن آن زن زدم تا بر ایام صدا زد سبحان الله مردی از اهل بهشت برهنه میکند زیرا که از اهل بهشت است بعد گفت آیا نمیدانی که تو از کسانی هستی که بر من نماز خوانده و خدای متعال آمرزید هر کسی را که نماز خواند بر من .

۱۱۲۹ - در همان کتاب نقل شده از کتاب محاسن از سلیمان بن خالد که گفت حاضر شدم سرشی خدمت حضرت صادق علیه السلام در مهمانی پس آورده شد سفره که در آن نان بود و آورده شد بکاسه آبگوشتی فرمود بیابسوی این طعام نزدیک شدم پس حضرت دست گذاشت میان کاسه و

هذا الطعام فدنوت فوضع يده فيها فرفعها وهو يقول استجير بالله من النار هذا لا نقوى عليه فكيف النار هذا الا نصبر عليه فكيف النار.

۱۱۳۰ فی تفسیر الصافی سوره یونس فی تفسیر الان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون عن الصادق علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله من عرف الله وعظمه منع فاه من الکلام و بطنه عن الطعام و عنی نفسه بالقیام. الصیام قالوا بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال صلی الله علیه و آله ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم ذکرا و نظروا فکان نظرها عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الاجال التي کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب ۱۱۳۱ فی السفینه عن الصادق علیه السلام ان موسی مر برجل یحفر قبرا فقال له الا اعینک علی حفر هذا القبر فقال له الرجل بلی فاعانه حتی حفر القبر و سوی للحدثم اضطجع فیہ موسی بن برداشت و میگفت پناه میبرم بخدا از آتش این آبگوشت طاقت نداریم براو پس چگونه است آتش این طاقتش نداریم پس چگونه بر آتش صبر کنیم .

۱۱۳۰ - در کتاب تفسیر صافی سوره یونس در تفسیر آیه الان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون نقل شده از حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا که فرمود کسی که خدا را بشناسد و بزرگ بداند خدا را منع میکند دهنش را از تکلم و شکمش از طعام و بتعب میآید از نازد نفسش را بنماز شب و بروزه داشتند : گفتند پدر و مادرم فدای شما ای رسول خدا آیا اینها هستند اولیاء خدا فرمود پیغمبر خدا بدرستی که اولیاء خدا سکوت میکنند و میباید سکوت آنها ذکر و نظر میکنند و میباید نظر آنها عبرت گرفتن و تکلم میکنند و تکلم آنها حکمت است و حرکت میکنند و میباید حرکت آنها بین مردم برکت اگر نباشد که اجل هر کسی نوشته شده بر آنها در وقت معینی هر ایینه قرار نمیگیرد ارواح آنها در اجساد و بدنهای آنها بجهت خوف از عذاب و شوق اشتیاق بثواب .

۱۱۳۱ - در کتاب سفینه نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود عبور کرد موسی بمردی که قبری حفر میکرد پس فرمود حضرت موسی بآن مرد آیا کمک کنم تو را بر حفر این قبر پس گفت آن مرد بلی پس یاری کرد در حفر قبر تا اینکه قبر حفر شد و لحد برایش ساختند بعد خوابید در آن قبر موسی بن عمران برای آنکه به بیند چگونه ساخته شده : پرده برداشته شد و دید مکان خود را در بهشت پس از خدا درخواست کرد که الان قبض روح من فرما پس ملک الموت آمد و قبض روح موسی کرد در همان مکان و دفن شد در همان قبر و خاک بالای او ریخته شد و آن مرد بیکه حفر قبر میکرد ملکی بود بصورت آدمی .

عمران لينظر كيف هو فكشف له الغطاء فرأى مكانه من الجنه فقال يارب اقبضني اليك فقبض ملك الموت روحه مكانه ودفنه في القبر وسوى عليه التراب وكان الذي يحفر القبر ملك في صورة آدمي

۱۱۳۲ مجموعه تورام حكى ان مالك الاشر كان مجتازا بسوق الكوفه وعليه قميص خام (الكرباس الذي لم يغلى) وعمامة منه فرآه بعض اهل السوق فازدرى بزيه فرماه ببندقه تهاونابه فمضى ولم يلتفت فقيل له ويلك اتدرى بمن رميت فقال لا فقيل له هذا مالك صاحب امير المؤمنين عليه السلام فارعد الرجل ومضى اليه ليعتذر منه فرآه وقد دخل مسجدا وهو قائم يصلي فلما انفتل اكب الرجل على قدميه يقباهما فقال ما هذا الامر فقال اعتذر اليك مما صنعت فقال لا باس عليك فوالله ما دخلت المسجد الا لاستغفرن لك ۱۱۳۳ نقل الشيخ في الكشكول ان ابراهيم بن ادهم يحفظ البساتين فجاءه يوم اجندى وطلب منه شيئا من الفاكهة فابى فصر به على راسه بسوط فطأ ابراهيم لراسه وقال اضرب راسا طال ما عصى الله فعرفه الجندى واخذ في الاعتذار اليه فقال ابراهيم الراس الذي يليق له

۱۱۳۲ - در كتاب مجموعه ورام حكایت ميكنند برايكنه مالك اشتر عبور ميكرد در بازار كوفه وبتن داشت پيراهني از كرباس بآب نرسيده و عمامه بسر داشت از كرباس : پس در اين لباس ديد بعضي از اهل بازار اورا وسبك بنظرش آمد از روي اهانت و تمسخر بندقه و دانۀ بسوي او پرتاب كرد پس مالك گذشت و اعتنائى نكرد : گفته شد كه واى بر تو آيا ميدانى بكه اين اهانت كردى واين بندقه را انداختى گفت نه نشناختم گفتند اين مالك همشدين امير المؤمنين عليه السلام بود پس لرزيد آن مرد و رفت بهسوي مالك تا اينكه عذر خواهى كند از مالك پس ديد داخل مسجدى شد و ايستاد و نماز ميخواند پس از آنكه مالك فارغ از نمازش انداخت خود را آنمرد بر قدمهاى مالك و بوسه ميداد پاهاى اورا مالك گفت اين چه عملى است گفت معذرت ميخواهم از شما از آنچه كردم فرمود باكى نيست بر تو بخدا قسم داخل نشدم مسجد مگر آنكه طلب آمرزش كنم براي تو .

۱۱۳۳ - شيخ بهائى در كتاب كشكول نقل فرموده كه ابراهيم ادهم باغبانى ميكرد : روزى مرد لشكرى آمد و از او ميوه طلب كرد ابراهيم نداد پس آن مرد لشكرى زد بر سر او با تازيانه پس ابراهيم سر بزير انداخت و گفت بز ن سرى را كه زمان زيادى معصيت خدا كرده پس شناخت آن مرد لشكرى ابراهيم را و شروع كرد بعذر خواهى ابراهيم گفت سرى كه لائق عذر خواهى بود گذاشتم در بلخ .

الاعتذار ترکته ببلخ ۱۱۳۴ نقل الشيخ في الكشكول قال بعض العرفاء اقلل من معرفة الناس فانك لاتدرى حالك يوم القيامة فان تكن فضيحة كان من يعرفك قليلا ۱۱۳۵ في السفينه قال ربيع بن خيثم ان استطعت ان تكون في موضع لاتعرف ولا تعرف فافعل وفي العزلة صيانة الجوارح و فراغ القلب وسلامة العيش وكسر سلاح الشيطان والمجانبة بدمن كل سوء وراحة الوقت وما من نبي ولا وصي الا واختر العزلة في زمانه اما في ابتدائه واما في انتهائه ۱۱۳۶ مجموعة ورام عن رسول الله ﷺ من رفع قرطاسا من الارض مكتوبا عليه بسم الله الرحمن الرحيم اجلالا لله ولا اسمه من ان يداس كان عند الله من الصديقين وخفف من والديه وان كان مشركين .

۱۱۳۷ منهاج البراعة ج ۱۰ ص ۵۹ عن الكافي عن سليمان الجعفری، عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال الطاووس مسخ كان رجلا جميلا فكاثر امرأة رجل مؤمن تحبه فوقع بها : ثم راسلته بعد : فمسخهما الله عز وجل طاووسين انثى وذكرا فلا تأكل لحمه ولا يبيضه

۱۱۳۴ - شيخ بهائي قدس سره در کتاب کشکول نقل فرموده که گفته است مردی از عرفاء کم کن شناسائی خود را با مردم زیرا نمیدانی حال خود را روز قیامت چگونه خواهد بود پس اگر فضیحت و رسوائی باشد کسانیکه بشناسند تو را کم باشند
۱۱۳۵ - در کتاب سفینه ذکر شده که ربيع بن خثیم گفته است اگر میتوانی بوده باشی در محلیکه کسی تو را نشناسد و تو هم کسی را نشناسی بکن این کار را زیرا در گوشه گیری حفظ اعضاء می شود از گناه و در گوشه گیری فراغت قلب است و سلامتی زندگی و شکست حربه شیطان و دوری از هر بدی و فراغت وقت و هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری نیست مگر آنکه اختیار کرده است کناره گیری از مردم را در زمان خودش یا در ابتدای زندگی یا در آخر

۱۱۳۶ - در کتاب مجموعه ورام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود هر کس بلند کند کاغذی را که نوشته باشد در آن بسم الله الرحمن الرحيم بجهة تعظیم و تجلیل خدا و اسم خدا که مبدا امانت شود. خواهد بود این آدم از جمله صدیقین نزد خدای متعال و باعث سبکی گناهان پدر و مادرش خواهد بود ولو از مشرکین باشند

۱۱۳۷ - کتاب منهاج البراعة جلد دهم ص ۵۹ نقل کرده از کتاب کافی از سلیمان جعفری از ابي الحسن حضرت رضا (ع) که فرموده است طاووس حیوانی است که مسخ شده و بوده است ابتدا مردی که دارای جمال و زیبایی بوده و مراوده کرده بازن مرد مؤمنی که آن زن دوست داشته او را و باید دیگری عمل زشت انجام داده اند و بعد آن زن قطع نکرده رابطه را: پس خدای

۱۱۳۸ و فی هذا الكتاب ایضاً من البحار عن الخرائج عن محمد بن ابراهیم الحرث التمیمی عن الحسن بن علی رضی اللہ عنہما انه قال اذا صاح الطاووس يقول مولای ظلمت نفسی واغتررت بزینتی فاغفر لی ۱۱۳۹ منهاج البراعة ج ۸ ص ۴۰۵ عن الوسائل من الکافی باسناده عن سیف بن عمیرة قال قال ابو عبد الله رضی اللہ عنہ لمفضل بن عمر: یا مفضل اذا اردت ان تعلم اشقی الرجل ام سعید فانظر سبیه و معروفه الی من یضعه فان کان یضعه الی من هو اهله فاعلم انه الی خیر وان کان یضعه الی غیر اهله فاعلم انه لیس له عند الله خیر.

۱۱۴۰ فی الکافی عن مفضل بن عمر قال: قال ابو عبد الله رضی اللہ عنہ اذا اردت ان تعرف الی خیر بصیر الرجل ام الی شر فانظر این یضع معروفه فان کان یضع معروفه عند اهله فاعلم انه بصیر الی خیر وان کان یضع معروفه مع غیر اهله فاعلم انه لیس له فی الاخرة من خلاق ۱۱۴۱ منهاج البراعة مجلد الثامن ص ۴۰۵ عن انس بن مالک عن ابيه فی وصیة النبی صلی اللہ علیہ و آله و سلم لعلی رضی اللہ عنہ یا علی اربعة تذهب ضیاعاً: الاکل علی الشعب: والسراج متعال مسخ کرده هر دورا و گردانیده است آنها را دوطاووس ماده و نر حضرت فرمود پس مخور گوشت او را و نه بیضه او را

۱۱۳۸- و در همان کتاب نقل شده از کتاب بحار از کتاب خرائج از محمد پسر حرث تمیمی از حضرت حسین علیه السلام که فرمود هر زمان که صدامیکند طاووس میگوید مولای من ظلم کردم بنفس خودم و گول خوردم بزینتی خودم پس مرا بیامرز ۱۱۳۹- در کتاب منهاج البراعة جلد هشتم صفحه ۴۰۵ نقل شده از کتاب وسائل از کافی از سیف بن عمیرة که گفت فرمود امام ششم علیه السلام بمفضل بن عمر. ای مفضل اگر بخواهی بدانی آیا شقی است مردی یا سعید نگاه کن به بخشش او و عطایای او که بچه شخصی صرف میکند اگر میدهد بکسیکه او اهل است پس بدانکه این مرد بسوی خیر میرود و اگر صرف میکند در غیر محل پس بدانکه نیست از برای او نزد خدا خیری

۱۱۴۰- در کتاب کافی از مفضل بن عمر نقل شده از حضرت صادق (ع) که فرمود هر گاه بخواهی بدانی بسوی خیر میرود مردی یا بسوی شر نگاه کن بکجا صرف میکند عطایای خود را اگر صرف میکند باهلش بدانکه بسوی خیر و خوبی میرود و اگر صرف میکند در غیر اهلیش بدانکه نیست برای او در آخرت دستگیری

۱۱۴۱- در کتاب منهاج البراعة جلد هشتم صفحه ۴۰۵ نقل نموده از انس بن مالک از پدرش که در وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است یا علی چهار چیز است که ضایع می شود بدون

فی القمر : والزّرع فی السبخة : والصنیعة عند غیر اهلها

۱۱۴۲ و فیہ ایضاً عن مجالس ابن الشیخ عن المنصوری عن الامام علی بن محمد عن ابیه عن آباءه واحدا واحدا علیهم السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام خمس تذهب ضیاعا: سراجا تفسده فی شمس الدهن یدهب و الضوء لا ینتفع به: و مطر جود علی ارض سبخة المطر یضیع و الارض لا ینتفع بها: و طعام بحکمہ طاهیہ یقدم الی شعبان فلا ینتفع به: و امرأة تزف الی عنین فلا ینتفع بها: و معروف یصطنع الی من لا یشکره ۱۱۴۳ فی السفینه فی وصیة الباقر علیه السلام لجابر الجعفی و اعلم بانک لم تکن لنا ولیا حتی لو اجتمع علیک اهل مصرک و قالوا انک رجل سوء لم یحزنک ذالک ولو قالوا انک رجل صالح لم یرسک ذالک و لیکن اعرض نفسک علی ما فی کتاب اللہ فان کنت سالک سبیلہ زاهدا فی تزهیده راغب فی ترغیبه خائفا من تخوبفه فائتبت و ابشر فانه لا یضرك ما قیل فیک.

نفع. خوردن روی سیری. چراغ در ماهتاب : و زراعت در شوره زار . و عطیه بغير اهلش ۱۱۴۲ - و در آن کتاب نیز نقل شده از کتاب مجالس ابن الشیخ از منصورى از امام علی بن محمد از پدر بزرگوارش از پدران گرامش یکی بعد از دیگری علیهم السلام که فرموده است امیر المؤمنین علیه السلام پنج چیز است که از بین میرود بی فائده: چراغی که بسوزانی در روز روغن چراغ تمام شده و از روشنائی استفاده برده نشده . و بارانی که به بارد بر زمین شوره زار باران از بین رفته و زمین نفعی نبرده بآن باران و غذائی که صاحب آن بگذارد پیش آدم سیر که نفعی نمیبرد از آن غذا : و زنیکه آرایش کند خود را برای آدم عنین که نفعی نمیبرد از آن زن و عطیه که صرف شود درباره کسیکه شکر گذاری نکند و قدر آنرا نداند

۱۱۴۳ - در کتاب سفینه البحار نقل شد که حضرت باقر علیه السلام در وصیت خود بچا بر جعفی فرمود بدانکه تو دوست مانستی مگر وقتی که اینقدر بردبار باشی که اگر اهل شهرت و بلدت جمع شوند و بگویند تو مرد بدی هستی باعث حزن تو نشود: و اگر جمع شوند و بگویند تو مرد خوبی هستی باعث سرور و خوشحالی تو نشود و لیکن مطابقه کن اخلاق و اعمال خود را با کتاب خدا اگر دیدی راهی پیمودی که خدا فرموده و از آنچه خدا فرموده خودداری کن خود داری کردی و بآنچه خدا ترغیب کرده رو آوردی از آنچه خدا ترسانیده ترسیدی و حذر کردی پس ثابت بمان بر این رویه و بشارت باد تورا بدرستی که ضرر نمیرساند باین حال آنچه درباره تو گفته شود

۱۱۴۴ و فی ذلک الکتاب ایضاً عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان لموسی بن عمر ان عليه السلام جلیس من اصحابه قدوعا علماً کثیراً فاستأذن موسی عليه السلام فی زیارت اقاربه فقال موسی عليه السلام ان لصله القرابة لحقاً ولكن ایاک ان ترکن الی الدنیا فان الله قد حملک علماً فلا تضعه وترکن الی غیره فقال الرجل لایکون الاخیراً ومضى نحو اقاربه فطالت غیبة فسأل موسی عنه فلم یخبره احد بحاله فسأل جبرئیل عليه السلام عنه فقال اخبرنی عن جلیسی فلان الک به علم قال نعم هوذا علی الباب قدمسخ قرداً فی عنقه سلسله ففرع موسی عليه السلام الی ربه وقام الی مصلاه یدعو الله ویقول یارب صاحبی وجلیسی فوحي الله الیه یا موسی لودعوتنی حتی ینقطع ترقو ناک ما استجبت لک فیه انی کنت حملته علماً فضیعه ورکن الی غیره.

۱۱۴۵ طرائف الحکم عن عون بن عبد الله بن مسعود عن ابیه عن رسول الله صلی الله علیه وآله انه تبسم صلى الله عليه وآله فقیل له عليه السلام مالک یا رسول الله تبسمت: فقال عليه السلام:

۱۱۴۴ - و در همان کتاب نیز نقل شده از حضرت صادق امام ششم علیه السلام که فرموده بوده است برای حضرت موسی (ع) ندیم و همنشین از یارانش که فراگرفته بود علم زیادی : پس اذن گرفت از حضرت موسی (ع) که برود بدیدن نزدیکانش فرمود حضرت موسی (ع) که هر آینه صلۀ رحم و نزدیکان حق است که باید ادا کنی ولی بر حذر باش که میل بدنیا پیدانکنی برای آنکه خدا بتو علمی داده نباید ضایع کنی و اعتماد کنی بغیر خدا: آن مرد گفت نخواهد بود مگر خیر و رفت بسوی نزدیکان و طول کشید و نیامد پس موسی (ع) پرسید از حال او و کسی خبر نداد از حال او پس حضرت موسی پرسید از جبرئیل از حال او و گفت خبریده مرا از همنشین من فلان مرد آیا آگاهی از حال او جبرئیل گفت بلی آن مرد بردر خانه است و مسخ شده بصورت میمون و در گردن او زنجیر است پس بو حشمت افتاد موسی (ع) و رو آورد به پروردگار و ایستاد در مقام دعا و توجه کرد بسوی خدا و عرض کرد بار خدایا رفیق من و همنشین مرا بحال اول بر گردان پس وحی فرستاد خدا بسوی موسی که ای موسی اگر بخوانی مراد باره این مرد تادوشاه رگ گردنت قطع شود اجابت نمی شود دعای تو در باره آن مرد بدرستی که من عنایت کردم باو علم پس ضایع کرد علم را و اعتماد کرد بغیر علم

۱۱۴۵ - در کتاب طرائف الحکم نقل شده از عون پسر عبد الله بن مسعود از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه وآله که آن حضرت تبسم نمود و لبشیرین کرد گفته شد با آن حضرت که چه شد شما را که تبسم فرمودی ای رسول خدا : فرمود تعجب میکنم از مؤمن و اظهار ناراحتی مؤمن بامرض

عجبت للمؤمن وجزعه مع السقم ولو يعلم ماله في السقم من الثواب لاحتب ان لا يزال سقيماً حتى يلقى ربه.

۱۱۴۶ منهاج البراعه ج ۴ ص ۳۰۷ عن المجلد التاسع من البحار في رواية سهل بن حنيف انه لما اخذ معاوية موردا لفرات امر امير المؤمنين عليه السلام لمالك الاشران يقول لمن على جانب الفرات: يقول لكم على: اعدوا عن الماء: فلما قال ذلك عدلوا عنه فور دقوم امير المؤمنين عليه السلام الماء فأخذوا منه: فبلغ ذلك معاويه فاحضرهم وقال لهم في ذلك فقالوا: ان عمرو بن العاص جاء وقال: ان معاويه يأمركم ان تفرجوا عن الماء: فقال معاويه لعمرو: انك لتأتى امرا ثم تقول ما فعلته.

فلما كان من الغد و كل معاوية حجل بن عتاب النخعي في خمسة آلاف: فانفذ امير المؤمنين عليه السلام مالكا فنادى مثل الاول فمال حجل عن الشريعة فوردا صاحب على عليه السلام واخذوا منه: فبلغ ذلك معاوية فاحضر حجلا وقال له في ذلك فقال: ان

وكسالتا و: وحال آنكه اگر بداند كه چه مقدار ثواب است برای او بواسطه مرضس هراينه دوست دارد كه دائما وهمیشه مريض باشد تا ملاقات كند خدای خود را (يعنى تا مرگ او را دريابد)

۱۱۴۶ - در كتاب منهاج البراعه جلد چهارم صفحه ۴: از جلد نهم بحار نقل شده از روايه سهل بسرحنيف بر اينكه پس از آنكه معاويه گرفت اطراف شط فرات را و مانع لشكر امير المؤمنين عليه السلام شدند از آب: دستور داد امير المؤمنين (ع) بمالك اشتر كه بگويد بكسيكه مأمور آب است كه على (ع) ميفرمايد برويد از کنار آب. پس از گفتن مالك كلام على (ع) را رفتند از کنار آب و وارد شدند اصحاب امير المؤمنين عليه السلام و از آب استفاده کردند و برداشتند از آن، خبر رسيد بمعاويه احضار كرد مأمورين را و مورد بازخواست قرارداد. پس گفتند مأمورين كه عمرو عاص آمد و گفت معاويه دستور داده كه واگذاريد آب را: معاويه (لا بد باعتبار) بعمر عاص گفت تو كارى ميكنى و بعد انكار ميكنى و ميگوئى من نكرده ام

چون فردای آن روز شد و ادار کرد معاويه حجل بن عتاب نحفی را با پنج هزار لشکر كه حفظ كند آب را. باز فرستاد امير المؤمنين (ع) مالك را كه بگويد بمو كل آب مثل سابق و پيغام على (ع) را رسانيد: پس حجل کنار رفت از شريعة آب و وارد آب شدند اصحاب امير المؤمنين عليه السلام، و برداشتند از آب و رفع حاجت کردند و باز خبر رسيد بمعاويه احضار كرد حجل را و از او خواست علت ترمدا مر او را، حجل گفت: بدرستيكه پسر تو يزيد آمد و گفت كه تو امر

ابنک یزید اتانی فقال: انک امرت بالتنجی عنه فقال لیزید فی ذالک فانکر: فقال معاویة: فاذا کان غدا فلا تقبل من احد ولو ایتک حتی تأخذ خاتمی: فلما کان الیوم الثالث امر امیر المؤمنین علیه السلام لمالک مثل ذالک فرای حجل معاویة واخذ منه خاتمه وانصرف عن الماء وبلغ معاویة فدعا وقال له فی ذالک فأراه خاتمه فضرب معاویة یدہ علی یدہ فقال: نعم وان هذا من دواهی علی.

۱۱۴۷ فی الکشکول اوحی الله سبحانه الی بعض انبیائه ان اردت لقائی غداً فی حظیرة القدس فکن غریباً وحیداً محزوناً مستوحشاً کالطیر الوحیدانی الذی یطیر فی الارض المقفرة ویاکل من رؤوس الاشجار المثمرة فاذا کان اللیل آوی الی وکره ولم یکن للطیر الاستیناسابی واستیحاشا من الناس.

۱۱۴۸ فی کشکول الشیخ استمرت العادة فی اقصی بلاد الهند علی اقامة عید کبیر علی رأس کل مائة سنة فتخرج اهل البلد جمیعاً من شیخ و شاب وصغیر و کبیر الی صحراً خارج البلد و فیها حجر کبیر منصوب فینادی منادی الملک لا یصعد علی هذا

کردی بدوری از آب: معاویہ گفت به یزید عمل اورا وانکار کرد یزیدو گفت من نکر دم معاویہ گفت بحجل چون فردا شود قبول مکن قول احدی را ولو آنکه خود من بیایم و دستور دهم باید عمل نکنی مگر آنکه انگشتر مرا بگیری. چون روز سوم شد دستور داد امیر المؤمنین (ع) بمالک مثل روزهای پیش در این هنگام دید حجل معاویہ را و گرفت از او انگشترش را و از لب آب کنار رفت رسید خبر بمعاویہ پس احضار کرد حجل را و علت کنار رفتن از آب را پرسید در جواب انگشترش را باو نشان داد. زد معاویہ دست بردست خود و گفت این یکی از امور حیرت کننده علی است.

۱۱۴۷- در کتاب کشکول ذکر شده که وحی فرستاد خدای متعال بسوی بعضی از انبیاء پیغمبرانش که اگر دوست داری ملاقات مراد رخصتیه قدس پس بوده باش غریب و تنها و محزون و با پرهیز مثل پرند که بتنهائی می پرد در زمینهای بی آب و علف و میخورد از سردرختان میوه دار و چون شب در آید پناه میبرد به آشیانه خود و نیست برای آن پرند مگر انس با خالق خود و وحشت دارد از طایفه بشر

۱۱۴۸ - در کتاب کشکول شیخ بهائی علیه الرحمة ذکر شده که عادت جاری و مستمر است در بعضی از بلاد دور دست هند که پیامیکنند عید بزرگی در سر هر صد سال و خارج میشوند اهل آن بلد تمام از پیر و جوان از کوچک و بزرگ بسوی بیابان خارج شهر و در آن بیابان سنگ

الحجر الامن حضر هذا العيد قبل هذا فر بما جاء الشيخ الهرم الذي ذهب قوته وعمى بصره والعجوز الشوهاء وهي ترحف من الكبر فيصعدان على ذلك الحجر او احد هماور بما لا يحبئى احدو قد يكون قد فلى ذلك القرن بأسره فمن سعد على ذلك الحجر نادى باعلى صوته قد حضرت العيد السابق وانا طفل صغير وكان ملكنا فلانا وقاضينا فلانا ثم يصف الامم الماضيه من ذلك القرن كيف طحنهم الموت واكلهم البلى و صاروا تحت اطباق الثرى ثم يقوم خطيبهم فيعظ الناس ويذكرهم الموت وغرور الدنيا ولعبها باهلها فيكثر في ذلك اليوم البكاء وذكر الموت والتأسف على صدور الذنوب والغفلة عن زهاب العمر ثم يتوبون ويكثر من الصدقات ويخرجون من التبعات

۱۱۴۹ في ارشاد الديلمي قال النبي صلى الله عليه وآله وضع الله خمسة في خمسة: العز في طاعة الله: والذل في معصية الله: والحكمة في خلوا البطن: والهيبة في صلوة الليل والغناء في القناعة.

بزرگی نصب شده پس جارچی پادشاه صدا میزند که بالانرود بر این سنگ مگر کسانیکه حاضر بوده اند این عید را در قبل (یعنی صدسال قبل) پس گاهی ممکن است بیاید پیرمردیکه قوای او از بین رفته و چشمهای او کور شده و یا حاضر میشود پیره ذنی بدمنظره که میلرزد از پیری پس بالا میروند بر آن سنگ آن دو ویا یکی از آن دو و گاهی هم ممکن است نیاید کسیکه عید قبل حاضر بوده و نمانده باشد کسی وفانی شده باشند تمام حاضرین عید صدسال قبل: پس کسیکه بالا میروند بر آن سنگ ندای میکنند با صدای بلند که حاضر بودم عید سابق و طفلی بودم صغیر و سلطان و پادشاه مافلان کس بود وقاضی مافلان کس بود و بعد بیان میکند دسته های مختلف این یکصدسال را که چگونه مرگ آنها را ربوده و نرم خورد کرد آنها را و در شکم فراموشی فرورفته اند و در زیر طبقات زمین قرار گرفته اند: بعد واعظ و سخن گوی آن شهر و آن مردم پیامیخیزد و مردم را بیاد مرگ میاندازد و بیاد میآورد غرور دنیا و بازی کردن دنیا باهل دنیا پس زیاد گریه میکنند در آن روز مردم و بیاد مرگ میافتند و تأسف میخورند بر معصیتها و گناهانیکه کرده اند و بر عمریکه بغفلت گذرانیده اند: و بعد توبه میکنند و صدقات زیاد میدهند و از مظالمیکه بر گردنشان هست خارج میشوند و ادا میکنند.

۱۱۴۹ - در کتاب ارشاد دیلمی نقل شده که پیغمبر خدا فرمود قرار داده خدا پنج چیز را در پنج چیز: عزت را در طاعت خدا: ذلت را در معصیت خدا: دانش را در خالی بودن شکم هیبت را در نماز شب: بی نیازی را در قناعت.

۱۱۵۰ قال الشيخ في الكشكول و من عادات اقصى بلاد الهند انه ازامات منهم ملك من ملو كههم ادرجوه في اكانه و وضعوه على عجلة و شعر راسه يسحب على الارض و خلفه عجوز بيدها مكنة تدفع بها ما تعلق من التراب بشعره و هي تقول اعتبروا ايها الغافلون سَمروا ذيل الجدا ايها المقصرون المعترّون وهذا ملك فلان انظروا الي ما صيرته اليه الدنيا بعد تلك العزة و الجلالة و لانزال تنادي خلفه كذلك الي ان تدور به جميع ازقة البلد ثم يودع في حفرته و هذا رسمهم في كل ملك يموت في في ارضهم.

۱۱۵۱ نقل الشيخ ايضاً من كلام بوذرجمهر عاداني الاعداء فلم اعدوا اعدى

من نفسى.

۱۱۵۲ في الكافي قال ابو جعفر عليه السلام اوحى الله الي شعيب النبي ﷺ اني

معذب من قومك مائة الف: اربعين الفاً من شر اهرم وستين الفا من خيارهم فقال يارب هؤلاء الاشرار فما بال الاخيار فاوحى الله عز وجل اليه داهنوا اهل المعاصي ولم يغضبوا لغضبي.

۱۱۵۰ - شيخ بهاء قدّه در كشكول نقل فرموده كه از عادات بعضی از بلاد دورهند این

است كه هر گاه پادشاهی بمیرد از آنها مپیچند در كفن‌ها و قرار میدهند او را روی تختی كه روی زمین بكشند در حالیکه موهای سر او كشیده میشود روی زمین و عقب او پیره‌زنی بدست گرفته جارویی و با آن پاك ميكند خاكهایی كه بموها چسبیده در حالیکه ميگوید آن زن عبرت بگیريدای مردم غافل دامن همت بكمز نيدای گنه كاران فریب خورده این پادشاه شما است فلان شخص نگاه كنيدو به بينيد به كجا كشانیده اورا دنیا بعد از آن عزت و جلال و همیشه ندا ميکند عقب او همین طور تا تمام كوچه های شهر دور داده میشود و بعد بخاك سپرده میشود و این رسم آنها است در هر پادشاهی كه بمیرد در سرزمین آنها.

۱۱۵۱ - نقل فرموده شيخ بهائي ره در كتاب كشكول از بوذرجمهر كه گفت دشمنی كردند

با من دشمنانم و نيافتم دشمن تر از منم .

۱۱۵۲ - در كتاب كافي نقل شده كه فرموده امام پنجم عليه السلام وحی كرد خدا بسوی

شعب پينمبر بدرستیكه عذاب ميكنم از امت تو صد هزار نفر چهل هزار از اشرار آنها و شست هزار از خوبان آنها پس حضرت شعیب عرض كردای خدای من عذاب اشرار بجای خود اخبار چرا : پس وحی فرستاد خدای متعال بسوی شعیب كه عذاب اخبار بجهة مماشات و مسامحه

۱۱۵۳ فی مجموعه ورام قال الكاظم عليه السلام لابن يقطين اضمن لي واحده اضمن لك ثلاثا: اضمن ان لا تلقى احدا من موالينا في دار الخلافه الا قمت بقضاء حاجته اضمن لك: لا يصيبك حد السيف ابداء. ولا يظلك سقف سحن ابداء: ولا يدخل الفقر بيتك ابداء. ۱۱۵۴ ومن كلمات علي عليه السلام في النهج: الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله: والغدر لاهل الغدر وفاء عند الله.

۱۱۵۵ مجموعه ورام التقى ملكان فتسائلا فقال احدهما امرت بسوق حوت اشتهاه فلان اليهودي وقال الاخر امرت باهراق زيت اشتهاه فلان العابد.

۱۱۵۶ في الكشكول نقل ان بعض ملوك بني اسرائيل بنى دارا تكلف في سعتها وزينتها ثم امر من يسئل عن عيبها فلم يعيها احدا الا ثلاثة من العباد قالوا ان فيها عيبين: الاول انها تخرب: والثاني انه يموت صاحبها فقال وهل يسلم من هذين العيبين دار

آنها با اهل معصيت وبجهة خودداری کردن آنها از غضب بجهة غضب من .

۱۱۵۳ - در مجموعه ورام است که فرمود حضرت موسی کاظم ع بعلی بن یقطین که ضمانت کن برای من یک چیز ضمانت میکنم من برای توسته چیز : ضمانت کن که ملاقات نکنی احدی را از دوستان ما در دار الخلافه مگر بآنکه قیام کنی برای بر آوردن حاجت او دن ضمانت میکنم : که نرسد بتوتیزی شمشیر هیچوقت : و سایه نیندازد سقف زندان بر تو : هیچوقت : و وارد نشود فقر در خانه توهیچوقت .

۱۱۵۴ - و از کلمات علی ع در نهج ذکر شده که فرمود : وفاء برای اهل غدر غدر است نزد خدا : وغدر برای اهل غدر وفا است نزد خدا .

۱۱۵۵ - در مجموعه ورام است که بر خوردند دو ملک و بایکدیگر بسؤل پرداختند یکی از آن دو گفت ما مورم بحفظ بازاریکه داراست جنسیکه مورد علاقه فلان یهودیست : دیگری گفت ما مورم بر بیختن روغنی که مورد علاقه فلان عابد است .

۱۱۵۶ - در کتاب کشکول نقل شده بر اینکه بعضی از سلاطین بنی اسرائیل بنا کردند منزلی که در سه وزینت آن زحمت کشیده بود بعد دستور داد که سؤل شود از عیب آن منزل پس عیبی نگرفت احدی مگر سه نفر از خدا پرستان که گفتند در آن دو عیب هست : اول آنکه خراب شدنی است : دوم آنکه میمیرد صاحب آن : پس گفت آیا هست منزلی که از این دو عیب سالم باشد : گفتند بلی خانه که در آخرت انسان بسازد : پس واگذار کرده پادشاهی را و عبادت خدا کرد با آنها زمانی مدید و بعد واگذار کرد آنها را گفتند آیا از ما چیزی

فقالوا نعم دارالآخرة فترك ملكه وتعبد معهم مدة ثم ودّعهم فقالوا اهل رايت منا ما تکره فقال لا وليکم عرفتمونی فأنتم تکرتمونی فاصحب من لا يعرفنی.

۱۱۵۷ وفي هذا الكتاب ايضاً ان حبراً من بني اسرائيل قال في مناجاته اللهم كم عصيتك ولا تعاقبني فاوحى الله الي نبي من انبياء زمانه قل لعبدى كم عاقبتك ولا تدري او لا اسلب منك حلاوة مناجاتي.

۱۱۵۸ في مجموعة ورام اراد بعض العباد تطليق امرأته فقيل له وما عيبها قال فهل يتكلم احد بعيب امرأته فلما طلقها وتزوجت قيل الان قل عيبها فقال امرأة غيرى مالي ولها.

۱۱۵۹ مجموعة ورام عن محمد بن سلام الحجبي قال حدثني يونس بن حبيب النحوي وكان عثمانياً قال قلت للخليل بن احمد اريد ان اسألك عن مسألة تكتمها علي: قال قولك يدل ان الجواب اغلظ من السؤال فتكتمه انت ايضاً: قال قلت نعم ايام حيوتك:

ديدي كه بدت آمد گفت نغولي شما ميشناسيد مرا واحترام ميكنيد مرا فرتم مصاحبت كنم با كسيكه مرا نمناسد.

۱۱۵۷ - و در آن كتاب نيز ذكر شده كه عالمي از بني اسرائيل ميگفت در مناجاتش خدا يا تاكي نافرمانی كنم تورا و تو عقابم نكنی خدا وحی فرستاد بسوی پيغمبري از پيغمبران آن زمان كه بگو به بنده من تاكي تورا عقاب كنم و تو نفهمی: آيا نگر فتم از توشيريني مناجات را. ۱۱۵۸ - در مجموعه ورام ذكر شده كه قصد كرد بعضی از بندگان خدا طلاق كويدزن خود را گفته شده او كه چه عیبی دارد آن زن گفت آيا كسی در باره عیب زن خود سخن ميگويد پس از آنكه طلاق داد و شوهر كرد گفتند حال بگو عیب آن زن چه بود: گفت زن غير من است مرا بازن غير چكار.

۱۱۵۹ - در كتاب مجموعه ورام نقل شده از محمد بن سلام الحجبي كه گفت حديث كرد مرا جبيب نحوي و او مردی بود عثمان دوست گفت كه گفتم بخليل پسرا احمد ميل دارم پيرس از تو چیزی كه مخفی بداری و مرا رسوا نكنی: گفت كلام تومير ساند كه جواب آن مشكلتر است از سؤال يعني بيشر ايجاد زحمت ميكنند پس توهم بايد جواب را مخفی كنی: گفت گفتم قبول دارم مخفی ميكنم تا تو زنده باشی: گفت پيرس گفتم چه شده كه ياران رسول خدا صلي الله عليه وآله واقرباء و خویشاوندان آنحضرت بمثل اينكه تمام آنها از يك مادر هستند و علي بن ابيطالب ع از بين تمام آنها مادر ديگر دارد و گویا از بين تمام آنها فقط علي بچه صيغه است:

قال سل: قلت ما بال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله ورحمهم كانوا كلهم بنوا امّ واحدة وعلى بن ابي طالب عليه السلام من بينهم كانه ابن علة: قال من اين لك هذا السؤل قلت وعدتني الجواب: قال وقد ضمنت لي الكتمان: قلت ايام حيوتك: فقال ان عليا عليه السلام تقدمهم اسلاماً وفاقهم علماً: وبندهم شرفاً: ورجحهم زهداً: واطولهم جهاداً: فحسدوه والناس الى اشكالهم واشباههم: اميل ممن بان منهم وفاقهم.

۱۱۶۰ طرائف الحكم عن سماعة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ما انعم الله على

عبد نعمة فسلبها اياه حتى يذنب ذنباً يستحق بذلك السلب.

۱۱۶۱ في الكافي عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان قوماً فيما مضى

قالوا النبي لهم: ادع لنا ربك يرفع عنا الموت فدعاهم فرفع الله عنهم الموت: فكثروا حتى ضاقت عليهم المنازل وكثر النسل: ويصبح الرجل يطعم جده وابه وامه وجد جده ويوضيهم ويتعاهدهم فمشغلوا عن طلب المعاش فقالوا: سل لنا ربك ان يردنا الى حالنا

گفت اين سؤال از کجا آوردی: گفتم وعده دادی که جواب دهی: گفت ضامن شدی که پنهان بداری: گفتم بلی زمان حیوة تو: گفت بدرستی که علی ع مقدم بر همه آنها بود از جهت اسلام: و برتر از همه بود از جهت علم: و برتری داشت از جهات فضیلت و رجحان بر آنها داشت از جهت زهد: و بیشتر از همه جهاد کرده بود: پس حسد بردند بر او: و مردم بسوی هم شکل و شبیه خودشان بهتر میل دارند از کسی که برتری و تفوق دارد بر آنها.

۱۱۶۰ - در کتاب طرائف الحكم نقل شده از سماعة که گفت شنیدم از حضرت صادق

که میگفت نمیده نعمتی را خدا بکسی و سلب کند از او مگر گناهی از او سرزند که آن گناه باعث سلب یعنی گرفتن آن نعمت بشود.

۱۱۶۱ - در کتاب کافی نقل شده از هشام بن سالم از امام ششم علیه السلام که فرمود بدرستی که

قومی و دسته از زمان سابق گفتند به پیغمبرشان بخواه از پروردگارت که بردارد از ما مرگ را پس آن پیغمبر از خدا خواست و برداشت خدا از آنها مرگ را: پس زیاد شدند باندازه که تنگ شد بر آنها جا و مکان و زیاد شد نسل آنها: بطوریکه هر مردیکه صبح میکرد تاغذا میداد پدرش را و وجدش را و مادرش را و وجدش را و رسیدگی بآنها میکرد از جهات دیگر بکلی بازداشته میشد از طلب معاش: پس ناچار شدند از پیغمبرشان خواستند که بخواه از خدا برگرداند ما را بحال اول که مرگ داشتیم: پس درخواست کرد پیغمبرشان و خدا برگرداند آنها را بحال اول:

التي كنا عليها فسأل نبيهم : ربه فردهم الى حالهم .

۱۱۶۲ طرائف الحكم عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال عليه السلام قال امير المؤمنين عليه السلام توقوا الذنوب: فاما من بليته ولا نقص رزق الا بذنب حتى الخدش والنكبة والمصيبة فان الله يقول وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفو عن كثير

۱۱۶۳ طرائف الحكم عن معاوية بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول ما كان ولا يكون الى ان تقوم الساعة مؤمن الاوله جاريمؤنيه .

۱۱۶۴ في السفينه ان داود دخل غارا من غير ان بيت المقدس فوجد حـز قيل يعبد به وقد يبس جلده على عظمه فسلم عليه فقال اسمع صوت شعبا ناعم فمن انت قال انا داود قال الذي له كذا وكذا امرأة وكذا كذا امة قال نعم وانت في هذه الشدة قال ما نافي الشدة ولا انت في نعمة حتى تدخل الجنة.

۱۱۶۵ منهاج البراعة ج ۳ ص ۲۴۳ عن علي بن ميمون الصائغ عن ابن ابي يعفور

۱۱۶۲ - در کتاب طرائف الحكم نقل شده از ابي بصير از امام ششم از امير المؤمنين عليه السلام که فرمود حفظ کنيد خود را از گناه زيرا که نيست بليته و نقص روزی مگر بسبب گناه حتى خراش و لغزش و مصيبت ها بدرستيکه خدا مي فرمايد آنچه برسد بشما از مصيبت پس بسبب کردار خود شما است با اينکه خدا ميبخشد زيادی از گناهان را ...

۱۱۶۳ - و نیز در همان کتاب ذکر شده از معاوية بن عمار از امام ششم عليه السلام که گفت شنيدم آنحضرت مي فرمود نبوده است و نخواهد بود تا روز قيامت مؤمنی مگر آنکه برای او همسايه است که آزار مي دهد مؤمن را .

۱۱۶۴ - در کتاب سفينه نقل شده که داود (ع) داخل شد در غاری از غارهای بيت المقدس ديد حز قیل عبادت ميکند پروردگار خود را در حالیکه چسبيده شده پوست بدنش باستخوانش پس سلام کرد حضرت داود بر حز قیل حز قیل گفت می شنوم صدای آدم سير و دارای نعمتی را کیستی تو حضرت داود فرمود منم داود گفت آن داودی که فلان و فلان نفرزند دارد و فلان و فلان نفر کنیز دارد گفت بلی در حالیکه تو باین شدت و سختی بسر میبری حز قیل گفت نه من در شدتم و نه تو در نعمت تا وقتیکه داخل بهشت شوی (یعنی سختی دنیا و نعمت آن مساویست و برتری بداخل شدن بهشت است)

۱۱۶۵ - در کتاب منهاج البراعة ج ۳ ص ۲۴۳ نقل شده از علی بن صائغ از ابن ابي يعفور که گفت شنيدم امام ششم فرمود سه طائفه هستند که نظر نمیکنند خدا بسوی آنها روز قيامت و پاک

قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ثلاثة لا ينظر الله اليهم يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم: من ادعى امامة من الله ليست من الله: ومن حجد اماما من الله: ومن قال ان فلان وفلان نصيبا في الاسلام.

۱۱۶۶ مجموعه ورام الدين ادا خراب و ا خرب منها قلب من يعمرها والاخرة دار عمران و اعمر منها قلب من يطلبها.

۱۱۶۷ في السفينه عن ابي عبد الله عليه السلام ان قوما ممن آمن بموسى عليه السلام قالوا لو اتينا عسكر فرعون و كنا فيه و نلنا من دنياه فاذا كان الذي نرجوه من ظهور موسى صرنا اليه ففعلوا فلما توجه موسى و من معه هار بين ركبا و اوا بهم و اسر عوا في السير ليا و فوموسى و من معه فيكونوا معهم فبعث الله ملائكة فضربت وجوه دوا بهم فردتهم الى عسكر فرعون فكانوا فيمن غرق .

۱۱۶۸ في السفينه قال الرازي النعمامة اذا جمع لها من بيضها عشرون او ثلاثون

نمى گرداند آنها را و براى آنها است عذاب دردناك - هر كس ادعا كند پيشوائى از طرف خدا را و از طرف خدا نباشد - و هر كس انكار كند پيشوائى را كه از طرف خدا باشد - و هر كس بگويد فلان و فلان (يعنى آن دونفر) بهره از اسلام دارند

۱۱۶۶ - در كتاب مجموعه و رام ذكر شده كه دنيا خانه هست خراب و خراب تر از آن دل كسى است كه آباد كند آن را و آخرت خانه هست آباد و آباد تر از آن دل كسى است كه بطلد آن را

۱۱۶۷ - در كتاب سفينه نقل شده از امام ششم عليه السلام كه دسته از كسانيكه ايمان بموسى (ع) آورده بودند گفتند ايكاش در لشكر فرعون بوديم و بر خوردار بوديم از دنياى فرعون و آنچه اميدوار بوديم از ظهور موسى رسیده بوديم بآن و همين كار هم كردند و رفتند بسوى فرعون - پس از آنكه موسى واصحابش گريختند و نجات يافتند از غرق شدن اين دسته هم سوار بر مركب شدند تا موافقت كند باموسى (ع) و كسانيكه با او بودند تا خود را نجات دهند فرستاد خدا ملائكة را زدند بروى مركبهاى آنها و رد كردند آنها را بسوى لشكر فرعون و قرار گرفتند از جمله غرق شده گان

۱۱۶۸ - و نيز در آن كتاب نقل شده كه رازى گفته است شتر مرغ هر گاه جمع شود براى او از تخمهايش بيست ياسى عدد قسمت ميكند آنها را بسه قسمت يك سوم را زير زمين دفن ميكند

قسمتها نلایه ائلاث فمدفن نلایا منها فی التراب و نلایا تتركها فی الشمس و نلایا تحضنها فاذا خرجت الفراریخ كسرت ماكان فی الشمس وسقت تلك الفراریخ ما فیها من الرطوبة التی زوبتها الشمس ورققتها فاذا قویت تلك الفراریخ اخرجت الثلث الثاني الذی دفنة فی الارض وثقبتها وقد اجتمع فیها من النمل والذباب والیدبان والحشرات فتجعل تلك الاشیاء طعمة لتلك الفراریخ فاذا تم ذلك فقد صارت تلك الفراریخ قادرة علی الرعی .

۱۱۶۹ عن دعوات الراوندی عن المفضل قال دخلت علی الصادق عليه السلام بالغداء وهو علی المائدة فقال تعال یا مفضل الی الغداء فقلت قد تعذبت قال و یحك فانه ارز فقلت یا سیدی قد فعلت فقال تعال حتی اروی لك حدیثا فدنوت منه فجلست فقال حدثنی ابی عن آباءه علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله قال اول حبة اقرت لله بالوحدانیة ولی بالنبوة ولاخی علی عليه السلام بالوصیه ولا متی الموحیدین بالجنة الارز ثم قال عليه السلام اردد اكلا حتی ازیدك علماً فازددت اكلا فقال حدثنی ابی عن آباءه علیهم السلام ثم حدته

ویكسوم را برابر آفتاب میگذارد و يكسوم را زیر بال می گیرد جهة جوجه وقتی جوجهها سر در آوردند می شكند آنقسمتی را كه مقابل آفتابست و میچشاند بجوجهایش رطوبات آنها را كه آفتاب آنها را روان کرده وقتی خوردند جوجهها آنها را وقوتی گرفتند بیرون میآورد آنقسمتی را كه در زمین دفن کرده و بعد سوراخ میكند كه بوسیله بوی آنها جمع می شوند مورچگان و مكسها و كرمها و حشرات و آنها طعمه جوجهها قرار میگیرند و وقتی خوردند و تمام شد جوجه هایش قادر می شوند وقوت پیدا میكنند بر اداره خود و چینه پیدا كردن

۱۱۶۹ در کتاب دعوات راوندی نقل شده از مفضل كه گفت داخل شدم بر امام ششم علیه السلام صبحی بود و آنحضرت بر سر سفره بود فرمود ببابر سر سفره ای مفضل و غذا بخور گفتم من غذا خورده ام فرمود وای بر تو بخور این برنج است گفتم آقای من خورده ام فرمود بیاتا روایت كنم برای تو حدیثی پس نزدیک شدم و نشستم فرمود حدیث كرد مرا پدرم از پدران بزرگوارش از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله كه فرمود اول دانه كه اقرار كردی بگانی خدا و برای من به پیغمبری و برای برادرم علی بوصایت و برای امتان من ببهشت هراینه برنج بود: بعد فرمود زیاد تر بخور تا من علم تو را زیاد كنم من هم زیاد كردم خوردن را فرمود حدیث كرد مرا پدرم از پدران گرامش علیهم السلام از رسول خدا (ص) كه فرمود هر چه از زمین بیرون شود پس در آن درداست و شفا مگر برنج كه در آن شفاست بدون درد بعد فرمود زیاد تر بخور تا زیاد كنم علم تو را پس زیاد كردم خوردن را .

عن النبي ﷺ قال كل شئى اخرجت الارض ففیه داء وشفاء الا الارز فانه شفاء لاداء فيه ثم قال ﷺ از ددا اكلا حتى از يدك علما فازددت اكلا فقال حدثني ابي عن آباءه عليهم السلام عن النبي ﷺ انه قال لو كان الارز رجلا لكان حليما: ثم قال از ددا اكلا حتى از يدك علما فازددت اكلا: فقال حدثني ابي عن آباءه عليهم السلام عن النبي ﷺ انه قال ان الارز يشبع الجايح ويمرى الشبعان : وقال عليهم السلام احب الطعام الى رسول الله ﷺ النار باجه^۱

۱۱۷۰ فی کشکول الشیخ اهدى الشریف الى الملك صلاح الدين ايوب هدايا وكان الرسول يخرج منها واحدة واحدة ويعرضها على الملك فاخرج مروحة من خوص النخل وقال ايها الملك هذه مروحة ماراى الملك ولا احد من آباءه مثلها فاستشاط الملك غضباً وتناولها واذا عليها مكتوب - انا من نخلة تجاور قبراً - ساد من فيه سائر الناس طراً - شملتني سعادة القمر حتى - صرت في راحة ابن ايوب اقرا فعرف انها من خوص النخل الذي في مسجد الرسول فقسمها الملك ووضعها على رأسه وقال للرسول صدقت صدقت .

پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدران گرامش از جدم رسول خدا (ص) که فرمود اگر برنج مردی بود هر اینه مردی بود حلیم بعد فرمود زیاد کن خوردن را تا زیاد کنم علم تو را پس زیاد کردم خوردن را پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدران گرامش که فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که برنج سیر میکند گرسنه را و بتحلیل میبرد غذای آدم سیر را و فرمود محبوب ترین طعامها نزد رسول خدا (ص) هر اینه آش است

۱۱۷۰ در کتاب کشکول شیخ بهائی نقل شده که فرستاد شریف برای سلطان صلاح الدین ایوب هدايائی و قاصد و واسطه بیرون می آورد یکی یکی را و به پادشاه عرضه میداشت از جمله آنها بادبزنی بود که بافته شده بود از برگ خرما بیرون آورد و گفت ای پادشاه این بادبزنی است که نه پادشاه دیده و نه هیچک از پدران شاه مثل او را پادشاه متغیر و غضب ناک شد و گرفت دید نوشته شده بر آن شعری که مضمون آن شعر چنین است من از درختی هستم که آن درخت مجاور است باقبری که سیادت کرد کسی که در آن قبر است مردم را تماما و فرا گرفته مرا سعادت آن قبر باندازه که من قابل کف دست این ایوب که پادشاه باشد شدم سلطان دانست که این از برگ درختی است که در مسجد رسول خداست پس بوسید آنرا پادشاه و گذاشت بر سر و گفت بواسطه راست گفتمی راست گفتمی .

۱۱۷۱ فی کَشکول الشیخ ذکر عند مولانا جعفر بن محمد الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ قول النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ النظر الی وجه العالم عبادة فقال هو العالم الذی اذا نظرت الیه ذکرت الاخرة ومن کان علی علی خلاف ذالک فالنظر الیه فتنة عن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انه قال العلماء امناء الرسل علی عباد الله مالم یخالطو السلطان فاذا خالطوه وداخلو الدنیا فقد خانوا الرسل فاحذروهم .

۱۱۷۲ وفی ذالک الکتاب من کلام بعض الاکابر اذا لم یکن العالم زاهدا فی الدنیا فهو عقوبة لاهل زمانه ومن کلامهم من لم یکن مستعدّ الموته فموته فجأة وان کان صاحب فراش سنة ومن کلامهم من طلب فی هذا الزمان عالما عاملا بعلمه بقی بلا علم ومن طلب طعاما من غیر شبهة بقی بلا طعام ومن طلب صدیقاً بلا عیب بقی بلا صدیق .

۱۱۷۳ قال بعض الحكماء المرأة کلها شرّ وشرّ ما فیها انه لا بدّ منها کتب بعض الحكماء علی باب داره لا یدخل داری شرّ فقال له بعض الحكماء فمن این تدخل امرأتک .

۱۱۷۱- در کتاب کَشکول نقل شده که ذکر شد خدمت امام ششم علیه السلام کلام رسول خدا ص که فرموده نظر کردن بصورت عالم عبادت است فرمود آن عالم آنچنانی هست که هر گاه نگاه کنی بسوی او بیاد بیاورد آخرت را و هر عالمی که برخلاف باشد نگاه بسوی او فتنه باشد از رسول خدا وارد شده که فرمود علما امناء پیغمبرانند بر بندگان خداما دامیکه رفت و آمد با سلطان نکنند پس هر گاه رفت و آمد با سلطان کردند و داخل امور دنیوی شدند خیانت کردند پیغمبران را پس بپرهیزید از آنها

۱۱۷۲- و در آن کتاب است از کلام بعضی از بزرگان که هر گاه عالم زاهد در دنیا نبود پس آن عالم عذاب است برای اهل زمانش و از کلام بزرگان است هر کس مهیا نباشد برای مرگش پس مردن او مردن فجاءه هست و هر چند در فراش بخوابد یکسال و از کلام بزرگان است که هر کس طلب کند در این زمان عالمیکه بعلم خود عمل کند باقی میماند بدون علم: و هر کس طلب کند طعام بی شبهه باقی میماند بدون طعام: و هر کس طلب کند رفیق بدون عیب باقی میماند بدون رفیق

۱۱۷۳- بعضی حکماء گفته اند زن تمامش شر است و شر درش این است که بشر لا بد است از زن بعضی از حکماء نوشته بود بر در بختگاهش که داخل نشود خانه شری دیگری گفت پس از کجا داخل شود زن تو

۱۱۷۴ - ومن كلامه عليه السلام الدنيا دار ممر والآخره دار مقر فخذوا رحمكم الله من ممركم لمقركم ولا تهتكوا استاركم عند من لا يخفى عليه اسراركم واخرجوا قلوبكم من الدنيا قبل ان يخرج منها ابدانكم فللاخرة خلقتم وفي الدنيا حبستم ان المرأ اذا هلك قالت الملائكة ما قدم وقال الناس ما خلف الخ.

۱۱۷۵ - احتضر بعض المترفين وكان كلما قيل له قل لاله الا الله يقول هذا البيت -
يارب قائلة يوما وقد تعبت - اين الطريق الى حمام منجاب وسبب ذلك ان امرأه عفيفة حسناء خرجت الى حمام معروف بحمام منجاب فلم تعرف طريقه وتعبت من المشي فرأت رجلاً على باب داره فسأله عن الحمام فقال هو هذا وأشار الى باب داره فلما دخلت اغلق الباب عليها فلما عرفت بمكره اظهرت كمال الرغبة والسرور وقالت اشتر لنا شيئاً من الطيب وشيئاً من الطعام و عجل بالعود الينا فلما خرج واتمابها و برغبتهما فخرجت وتخلصت منه قال الشيخ في الكشكول فانظر كيف منعه هذه الخطيئة عن الاقرار بالشهادة عند الموت مع انه لم يصدر منه الا ادخال المرأة بيته وعزمه على الزنا فقط من دون وقوعه منه .

۱۱۷۴ - واز جمله كلمات على عليه السلام است که دنیا محل عبور است و آخرت خانه است قرارگاه پس توشه بردارید خدا رحمت کند شمارا از محل عبورتان برای مقر و آسایشگاهتان و ندرید پرده های خود را نزد کسیکه مخفی نیست بر او اسرار شما و خارج کنید آرزوهای قلبی را پیش از دنیا پیش از آنکه خارج کنند از دنیا بدنهای شمارا زیرا شما برای دنیا خلق نشده اید و دنیا به حبس شماست: بدرستی که وقتیکه مردی میبرد ملائکه میگویند چه عملی مقدم داشته و مردم میگویند چه ثروتی باقی گذاشته

۱۱۷۵ - در کشکول است که وقت احتضار مرد شهوت رانی رسیده هر چه باو گفته میشد بگو لاله الا الله شعری میخواند که مضمون آن چنین است افسوس بر آن زنی که خسته شده بود و میگفت کیجا است راه حمام منجاب و قصه آن چنین است که زنی بود بسیار عقیفه و با جمال از خانه خارج شد برود حمامی معروف بنام منجاب و بلد نبود آنرا و خسته شده بود از راه رفتن دید مردی را بر در خانه اش پرسید راه حمام را گفت آن مرد این است و خانه خود را نشان داد پس از آنکه زن داخل شد و در را بست فهمید خدعه آن مرد را اظهار میل و رغبت کرد و گفت برو بخر برای ما عطر و بوی خوش و چیزی از طعام و بر گرد و عجله کن مرد اطمینان و وثوق پیدا کرد بمیل زن و رفت پس زن هم فرصت یافت و از خانه خارج شد و خود را خلاص کرد شیخ فرموده به بین چگونه

۱۱۷۶ فی کشکول الشیخ کتب ملک الروم الی عبدالملک بن مروان یتهدده ویتوعده ویتحلف له لیحمل الیه مائة الف فی البحر ومائة الف فی البر فأراد عبدالملک ان یتکتب الیه جوابا شافیا فکتب الی الحجاج ان یتکتب الی محمد بن الحنفیه بکتاب یتهدده فیہ ویتوعده بالقتل ویرسل ما یجیبه به الیه فکتب الحجاج الیه فاجابه ابن الحنفیه ان لله تعالی فی کل یوم ثلاثمائة وستین نظرة الی خلقه وانا رجوان ینظر الی نظرة یمنعنی یهامنک فبعث الحجاج کتابه الی عبدالملک فکتب عبدالملک ذلک الی ملک الروم فقال ملک الروم ما هذا منه ما خرج هذا الامن بیت النبوة ۱۱۷۷ وفی ذلک الکتاب قال بعض الملوک لوزیره یوماما احسن الملک لو کان دائماً فقال الوزیر لو کان دائماً وصل الیک ۱۱۷۸ وفی ذلک الکتاب قال بعض الملوک لبعض العلماء وقد حضر العالم الوفاة وصل لعیالک الی فقال العالم استحیی من الله ان اوصی بعبدالله غیر الله

بازداشت این گناه آن مرد را از اقرار بشهادت دهمرگ با اینکه بجای آورد کاری مگر آنکه داخل کرد زن را در خانه اش و عزم داشت بر زنا فقط و هنوز واقع نشده بود

۱۱۷۶- در کتاب کشکول شیخ نقل شده که نوشت پادشاه روم بعبدالملک بن مروان تهدید کرده بود و قسم یاد کرده بود که اگر تن در نداد میفرستد صدهزار لشکر صحرائی؛ در مقام برآمد عبدالملک بنوید جوابی که کافی باشد پس نوشت بحجاج بنوید کاغذی تهدید آمیز برای محمد حنفیه و او را توعید بکشتن کند و هر چه جواب بدهد بفرستد نوشت حجاج کاغذی بمحمد بن حنفیه پس جواب داد که خدای تعالی در هر روزی سیصد و شصت نگاه دارد بسوی مخلوقاتش و من امیدوارم که نظری کند خدا و حفظ کند خدا بسبب آن نظر مرا از تو و شر تو پس فرستاد حجاج کاغذ را بسوی عبدالملک و نوشت عبدالملک بعینه برای سلطان روم بعد نوشت پادشاه روم نیست این مطلب از تو و کسان تو و خارج نشده این مطلب مگر از بیت نبوت

۱۱۷۷- و در آن کتاب است که گفت بعضی از سلاطین بوزیرش روزی که چه نیکو بود سلطنت اگر همیشه بود و دائمی وزیر گفت اگر دائمی بود بتو نمیرسید

۱۱۷۸- و در آن کتاب است که سلطانی گفت بعالمی که دهمرگش بود نسبت بیعالت او اولاد بمن وصیت کن پس عالم گفت حیامیکنم از خدا که وصیت کنم به بنده خدا و عیالاتم را بخدانسپارم و به بنده خدا بسپارم

۱۱۷۹ فی الکشکول اودع تاجر من تجار نشابور جاریة عند الشیخ ابی عثمان الحمیری فوق نظر الشیخ علیها یوما فعشقها وشغف بها فکتب الی شیخه ابی حفص الحداد بالحال فاجابه بامرہ بالسفر الی الری الی صحبة الشیخ یوسف فلم اوصل الی الری وسئل الناس عن منزل الشیخ یوسف اکثر وامن ملامته قالوا وکیف یسئل نقیؑ منک عن بیت فاسق شقی مثله فرجع الی نشابور وقص علی شیخه القصة فامرہ بالعود الی الری وملاقات الشیخ یوسف المذكور فسافر مرة ثانية الی الری وسئل عن منزل الشیخ یوسف ولم یبال بذم الناس له وازدرائهم به فقیل له انه فی محلة الخمارة فأتی الیه وسلم علیه فرد علیہ وعظمه وکان الی جانبه صبی بارع الجمال والی جانبه الآخر زجاجة مملوءة من شیئی کانہ الخمر بعینه فقال له الشیخ ابو عثمان ما هذا المنزل فی هذه المحلة فقال ان ظالما اشتری بیوت اصحابنا وصیرها خمارة ولم یحتج الی شراء بیتمی فقال ما هذا الغلام وما هذا الخمر فقال اما الغلام فولدی من صلبی واما الزجاجة فخل فقال ولم توقع نفسك فی مقام التهمة بین الناس فقال لئلا یعتقد وننی ثقة امین و یستودعونی

۱۱۷۹- در کتاب کشکول نقل شده که امانت گذاشت مرد تاجر نشابوری کنیزی نزد شیخ ابی عثمان حمیری افتاد نظر شیخ بر او روزی محبت آن کنیز در دل شیخ جا گرفت بشدت برای علاج آن نوشت به استاد خود ابی حفص آهنگر استاد جواب داد و امر کرد او را بمصاحبت شیخ یوسف در ری حرکت کرد رفت بری و پرسید از محل شیخ یوسف بسیار ملامت کردند او را گفتند میپرسد مرد پاکی مثل تو از خانه فاسق شقی بمثل او. پس برگشت بنیشابور وقصه را حکایت کرد باستاد خود استاد دستور داد به عود بسوی ری وملاقات شیخ یوسف دوم رتبه سفر کرد بسوی ری و پرسید از منزل شیخ یوسف و این مرتبه اعتنا نکرد بمذمت مردم و منع آنها تا گفتند منزل او در محله خماران است رفت و وارد شد بر شیخ یوسف وسلام کرد شیخ جواب داد و گرامی داشت او را و بود در جانب او جوان باجمالی و بجانب دیگر او شیشه پراز چیزی که گویا شراب بعینه پس گفت شیخ ابو عثمان چرا منزل در این محله کردی گفت بدرستی که خرید خنهای این اطراف را ظالمی و شراب خانه کرده و احتیاج بخیرید منزل من نداشته گفت این غلام کیست و این شراب چیست گفت اما غلام ولد من است و از صلب من است و اما شیشه پس سر که است شیخ گفت چرا خود را در مقام تهمت قرار دادی گفت برای اینکه مردم بمن معتقد نشوند و مرا تهنه ندانند تا کنیز ایشان بامانت بمن بسپارند تا مبتلی شوم بحب آنها: پس گریه کرد ابو عثمان گریه شدیدی و دانست که راست گفته استادش

جوار بهم فابتلی بجهنن فبکی ابو عثمان بکاء شدیداً و علم صدق شیخه
 ۱۱۸۰ فی کشکول الشیخ و قفا اعرابی علی قبر عبدالملک و اذاً بعض خدامه ببکی
 علی قبره و یقول ما ذالقینا بعدک فقال الاعرابی اما انه لو نطق لاکبرک انه لقی اشد
 مما لقیتم .

۱۱۸۱ و فی ذالک الکتاب سئل بعض الزهاد عن مخالطة الملوک و الوزراء فقال
 من لا یخالطهم ولا یرید علی المکتوبة افضل عندنا ممن یقوم اللیل و یصوم النهار و یحج
 و یجاهد فی سبیل الله و یخالطهم ۱۱۸۲ و فی ذالک الکتاب سئل امیر المؤمنین ع یراه الله
 بعض اصحابه فقال یا امیر المؤمنین هل نسلم علی مذنب هذه الامة فقال ع یراه الله
 للتوحید اهلا و لا تره اهلا للسلام ۱۱۸۳ سئل بعض الرهبان متى عیدکم فقال یوم لانعی
 فیه الله سبحانه فذالک عیدنا ۱۱۸۴ قال ابو علی الدقاق و قد سئل عن الحدیث المشهور
 من تواضع لغنی ذهب ثلثادینه ان المرء بقلبه و لسانه و جوارحه فمن تواضع لغنی

۱۱۸۰- در کتاب کشکول نقل کرده که ایستاد عربی سر قبر عبدالملک و ناگاه دید بعضی از
 کسان او گریه میکنند بر قبر او و میگویند چه ستم هائی بمارسید بعد از تو اعرابی گفت بدانید
 که اگر اوزبان بگشاید و صحبت کنده راینه خبر خواهد داد که آنچه او یافته و بر او شده سخت تر
 است از آنچه بر شما شده

۱۱۸۱- و در آن کتاب است که پرسیده شد بعضی از زهاد از خلطه و آمیزش باملوک و
 سلاطین و وزراء گفت هر کس آمیزش نکند با سلاطین و وزراء و عملی هم جز واجبات انجام
 ندهد بهتر است پیش ما از کسیکه شب نماز بخواند و روز روزه باشد و حج کند و جهاد کند در راه
 خدا و آمیزش کند با آنها

۱۱۸۲- و در آن کتاب است پرسید از امیر المؤمنین (ع) بعضی از اصحاب که آیا سلام کنیم
 بر گنه کاران از این امت فرمود خدا او را برای اقرار بتوحید اهل میدانند و تو برای سلام اهل
 نمیدانی

۱۱۸۳- پرسیده شد از رهبانی که عید شما کی است گفت روزی که معصیت خدای متعال
 نکنیم آن روز عیدما است

۱۱۸۴- از ابو علی دقاق پرسیده شد از حدیث مشهور که هر که تواضع کند برای غنی دو
 ثلث دینش از بین میرود گفت مرد بقلب است و زبان و اعضاء هر که تواضع کند بزبان و اعضاء
 دو ثلث دین او از بین میرود و هر که تواضع کند بقلبش میرود از بین تمام دین او

بلسانه وجوارحه ذهب ثلثادينه فان تواضع بقلبه ايضا ذهب دينه كله .
 ۱۱۸۵ في الكشكول عن كتاب الزيارات لمحمد بن احمد بن داود القمي ره ان
 اباحمزة الثمالي قال للصادق عليه السلام اني رأيت اصحابنا يأخذون من طين قبر الحسين عليه السلام
 يستشفون به فهل في ذلك شيء مما يقولون من الشفاء فقال عليه السلام يستشفى ما بينه وبين
 القبر على راس اربعة اميال وكذا لك قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكذا لك قبر الحسن وعلي ومحمد
 فخذ منها فانها شفاء من كل سقم وجنة مما يخاف ثم امر بتعظيمها واخذها باليقين
 بالبرء وبختمها اذا اخذت ۱۱۸۶ وعن الكتاب المذكور عن الصادق عليه السلام من اصابه علة
 لا تتداوى فتداوى بطين قبر الحسين عليه السلام شفاه الله من تلك العلة الا ان يكون العلة السام
 ۱۱۸۷ وعن الكتاب المذكور روى ان الحسين عليه السلام اشترى النواحي التي فيها قبره من
 اهل نينوا والغاضرية بستين الف درهم وتصدق بها عليهم وشرطان يرشدوا الى قبره و
 يضيفوا من زاره ثلاثة ايام وقال الصادق عليه السلام حرم الحسين عليه السلام الذي اشترابه اربعة
 اميال فهو حلال لولده ومواليه وحرام على غيرهم ممن خالفهم وفيه البركة .

۱۱۸۵- در کتاب کَشْکُول نقل شده از کتاب زیارات محمد بن احمد بن داود قمي که ابو حمزه
 ثمالي گفت بامام ششم (ع) که دیدم اصحاب ما اماميه ميگيرند از خاک قبر سيد الشهداء (ع) و
 استنفا ميچويند آيا اين اصلي دارد که ميگويند در آن شفا هست امام (ع) فرمود استنفا ميشود
 از قبر مطهر تا چهار ميل و همين طور قبر رسول خدا و همين طور قبر حسن مجتبي و علي بن الحسين
 و محمد بن علي پس اي اباحمزه بگير از اينها بدرستي که اين خاکها دواي هر درديست و سپريست
 از هر چه ترسيده شود از آن بعد امر فرمود بتعظيم آن و گرفتن آن با يقين بيهبودي و امر فرمود
 که وقتي گرفتي به بند محکم آنرا

۱۱۸۶- و در کتاب مذکور است از امام ششم (ع) که هر کس برسد باو دردی که قابل
 علاج نباشد پس استنفا بچويد بخاک قبر حسين عليه السلام خدا شفا ميدهد آن درد را مگر اينکه
 آن درد سام باشد (يعني مرگ)

۱۱۸۷- و در کتاب مذکور است که سيد الشهداء عليه السلام خريد اطراف قبر شريف را از
 اهل نينوا و غاضريه بشت هزار درهم و صدقه داد بآنها بشرط آنکه راه نمائي کنند بقبر شريف
 و مهماني کنند زوار را تا سه روز و فرمود امام ششم عليه السلام که حرم سيد الشهداء (ع) که خریده
 است حضرت آنرا چهار ميل در چهار ميل است و تصرف در آن حلال است براي اولادش و دوستانش
 و حرام است بر غير آنها از کسانی که مخالف هستند و در آن زمين است برکت

۱۱۸۸ فی الکشکول قال شخص لاخر جئتک فی حویجة فقال اقصده بهارجیلا
 ۱۱۸۹ وقال شخص آخر جئتک فی حاجة صغيرة فقال دعها حتی تکبر ۱۱۹۰ و فی ذالک
 الکتاب ان معاویة قال لجاریة بن قدّامه ما کان اهو ذک علی قومک ازسموک جاریة فقال
 وما اهو ذک علی قومک ازسموک معاویة و هی الانثی من الکلاب قال اسکت لام لک قال
 ام لی ولدتسنی اما والله ان القلوب التی ابغضناک بهالبین جوا نحنناو السیوف التی قاتلناک
 بهالفی ایدنیوا و انک لا تملکنا قهر اولانهلکنا عنوة و لیکنک اعطینا عهداً و میثاقاً و اعطیناک
 سمعاً و طاعة فان وفیت لنا و فینا و ان فرغت الی غیر ذالک فاننا قدر کنا و راینا رجالا
 شداد او استة حدادا فقال معاویة لا کثر الله مثلک فی الناس یا جاریة قال قل معروفا فان
 شرّ الدعاء محیط باهله ۱۱۹۱ و فی ذالک الکتاب فی الحدیث لا تیرک الناس نیتاً من
 امر دینهم لاستصلاح دیناهم الافتح الله علیهم ما هو اضر منه .

۱۱۸۸ - در کتاب کشکول نقل شده که شخصی بدیگری گفت آمده ام بجهة حاجه کوچکی
 گفت برو بخواه از آدم کوچکی

۱۱۸۹ - و در همان کتاب است که گفت شخصی بدیگری که آمده ام بجهة حاجت کوچکی
 گفت بگذار تا بزرگ شود

۱۱۹۰ - و در همان کتاب است که معاویة گفت بجاریة پرس قدامه که تو چقدر سبک بوده در
 نظر طایفهات که اسم تو را جاریة گذاشته اند جواب داد که تو چقدر سبک بوده که نام تو را معاویة
 گذاشته اند و حال آنکه معاویة اسم سگ ماده ایست معاویة گفت ساکت باش مادری برای تو نباشد
 گفت برای من مادری هست که زائیده مرا : آگاه باش دلها ئیکه بآن دلها تو را دشمن داریم در جوف
 ما باقی است و آن شمشیر هائی که جنگیدیم به آنها با تو در دست ما است و تو نمیتوانی سلطنت کنی
 بر ما جبر او نمیتوانی از بین ببری ما را زوراً ولیکن ما با تو عهدی بستیم و تو بما اطمینان دادی و
 ما بتو دادیم سر تسلیم اگر وفا کردی ما وفا میکنیم بگفته خود و اگر منحرف شدی بدرستی که ما
 و اگذار کردیم پشت سر خود مردان سخت و محکمی و نیزه های آهنینی تیز معاویة گفت خدا
 زیاد نکند بمثل شما شجاعانی در میان مردم ای جاریة : گفت ای معاویة کلام معروف و غیر زشت
 بگو بدرستی که عاقبت کلام بد بگوینده عاید خواهد شد

۱۱۹۱ - و در آن کتاب است که و اگذار نمیشود چیزی از امر دین بجهة اصلاح امر دنیوی
 مگر آنکه باز شود و خدا باز کند امر دیگری که ضرر آن بیش باشد از آنچه در مقام اصلاح
 آن بر آمده

۱۱۹۲ فی الكشكول فی الحديث لا يكمل ايمان المرء حتى يكون ان لا يعرف اجت اليه من ان يعرف ۱۱۹۳ وفيه ايضاً من التوراة من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر نعمائي فليتخذ رباً سوائى - من اصبح حزينا على الدنيا فكان ما اصبح ساخطا على - من تواضع لغنى لاجل غناه ذهب ثلثا دينه - يا بن آدم ما من يوم جديد الا يأتى اليك من عندى رزقك وما من ليلة جديدة الا تاتى الى الملائكة من عندك بعمل قبيح خيرى اليك نازل وشرك الى صاعد - يا بنى آدم اطيعونى بقدر احتياجكم الى - واعصونى بقدر صبركم على النار - اعملوا الدنيا كم بقدر لبثكم فيها - و تزود والاخرتكم بقدر مكثكم فيها يا بنى آدم زارعونى وعاملونى واسلفونى اربحكم - عندى ما لا عين رأت ولا ذن سمعت ولا خطر على قلب بشر يا بن آدم اخرج حب الدنيا عن قلبك فانه لا يجتمع حبي وحب الدنيا فى قلب واحد ابدا - يا بن آدم اعمل بما امرتك و انته عما نهيتك اجعلك حيا لا تموت ابدا يا بن آدم اذا وجدت قساوة فى قلبك وسقما فى جسمك ونقيصة فى مالك وحرمة فى رزقك فاعلم انك قد تكلمت فيما

۱۱۹۲ - در کتاب کشکول نقل شده حدیثی که کامل نیست ایمان مردمگر آنوقت که شناخته

نشود دوست تر داشته باشد از اینکه شناخته شود

۱۱۹۳ و نیز در آن کتاب است که نقل شده از تورات هر کس راضی نشود بقضاء من و صبر نکند بر بلاء من و شکر نکند نعمت های مرا پس اختیار کند خدائی سوائى من - هر کس صبح کند مغموم بر دنیا بمثل این است صبح کرده ساختاً بر ذات مقدس من و هر کس فروتنی کند بغنیی بجهت غنایش از بین میرود دوثلث دینش ای پسر آدم هیچ روزی نیست که تازه باشد مگر آنکه می آید از نزد ما رزق تو و هیچ شبی نیست که تازه باشد مگر آنکه می آید ملائکه از نزد تو بسوی من با عمل زشت خیر ما بسوی تو نازل است و شر تو بسوی ما صاعد ای پسر آدم اطاعت کن ما را بقدر احتیاجت بمن و معصیت کن ما را بقدر طاقت تو بر آتش کار کنی برای دنیا تا بقدر ماندنتان در دنیا و توشه بردارید برای آخرتتان بقدر مکث شما در آخرت ای پسر آدم بقانون مزارع و مضارب به رفتار کنی یعنی سرمایه از من زمین و آب از من عمل از شما من ربح و ثمر میدهم بشما در نزد من است از خیرات چیزی که چشم تو ندیده و گوش تو نشنیده و خطور نکرده بهیچ قلب بشری

ای پسر آدم خارج کن علاقه دنیا را از قلبت بدرستی که جمع نمیشود حب من و حب دنیا در دلی هیچگاه - ای پسر آدم عمل کن با آنچه دستور داده ام بتو و ترك كن آنچه را که نهی کرده ام تو را از آن تا فراردهم تو را زنده که مرگی در آن نباشد هر گز - ای پسر آدم هر گاه یافتی

لا یعینک یا بن آدم اکثر من الزادفا الطریق بعید و خفف الحمل فالصراط دقیق و اخلص العمل فان التاقد بصیر و اخر نومك الى القبور و فخرک الى المیزان و لذاتک الى الجنة و کن لی اکن لك و تقرب الی بالاستمهانة بالدنیا تبعد عن النار یا بن آدم لیس من انکسر مر کبه و بقى على لوح فى وسط البحر باعظم مصیبة منك لا ک من ذنوبک على یقین و من عملک على خطر ۱۱۹۴ قال الاحنف بن قیس سهرت لیلۃ فى طلب کلمة ارضی بها سلطانی و لا اسخط بها ربی فما وجدتها.

۱۱۹۵ قال بعض الوعاظ لبعض الخلفاء لومنت شربة من الماء مع شدة عطشک بم کنت تشتريها قال بنصف ملکى قال فان احتسبت عند البول بم کنت تشتريها قال یا النصف الاخر قال فلا یقرنک ملک قيمة شربة ماء و بولة ۱۱۹۶ فى الکشکول عن کتاب صفات العارفين ان ابن مسعود قال قال رسول الله ﷺ لیا تین علی الماس زمان لا یسلم

قساوتی دردلت و مرضی درجست و نقیصه درمالت و محروم شدى در رزقى پس بدان که توصبت کردی درباره چیزی که بتو مربوط نبوده - ای پسر آدم زیاد توشه بردار زیرا که راه طولانی است و سبک گردان بار را زیرا که پل صراط باریک است و خالص کن عمل را زیرا که تفحص کننده بینا است و بنأخیر بیند از خوابت را تا بقر: و فخر و مباحات را تا میزبان و کیف و لذت را تا بهشت و تورعایت کن حق ما را مانیز رعایت میکنیم تو را و نزدیک بشو بماسبک شمردن دنیا تا دور شود از تو آتش جهنم - ای پسر آدم نیست آنکسیکه شکسته مرکب او و باقیمانده بر تخته پاره در وسط دریا مصیبتش بیش از تو برای آنکه تو بریقین هستی از گناهت و از عملت در خطری

۱۱۹۴ - احنف بن قیس گفت شب را تا بصبح نخوابیدم و گشتم در طلب کلمه که راضی کنم بآن پادشاه را و بغضب در نیاید خدا و پروردگارم نیافتم چنین کلمه

۱۱۹۵ - در کشکول است که گفت واعظی بخلیفه اگر بتو نرسد شربت آبی باشد عطش بچقدر حاضری شربت آبی بخری و خود را از هلاکت برهانی گفت بنصف سلطنتم - گفت اگر حبس بول شوی بچقدر حاضری رفع کنی حصرت را و بول کنی گفت بنصف دیگر از سلطنتم گفت پیاگول نخوری بیگ سلطنتی که قیمت آن یگ شربت آب باشد و یک بولی

۱۱۹۶ - و در آن کتاب است از کتاب صفات العارفين براینکه ابن مسعود گفت فرموده است رسول خدا (ص) هر اینه می آید بر مردم زمانیکه سالم نمیماند برای صاحب دین دینی مگر آنکه فرار کند از قلعه بقله و از سوراخی بسوراخی مثل روباه نسبت بحفظ بجهایش از ترس درنده گان گفتند چه زمانی خواهد بود یا رسول الله فرمود زمانیکه نرسد بمعیش کسی مگر بمعصیت

لذی دین دین الامن یفر من شاهیق الی شاهیق ومن جحر الی جحر کالتعلب باشباله قالوا ومتی ذالک الزمان قال اذالم تنل المعیشه الامعاصی اللہ عزوجل فعند ذالک حلت العزوبه قالوا یارسول اللہ اما امرتنا بالتزویج قال بلی ولكن اذاکن ذالک الزمان فهلاک الرجل علی یدابویه فان لم یکن لها بوان فهلاکه علی یدزوجہ و ولده فان لم یکن له زوجة ولد فهلاکه علی یدقرا بته وجیرانه قالوا وکیف ذالک یارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال یعیرونه بضیق المعیشه ویکافونه ما لایطبق حتی یوردونه موارد المهلکه

۱۱۹۷ و فی ذالک الکتاب نقل من الکشاف کتاب یعقوب الی یوسف بعد امساکه اخاه الصغیر با تہام اندسرق۔ من یعقوب اسرائیل اللہ بن اسحق ذبیح اللہ ابن ابراہیم خلیل اللہ الی عزیز مصر اما بعد فاننا اهل بیت موکل بنا بالبلاء اما جدی فشدت یداه و رجلاه و رمی به فی النار لیحرق فنجاه اللہ وجعلت علیہ النار بردا و سلاما و اما ابی فوضع السکین علی قفاه لیقتل ففداه اللہ و اما انا فکان لی ابن و کان احب اولادی الی فذهب

خدای عزوجل و در آن زمان است کہ عزوبت حلال میشود گفتند یارسول اللہ آیا امر نفرمودی ما را باز دواج فرمود چرا ولیکن آن زمان هلاکت مرد بدست پدر و مادر خواهد بود اگر نباشند پدر و مادر هلاکت مرد بدست زن و فرزند خواهد بود و اگر نباشد برای او زن و فرزند هلاکتش برید خویشان و همسایگان خواهد بود گفتند چگونه خواهد بود یارسول اللہ (ص) فرمود سرزنش میکنند او را بقتگی معیشت و وادار میکنند او را بما فوق طاقتش تا وارد کنند او را در مواردیکه باعث هلاکت است

۱۱۹۷ - و در همان کتاب نقل شده از کشاف کاغذیکه یعقوب بسوی یوسف نوشت بعد از آنکه نگه داشته بود برادر کوچکش را بتهمت دزدی - از طرف یعقوب اسرائیل اللہ پسر اسحق ذبیح اللہ پسر ابراہیم خلیل اللہ بسوی عزیز مصر اما بعد پس ما اهل بیتی هستیم کہ موکل است بما بلا: اما جدمن بسته شد دودست و دو پای او و انداخته شد در آتش کہ سوخته شود و قرار داد خدا آتش را بر او سرد و سلامت و اما پدرم گذاشته شد کارد بگلولی او کہ کشته شود فدا فرستاد برای او خدای متعال: و اما من برای من پسری بود کہ محبوب ترین اولاد من بود بردند او را برادرهایش بصحرا و بعد آوردند پیراهن او را برای من آلوده بخون و گفتند او را گرگ خورده پس دو چشم من بر اثر گریه او از بین رفت: و بعد بود برای من پسری کہ برادرمادی آن پسرم بود و این پسر مایه تسلی دل من بود پس بردند او را بعد برگشتند

به اخوته الى البريه ثم آتوني بقميصه ملطخا بدمه و قالوا قد اكله الذئب فذهبت
عيناي من بكائي عليه ثم كان لي ابن وكان اخاه من امه و كنت اتسلى به فذهبوا به ثم
رجعوا وقالوا انه سرق و انك حبسته لذا لك و انا اهل بيت لا تسرق و لاندسارقا فان
رددته على و الادعوت عليك دعوة تدرك السابع من ولدك و السلام قال في الكشف
فلما قرأ يوسف الكتاب لم يتمالك و بكى و كتب في الجواب اصبر كما صبر و اتظفر كما
ظفروا .

۱۱۹۸ من كلام امير المؤمنين عليه السلام جهل المرء بعيوبه من اكبر ذنوبه ۱۱۹۹ في
الكشكول قال حبر من بنى اسرائيل في دعائه يارب كم عصيتك و لاتعاقبنى ف اوحى الله
الى نبي من انبياء زمانه قل لعبدى كم اعاقبك و لاتدرى الم اسلبك حلوة مناجاتي
۱۲۰۰ و في ذلك الكتاب دخل سفيان الثوري على ابي عبد الله عليه السلام و قال علمنى يا بن
رسول الله ما علمك الله فقال عليه السلام اذا تظاهرت الذنوب فعليك بالاستغفار: و اذا تظاهرت

و گفتند سرت کرده و تو او را حبس کردی بجهت سرت و حال آنکه ما خانواده هستيم که
سارق نيستيم و سارق از ما متولد نميشود اگر بر گردانیدی بمن خوب و الا نفرين ميکنم که
دامن گير هفت پشت از اولاد بشود و السلام صاحب کشف گفته پس از آنکه خواند يوسف
کاغذ را نتوانست خود را حفظ کند و گريه کرد و نوشت در جواب صبر کن آنطوریکه اجادات
صبر کردند فائق ميشوی آنطوریکه آنها فائق شدند .

۱۱۹۸ - از جمله کلمات امير المؤمنين ع است جهالت مرد بعيوبش از گناهان کبيره

است .

۱۱۹۹ - در کتاب کشکول نقل شده که عابدي از بنی اسرائيل در دعاء خود ميگفت
خدایا تاکی معصيت کنم تورا و توقعام نکنى پس وحی فرستاد خدا بسوی پیغمبری از پیغمبران
زمانش که بگو به بنده ما چقدر عقاب کنم تورا و تو نفهمی آيا نکر فته ام من از توشيرينی
مناجاتم را .

۱۲۰۰ - و در همان کتاب است که وارد شد سفیان ثوری بر امام ششم ع و گفت بیاموزای

فرزند رسول خدا بمن آنچه بتو آموخته است خدا حضرت فرمود هر گاه رو آورد بتو گناه
پس بر تو باد با استغفار و هر گاه رو کرد بتو نعمت هاپس بر تو باد بشکر گذاری و هر گاه رو کرد
بتو هموم و غموم پس بگو لاحول و لا قوة الا بالله پس خارج شد سفیان و ميگفت سه کلمه و چه
سه کلمه .

التعم فعليك بالشكر : و اذا تظاهرت الغموم فقل لاحول و لا قوة الا بالله وخرج
سفيان وهو يقول ثلاث وای ثلاث ۱۲۰۱ لبعض الاكابر ما وهب الله لامرء هبة احسن
من عقله وادبه هما جمال الفتى فان فقدوا فقدوا للحياة اجمل به ۱۲۰۲ عن النبي صلى الله عليه و آله
مارأى الشيطان في يوم هو اصغر ولا ادحر ولا اصقر ولا اغيظ منه من يوم عرفه و يقال
ان من الذنوب ذنوب الايكفرها الا الوقوف بعرفه

۱۲۰۳ ديلمی وروی عن ذی النون المصری انه قال وجدت فی صخرة فی البيت
المقدس مکتوب کل خائف هارب : وکل راج طالب : وکل عاص مستوحش وکل طائع
مستانس : وکل قانع عزیز : وکل طالب ذلیل : فنظرت فاذا هذا الكلام اصل لكل
شیئی وکان يقول یقدر المقدر و القضاء یضحك منهم ۱۲۰۴ مجموعة ورام قیل
لمطالب الحجاج عمران بن حطان فهرب من بين يديه حتى لحق بالشام وهو مستخف
فاستضاف بروح بن زبناح الجذامي وانتسب الى الازد وکان روح ممن يقف على رأس

۱۲۰۱ - بعضی از بزرگان گفته اند عطا فرموده است خدا بمردی عطیه ای نیکوتر
از عقل وادب و این دو جمال جوان مرد است و اگر این دورا فاقد شد فقدانش همچو کسی
بهتر است از وجودش .

۱۲۰۲ - روایت شده از رسول خدا که فرمود دیده نشده شیطان هیچ روزی کوچک تر
و دمق تر و چقیر تر و خشمناک تر از روز عرفه و گفته شده است که بعضی از گناهان گناهی است
که محو نمیکند آنرا چیزی مگر وقوف بعرفات
۱۲۰۳ - در کتاب ارشاد ديلمی وارد شده از ذی النون مصری که گفت یا فتم در بیت المقدس
سنگی که بر آن نوشته بود هر کس بترسد فرار میکند : و هر امیدواری طلب میکند : و هر
عصیان کننده متوحش است و هر مطیع ما نوس است و هر قانعی عزیز است و هر طالب و طمع
کننده ذلیل است پس نگاه کردم و دیدم این کلام ریشه و اصل هر چیز است : و میگفت تدبیر
میکند تدبیر کنندگان و قضا و قدر میخندد بآنها .

۱۲۰۴ - در کتاب ورام است که گفته شده حجاج عمران بن حطان را تعقیب کرد و او
گریخت از دسترس حجاج تا بشام رسید و پنهان بود پس بمهمانی وارد شد بمهمانخانه روح بن
زبناح الجذامی و عمران منسوب بود بطائفة از دوروح بود از کسانی که مستحفظ عبدالملک بودند
و عبدالملک در شبی بمیان آورد این شعر را انی لا ذکره حیناً واحبه : الی آخر و گفت عبدالملک
دوست داشتم که میدانستم گوینده این شعر را و میدانستم در باره که گفته شده پس روح بر گشت

عبدالملك فذكر عبدالملك في بعض الليالي هذه الابيات اني لازكره حيناً واحسبه .
 او في البرية عند الله ميزانا الخ فقال عبدالملك والله اني احب ان اعرف قائل هذه
 الابيات وفيمن قيلت فرجع روح الى داره وكان من عادته ان يدخل الى اضيافه قبل
 ان يدخل الى اهله فذكر لهم ان عبدالملك ذكر الليلة هذه الابيات واحب ان يعرف
 قائلها وفيمن قيلت فقال عمران بن حطان لكن والله اعرف قائلها وفيمن قيلت فهذه
 لعمران بن حطان يمدح بهما عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله قاتل علي بن ابي طالب عليه السلام
 فرجع روح الى عبدالملك فقال ان عندي رجلا من الازد فقال اني اعرف قائلها .
 وفيمن قيلت هذه لعمران بن حطان واتشدله بعض انشادته فقال والله ان اللغة لغة
 عدنانية واني لاظنه عمران بن حطان ارجع اليه فان كان هو هو فقل له ان امير المؤمنين
 يخيرك واحدة من ثلاث اما ان يكتبك في صحابته او يكتب لك اما من الحجاج او
 يعطيك المال ما اجبت فرجع اليه فسأله من هو فامتنع عليه فلما التح عليه قال علي
 شرطان تعطيني العهد انك لا تمنعني اذا اردت الخروج من عندك فاعطاه فقال ان عمران
 ابن حطان فقال ان امير المؤمنين يخيرك واحدة من ثلاث فذكره فقال اما ان يعطيني

بخانه اش و عادت او بر اين بود كه اول وارد ميشد بر مهمان هاش و بعد ميرفت پيش اهلس چون
 بر مهمان ها وارد شد گفت بمهمانها كه عبدالملك امشب خواند اين اشعار را و دوست داشت
 كه بشناسد گوینده آنرا و دوست داشت كه بداند در باره كه گفته شده : پس عمران بن حطان
 گفت بخدا قسم من ميشناسم گوینده آنها را و ميدانم در باره كه گفته شده : اين ابیات مال
 عمران بن حطان است كه در باره عبدالرحمن پسر ملجم لعنه الله گفته شده كه قاتل و كشنده علي بن
 ابيطالب عليه السلام است پس فورا بر گشت روح بسوی عبدالملك و گفت نزد من مردیست از اطائفه
 از دو گفت كه من ميشناسم گوینده اين ابیات را و ميدانم در باره كه گفته شده : و گفت اين شعر
 را عمران بن حطان گفته و بعضی ديگر از اشعار او را خواند عبدالملك گفت بخدا قسم اين
 لغت عدناني است كه از اطائفه ازد ميشانند و گمان ميكنم او خود عمران بن حطان باشد بر گرد
 بسوی او اگر خود او باشد بگو امير المؤمنين مخير ميكند تورا بيكي از سه چيز : يا اينكه
 قرار دهد تورا جزء خواص خود : يا بنويسد براي تو اماني از حجاج : يا بتو بدهد مال
 بهر اندازه كه بخواهي : پس بر گشت بسوی عمران و گفت تو كه هستي عمران امتناع كرد از
 معرفي خود پس از اصرار گفت معرفي ميكنم بشرط اينكه با من عهد كني كه اگر خواستم بروم

فلا حاجة في ماله واما ان يكتبني في صحابته فوالله ما فارقت الا في الله ولكن لن اعود اليه حتى يعود الى الله واما ان يكتب لي امانا من الحجاج فلئن اكون آمنا من الله احب الى من ان اكون خائفا من الله آمنا من الحجاج فرجع الى عبد الملك فاخبره فقال انك تعود فلا تلقاه فرجع فلم يره .

۱۲۰۵ عن امالي الصدوق قال قيس بن عاصم وفدت مع جماعة من نبي تميم الى النبي ﷺ فدخلت وعنده الصلصال بن الداهمس فقلت يا نبي الله عظاما وعظما نتفع بها فانا قوم نعبر في البريه فقال رسول الله ﷺ يا قيس ان مع العزذلا وان مع الحيوة موتا وان مع الدنيا آخرة وان لكل شيئا حسيبا وعلى كل شيئا رقيباً وان لكل حسنة ثوابا ولكل سيئة عقابا ولكل اجل كتابا وانه لا بد لك يا قيس من قرين تدفن معك و هو حي وتدفن معه وانت ميت فان كان كريما اكرمك وان كان ليثما اسائك ثم

از خروج من جلوگیری نکنی پس از دادن عهد و پیمان گفت من عمران بن حطان هستم : پس گفت امیر المؤمنین مخیر کرده تو را بیکی از سه چیز و بیان کرد برای او : عمران گفت اما اینکه بمن مال بدهد مرا حاجتی در مال او نیست و اما اینکه مرا جزء صحابه خود قرار دهد بخدا قسم جدا نشدم از او مگر برای خدا و بر نمیگردم بسوی او تا اینکه برگردد او بسوی خدا و اما اینکه بنویسد برای من امانی از حجاج هر اینکه اگر من بوده باشم ایمن از خدا دوست تر دارم از اینکه بوده باشم ترسان از خدا و ایمن از حجاج پس برگشت بسوی عبد الملك و باو خبر داد پس گفت عبد الملك تو بر میگردی و ملاقات نمیکنی او را رجوع کرد بخانه ندید او را .

۱۲۰۴ - و از کتاب امالی صدوق نقل شده که قیس بسر عاصم گفت وارد شدم باجماعی از بنی تميم بر رسول خدا ص و نزد آنحضرت بود صلصال پسر داهمس گفتم ای رسول خدا موعظه کن ما را يك موعظه که مستفید بشویم و نفع ببریم از آن زیرا ما طایفه هستیم که بادیه نشین هستیم فرمود رسول خدا ص یا قیس بدرستی که با هر عزت ذلتی است و با هر زندگانی مرگی است و با دنیا آخرت است و برای هر چیزی محاسبی است و بر هر کاری رقیبی است و از برای هر حسنة ثوابی است و از برای هر گناهی عقابی است و برای هر اجلی وقتی است محدود : و بدانکه ناچار است برای توای قیس از قرینی که دفن شود با تو و او زنده است و دفن شوی تو با او و تو مرده باشی اگر آن قرین نیک باشد ثمر بخشد تو را و اگر بد باشد ضرر رساند بتو و بعد محشور نشود مگر با تو و مبعوث نشوی مگر با او و تو پرسیده نشوی مگر از او پس

لا یحشر الامعك ولا تبعث الامعه ولا تسئل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان صلح آنتست به وان فسد لا تستوحش الامنه وهو فعلك .

۱۲۰۶ طرائف الحكم عن امالي الصدوق عن يونس بن ظبيان عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام انه قال الاشتهار بالعبادة ريبه ان ابي حدثني عن ابيه عن جده عن علي عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال عبد الناس من اقام الفرائض واسخى الناس من ادى زكوة ماله وازهد الناس من اجتنب الحرام : واتقى الناس من قال الحق فيما له وعليه : واعدل الناس من رضى للناس ما يرضى لنفسه وكره لهم ما يكره لنفسه : واكيس الناس كان اشد ذكرًا للموت : واغبط الناس من كان تحت التراب قد امن من العذاب ويرجو الثواب واغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الى حال : واعظم الناس في الدنيا خطراً من لم يجعل للدنيا عنده خطراً واعلم الناس من جمع علم الناس الى علمه واشجع الناس من غلب هواه : واكثر الناس قيمة اكثرهم علما : واقلهم قيمة اقلهم علما : واقل الناس راحة البخيل : وابطل الناس من بخل بما افترض الله عز وجل عليه .

قرارنده او را مكر نيك زيرا كه اگر او نيك باشد انس تو با اوست و اگر بد شد وحشت ندارى مكر از او و آن عمل تو است .

۱۲۰۵ - در كتاب طرائف الحكم از امالي صدوق نقل شده كه يونس بن ظبيان گفت امام ششم ع فرمود بدرستى كه شهرت بعبادت ريبه است و فرمود بدرستى كه پدرم حديث كرد برآى من از اجداد بزرگوارش از امير المؤمنين عليه السلام كه رسول خدا ص فرموده است عابدترين مردم كسى است كه ادا كند واجبات را و سخى ترين مردم كسى است كه ادا كند زكوة مالش را : و زاهدترين مردم كسى است كه دورى كند از حرام : و با تقوى ترين مردم كسى است كه بگويد حق بنفع او باشد يا بضر او : و عادل ترين مردم كسى است كه بپسندد برآى مردم آنچه برآى خود ميبپسندد و بد بداند برآى مردم آنچه برآى خود بد بداند : و زرنك ترين مردم كسى است كه بيشتر ياد مرگ كند : و مورد غبطه كسى است كه زير خاك رفته و ايمن از عذاب باشد و اميد ثواب داشته باشد : و غافل ترين مردم كسى است كه پند نگیرد بتغييرات دنيا از حالى بحالى : و عظيم ترين مردم در دنيا از جهت ارزش كسى است كه برآى دنيا پيش او ارزشى نباشد : و عالم ترين مردم كسى است كه بيفزايد علم مردم را بر علم خود : و شجاعترين مردم كسى است كه بر نفس خود غالب شود : و زياده تر از همه مردم از جهت قيمت كسى است كه علمش زيادتر باشد .

و اولی الناس بالحق اعلمهم به: و اقل الناس حرمة الفاسق: و اقل الناس وفاء الملوك :
و اقل الناس صديقا الملوك : و افقر الناس الطمع: و اغنى الناس من لم يكن للحرص
اسيرا : و افضل الناس ايمانا احسنهم خلقا : و اكرم الناس اتقاهم : و اعظم الناس قدرا
من ترك ما لا يعنيه: و اورع الناس من ترك المرء و ان كان محقا: و اقل الناس مروءة من
كان كاذبا: و اشقى الناس الملوك: و امقت الناس المتكبر: و اشد الناس اجتهادا من ترك
الذنوب: و احكم الناس من قر من جهال الناس: و اسعد الناس من خالط كرام الناس: و
اعقل الناس اشدهم مداراة للناس و اولی الناس بالتهمة من جالس اهل التهمة: اعنى
الناس من قتل غير قاتله او ضرب غير ضاربه: و اولی الناس بالعفو اقدرهم على العقوبة:
و احق الناس بالذنب السفیه المغتاب: و اذل الناس من اهان الناس: و احزم الناس اكظمهم
و اصلح الناس اصالحهم للناس: و خير الناس من انتفع به الناس

۱۲۰۷ فی الفینہ عن ابی جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ان ملكا من ملائكة

و اولای مردم بحق عالمترین آنها است بحق : و کوچکترین مردم از جهة حرمت فاسق
است و کوچکترین مردم از جهة وفاء پادشاهان هستند: و کمترین مردم از جهة رفاقت سلاطین
هستند و فقیرترین آدم با طمع است: و غنیترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد و برتر از
همه کس از جهت ایمان نیکو خلقترین آنها است: و گرمترین مردم با تقویترین آنها است :
و بزرگترین مردم از جهت قدر کسی است که و ابگذار چیزی را که باو ارتباط ندارد: و خدا
ترس تر از همه کسی است که ترك کند خود نمائی در گفتار و لو بحق باشد و کوچکترین مردم از
جهة مروت کسی است که دروغ گو باشد : و شقی ترین مردم سلاطین هستند و محروم ترین
مردم متکبرین هستند و با جهدترین مردم کسی است که ترك کند معاصی را: و داناترین مردم
کسی است که فرار کند از جهال مردم : و با سعادتترین مردم کسی است که آمیزش با کرام
مردم داشته باشد: و عاقلترین مردم کسی است که بیشتر با مردم مدارا کند: و نزدیکترین مردم
بتهمت کسی است که هم نشینی کند با اهل تهمت: و سرکش ترین مردم کسی است که بکشد غیر
قاتلش را یا بزند غیر زننده خود را: و سزاوارترین مردم بعفو و اغماض قادرترین مردم است
بر مجازات و ثابت ترین مردم در گناه سفیه غیبت کنند است : و زبون ترین مردم کسی است که
بمردم اهانت و با قصدترین مردم کسی است که بتواند کلام غیظ کند و صالحترین مردم کسی است
که بهتر اصلاح کند مردم را : و بهترین مردم کسی است که منتفع شوند مردم از او

۱۲۲۶ - در کتاب سفینه از امام پنجم (ع) نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود بدرستی که

كانت له منزلة فاهبطه الله من السماء الى الارض فاتى ادریس النبی عليه السلام فقال له اشفع لي عند ربك فصلى ثلاث ليال لايقتر وصام ايامها لايفطر ثم طلب الى الله في السحر للملك فاذن الله له في الصعود الى السماء فقال له الملك احب ان اكفيك فاطاب الي حاجة فقال ترينى ملك الموت لعلى آنس به فانه ليس يهنؤنى مع ذكره فبسط جناحه ثم قال اركب فصعد به فطلب ملك الموت في سماء الدنيا فقليل انه صعد فاستقبله بين السماء الرابعة و الخامسة فقال الملك لملك الموت ما لى اراك قاطبا قال اتعجب انى كنت تحت ظل العرش حتى امرت ان اقبض روح ادریس بين السماء الرابعة والخامسة فسمع ادریس ذلك فانتض من جناح الملك و قبض ملك الموت روحه مكانه و ذلك قوله تعالى واذكر فى الكتاب ادریس انه كان صديقا نبيا ورفعهنا مكانا عليا

۱۲۰۸ لالى الاخبار وبعجبتى قصة جرى بين البهلول و ابي حنيفه وهى انه قد نقل

ان البهلول اجتاز يوما على مسجد ابي حنيفه وهو يعظ الناس على المنبر فوقف على باب

ملكى از ملائكه برأى او مقامى بود فرو فرستاد خدا او را از آسمان بسوى زمين آمد پيش ادریس پينغمبر (ص) وگفت بادريس شفاعت بكن در پيشگاه خدايت براى من پس حضرت ادریس سه شب توجه کرد بحضرت باری تعالی و سه روز روزه گرفت و بعد از خدا درخواست عفو و برگشت اورا کرد خدای متعال اذن برگشت با آسمان داد و مقامش با وعنايت فرمود: ملك در اين وقت گفت دوست دارم که تلافى کنم احسان تو را وگفت بخواه از من حاجتى حضرت ادریس فرمود حاجت من اين است که بنمايانى بمن ملك الموت را اميداست با او آشنا شوم زیرا که از وحشت او خوشى براى من نيست پس آن ملك پهن کرد بال را وگفت بنشين نشست ادریس و ملك برد او را بالا و طلب کرد ملك الموت را در آسمان دنيا گفته شد بالا رفته پس بر خورد اين ملك بملك الموت بين آسمان چهارم و پنجم آن ملك گفت بملك الموت چه شده که تو را گرفته و عبوس مى بينيم گفت تعجب دارم و متحيرم زیرا که بودم در ظل عرش پروردگار تا اينکه ما موردم قبض کنم روح ادریس را بين آسمان چهارم و پنجم اين کلام ادریس شنيد و منقلب شد از روی پر آن ملك و ملك الموت قبض روحش نمود و اين است که خدا در قرآن مي فرمايد بياديباور فى الكتاب ادریس را انه كان صديقا نبيا ورفعهنا مكانا عليا

۱۲۰۷- در کتاب لالی الاخبار نقل شده که صاحب آن کتاب نوشته دوست دارم نقل کنم

قصة را که بين بهلول و ابي حنيفه گذشته و آن چنین است که بهلول عبور کرد روزی بر مسجد ابي حنيفه در حالیکه او موعظه میکرد مردم را بالای منبر پس استاد بهلول برد مسجد شنيد که

المسجد فاذا ابوحنيفه يقول: ان جعفر بن محمد يزعم ان للعباد افعالا تصدر منهم بالاختيار وهذا كذب لانه لا فعل من افعال العباد الا من الله وزعم ايضاً ان الله موجود لا يجوز عليه الرؤيه وهذا ايضاً كذب لان كل موجود مرئى: وزعم ايضاً ان الشيطان يعذب بالنار وهذا كذب ايضاً لانه مخلوق من نار والجنس لا يعذب بجنسه فلما سمع البهلول كلامه عمد الى مدرة كبيرة فرمى بها الى رأس ابى حنيفه وشجّه فى رأسه وجرى الدم على وجهه فركب البهلول قصبه ومضى مع الاطفال فخرج ابوحنيفه شاكياً الى الخليفه هارون الرشيد فلما رآه غضب غضباً شديداً و امر باحضار البهلول فلما حضر سئل لم فعلت بامام المسلمين هذا الفعل

فقال سله عن هذا ما قال ان جعفر بن محمد كذب فى قوله ان للعباد افعالا بل الافعال كلها من الله فاذا كان هذا مذهب الله سبحانه الذى شجّه بهذا المدر فما يكون تقصيرانا: وقال ايضاً ان الجنس لا يعذب بجنسه فهذا ابوحنيفه مخلوق من التراب و هذا المدر من التراب فلم يعذب ابوحنيفه منه: وايضاً قال ان كل ما هو موجود مرئى

ابوحنيفه ميگويد كه جعفر بن محمد گمان ميكند كه براى عباد و بندگان افعالى است كه صادر ميشود از آنها باختيار و اين كذب است و دروغ براى اينكه نيست فعلى از بندگان مگر اينكه آن فعل از خداست: و گمان کرده نيز كه خدا موجود است و ديده او ممكن نيست و اين هم دروغ است براى آنكه هر موجودى ديده نيست: و نيز گمان کرده كه شيطان عذاب ميشود به آتش و اين نيز دروغ است زيرا كه او خلق شده از آتش است و جنسى عذاب نميشود بهم جنس خود پس از آنكه شنيد بهلول كلمات او را رفت بسوى كلوخ بزرگى و برداشت و زد بسراى حنيفه و شكافت سراو را و خون جارى شد بر روى او پس بهلول سوار شد بر نى خود و رفت با بچه ها: ابوحنيفه رفت شكافت كرد بهارون الرشيد هارون از ديده ابى حنيفه در غضب شد غضب شديدى و دستور داد باحضار بهلول پس از آنكه حاضر شد پرسيد چرا همچو عملى كردى با امام مسلمين پس بهلول گفت بپرس از اين كه گفت جعفر بن محمد دروغ گفته است در كلامش كه گفته براى بندگان است افعال بلکه كردارها تماشا از خداست پس زمانيكه اين است اعتقاد او پس خداى متعال است كه شكافته سراو را با اين كلوخ نه من پس گناه من چه چيز است: و ديگر آنكه گفته است عذاب نميشود بهم جنس خود و چون ابوحنيفه خلق شده از خاك است و اين كلوخ نيز از خاك است پس بعقيده خود او عذاب نميشود از كلوخ و نيز گفته اوست كه هر موجودى ديده ميشود پس پرسيد از او كه اين دروالم كه براى او هست از اين شكاف سر ديده ميشود يا نه. پس از اين كلمات

فاسئله ان هذا الالم الذى حصل له من هذه الشجة هو مرئى ام لا فافحم ابا حنيفة فاعجب الخليفة كلامه وتخلصه من شجة ابي حنيفة فمضى بهلول وتركه .

۱۲۰۹ فى لالى الاخبار نقل ان شقيق البلخى دخل يوما على الرشيد فقال له انت شقيق الزاهد فقال انا شقيق اما الزاهد فهو انت قال كيف قال لاني زهدت فى الدنيا و تركتها وما تكون الدنيا فانها حقيرة ما تعادل جناح بعوضة واما انت فزهدت فى الجنة و حورها و قصورها و تركتها فهمتك اعلى من همتى .

۱۲۱۰ لالى الاخبار و قدر وى ان سليمان بن داود عليه السلام جلس يوما فى ساحل البحر فرأى نملة فى فمها حبة حنطة تذهب الى البحر فلما بلغت اليه خرجت من الماء سلحفاة و فتحت فاهها فدخلت فيه النملة و دخلت السلحفاة الماء و غاص فيه فتمعجب سليمان من ذلك و غرق فى بحر التفكير حتى خرجت السلحفاة من البحر بعد مدة و فتحت فاهها و خرجت النملة من فيها و لم يكن الحنطة معها فطلبها سليمان سألها عن ذلك قالت يا نبى الله ان فى قعر هذا البحر حجر امجوف و فيه دودة عمياء خلقها الله تعالى فيه و امرنى بايصال رزقها و امر السلحفاة بان تأخذنى و تحملنى فى فيها الى ان تبلغنى الى ثقب

مفحم و خجل شد ابي حنيفة و خليفه را خوش آمد از كلام بهلول و خلاص كرد اور اور رفت و ابي حنيفة را گذاشت

۱۲۰۸ - لالى نقل کرده که شقيق بلخى وارد شد روزى برهارون الرشيد رشيد گفت توهستى شقيق زاهد گفت منم شقيق اما زاهد توهستى رشيد گفت چطور گفت براى آنکه من زاهد دنيا شدم و ترك دنيا كردم و حال آنکه دنيا چيزى نيست و كوچك است و از پرپشه كم ارزش تر است و اما تو ترك كردى بهشت و حور و قصور بهشتى را پس همت تو بلند تر است از همت من

۱۲۱۹ - در كتاب لالى نقل شد که حضرت سليمان نشسته بود روزى کنار دريا ديدمورى بدهان گرفته دانه گندمى و ميرود بطرف دريا و چون بدريا رسيد خارج شد از آب سلحفاتى (خرچنگ) و گشود دهان خود را تا داخل شد در آن مور سلحفاة داخل آب شد و فرورفت در آن پس تعجب كرد سليمان از اين منظره و فرورفت در فكر تا اينکه بيرون آمد سلحفاة از دريا بعد از مدتى و باز كرد دهان را و آن مور خارج شد از دهان آن حيوان و دانه گندم نبود باه و پس طلبيد مور را حضرت سليمان و پرسيد از قضيه مور گفت اى پيغمبر خدا بدرستى که در ته اين دريا سنگى است مجوف و ميان آن گرمى است نابيناکه در ميان سنگ خلق کرده

الحجر فاذا بلغته فتفتح فاهافا خرج منه وادخل الحجر حتى اوصل اليها رزقها ثم ارجع فادخل في فيها فتوصلني الى البر فقال سليمان: سمعت عنها تسبيحاً قط قالت نعم تقول يا من لا ينساني في جوف هذه الصخرة تحت هذه اللجة برزقك لا تنس عبادك المؤمنين برحمتك يا ارحم الراحمين .

۱۲۱۱ و في هذا الكتاب قال بعض الصحابة خرج رسول الله ﷺ يوماً الى جبال المدينة و كنت معه فدخل واديا و اشار الى بيده طالباً الى فدفنوت منه فاذا بطير اعمى في غصين شجر يضرب احد منقاريه على الاخر فقال ﷺ ا تدرى ما يقول قلت لا قال ﷺ يقول اللهم انت العدل الذي لا يجوز حجبت عنى بصرى و قد جعت فاطعمنى فاذا بجراد دخل في فيه ثم شرع يضرب احد منقاريه على الاخر قال ﷺ تدرى ما يقول قلت لا قال يقول من توكل على الله كفاه و من ذكره لا ينساه

۱۲۱۲ اردشاد الديلمى و روى عن النبى ﷺ قال صلوة الليل سراج لصاحبها فى

خدا او را و امر کرده سلحفه را كه مرا بدهان گيرد و ببرد تا برساند بشكاف آن سنگ و وقتى با نجا رساند باز كند دهان را تا من خارج شوم و داخل سنگ شوم و برسانم روزى آن كرم را و بعد رجوع كنم از شكاف سنگ و داخل شوم در دهان آن حيوان تا برساند مرا بخشكى: سليمان پرسيد آيا از آن كرم شنیده ذكرى هرگز گفت بلى ميگفت اى خداى كه فراموش نميكنى مرا در وسط اين سنگ زير دريا برساندن رزق مرا از نظر دور مفرماندگان مؤمنان را بسبب رحمت اى ارحم الراحمين .

۱۲۲۰ - و نیز در آن كتاب است كه بعضى از اصحاب پيغمبر خدا نقل کرده كه روزى خارج شدم در خدمت رسول خدا ص و رفت آنحضرت بواى از او ديها اشاره كرد پيغمبر و مرا طلب فرمود پس نزديك شدم با آنحضرت ناگاه ديدم پرندۀ ناينا بشاخۀ درختى جا گرفته و دو پر منقار خود را بهم ميزند حضرت فرمود آيا ميدانى چه ميگويد عرض كردم نه فرمود ميگويد خدايا تو عادل آنچنانى هست كه ظلم وجود نميكنى گرفتى از من دو چشم مرا و الان من گرسنه هستم پس سير گردان مرا ناگاه ديدم ملخى داخل شد بدهان آنحيوان و بعد شروع كرد منقارش بهم زدن فرمود رسول خدا ص ميدانى چه ميگويد گفتم نه فرمود ميگويد هر كه توكل كند بر خدا خدا كفايت ميكند او را و هر كه بيا خدا باشد خدا او را از نظر دور نميدارد .

۱۲۲۱ - در كتاب ارشاد ديلى روايت شده از رسول خدا ص كه فرمود نماز شب چراغى

ظلمة القبر وقول لا اله الا الله يعطرد الشيطان عن قائلها

۱۲۱۳ و فيه عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ من مات غريباً مات شهيداً و قال عليه السلام موت غربة شهادة فاذا احتضر فرمى ببصره عن يمينه وعن شماله فلم ير الا غريباً و ذكر اهله فتنفس فله بكل نفس تنفسه يمحو الله عنه الف الف سيئة و يكتب له به الف الف حسنة و اذامات مات شهيداً .

۱۲۱۴ عن كشكول الشيخ كان شقيق البلخي في اول امره ذا ثروة عظيمة و كان كثير الاسفار للتجارة فدخل سنة من السنين بلاد الشرك وهم عبدة الاضهام فقال لعظيمهم ان هذا الذي انتم فيه باطل و ان لهذا الخلق خالق ليس كمثله شيء و هو السميع البصير العليم و هو رازق كل شيء فقال له: ان قولك هذا لا يوافق فملك فقال شقيق: و كيف ذلك فقال زعمت ان لك رازق و قد تعيبت السفر الى هنا لطلب الرزق فلما سمع شقيق منه هذا الكلام رجع و تصدق بجميع ما يملكه و لازم العلماء و الزهاد الى ان مات .

است براي صاحب آن در تاريخي قبر و گفتن لا اله الا الله دور ميکند شيطان را از گوينده آن .
۱۲۲۲ - و در همان کتاب از ابن عباس نقل شده که رسول خدا ص فرمود هر که در غربت بميرد شهيد مرده و فرموده است مردن در غربت شهادتست پس هر گاه غريب بحال احتضار رسد بيندازد چشم براست و چپ نبيند مگر غريبي و ياد کند از کسان خود و آهي بکشد براي اوست بهر نفسی که میکشد محو هزار هزار گناه و نوشته ميشود براي او هزار هزار حسنه و وقتی بميرد شهيد مرده .

۱۲۲۳ - از کتاب کشکول شيخ نقل شده که شقيق بلخي در اول زندگيش مردی بود دارای ثروت زياد و زياد سفر ميکرد بجهت تجارت رفت سالی از سالها جهة تجارت ببلاد شرك و ميان کسانیکه بت پرست بودند : شقيق گفت بزرگ آنها اين شرك و بت پرستی که شما بر آن هستيد کاريست باطل : و بدرستیکه براي اين خلق خالقی است بی مثل و مانند و اين صفت دارد که همه چیز را دانا و گواه است و اوست روزی دهنده هر چیزی بزرگ بت پرستان گفت : قول تو باعمل تو وفق ندارد : شقيق گفت براي چی گفت زیرا تو گمان کردی که براي تو روزی دهنده ايست : و حال آنکه تو رنج سفر بردی بجهت روزی تا اينجا آمدی : چون اين کلام شقيق شنيد بر گشت و در راه خدا صدقه داد تمام اموالش و همنشين علما و تارکين دنيا

وفى نقل آخر على ما فى اللالى كان سبب تنبّهه انه كان اول امره ذامال كثير فلقى غلاما يمزح و كان العام عام قحط و مجاعة فقال له : لا ينبغي المزاح و الطرب فى حال يبتلى الناس بالفحط فقال له الغلام : مالى و الغم : لى مولى تختص به قرية بتمامها يأتى منهما يكفنيا فتنبّه شقيق من قوله و قال ان هذا الغلام لمولاه قرية لا يفتّم لرزقه و يطرب بواسطتها فكيف يفتّم و لا يطرب من كان امولاه مقاليد السموات و الارض و لم يمنع مانع.

۱۲۱۵ ديلمى و فى الخبر من احرق سبعين مصحفا و قتل سبعين ملكا مقر باوزنا سبعين بكرا كان اقرب الى النجاة ممن ترك الصلوة متعمداً.

۱۲۱۶ و فيه عن النبي ﷺ جلوس مناعة عند العالم فى مذاكرة العلم احب الى الله تعالى من مائة الف ركعة تطوعاً و مائة الف تسبيحة و من عشرة آلاف فرس يعزوبها المؤمن فى سبيل الله.

۱۲۱۷ و فيه و روى عن النبي ﷺ قال من اجتهد من امتى بترك شهوة من شهوات

شد تا وقتى مرد - و بنا بنقل ديگرى در كتاب لالى سبب بيداريش اين شد كه در اول دارا بود ثروت زيادى بر خورد بگلامى شوخ گرى: و سال قحط و گرسنگى بود ؛ گفت بآن غلام در چنين حال ابتلاى مردم سزاوار شوخى و مزاح نيست غلام گفت من غمى ندارم زيرامن مولا و صاحبى دارد كه كافى است بحوائج ما : پس بخود آمد شقيق از قول او و با خود گفت اين غلام آقايش دهى دارد و براى رزق خود غم ندارد و مزاح ميكند پس : چگونه غمنده باشد و خوش نباشد كسيكه آقاى او كليد آسمانها و زمين ها مال اوست و كسى جلو گير نيست او را .

۱۲۲۴ - در كتاب ارشاد ديلمى نقل شده خبرى كه كسى اگر بسوزاند هفتاد مصحف را و بكشد هفتاد ملك مقرب را و زنا كند با هفتاد باكره نزيك تر است بنجاة از كسيكه ترك كند نماز را عمداً .

۱۲۲۵ - و در آن كتاب است از رسول خدا ص كه نشستن يك ساعت نزد عالم در مذاكره علم محبوب تر است نزد خدا از صدهزار ركعت نماز مستحب و از صدهزار تسبيحه و از ده هزار اسب كه جهاد كند باو مؤمن در راه خدا .

۱۲۲۶ - و در همان كتاب است از رسول خدا ص كه فرمود هر كه حديث كند از امت

الدنيا فتركها من مخافة الله امنه الله من الفرع الاكبر وادخله الجنة .
 ۱۲۱۸ عن خلاصة الاخبار قال مالك بن دينار: كنت اذهب الى مكة فمررت ببادية
 فرايت صقرا في منقاره رغيف يطير فقلت : سبحان الله في هذا الامر فقلت فيه سر
 فانحرفت من الطريق فذهبت في اثره ميلا فرأيتَه وقف على رأس بُرو و دخل فيه
 فجئت على رأس البُر فنطرت فيه فرأيت رجلا شدت عيناه و يداه ورجلاه والقي على وجهه
 في قعر البُر وجلس الصقر على صدره ١ و يقطع من الرغيف بمنقاره و يضع في فيئى الرجل
 حتى اكل نصفه فطار ثم عاد اليه بماء فادخل منقاره في فيه فسقاه فدنوت منه و سلمت
 عليه و قلت من انت : و من اين و كيف انت بهذا الحال : فقال : انا رجل من اهل خراسان
 قصدت مكة فلما بلغت الموضع اخذني اللصوص و ذهبوا بما معي والقوني في البُر
 بهذه الحالة فمضى على يومين واشد على الجوع والعطش فرفعت رأسي و قلت : اللهم
 اغثنى فاذا بهذا الطير ياتيني كل يوم مرتين بالخبز والماء ففتحت يديه ورجليه و
 من تبرك شهوتي از شهوات دنيا و ترك كند آن شهوت از خوف خدا ايمن گرداند خدا او
 را از فرزغ اكبر و داخل كند او را در بهشت .

۱۲۱۸ از كتاب خلاصة الاخبار نقل شده كه گفت مالك بن دينار ميرقم در سفرى بمكه
 بر خوردم در بيا باني بيازي كه در منقار قرص ناني داشت و پرواز ميكرد گفتم سبحان الله از روى
 تعجب و با خود گفتم در اين سرى است : از راه گشتم و رقم پي آن حيوان يك ميل راه ديدم آن باز
 سرچاهى است و داخل شد در آن چاه آمدم سر آن چاه و نگاه كردم در آن چاه مردى ديدم در ميان
 چاه كه چشمان و دست و پاى او بسته شده و بروانداخته شده در تك چاه و نشسته آن باز كنار او و
 ميكند از آن قرص نان بمنقارش و ميكذارد بدهان آن مرد تا خورد نصف نان و پرواز كرد و بعد
 برگشت با آب پس داخل كرد مناقرش در دهان او و آبش داد . پس نزديك شدم باو و سلام كردم باو
 و گفتم كه ميباشى تو : و از كجاستى و چگونه هستى با اين حال : گفت : من مردى هستم از اهل
 خراسان قصد رفتن مكه داشتم چون اين موضع رسيدم گرفتند دزدان مرا و آنچه داشتم گرفتند
 و با اين حال مرا ميان چاه انداختند : دوزخ بر من گذشت و گرسنگى و عطش من شديد شد سر بلند
 كردم و گفتم الهى بفرما بمن برس : پس ناگاه اين حيوان آمد بانان و آب و روزى دو بار ميايد :
 پس من باز كردم دست و پا و چشمان او را و از چاه خارج كردم او را و شنيدم هاتفى گفت بمن
 همان طوريكه خلاص كردى او را از چاه خلاص كردم تو را از عذاب پس دقتيم با هم بسوى مكه

عینیه و اخر جتہ من البئر فسمعت هاتفا قال لی: کما اخلصه من البئر اخلصک من الویل فذهبنا معا الی مکة .

۱۲۱۹ مجموعه ورام عن النبی ﷺ الا ومن اذن محتسبا یرید بذلك وجه الله عزوجل اعطاه الله ثواب اربعین الف شهیدا واربعین الف صديق ويدخل فی شفاعته اربعة آلاف ميسئى من امتی الی الجنة الا وان المؤمن اذا قال اشهدان لا اله الا الله صلی علیه و آله من سبعون الف ملك و استغفر واله وكان يوم القيامة فی ظل العرش حتى یفرغ الله من حساب الخلائق و یکتب له ثواب قوله اشهد ان محمداً رسول الله اربعون الف ملك ومن حافظ علی الصّف الاول والتكبيره الاولی لا یؤذی مسلماً اعطاه الله من الاجر ما یعطى المؤمنون فی الدنيا والاخرة .

۱۲۲۰ وفيه عن النبی ﷺ قال حق علی كل مسلم ان یغتسل كل سبعة ایام و ان یمس طيباً ان وجدہ .

۱۲۲۱ وفيه عن النبی ﷺ الا ومن صبر علی خلق امرأة سیئة الخلق واحتسب فی ذلك الاجر اعطاه الله ثواب الشاکرین الا وایما امرأة لم ترفق بزوجهما وحملته

۱۲۱۹ در کتاب مجموعه ورام نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه باشید هر که اذان بگوید برای خدا و قصدی جز خدا نداشته باشد عطا میکند خدا باو ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق و داخل میشود بسبب شفاعت او چهار هزار گناه کار اذامت من در بهشت آگاه باشید هر گاه مؤذن بگوید اشهدان لا اله الا الله درود میفرستند بر او هفتاد هزار ملک و طلب مغفرت میکنند برای او و خواهد بود روز قیامت در سایه عرش تا اینکه فارغ شود از حساب خلائق و مینویسد برای او ثواب اشهدان محمد رسول الله چهل هزار ملک و هر که مواظبت کند بر صف اول جماعت و بر تکبیر اول بطوریکه آزار ندهد مسلمانی را میدهد خدا باو اجر آنچنانیکه به مؤذن میدهد در دنیا و آخرت

۱۲۲۰ - و در همان کتاب است از رسول خدا (ص) که فرمود حق است بر هر مسلمانی که

غسل کند هر هفته و اینکه بوی خوش بمالد اگر بیابد

۱۲۲۱ و در آن کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) آگاه باشید که هر که صبر کند بر

خلق زن بد خلق و خواهان اجر باشد در این کار عطا میکند خدا باو ثواب شکر کننده : و هر

علی ما لا یقدر علیه وما لا یطیق لم یقبل منها حسنة وتلقى الله وهو علیها غضبان الا ومن اكرم اخاه المسلم فانما یكرم الله عزوجل.

۱۲۲۲ وفيه عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لا يمضى علی المؤمن اربعون ليلة الا عرض له امر یحزنه ویذکر به .

۱۲۲۳ وفيه وقیل سئل ابن عباس عن الجهاد فقال الا ادلك علی ما هو خیر لك من الجهاد تبنی مسجدا تعلم فیہ القرآن وسنن الرسول عليه السلام والفقہ .

۱۲۲۴ وفيه وقال النبی عليه السلام اشد الناس حسرة يوم القيامة رجلان نظر الی ماله فی میزان غیره سعد هو به وشقی ذاك به ورجل نظر الی علمه فی میزان غیره سعد هو بالعمل وشقی ذاك بجمعه .

۱۲۲۵ وفيه وقیل جاء رجل الی النبی عليه السلام فقال ان فلانا جاری يؤذنی فقال اصبر علی اذاه وكف اذاك عنه فما لبث یسیرا ان جاء فقال له یارسول الله ان

زنیکه ارفاق نکند بشوهرش و دادارد او را بر امواریکه قادر نباشد قبول نمیشود از او کار نیکي و خدا راملاقات میکند در حال غضب: و هر کس گرامی بدارد مسلمانی را گرامی داشته خدا را عظم شأنه .

۱۲۲۲ و در آن کتاب است از محمد بن مسلم که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که میفرمود نمیگذارد بر مؤمن چهل شب مگر آنکه عارض میشود بر او چیزی که محزون میکند او را و بسبب آن بیاد خدا می افتد

۱۲۲۳ و در آن کتاب است که گفته شده پرسیده شد ابن عباس از جهاد گفت آیادلاله نکتم تورا بر چیزی که آن بهتر باشد برای تواز جهاد: و آن این است که بنا کنی مسجدی که آموخته شود در آن قرآن و سنت رسول خدا و فقه

۱۲۲۴ و در همان کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) سختترین مردم از جهت حسرت روز قیامت دو مرد هستند: یکی مردی که نگاه کند بمالش که در میزان غیر هست که آن غیر بان مال سعادت مند شده و خود او بان مال شقی و بد بخت شده و دیگری مردیست که علم او دره میزان غیر است و بواسطه عمل کردن بان سعادت مند شده و خود او شقی شده بواسطه جمع کردن آن

۱۲۲۵ و در آن کتاب است که آمد مردی خدمت رسول خدا (ص) و عرض کرد فلانی همسایه من است و آزار میدهد مرا فرمود صبر کن بر آزار او باز بداد آزارت از او چیزی نگذشت

جاری ذاك مات فقال كفى بالدهر واعظا بالموت متفرقا انك لو رأيتہ فی قبره لبكت عليه طول عمرک .

۱۲۲۶ فيه عن عايشه قالت قال رسول الله ﷺ ان سرك اللعوق بي اياك ومخالطة الاغنياء ولا تجمعي طعاما لشهرو ولا تستبدل ثوبا حتى ترقيعيه .

۱۲۲۷ وفيه قيل دخل رجل على سلمان فلم يجد في بيته الا سيفا ومصحفا فقال له ما في بيتك الا ما ارى قال ان امامنا عقبه كئودفا ناقد قديمنا متاعنا الى المنزل او لا فاولا .

۱۲۲۸ وفيه قال رسول الله ﷺ لرجل يوصيه اقلل عن الشهوات يسهل عليك الفقر : واققلل من الذنوب يسهل عليك الموت وانظر العمل الذي يسرك ان يأتيك الموت وانت عليه فخذ الساعة .

۱۲۲۹ وفيه قال سلمان الفارسي رضي الله عنه اضحكني ثلاث وابكاني ثلاث : اضحكني غافل وليس بمغفول عنه : ومؤمل الدنيا والموت في طلبه : وضاحك ملافيه

که آمدو گفت ای رسول خدا آن همسایه من مرد: فرمود کافی است برای روزگار که پند بگیرند از مرگ بدرستی که تو اگر به بینی او را در قبر میگیری براو مدت عمرت
۱۲۲۶ و در آن کتاب است که عایشه گفت رسول خدا ص فرمودا گردوست داری که ملحق شوی بمن پرهیز از آمیزش با غنیا و جمع مکن طعام یکماه را : و عوض مکن لباس را تا وصله باو نزنی

۱۲۲۷ و در آن کتاب است که گفته شده داخل شد مردی بر سلمان نیافت در خانه او مگر شمیری و قرآنی گفت سلمان نیست در خانه تو مگر همین که میبینیم : گفت سلمان بدرستی که جلوداریم عقبه سخت بدرستی که ما فرستادیم اثاث را با آن منزل یکی پس از دیگری

۱۲۲۸ و در آن کتاب است که فرمود رسول خدا (ص) بمردی که وصیت میکرد او را : کم کن از خواهشهایت تا سهل شود بر تو فقر و کم کن از گناهانت تا آسان شود بر تو مرگ : و به بین چگونه عملی است که دوست داری در آن عمل باشی و مرگ تو را در رسد پس شروع بان عمل کن الان

۱۲۲۹ و در آن کتاب است که سلمان فارسی گفت خدایند مرا سه چیز و گریان مرا سه چیز: خدایند مرا غافلیکه اعمالش تحت مراقبت است و فراموش شده نیست: و آرزو دارنده

ولایدری متی یومه: و ابکانی فراق الاحبه وهول المطلع: والوقوف بین یدی الله لا ادری
اساخط علی ام راض .

۱۲۳۰ و فیہ مرّ النبی ﷺ بقبر دفن فیہ با الامس انسان واهله یبکون فقال
لر کعتان خفیفتان مما تحتقرون احب الی صاحب هذا القبر من دنیاکم کلها .

۱۲۳۱ ورام عن عبدالاعلی مولى آل سام سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول يا رب حتى
بالمرأة الحسناء يوم القيامة التي افتمت في حسنها فتقول يا رب حسنت خلقى حتى
لقيت ما لقيت فيجاء بمریم فيقال انت احسن ام هذه قد حسنتها فلم يفتتن و يجاء
الرجل الحسن الذى قد افتمت في حسنه فيقول يا رب قد حسنت خلقى حتى لقيت من
الناس ما لقيت: فيجاء بيوسف عليه السلام فيقال انت احسن ام هذا فقد حسنته فلم يفتتن : و
يجاء بصاحب البلاء الذى قد اصابه الفتنة في بلائه فيقول يا رب شددت على البلاء حتى
افتنتت فيؤتى بايوب عليه السلام فيقال ابلتتك اشد ام بليتة هذا قد ابتلى فلم يفتتن .

دنيا و حال آنکه مرگ در طلب اوست: و خندان شدیدیکه نمیداند مرگ چه روزی میرسد او
را : و گریانیدمرا دوری دوستان: و هول مطلع و وقوف در محضر پروردگار عالم جل شانہ در
حالی که نمیداند خدا غضب ناک است بر من و یاراضی
۱۲۳۰ و در آن کتاب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله عبور کرد بقبر یکروز پیش صاحب
آن دفن شده بود و کسان او گریه میکردند: فرموده راینه دور کعت نماز سبک که شما کوچک
میشمارید محبوب تراست برای صاحب این قبر از دنیای شما تمامش

۱۲۳۱ در کتاب مجموعه ورام نقل شده از عبدالاعلی آل سام که گفت شنیدم از امام ششم
علیه السلام که فرمود آورده میشود زن خوشروئی روز قیامت آنچنان زنیکه بمعصیت افتاده بجهة
خوشرو بودنش: پس میگوید پروردگارا نیکو کردی خلق مرا تا گرفتار شدم با آنچه گرفتار شدم
پس آورده میشود مریم و گفته میشود تو نیکوتر بودی یا این مخدره بدرستی که نیکو گردانیدیم
او را و گول نخورد: و آورده میشود مردیکه خوشرو است و فریب خورده بواسطه حسن خود و
میگوید پروردگارا تو نیکو کردی مرا و خلق مرا تا اینکه بمن رسید از مردم آنچه رسید: پس
آورده میشود یوسف و گفته میشود تو نیکوتری یا این مرد که نیکوئی دادیم ما باو و فریب
نخورد : و آورده میشود کسیکه صاحب بلاها است و رسیده بلاها باو تا امتحان شود عرض
میکند پروردگارا سخت کردی بر من بلا تا نافرمانی کردم : پس آورده میشود ایوب نبی (ص)

۱۲۳۲ و فی ذلک الکتاب عن الصادق علیه السلام عن امیر المؤمنین علیه السلام قال جاء الفقراء الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا یا رسول الله ان للاغنیاء ما یعتقدون و لیس لنا و لهم ما ینجون و لیس لنا : و لهم ما یتصدقون و لیس لنا : و لهم ما ینجسون و لیس لنا : و لیس لنا : فقال صلی الله علیه و آله : من کبر الله مائة مرة کان افضل من عتق مائة رقبة : و من سبح الله مائة مرة کان افضل من سیاق مائة بدنة : و من حمد الله مائة مرة کان افضل من حملان مائة فرس فی سبیل الله بسر و جها و لجمها و رکبها : و من قال لا اله الا الله مائة مرة کان افضل الناس عملا ذلک الیوم الا من زاد : قال فبلغ ذلک الاغنیاء فضعوه : فقال ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء .

۱۲۳۳ مجموعه ورام عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال خطب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام یوم الفطر فقال ایها الناس ان یومکم هذا یوم یناب فیہ المحسنون و ینخر فیہ المبطلون و هو اشبه بیوم قیامکم فاذ کروا بخروجکم من و گفته میشود آیا بلای توسخت تر بود یا بلای این مرد بدرستی که مبتلا شد و اما از راه منحرف نشد و شکبیا بود.

۱۲۳۲ و در آن کتاب است از امام ششم از امیر المؤمنین علیهما السلام که فرمود آمدند فقیران خدمت رسول خدا (ص) و گفتند یا رسول الله بدرستی که اغنیاء مال دارند که بنده آزاد میکنند و ما نداریم و آنها مال دارند که زکاة بدهند و ما نداریم و آنها مال دارند که صدقه بدهند و ما نداریم و آنها قادرند جهاد کنند و ما قادر نیستیم و برای آنهاست مال که بآن حج کند و ما نداریم : پس فرمود رسول خدا (ص) هر کس تکبیر بگوید صدمر تبه بهتر است از آزاد کردن صد بنده : و هر کس تسبیح بگوید صدمر تبه بهتر است از صد شتر قربانی کردن : و هر کس حمد خدا کند صدمر تبه بهتر است از فرستادن صد اسب بجهاد در راه خدا با زین و لجام و سوارش و هر کس بگوید لا اله الا الله صدمر تبه بهتر است این گوینده از کفنده هر کاری مگر از کسیکه زیاد کند فرمود این خبر رسید باغنیاء و چیز دارها آنها هم بجا آوردند : رسول خدا فرمود این مرحمت باری تعالی است بهر که بخواهد مرحمت میکند

۱۲۳۳ و در کتاب ورام نقل شده از امام ششم که امیر المؤمنین علیه السلام خطبه خواند روز عید فطر پس فرمود ای مردم بدرستی که امروز روزیست که جز ادا داده میشوند در آن نیکوکاران و زیان میبرند در آن گنه کاران : و امروز شبیه ترین روز است بروز حشر شما : پس یاد کنید بسبب

منازلکم الی مصلاًکم خروجکم من الاجداث الی ربکم واذکروا بوقوفکم فی مصلاکم بوقوفکم بین یدی ربکم واذکروا برجوعکم الی منازلکم رجوعکم الی منازلکم الجنه: عبادالله ان ادنی ما للصائمین و الصائمات ان ینادیهم فی آخر یوم من شهر رمضان ابشروا عبادالله فقد غفر لکم ما سلف من ذنوبکم فانظروا کیف تکنونون فیما تستأنفون .

۱۲۳۴ و فی ذلک الکتاب عن امیر المؤمنین علیه السلام کم من غافل ینسج ثوبا لیلبسه وانما هو کفنه وکم یبنی بیتا لیسکنه فانما هو موضع قبره .

۱۲۳۵ و فیہ قیل لامیر المؤمنین علیه السلام ما الاستعداد للموت قال اداء الفرائض واجتناب المحارم والاشتمال علی المکارم ثم لایبالی اوقع علی الموت او وقع الموت علیه والله ما یبالی ابن ابیطالب اوقع علی الموت او وقع الموت علیه .

۱۲۳۶ و فیہ قال ابو عبدالله علیه السلام قال امیر المؤمنین علیه السلام ترک الخطیئة ایسر من طلب التوبة وکم من شهوة ساعة اورثت حزنا طویلا والموت فضح الدنيا فلم یترک

خارج شدن تان از منزلها تان بسوی نماز گاه خارج شدن تان از قبور بسوی پرورد گارتان. و یاد کنید بسبب وقوفتان در محل نماز وقوفتان در محضر پرورد گارتان و یاد کنید بسبب برگشت تان بسوی منازل تان: برگشت تان بسوی منازل تان در بهشت بندگان خدا بدرستی که کمتر چیزی که برای مرد روزه دار و زن روزه دار است این است که ندا میشوند در آخر روز از ماه رمضان بشارت باد شما را بندگان خدا بدرستی که آمرزیده شد گذشته از گناهان شما بینا باشید نسبت بعمل آینده تان که ابتدا میکنید

۱۲۳۴ و در آن کتاب است از امیر المؤمنین علیه السلام چه بسیار کسانی هستند که میبافند لباسی را که بپوشد و بدرستی که همان کفن او میشود: و بنام میکند خانه که سکونت کند در آن و همان محل دفن او میشود

۱۲۳۵ و در آن کتاب است که گفته شد بامیر المؤمنین چه چیز است استعداد و مهیا شدن برای مرگ فرمود اداء واجبات و دوری کردن از محرمات و دارا بودن اخلاق نیک: و بعد دیگر باکی ندارد واقع شود بر مرگ و یامرگ واقع شود بر او بخدا قسم پسرا بیطالب باک ندارد که واقع شود بر مرگ و یا واقع شود مرگ بر او

۱۲۳۶ و در آن کتاب است که فرمود اما ششم (ع) فرموده است امیر المؤمنین ع ترک گناه سهل تر است از طلب توبه و چه بسیار است که شهوت یک ساعت باعث میشود حزن طولانی را: و

لذی لب فرح و فیه عن الصادق علیه السلام قال کان امیر المؤمنین علیه السلام کثیرا ما یقول فی خطبة ایها الناس دینکم دینکم فان السيئة فيه خير من الحسنه في غيره السيئة فيه تغفر والحسنه في غيره لا تقبل .

۱۲۳۷ مجموعه ورام عن جابر بن عبدالله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من ارضى سلطانا بسخط الله خرج من دين الله و عنه عليه السلام قال من روع مؤمنا بسطان ليصيبه منه مكروه فلم يصبه فهو في النار ومن روع مؤمنا بسطان يصبه منه مكروه فاصابه فهو مع فرعون و آل فرعون في النار و عنه عليه السلام من اعان على مؤمن بشر كلمة لقي الله عزوجل مكتوب بين عينيه آيس من رحمتي .

۱۲۳۸ عن ابی حمزة عن ابی جعفر عليه السلام قال قلت جعلت فداك ما تقول في مسلم اتي مسلما وهو في منزله فاستأذن عليه فلم يأذن له ولم يخرج اليه قال عليه السلام يا باحمزة ايما مسلم اتي مسلما زائرا له اوفى طلب حاجة وهو في منزله فلم يأذن له ولم يخرج

مرگ اسباب رسوائی است: و نگذاشته مرگ برای صاحب عقل سروری و در آن کتاب است که امیر المؤمنین (ع) زیاد میفرمود در خطبه اش ای مردم حفظ کنید دین تان را زیرا گناه بادین بهتر است از کار نیک بدون دین: گناه در دین آمرزیده میشود، و کار نیک در غیر دین قبول نمیشود

۱۲۳۷ در کتاب مجموعه ورام نقل شده از جابر بن عبدالله که گفت فرمود رسول خدا ص هر کس راضی کند پادشاهی را بچیزی که باعث غضب خدا شود خارج میشود از دین خدا و نقل شده از آنحضرت که هر کس بترساند مؤمنی را از پادشاهی که از او بدی بمؤمن برسد و لو بدی نرسد آن کس در آتش است و هر که بترساند مؤمنی را که از پادشاه برسد به او بدی و بدی هم برسد پس آنکس خواهد بود با آل فرعون و آل فرعون در آتش است و از آنحضرت است که هر کس کلامی بگوید بضرر مؤمنی بجزء کلمه ملاقات کند خدای عزوجل را در حالیکه نوشته شده باشد به پیشانی او یا یوس است از رحمت خدا

۱۲۳۸ و در همان کتاب نقل شده از ابی حمزه از امام پنجم علیه السلام که گفت عرض کردم فدایت شوم چه میفرماید درباره مسلمانانی که بیاید مسلمانان را او در خانه باشد طلب ورود کنند پس اذن ورود ندهد و خارج هم نشود بسوی او فرمود ای باحمزه هر مسلمانانی که بیاید بجهة دیدار مسلمانانی یا بجهة حاجتی و او باشد در منزلش و اذن ورود ندهد و خارج هم نشود بسوی او همیشه

اليه لم يزل في لعنة الله حتى يلتقيا قلت جعلت فداك في لعنة الله حتى يلتقيا قال نعم يا ابا حمزة .

۱۲۳۹ مجموعه ورام عن ابي عبد الله عليه السلام قال ايما مؤمن كان بينه وبين مؤمن حجاب ضرب الله بينه وبين الجنة سبعين الف سور ما بين السور الى السور مسيرة الف عام .

۱۲۴۰ وفيه عن النبي صلى الله عليه وآله قال عليكم بمكارم الاخلاق فان الله عز وجل بعثني بها وان من مكارم الاخلاق ان يعفو الرجل عن ظلمه ويعطي من حرمه ويصل من قطعه وان يعود من لا يعود .

۱۲۴۱ وفيه عن الشعبي يقول سمعت علي بن ابي طالب عليه السلام يقول عجبت لمن يقنط ومعه الممحة فقيل وما الممحة قال الاستغفار .

۱۲۴۲ وفيه عن ابي عبد الله عليه السلام قال من اشد ما فرض الله على خلقه ذكر الله كثيرا ثم قال لا اعني سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وان كان منه ولكن ذكر الله

خدا او را لعنت کنند تا بيكديگر برسند : ميگويد گفتم فدایت گردهم در لعنت خداست تا هم را به بينند فرمود بلى اى ابا حمزه .

۱۲۳۹ در كتاب مجموعه ورام است از امام ششم عليه السلام كه فرمود هر مؤمنى كه باشد بين او و مؤمنى حجابى فاصله قرار ميدهد خدايى او و بين بهشت هفتاد هزار ديوار كه از ديوارى تا ديوارى هزار سال راه باشد

۱۲۴۰ و در آن كتاب نقل شده از رسول خدا (ص) كه فرمود بر شما باد بنيكى اخلاق زيرا كه خداى متعال فرستاده مرا بجهت اخلاق و بدرستى كه از اخلاق نيك است عفو كردن آدم از كسيكه باو ستم کرده : و بخشيدن بكسيكه او را محروم داشته : و وصل كردن بكسيكه از او قطع کرده : و عيادت كردن از كسيكه او را عيادت نكرده

۱۲۴۱ و در آن كتاب است كه شعبى گفت شنيدم علي بن ابي طالب ميفرمود تعجب ميكنم از كسيكه نااميد باشد و حال آنكه اسباب محو گناهان با اوست : عرض شد محو كننده گناهان چيست فرمود استغفار كردن

۱۲۴۲ و در آن كتاب نقل شده از امام ششم عليه السلام كه فرمود از شديدترين چيزي كه خدا واجب کرده ذكر خداست بسيار : بعد فرمود غرض از ذكر خدا نه فقط گفتن سبحان الله و

عند ما احلّ وحرّم فان كان طاعة عمل بها و ان كان معصية تركها .

۱۲۴۳ وفيه عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان ابي يقول اذا هممت بخير فبادر فانك

لا تدري ما يحدث .

۱۲۴۴ وفيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله يعذب اللسان بعذاب لا يعذب به شيء من

الجوارح فيقول اى رب عذبتنى بعذاب لم تعذب به شيئاً فيقال له خرجت منك كلمة فبلغت مشارق الارض و مغاربها فسفك بها الدم الحرام و انتهب بها المال الحرام و انتهك الفرج الحرام و عزتى و جلالى لا عذبتك بعذاب لا عذب به شيئاً من الجوارح .

۱۲۴۵ ابن سنان عن ابي حنيفة سائق الحاج قال مر بنا المفضل و انا و اخى نتشاجر

فى ميراث فوقف علينا ساعة ثم قال تعالوا على المنزل فاتيناه فاصلح بيننا بربع مائة درهم فدفعها الينا من عنده حتى اذا استوثق كل واحد منا من صاحبه قال اما انها ليست

الحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر است ولو اين هم ذكر است ولى مراد اين است كه بياى خدا باشى وقت بر خورد بحرام و حلال كه اگر طاعت خدا باشد بجا بياورى و اگر معصيت باشد ترك كنى .

۱۲۴۳ و در آن كتاب است از امام ششم كه فرمود پدرم فرموده : هر گاه عزم كار نيك

كردى سرعت كن زيرا كه نميدانى چه پيش ميايد

۱۲۴۴ و در آن كتاب است كه رسول خدا (ص) فرمود عذاب ميشود زبان بعدا بيكه عذاب

نشود بمثل آن هيچيك از اعضا : پس بگويد پروردگارا عذاب كردى مرا بعدا بيكه نكردى بآن عذاب چيزى از جوارح را : گفته ميشود باو خارج شد از تو كلمة و رسيد بشرق و غرب زمين و ريخته شد بسبب آن خون بحرامى و بغارت رفت بسبب آن مالى كه حرام بود تصرف در آن . و هتك شد بسبب آن ناموس كه هتك آن حرام بود : قسم بعزت و جلالم كه عذاب كنم تو را بعدا بيكه عذاب نكنم بآن چيزى از اعضا را

۱۲۴۵ در آر كتاب نقل شده از ابن سنان از ابي حنيفة بر نده حاج كه گفت مرور كرد بما

مفضل و من و برادرم نزاع ميكرديم درباره ارثى لحظه ايستاد بالاى سرما و بعد فرمود بياييد بسوى من در منزل پس بماداد از پيش خود چهارصد درهم و بين ما اصلاح كرد بطوريكه هر يك ما گذشتيم از يكديگر و اعتماد بهم پيدا كرديم : بعد فرمود بدانند كه اين درهمها از من نبود و لكن حضرت صادق عليه السلام بمن دستور داده كه هر گاه دو نفر از اصحاب ما نزاع كردند در

من مالی ولكن ابو عبد الله صلى الله عليه وآله امرني اذا تنازع رجلان من اصحابنا في شئني ان اصلاح بينهما واقتديهما من ماله فهذا مال ابي عبد الله صلى الله عليه وآله.

۱۲۴۶ منهاج البراعة ج ۱۲ عن عباد بن صهيب عن جعفر بن محمد عن آباءه عليهم السلام قال هبط على النبي ملك له عشرون الف رأس فوثب النبي صلى الله عليه وآله ليقبل يده فقال له الملك مهلا مهلا يا محمد فانت والله اكرم على الله من اهل السموات واهل الارضين اجمعين والملك يقال له: محمود: فاذا بين منكبيه مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله علي الصديق الاكبر: فقال النبي صلى الله عليه وآله حبيبي محمود كم هذا مكتوب بين منكبيك قال: من قبل ان يخلق الله اباك باثني عشر الف عام.

۱۲۴۷ في السفينه عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ان الله تبارك و تعالي ملكا يقال له دردايل كان له ستة عشر الف جناح ما بين الجناح الى الجناح هواء و الهواء كما بين السماء و الارض فجعل يوما يقول في نفسه افوق ربنا جل

چیزی اصلاح کنم بین آنها و عوض بدهم از مال آن بزرگوار و اینکه دادم از حضرت صادق علیه السلام بود.

۱۲۴۶ در کتاب منهاج البراعة جلد ۱۲ نقل شده از عباد بن صهیب از امام ششم (ع) از پدران بزرگوارش علیهم السلام که فرمود نازل شد بر رسول خدا ملکی که از برای او بیست هزار سر بود پس برخواست رسول خدا ليقبل يده ملك گفت بر رسول خدا آرام آرام ای رسول خدا زیرا که تو بخدا قسم گرامی تری نزد خدا از اهل آسمانها و اهل زمینها بتمامه و این ملك نامش محمود بود: و بین دوشانه اش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی الصديق الاكبر: رسول خدا فرمود ای دوست من محمود چقدر است که این نوشته بین دوشانه توست: گفت پیش از آنکه بیافرید خدا پدرتورا یعنی آدم را به دوازده هزار سال

۱۲۴۷ در کتاب سفینه از ابن عباس نقل شده که گفت شنیدم از رسول خدا ص که فرمود بدرستی که برای خدای متعال ملکی است که باو گفته میشود دردايل و از برای او شانزده هزار بال هست که از بالی تا بال دیگر هواست و هوا باندازه بین زمین و آسمان است روزی با خود گفت آیا بالاتر از خدا حل جلاله چیزی هست و العیاذ بالله برای عظمت خدا اندازه قائل شد رسول خدا فرمود چون خدا عالم است بمکنونات زیاد کرد برای او بمثل بالهائیکه داشت پس دارا شد سی و دو هزار بال بعد وحی کرد خدای متعال باو که پیر پس پرو زکرد پانصد سال و نرسید سرش بقائمه از قائمه های عرش خدا در این هنگام خدای متعال وحی کرد که ای ملك بر گرد

جلاله شیئی فعلم الله تبارك قال فزاده اجنحة مثلها فصار له اثنان وثلاثون الف جناح
ثم اوحى الله عز وجل اليه ان طر: فطار مقدار خمسمائة عام فلم نيل رأسه قائمة من
قوائم العرش فلما علم الله عز وجل به اوحى اليه ايها الملك عدالى مكانك فانا عظيم
فوق كل عظيم وليس فوقى شيى ولا اوصف بمكان فسلبه الله اجنحة ومقامه من صفوف
الملائكة الحديث بطولها و حاصله انه كان كذلك الى ان ولد الحسين عليه السلام فلما
هبط جبرئيل على رسول الله ليتهيه بولادة الحسين عليه السلام اخبره بقضية الملك فاخذ
النبي عليه السلام الحسين عليه السلام وهو ملفوف فى خرق من صوف فأشار به الى السماء ودعى الله
تعالى وقال ان كان للحسين بن على ابن فاطمة عندك قدر فارض عن درائيل ورد عليه
اجنحته ومقامته من صفوف الملائكة فاستجاب الله دعائه وغفر للملك والملك لا يعرف
فى الجنة الا بان يقال هذا مولى الحسين عليه السلام ابن على وابن رسول الله عليه السلام.

۱۲۴۸ وفيه وروى عن على بن دعبل انه رآه بعد موته وثياب بيض وقلنسوة
بيضاء فسأله عن حاله فذكر انه على حال سوء لبعض اعماله حتى لقي رسول الله عليه السلام
وعليه ثياب بيض وقلنسوت بيضاء فقال له انت دعبل قال نعم قال فانشدنى قولك فى

بمكان خود: كه ذات مقدس ما بزرگ است وبالای هر بزرگی است ونیست بر تو ازما چیزی وذات
مقدس ما نسبت بمكانی داده نمیشود: پس گرفت خدا بالاها ومقام اورا از صفهای ملائکه الى آخر
حديث وحاصل آن این است كه آن ملك بود بهمان حال تاهنگام بدنیا آمدن حسین بن على (ع)
و چون جبرئیل آمد بزمین بجهت تهنیت رسول خدا ص خبر داد قضیه ملك را: پس گرفت
رسول خدا حسین (ع) را كه پیچیده شده بود پیارچه از پشم و اشاره كرد باو باسماں و دعا كرد و
عرض كرد اگر برای حسین پسر على پسر فاطمه نزد تو منزلتى هست: پس خدایا راضى شو از درائیل
وعطا فرما باو بالاها ومقامش را در صفهای ملائکه پس باجابت رسید و خدا دعای پیغمبر را
مستجاب كرد و آمرزیده شد ملك و آن ملك در بهشت شناخته نمیشود مگر كه گفته میشود آزاده
كرده حسین ابن على و رسول خدا ص

۱۲۴۸ ودر آن كتاب است از على پسر دعبل كه در خواب دید دعبل را بعد از مرگش و ببر
داشت لباس سفید و كلاه سفید: پرسید از حال او بیان كرد بدى حالش را بواسطه بعضى از كردارش
تا خدمت رسول خدا (ص) رسید و بر پیغمبر بود لباس سفید و كلاه سفید فرمود تو دعبل هستى گفت
بلى فرمود بخوان شعری را كه درباره اولاد من گفتى پس خواند: لا اضحك الله سن الدهر الى

اولادی فانشده قوله: الاضحك الله سحّ الدهران ضحكت : و آل احمد مظلومون قد قهروا مشردون نفوا عن عقردارهم: كأنهم قد جنوما ليس يغتفر: فقال له احسنت و شفح فيه واعطاء ثيابه .

۱۲۴۹ لالی الاخبار قدروی انه كتب على باب قصر فرعون بسم الله الرحمن الرحيم فلما تعجل موسى نزول العذاب عليه اوحى الله اليه يا موسى انت تنظر الى كفره وانا انظر الى ما كتبه في باب قصره فلما اراد الله ان يعذبه محاها عن قصره ثم انزل الله عليه العذاب ۱۲۵۰ وفي بعض التفاسير كتبها على قصره جبرئيل قبل ان يكفر بالله ۱۲۵۱ طرائف الحكم عن عمر بن علي عن ابيه علي بن ابي طالب ان النبي صلى الله عليه وآله قال مر عيسى عليه السلام بمدينة و اذا في شمارها الدود فشكوا اليه ما بهم فقال دواء هذا معكم وليس تعلمون انتم قوم اذا غرستم الاشجار صببتم التراب ثم صببتم

آخر: که مضمون آن این میشود تقریباً خدا نخواستند دندان روزگار را اگر بخواهد بزند و حال آنکه آل رسول خدا مهورند و مظلوم و اسیر و در حالیکه پراکنده و از آستانه خانهاشان دورند که گویا اولاد رسول جنایتی کرده اند که قابل عفو نیست: فرمود رسول خدا احسنت و شفاعت فرمود درباره او و عطا فرمود باولباس های خود را

۱۲۴۹ در کتاب لالی نقل شده که روایت شده بر اینکه نوشته بود بر در قصر فرعون بسم الله پس از آنکه بی صبری کرد موسی (ع) بجهت نزول عذاب بر او وحی کرد خدای متعال بسوی موسی که ای موسی تو نظر میکنی بسوی کفر او و ما نظر میکنیم با آنچه نوشته شده بر در قصر او : و چون اراده خدا تعلق گرفت بر عذاب او محو شد بسم الله و بعد خدا عذاب فرستاد .

۱۲۵۰ و در بعضی از تفاسیر نقل شده که نوشت بسم الله را بر قصر فرعون جبرئیل پیش از آنکه کافر بخواهد شود

۱۲۵۱ در کتاب طرائف الحكم است از عمر بن علی از پدرش علی بن ابي طالب علیه السلام که رسول خدا (ص) فرمود عبور کرد عیسی ع به شهری دید در میوه های آنها کرم است و مردم شکایت کردند بیعیسی (ع) از این بلیه فرمود دوی این با خود شما است و شما آگاه نیستید شما مردمی هستید که هر گاه درخت غرس میکنید اول خاک پای آن میریزید و بعد آب میریزید و این جور سزاوار نیست بلکه سزاوار است اول پای درخت آب بریزید و بعد خاک بریزید تا اینکه کرم در آن پیدا نشود: بعد از این وقت بدستور عمل کردند میوه ها کرم دار نبود

الماء وليس هكذا يجب بل ينبغي ان تصبوا الماء في اصول الشجر ثم تصبوا التراب لكيلا يقع فيه الدود: فاستأ نفوا كما وصف فذهب عنهم ذلك ١٢٥٢ في السفينه في لعن روى محمد بن يعقوب يرفعه عن الزهري قال طلبت هذا الامر طلبا شاقا حتى ذهب لى فيه مال صالح فوَقعت الى العمري و خدمته و لزمته و سألته بعد ذلك عن صاحب الزمان عليه السلام فقال ليس لى الى ذلك و صول فخصمت فقال لى بكر بالعداة فوافيت و استقبلتني و معه شاب من احسن الناس و جها و اطيبهم رائحة بهيئة التجار و فى كفه شئى كهيئة التجار فلما نظرت اليه دنوت من العمري فاومى الى فعدت اليه و سألته فأجابنى عن كل ما اردت ثم مر ليدخل الدار و كانت من الدور التى لانكثرث لها فقال العمري اذا اردت ان تسأل سل فانك لاتراه بعدنا اذ ذهبت لاسئل فلم يسمع و دخل الدار و ما كلمنى بأكثر من ان قال ملعون ملعون من اخر العشاء الى ان تشبتك النجوم ملعون ملعون من اخر الغداة الى ان تنقضى النجوم و دخل الدار ١٢٥٣ طرائف الحكم عن الكافى عن ابى الحسن عليه السلام قال : ان الله عز و جل فى كل يوم

١٢٥٢ در كتاب سفينه نقل شده در لعن كه در كافى محمد بن يعقوب نقل کرده از زهري كه گفت طلب كردم اين امر را (يعنى رسيدن حضور امام غائب عليه السلام را) يکنحوه طلبى شديد باندازه كه مالم كه قابل بود از دست رفت تا بر خوردم بعمريكه نائى خاص بود و خدمت و ملازمت او را اختيار كردم و درخواست كردم از او وصى دوازدهمين را گفت راه اين كار با من نيست بسيار الحاح كردم: بمن گفت صبح فردا اول صبح بيا: صبح شد رفتم بر خوردم باو و ديدم از جلوروى من ميايد و با اوست جوانى كه خوشر و ترين مردم و خوشبو ترين آنهاست بزى مرد تاجرى و در آستين دارد چيزى بمثل هيئت تجار پس از آنكه باو نگاه كردم نزديك شدم بعمري آن آقا اشاره كرد بمن رفتم بسوى او و پرسيدم اهورى و بدن جواب فرمود هر چه ميل داشتم و بعد رفت آن آقا كه داخل شود بمنزلى كه آنجا بود و آن از منازللى بود كه سابقه آن را نداشتم در اين حال عمري بمن گفت اگر ميل دارى سئولى كنى بكن زير ابعاد اين نخواستى ديد او را خواستم پيرسم نشنيد و داخل خانه شد و با من سخنى نگفت بيش از اين كه فرمود ملعون است ملعون است كسيكه بتاخير اندازد نماز عشاء را تا اينكه ستاره گان پر بهم دهند: ملعون است ملعون است كسيكه بتاخير اندازد نماز صبح را تا اينكه ستاره گان پراكنده شود: و ديگر داخل منزل شد (رزقنا الله زيارته انشاء الله تعالى)

١٢٥٣ در كتاب طرائف الحكم از كتاب كافى نقل شده كه امام هفتم موسى بن جعفر

وليلة مناديا بنادى مهلا مهلا عباد الله عن معاصى الله فلولا بهائم رتع وصبية رضع و
شيوخ ركع اصب عليكم العذاب صبا ترضون^۱ به رضا .

۱۲۵۴ طرائف الحكم عن محمد بن مسلم او ابى حمزة الثمالى عن ابى عبد الله عن
ابيه عليه السلام قال لى على بن الحسين صلوات الله عليهما: يا بنى انظر خمسة فلا تصاحبهم
ولا تتحدثهم ولا تراقفهم فى طريق فقلت يا ابة من هم: قال اياك ومصاحبة الكذاب:
فانه بمنزلة السراب: يقرب لك البعيد ويباعدك القريب واياك ومصاحبة الفاسق:
فانه بايعك بأكلة او اقل من ذلك: واياك ومصاحبة البنجيل: فانه يخذلك فى ماله
احوج ماتكون اليه: واياك ومصاحبة الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك واياك
ومصاحبة القاطع لرحمه فانى وجدته ملعونا فى كتاب الله عزوجل فى ثلاث مواضع:
قال الله عزوجل فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا فى الارض وتقطعوا ارحامكم اولئك

عليه السلام فرموده بدرستى كه براى خدای عزوجل در هر روز و شب ندا كننده اىست كه ندا مىكند
خوددارى كنيد خوددارى كنيد بندگان خدا از معصيت خدا: اگر نباشند حيوان هاى چرنده و
بچه هاى شيرخوار و پيرمردهاى ركوع كننده هراينه نازل ميشود بر شما عذاب يكجور نزولى كه
خوردشويد يكنحوه خوردشدى

۱۲۵۴ - طرائف الحكم نقل کرده از محمد بن مسلم يا از ابى حمزه ثمالى از امام
ششم از پدر بزرگوارش كه فرمود فرمود بن على بن الحسين عليهم السلام: اى پسر من نگاه كن
به پنج طائفه و رفاقت مكن با آنها و هم نشينى مكن با آنها و با آنها سخن مگو و مشغو و با آنها
بسفر مرو: فرمود گفتم اى پدر بزرگوار آنها كيانند: فرمود بهرهيز از هم نشينى با دروغ گو:
زيرا او مثل آبى است كه بدون حقيقت از دور بچشم ميخورد: دور را نزديك مينماياند: و
نزديك را دور: و بهرهيز از هم نشينى با فاسق: زيرا او ميغروشد تو را بريك خوراك يا بكمتر
از يك خوراك: و بهرهيز از هم نشينى با بخيل بدرستى كه او تو را مخذول و مهتوك ميكند نسبت
باموالش در سخت ترين مورد حاجت: و بهرهيز از هم نشينى با احمق زيرا احمق ميخواهد
بتونفعى رساند ضرر ميرساند: و بهرهيز از هم نشينى كسيكه قطع رحم کرده بدرستى كه بافتم
او را كه لعن شده بر او در كتاب خدای عزوجل در سه موضع: فرموده است خدا آيا آيد
رحمت داريد اگر پشت با حكام خدا كرديد و افساد در زمين نموديد و قطع رحم كرديد
قطع رحم كنندگان آنچه انچه كسانى هستند كه خدا لعنت کرده آنها را و كور کرده چشمان
آنها را: و نيز خدای متعال فرموده آن كسانى كه شكستند عهد خدا را بعد از عهد و پيمان

الذین لعنهم الله و اعمی ابصارهم : و قال : الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار : و قال عز من قائل : الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون ۱۲۵۵ مجموعه ورام عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیہ و لا یقدر علی تغییره ۱۲۵۶ و فیہ عن عبد الاعلی قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یقعدن فی مجلس یغتاب فیہ امام او ینتقص فیہ مؤمن ۱۲۵۷ و فیہ قال النبی صلی الله علیه و آله ثلاث من كانت فیہ واحدة منها زوجة الله من الحور العین : رجل یتمن علی امانة خفیة شہیة فأداها مخافة من الله عزوجل : و رجل عفی عن قاتله : و رجل قرأ قل هو الله احد عشر مرات فی دبر کل صلوة ۱۲۵۸ قال رسول الله صلی الله علیه و آله لحذیفه یا حذیفه کیف انت اذا كانت امراء ان اطعتهم اکفروک : و ان عصیتهم اهلکوک

و قطع کردند آنچه را خدا دستور وصل آن را داده و آنکسانیکه فساد در زمین کردند آنها هستند کسانیکه لعن خدا است بر آنها و بدی عاقبت و جایگاه بد، مال آنها است : و نیز خدای متعال فرموده است آنچنان کسانیکه میسکنند پیمان و عهد خدائی را بعد از بستن پیمان و قطع میکنند آنچه را خدا امر بوصل آن فرموده و افساد میکنند در زمین آنها هستند زیان کاران .

۱۲۵۵ - در مجموعه ورام است از امام ششم علیه السلام که فرموده سزاوار نیست برای مؤمن که به نشیند در مجلسیکه معصیت شود خدا در آن وقادر نباشد بر تغییر آن .

۱۲۵۶ - و در آن کتاب است از عبد الاعلی که گفت شنیدم از امام ششم علیه السلام که میفرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز قیامت پس نباید بنشیند در مجلسیکه غیبت شود در آن امامی و یا انتقصا ص شود در آن مؤمنی .

۱۲۵۷ - و نیز در آن کتاب است که پیغمبر خدا فرمود سه چیز است که هر که باشد در او یکی از آنها تزویج کند خدا با او از حوران بهشت مردیکه امین شمرده شود بر امانتی در پنهان و آن مورد میل باشد پس ادا کند آن امانت را از خوف خدای عزوجل : و مردیکه ببخشد کسی را که بگردن او حق خونی داشته باشد : و مردیکه بخواند ده مرتبه قل هو الله احد را پشت سر هر نماز .

۱۲۵۸ - و در آن کتاب است که رسول خدا فرمود بحذیفه ای حذیفه چگونه خواهد بود حال تو هر گاه مصادف شوی با امرائی که اگر فرمان بری از آنها کافر کنند تو را و اگر

فقال كيف اصنع يا رسول الله قال جاهدهم ان قويت واهرب منهم ان ضعفت.
 ۱۲۵۹ فی السفینه فی خلق قال ابو عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله اتته اخت له
 من الرضاة فلما ان نظر اليها سربها وبسط رداها فاجلسها عليه ثم اقبل يحدثها
 و يضحك في وجهها ثم قامت فذهبت ثم جاء اخوها فلم يضع به ماضع بها فقبل يا
 رسول الله ضعت باخة مالم تضع به وهو رجل فقال صلى الله عليه وآله لانها كانت ابربايبها منه
 ۱۲۶۰ طرائف الحكم عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام انه قال ان الله تعالى لينادي
 كل ليلة جمعة من فوق عرشه من اول الليل الى آخره الاعبد مؤمن يدعوني لآخرته
 و دنياه قبل طلوع الفجر فاجيبه : الاعبد مؤمن يتوب الى من ذنوبه قبل طلوع
 الفجر فأتوب عليه : الاعبد مؤمن قد قترت عليه رزقه فيسألني الزيادة في رزقه
 قبل طلوع الفجر فأزيد له و او سئع عليه : الاعبد مؤمن سقيم يسألني ان اشفيه قبل

مخالفت كنى هالك كنفند تورا: عرض كرد چگونه رفتار كنم يا رسول الله فرمود مجاهده كن با
 آنها اگر توانائی داری و اگر ضعيف هستی فرار كن از آنها .

۱۲۵۹- در كتاب سفینه در ماده خلق نقل شده كه فرمود امام ششم عليه السلام بدرستیكه
 آمد خدمت رسول خدا ص يكخواهر رضاعی كه برای آنحضرت بود چون نظر حضرت بر او
 افتاد مسرور شد و پهن كرد رداء خود را و نشانید او را بالای ردا بعد رو كرد باو و تكلم كرد با
 او و خندید بروی او و آنگاه برخواست و رفت آن زن : بعد از آن آمد برادر آن زن و بجا
 نیاورد با او رسول خدا آنچه كرد از ملاطفت باخواهر او : گفته شد یا رسول الله انجام دادی با
 خواهر او از ملاطفت چیز را كه انجام نادادی با این مرد و حال آنكه این مرد است فرمود
 جهتش این است كه آن زن مهربان تر بود پدرش از این مرد .

۱۲۶۰ - در كتاب طرائف الحكم نقل شده از ابي بصير از امام پنجم عليه السلام كه
 فرمود خدای متعال ندایميكند هر شب جمعه از فوق عرش از اول شب تا آخر آن آیا نیست بنده
 مؤمنی كه بخواند مرا برای آخرت و دنيايش پیش از طلوع فجر تا اجابت كنم او را : آیا
 نیست بنده مؤمنی كه باز گشت كند از گناه پیش از طلوع فجر پس قبول كنم توبه و باز گشت او
 را : آیا نیست بنده مؤمنی كه تنگ شده باشد راه رزق او و بخواد از من زیادتی در رزقش
 پیش از طلوع فجر پس زیاد گردانم و توسعه دهم بر او : آیا نیست بنده مؤمن دردمندی كه
 بخواد شفا دهم او را قبل از طلوع فجر پس مداوا كنم او را : آیا نیست بنده مؤمن محبوس
 غممنده كه بخواد رهائی خود را از حبسش پیش از طلوع فجر .

طلوع الفجر فأعافيه : الابد مؤمن محبوس مغموم يسألني ان اطلقه من حبسه قبل طلوع الفجر فاطلقه من حبسه واخلى سربه : الابد مؤمن مظلوم يسألني ان آخذله بظلامه قبل طلوع الفجر فانصرف له وآخذ له بظلامه فلا يزال ينادى بهذا حتى يطلع الفجر.

۱۲۶۱ انوار البهيه للمحدث القمي عن محمود بن لميد قال لما قبض رسول الله ﷺ كانت فاطمة صلوات الله عليها تأتي قبور الشهداء و تأتي قبر حمزة و تبكي هناك فلما كان في بعض الايام انيت قبر حمزة فوجدتها عليها السلام تبكي هناك فأمهلتها حتى سكنت فأتيتها وسلمت عليها وقات ياسيدة النسوان قد والله قطعت ايناط قلبي من بكائك فقالت يا ابا عمر يحق لي البكاء فلقد اصبت بخير الاباء رسول الله ﷺ و اشوقاه الى رسول الله ﷺ ثم انشأت تقول .

اذا مات يوم اميت قل ذكره و ذكر ابي مذمات والله اكثر

قلت سيدتي اني سائلك عن مسئلة تتلجلج في صدري قالت سل قلت هل نص

پسرها سازم او را از حبس و مانع بردارم از سردهاش : آيا نيست بنده مؤمن مظلومی که بخواهد از من بگيرم داد او را از ظالم پيش از طلوع فجر پس ياری کنم او را و دادخواهی کنم برای او : و فرمود همیشه اين ندا ميشود تا وقتیکه صبح طالع شود .

۱۲۶۱ - در کتاب انوار البهيه نقل شده از محمود پسر لميد که گفت پس از وفات رسول خدا ص میآمد همیشه فاطمة عليها السلام سر قبور شهداء احد و میآمد سر مزار حمزه و آنجا گريه میکرد تا اینکه آمدم من روزی بر سر مزار حمزة يافتم آن بانورا که گريه میکند امان دادم تا ساکت شد و آرام گرفت رفته جلو و سلام کردم و گفتم ای بی بی زنان بخدا قسم قطع کردی رگ حیات مرا بسبب گريه خود : فرمود ای ابا عمر سزاوار است برای من گريه بتحقیق مصیبت زده شدم ببهترین پدرها رسول خدا صلی الله علیه و آله و اشوقاه الى رسول الله صلی الله علیه و آله بعد خواند شعری که مضمون آن اين است هر گاه بمیرد میتی بمردن کم ميشود ذکر او و اما پدر من از زمانی که رحلت فرموده نام او بخدا قسم بیشتر برده ميشود : گفتم بی بی من بدرستی که من مسئلة خطور میکند در دلم و میپرسم آن را : فرمود به پرس گفتم آيا تصريح فرموده رسول خدا پيش از وفاتش بروصایت و امامت علی ع فرمود سلام الله عليها و اعجابا آيا فراموش کردید روز غدیر خم را گفتم چرا آنرا میدانم لکن بمن بفرائد آنچه را گفتم فرمود خدا را شاهد میگیرم که هر اینه شنیدم از رسول خدا ص که فرمود علی بهتر کسی است که میان شما

رسول الله ﷺ قبل وفاته على بالامامة قالت واعجبا انسيتم يوم غدیر خم قلت قد كان ذلك ولكن اخبرني بما اشير اليك قالت اشهد الله تعالى لقد سمعة يقول على خير من اخلائه فيكم وهو الامام والخليفة بعدي وسبطاي وتسعة من صلب الحسين ائمة ابرار لئن اتبعتموهم وجدتموهم هادين مهدين ولئن خانتموهم ليكون الاختلاف فيكم الى يوم القيامة قلت يا سيدتي فما باله قعد عن حقه قالت يا ابا عمر لقد قال رسول الله ﷺ مثل الامام مثل الكعبه اذ يؤتى ولا ياتي او قالت مثل على ثم قالت اما والله لو تركوا الحق على اهله و اتبعوا عتره نبيه لماختلف في الله ائنان ولو رثها سلف عن سلف وخلف بعد خلف حتى يقوم قائمنا التاسع من ولد الحسين ﷺ و لكن قدموا من اخره الله واخروا من قدمه الله حتى اذا الحد والمبعوث واو دعوا الجدث والمجدوث اختاروا بشهوتهم و عملوا بآرائهم بتالهم اولم يسمعوا الله يقول و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة بل سمعوا ولكنهم كما قال الله سبحانه فانها لانعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور هيئات بسطوا في الدنيا آمالهم

ميگذارم و او امام و جانشين من است بعد از من و دوسبط من و نه نفر از صلب حسين ع پيشوايان ابرار هستند که اگر پیروی کنید از آنها خواهید یافت آنها را هدايت کننده گان و هدايت شده گان : و اگر مخالفت کنید آنها را ثابت خواهد بود اختلاف میان شما تا روز قيامت: گفتم ای سیده من چه شد که علی قیام نکرد برای گرفتن حقیقت فرمود ای ابا عمر بدرستی که فرمود رسول خدا ص مثل امام مثل کعبه است زیرا مردم بزيارتش میروند و او بزيارت مردم نمیرود یا فرمود مثل علی مثل کعبه است : بعد فرمود آگاه باشید بخدا قسم اگر حق را برای اهلس باقی گذاشته بودند و پیروی میکردند عترت رسول خدا را اختلاف نمی کرد درباره خدا دونفر و این پیروی از حق بارث میرفت از هر سابقی بلا حقی و از هر خلفی بعد از خلفی تا قیام قائم آل محمد علیه و علی آباءه السلام که فرزند نهمین از اولاد حسین علیه السلام باشد: ولی مقدم داشتند کسی را که مؤخر داشته خدا او را : و مؤخر داشتند کسی را که مقدم داشته خدا او را تا آنکه بخاک سپردند جسد فرستاده شده خدا را اختیار کردند طبق شہوات خود و عمل کردند بر آیه های خود خاک بر سر آنها آیا نشیندند .

که خدای متعال میفرماید پروردگار خالق است مایشاء را و خدا بر میگزیند و بر گزیدند و نصب کردن کار مخلوق نیست و کاریست خدائی چرا شنیدند و لکن آنطور که خدا میفرماید چشم سر آنها باز است اما دل آنها کور است و نه میبینند و نه میشوند : هیئات پهن کردند

ونسوا آجالهم فتآلمهم واصل اعمالهم اعوذبك يارب من الحور بعدالكور .
 ۱۲۶۲ طرائف الحكم عن الجهم بن حميد قال قلت لابي عبدالله تكون لي القرابة
 على غير امرى الهم على حق قال نعم حق الرحم لا يقطعه شيئى وازا كانوا على امرك
 كان لهم حقان حق الرحم وحق الاسلام .

۱۲۶۳ طرائف الحكم عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله تعالى يحب ابراد الكبد
 الحراء ومن سقى كبد احراء من بهيمة او غيرها اظله الله في ظل عرشه يوم لا ظل
 الاظله .

۱۲۶۴ وفيه عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام اول ما يبدء به فى
 الاخرة صدقة الماء يعنى فى الاجر .

۱۲۶۵ طرائف الحكم عن الامالى ۷۱۱ عن عروة بن الزبير عن ابيه قال وقع
 رجل فى على بن ابي طالب عليه السلام بمحض من عمر بن الخطاب فقال له عمر تعرف هذا القبر

در دنيا آرزوهايشان و فراموش کردند اجلهاى خود را پس بدبخت کردند خود را و گمراه
 کرد آنها را عملهاى آنها پناه مبرم بتواى پروردگار از سرگردانى بعد از ايمان .
 ۱۲۶۲ - در كتاب طرائف الحكم از جهم بن حميد نقل شده كه گفت گفتم به امام ششم
 عليه السلام براى من خويشاوندىست كه مذهب آنها غير مذهب من است و برحق نيستند آيا
 براى آنها بر من حقى هست فرمود بلى حق رحم را قطع نميكنند هيچ چيزى: و اگر بر مذهب
 تو و حق بودند كه براى آنها دو حق بود : حق رحم : و حق اسلام .

۱۲۶۳ - و در همان كتاب نقل شده از امام باقر عليه السلام كه خدای متعال دوست دارد
 سرد كردن جگر سوزان را و هر كس آب دهد جگر سوزانى را چه بهيمه باشد و يا غير آن در
 سايه راه دهد خدا او را زير عرش خود روزى كه نباشد سايه جز سايه رحمت خدا .

۱۲۶۴ - و در آن كتاب است از امام ششم عليه السلام كه فرمود امير المؤمنين عليه السلام
 فرموده است اول چيزى كه ابتدا شود بآن در آخرت صدقه دادن آب است يعنى در دادن
 اجرا ابتدا ميشود بدادن آب .

۱۲۶۵ - در كتاب طرائف نقل شده از امالى ۷۱۱ از عروة پسر زبير از پدرش كه گفت
 مردى بدگوىى كرد از على بن ابي طالب عليه السلام در محليكه عمر بن الخطاب حاضر بود عمر
 گفت با نمرد ميشناسى صاحب اين قبر را يعنى رسول خدا را آيا نميدانى كه او محمد بن عبدالله
 پسر عبدالمطلب است : و على نيز پسر ابي طالب پسر عبدالمطلب است و اى بر تو نام على مبرمگر

اما تعلم انه محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب وعلی ابن ابیطالب بن عبدالمطلب : ویکلا
لا تذکرن علیاً الا بخیر فانک ان تنقصه آذیت هذا فی قبره ۱۲۶۶ عن مجمع البیان
روی الثعلبی باسناده عن عبدالله بن عمر قال قال النبی ﷺ من قرأ آية الكرسي دبر كل
صلوة مكتوبة كان الذي يتولى قبض نفسه ذوالجلال والاکرام وكان کمن قاتل مع انبياء
الله حتی استشهد .

۱۲۶۷ وعنه ایضاً باسناده عن علی عليه السلام قال سمعت نبیکم علی اعواد المنبر وهو
يقول : من قرأ آية الكرسي فی دبر كل صلوة مكتوبة لم یمنعه من دخول الجنة
الا الموت ولا یواظب علیها الا صدیق او عابد : ومن قرأها اذا اخذ مضجعه آمنه الله
علی نفسه وجاره وجار جاره .

۱۲۶۸ طرائف الحکم عن الامالی عن معلی بن خنیس قال : قلت لابی عبدالله عليه السلام
ما حق المؤمن علی المؤمن : قال : سبع حقوق واجبات مامنھا حق الا واجب علیہ :
ان خالفه خرج من ولاية الله و ترك طاعته ولم یکن لله فیہ نصیب قال قلت حدثنی
ما حق : فقال : ویحک بامعلی انی علیک شفیق اخشی ان تضیع ولا تحفظ : وان تعلم

بخیر زیرا که اگر ببندی بیری نام علی را آزار دادی این را یعنی رسول خدا را در قبرش
۱۲۶۶- نقل شده از مجمع البیان که روایت کرده ثعلبی باسناد خودش از عبدالله پسر عمر
که فرموده رسول خدا هر که بخواند آية الكرسي را پشت سر هر نماز واجب خواهد بود متصدی
قبض روح او گردد ذوالجلال والاکرام و خواهد بود مثل کسیکه جنگ کرده در خدمت پیمبران
خدا تاشهید شده در راه خدا

۱۲۶۷- و نیز روایت شده از عبدالله عمر از امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود شنیدم
از پیغمبر خدا بالای چوبهای منبر که میفرمود هر که بخواند آية الكرسي مقب هر نماز واجب
مانعی نیست برای او از دخول بهشت مگر مرگ : و فرمود مواظبت نمیکند بر خواندن آن مگر
صدیقی یا عابدی : و هر که بخواند آية الكرسي را در خوابگاه خود او را خدا حفظ کند از شر نفسش
و همسایه اش و همسایه همسایه اش

۱۲۶۸- در کتاب طرائف نقل شده از امالی از معلی بن خنیس که گفت گفتم به امام ششم
علیه السلام چیست حق مؤمن بر مؤمن : فرمود هفت حق واجب که نیست هیچ يك از آنها مگر آنکه
بر مؤمن واجب است : که اگر مخالفت کند آنها را از ولایت خدا خارج میشود و طاعت خدا را

ولا تعمل قال قالت لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم : قال : ايسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك و تكره له ما تكره لنفسك : والحق الثاني : ان تمشي في حاجته و تتبع رضاه و لاتخالف قوله: والحق الثالث : ان تصله بنفسك و مالك و يدك و رجلك و لسانك : والحق الرابع ان تكون عينه و دليله و مرآته و قميصه : والحق الخامس ان لاتشبع و بجوع و لاتلبس و يعرى و لاتروى و يظمأ : والحق لسادس ان تكون لك امرأة و خادم و ليس لاختك امرأة و خادم فتبعث بخادمك فتغسل ثيابه و تصنع طعامه و تمهد فراشه : فان ذلك كله لما جعل بينك و بينه : والحق السابع ان تبرقسه و تجيب دعوته و تشهد جنازته و تعود مريضه و تشخص بيدك في قضاء حوائجه و لاتلجأ الي ان يسألك فاذا حفظت ذلك منه فقد وصلت و لاتيک بولايتہ و ولايتہ بولايتہ تعالی .

۱۲۶۹ مجموعه ورام عن حسن بن جهم قال سألت الرضا عليه السلام فقلت له جعلت

نکرده و نصیبی از الطاف خدا نخواهد داشت گفت عرض کردم بیان فرما برای من آنها را که چیست فرمود وای بر تو یا معلی من بر تو مهربانم میترسم که ضایع کنی و رعایت نکنی : و بدانی و عمل نکنی گفت عرض کردم مدد از خدا میطلبم در عمل با آنها و نیست توانائی و قدرتی اگر حول و قوة خدای عظیم نباشد : فرمود : سهل ترین از آنها اینست که دوست بداری برای برادر دینی آنچه را برای خود دوست داری و بد بدانی برای او آنچه برای خود بد بدانی : و حق دوم این است که بر آوری حاجت او و پیروی کنی از رضای او و مخالفت نکنی قول او را : و حق سوم این است که رعایت کنی از او بنفس خودت و مالت و دستت و پایت و زبانت ، و حق چهارم این است که بوده باشی راه نما و دلیل او و آینه او و قمیص او یعنی پیراهن تن او و راز نگهدار او : و حق پنجم این است که توسیر نشوی و او گرسنه و تو خود نهوشی و او برهنه و تو سیر آب نشوی و او تشنه و حق ششم این است که اگر برای تو باشد زنی و خادمه و نباشد برای برادر تو زنی و خدمت گذاری بفرستی خادم خود را که بشوید لباس او و او درست کند برای او طعام و پهن کند رختخواب او را : و حق هفتم این امور تمامش بجهت چیزیست که بین تو و او قرارداد شد (یعنی برادری) و حق هشتم این است که اگر چیزی تقسیم کردی نیکو گردانی سهم او را و اجابت کنی دعوت او را و حاضر شوی بر جنازه او و عیادت کنی از مریض او و بروی خودت برام انجام حوائج او و وادار نکنی او را که از تو چیزی بخواهد (یعنی پیش از خواستن بدهی) هر گاه رعایت این امور کردی نسبت به او وصل کردی دوستی خودت به او و از او بخدای متعال

۱۲۶۹ - مجموعه ورام نقل کرده از حسن بن جهم که گفت پرسیدم از حضرت رضا علیه السلام

فداك ما حد التوكل فقال لى ان لا تخاف مع الله احدا قال فقلت فما حد التواضع قال ان تعطى الناس من نفسك ما تحب ان يعطوك مثله قال فقلت فداك اشتوى اعلم كيف انا عندك قال انظر كيف انا عندك .

۱۲۷۰ وفيه ايضا عن النبي ﷺ الا ادلكم على ما يمحو الله منها الخطايا و يذهب بها الذنوب فقلنا بلى يا رسول الله صلى الله عليك فقال اسباغ الوضوء في المكر وهات كثرة الخطا الى الى المساجد و انتظار الصلوة بعد الصلوة.

۱۲۷۱ في الكافي عن العباس بن هلال الشامي مولى لابي الحسن موسى عليه السلام قال سمعت الرضا عليه السلام يقول كلما احدث العباد من الذنوب ما لم يكونوا يعلمون احدث الله لهم من البلاء ما لم يكونوا يعرفون .

۱۲۷۲ في السفينه قال امير المؤمنين عليه السلام اطعموا صبياناكم الرمان فانه اسرع لالسنتهم و روى في الرمان والماء الفاتر انهما لا يدخلان جوفاً الا اصحاه .

و گفتم فدای تو گردم چه اندازه است حد تو کل فرمود بمن باندازه که ترس و بیم نداشته باشی با خدا از احدی میگوید گفتم پس چیست حد و اندازه تواضع فرمود این است که ببخشی ب مردم و رفتار کنی با آنها جوری که میل داری با تو رفتار کنند و ببخشند گفتم فدایت میل دارم بدانم چگونه هستم من نزد شما فرمود به بین چگونه هستم من نزد تو

۱۲۷۰- و در آن کتاب است نیز از رسول خدا (ص) که فرمود آید دلالت نکنم شمارا بر چیزی که محو کند خدا بسبب آن لغزشها و ببرد بسبب آن گناهان را گفتم چرا یا رسول الله صلی الله علیه و آله: فرمود شاداب وضو گرفتن و زیاد قدم برداشتن در راه مساجد و انتظار نماز بعد از نماز

۱۲۷۱- در کافی نقل شده از عباس هلال شامی غلام ابی الحسن موسی (ع) که گفت شنیدم حضرت رضا (ع) فرمود هر چه قدر تازه کنند بندگان از گناهانیکه سابقه ندارد تازه میکنند برای آنها خدا بلاهاییکه سابقه نداشته باشد

۱۲۷۲- در کتاب سفینه وارد شده که امیر المؤمنین (ع) فرمود بخورانید به بجهای خودتان انار زیرا که آن باعث باز شدن زبانهای آنهاست و روایت شده درباره انار و آب گرم که آن دود داخل معده نمیشود هر گز مگر آنکه اصلاح میکنند معده را

۱۲۷۳ عن ابیجعفر علیه السلام قال الفاكهة عشرون ومائة لون وسيدھا الرمان ۱۲۷۴ عن المحاسن عن الصادق عليه السلام لو كنت بالعراق لاكلت كل يوم رمانه سورانية واغتست في الفرات غمسة وكان عليه السلام يأكل الرمان كل ليلة جمعة و كان امير المؤمنين عليه السلام اذا اكل الرمان بسط تحته منديلا فسئل عن ذلك فقال لان فيه حبات من الجنة فقبل له ان اليهودي والنصراني ومن سواهم يأكلونها قال اذا كان ذلك بعث الله اليه ملكا فانزعها منه لئلا يأكلها .

۱۲۷۵ و روى ان يهوديا قال لعلي عليه السلام ان محمدا عليه وآله قال ان في كل رمانة حبة من الجنة وانا كسرت واحدة واكلت كلها فقال علي عليه السلام صدق رسول الله صلى الله عليه وآله و ضرب يده على لحيه فوقع حبة رمان فتناولها فأكلها وقال لم يأكلها الكافر الحمد لله ۱۲۷۵ وفي ذلك الكتاب نقل هكذا قدوردت روايات كثيرة في ان في الرمان حبة من الجنة ۱۲۷۳ - از امام باقر عليه السلام وارد شده که فرموده میوهها یکصد و بیست نوع است و آقاي آنها انار است

۱۲۷۴ - از کتاب محاسن نقل شده از امام ششم عليه السلام که فرمود اگر در عراق بودم هر اينه میخوردم هر روز يك انار سورانيه و فرو میرفتم در آب فرات يكمر تبه و آن بزرگوار در هر شب جمعه انار ميل میفرمود: و هر گاه امير المؤمنين عليه السلام انار ميل میکرد دستمالی زیر آن پهن میکرد علت آن پرسیده شد فرمود بجهت آن اين کار میکنم که در هر اناری دانه ایست از بهشت گفته شد بان حضرت که يهودی و نصرانی و غير اينها از کفار میخوردند فرمود هر گاه چنین باشد میفرستد خدا ملكی را و میگردان دانه را از آن تا اینکه کافر نخورد آن دانه را ۱۲۷۵ - و روایت شده که يهودی گفت بامير المؤمنين عليه السلام که رسول خدا فرموده که در هر اناری دانه ایست از بهشت و من شکستم يك اناری و خوردم تمام آنرا (يعنی پس من دانه بهشتی خوردم) امير المؤمنين عليه السلام فرمود راست فرموده رسول خدا (ص) در اين حال زد حضرت دست خود بر پيش آن مرد افتاد دانه از انار گرفت حضرت آن دانه و خورد آن را و فرمود حمد خدا که نخورد آنرا کافر

۱۲۷۶ - و در آن کتاب نقل شده اين طور که بدرستی که وارد شده روايات زيادی براي آنکه در انار دانه ایست از بهشت و ائمه عليهم السلام دوست نداشتند که شرکت کند با آنها کسی در خوردن اناری و فرموده اند که انار دل را نورانی میکند و شیطان و سوسه کننده را مریض میکند تا چهل روز مخصوصا خوردن انار بناشتا يعنی چیزی نخورده اول صبح: و روایت رسیده در مدح انار شیرین و نفع آن برای سنگینی دل و زيادتی تخمه و در اينکه خوردن آن با پايه آن دباغی میکند معده را و در جوف انسان تسبیح میکند و فرمود حضرت رضاعليه السلام که هیزم انار دفع میکند موزیات

وان الائمه عليهم السلام يحبون ان لا يشاركهم فيه احد وانه ينور القلب ويمرض الشيطان الوسوسة اربعين يوما سيما على الريق و روى مدح الحلومنه و نفعه لثقل الفتود وكثرة التخمّة واكله بشحمه يدبغ المعدة ويسبح في الجوف وقال الرضا عليه السلام حطب الرمان ينفي الهوام وعن النبي صلى الله عليه وآله خلق آدم عليه السلام والنخله والعنبة والرمانه من طينة واحدة وقال النبي صلى الله عليه وآله من اكل رمانة حتى يستتمها نور الله قلبه اربعين ليلة ۱۲۷۶ عن الدروس الرمان سيد الفواكه وكان احب الثمار الى النبي صلى الله عليه وآله الى ان قال ولكل رمانة يوم الجمعة على الريق ينور اربعين صباحاً والرمانتان ثمانون والثلاث مائة وعشرون فلا وسوسة ولا معصية ودخان عوده ينفي الهوام .

۱۲۷۷ في السفينه روى عن الاحنف بن قيس وفدالي معاويه و حارثة بن قدامه والحباب بن يزيد فقال معاويه للاحنف انت الساعي على امير المؤمنين عثمان و خاذل ام المؤمنين عايشه والوارد الماء على علي بن ابي طالب فقال يا امير المؤمنين من ذلك ما اعرف ومنه ما انكر اما امير المؤمنين عثمان فأنتم معشر قريش حضر تموه بالمدينه والدارمنا عنه نازحة وقد حضره المهاجرون والانصار عنه بمعزل و كنتم بين خاذل وقاتل واما عايشه فاني خذلتها في طول باع ورحب وسرب و ذلك اني لم اجد في را از قبيل پشه وغيره: و از رسول خدا (ص) و ارد شده كه فرموده كه بخورداناري بتمامه نوراني كند خدادل او را تا چهل شب

۱۲۷۶ - و در كتاب دروس است كه انار آقاي ميوهها است و محبوب ترين ميوهها است نزد رسول خدا (ص) تا آنكه ذكر کرده كه هراينه هرا ناري در روز جمعه خوردن بناشتا نوراني مي كند تا چهل روز و دو انار تا هشتاد روز و سه انار يكصد و بيست روز پس تا اين مدت و وسوسه و معصيتي نيست و دود آن دفع مي كند موزيان را (از قبيل پشه)

۱۲۷۷ - در كتاب سفينه روايت شده از احنف بن قيس كه وفود و ورود كرد بر معاويه با حارثة بن قدامه و حباب بن يزيد : معاويه به احنف گفت تو بد گوئي كردي از امير المؤمنين عثمان و خوار كردي ام المؤمنين عايشه را و آب بردي براي علي در صفا : احنف گفت يا امير المؤمنين اينها كه گفتم بعضي از آنها را عالم و راست است و بعضي را منكرم: اما امير المؤمنين عثمان شما طايفه قريش پيش او بوديد در مدينه و خانه او از ما خالي بود و مهاجرون حاضر نزد او بودند و انصار از او دور بودند و شما بعضي هاتان خوار كرديد او را و بعضي ها كشتيد او را : و اما عايشه وقتي او را وا گذاشتم و خوار كردم كه در سعه بود و راه باز داشت و خلاصه فرماندهي

کتاب الله الا ان تقر فی بیتها (وقرن فی بیوتکن) واما ورودی الماء بصفین فانی وردت
 حین اردت ان تقطع رقابنا عطشا فقام معاویه و تفرق الناس ثم امر معاویه للاحنف
 بخمسين الف درهم و لاصحابه بصله فقال للاحنف حین ودعه حاجتک قال تدر علی
 الناس عطیاتهم و ارزاقهم وان شئت المدد اتاک منارجل سائمة الطاعة شديدة النکایة
 و قيل انه کان یری رأى العلویه و وصل الحباب بثلاثین الف درهم و کان یری رأى
 الامویه فصار الحباب الی معاویه و قال یا امیر المؤمنین تعطی الاحنف و رایه خمسين
 الف درهم و تعطینى و رأى رأى ثلاثین الف درهم فقال یا حباب انى اشتریت بهادینہ
 فقال الحباب یا امیر المؤمنین تشتري منى ایضا دینى فاتمها و الحقه بالاحنف فلم
 یأت علی الحباب اسبوع حتى مات و رد المال بعینه الی معاویه .

۱۲۷۸ و فی ذالک الکتاب حکى انه قيل للاحنف من این اقتبت هذه الحکم
 و تعلمت هذا الحکم قال من حکیم عصره و حلیم دهره قیس بن عاصم المنقرى و لقد

داشت که مقصود در جنگ جمل بود و من نیافتم درباره او در کتاب خدا چیزی مگر اینکه باید
 قرار گیرد در خانه خود یعنی بیرون آمدن او بجنگ با علی بر خلاف دستور خدا بود در قرآن:
 و اما آب بردن من بصفین برای علی بدستیکه من آب بردم هنگامیکه تو قصد داشتی قطع
 کنی و ببری گردنهای ما را بوسیله بی آبی معاویه برخواست پراکنده کرد مردم را و بعد
 دستور داد که به احنف بدهند پنجاه هزار درهم و به اصحاب او هر یک صلّه : و معاویه هنگام
 جدائی به احنف گفت حاجتی داری بگو: گفت زیاده بده بمردم عطایا و ارزاق آنها را و اگر هم
 مدد بخواهی میآید از ما جهت مدد مردیکه اطاعت او خالص باشد و شدید باشد خشم او : و
 گفته شده که احنف مردی بود علوی دوست و معاویه داد بحباب سی هزار درهم و او مردی بود
 دوست امویه ازینجهت برگشت حباب بسوی معاویه و گفت یا امیر المؤمنین باحنف دادی با
 اینکه دوستدار علویین است پنجاه هزار درهم و بمن دادی با اینکه دوستدار امویین هستم
 سی هزار درهم معاویه گفت ای حباب خریدم من بآن دین او را حباب گفت یا امیر المؤمنین
 دین مرا نیز از من بخر لذا تتمیم کرد به او پنجاه هزار را و او را در ردیف احنف گذاشت و
 حساب کرد : ولی نگذشت بر حباب هفته تا اینکه مرد و مال او بتمام برگشت بمعاوله .

۱۲۷۸- و در آن کتاب حکایت شده که گفته شد به احنف که از کجا موختی این حکمت
 و از که تعلیم گرفتی این حلم را : گفت از حکیم و حلیم روزگار و زمانه اش قیس بن عاصم المنقرى
 و از قیس پرسیده شد حلم که را دیدی و حلیم شدی و علم که را دیدی و عالم شدی : گفت از

قيل لقيس حلم من رايت فتحلمت وعلم من رايت فتعلمت فقال من الحكيم الذي لم ينفذ قط حكمته اكنم بن صيفى التميمى ولقد قيل لاكنم ممن تعلمت الحكمة والرياسة والحلم والسيادة فقال من حليف العلم والادب سيد العجم والعرب ابى طالب بن عبدالمطلب .

۱۲۷۹ عن المستدرک فی السفینه نقل عن کتاب انوار المضيئه قال وهو السيد الاجل العلامة النحرير بهاء الدين على بن السيد غياث عبدالکريم بن عبدالحميد النيلي النجفی مؤلفه قدس سره حکایة عجیبه حکاها والدی رحمه الله تعالى ووافقه علیها جماعة من اصحابنا ان رجلا کان یقال له محمد بن ابی اذینه کان تولى مسجد قرية لنا تسمى قرية نیلة انقطع يوما فی بیته فاستحضره فلم یتمکن من الحضور فسألوه عن السبب فكشف لهم عن بدنه فاذا هو الى وسطه ماعدا جانبی و رکیه الى طرفی رکیبة لحرقت بالنار وقد اصابه من ذالك الم شديد لا یمكنه معه القرار فقالوا له متى حصل لك ذالك قال اعلموا انی رأیت فی نومی کان الساعة قد قامت

حکیمی که تمام نمیشود حکمت او اکنم بن صیفی تمیمی: و هراینه گفته شد باکنم از که آموختی حکمت و ریاست و حلم و سیادت را: گفت از کسیکه هم نشین علم است و ادب سید عرب و عجم ابی طالب بن عبدالمطلب (یعنی پدر بزرگوار امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهم السلام و عموی امجد رسول خدا صلی الله علیه و آله .

۱۲۷۹ - از کتاب مستدرک در سفینه نقل شده از کتاب انوار المضيئه که مؤلف آن کتاب گفته قصه عجیبه حکایت کرده پدرم رحمه الله علیه و جمعی نیز موافق با پدرم بودند در نقل از طایفه امامیه که مردی بود بنام محمد پسر اذینه و متصدی بود مسجد قریه مارا که نامیده میشد به نیله: روزی از خانه بیرون نیامد خواستند حاضر کنند او را قادر بر حرکت و حضور نبود سبب پرسیده شد بدن خود را نشان داد دیدند تمام بدن او سوای ران تا زانو با آتش سوخته شده: و رسیده به او از این سوختگی درد و الم سختی که قادر بر قرار نیست گفتند به او این چه سوختگی و چه زمانی روی داده: گفت بدانید که من در خواب دیدم که گویا قیامت بر پا شده و مردم در گرفتاری بزرگی هستند و بیشتر مردم بطرف آتش رانده میشوند و کمی بسوی بهشت و من با کسانی بودم که بسوی بهشت رانده شدم منتهی شدیم و رسیدیم بیکنظره و پلی

والناس فی حرج عظیم و اکثرهم یساق الی النار و الاقل الی الجنة فکنت مع من سیق الی الجنة فانتهی بنا المسیر الی قنطرة عظیمت فی العرض و الطول فقیل هذا الصراط فسرنا علیها فاذاهی كلما سلکنا فیها قلّ عرضها و بعد طولها فلم نبرح کذاک و نحن نسرئ علیها حتی عادت کعد السیف و اذا تحتها واد عظیم اوسع ما یکون من الاودیة تجری فیہ نار سوداء یتقلقل فیها جمر کقلل الجبال و الناس ما بین ناج و ساقط فلم ازل امیل من جهة الی اخرى حتی انتهیت الی قریب من آخر القنطرة فلم اتمالك حتی سقطت من علیها فخصت فی تلك النار حتی انتهیت الی الجرف فجعلت کما انتثبت به لم تیماسک منه شیئی فی یدی و النار یحدرنی بقوة جریانها و انا استغیث و قد انز هلت و طار عقلی و ذهب لبی فألهمت فقلت یا علی بن ابیطالب فنظرت فاذا رجل واقف علی سفیر الوادی فوقع فی روعی انه الامام علی عليه السلام فقلت یا سیدی یا امیر المؤمنین فقال هات یدک فمدت یدی فقبض علیها و جذبنی و القانی علی الجرف ثم امات النار عن ورکی بیده الشریفه فانبتت مرعوبا و انا کما ترون فاذا هولم یسلم عن النار

بزرگ از درازی و پهنی و گفته شد که این صراط است شروع کردیم بحرکت روی آن و دیدیم هرچه جلو میریم پهنی آن کم و درازی آن زیاد میشود و همین منوال بود و ما سیر کردیم تا گردید بمثل تیزی شمشیر و دیدیم زیر آن وادی بزرگست و وسیعتر از هر وادی از وادیها و جریان دارد در آن آتشی سیاه که جوش میزند در آن قطعه های آتش بمثل قله های کوهها و مردم بعضی نجات می یابند و عبور میکنند و بعضی سقوط میکنند و می افتند و من بطرف چپ و راست متمایل میشدم تا رسیدم بنزدیک آخر پل دیگر نتوانستم خود را حفظ کنم تا اینکه افتادم از بالای آن پس فرو رفتم میان آتش تا رسیدم بمبداء آن هرچه خواستم بچسبم بآن باقی نمی ماند چیزی در دست من و آتش میبرد مرا با شدتی که در جریانش بود و من استغاثه میکردم در حالیکه عقلم پریده بود و شعورم از دست رفته بود : در این هنگام ملهم شدم و گفتم یا علی بن ابیطالب نگاه کردم دیدم مردی ایستاده بر لب آن وادی در خوارم گذشت که او امام علی بن ابیطالب علیه السلام باشد گفتم ای سید و آقای من ای امیر المؤمنین فرمود بده دستت را پس دراز کردم دستم و گرفت دست مرا و چسبید و انداخت مرا بر لب آن و بعد پاک کرد آتش را از ران من با دست شریف خود پس بیدار شدم در حالیکه لرزان و ترسناک بودم و حال من این است که میبینید و دیده شد که بدن او محل سالمی ندارد مگر همان مقداریکه دست امام با آن تماس گرفته و به آن کشیده شده و بعد مکث کرد و بیرون نیامد از منزل سه ماه که مداوی میکرد آنچه سوخته بود

الامامسه الامام عليه السلام تم مكث في منزله ثلاث اشهر يداوى ما احرق منه بالمراهم حتى برء وكان بعد ذلك قل ان يذكر هذه الحكاية لاحد الاصابته الحمى .

۱۲۸۰ عن المناقب في السفينه في تعداد الصادق عليه السلام اعظام الانسان عن سالم بن ضريران نصرانيا سأل الصادق عليه السلام عن اسرار الطب ثم سأله عن تفصيل الجسم فقال عليه السلام ان الله خلق الانسان على اثني عشر و صلا و على مائتين و ثمانيه و اربعين عظما : و على ثلاثمائة و ستين عرقا : فالعروق هي التي تسقى الجسد كله و العظام تمسكها و اللحم يمسك العظام و العصب يمسك اللحم : و جعل في يديه اثنتين و ثمانين عظما : في كل يداحد و اربعون عظما : منها في كفة خمسة و ثلاثون عظما : و في ساقه اثنان : و في ركة ثلاثه : و في فخذه واحد : و في ورکه اثنان و كذلك في الاخرى : و في صلبه ثمانى عشرة فقارة و في كل واحد من جنبه تسعة اضلاع : و في وقصة ثمانيه : و في راسه ستة و ثلاثون عظما : و في فيه ثمانيه و عشرون او اثنان و ثلاثون عظما .

با مرهم هائي تا آنکه بيهودي حاصل شد و بعد از آن کم و قتی بود که بيان کند قصه را براي کسی مگر آنکه تب عارض او ميشد .

۱۲۸۰ - از کتاب مناقب نقل شده در سفينه در شمارش امام صادق عليه السلام استخوانهای انسان را باين طور که سالم بن ضرير گفت نصرانی پرسيد از امام ششم ع از اسرار طب و بعد پرسيد از تفصيل جسم و بدن حضرت فرمود که خدای متعال خلق کرد انسان را بر دو اذنه قطعه و پسرچه و بر دو دست و چهل و هشت استخوان : و بر سيصد و شصت رگ : پس رگها و عروق آنچنانچيز است که آب ياری ميکند بدن را بتمامه : و استخوانها نگاهدارنده بدن است : و گوشت نگاه دارنده و حافظ استخوان است : و عصب و پي حافظ و نگاهدارنده گوشت است : و قرار داده خدا در دودست انسان هشتاد و دو استخوان : و در هر يک دست چهل و يك استخوان : از آنها در کف سي و پنج استخوان : و در ساق دو استخوان : و در بازو يك استخوان : و در شانه سه عدد پس اين چهل و يکی : و همين مقدار دست ديگر - و پای انسان چهل و سه استخوان دارد : که از آنها سي و پنج در قدم او است : و در ساق است دو عدد : و در زانه سه عدد : و در ران يکی : و در نشستن گاه دو عدد : و همين طور است پای ديگر : و در پشت او هيچده فقره استخوان است : و در هر يك از دو پهلو نه ضلع استخوان است : و در گردن هشت قطعه : و در سر او سي و شش استخوان است و در دهان او بيست و هشت ياسی و دو استخوان است .

۱۲۸۱ فی السفینه عن ابی منصور قال لما فتح الله تعالى على نبيه ﷺ الخيبر اصابه حمار اسود فكلم النبي ﷺ الحمار فكلمه وقال اخرج الله من نسل جدى ستين حمارا لم يركبها الا نبى ولم يبق من نسل جدى غيرى ولا من الانبياء غيرك وقد كنت اتوقعك كنت قبلك ليهودى اعثر به عمد فكان يضرب ظهري وبطنى فقال النبي ﷺ سمعتك يعفورا : ثم قال عليه السلام تشبهى الاناث يا يعفور قال لا : و كلما قيل اجب رسول الله ﷺ خراج اليه فلما قبض رسول الله ﷺ جاء الى بئر فردى فيها فصارت قبره جزءاً .

۱۲۸۲ . مجموعه ورام عن الصادق عليه السلام قال كان امير المؤمنين عليه السلام كثير اما يقول فى خطبة ايها الناس دينكم دينكم فان السية فيه خير من الحسنه فى غيره السيئه فيه تغفر و الحسنه فى غيره لا تقبل .

۱۲۸۳ فى كشكول الشيخ من كلام بعض العارفين لا يكن تأخير العطاء مع الاحاح موجبا لياسك فهو ضمن لك الاجابة فيما يختارك لافئما تختاره انت لنفسك

۱۲۸۱ - در كتاب سفينه نقل شده از ابى منصور كه گفت پس از آنكه خدا فتح كرد بر پيغمبرش خيبر رارسيد بانحضرت الاغ سياهى سخن گفت رسول خدا با آن حيوان و آنحيوان نيز صحبت كرد و گفت خدا خارج كرد از نسل جدمن شصت الاغ كه سوار نشد بر آنها مگر پيغمبرى و باقى نمانده از نسل او غير من و باقى نمانده از انبياء غير تو و من انتظار وجود مقدس تورا داشتم و مالك من پيش از حضرت يهودى بود كه بزمين ميزدم او را عمد او باختيار او اوكنك ميزد به پشت و شكمن رسول خدا فرمود من تورا يعفور ناميدم : و بعد فرمود آيا ميل بهم جنس داري اى حيوان گفت نه : و هر وقتى گفته ميشد كه رسول خدا بتو احتياج دارد بيرون ميشد و ميرفت بطرف آنحضرت و پس از رحلت رسول خدا ص رفت بسوى چاهى و انداخت خود را ميان چاه و آن چاه قبر او گرديد از روى جزع .

۱۲۸۲ - در كتاب مجموعه ورام است از امام صادق عليه السلام كه امير المؤمنين عليه السلام فرموده است زياد در خطبه هاى خود اى مردم بر شما باد بحفظ دين تان دین تان زیرا كه گناه در زير سايه دين اميد گذشت و عفو است و اما حسنه بدون دين قبول نميشود .

۱۲۸۳ - در كتاب كشكول شيخ بهائى قد سره از بعضى از عارفين و خداشناسان وارد است كه گفته است مبادا تأخير عطای الهی بالاحاح و زاری باعث نومیدی توشود زیرا

وفى الوقت الذى يريد لافى الوقت الذى تريده .

۱۲۸۴ وفى الكشكول ايضاً قال الحجاج لشيخ من الاعراب كيف حالك فى الاكل فقال ان اكلت ثقلت وان تركت ضعفت : قال فكيف حالك فى النكاح قال اذا بذلت لى عجزت واذا امنعت شرهت : قال فكيف نومك قال انام فى المجمع واسهر فى المضجع : قال فكيف قيامك وعودك قال اذا قعدت بتاعدت عنى الارض واذا قمت لازمتنى قال فكيف مشيك قال تعقلنى الشعرة وتعثرنى البعرة .

۱۲۸۵ فى السفينه روى هبة الله بن ابي منصور الموصلى انه كان بديار ريعه كاتب نصرانى وكان من اهل كفر تو ما يسمى يوسف بن يعقوب وكان بينه وبين والدى صداقة قال فنزل عند والدى فقلت له ماشأناك قدمت فى هذا الوقت قال دعيت الى حضرت المتوكل ولادرى ما يراذمنى الا انى اشتريت نفسى من الله بمأآدينار وقد حملتها لعلى بن محمد بن الرضا عليه السلام معى فقال له والدى قد وفق فى هذا قال وخرج الى حضرت المتوكل

که خدای متعال ضامن شده برای تو اجابت را نسبت بآنچه خدا انتخاب و اختیار کند و خیر بداند برای تو نه آنچه را که تو به پسندی برای خود و خیر بدانی : و در وقتی که خدا بخواهد نه در وقتیکه تو بخواهی .

۱۲۸۴ - و نیز در کشکول است که حجاج به پیر مردی از اعراب گفت که چگونه است حال تو در خوردن : گفت اگر بخورم سنگین می شوم و اگر نخورم ضعف پیدا می کنم : گفت چگونه است حال تو نسبت بجماع گفت اگر در دست رسم گذاشته شود عاجزم و اگر ممانعت شوم قوه جنسی فشار می آورد : گفت چگونه است خواب تو : گفت در مجلس که مینشینم خوابم میبرد بخوابگاه که میروم بیدار خوابی دارم : گفت چگونه است حال تو در ایستادن و نشستن گفت وقتی می خواهم بنشینم زمین از من دور میشود و وقتی بنادارم بر خیزم رها می نمیکند : گفت چگونه است راه رفتن تو گفت موئی پای مرا می بندد و به پشگلی بزمین میخورم .

۱۲۸۵ - در کتاب سفینه نقل شده که روایت کرده هبة الله پسر منصور موصلى که بود در دیار ریعه نویسنده نصرانى و از اهل کفر تو ما بود و نام او یوسف بن یعقوب بود و بود بین او و پدرم رفاقتی تا او را شد روزی نزد پدرم باو گفتم چه شده که این وقت آمدی اینجا گفت احضار شده ام و دستور احضار من نزد متوکل آمده و نمیدانم چه خواهد کرد و چه اراده دارد بامن ولی من خودم را از خدا خریده ام بصددینار و با خود دارم آنرا که بدهم خدمت علی بن محمد پسر حضرت رضا علیه السلام که امام دهم باشد پدرم گفت به او که موفق خواهی شد و با این

وانصرف النیا بعد ایام قلائل فرحا مستبشرا فقال له والدی حدثنی حدیثک قال سرت الی سرمن رای وما دخلتها قط فنزلت فی دار وقلت احب ان اوصل المأة الی ابن الرضا علیه السلام قبل مصیری الی باب المتوکل وقبل ان یعرف احد قدومی قال فعرفت ان المتوکل قدمه من الرکرب وانه ملازم لداره فقلت کیف اصنع رجل نصرانی یسأل عن دار ابن الرضا لأمن ان یدربی فیکون ذالک زیادة فیما احازره قال ففکرت ساعة فی ذالک فوقع فی قلبی ان اربح حماری واخرج فی البلد ولا امنه من حیث ینذهب لعلی اقف علی معرفة داره من غیر ان اسأل احدا قال فجعلت الدنا نیر فی کاغذ و جعلتها فی کمی ورکبت فکان الحمار یتخرق الشوارع والاسواق یمر حیث یشاء الی ان صرت الی باب دار فوقف الحمار فجهدت ان یزول فلم یزل فقلت للغلام سل لمن هذه الدار فقیل هذه دار ابن الرضا علیه السلام فقلت الله اکبر دلالة والله مقنعة قال و اذا خادم اسود قد خرج فقال انت یوسف بن یعقوب

قصد بتومکروهی نخواهد رسید و رفت بطرف متوکل و برگشت بسوی ما بعد از چند روز کمی در حالیکه فرحناک است و روی باز پدرم به او گفت بگو برای من قصه رفتن خود را گفت رفتم بسرمن رای و نرفته بودم بسرمن رای هرگز و وارد شدم در خانه و با خود گفتم دوست دارم که برسانم بابن الرضا ع صدینار را پیش از آنکه پیش متوکل بروم و پیش از آنکه بفهمد کسی که من اینجا آمده ام و دانسته بودم که متوکل منع کرده آنحضرت را از خارج شدن از خانه و درخانه حبس است آنحضرت گفتم مرد نصرانی چگونه بپرسد از خانه ابن الرضا در حالیکه ایمن نیستم از اینکه ایجاد زحمتی کند و بیمار آورد جرمی زیاده از آنچه از آن میگریزم و درحدم گفتم پس فکر کردم ساعتی در این باره تا بدلم افتاده که سوار الاغ شوم و بروم میان شهر و جلو گیرشوم آن حیوان را هر جا برود شاید برسم بمقصود و راه بیابم بخانه حضرت بدون پرسش و دینارها را هم بکاغذی بستم و گذاشتم میان آستینم و سوار شدم و آن زبان بسته طی کرد کوچه ها و بازارها را و رفت هر جا که خواست تا رسید بدرخانه توقف کرد و ایستاد جدیت کردم ردشود نشد بغلام گفتم بپرس این خانه مال کسیت گفته شد این خانه خانه ابن الرضا است ع گفتم الله اکبر چه دلیلت قانع کند برحقانیت و گفت دیدم غلام سیاهی بیرون آمد و گفت تو یوسف پسر یعقوبی گفتم بلی گفت پیاده شو پیاده شدم پس نشانید مرا در دهلیز و داخل خانه شد با خود گفتم این دلیل دیگری برحقانیت این آقا از کجا دانست این غلام اسم مرا و حال آنکه

قلت نعم قال انزل فنزلت فأقعدني في الدهليز فدخل فقلت في نفسي هذه دلالة اخرى من اين عرف هذا الغلام اسمي وليس في هذا البلد من يعرفني ولا دخلته قط قال فخرج الخادم فقال مائة دينار التي في كمك في الكاغذ فهاتها فناولته اياها قلت هذه ثالثة ثم رجع الى وقال ادخل فدخلت اليه وهو في مجلسه وحده فقال عَلَيْكَ يَا يَوْسُفُ مَا آَنَ لَكَ فَقُلْتَ يَا مَوْلَايَ قَدْ بَانَ لِي مِنَ الْبُرْهَانِ مَا فِيهِ كِفَايَةٌ لِمَنْ أَكْتَفَى فَقَالَ هِيَ هَاتِ انْكَ لَا تَسْلَمُ وَلِيَكُنْ سَيْسَلَمٌ وَلَدُكَ فَلَانَ وَهُوَ مِنْ شِيَعَتِنَا يَا يَوْسُفُ انْ اِقْوَامَا يَزْعُمُونَ انْ وَلَايْتِنَا لَا تَنْفَعُ امْثَالَكُم كَذَبُوا وَاللَّهِ انْهَا لَتَنْفَعُ امْثَالَك اَمْضُ فِيمَا وَافِيَتْ لَه فَانْكَ سَتَرِي مَا تَحِبُّ قَالَ فَمَضَيْتُ اِلَى بَابِ الْمُتَوَكَّلِ فَقُلْتُ كُلُّ مَا ارْتَدْتَ فَانْصَرَفْتَ قَالَ هَبْ اِلَى اللَّهِ فَلَقِيْتُ ابْنَه بَعْدَ هَذَا يَعْنِي بَعْدَ مَوْتِ وَالِدِه وَاللَّهُ وَهُوَ مُسْلِمٌ حَسَنُ التَّشْيِيعِ فَاخْبَرَنِي انْ اَبَاهُ مَاتَ عَلَى النَّصْرَانِيَةِ وَانْهُ اسْلَمَ بَعْدَ مَوْتِ اَبِيهِ وَكَانَ يَقُولُ اَنَا بَشَارَةٌ مَوْلَايَ عَلَيْكَ.

۱۲۸۶ مجموعه ورام عن ابي جعفر عَلَيْكَ قال بينا موسى عَلَيْكَ يمشى على ساحل البحر ان جاء صياد فخر للشمس ماجدا وتكلم بالشرك ثم القى شبكته فخرجت مملوءة

در اين ديوار نيست كسيكه مرا بشناسد و هيچوقت من باين شهر نيامده ام گفت ديدم خادم بيرون آمد وگفت بده صد دينار يكه در آستين گذاشته و در ميان كاغذ است بده دادم باو دينار ها را وبا خود گفتم و اين دليل سومى بعد برگشت بسوى من و گفت بيا داخل شو پس وارد شدم بر امام ع و آن آقا تنها نشسته بود فرمود ع اى يوسف هنگام آن نشده كه ايمان بياورى گفتم مولاي من ظاهر شد براى من برهان بر حقايت شما بمقدار يكه كفايت كند براى كسيكه اكتفا كند فرمود هيهات بدرستيكه تو مسلمان نخواهى شد ولى بزودى مسلمان ميشود پسر تو فلان و او از شيعيان ما است اى يوسف بدرستيكه دسته گمان ميبرد كه دوستى ما نفعى ندارد براى مثل شماكه خارجى از اسلام دروغ ميگويند بخدا قسم دوستى ما نفع ميدهد امثال تورا: برو پي كاريكه براى آن آمدى بدرستيكه خواهى يافت بزودى آنچه دوستدارى : گفت رفتم بدار الاماره متوكل و گفتم آنچه خواستم و برگشتم : هبه الله راوى ميگويد پس ملاقات كردم بعد از اين قصه يعنى بعد از مرگ يوسف پسر او را والله در حال يكه او مسلمان بود و شيعه خالص و خبر داد بمن كه پدرش مرد بر نصرانيت و اينكه اسلام آورده بعد از مرگ پدرش و ميگفت من اثر بشارت آقايم هستم عليه السلام .

۱۲۸۶- در كتاب ورام از امام باقر عليه السلام نقل شده كه فرمود موسى ع مرور ميكرد بر كنار دريا ديد مردى ماهى گير آمد و افتاد در مقابل آفتاب و خورشيد را سجده كرد و

ثم القاه فخرجت مملوءة ثم اعادها فخرجت مملوءة ثم جاء آخر فتو شاء وصلى وحمد الله واثني عليه ثم القى شبكته فلم يخرج شيئا ثم اعاد فخرجت سمكة صغيرة فحمد الله واثني عليه وانصرف فقال موسى عليه السلام يا رب عبدك الكافر تعطيه مع كفره وعبدك المؤمن لم تخرج له غير سمكة صغيرة فاوحى الله تعالى اليه انظر عن يمينك فكشف له عما اعده لعبده المؤمن ثم قال انظر عن يسارك فكشف له عما اعده الله للكافر فنظر ثم قال يا موسى ما نفع هذا الكافر ما اعطية ولا ضرر هذا المؤمن ما منعته فقال موسى يا رب يحق لمن عرفك ان يرضى بماضت .

۱۲۸۷ في اللالی و قد نقل ان السلطان المقتدر السلطان محمود كان يشك كثيرا في ثلاثة امور في نسبه هل هو ابن السبكتكين او غيره لما قيل فيه : وفي القيامة ومعاد الخلق بعد ما صار وارميما : وفي الحديث المشهور بين الفريقين العلماء ورتبة

كلمات شرك آمیزی گفت و بعد انداخت تور خود را بدريا و بيرون آورد پر از ماهی ديگر باره انداخت بدريا پس بيرون آورد پر از ماهی : مرتبه سوم انداخت بيرون آورد پر از ماهی : بعد مرد ديگری آمد پس وضو گرفت و نماز خواند و حمد و ثنای الهی بجای آورد و بعد تور خود را انداخت بدريا بيرون آورد چیزی در آن نبود حمد کرد و مرتبه دوم انداخت بيرون آمد از دریا يك ماهی کوچکی پس حمد خدا و ثنای ذات باری تعالی کرد و برگشت موسی عرض کرد پروردگارا بنده کافر تو با کفرش عطا کردی و بنده مؤمن تو عطا نکردی با او غير از يگماهی کوچک وحی شد بموسى از طرف خدا نظر کن بطرف راستت پرده برداشته شد برای موسی تا دید آنچه را مهیا کرده برای بنده مؤمن : و بعد ندا رسید نگاه کن بطرف چپ خودت پرده برداشته شد برای موسی تا دید موسی آنچه را مهیا کرده خدا از عذاب برای آن کافر پس نگاه کرد و بعد فرمود خدای متعال ای موسی نفعی نمی بخشد این کافر را نسبت بدفع عذاب آنچه به او داده شد و ضرری نمی رساند باین مؤمن آنچه که منع شد از او موسی عرض کرد پروردگارا سزاوار است برای کسیکه تورا شناخت راضی شود بآنچه خدا صلاح او بداند و با او رفتار کند .

۱۲۸۷- در کتاب لالی نقل شده که پادشاه مقتدر سلطان محمود شك میکرد و شك داشت همیشه در سه مطلب : در نسب خودش که آیا او پسر سبکتکین هست یا پسر غير او بجهت اموريکه گفته شده بود : و در حشرونشر و قیامت و برگشت مردم بجهت سزای اعمال پس از آنکه خاك شدند : و در حدیث مشهور بين سنی و شیعه که علما وارث پیغمبران هستند چون بعيد می شمرده که برای علما این قدر و منزلت باشد نزد خدای متعال و نزد خلق و این شبهات جاگیر

الانبیاء لاستبعاده ان يكون للعلماء هذا القدر وهذه المنزلة عند الله وعند الخلق و
 یرسخ فی قلبه هذه الشبهات الی ان كان یوما یرجع من الصید فدخل مصر بعد ما اظلم
 اللیل فرأى شخصاً فی باب حانوط قد یقرب وقد یبعد منه فلما قرب منه ونظر الیه
 رأى انه طالب علم فقیر بیده کتاب كان اذا خلی الباب من المشتري یدنو الی السراج
 وینظر فی الکتاب و اذا جاء المشتري للبقال يأخذ بطرف حتی قضی البقال حاجته
 فتأثر السلطان من فقره ورق علیه فذهب فی منزله وارسل الیه دنائیر وشمعا فرأى
 فی اللیله رسول الله ﷺ فی منامه وقال له یا بن سبکتین عززک الله فی الدارین كما
 عززت ورتتی فرفع عنه بعلمه الشبهات الثلاث بهذا الخطاب المستطاب و عزز
 فی ملکه .

۱۲۸۸ فی السفینه روى ان النبى ﷺ دخل علی مر یض فقال ماشأ نك قال صلیت
 بنا المغرب فقرأت القارعة فقلت اللهم ان كان لی عندك ذنب تریدان تعذبنی به فی
 الاخرة فعجل ذالك فی الدنیا فصرت كما ترى فقال ﷺ بس ما قلت الا قلت ربنا

شده بود در قلبش تا اینکه روزی از شکار بر میگشت و داخل شهر شد بعد از فرا گرفتن تاریکی
 شب همه جا را بین راه دید شخصی در دم دکانی است گاهی نزدیک میرود و گاهی دور میشود
 چون نزدیک او رسید نظر کرد دید طالب علمی است و بدست او کتابی است هر گاه دکان از
 مشتری خالی میشود نزدیک میشود و از چراغ استفاده میکند و بکتاب نگاه میکند و هر گاه
 مشتری برای بقال میآید میرود کناری تا بقال کار خود را بگذرانند این عمل در پادشاه اثر
 کرد و رقت کرد براو بجهت فقرش پس رفت شاه منزلش و فرستاد برای طالب علم دینارهایی
 و شمعی : در همان شب خواب دید رسول خدا را صلی الله علیه و آله که به او فرمود در خواب ای
 پسر سبکتین عزت بدهد خدا بتو و عزیز گرداند تو را در دنیا و آخرت آنطوریکه عزت کردی
 تو و اوارت مرا : بواسطه این خواب و کلمات رسول خدا مرتفع شد از اوشبهات سه گانه و عزیز
 شد در مملکت خود .

۱۲۸۸ - در کتاب سفینه روایت شده که رسول خدا س وارد شد بر مر یضی فرمود چه شده
 تو را گفت نماز خواندم با حضرت شما و خواندم سوره قارعه را و گفتم در دعا بار خدا یا اگر من
 نزد تو گناهی کرده ام که بناداری عذاب کنی مرا بآن در آخرت پس معذب گردان مرا در دنیا
 باین حال شدم که مرا میبینی : فرمود خوب نگفتی و بد است مگر اینکه بگوئی ربنا آتانی الدنیا
 حسنه و فی الاخرة حسنه و قنا عذاب النار و حضرت برای او دعا کرد تا خوب شد و فرمود س

آنا فی دنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار فدعاه حتی افاق و قال النبی ﷺ الحسنه فی دنیا الصحة و العافیه و فی الاخرة المغفرة و الرحمة.

۱۲۸۹ بعض احادیث مجموعه ورام فی السفینه و قیل یا رسول الله لانامر بالمعروف حتی لا یبقی منه شیئی الاعملنا به و لانتهی عن المنکر حتی لا یبقی منه شیئی الا انتهینا عنه قال ﷺ لابل مرو بالمعروف وان لم تعملوا به کله و انهوا عن المنکر وان لم تنتهوا عنه کله .

۱۲۹۰ و فیہ ایضاً قال بعضهم لاخر عظ الناس قال انی اخاف ان اقول ما لا افعل قال فاینما یفعل ما یقول فان الشیطان یود لو ظفر بهذا منکم فلم یأمر احد بمعروف و لم ینه عن منکر .

۱۲۹۱ و فی هذا کتاب فی حرث عن عبد الملك بن عمیرا للخمی قال قدم حارثة بن قدامة السعدی علی معاویه و مع معاویه علی السریر الاحنف بن قیس و الحباب المجاشعی فقال له معاویه من انت قال انا حارثة بن قدامة قال و كان نبیلا فقال له معاویه ما عسیت ان تكون هل انت الانحلة فقال لا تفعل یا معاویه قد شبهتني بالانحله

حسنه در دنیا صحت است و عافیت است و حسنة در آخرت مغفرت است و رحمت .

۱۲۸۹- در کتاب مجموعه ورام است بعضی احادیث گفته شد بر رسول خدا ص که امر بمعروف نمیکند تا نماند از معروف مگر آنکه عمل کنیم بآن و نهی از منکر نمیکند تا باقی نماند از آن چیزی مگر آنکه ترک کنیم فرمود رسول خدا ص نه بلکه امر بمعروف کنید هر چند بتمام آن عمل نکنید و نهی کنید از منکر هر چند تمام آن ترک نکنید .

۱۲۹۰- و نیز در کتاب ورام است که عالمی گفت بدیگری پند بدهم مردم را گفت میترسم بگویم چیزی که بجا نیآورم گفت کدام يك ما میکند تمام آنچه میگوید زیرا که شیطان دوست دارد پیروزی یابد بر شما باین بهانه پس نه کسی امر بمعروف کند و نه نهی کند از منکر .

۱۲۹۱- و در همان کتاب در باب حرث نقل شده از عبد الملك پسر عمیرا لخمی گفت وارد شد حارثه پسر قدامة سعدی بر معاویه و نشسته بود روی تخت با معاویه احنف بن قیس و حباب مجاشعی معاویه گفت تو که هستی گفت من حارثة پسر قدامة هستم و خودش گفت او مرد عظیمی بود معاویه گفت چه میخواهی باشی تو غیر از زنبور چیزی نیستی : گفت معاویه بد گوئی مکن ای معاویه مرا تشبیه کردی بزنبور و او حیوانی است بخدا قسم که از گزیدن دور است و آب دهانش شیرین است و اما تو که نامت معاویه است نیست معاویه مگر سگ ماده که بصدا

وهی والله حامیه السعة حلوة البصاق وما معاویة الاکلبه تعاوی الکلاب وما امیه الا تصغیر امة فقال معاویة لاتفعل قال انک فعلت قال له فادن اجلس معی علی السریر فقال لا افعل قال ولم قال ان رأیت هذین قد اماطاک عن مجلسک فلم کن اشار کهما قال له معاویة ادن اسارک فدننی منه فقال باحارثه انی اشتریت من هذین الرجلین دینها قال ومنی فاشتر یامعاویة قال لاتجهر .

۱۲۹۲ و فيه أيضاً باب صعصعة عن ابي بكر بن ابي عياش عن عاصم بن ابي النجود عن شهد ذلك ان معاویة حين قدم الکوفه دخل علیه رجال من اصحاب امیر المؤمنین علی عليه السلام وكان الحسن عليه السلام قد اخذ الامان لرجال منهم مسمين باسمائهم واسماء آبائهم وكان عنهم صعصعة بن صوحان فلما دخل علیه صعصعة قال معاویة لصعصعة اما والله انی كنت لا بغض ان تدخل فی امانی قال وانا والله ابغض ان اسمیک بهذا الاسم ثم سلم علیه بالخلافة قال فقال معاویة ان كنت صادقاً فاصعد المنبر فألعن علیاً قال

درمیاورد سگهارا و تو از بنی امیه هستی و نیست امیه مگر کنیز کوچک و حقیر معاویة گفت بد گوئی مکن گفت تو بد گوئی کردی اول معاویة گفت بیا نزدیک بتخت بنشین با من گفت نمیکنم گفت چرا گفت برای آنکه میبینم آن دورا یعنی احنف و حباب تو را دور کرده اند از محل خودت من با آنها در این کار شرکت نمیکنم معاویة گفت بیا نزدیک تا بگوش تو بگویم نزدیک شد گفت ای حارثه من خریدم از آن دو مرد دین شان را بلند گفت دین مرا هم بخر معاویة گفت بلند مگو .

۱۲۹۲- ودر آن کتاب است باب صعصعة از ابي بكر پسر ابي عياش از عاصم پسر ابي نجود از کسیکه حاضر بوده بر اینکه معاویة هنگامیکه وارد کوفه شد وارد شدند بر او مردانی از اربابان امیر المؤمنین علی علیه السلام و بود حسن بن علی علیه السلام که امان گرفته بود از معاویة برای مردانی از آنها با اسم و رسم و اسم پدران آنها و بود از جمله آنها صعصعة پسر صوحان چون صعصعة وارد شد معاویة بصعصعة گفت آگاه باش بخدا قسم من بدحالم و در خشمم که چرا بتو امان داده ام صعصعه گفت و من هم بخدا بدم می آید و خشمنا کم که تو را بخلافت بخوانم و بعد سلام داد بر معاویة بخلافت معاویة گفت اگر تو در این کلامت که مرا بخلافت سلام دادی راست میگوئی و صادقی پس برو بر منبر و لعن کن علی را (لعنت خدا بر معاویة) گفت بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی بجای آورد و بعد گفت ای مردم آدمم از نزد کسیکه شر او بهمه کس رسیده و خیر او را کسی ندیده و او امر کرده مرا که لعن کنم علی را ای مردم لعن کنید او را خدا لعن کرده او را ضجه و صیحه اهل مسجد بلند شد به آمین پس از آنکه برگشت صعصعة بسوی معاویة و خبر داد

فصعد المنبر وحمد الله واثني عليه ثم قال ايها الناس اتيتكم من عند رجل قدم شره و
اخر خيره وانه امرني ان العن علياً فالعنوه لعنه الله فضج اهل المسجد بآمين فلما
رجع اليه فاخبره بما قال قال لا والله ما عنيت غيري ارجع حتى تسميه باسمه فرجع
وصعد المنبر ثم قال ايها الناس ان امير المؤمنين امرني ان العن علي بن ابيطالب
فالعنوا من لعن علي بن ابيطالب قال فضجوا بآمين قال فلما اخبر معاويه قال لا والله ما
عني غيري اخر جوه لا يساكنني في بلد فاخر جوه *

۱۲۹۳ وفيه ايضا قدم وفد العراقيين علي معاوية فقدم في وفد اهل الكوفة عدى بن
حاتم طائي وفي وفد اهل البصره الاحنف بن قيس وصعصعة بن صوحان فقال عمرو بن
العاص لمعاويه هتولاء رجال الدنيا وهم شيعة علي الذين قاتلوا معه يوم الجمل ويوم
صفين فكان منهم علي حذر فامر لكل رجل منهم بمجلس سرى واستقبل القوم بالكرامة
فلما دخلوا عليه قال لهم اهلا وسهلا قدمتم ارض المقدسه والانبيا والرسل والحشر
والنشر فتكلم صعصعة وكان من احضر الناس جوابا فقال يا معاويه اما قولك ارض

با آنچه گفته بود معاويه گفت نه بخدا قسم در اين لعن غير مرا قصد نكردي و بايد لعن كني و
بنام اسم بيري كه كه را لعن ميكني: بر گشت صعصعة بمسجد و بمنبر رنت و گفت اي مردم بدرستي كه
امير المؤمنين يعني معاويه دستور داده بمن كه لعن كنم علي بن ابيطالب را مردم لعن كنيد كسي
را كه لعن كند علي بن ابيطالب را همه مردم ضجه و صدا بلند كردند بآمين چون اين خبر بمعاويه
رسيد گفت نه بخدا قسم قصد نكرده غير مرا از شهر خارج كنيد او را تا من وصعصعة دريك بلد
نياشيم پس تبعيد كردند صعصعة را

۱۲۹۳ - و در آن كتاب است نيز كه وارد شدند بر معاويه دستة از كوفه و دستة از
بصره و مقدم كسانيكه از كوفه بودند عدى بن حاتم طائي بود و ميان دستة اهل بصره بود احنف بن
قيس وصعصعة بن صوحان عمرو و سمرعاص بمعاويه گفت اينها كه ميايند مردان دنيا هستند و اينها همه
هستند پيروان علي كه در ركاب علي جنگ كردند روز جمل و صفين و توای معاويه از آنها پرهيز
پس معاويه دستور داد كه براي هريك تختي بگذارند جهت نشستن و استقبال كرد از آنها با
محبت پس از آن كه وارد شدند پذيرائي و خوش آمد متعارف گفت و گفت وارد شديد در زمين
مقدسي و محل پيغمبران و انبيا و حشر و نشر پس صحبت كرد صعصعة و صعصعة حاضر ترين اشخاص
بود در جواب گفت اي معاويه اما جواب كلام تو كه اينجا سرزمين پيغمبران است اين است كه
كسانيكه در اين سرزمين بوده اند و هستند از اهل نفاق و شرك و تفرعن و فراعنه و ستمگران

المقدسه فان الارض لاتقدس اهلها وانما تقدهم الاعمال الصالحه واما قولك ارض الانبياء والرسل فمن بها من اهل النفاق والشرك والفراعة والجبايرة اكثر من الانبياء والرسل واما قولك ارض الحشر والنشر فان المؤمن لا يضره بعد المحشر والمنافق لا ينفعه قربه فقال معاويه لو كان الناس كلهم اولدهم ابوسفیان لما كان فيهم الاكيساً رشيداً فقال صعصعة قد اولد الناس من كان خيراً من ابی سفیان فاولد الاحمق والمنافق والفاجر والفاسق والمعتوه والمجنون آدم ابوالبشر فنجعل معاويه .

۱۲۹۴ عن ابن عبد ربه فی العقد دخل صعصعة بن صوحان علی معاويه ومعه عمرو بن العاص جالس علی سريره فقال وسّع له علی ترابیه فيه فقال صعصعة انی والله لترابی منه خلقت والیه اعود ومنه ابعت وانك مارح من مارح من نار .

۱۲۹۵ فی السفینه فی شرك وروی ابن شهر آشوب وغيره عن ابان الاحمران شريك بن الاعور دخل علی معاويه فقال له معاويه والله انك لشريك وليس لله شريك وانك لابن الاعور والبصير خير من الاعور وانك لدميم والجيد خير من الدميم

بيشترند از پيغمبران و فرستاده شده گان خدا : و اما كلام تو كه ابن زمين زمين حشرو نشر است پس بدرستي كه مؤمن خود نميرساند به او دوری وادی محشر و بمنافق و فاسق نفع نميرساند نزدیكى آن : معاويه گفت اگر مردم تمام زائیده شده ابوسفیان و از نسل او بودند یافت نمیشد درین آنها مگر زرننگ و رشید : صعصعة گفت زائیده شدند مردم از کسی كه بهتر است از ابی سفیان و میان آنها است احمق و منافق و فاجر و فاسق و بیخرد و مجنون و او حضرت آدم است ع پدره همه مردم پس شرمسار شد معاويه .

۱۲۹۴ - نقل شده از ابن عبدربه در کتاب عقده که داخل شد صعصعة بن صوحان بر معاويه و نزد او بود عمرو عاص و بر تخت معاويه نشسته بود گفت بعمرو عاص راه بده ترابی را روی تخت صعصعة گفت من بخدا قسم ترابی هستم از آن خلق شدم و به آن بر میگردد و از آن محشور میشود و اما تو گرفته شده از آتشی .

۱۲۹۵ - در کتاب سفینه در شرك روایت شده از ابن شهر آشوب و غیره از ابان احمر که شريك بن اعور وارد شد بر معاويه معاويه گفت بخدا قسم توشريك هستی و از برای خدا شريكی نیست و تو اعور هستی و بنیاب بهتر است از اعور و سیاه چهره هستی و بی نقص بهتر است از تو و با این همه چطور توریس و آقای قبیله و قوم خود شدی : شريك به او گفت تو معاويه

فکیف سدت قومک فقال له شریک انک معاویہ وما معاویة الاکلبۃ عوت واستعوت الکلاب وانک لابن صخر والسهل خیر من الصخر وانک لابن حرب والسلم خیر من الحرب وانک لابن امیہ وما امیہ الا امة صغرت فاستصغرت فکیف صرت امیر المؤمنین فغضب معاویہ وخرج شریک وهو یقول: ایستمنی معاویة بن صخر - وسیفی صارم و معی لسانی: الی آخر ابیاتہ .

۱۲۹۶ فی کشکول الشیخ من کتاب قوت القلوب عن امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ان الله تعالی فی خلقه مثنوبات فقر وعقوبات فقر فمن علامات الفقر اذا كان مثنوبه ان یحسن خلقه ویطیع ربه ولا یشکر حاله ویشکر الله تعالی علی فقره ومن علامۃ الفقر اذا كان عقوبه ان یسوء علیه خلقه وبعصی فیہ ربه ویکثر الشکایة ویسخط القضاء وهذا النوع من الفقر الذی استعان منه النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

۱۲۹۷ فی ارشاد الدیلمی وتبع الاحنف رجل یشتمه فی طریقہ فلما قرب من داره قال یا هذا ان کان بقی فی نفسک شیئی فقله قبل ان یسمعک خدمی وقومی فیقتلوك .

هستی و نیست معاویہ مگر سگ ماده که بصاد در می آید و به صاد در می آورد سگها را و تو پسر صخری و سهل بهتر است از صخر که یعنی سهولت بهتر است از شدت و تو پسر حربی و جنگ و صلح و سلم بهتر است از جنگ و تو پسر امیہ هستی و نیست امیہ مگر کنیز کوچک : و با این همه چطور تو امیر المؤمنین شدی معاویہ در غضب شد و شریک از نزد او خارج شد و خواند چند بیت شعری که معنای اول آن این است آیا دشنام دهد مرا معاویہ پسر صخر در حالیکه شمشیر من کشیده و زبان من گویا است و زبان دارم تا آخر .

۱۲۹۶ - در کتاب کشکول شیخ بهائی از کتاب قوت القلوب نقل شده از امیر المؤمنین ع که فرمود برای خدا میان خلقش ثوابی است فقر و عقوبتی است فقر از نشانه فقر هر گاه ثواب باشد اینست که نیکو گرداند خلق فقرا و مطیع شود خدای خود را و از حال خود شکایت نکند و شکر کند خدا را بر فقرش و از نشانه فقر هر گاه عقوبت باشد این است که بدشود خلق او و معصیت کند خدای خود را و زیاد شکایت کند و غضبناک باشد بر تقدیر و این نوع فقریست که رسول خدا ص از آن پناه میبرد بخدا .

۱۲۹۷ - در کتاب ارشاد دیلمی است که احنف رفت دنبال سر کسیکه بین راه به او دشنام

۱۲۹۸ فی اللالی عن زهر الربیع: خرج معن بن زائدة للصید فتبع ظبیا وانفرده عن عسكره ثم انه رای رجلا معه حمار فقال من این: الی این: قال معنی قثناء فی غیر وقتہ فقصدت به معن بن زائدة لكرمه المشهور قال وكم املت منه: قال الفدینار: قال كثير: قال خمسمائة: قال كثير: قال ثلاثمائة: قال كثير: قال مائة دینار: قال فان قال كثير: قال: ادخل اربع قوائم حماری فی فرج امرأته وارجع الی اهلی خائبا فضحك معن منه وسارحتی لحق بعسكره وقال لحاجبه اذا اتاك شیخ علی حماره بقثناء فادخله علی فاتنی بعد ساعة وادخله علیه فلم يعرفه لجلالته فقال له: ما الذی اتی بك یا اخا العرب قال املت الامیر و آتیة بقثناء علی غیر او انه قال فكم املت منه: قال: الف دینار: قال كثير: قال والله كان ذاك الرجل مشئوما علی ثم قال خمسمائة دینار قال كثير: قال ثلاثمائة دینار: قال كثير: قال مائة دینار قال كثير:

داده بود چون نزدیک شد بمنزل او گفت ای مرد اگر باقی مانده در دل تو چیزی نسبت بمن بگو پیش از آنکه بشنوند کسان من و قبیله من و سبب شود که بکشند تو را .

۱۲۹۸ - در کتاب لالی از کتاب زهر الربیع ذکر کرده که معن بن زائدة رفت بجهة

شکار پس تعقیب کرد از آهوئی و باین جهت جدا شد از لشکرش و دور افتاد بعد بر خورد بمردی که با او بود درازگوشی معن پرسید از کجا می آیی و کجا میروی گفت بسا من است مقداری خیار در غیر فصل اراده دارم ببرم برای معن بن زائدة بجهة شهرتی که در بخشش وجود دارد گفت چه قدر امیدداری از معن که بتو بدهد . گفت هزار دینار گفت زیاد است : گفت پانصد دینار گفت زیاد است : گفت سیصد دینار : گفت زیاد است : گفت صد دینار : گفت زیاد است : گفت پنجاه دینار : گفت زیاد است : گفت دیگه از سی دینار کمتر نمیشود : گفت اگر گفت زیاد است : گفت داخل میکنم چهار دست و پای الاغم بفرج عیالش و بر میگردد بسوی خانه ام و اهلم نا امید : معن خندید از سخن او و رفت تا رسید بلشکر و بدر بانش گفت هر گاه پیرمردی با الاغی آمد باخیار پس بیاور او را پیش من : و بعد ساعتی آمد و برد او را نزد معن و آن پیرمرد بواسطه سطوت معن نشناخت او را : معن به او گفت چه آوردی ای برادر عرب گفت امید به امیر دارم و برای امیر آورده ام خیار در غیر فصل : گفت چقدر امیدداری از امیر : گفت هزار دینار : گفت زیاد است : با خود گفت بخدا قسم آن مرد مرد شومی بود: گفت پانصد دینار : گفت زیاد است : گفت سیصد دینار و گفت زیاد است : گفت

قال خمسين دينار: قال كثير: قال فلاقل من الثلاثين فضحك معن فعلم الاعرابي انه صاحبه فقال ياسيدي ان لم تجب الي الثلاثين فالحمار مر بوط بالباب وها معن جالس فضحك معن ثم دعا بوكليه فقال اعطه الف دينار و خمسمائة دينار و ثلاثمأة دينار و مائة دينار و مائة دينار و خمسين دينار و ثلاثين دينار اودع الحمار مكانه فبهت الاعرابي و تسلم الالفى دينار و مائة وثمانين ديناراً .

۱۲۹۹ انوار النعانيه و في بعض كتب العربيه ان شاعرا اتى معن بن زائدة وهو في قصر امارته فلم يجد اليه سبيلا فرأى نهرا يجري الى داخل القصر فكتب هذا البيت بقراطسة و وضعها على خشبة و سيرها الماء حتى ادخلها القصر فاتفق ان معن كان جالسا على شاطئ النهر فرأى الخشبة و عليها القراطسة فأخذها و قرء ما فيها وهو

ايا جود معن ناج معنأ بحاجتي فليس الي معن سواك شفيح

فخرج من قصره و استدعاه فأتى به فقال انت الذي كتبت هذا الشعر فقال نعم فأمر له بمائة الف درهم فأخذها و مضى الى الخان فلما كان اليوم الثاني طلبه و اخرج

دوستان دينار گفت زیاد است : گفت صد دينار گفت زیاد است : گفت پنجاه دينار : گفت زیاد است گفت ديگه از سی دينار کمتر نمیشود : معن خندید : آنمرد فهمید که این همان رفیق توی صحراست گفت آقای من اگر سی دينار بمن نرسد الاغ دم در بسته شده یعنی همان که گفتیم در صحرا معن خندید و بعد ناظر خرجش را صدازد و گفت بده هزار دينار باين مسرد : و پانصد دينار و سیصد دينار : و دوستان دينار : و صد دينار : و پنجاه دينار : و سی دينار : و فرمود به پيرمرد و ابگذار الاغت را مکان خود یعنی آن عمل را انجام مده : و گرفت آنمرد دوهزار و صد و هشتاد دينار را .

۱۲۹۹- در کتاب انوار از بعضی از کتابهای عربی نقل کرده که شاعری آمد نزد معن بن زائده و او در قصر و عمارت حکومتی بود و شاعر راهی نیافت بسوی معن نهرا آب از داخل قصر میگذاشت نوشت بیت شعری را بر کاغذی و بچوبی بست و آب برد آنرا میان قصر اتفاقاً معن هم بر لب نهرا بود چشمش افتاد بچوبی که بر آن کاغذیست گرفت چوب را و خواند کاغذ را که در آن شعری بود باین مضمون که ای جود معن حاجت مرا بگوش معن برسان زیرا که من بسوی معن بغیر جود او واسطه ندارم : معن از قصر بیرون شد و شاعر را صدا زد پس آمد نزد معن گفت توهستی نویسنده این شعر گفت بلی : دستورداد صد هزار درهم دادند شاعر گرفت و رفت بمحل غریبان چون روز دوم شد طلب کرد او را و آن کاغذ را بیرون آورد و خواند آن شعر را و دستور

القرطاسه و قرء ذلك الشعر و امر له بمائة الف درهم و بقى على هذا الحال خمسة ايام ثم ان ذلك الشاعر خاف من ندامته على الدراهم فاخذها و مضى بها من البلد فطلبه اليوم السادس فقبل له انه سافر فقال والله ان طالع خزانتى اقوى من طالعه فوالله لو بقى فى البلد لاعطية كل درهم و دينار فى خزانتى .

۱۳۰۰ جامع الاخبار روى عن على بن الحسين عليه السلام انه جاء رجلا و قال ان انا رجل عاص و لا اصبر عن المعصية فعظنى بموعظة فقال عليه السلام افعل خمسة اشياء و اذنب ماشئت فاوّل ذلك لا تأكل من رزق الله و اذنب ماشئت و الثانى اخرج من ولاية الله و اذنب ماشئت و الثالث اطلب موضعا لا يراك الله و اذنب ماشئت و الرابع اذا جاء ملك الموت ليقبض روحك فادفعه عن نفسك و اذنب ماشئت و الخامس اذا ادخلك مالك النار فلا تدخل و اذنب ماشئت .

۱۳۰۱ فى السفينه عن الصادق عليه السلام قال من احب ان يخفف الله عنه سكرات

داد صد هزار درهم دادند و بهمين قرار رفتار شد تا پنج روز: بعد از آن مرد شاعر ترسيد مبادا پشيمان شود و دراهم را پس بگيرد لذا درهم هارا برداشت و از بلد خارج شد و گريخت روز ششم معن فرستاد طلب کرد او را گفته شد آن مرد مسافرت کرد : معن گفت بخدا شانس خزينه من بلندتر از شانس او بود بخدا قسم اگر نميرفت و ميمانند در بلد ميدادم هر چه طلا و نقره در خزانه يافت ميشد.

۱۳۰۰- در كتاب جامع الاخبار روايت شده از امام چهارم عليه السلام كه مردى آمد خدمت آنحضرت و عرض كرد من مردى هستم عاصى و گناهكار و نمیتوانم خوددارى كنم از معصيت موعظه فرمائيد مرا بموعظه كه پند بگيرم فرمود : بجا بياور پنج چيز و بعد گناه كن هر چه خواهى : اول آن اينكه نخور از رزق خدا و گناه كن هر چه خواهى : دوم آنكه خارج شواى ملك و سلطنت خدا و گناه كن هر چه خواهى : سوم آنكه براى خود مكاني پيدا كن كه نه بيند خدا تورا و گناه كن هر چه خواهى : چهارم آنكه هنگاميكه ملك موت آمد بجهت قبض روح تورا از خود دور كن و گناه كن هر چه خواهى : پنجم آنكه زمانيكه بخواهد وارد كند مالك دوزخ تورا به آتش وارد مشو و گناه كن آنچه خواهى

۱۳۰۱- در كتاب سفينه است كه امام ششم عليه السلام فرمود هر كه خواهد و دوست بدارد كه سبك گرداند خدا سكرات مرگ او را پس بايد نسبت بذى رحم خود پيوند كند و صلّه رحم

الموت فليكن لقراة وصولا وبوالديه بارأفاذا كان كذلك هون الله عليه سكرات الموت ولم يصبه في حيوته فقرا .

۱۳۰۲ مجموعه ورام قيل لمحمد بن علي بن الحسين عليه السلام ما اقل ولد ابيك قال العجبلي كيف ولدت كان ابي يصلي في اليوم والليلة الف ركعة فاي وقت يفرغ للدنيا .

۱۳۰۳ في امالي الشيخ عن موسى بن قيس قال حدثنا الحسين ابن ابي ابي عبد الله قال سمعت عمار بن ياسر رحمه الله يقول عند توجهه الى صفين : اللهم لو اعلم انه ارضى لك ان ارضى ان ارضى نفسي من فوق هذا الجبل لرमित بها ولو اعلم انه ارضى لك ان اوقد لنفسى نارا فوقع فيها لفعلت: واني لا اقاتل اهل الشام الا وانا اريد بذلك وجهك وانا ارجوان لا تخينني وانا اريد وجهك الكريم

۱۳۰۴ في اللالي حكى عن مالك بن زياد قال نازعني نفسي في ماء بارد في كوز جديد فقلت هذا حلال لابس به فاشترت كوزا ومالاته ماء و وضعة في مهب الشمال

كند ونسبت به پدر ومادر خود نيكي كند : هر گاه چنین كرد سهل میکند خدا براو سختیهای مكررا : ونرسد به اوفقر هرگز .

۱۳۰۲- ونيز در مجموعه ورام است كه گفته شد بحضرت باقر امام پنجم عليه السلام كه چقدر كم است اولاد پدر بزرگوارت فرمود من تعجب دارم كه چگونه تولد یافته ام از پدر بزرگواريكه نماز ميخواند در شب وروزي هزار ركعت : و چگونه وقتي ميماند براي آنحضرت كه صرف امر دنويى كند .

۱۳۰۳- در كتاب امالي شيخ طوسي نقل است از موسي پسر قيس كه گفت حديث كرد براي ما حسين پسر ابي ابي عبد الله كه گفت شنيدم عمار ياسر رحمت خدا براو كه ميگفت هنگام رفتن بجنگ صفين كه بار خدا يا اگر بدانم رضايت تو در اين است كه پرت كنم خود را از بالای اين كوه هراينه پرت ميكنم خود را از آن : و اگر بدانم رضايت تو در اين است كه آتشي برافروزم و بيندازم خود را در آن ميكنم اين كار را : ومن نمي جنگم با اهل شام مگر آنكه اراده دارم بدست آوردن رضاي تو را ومن اميدوارم برايكنه نا اميد نگرداني مرا ومن در نظر دارم در اين كار رحمت وكرم تو را .

۱۳۰۴- در كتاب لالي ذكر شده حكايتي از مالك بن زياد كه نفس من ميل كرد به آب سردی در كوزه تازه : با خود گفتم اينكه حلال است و از شرع منعي نرسيده پس خريدم كوزه

حتی برد و حان وقت الافطار و صلیت المغرب و نوافله و جعلت نفسی تنازعنی و انازعها فغلبتني عيناي فرايت في النوم حوراء لم تر عيني مثلها حسنا و جمالا فتحيرت فيها فقلت لمن انت قالت لمن لا يبيعني بشربة ماء بارد في كوز جديد ثم ركضت الكوزة برجلها فانبتت فاذا الكوز مكسور و الماء مصبوب .

۱۳۰۵ في الالالي قال النبي ﷺ انا وكافل اليتيم كهاتين في الجنة اذا لقي الله و اشار بالسبابة و الوسطى و قال ﷺ من كفل يتيما اوجب الله له الجنة كما اوجب جهنم على آكل ماله و قال عائشة من حفظ يتيما حفظه الله و كان النبي ﷺ يتكفل يتيماً و كان كلما يجلس على طعامه يحضره و يأكل معه فلما مضى زمانا مات اليتيم فلم يأكل النبي ﷺ في الليلة طعاما و كان يتأسف على فوته فقال له اصحابه كم تحزن قلبك بفوته و حرمانك منه نحن نجيتك يتيماً آخر فتكفله قال ﷺ هذا اليتيم كان سيئ الخلق و انا كنت تحملت سوء اخلاقه فلا يحصل لي من غيره ما يحصل منه من الفيض .

و پر کردم آن را از آب و گذاشتم در محل وزیدن باد تا سرد شود و رسید وقت افطار و نماز مغرب خواندم با نافله در این هنگام نفس و ادار میکرد مرا بر خوردن و من هم خود داری میکردم در این بین خواب غالب شد و خوابم برد و در خواب دیدم حوری زیبا که ندیده بودم بمثل آن هرگز در حسن و جمال بحیرت رفتم درباره او گفتم تو مال که هستی: گفت من از آن کسی هستم که مرا از دست ندهد در برابرش آب سردی در کوزه تازه و بعد انداخت کوزه را به پایش در این بین از خواب بیدار شدم دیدم کوزه شکسته شده و آب ریخته بروی زمین .

۱۳۰۵- در کتاب لالی نقل شده که رسول خدا فرموده من و کسی که کفالت یتیم کند مثل این دو هستند در بهشت هنگامیکه خدا را ملاقات کند و اشاره کرد به دو انگشت سبابه و وسطی و فرمود هر که کفالت کند امر یتیمی واجب میشود از طرف خدا برای او بهشت مثل اینکه حتم میشود جهنم بر کسیکه بخورد مال یتیم را و فرمود هر که حفظ کند یتیمی را حفظ کند خدا او را و خود رسول خدا تکفل میفرمود یتیمی را بطوریکه هر گاه می نشست سر سفره طعامی او را می نشاند و غذا می خورد با آن حضرت زمانی باین منوال گذشت تا آن یتیم مرد: رسول خدا آن شب غذا نخورد و اظهار تأسف میکرد بر فوت او: اصحاب عرض کردند با آن حضرت تا کی محزون است قلب شما بر فوت او و بر نبود او: ما بجای او یتیم دیگری می آوریم که شما تکفل کنید او را فرمود این یتیم بد خلق بود و من صبر و تحمل داشتم بر بدی خلق او: و حاصل نمیشود از غیر او آنچه حاصل میشد از او برای من از فیوضات .

۱۳۰۶ و فی ذلک الکتاب قال ابو عبدالله ان صدقة السر تنظف غضب الرب و تمحو الذنب العظيم و تهون الحساب و قد ورد ان رجلا کان يشتري الطيور فيعتقها فلما مات اجتمعت الطيور على جنازه ما لا يحصى عددها الا الله تصيحون فلما قبر سمعوا صوتا الى کم تصيحون فقدو هبته لكم.

۱۳۰۷ نقل فی اللالی باب التوبة انه لما صنع نوح السفينه وار كب فيها جميع انواع الحيوانات بقى الحمار خارج السفينه و خاف نوح من الغرق و كلما امره بالركوب امتنع فغضب عليه نوح و قال ار كب يا شيطان مخاطبا للحمار فسمع الشيطان كلام نوح فتعلق بذنب الحمار فر كب فى السفينه و نوح عليه السلام كان يظن انه لم ير كب ولم ير خص له فلما اخذت السفينه مأخذها و طافت على الماء نظر نوح عليه السلام فرأى ابليس جالسا على صدر السفينه فقال له من رخصك فقال انت الم تقرر ار كب يا شيطان ثم انه قال يا نوح ان لك عندى يداً و نعمة اريدان اكا فيك عليها فقال نوح و ما هى فقال انك دعوت على قومك فاغرقتهم بساعة واحدة و لو بقوا الكنت متحيراً فى اضلالهم و ابرادهم

۱۳۰۶ - و در آن کتاب است که امام ششم فرمود صدقه پنهنانی فرومیشاند غضب پروردگار را و محو میکند گناهان بزرگ را و آسان میکند حساب را و در آن کتاب است که مردی دأ بش این بود که میخرید پرندگان را و آزاد میکرد پس از آنکه مرد جمع شدند پرندگان زیادی که عدد آنها را نمیداند مگر خدا و صیحه میکشیدند : پس از آنکه بخاک سپردند و دفن کردند ندائی شنیده شد که تاکی ناله میکنید ما اورا بشما بخشیدیم .

۱۳۰۷ - در کتاب لالی نقل شده در باب توبه که پس از آنکه حضرت نوح کشتی درست نمود و سوار کرد در آن تمام اقسام حیوانات را باقی ماند الاغ خارج از کشتی و میترسید نوح از غرق شدن آن و هر چه و ادا می کرد اورا بسوار شدن امتناع میکرد باین جهت غضب کرد نوح براو و گفت سوار شو ای شیطان و این کلام به الاغ فرمود شیطان شنید صدای نوح را چسبید بدم الاغ و بکشتی سوار شد : و نوح گمان میکرد که شیطان سوار نشده زیرا رخصت سوار شدن باو نمیداد : پس از آنکه کشتی تکمیل شد و شروع کرد بر رفتن روی آب و حضرت نوح نظری بکشتی انداخت دید شیطان بالای آن نشسته فرمود به او که بتوا اجازه ورود داد گفت تو آیا نکفتی سوار شو ای شیطان و بعد گفت ای نوح تو را نزد من لطفی و نعمتی است و من دوست دارم آن را تلافی کنم فرمود نوح چیست آن نعمت : گفت آن نعمت این است که تو نفرین کردی

موارد المهلكة فلما علم نوح عليه السلام ان الشيطان قد شمت به بكى وناح بعد الطوفان خمسمائة عام فسمى نوحا فوحى الله سبحانه الى نوح ان اسمع ما يقول لك الشيطان واقبل كلامه فقال نوح عليه السلام ما تقول يا ابليس فقال يا نوح انهاك عن خصال اولها الكبير والعجب فان اول ما عصى الله به التكبر وذاك انه امر نبي بالسجود لايك آدم ولو سجدت له لما اخرجني من عالم الملكوت : وثانيها الحرص فان الله اباح الجنة كلها لايك ونهى عن شجرة واحدة فدعاه حرصه الى الاكل منها فاكل فصارع عليه ماصار : وثالثها لا تخلو بامرأة اجنبية الا ويكون معكما ثالث فانك ان خلوت بهما من غير ثالث كنت انا الثالث فاسول لك الامر حتى او قعتك في الزنا فوحى الله اليه بقبول قول الشيطان .

۱۳۰۸ في السفينه قال امير المؤمنين عليه السلام مجالسة الاشرار تورث سوء الظن بالاخيار ومجالسة الاخيار تلحق الاشرار بالاخيار ومجالسة الابرار للفجار تلحق

برقوم خود وبه يگ ساعت آنها را غرق کردی و هلاک نمودی و اگر باقی بودند و هلاک نمیشدند من سرگردان بودم که چگونه آنها را فریب دهم و چگونه آنها بموارد هلاکت و ادا کنم: از این کلام فهمید که شیطان او را شمت کرد لذا بود که گریه کرد و نوحه کرد بعد از طوفان پانصد سال و نامیده شد نوح پس خدا وحی کرد بنوح که بشنو کلام شیطان را و قبول کن آنرا فرمود نوح ع که چه میگوئی ای شیطان : گفت ای نوح نهی میکنم تورا از خصلتهائی که اول آنها کبر است و خود پسندی زیرا که اول چیزی که عصیان شد خدا بآن کبر است بجهت آنکه دستور داد خدا و امر کرد که من سجده کنم پدر تو آدم را و اگر سجده کرده بودم و تکبر نمی کردم خارج نمی کردم مرا از صف ملائکه : و دوم آنها حرص است زیرا که خدا مباح گردانید بهشت را تماما برای پدر تو آدم و منع کرد از یک درختی پس و ادا کرد او را حرص بخوردن از آن درخت پس خورد و گردید آنچه گردید و از بهشت خارج شد بسبب آن : و سوم آنها این است که خلوت مکن با زن اجنبیه مگر آنکه باشد با شما شخص دیگری زیرا که اگر خلوت کردی با او بدون سومی هر اینه من که شیطانم سوم شما خواهم بود پس حيله ميورزم تا واقع بسازم تورا در زنا پس وحی کرد بسوی نوح خدا بقبول کردن قول شیطان .

۱۳۰۸ - در کتاب سفینه نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود همنشین شدن با اشرار و مردمان زشت و خوب باعث بدگمانی بخوبان میشود و همنشینی با خوبان ملحق میکند بدها را به خوبها : و همنشینی کردن ابرار با فجار ملحق میکند ابرار را بفجار : پس هر که مشتبه باشد بر شما حال او و شناسید و نفهمید دین او را نظر کنید بکسانیکه با آنها آمیزش دارد : اگر آنها

الابرار بالفجار فمن اشتمه عليكم امره ولم تعرفوا دينه فانظروا الى خلطائه فان كانوا اهل دين الله فهو على دين الله وان كانوا على غير دين الله فلا حظ له من دين الله ان رسول الله ﷺ كان يقول من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يواخين كافرا ولا يخالطن فاجرا ومن آخى كافرا او خالط فاجرا كان كافرا فاجراً .

۱۳۰۹ لالی قال النبي ﷺ لاصحابه اتدرون من المفلس قالوا المفلس فينما من لدرهم ولا مال ولا متاع له قال ﷺ ان المفلس من امتي من اتى يوم القيامة بصلوة و صيام و زكوة و حج و يأتى قد شتم هذا و اكل مال هذا و هتك دم هذا و ضرب هذا فيعطى هذا من حسناته و هذا من حسناته فان فنيت حسناته قبل ان يقضى ما عليه اخذ من خطايا به فطرح عليه ثم يطرح في النار .

۱۳۱۰ و فيه قال ابن عباس كلب امين خير من صاحب خون قال و كان للحرث بن صعصعة ندماء لا يفارقهم و كان شديد المحبة لهم فخرج في بعض متنزهااته و معه ندمائه فخلّف منهم واحدا فدخل على زوجته فأكلوا و شربا ثم اضطجعا فوثب الكلب عليها

از اهل دين بودند پس اين هم بردين خداست و اگر آنها بر غير دين خدا بودند پس ندارد اين كس هم بهره از دين خدا بدرستي كه رسول خدا ص فرموده هر كه ايمان بخدا و روز قيامت دارد پس برادري نكند با كافر و آميزش پيدا نكند با فاجر و هر كه برادري كند با كافري يا آميزش كند با فاجري خواهد بود كافر و فاجر

۱۳۰۹ - در كتاب لالی نقل شده كه رسول خدا ص فرمود باصحاب و ياران خویش كه آیا میدانید مفلس و تهی دست چه کسی است گفتند مفلس نزد ما کسی است كه نباشد درهم و نه مالی و نعمتای برای او : فرمود بدرستي كه مفلس از امت من کسی است كه بیاید روز قیامت با نماز و روزه و زكوة و حج : و از طرفی هم دشنام داده باین : و خورده مال این و باعث ریختن خون این شده و دیگری را كتك زده : و در مقابل داده میشود باین اشخاص حسنات و كارهای خوب او و اگر تمام شد حسنات او و تمام نشد حقوق مردم كه بر او هست از گناهان آنها ریخته میشود براو و بعد انداخته میشود در آتش .

۱۳۱۰ - و در آن كتاب است كه ابن عباس گفت سگ امين بهتر است از رفيق خائن و گفت برای حرث پس صعصعة همنشین هائی بود كه از او جدا نمیشدند و او هم بآنها زیاد علاقه و محبت داشت تا اینکه رفت وقتی به بعضی از تفریح گاهها و با خود بردرفقای خود را

فقتلهما فلما رجع الحرث الى منزله وجدها ميتتين فعرف الامر فأنشأ يقول : فياعجبا للخل يهتك حرمتي : وياعجبا للكلب كيف يصون : وما زال يرعى ذمتي ويحوطنني : ويحفظ عرسي والخليل يخون : وفي بعض نسخ الحديث قال النبي ﷺ لا ينبغي للمؤمن ان يكون كاخلاق الكلب ففيه خمسة اخلاق : اولها يكون جائعا ابداً وهذا من اخلاق الصالحين : والثاني لا يكون له موضع وهذا من آثار الصالحين : والثالث لا ينام بالليل وهذا من افعال الصالحين : والرابع ان لا يكون له مال حتى يرثه الوارث وهذا معيشة الصالحين : والخامس ان لا يفارق باب صاحبه وان طرده في يوم مائة مرة وهذا من وفاء الصالحين .

۱۳۱۱ وفي هذا الكتاب نقل عن امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام طوبى لمن كان عيشه كعيش الكلب وفيه عشر خصال : الاولى ليس له مال : والثانية ليس له قدر : والثالثة الارض كلها له بيت : الرابعة اكثر اوقاته يكون جائعا : الخامسة اكثر اوقاته يكون ساكتا : والسادسه يحول حول البيت بالليل والنهار : والسابعة يقنع بما يدفع اليه :

و باقى گذاشت یکی از آنها را : و او وارد شد بر عيال حرث پس خوردند و نوشیدند و بعد هم بستر شدند سگ حرث جستن کرد و هر دورا کشت و چون برگشت حرث بمنزل و آنهارا کشته دید مطلب را فهمید و شعری گفت باین مضمون عجب است از دوستی که تجاوز بناموس کند و عجب است از سگی که حفظ میکند و همیشه رعایت کند جانب مرا و حفظ کند عروس مرا و دوست خیانت کند و در بعضی از نسخه های حدیث است که رسول خدا فرموده سزاوار است برای مؤمن که اخلاق او مثل اخلاق سگ باشد زیرا در او پنج خلق است : اول آنکه گرسنه است همیشه و این از اخلاق صالحین است : دوم آنکه نیست برای او منزل و مأوائی و این از آثار صالحین است : سوم آنکه نمیخواهد در شب و این از کردار صالحین است : چهارم اینکه نیست برای او مالی که بارش ببرند ورثه و این است زندگانی صالحین : پنجم اینکه نمیرود از در خانه صاحبش و هر چند براند او را روزی صد بار و این وفای صالحین و نیکو کاران .

۱۳۱۱- و در آن کتاب نقل شده از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که فرمود خوشبحال کسیکه زندگی او بمثل زندگی سگ باشد و در آن ده خصلت است : اول آنکه نیست برای او مالی : دوم آنکه نیست برای او منزلتی : سوم آنکه زمین تمام خانه و مسکن او است : چهارم آنکه بیشتر اوقات میباید گرسنه : پنجم آنکه بیشتر اوقات ساکت است : ششم آنکه میچرخد شب و روز اطراف خانه و انجام وظیفه میکند : هفتم آنکه قناعت میکند بآنچه بیندازند

والثامن له لو ضرب صاحبه مائة جلدة لم يترك باب دار صاحبه : والتاسعة يأخذ غدو صاحبه

ولا يأخذ صديقه : العاشرة اذا مات لم يترك من الميراث شيئاً .

۱۳۱۲ فی السفینه فی عصى قال عیسی بن مریم للحواریین تجبوا الی الله وتقرّبوا

الیه قالوا یروح الله بماذا نتحبب الی الله ونتقرّب الی الله قال بیغض اهل المعاصی والتمسوا

رضی الله بسطهم .

۱۳۱۳ و فیہ فی قصص قال الطیبی فی الخلاصه قال جعفر بن محمد الطالبی

صلی احمد بن حنبل و یحیی بن معین فی مسجد الرصافه فقام بین یدیهما قاص

فقال حدثنا احمد بن حنبل و یحیی بن معین قالا حدثنا عبدالرزاق قال حدثنا

معمر عن قتاده عن انس قال قال رسول الله من قال لا اله الا الله یخلق من کل کلمه منها

طائر منقاره من ذهب و ریشه مرجان و اخذ فی قصه من نحو عشرين ورقه : فجعل

احدینظر الی یحیی و یحیی بنظر الی احمد فقال انت حدثته بهذا فقال ما سمعت بهذا

الا هذه الساعة قال فسکتا جميعا حتی فرغ فقال یحیی یدیه ان تعال فجاء متوهماً لنوال

پیش او : هشتم آنکه اگر بزند صاحبش او را صد تازیانه ترک نمیکنند درب خانه صاحب خود را :

نهم آنکه بدشمن صاحبش حمله میکند اما بدوست او کاری ندارد : دهم آنکه وقتی مرد چیزی

نمیگذارد که وارث ببرد .

۱۳۱۲ - در کتاب سفینه نقل است که فرموده عیسی بن مریم ع : بخواورین خود دوست

شوید با خدا و نزدیک شوید بخدا : گفتند یروح الله چگونه دوست و نزدیک شویم بخدا فرمود

بدشمن داشتن اهل معصیت : و بخواهید رضای خدا بدشمنی و غضب اهل معصیت .

۱۳۱۳ - و در آن کتاب است که طیبی در کتاب خلاصه ذکر کرده که محمد طالبی گفت

نماز خواند احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه : و برخواست جلو آنها مرد قصه گوئی

و گفت حدیث کردم را احمد بن حنبل و یحیی بن معین از عبدالرزاق از معمر از قتاده از انس که

رسول خدا فرموده هر که بگوید لا اله الا الله خلق میشود از هر کلمه از آن پرندۀ که منقار او از

طلا و پراو از مرجان باشد و بعد بیان کرد حکایتی بمقدار بیست ورق : در این هنگام احمد

و یحیی بهم نگاه کردند و احمد به یحیی گفت آیا تو این کلام را گفته یحیی گفت من نشنیده ام

این قصه را مگر این ساعت و هر دو ساکت شدند تا اوفارغ شد : بعد یحیی اشاره کرد بدوست

که بیا : آمد با خیال و گمان اینکه چیزی بنا است به او بدهند : یحیی گفت چه کسی این مطلب

که گفتی برایت حدیث کرده : گفت احمد بن حنبل و یحیی بن معین : گفت من یحیی بن معین

یخیزه فقال له یحیی من حدثك بهذا فقال له احمد بن حنبل یوحی بن معین : فقال انا بن معین وهذا احمد بن حنبل ما سمعنا بهذا قطا فی حدیث رسول الله ﷺ فان كان و لا بد لك من الكذب فعلى غیرنا فقال له انت یحیی بن معین قال نعم قال الم ازل اسمع ان یحیی بن معین احمق و ما علمة الا هذه الساعة قال له یحیی و كيف علمت انی احمق قال كانه ایس فی الدنيا یحیی بن معین و احمد بن حنبل غیر كما : كتبت عن سبعة عن احمد بن حنبل غیر هذا قال فوضع كفه علی وجهه و قال دعه يقوم فقام كالاستهزاء بهما انتهى و قال ابو العباس المبرد فی الكامل و خبرت ان قاصاً كان یكثر الحدیث عن هرم بن حیان فاتفق هر م معه فی مسجد و هو یقول حدثنا هر م بن حیان مرة بعد مرة بأشیاء لا یعرفها هر م فقال له يا هذا اتر فنی انا هر م بن حیان ما حدثك من هذا الشیء قط قال له القاص و هذا یضامن عجائبك انه لیصلی معنای مسجد ناخمسة عشر رجلا اسم كل رجل منهم هر م بن حیان كيف توهمت انه لیس فی الدنيا هر م بن حیان غیرك و كان بالرقه قاص یكنی اباعقیل یكثر التحدث عن بنی اسرائیل فیظن به الكذب فقال له یوما الحجاج بن حنتمه ما كان اسم

و این هم احمد بن حنبل و نشندیم ما این مطلب را هیچگاه از احادیث رسول خدا ص و اگر الاولاد تو باید دروغ بگوئی بغیر مادروغ نسبت بده : گفت تو یحیی بن معین هستی گفت بلی : گفت همیشه من شنیده بودم که یحیی بن معین مردیست احمق و این مطلب را نفهمیده بودم تا این ساعت : یحیی گفت چگونه دانستی من احمقم : گفت بمثل اینکه در دنیا یحیی بن معین و احمد بن حنبل غیر شما دو نفر نیست : و حال آنکه من از هفده احمد بن حنبل و یحیی بن معین حدیث نوشته ام : یحیی آستین بصورت گذاشت و به احمد گفت بگذار برخیزد و برود و از جابر خواست باحال تمسخر به احمد و یحیی انتهى و ابو العباس مبرد در کتاب کامل نقل کرده که بمن خبر رسید قصه گوئی زیاد حدیث میکند از هر م بن حیان اتفاق افتاد که هر م روزی در مسجد با قصه گو جمع شدند : هر م دید که میگوید حدیث کرد مرا هر م بن حیان چنین و چنان بیک اموری که هر م آگاه نبود : هر م گفت ای مرد آیا میشناسی مرا که منم هر م بن حیان و نگفتم این امور که گفتی بتو هر م : قصه گو گفت این حرف تو از عجایب روزگار است : زیرا الان نماز میخواند با ما در مسجد پانزده مرد که اسم آنها هر م بن حیان است : و تو چگونه توهم کردی که نیست در دنیا غیر تو هر م بن حیانی در رقه بود مردی قصه گو که کنیه او ابو عقیل بود زیاد نقل حدیث میکرد از بنی اسرائیل و گمان دروغ گوئی به او برده میشد روزی حجاج پسر حنتمه به او گفت اسم گاو بنی اسرائیل چه بود : گفت حنتمه مردی از اولاد ابی موسی اشعری

بقرة بنی اسرائیل قال اسمها حنتمه فقال له رجل كان من ولدابی موسی الاشعری فی ای الکتب وجدت هذا قال فی کتاب عمرو بن العاص .

۱۳۱۴ فی ارشاد الدیلمی قال عَلَيْهِ السَّلَامُ فی خطبة اما بعد فان الدنيا قداد برت و آذنت بودا عوان الاخرة قدا قبلت و اشرفت باطلاع الاوان الیوم المضمار و غدا السباق و السبقه الجنة و الغایة النار افلا تائب من خطیئة قبل منیة الاعامل لنفسه قبل یوم یؤسه و حسرته الاوانکم فی ایام عمل من ورائه اجل فمن عمل فی ایام عمله قبل حضور اجله نفعه عمله و لم یضره اجله و من قصر فی ایام عمله خسرو ضره اجله الافاعملوا فی الرغبة کما تعملون فی الرهبة : الا انی لم ار کالجنه نام طالبها و لا کالنار نام هار بها و انه من لم ینفعه الحق یضره الباطل و من لم یستقم به الهدی یرده الضلال الی الردی الاوانکم قدام تم بنا الظن و دلتم علی الزادوان اخوف ما اتخوف علیکم اتباع الهوی و طول الامل تزودوا من الدنیافی الدنیاماتنجون به انفسکم .

به او گفت در کدام کتاب دیدی این اسم را گفت در کتاب عمرو بن العاص .

۱۳۱۴ - در کتاب ارشاد دیلمی ذکر شده که پیغمبر خدا در خطبه فرمود اما بعد بدرستی که دنیا پشت کرده و اعلام وداع کرده : و آخرت رو آورده و عمایقرب بما وارد میشود : آگاه باشید که امروز میدان عمل است و فردا روز نتیجه گرفتن و ثمره عمل بهشت است و آخر کار و حرص و دودیدن آتش آیه است توبه کننده از گناهش پیش از مرگ : آیه است عمل کننده برای نجات خودش قبل از رسیدن روز شدت و ندامت و حسرت : بدانید که واقع شدید در روز عمل که بعد او رسیدن مرگ است و آمدن اجل هر که کاری کند در روزیکه وقت کار است و هنوز اجل نرسیده نفع خواهد داد عمل او و مایه نجات او خواهد بود و رسیدن اجل زیان ندارد برای او : و هر که کوتاهی کند در وقت عمل زیان کرده و نرسیدن اجل مایه خسران او است : ای مردم عمل کنید هنگام رغبت و خوشی بمثل روز بیچارگی : آگاه باشید که ندیدم چیزی بمثل بهشت که بخواید طالب آن و نه بمثل آتش که بخواید خائف آن : و بدرستی که کسیکه بر خوردار نمیشود از حق و خوبی ضرر میرساند به او باطل : و کسیکه استفاده نکند از چراغ هدایت دور میکند او را گمراهی بسوی پستی و هلاکت : آگاه باشید که شما مأمور هستید بکویج کردن و راهنمایی شدید به زادو توشه و ترسناکترین چیزیکه ترسانم بر شما پیروی از هوی و درازی آرزوها است توشه بردارید از دنیا در دنیا به اموریکه نجات داده شود به آن شخص شما

۱۳۱۵ قال بعض العلماء يا اخي ان الموتى لم يبكوا من الموت لانه محتوم لا بد منه وانما يبكون من حسرة الموت كيف لا يتزودون من الاعمال الصالحة التي بها يستحقون الدرجات العلى ولانهم ارتحلوا من دار لم يتزودوا منها و حلوا بدار لم يعمروها فيقولون حينئذ يا حسرتى على ما فرطت فى جنب الله .

۱۳۱۶ منهاج البراعة دخل رجل على ابي ذر فقال يا ابا ذر ما رى فى بيتك متاعا ولا غير ذلك من الاثاث فقال ان لنا بيتا نوجه صالح متاعنا اليه فقال انه لا بد لك من متاع مادمت فيها فقال ان صاحب المنزل لا يدعنا فيه .

۱۳۱۷ الا لى عن ابن مسعود قال قال رسول الله ﷺ ليا تين على الناس زمان لا يسلم لذى دين دين الامن بفر من عين الى شاهر ومن جحر الى جحر كالثعلب باشباله قالوا ومتى ذلك الزمان قال اذا لم تنل المعيشه الا بمعاصى الله فعند ذلك حلت العزوبة قالوا يا رسول الله امرتنا بالتزويج قال بلى ولكن اذا كان ذلك الزمان فهلاك الرجل

۱۳۱۵ - در کتاب مجموعه ورام نقل است از بعضی از علما که فرموده‌ای برادر من مردگان از مرگ گریه نمیکنند زیرا مرگ حتمی و ناگریز است : و بدرستی که گریه میکنند از حسرت مرگ که چگونه توشه برداشتند از کردار نیک که بواسطه آن برسند مقامات عالیة بهشت و نیز گریه میکنند برای آنکه رفتند از خانه که جای عمل بود و توشه نگرفتند از آن و وارد شدند بخانه که آباد نکردند آنرا و اظهار ندامت و پشیمانی میکنند بجهت کوتاهی کردن در امور خدائی .

۱۳۱۶ - در کتاب منهاج البراعة است که وارد شد مردی برای ذر گفت ای ابا ذر نمیبینم در خانه تو متاعی و نه غیر متاعی از لوازم زنده گی گفت بدرستی که ما راست خانه که فرستادیم پسندیده از اثاث خود را آنجا : گفت ناچاری از مقداری از متاع مادام که در این خانه هستی : گفت بدرستی که صاحب خانه نمیگذارد ما بمانیم در این خانه .

۱۳۱۷ - در کتاب لالی از ابن مسعود نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر اینه بیاید بر مردم زمانی که سالم نماند برای صاحب دین دین او مگر برای کسی که فرار کند از قلعه بقله و از سوراخی بسوراخی مثل روباه با کودکان خود : عرض کردند چه زمانی خواهد بود آن زمان فرمود هنگامیکه با سباب معیشت نرسند مگر بوسیله معصیت و نافرمانی خدا : و فرمود آن زمان خواهد بود که عز و بت حلال خواهد بود عرض کردند یا رسول الله امر میفرمائی ما را بزناشویی (یعنی چطور است که آن زمان ترک آن حلال شود) فرمود بلی آن زمان که بشود

علی بن ابی‌طالب، فان لم یکن له ابوان، فعلى یدى زوجته واولاده، فان لم یکن له زوجة
 واولاد، فعلى یدى قرابته وجيرانه، قالوا: کیف ذالك؟ یارسول الله ﷺ قال: یغیرونه
 بضیق المعیشة ویكلفونه بما لا یطیق حتی یردوه مواد الهلکة. **مجموعه ورام** ۱۳۱۸
 ۱۳۱۸ مجموعه ورام وروی ان عیسی علیه السلام اشتد به المضرب والزعرور والمهرق
 یوما فجعل یطلب شیئاً یلجأ الیه فرفعت له خیمه من بعید فاتاها فاذا فیها امرأه
 فجاد عنھا فاذا هو بکھف فی جبل فاتاه فاذا فیہ اسد فوضع یدہ علیہ فقال اللهم لکلی
 شیئ ماوی ولم تجعل لی ماوی فاوحی الله تعالی الیه ماواک فی مستقر رحمتی وعزتی و
 جلالی لازوجتک یوم القیامۃ مائة حوریه خلقتھا بیدی ولاطعمن فی عرسک اربعة
 آلاف عام یوم منها کعمر الدنیا ولامرن منادیا ینادی ابن الزھار فی الدنیا زوروا عراس
 الزھاد عیسی بن مریم **مجموعه ورام** ۱۳۱۹ فی الارشاد قال رسول الله ﷺ ان الله لم یعط لیاخذ ولو انعم علی قوم لعل
 انعم وبقواما بقی اللیل والنهار ما سلبهم تلك النعم وهم له شاكرون الا ان یتجروا من

هلاکت مرد بدست پدر ومادر اوست . واگر نباشد برای او پدر ومادر هلاکت او بدست زن
 واولاد اوست ؛ واگر نباشد برای او زن واولاد هلاکت او بدست خویشان وهمسایگان اوست
 گفتند چگونه یارسول الله فرمود سرزنش میکنند او را بتنگی معاش ووادار میکنند او را بچیزی که
 واموردیکه توانائی ندارد تا وارد کنند او را بموارد هلاکت او را. **مجموعه ورام** ۱۳۱۸ -
 در کتاب مجموعه ورام روایت شده که حضرت عیسی علیه السلام را باران سختی
 گرفت وروزی رعد و برق شدید شد، در مقام برآمد بیابد محلی که پناه یابد آشکار شد برای
 او خیمه از دور چون رفت بسوی خیمه دید میان آن خیمه زنی است دور شد، از آن دید شواخ
 وغاری میان کوهی رفت که بآنجا پناه یبرد دید شیری خوابیده میان آن پس گذاشت دست خود را
 بر آن غار وگفت خدایا برای هر چیزی ماوا و محلی است ولی برای من محل وماوائی قرار
 ندادی ؛ خدا وحی کرد بسوی او که ماوی تو در قرارگاه رحمت من است ؛ قسم بعزت و
 جلالم که تزویج کنم تو روز قیامت صد حوریه که بدست با قدرت خود خلق کرده ام آنها را و
 هر اینه بخور نام در عروسی تو چهارهزار سال که یک روز آن بمقدار عمر دنیا باشد؛ و در پنجم
 منادی ندا کند کجا یمنند زاهدین در دنیا بیایند به بینند عروسی زاهد عیسی پسر مریم را ؛ آه
 در کتاب ارشاد است که رسول خدا فرمود پدرستی که عطا نمیکنی تا بستاند
 واگر انعام کرد بقومی نعمتی را باقی بماند مادامیکه شب وروز باقی است نمیگیرد از آنها آن

شکر الی کفر و من طاعة الی معصية. و ذلك قول الله تعالى ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا
 ما به با نفسهم. لکن در لغت و معنی این حدیث، و اینها از کتب التوفیق است که در لغت و معنی علی
 بن ابی حمزة از او روایت کرده است که در کلامه علیه السلام لاخیر فی العیش الالرجلین رجلک یزداد فی کل یوم
 خیراً أو رجلاً یتدارک سبیئاً بالتوبة و ائقی له بالتوبة والله لو سجد حتی ینقطع عنقه
 ما یقبل الله ذلک منه الا بولا یتنا اهل البیت الا من عرف حقنا و رزقنا فی الثواب فینا و
 رضی بقوته و ستر عورتی و دان الله بمحبتنا فهو آمن یوم القيامة. تمت قال ابو القاسم
و هذا من ۳۷۸ نقل عن ابوقدامة الشامي قال كنت امیر اعلى الجيش فی بعض الغزوات
 فدخلت بعض البلدان فدعوت الناس ورغبتهم بالجهاد و ذكرت فضل الشهادة و ما
 لاهلها ثم تفرق الناس و ركبت فرسی الی منزلی فاذا انا بامرأة من احسن الناس تنادی
 یا اباقدامة فمضیت ولم اجب فقالت ما هكذا کان الصالحون فوقعت فجائت و دفعت
 الی رقعة و خرقة مشدودة و انصرفت باکیة فنظرت فی الرقعة فاذا فیها مکتوب انت
 دعوتنا الی الجهاد و رغبتنا فی الثواب و لا قدرة الی علی ذلک فقطعت احسن ما فی و هما

نعمت را در صورتیکه شکر گذار باشند: مگر آنکه برگردند از شکر گذاری بسوی کفران: او
 انطاعت بسوی معصیت و این است قول خدای متعال ان الله الخ تمت قال ابو القاسم
من ۱۳۲ و در آن کتاب از کلام آنحضرت نقل است که فرموده است نیست خیر در زندگی
 مگر برای دو فرد یکی آنکه بیفزاید در هر روزی عمل نیکی و دیگری کسیکه جبران کند گناه
 و معصیت را بتوبه و شیمانی: و فرمود کهجا میسور و ممکن است برای اتوبه: بخدا قسم اگر
 سجده کند تا باندازه که قطع شود استخوان گردن او قبول نمیکند خدا توبه را از او مگر
 بدوستی ما اهل بیت رسالت: آگاه باشید هر که بشناسد حق ما را و امید ثواب ببرد در باره ما
 و راضی باشد بقوت و ستر عورت و بخدا نزدیک شود بمحبت ما پس او ایمن است روز قیامت
تمت من ۱۳۲ نقل شده از ابوقدامة شامی که گفت: جنگی که امیر بودم بر لشکر در بعضی از
 جنگها پس داخل شدم به بعضی از بلاد و خواندم مردم را بجنگ و جهاد و تحریص کردم بر آن
 و ذکر کردم فضیلت شهادت را و بیان کردم اجر و ثوابهای را که برای اهل جهاد هست: چون
 پراکنده شدند مردم و سوار اسب شدم که بروم: بر خوردم بزنی که از نیکوترین مردم بود و
 بمن بانگ زد: ابوقدامة من رفتم که بروم و جواب ندم: گفت مردان اینطور نبودند ایستادم تا
 رسید و داد بمن کاغذی و پارچه بسته شده و برگشت با حال گریان رقعه را گشودم دیدم در آن
 نوشته شده تو ما را دعوت کردی بجهاد و ترغیب کردی بثواب و مرا قدرت و پادای جهاد نیست

ضفیر تائی و انفذتہما الیک لتجعلہما قید فرسک لعل اللہ یرى شعری قید فرسک فی سبیلہ فیغفر لی فلما کان صبیحة القتال فاذا بغلام بین یدی الصفوف یقاتل خاسراً فتقدمت الیہ فقلت یا قتی غلام غر راجل ولا آمن ان تجول الخیل فتطأک بارجلہا فارجع عن موضعک هذا فقال انا امرنی بالرجوع وقد قال اللہ تعالیٰ یا ایہا الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا احفوا فلا تولوہم الادبار وقرء الایة الی آخرہا فحملتہ علی ہجین کان معی فقال یا ابا قدامہ اقرضنی ثلاثہ اسہم فقلت هذا وقت قرض فما زال یلح علیّ حتی قلت بشرط ان من اللہ علیک بالشہادۃ اکون فی شفاعتک قال نعم فاعطیتہ ثلاثہ اسہم فوضع سہماً فی قوسہ ورمى بہ فقتل رومیاً ثم رمی بالآخر فقتل رومیاً وقال السلام علیک یا ابا قدامہ سلام مودع فجاءہ سہم فوقع بین عینیہ فوضع رأسہ علی قبر بوس سرجہ فقدمت الیہ فقلت لاتنسہا فقال نعم ولكن لی الیک حاجۃ اذا دخلت المدينہ فأنت والدتی وسلم خرجی الیہا واخبرہا وہی التی اعطتک شعرہا لتقید بہا فرسک و سلم علیہا فہی العام الاول اصیبت بوالدی وفي هذا العام بی ثم مات فحفرت لہ ودفنتہ :

ولی جدا کردم از خود عزیزترین چیزی کہ با من بود وآن دو گیسوی من است و فرستادم نزد شما کہ آنرا افساراسب خود کنی با امید آنکہ شاید خدا بہ بیند موی مرا افساراسب شما کہ در راه خدا میجنگید و مرا بیامرزد: و چون صبح روز جنگ شد جوانی دیدم جلوف جلال میکند با حال نومیدی رفتم بسوی او و گفتم ای جوان پسر بچہ هستی با جرئت و پیادہ و گفتم میترسم بر تو کہ لشکر جولانی کند و تو پامال شوی : بر گرد از این محل خطری: جوان گفت امر میکنی کہ بر گردم و حال آنکہ خدای متعال بمضون این آیه حرام کردہ فرار را و خواند آیه شریفہ یا ایہا الذین آمنوا تا آخر در این وقت سوار کردم او را براسب پیر و اماندہ کہ با من بود : جوان گفت ای ابو قدامہ میشود قرض بدهی بمن سہ چوبہ تیر گفتم این وقت قرض دادن است پس بمن پیچید و اصرار و الجاح کرد من گفتم بہ او بتو میدہم بشرط آنکہ اگر خدا منت بتو گذاشت و شہادت نصیب شد مرا شفاعت کنی: گفت قبول دارم : پس دادم سہ تیر بہ او: یکی را بکمان گذاشت و انداخت بطرف دشمن و دشمنی را کشت : بعد تیر دیگری زد و نفر دیگری ہلاک کرد : در این بین سلام کرد بمن سلام وداع تیری از طرف دشمن آمد و بہ پیشانی و بین دو چشم او وارد شد سر خود را گذاشت بر قبر بوس زین اسب : من رفتم و گفتم سفارش من فراموش نکنی (یعنی شفاعت) در همان حال گفت بسیار خوب : ولی مرا بسوی تو حاجتی است : و وقتی مدینہ رفتی برو پیش مادرم و خرجین مرا بہ او بدہ و مادرم همان زنی است کہ موہای خود را

فلما هممت بالانصراف عن قبره قدفته الارض فالتقه على ظهرها فقال اصحابه غلام غر
ولعله خرج بغير اذن امه فقلت ان الارض لتقبل من هو شر من هذا فقامت وصليت
ركعتين ودعوت الله فسمعت صوتا يقول يا ابا قدامه اترك ولي الله فما برحت حتى نزلت
عليه الطيور فأكلته فلما اتيت المدينة ذهب الى دار والدته فلما قرعت الباب خرجت
اخته التي فلما راتني عادت الى امها وقالت يا امه هذا ابو قدامه وليس معه اخي وقد
اصبنا في عام الاول بابي وفي هذا العام باخي فخرجت امة فقالت امعز يا امه منيا فقلت
مامعنى هذا قالت ان كان مات فعزني وان كان شهيدا فهنتني فقلت لا بل مات شهيدا فقالت
له علامة فهل رايتها قلت نعم لم تقبله الارض ونزلت الطيور فاكلت لحمه وترك عظامه
فدفنتها فقالت الحمد لله فسلمت اليها الخرج ففتحتة و اخرجت منه مسحا وغلا من
حديد وقالت انه كان اذا جنه الليل لبس هذا المسح وغل نفسه بهذا الغل و ناجي مولاه و

جهة افسار است بتوداد وسلام مرا به او برسان : اوسال اول بمصیبت پدرم گرفتار شد و امسال
بمصیبت من گرفتار شد : وبعد از این کلام از دنیا رفت : حفیره کندم و دفن کردم او را خواستم
بروم دیدم از قبر بیرون افتاد : رفقای او گفتند جوانی بود مترس شاید بدون اذن مادرش آمده
بجنگ : گفتم زمین هراینه قبول میکند بدتر از این را : پا شدم دور کعت نماز خواندم و خدارا
خواندم درباره اوصدائی شنیدم که ای ابو قدامه : و ابگذار ولی و دوست خدا را پس واگذار
کردم و از محل خود نرفتم که دیدم پرنده گانی بجزاژه او رو آوردند و خوردند او را چون
بمدینه رسیدم رفتم بسراغ مادر او بدرخانه اش پس از آنکه در زدم دیدم خواهر او آمد بسوی
من تا مرا دید برگشت بطرف مادرش و صدا زد مادر ابو قدامه آمده و نیست با او برادرم و
آنچه معلوم است این است که سال اول بمصیبت پدر مبتلا شدیم و امسال بمصیبت برادرم مادر
آن جوان بیرون آمد و گفت آیا بتعزیت من آمدی یا بمبارکباد : گفتم چه معنا دارد این حرف
گفت اگر پسر من باجل خود مرده تعزیت بگو بمن واگرد راه خدا شهید شده تبریک بگو :
گفتم نه بلکه شهید شده در راه خدا : گفت برای پسر من نشانه است آیا دیده تو آن علامت
و نشانه را : گفتم بلی زمین او را قبول نکرد و پرندگان خوردند گوشت او را و استخوانهای
او را من دفن کردم : زن گفت الحمد لله و من خرجین پسر را به او دادم گشود خرجین را و
در آورد پلاسی و غل و زنجیری از آهن و گفت پسر من عادتش این بود که شب که میشد میبوشید
این پلاس و بگردن خود غل میانداخت و با خدا و مولای خود مناجات میکرد و میگفت خدایا

قال فی مثل حاجته اللّهی احشرونی فی احوال کل الطیور فانستجاب الله لسلبجانه دعائه
رحمه الله. نعمه انت و منه سابقا و لاحقاً ان اطلقه عما نذا یفعل و یفعل علیما
شمار ۱۳۲۲ و فیله قال رسول الله ﷺ یأتی علی الناس زمان بطونهم آلهمهم و نساءهم
قبلتهم و دنائیلهم دینهم و شر فیهم متاعهم لا یبقی من الایمان الا اسمه و لا من الاسلام الا
رسمه و لا من القرآن الا درسه: مساجدهم معمورة و قلوبهم خربة علمائهم اشر خلق الله
علی وجه الارض فحینئذ ابتلاهم الله بزرع خصال: جور من السلطان: و قحط من
الزمان و ظلم من الولاة و الحکام: و شرکة مع العدو: فتعجب الصحابه قبل یا رسول الله
ایعبدون الاضام قال نعم کل درهم عندهم صنم: الملقبة و اعمت تلة لجهنم لافه تمه لدا
شمار ۱۳۲۳ فی الکشکول کتب المنصور العباسی الی ابی عبد الله علیه السلام جعفر بن محمد
الصادق لم لا تعشانا کما یعشانا الناس فأجابہ علیه السلام لیس لنا من الدنیا ما نخافک علیه ولا
عندک من الاخرة ما نرجو کله و لانت فی نعمه فنهتیک و لافی نعمة فنعزبک بها: فکتب
المنصور الیه تصحبنا لتنصحننا: فکتب الیه ابو عبد الله علیه السلام من یطلب الدنیا لا ینصحبک
و من یطلب الاخرة لا یصحبک
مرا از شکم و شکمبه پرنده گان بمحشر یا اور و خدا دعای او را معلوم است با جابت و ساند و رحمت
خدا بر او. من یطلب الدنیا لا یصحبک و من یطلب الاخرة لا یصحبک
شمار ۱۳۲۴ و در آن کتاب است که رسول خدا فرمود: بیاید زمانی بر مردم که شکم آنها خدایان
آنها باشد و زنان آنها قبله آنها و دینار و پول دین آنها و شرافت و آبروی آنها امتعه و اسباب
آنها: باقی نماند از ایمان مگر اسمی و نه از اسلام مگر آثاری و نه از قرآن مگر درسی: و
مسجدهاشان آباد باشد و دلهاشان خراب و ویران: علمای آنها شریر تر بن خلق خدا باشند
بروی زمین: در این هنگام مبتلا کنند خدا آنها را بچهار بلیه: جور و ستم پادشاه: قحط و کم یابی
خودا کنی زمان: ظلم و بیاد گری امراء و حکومتها: و همراهی با دشمنان: اصحاب رسول خدا
تعجب کردند و گفته شد یا رسول الله آیا بت امیر مستند: فرمود بلی هر درهمی نزد آنها بتی است
شمار ۱۳۲۵ در کتاب کشکول نقل شده که نوشت منصور عباسی کاغذی با نام جعفر صادق علیه السلام
که چرا شما بدیدن ما نمیآئید هما نظوریکه دیگران میآیند: جواب نوشت حضرت که نیست
برای ما از دنیا چیزیکه بترسیم از تو بر آن: و نه هم نزد تو از آخرت چیز است که بامید آن

۱۳۲۴ هـ. ق. وفي الكشكول أيضاً قال الاحنف سهرت ليلة في طلب كلمة لارضى بها
سلطاناً ولا يخطئ بها راي فلما وجدتها انبى مفضلها لقاها هلمة ^{التي} زينته قال لهما
۱۳۲۵ في الكشكول تكلم الناس عند معاوية في يزيد لعنه الله ابنة انا اخذ له
البيعة وسكت الاحنف فقال له معاوية تكلم بالابا بحر فقال: اخافك ان صدقت واخاف الله
ان كذبت ولم ارفه في عتق مني الا لهما راي في قصة بلقاء الديق بالابا بحر في روضة
۱۳۲۶ في السفينه قال الشهيد قده كما عن ار بعينه نقلت من خط السيد العالم
صفي الدين محمد بن معد الموسوي بالمشهد المقدس الكاظمي في سبب تسمية السيد
المرتضى بعلم الهدى انه مرض الوزير ابو سعيد محمد بن الحسين بن عبد الصمد في سنة
عشر بن واربعمائة فرأى في منامه امير المؤمنين علي بن ابي طالب ^{عليه السلام} يقول قل لعلم
الهدى يقرء عليك حتى تبرء فقال يا امير المؤمنين ومن علم الهدى قال ^{عليه السلام} علي بن
الحسين الموسوي فكتب الوزير اليه بذلك فقال المرتضى رضي الله عنه: الله الله في

پيش تو بيايم ونه مصيبتی بتور سیده که تسلیت دهم تورا بان: ونه در نعمتی دیدم تورا تا تبریک
گویم تورا: منصور نوشت خوب است همنشین ما شوی تا پند دهی مارا: حضرت علیه السلام
در جواب نوشت هر که دنیا طلبد پند ندهد تورا: وهر که طالب آخرت باشد واهل آن همنشین
نگردد تورا.

۱۳۲۴ - و نیز در کشکول است که احنف گفت شبی تا صبح نخوابیدم و طلب کردم کلمه
بیابم که راضی کنم پادشاه را و بغضب نیاید خدا نیافتم همچو کلمه
۱۳۲۵ - در کتاب کشکول نقل شده که مردم سخن را نندند نزد معاویه در باره یزید لعنه الله
پسر معاویه هنگام گرفتن بیعت برای او و احنف چیزی نگفت و ساکت بود معاویه به او گفت
تو نیز سخن بگو: گفت اگر راست بگویم از تو میترسم: و از خدا میترسم اگر دروغ بگویم
۱۳۲۶ - در کتاب سفینه نقل شده که در کتاب اربعین شهید است از خط سید عالم
صفي الدين محمد پسر معد موسوي در حرم مطهر موسى الكاظم ع درباره نامیدن سيد مرتضى را
بعلم الهدى که مريض شد ابو سعيد محمد بن حسين پسر عبد الصمد که وزير بود در سال چهارصد و
بيست در خواب ديده امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام را که فرمود بگو بعلم الهدى دعا
بخواند بر تو تا خوب شوى عرض کرد علم الهدى که است فرمود علي بن الحسين الموسوي: پس
نوشت وزير مطلب را بسيد مرتضى سيد فرمود براي خدا بگذرد اذ اين لقب براي من و براي

امری فان قبولی لهذا للقب شناعة علی فقال الوزير ما كتبت الا بما لقبك به جدك امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فعلم القادر الخليفة بذلك فكتب الى المرتضى تقبل يا علی بن الحسين ما لقبك به جدك فقبل و اسمع الناس .

۱۳۲۷ فی الكشكول مما اوحى الله سبحانه الى موسى علی نبينا وآله و عَلَيْهِ السَّلَامُ يا موسى كن خلق الثياب جديدا للقلب تخفى علی اهل الارض وتعرف فی السماء .

۱۳۲۸ وفيه لقی صاحب سلطان حكیما فی الصحراء يتبلع العلف ويأكله فقال له لو خدمت المملوك لم تحتج الى اكل العلف فقال الحكيم لو اكلت العلف لم تحتج الى خدمة المملوك .

۱۳۲۹ وفيه ورؤی اعرابی ماسكاً بحلقة باب الكعبة وهو يقول عبدك بيا بك زهبت ايامه و بقيت آثامه وانقطعت شهواته و بقيت تبعاته فارض عنه فان لم ترض عنه فاعف عنه يعفو المولى عن عبده وهو غير راض عنه .

۱۳۳۰ وفيه قيل لبعضهم ما حملك ان تعتزل عن الناس فقال خشيت ان اسلب

من زينده نيست قبول كنم بواسطة بزرگی معنای آن : وزير گفت ننوشتم مگر بآنچه جدت امیر المؤمنین لقب داده تورابه آن از طرفی هم خلیفه قادر از قضیه باخبر شد و اونوشت بسوی سید که قبول کن لقبی را که جدت بتوعنایت کرده پس قبول کرد و بمردم نیز فهماند .

۱۳۲۷ - در کتاب کَشْكُول است از جمله اموری که وحی کرد خدای متعال بحضرت موسی ع ای موسی بوده باش بالبأس کهنه و دل تازه و نو : مخفی باش از اهل زمین و معروف در آسمان :

۱۳۲۸ - و در همان کتاب است که ملاقات کردیم پادشاهی حکیمی را در صحرا که علف جمع میکرد و میخورد: بحکیم گفت اگر خدمت پادشاه میکردی احتیاج نداشتی علف بخوری: حکیم در جواب گفت اگر علف میخوردی احتیاج بخدمت پادشاه نداشتی .

۱۳۲۹ - و در همان کتاب است دیده شد اعرابی حلقه کعبه را گرفته و میگوید بنده تو در خانه تو است در حالیکه ایام عمرش تمام شده و گناهاش باقی مانده : قوای شهویه اش تمام شده و آثار آن باقی مانده : خدایا راضی شو از او و اگر نه ببخش او را : آقا میگذرد از بنده و حال آنکه از او راضی نیست .

۱۳۳۰ - و در آن کتاب است که مردی بدیگری گفت چه شده که از مردم کنار میگیری:

دینی ولا اشعر وهذا اشارة منه الى مسارقة الطبع واكتسابه الصفات الذميمة من قرناء
السوء .

۱۳۳۱ وفيه وفد حاجب بن زرارة على انوشیروان فاستأذن عليه فقال للحاجب
سله من هو فقال رجل من العرب فلما مثل بين يديه قال انوشیروان من انت قال سيد
العرب قال اليس زعمت انك احدهم فقال اني كنت كذلك ولكن لما اكرمني الملك
بمكالمته صرت سيدهم فامر يحثوفيه درا .

۱۳۳۲ في السفينه عن قيس بن حازم قال جاء رجل الى معاوية فسأله عن مسألة
فقال سل عنها علي بن ابيطالب فهو اعلم بها فقال الرجل قولك احب الي من قول علي
فقال معاوية بئسما قلت ولثوم ماجئت به لقد كرهت رجلا كان رسول يهزئه العلم هذا
وقد قال النبي يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي ولقد كان
عمر بن الخطاب يسئله ويأخذ عنه ولقد شهدت عمر بن الخطاب اذا استشكل عليه شئ
فقال هيهنا علي بن ابيطالب ثم قال معاوية للرجل قم لا اقام الله رجلك ومحا اسمه عن
الديوان .

گفت میترسم دینم از من گرفته شود و نفهم .

۱۳۳۱ - و در آن کتاب است وارد شد حاجب پسر زراره بر انوشیروان اذن گرفت که
داخل شود انوشیروان گفت بدربان پیرس خود را معرفی کند گفت مردی هستم عرب : پس از
ورود انوشیروان پرسید تو که هستی گفتم من آقای عرب هستم : گفت مگر تو نگفتی من فردی
از عرب هستم : گفت فردی بودم از عرب : ولی بعد از صحبت با پادشاه آقای عرب شدم :
دستور داد دهان او را پر کردند از جواهر :

۱۳۳۲ - در کتاب سفینه نقل شده از قیس پسر حازم که گفت آمد مردی نزد معاویه و پرسید
از او مسئله گفت پیرس از علی بن ابيطالب زیرا که عالم تراست بان: آن مرد گفت کلام تو را من
دوست دارم از کلام علی: معاویه گفت بد کلامی گفتمی و تو نسبت با آنچه گفتمی ملامت میشوی: هر اینه
خوش نداری مردی را که چشانیده به او علم را چشانیدنی رسول خدا و فرموده درباره او پیغمبر یا
علی تو بمنزله هارونی بموسی نسبت بمن مگر آنکه نبوت بعد از من منقطع است: و علی چنان
کسی است که عمر بن الخطاب در مسائل به او رجوع میکرد و از او کسب تکلیف میکرد: و من خود

۱۳۳۳- از ارشاد عن النبی انه قال صلى الله عليه وآله لاصحابه المؤمنون اكرموا علي الله ان يرمو عليه اربعون يوماً لا يحصه الله فيها من ذنوبه وان الخدش والعثرة والارش وانقطاع الشسع او اختلاج العين واشباه ذلك ليمحص به وليتنا من ذنوبه وان نعتم لا يدري وجهه تنانيمه ناميشه اناك هيدني ربي لثملمة بجان مراح القهقهه نه ملس

۱۳۳۴- منهاج البراعة وفي روضة الكافي باسناده عن ثوير بن ابي فاخته قال سمعت علي بن الحسين عليهما السلام يحدث في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال حدثني ابي انه سمع اباة علي بن ابيطالب عليهما السلام يحدث الناس: قال اذا كان يوم القيامة بعث الله تبارك وتعالى الناس من حفرهم عزلاً مهلاً جرراً في صعيد واحد بسوقهم النور وجمعهم الظلمه حتى يقفوا على عقبه المحشر فيركب بعضهم بعضاً ويزدحمونها فيمنعون من المضي فيشتد انفاسهم ويكثر عرفهم ويضيق بهم امورهم ويشتد ضجيجهم ويرتفع اصواتهم: قال عليهما السلام وهو اول هول من احوال القيامة قال فتشرف الجبار تك وتعالى عليهم من فوق عرشه في ظلال من الملائكة فيأمر ملكاً من الملائكة فينادي فيهم

ناظر بودم که عمر بن الخطاب هر گاه مشکل میشد براو چیزی میگفت اینجاست برای حل آن علی بن ابیطالب: وبعدهماویه گفت بأن مرد بر خیز خدا ثابت نگه ندارد قدمهای تورا: وبعدهم اسم او را از دفتر جبره خواران محو کرد

۱۳۳۳- در کتاب ارشاد دیلمی وارد است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله مؤمن گرامیتر است نزد خدا از اینکه بگذرد براو چهل روز و خدا او را تطهیر نکند از گناهایش و فرمود وارد شدن خراش و لغزیدن و حتی پاره شدن بند کفش و پرش چشم و اینگونه امور کوچک برای خلاصی مؤمن است از گناه و خلاصی دوست ما است از گناه و همچنین است ورودغمی که نمیفهمد راه ووجه آنرا

۱۳۳۴- در کتاب منهاج البراعة ج ۱۲ نقل شده از روضه کافی از ثوير پسر ابي فاخته که گفت شنيدم از علي بن الحسين عليه السلام که بيان ميکرد در مسجد رسول خدا ص و مي فرمود حديث کرد مرا پدرم که شنیده از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام که اینطور بیان میکرده برای مردم: روز قیامت که بشود بر میانگیزد خدای متعال مردم را از قبورشان عاری و برهنه و دست خالی از همه چیز در یک وادی که میرانند آنها را آتش و فرامیگیرد آنها را تاریکی تا آنکه باز داشته میشوند در عقبه محشر و میافتند بعضی بروی بعضی و مزاحم یکدیگرند در مکان و بهمین جهت منع میکنند از حرکت: و حتی سخت میشود نفس کشیدن آنها (خدایا)

يا معشر الخلاق انصتوا واستمعوا مناد الجبار: قال فيسمع آخرهم كما يسمع اولهم: قال
 فتمنكر اصواتهم عند ذلك وينخشع ابصارهم ويضطرب فرأضهم و تفرع قلوبهم و
 يرفعون رؤسهم الى ناحية الصوت مهطعين التي الداعي قال فعند ذلك يقول الكافر هذا
 يوم عسر: قال فيصرف الجبار عز ذكره عليهم فيقول: انا الله لا اله الا انا الحكيم
 العدل الذي لا يجوز اليوم احكم بينكم بعد لي وقسطي لا يظلم اليوم عندي احد ليوم
 آخذ للضعيف من القوى بحقه واصاحب المظلمة بالقصاص من الحسنات والسيئات و
 اتيب على الهيات ولا يجوز هذه العقبة عندي ظالم ولا احد عنده مظلمة الا مظلمة بهما
 صاحبها و اتيبه عليها و آخذله بها عند الحساب فتلازموا ايها الخلاق و اطلبوا بمظالمكم
 عند من ظلمكم بها في الدنيا: و اناشهد لكم عليهم و كفى لي شهيدا قال فيقارفون و
 يتلازمون فلا يبقئ لاحد له عندا حدم مظلمة او حق الا لزمه بها: قال فيمكنون ماشاء الله
 فيشتمد حالهم و ينكر عرقهم و يشتمد غمهم و اير ترفع اصواتهم بضجيج شديد فيتمنون
 المخلص بتراء مظالمهم لاهلها: قال و يطلع الله عز وجل على جهدهم فينادي مناد من
 بمحمد و آلس در آن حال باين سگ رو سياه نويسنده زخم بفرما) و فرمود در آن حال عرق
 زياد ريزش ميکنند و کارشان سخت ميشود و ناله شان شديد ميشود و صداهايشان بلند ميشود و
 فرمود اين اول هول است از احوال قيامت فرمود در اين هنگام سطوت و عظمت حضرت جبار
 تبارك و تعالی بر مردم مستولي ميشود و امر و دستور ميرسد بملکی از ملائکه که ندا کند در
 ميان مردم
 اي گروه خلاق ساکت شويد و بشنويد ندای خالق جبار جل و علا را: فرمود پس ميشنود
 آخر آنها همانطور يکه ميشنود اول آنها: فرمود پس ساکت ميشود صداها: و نگران ميشود چشمان
 آنها با حال خوف و دهشت: و لرزان ميشود قوائم آنها: و ترسان ميشود دلهاى آنها و بلند ميکنند
 سرها را بسوی آن ندا: و گوش فراميدهند بآن ندا: فرمود در اين هنگام است که کافر ميگويد
 اين است روز شدت و سختی: فرمود در اين وقت استيلاء خدای جبار ملاحظه ميکنند که ميفرمايد
 منم خدائيکه نيست غير ذات مقدس من الله و پرورد گاری جز ذات مقدس من حاکم عادل يکه ظلم و
 جور در حکم او نيست: امروز حکم کنم بين شما بعدالت و قسط و ميانه روی: ظلم نشود باحدی در
 محکمه عدل ما: امروز حق ضعيف و ناتوان از مستمگر گرفته ميشود: و از کسان يکه ظلم کرده اند
 حق مظلوم اخذ ميشود بقصاص کردن در مقابل گناهان ظالم از خوبی ها و حسنات او: و امروز به

عند الله تبارك و تعالی بسمع آخرهم كما يسمع اولهم يا معشر الخلائق انصتوا الداعي الله تبارك و تعالی واسمعوا: ان الله تبارك و تعالی يقول انا الوهاب: ان اجبتم ان توابوا فواهبوا وان لم توابوا اخذت لكم بمظالمكم قال فيفرون بذلك لشدة جهدهم وضيق مسلكهم و تراحمهم: قال فيهب بعضهم مظالمهم وجاء ان يتخلصوا امامهم فيه و يبقى بعضهم فيقول يارب مظالمنا اعظم من ان نهبها: قال عَلَيْكُمْ فينادى مناد من تلقاء العرش اين رضوان خازن الجنان جنان الفردوس قال: فيأمر الله عز و جل ان يطلع من الفردوس قصر من فضة بما فيه من الانية و الخدم قال فيطلعه عليهم في حفاة القصر الرصايف و الخدم قال فينادى مناد من عند الله تبارك و تعالی يا معشر الخلائق ارفعوا رؤسكم فانظروا الى هذا القصر قال فيرفعون رؤسهم فكلهم يتمناه قال: فينادى مناد من عند الله يا معشر الخلائق هذا الكل من عفى عن مؤمن قال: فيعفون كلهم الا القليل: قال فيقول الله عز و جل

بخششها و گذشتها ثواب میدهیم و نمیگذرد از این عقبه ظالم و ستمگری و نه کسیکه در ذمه او مظلّم باشد از کسی مگر آنکه ببخشد صاحب آن مظلّمه و ماثواب و جزای بخشش او را بدهیم. و امروز حقوق صاحبان حق میگیرم در وقت حساب پس مراجعه کنیدای بندگان و طلب کنید حقوق خود را از کسانی که ظلم کرده اند بشما در دنیا: و من شاهد من برای شما نسبت به ظلمیکه کرده اند و حقیکه بر آنها دارید و کفایت میکند شهادت ذات مقدس ما فرمود در این هنگام رجوع میکنند بیکدیگر و میشناسند یکدیگر را

پس باقی نمیماند برای احدی نزد کسی مظلّمه و حقی مگر آنکه ملزم میشود به اداء آن فرمود پس میمانند بهمین سختی حال و نگرانی بقدری که خدا عالم است و سخت میشود حالشان و زیاد میشود عرق آنها و شدید میشود غم آنها و بلند میشود صداهایشان باضجه های بسیار سخت پس در این وقت خواهان خلاصی از این حال هستند و لو بوا گذاری حقوقشان بکسانی که بر آنها حق دارند: و فرمود چون خدا آگاه است بر سختی حال آنها منادی ندا میکند از قبل خدای متعال بطوریکه میشوند آخر آنها بمثلیکه میشوند اول آنها: ای گروه خلائق ساکت شوید بجهت ندای حق تبارک و تعالی و بشنوید: بدرستی که خدای متعال میفرماید من هستم بخشاینده اگر شما هم دوست دارید گذشت و بخشش را بگذرید و ببخشید یکدیگر را: و اگر نمیگذرید و نمیبخشید بگیرم حقوق شما را برای شما از کسانی که شما ظلم کرده اند، فرمود در این هنگام شاد میشوند بسبب این خطاب بجهة سختی حال و تنگی مکان و شدت فشار بیکدیگر: فرمود پس میبخشند بعضی حق خود را بامید خلاصی از شدتی که در آن هستند: ولی بعضی در مقام داد خواهی هستند و میگویند

لايجوز الى جنتى اليوم ظالم ولايجوز الى نارى اليوم ظالم ولا احد من المسلمين عنده مظلمة حتى يأخذها منه عند الحساب ايها الخلق استعدوا للحساب قال : ثم يخلى سبيلهم فينطلقون الى العقبة يلون بعضهم بعضا حتى ينتهوا الى العرصة و الجبار تبارك و تعالى على العرش قد نشرت الدواوين و نصبت الموازين واحضر النبيون والشهداء وهم الائمة يشهد كل امام على اهل عالمه بانهم قد قام فيهم بامر الله عز و جل ودعاهم الى سبيل الله قال فقال له رجل من قريش يا بن رسول الله اذا كان للرجل المؤمن عند الرجل الكافر مظلمة اى شئى يأخذ من الكافر وهو من اهل النار قال فقال له عَلَيْكَ تطرح من المسلم من سياته بقدر ماله على الكافر فيعذب الكافر بهامع عذابه بكفره عذابا بقدر ما للمسلم قبله من مظلمة : قال فقال له القرشى فاذا كانت المظلمة لمسلم

پروردگار ا ظلمهائیکه بماشده بزرگتر است از اینکه بگذریم از آنها فرمود پس منادی ندا میکند از عرش پروردگار کجا است رضوان بهشت بهشت فردوس پس امر میکند خدای متعال که اراکه دهد و بنمایاند.

از فردوس قصری از نقره با اوانی و ظروف و خدمتکار : فرمود پس مینمایاند و نشان میدهد قصری را با آنها در حالیکه در اطراف آن کنیزان و غلامان منتظر خدمت هستند : فرمود : در این هنگام منادی ندا میکند ای گروه خلائق بلند کنید سرهای خود را و بنگرید باین قصر پس بلند میکنند سرهای خود و تمام آنها تمنای آن قصر میکنند : فرمود : پس ندائی میرسد از طرف پروردگار، ای گروه خلائق این قصر مال کسی است که عفو کند و بگذرد از مؤمنی : فرمود : پس عفو میکنند و میگذرند تمام مردم از یکدیگر مگر اندکی : فرمود : پس میفرماید خدای متعال نرود بسوی بهشت ظلم کننده : و نرود بسوی آتش ظالمی و نه کسی از مسلمین که بر او حقی باشد : تا آنکه گرفته شود از آن ظالم حق مظلوم نزد حساب ای خلق مهیا شوید برای حساب : فرمود : بعد از آن رها میشود راه آنها و میروند بسوی عقبه بعدی بنحویکه بعضی پناه میبرند به بعضی تا میرسند بعرصه محشر و جبار تبارک و تعالی مستولی است بر عرش و دققرها گشوده شده بجهت حساب و میز آنها نصب میشود و حاضر میشوند پیغمبران و شهداء روز قیامت که آنها عبارتند از ائمه اطهار که شهادت میدهند امامی بر اهل عالم خود باینکه ائمه و پیشوایان قیامت کردند در میان آنها بامر خدای عز و جل و دعوت کردند و خواندند آنها را بسوی خدا و راه حق : راوی گفت مردی از قریش گفت یا بن رسول الله : هر گاه برای مرد مؤمن نزد کافر حق و مظلمه باشد در مقابل حق او از کافر چه چیز گرفته میشود و حال آنکه کافر خود از اهل آتش است گفت امام ع

عند مسلم كيف يؤخذ مظلومة من المسلم قال عليه السلام يؤخذ للمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حق المظلوم في زاد على حسنات المظلوم قال فقال له القرشي فان لم يكن للظالم حسنات قال : للمظلوم سيأت يؤخذ من سيأت المظلوم في زاد على سيأت الظالم .
 ۱۳۳۵ مجموعة ورام اراد بعض العباد تطليق امرأته فقبل له وما عيبتها قال فهل يتكلم احد بعيب امرئة فلما طلقها وتزوجت قيل قل الان عيبتها فقال هي امرأة غيري مالي ولها .

۱۳۳۶ قيل بينما الهادي بجر جان از سمع بين بسا تينها صوت رجل يغتني فقال علي به فقال له السندی بن شاهك ما شبه قصة هذا الخائن بقصة صاحب سليمان بن عبد الملك بن مروان فقال له الهادي فكيف كانت قصة : فقال له خرج سليمان في متمزه له ومعه حرمه فسمع صوت رجل يغتني فدعا بصاحب شرطة وقال علي بصاحب الصوت فأتاه

فرمود انداخته میشود از گناهان مسلمان بقدر حق او بر كافر و بهمان اندازه عذاب میشود كافر علاوه بر عذاب خودش مرد قرشي بامام گفت اگر مظلومه وحقى از مسلمانى باشد بر مسلمانى چگونه حق گرفته میشود از مسلمان امام عليه السلام فرمود گرفته میشود برای مظلوم از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم بر آن ظالم و افزوده میشود بر حسنات مظلوم بهمان اندازه قرشي عرض كرد اگر نباشد برای ظالم حسناتى فرمود برای مظلوم گناهاى هست گرفته میشود از گناهان مظلوم و افزوده میشود بر گناهان ظالم

۱۳۳۵ - در کتاب مجموعه ورام وارد است قصد کرد عابدی طلاق گوید عیال خود را گفته شد به او که چه عیبی دارد گفت آیا مرد سخن میگوید و کسی حرف میزند نسبت بعیب عیال خود پس از آنکه طلاق داد او را و شوهر کرد گفته شد حال بگو عیب او را گفت او همسر غیر است مرا با او چکار است .

۱۳۳۶ در کتاب مجموعه ورام است که هنگامیکه هادی عباى در جرجان رفته بود شنید میان باغات صدای مردی غنای خواند و تغنی میکند؛ هادی عباى که خلیفه بود گفت حاضر کنید مرد خواننده را سندی بن شاهك گفت بخلیفه چه در شباهت دارد قصه این مرد خائن بقصه مردیکه سليمان بن عبد الملك بن مروان به او بر خورد کرد؛ هادی گفت بسندی که چگونه بوده قصه او گفت بیرون شد سليمان بتفریح گاهی با حرم و زنان خود؛ شنید صدای مردی که تغنی و خوانندگی میکرد رئیس شرطه را خواست و گفت احضار کن صاحب صدا را آوردند او را سليمان گفت چه

فقال ما حملك على الغناء وانت بالقرب مني والى جانب حرمي اما علمت ان الفرس لتسهل فمستاني له الرماك : وان الثور ليخور فتسيم له البقر : وان الجمل ليهدر فتضبع له النوق وان الرجل ليغنى فتطوع له النساء : يا غلام جبهه فجبّه فلما كان في العام المقابل خرج سليمان الى الموضوع فقال عليّ بالذي جبيناه ان كان حياً فأتني به فقال له اما ان بعث فوفيناك واما وهبت فكافيناك فوالله مادعاها الا باسمه وقال يا سليمان قطعت نسلي وذهبت بماء وجهي وحرمتني لذتي ثم تقول اما بعث فوفيناك واما وهبت فقال لا والله حتى اقفانا وانت بين يدي الله عز وجل : وقال الهادي ردوا صاحب الشرطة واليقل له لا تعرض للرجل فهكذا ينبغي ان يكون سبيل من يجالس الملوك .

۱۳۳۷ مجموعه ورام ابن محبوب عن علي بن رافع قال كنت على بيت مال علي بن ابيطالب عليه السلام وكتبه وكان في بيته عقد لؤلؤ كان اصابه يوم البصرة قال فارسلت الي بنت علي بن ابيطالب عليها السلام فقالت له بلغني ان في بيت مال امير المؤمنين عليه السلام عقد

وادر کرد تو را که در قرب وجوار من و جانب و نزدیکی زنان من خوانند گمی کنی: آیا نمیدانی که هر گاه اسبشیهه بکشد میل میکند به او ماده یا نه؛ و هر گاه صدا کند گاو نر بشهوت میآید گاو ماده؛ و هر گاه صدا کند شتر نر باشتها میآید شتر ماده و هر گاه تنفی و خوانندگی کند مرد زن تسلیم او میشود و تن میدهد بعمل زشت: و صدازد جلاد قطع کن آلت او را و بفوری قطع کرد: چون سال بعد شد سلیمان رفت بهمان محل و گفت حاضر کنید آن مرد را که آن عمل با او کردیم اگر نمرده آوردند او را سلیمان به او گفت اگر میفروشی پول آن میدهیم و اگر میبخشی مانیز جزا میدهیم بتو سندی گفت بخدا قسم برای سلیمان احترامی قائل نشد و گفت سلیمان قطع نسل از من کردی و آبروی مرا بردی و از بهره برداری از زنان محروم کردی و حال میخواهی بی پول و بهابر گذار کنی: نه بخدا قسم جزا نمیخواهم باشد تا من و تو بمحضر پروردگار برسیم و خدا بین من و تو حکم کند: کلام باینجا رسید هادی صدازد بر گردانید رئیس شرطه را و گفته شود بان مردکاری نداشته باشد

۱۳۳۷ در کتاب مجموعه ورام نقل شده از ابن محبوب از علی بسر رافع که گفت من خزانه دار علی بن ابيطالب نسبت به بیت المال و نویسنده آنحضرت بودم و در میان اموال گردن بندی بود از لؤلؤ که بحضرت رسیده بود در بصره گفت فرستاد پیغامی بسوی من دختر علی بن

لؤلؤ و هو فی یدک و انا احب ان تعیرنی اتجمل به فی ایام عید الاضحی فارسلت الیها عاریة قلت مضمونة یا ابنة امیر المؤمنین فقالت نعم عاریة مضمونة مردودة بعد ثلاثة ایام فدفعته الیها وان امیر المؤمنین علیه السلام رآه علیها فعرفه فقال لها من ابن صاریک هذا العقد فقالت استعرتہ من علی بن رافع خازن بیت مال امیر المؤمنین علیه السلام لاترین به فی العید ثم اردہ قال فبعث الی امیر المؤمنین علیه السلام فجئته فقال اتخون المسلمین یا بن ابی رافع فقلت له معاذ الله ان اخون المسلمین فقال کیف اعرت بنت امیر المؤمنین العقد الذی فی بیت مال المسلمین بغير اذن و رضاهم فقلت یا امیر المؤمنین انها ابنتک و سألتنی ان اعیرها ایاه تترین به فاعرتها ایاه عاریة مضمونة مردودة وضمنته فی مالی وعلی ان اردہ مسلماً الی موضعه فقال رده من یومک وایاک ان تعود لمثل هذا : فتناک عقوبتی ثم اولی لانبیتی لو کانت اخذت العقد علی غیر عاریة مضمونة مردودة لکانت اذا اول هاشمیه قطعت یدها فی سرقة قال فبلغ مقالته ابنته فقالت یا امیر-

ایطالب علیه السلام که بمن خیر رسیده در میان اموال گردن بندی است از لؤلؤ و در تصرف تو و من میل دارم بعاریه بدهی بمن تا آنکه روز عید قربان خود را بآن زینت دهم گفت فرستادم و گفتم عاریه مضمونه باشد آن مخدره فرمود بلی عاریة مضمونه باشد که بعد از سه روز بر گردانم بعد از این قید گردن بند فرستادم امیر المؤمنین علیه السلام گلو بند را دید و شناخت فرمود از کجا بتور رسیده این گلو بند

عرض کرد عاریه کرده ام از خزانه دار شما علی پسر رافع برای آنکه بپوشم در عید و بعد بر گردانم: گفت حضرت مرا احضار فرمود و بعد فرمود بمن آیا خیانت میکنی پسر ابی رافع: عرض کرد پناه میبرم بخدا از اینکه خیانت کنم بمسلمین: فرمود چگونگی عاریه دادی به دختر امیر المؤمنین گلو بندی که در بیت المال مسلمین بود بدون اذن من و بدون رضایت مسلمین: میگوید گفتم یا امیر المؤمنین عاریه گیرنده دختر شما بود و از من درخواست کرد عاریه بدهم باو که در عید بپوشد و من هم عاریه دادم که بر گرداند و بعهده گرفتم در مال خودم که سالمأ بر گردانم بمحل خودش: فرمود بر گردان آنرا همین امروز و حذر کن که دو مرتبه چنین کاری کنی: که اگر کردی تنبیه خواهی شد: و بعد سزاوار مجازات بود دختر من اگر بغير عاریة مضمونه گرفته بود: و آن هنگام بود که از اول زن هاشمیه بود که دست او قطع شده بود بواسطه سرقت این کلام و خبر رسید بدختر امیر المؤمنین (ع) عرض کرد یا امیر المؤمنین من دختر

المؤمنين انا ابنتك وبضعة منك فمن احق بلبسه مني فقال لها امير المؤمنين عليه السلام يا بنت علي بن ابي طالب لاتذهبي بنفسك عن الحق : اكل نساء المهاجرين يتزين في هذا العيد بمثل هذا فقبضة منها وردته الى موضعه.

۱۳۳۸ مجموعه ورام عن النبي صلى الله عليه وآله من قال سبحان الله وبحمده سبحان الله

العظيم وبحمده ثلاثين مرة استقبله الغنى واستدبره الفقر وقرع باب الجنة .

۱۳۳۹ انوار البهيته وروى عن موسى القاسم قال قلت لابي جعفر الثاني عليه السلام قد

اردت ان اطوف عنك وعن ابيك فقيل لي ان الاوصياء لا يطاق عنهم فقال لي بل طف ما امكنتك فان ذلك جائز : ثم قلت له بعد ذلك بثلاث سنين اني كنت استأذنتك في

الطواف عنك وعن ابيك فأذنت لي في ذلك فطفت عنكما ماشاء الله ثم وقع في قلبي شئى فعملت به قال وما هو قلت طففت يوما عن رسول الله صلى الله عليه وآله فقال ثلاث مرات صلى الله

علي رسول الله ثم اليوم الثاني عن امير المؤمنين عليه السلام ثم طففت اليوم الثالث عن الحسن عليه السلام والرابع عن الحسين عليه السلام والخامس عن علي بن الحسين عليه السلام والسادس عن ابي

وپاره تن شما هستم کسی سزاوارتر نیست از من بیوشیدن آن: فرمود امیر المؤمنین (ع) ای دختر علی بن ابیطالب.

از حق و عدالت تجاوز مکن : آیا تمام زنیهای مهاجر بمثل چنین گلوبندی در این عید خود را زینت داده اند : خزانه دار می گوید گرفتم و بر گردانیدم بمحل خودش.

۱۳۳۸ - در مجموعه ورام نقل است از رسول خدا که هر که بگوید سبحان الله و بحمده

سبحان الله العظيم و بحمده سی مرتبه غنا به او رو آورد و پشت کند به او فقر و در بهشت بروی او باز شود.

۱۳۳۹ - در کتاب انوار البهیة روایت است از موسی پسر قاسم که گفت بحضرت جواد (ع)

عرض کردم گاهی قصد کرده ام بنیابت از شما و از پدر بزرگوارت طواف کنم بمن گفته شد که

اوصیاء بنیابت آنها طواف نمیشود : حضرت فرمود نه بلکه طواف کن آنچه میتوانی زیرا که

طواف از قبل آنها جائز است: بعد از سه سال خدمت حضرت رسیدم و عرض کردم من از شما

اجازه گرفتم در طواف از شما و از پدر بزرگوارت و شما اجازه دادی از این جهت طواف کردم

از شما و پدر بزرگوارت زیاد و بعد بنظرم و فکرم چیزی رسید و بان عمل کردم فرمود آن چه

بود : گفتم طواف کردم روزی بنیابت از رسول خدا (ص) حضرت سه مرتبه فرمود صلی الله علی

رسول الله عرض کردم روز دوم طواف کردم.

جعفر محمد بن علی علیه السلام و الیوم السابع عن جعفر بن محمد علیه السلام و الیوم الثامن عن ابیک موسی علیه السلام و الیوم التاسع عن ابیک علی علیه السلام و الیوم العاشر عنک یاسیدی و مولای و هؤلاء الذین ادين الله بولايتهم عليهم السلام فقال اذن والله تدين الله بالدين الذی لا يقبل من العباد غيره قلت و ربما طفت عن امك فاطمه صلوات الله عليها و ربما لم اطف : فقال علیه السلام استكثر من هذا فانه افضل ما انت عامله انشاء الله تعالى .

۱۳۴۰ و فيه عن ابی هاشم الجعفری رضی الله عنه قال سمعت ابا محمد علیه السلام يقول من الذنوب التي لا يغفر قول الرجل لیتنی لا وخذ الابهذا فقلت فی نفسی ان هذا هو الدقیق و ینبغی للرجل ان یتفقد من نفسه کل شیء فاقبل علی ابو محمد علیه السلام فقال صدقت یا ابا هاشم الزم ما حدثتک به نفسك فان الاشراك فی الناس اخفی من ديب الدر علی الصفا فی اللیلة الظلماء و من ديب الدر علی المسح الاسود .

۱۳۴۱ انوار البهیة قال ابو عبدالله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله نزل بارض قرعاء

از امیر المؤمنین علیه السلام بعد روز سوم طواف کردم از امام حسن (ع) و روز چهارم از امام حسین (ع) و روز پنجم از علی بن الحسین (ع) و روز ششم از محمد بن علی (ع) و روز هفتم از جعفر بن محمد (ع) و روز هشتم از پدر شما موسی (ع) و روز نهم از پدر شما علی (ع) و روز دهم از خود شما ای سید و مولای من: و اینها هستند کسانی که بخدا تقرب میجویم بسبب دوستی آنها علیهم السلام فرمود بخدا قسم متدین هستی نزد خدا بدینی که مقبول درگاه خدا نیست غیر آن: گفتم گاهی هم طواف میکنم از طرف مادر شما فاطمه سلام الله علیها و گاهی هم نمیکنم: فرمود این کار را زیاد بکن یعنی از مادرم زیاد طواف کن زیرا که آن افضل و برتر است از آنچه کردی انشاء الله تعالى .

۱۳۴۰- و در آن کتاب است از ابی هاشم جعفری که گفت شنیدم از امام حسن عسکری علیه السلام که میفرمود از جمله گناهایی که آمرزیده نمیشود گناهی است که کننده و عامل آن بگوید کاش من مؤاخذه نشوم مگر بهمین یعنی کوچک بشمارد آنرا: میگوید من در دلم گذشت که این سخت است و دقیق و سزاوار است که مرد و انسان متوجه خود باشد نسبت بهر گناهی: حضرت رو کرد بمن و فرمود بدرستی فکر کردی ای ابا هاشم از دست مده آنچه را که در قلب و فکر تو خطور کرد: زیرا که شرك آوردن مردم پنهان تر است از حرکت مورچه و اثر پای او بر روی سنگ سخت در شب ظلمانی و از حرکت مورچه بر روی پلاس سیاه

۱۳۴۱- و در آن کتاب است که امام ششم فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد بیک

ما بها من حطب قال فليأت كل انسان بما قدر عليه فجاؤا به حتى رموا بين يديه بعضه على بعض قال رسول الله ﷺ هكذا تجتمع الذنوب ثم قال ايّاكم والمحقرات من الذنوب فان لكل شيئ طالبا وان طالبا يكتب ما قدموا وآثارهم وكل شيئ احصيناه في امام مبين .

۱۳۴۲ کشکول الشيخ لماولى عثمان ابن عباس اتاه اصحاب رسول الله ﷺ يهتونه وابطأ عنه ابوذر وكان له صديقا فعاتبه ابن عباس فقال ابوذر سمعت رسول الله ﷺ يقول ان الرجل اذا ولّى ولاية تباعد الله عنه

۱۳۴۳ فى كشكول الشيخ دخل ابو حازم على عمر بن عبدالعزيز فقال له عظمى فقال اضطجع ثم اجعل الموت عند رأسك ثم انظر ما تحب ان يكون فيك فى تلك الساعة فخذبه الان وما تكره ان يكون فيك تلك الساعة فدعه الان فلعل الساعة قريب .

۱۳۴۴ وفيه دخل صالح بن بشر الزاهد على المهدي فقال له عظمى فقال له اليس

زمين بياض بي گياهى وبي هي زمي: فرمود هر كه بهر مقدار قدرت دارد هيزم جمع آورى كند و بياورد: پس آوردند و كود كردند بالايهم از همان زمين بي گياه : فرمود اين چنين جمع ميشود گناهان و بعد فرمود بگريزيد از گناهان كوچك كوچك .

۱۳۴۲- در كتاب كشكول شيخ نقل شده كه چون عثمان ابن عباس را بكارى واداشت و مأ مورتى داد آمدند اصحاب رسول خدا پيش ابن عباس و تبريك گفتند و تهنيت باو گفتند و اما ابوذر كندى كرد و نيامد با اينكه صديق و رفيق بود با او ابن عباس او را ملامت كرد: ابوذر در جواب گفت شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه وآله كه فرمود هر گاه مردى تصدى كند امارت و حكومتى را خدا او را از خود دور كند (البته بايد گفت امارت از قبل ستمگر جابرى بمثل عثمان نه مطلقا) .

۱۳۴۳- و در آن كتاب است كه وارد شد ابو حازم بر عمر بن عبدالعزيز به ابو حازم گفت مرا موعظه كن گفت مرگ را بگذار بالاي سرت و بخواب و بعد نظر كن به بين در چه حالى دوست دارى در ساعت مرگ باشى پس شروع كن الآن بآن: وجه عملى بد است و خوش ندارى كه مشغول باشى وقت مرگ پس الآن و بگذار آنرا شايد آن ساعت نزديك باشد و الساعة برسد .

۱۳۴۴- و در آن كتاب است كه وارد شد صالح بن بشر زاهد بر مهدى عباس مهدى گفت

جلس هذا المجلس ابوك وعمك قبلك قال باي: قال اكانت لهم اعمال ترجولهم النجاة بها واعمال يخاف عليهم الهلكة منها قال نعم قال فانظر فمارجوت لهم فيه فآته وماخفت عليهم فاجتنبه .

۱۳۴۵ فی السفینه فی عمر عن یونس بن یعقوب قال کان عند ابی عبد اللہ الصادق علیه السلام جماعة من اصحابه فیهم حمران بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و جماعة فیهم هشام بن الحکم و هوشاب فقال ابو عبد اللہ علیه السلام یا هشام قال لیبیک یا بن رسول اللہ قال الاتحدثنی کیف ضعت بعمر و بن عبید و کیف سألته قال هشام جعلت فداک یا بن رسول اللہ انی اجلک و استحییک و لا یعمل لسانی بین یدیک فقال ابو عبد اللہ الصادق علیه السلام یا هشام اذا امرتکم بشئی فافعلوه قال هشام بلغنی ما کان فیہ عمر و بن عبید و جلوسه فی مسجد البصره و عظم ذلک علی فخرت الیه و دخلت البصره فی یوم الجمعة فأتیتم مسجد البصره فاذا انا بحلقه کبیره و اذا انا بعمر و بن عبید علیہ

به صالح موعظه کن مرا: گفت آیا نه این است که پدر تو و عموی تو پیش از تو بر تخت خلافت بجای تو نشسته اند: گفت چرا: گفت آیا بوده برای آنها اعمالی که امید برده شود نجات آنها بآن: و آیا بوده برای آنها کرداری که میترسی باعث هلاکت و عذاب آنها شود: گفت بلی گفت پس تو آنچه امید داری باعث نجات آنها شود خود الآن انجام ده: و آنچه از آن میترسی بر آنها الآن دوری کن از آن.

۱۳۴۵- در کتاب سفینه نقل شده از یونس پسر یعقوب که گفت نزد امام صادق (ع) جماعتی بودند از اصحاب حضرت و میان آنها بود حمران بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و هشام بن حکم و او جوانی بود: فرمود حضرت هشام عرض کرد در جواب بلی ای پسر رسول خدا (ص) فرمود آیا بیان نمیکنی برای ما چگونه کلام و سؤال و جواب خود را با عمر و پسر عبید، هشام عرض کرد فدایت شوم یا بن رسول الله بزرگی و عظمت شما مانع است که زبان من گویا شود حضور شما و حیا میکنم و خجالت میکشم از بیان آن: فرمود امام صادق (ع) ای هشام هر گاه ما امر کردیم شما را بچیزی بجا آورید: هشام گفت خبر رسید بمن از کردار عمر و پسر عبید و نشستن او در مسجد بصره و این مطلب بمن گران آمد: حرکت کردم و رفتم تا وارد بصره شدم روز جمعه وارد شدم مسجد بصره بر خوردم: بجمعی از مردم که حلقه وار نشسته اند در این بین آمد عمر و بن عبید با او بود جامه سیاهی از پشم که بخود پیچیده بود و

شملة سوداء متزربها من صوف وشملة مرند بها والناس يسئلونه فاستفرجت الناس فافر جوالى ثم قعدت فى آخر القوم على ركبتى ثم قلت ايتها العالم انارجل غريب تأذن لى فاسئلك عن مسئلة قال فقال نعم قال قلت له الك عين قال اذا برى شئى كيف يسئل عنه يا بنى اى شئى هذا من السؤل فقلت هكذا مسئلتى : فقال يا بنى سل وان كانت مسئلتك حمقاء قال فقلت اجبئى فيها قال فقال لى سل : فقلت الك عين قال نعم قلت فما ترى بها قال الالوان والاشخاص : قال فقلت الك انف قال نعم : قال قلت فما تضع بها قال اتشمم بها الرائحة : قال قلت الك فم قال نعم : قلت و ما تضع به قال اعرف به طعم الاشياء : قال قلت الك لسان قال نعم قلت و ما تضع به قال اتكلم به قال قلت الك اذن قال نعم : قلت و ما تضع بها قال اسمع بها الاصوات : قال قلت الك يد قال نعم : قلت و ما تضع بها قال ابطش بها و اعرف بها اللين من الخشن : قال قلت الك رجلان قال نعم : قلت و ما تضع بهما قال انتقل بهما من مكان الى مكان : قال قلت الك قلب قال نعم قلت و ما تضع به قال اميز به كلما ورد على هذا الجوارح : قال قلت افليس فى هذه الجوارح

ديگر جامه که رداى خود قرار داده بود و مردم ازاو سئوالات و پرسشهاى ميکنند: من مردم را شڪافتم وراه دادند مرا تا جلو رفتم و بعد نشستم به دو زانو و گفتم اى مرد عالم من مردى هستم غريب اجازه ميدهى پيرسم از تو مطلبى: گفت بلى: گفتم باو آيا چشم دارى: گفت هر گاه چيزى ديده شود چگونه از آن سئوال شود اى پسر: اين چگونه سئوالى است و پرسشى گفتم اين چنين است سئول من: گفت سئول کن اى پسر و هر چند سئول تو احمقانه است مى- گويد گفتم جواب سئول مرا بده: گفت سئول کن: گفتم آيا چشم دارى گفت بلى دارم: گفتم بچه کار ميبرى آنرا: گفت مى بينم با آن رنگها و اشخاص را: پس گفتم آيا بينى دارى: گفت بلى گفتم چه ميکنى با آن: گفت بوئيدنى ها را بو ميکنم: گفتم آيا دهن دارى: گفت بلى: گفتم چه ميکنى با آن: گفت مزه اشياء را با آن ميفهمم: گفتم آيا زبان دارى: گفت بلى: گفتم چه کار انجام ميدهى با آن: گفت تکلم ميکنم با آن: گفتم آيا گوش دارى: گفت بلى: گفتم چه کار ميکنى با آن: گفت ميشنوم صداها را با آن: گفتم آيا دست دارى: گفت بلى گفتم چه کار ميکنى با آن: گفت کار انجام ميدهم با آن و تشخيص ميدهم با آن چيز درشت و ملايم را: گفتم آيا پادارى: گفت بلى: گفتم چه ميکنى با آن: گفت ميروم با دوپا از مكاني بمكاني: گفتم آيا قلب دارى: گفت بلى: گفتم چه ميکنى با آن: گفت تميز ميدهم با آن امور و اراده بر اين اعضا را: گفتم

غنى عن القلب قال لا: قلت وكيف ذالك وهى صحيحة سليمة قال يا بنى ان الجوارح اذا شكّت فى شئى شمتة: اورأته: اوذاقته: او سمعته او لمسته رده الى القلب: فيستيقن اليقين ويبطل الشك: قال فقلت انما اقام الله القلب لشك الجوارح قال نعم: قال قلت فلا بد من القلب والالم تستيقن الجوارح: قال نعم: قال قلت: يا ابا مروان ان الله تعالى ذكره لم يترك جوارحك حتى جعل لها اما ما يصحح الصحيح ويستيقن ماشك فيه و يترك هذا الخلق كلهم فى حيرتهم وشكهم واختلافهم: لا يقيم لهم اماما يردون اليهم شكهم وحيرتهم ويقيم لك اماما بجوارحك تردّ اليه حيرتك وشكك: قال فسكت ولم يقل شيئاً قال ثم التفت الى فقال انت هشام فقلت لا فقال لي اجالسته فقلت لا فقال فمن اين انت قلت من اهل الكوفة: قال فأنت اذاهو: قال ثم ضمنى اليه واقعدنى فى مجلسه وما نطق حتى قمت فضحك ابو عبد الله (عليه السلام) ثم قال يا هشام من علمك هذا: قال فقلت

آيا نيست. در اين اعضا غنا و بى نيازى از قلب: گفت نه: گفتم چگونه بى نياز نيستد و حال آنكه آنها صحيح اند و سالم: گفت اى پسر هر گاه ترديد وشك كنند در تشخيص چيزى كه بوئيد: يا چيزيكه ديد: يا چيزيكه چشيد: يا چيزيكه شنيد: يا چيزيكه لمس كرده ارجاع ميدهد بقلب كه قلب قضاوت كند تا يقين حاصل شود در ديدنى و شنيدنى و چشيدنى وغيره و شك برطرف شود و باطل شود ميگويد هشام گفتم پس قلب را خدا قراردادده براى رفع شك اعضا و جوارح: گفت بلى: گفتم پس ناچار قلب بايد باشد و گر نه اعضا و جوارح در تشخيصات خود سرگردان ميمانند و حيران گفت بلى: ميگويد گفتم اى مرد حساسى خداى متعال و جل ذكره: جوارح و اعضاى بدن تو را بى امام و راهنما نگذاشته بلكه قراردادده براى آن امامى كه تصحيح كند صحيح را و رفع شك و شبهه كند از جوارح: و اما واگذار كرده مخلوق خود را در حيرت وشك و اختلافات آنها و قرار نداده براى آنها امام و راهنمائي: كه رجوع كنند به او در رفع شكوك و تحيرات آنها: ولى براى جوارح و اعضاى بدن تو امامى و راهنمائي قراردادده كه به او رجوع كنى در مورد حيرت و سرگردانى هشام گفت در اين مورد سكوت كرد و چيزى نگفت: و بعد رو كرد بمن و گفت توهشامى: گفتم نه: گفت با او نشست: گفتم نه: گفت پس تو اهل كجا هستى: گفتم اهل كوفه: گفت پس تو خود او هستى: و بعد مرا به برگرفت و نشانيد. پهلوى خود و حرفى نزد: تا من برخواستم: پس تبسمي كرد امام صادق (ع) و بعد فرمود كه بتو ياد داد اين چنين استدلال و احتجاج: ميگويد گفتم اى پسر رسول خدا بزبانم

یا بن رسول الله ﷺ جرى على لسانى قال يا هشام هذا والله مكتوب فى صحف ابراهيم وموسى .

۱۳۴۶ منهاج البراعة فى مجمع البيان فى الحديث تفكر ساعة خير من عبادة ستين سنة قال فخر الدين رازى فى توجيه ذلك هو ان الفكر يوصلك الى الله والعبادة توصلك الى ثواب الله والذى يوصلك الى الله خير مما يوصلك الى غير الله : او ان الفكر عمل القلب والطاعة عمل الجوارح فالقلب اشرف من الجوارح ويؤكد ذلك اقم الصلوة لذكرى جعلت الصلوة وسيلة الى ذكر القلب والمقصود اشرف من الوسيلة فقد روى فى البحار من كتاب سليم بن قيس الهلالي عن ابان عن سليم وعمر بن ابي سلمة : قالوا : قدم معاوية لعنه الله حاجا فى خلافته المدينة بعد ما قتل امير المؤمنين صلوات الله عليه و صالح الحسن عليه السلام وفى رواية اخرى بعد مامات الحسن عليه السلام واستقبله اهل المدينة فنظر فاذا الذى استقبله من قريش اكثر من الانصار فسأل عن ذلك فقيل : انهم محتاجون ليست لهم دواب : فالتفت معاوية الى قيس بن سعد بن عبادة فقال : يا معشر الانصار مالكم لا تستقبلونى مع اخوانكم من قريش .

آمد و از كسى فرا نكرفتهام : فرمود اى هشام بخدا قسم اين طور كه تو گفتى نوشته شده در صحف ابراهيم وموسى (ع) .

۱۳۴۶- در كتاب منهاج البراعة ج هشتم چنين نوشته كه روايت شده در بحار از كتاب سليم بن قيس هلالى از ابان از سليم وعمر پسر ابى سلمة كه آن دو گفتند معاويه عليه اللعنه وارد شد مدينه در سفر حج ايام خلافتش بعد از آنكه امير المؤمنين (ع) كشته شده بود و صلح با امام حسن (ع) انجام گرفته بود و در روايت ديگر بعد از رحلت امام حسن (ع) بود : هنگام ورود معاويه اهل مدينه از او استقبال كردند و معاويه ديد استقبال كنندگان از قريش زيادترند از انصار : از علت آن پرسيد : گفته شد آنها مردمانى محتاج هستند و مركبى نداشته اند كه بتوانند استقبال كنند : معاويه نظر كرد به قيس بن سعد بن عبادة و گفت اى طائفه انصار چه شد كه استقبال نكرديد با برادران قريشان .

قيس كه بزرگ و پسر بزرگ انصار بود در جواب گفت : خانه نشين كرد ما را يا امير المؤمنين .

نداشتن مركب سواری : معاويه از روى سرزنش گفت چه شده شتران آبکش شما قيس

فقال قيس وكان سيد الانصار وابن سيدهم : اقعدا يا امير المؤمنين ان لم يكن لنا دواب قال معاوية : فاين النواضح فقال قيس : افينناها يوم بدر واحد وما بعدهما في مشاهد رسول الله ﷺ حين ضربناك و اباك على الاسلام حتى ظهر امر الله وانتم كارهون قال معاوية اللهم غفراً قال قيس : اما ان رسول الله ﷺ قال سترون بعدى اثرة ثم قال : يا معاوية تعيرنا بنواضحنا والله لقيناكم عليها يوم بدر وانتم جاهدون على اطفاء نور الله وان يكون كلمة الشيطان هي العليا : ثم دخلت انت وابوك كرها في الاسلام الذي ضربناكم عليه : فقال معاوية كانك تمنى علينا بنصر تكم ايانا فلهه ولقريش بذلك المن والطول : الستم تمنون علينا بنصر تكم يا معشر الانصار رسول الله ﷺ وهو من قریش وهو ابن عمنا ومنا : فلنا المن والطول ان جعلكم الله انصارنا واتباعنا فهداكم بنا وقال قيس : ان الله بعث محمداً ﷺ رحمة للعالمين : فبعثه الى الناس كافة والى الجن والاسود والاحمر والابيض : اختاره لنبوته و اختصه برسالة فكان اول من

گفت شتران آبکش را از دست دادیم در جنگ بدر و احد و بقیه جنگهای رسول خدا هنگامی که باتو و پدران تو برای پیشرفت اسلام جنگ میکردیم : تا آنکه دین خدا رواج یافت و شما از این مطلب بدحال بودید : معاویه کلمه گفت که یعنی خدا بگذرد از ما : قیس گفت بدان که رسول خدا فرمود خواهید دید بعد از من تحولاتی : و بعد گفت ای معاویه ما را سرزنش میکنی بفقر و شتران آبکش : بخدا قسم که با همان شتران آبکش با شما جنگیدیم در جنگ بدر و شما پافشاری میکردید و جنگ میکردید که نور خدا را خاموش کنید : و راه باطل و شیطانی را کمک میکردید که پا برجا و بالای کلمه حق استوار بماند : و بعد تو و پدرت از روی اکراه و لابدی وارد اسلام شدید آنچنان اسلامی که گردنهای کسان شما برای آن زدیم ما : معاویه گفت مثل اینکه منت بما دارید بواسطه یاری کردن شما ما را : و حال آنکه منت و بخشش و گذشت از آن خدا و قریش است بر شما .

آیا نه این است که منت میگذارید بر ما ای طایفه انصار بواسطه یاری کردن شما رسول خدا را و حال آنکه رسول خدا از قریش است و او پسر عموی ما است و از ما است : پس منت از ما بر شما است که قرارداد خدا شما را یاری کننده ما و تابعین ما و خدا هدایت کرده شما را بواسطه ما .

قیس گفت : بدرستی که خدا برانگیخته و مبعوث فرموده محمد صلی الله علیه و آله را رحمة للعالمین و فرستاده خدای عزوجل او را بسوی مردم جمیعاً از جن و انس و سیاه و قرمز

صدقه و آمن به ابن عمه علی بن ابیطالب علیه السلام و ابوطالب یذب عنه و یمنعه و یحول بین کفار قریش و بین ان یروعه و یؤذوه : و امر ان یبلغ رساله ربه فلم یزل ممنوعاً من الضیم و الأذى حتی مات عمه ابوطالب و امر ابنه بموازرته فوازره و نصره و جعل نفسه دونه فی کل شدة و ضیق و کل خوف : و اختص الله بذالك علیاً علیه السلام من بین قریش و اکرمه من بین جمیع العرب و العجم فجمع رسول الله صلی الله علیه و آله جمیع بنی عبدالمطلب فیهم ابوطالب و ابولهب و هم یؤمئذ اربعون رجلاً فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله و نادى مدعی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجر عمه ابیطالب فقال صلی الله علیه و آله ایکم ینتدب ان یکون اخی و وزیرى و وصیى و خلیفتى فی امتى و لى کل مؤمن من بعدى : فامسک القوم حتی اعادها ثلاثاً فقال علی علیه السلام انا یا رسول الله فوضع راسه فی حجره و تفل فی فیه و قال اللهم املاً جوفه علماً و فهماً و حکماً ثم قال لا بی طالب : یا اباطالب اسمع الان لابنک و اطع فقد جعله الله من نبيه بمنزله هارون من موسى و آخا بن علی علیه السلام و بین نفسه فلم یدع قیس شیئاً من مناقبه علیه السلام الا ذکرها و اجتمع بها : و قال : منهم جعفر بن

و سفید : اختیار کرده او را برای نبوت و پیامبری و مختص گردانیده او را باین سمت بزرگ که رسالت باشد : و اول کسیکه تصدیق کرد او را و ایمان به او آورد پسر عمش علی بن ابی طالب بود و عمویش ابوطالب حفظ میکرد او را از اشار و کفار قریش هنگامی که میترسایتندند او را و آزارش میکردند : و مأمور بود که برساند بمردم دستورات خدای متعال را و همیشه محفوظ از گزند حوادث و آزار دشمنان بود : تا آنکه بجوار رحمت خدا رفت عمویش ابوطالب و دستور داد و امر کرد فرزندش را بیاری رسول خدا (ص) و یاری کرد و قرارداد جان خود را حافظ جان رسول خدا در هر شدت و فشار و خوفی و مختص گردانید خدا این فضیلت را به علی (ع) از میان قریش : و گرامی داشت خدا علی را از میان تمام عرب و عجم : و جمع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله جمیع اولاد عبدالمطلب را از میان آنها بود ابوطالب و ابولهب و آنروز اولاد عبدالمطلب بجهل مرد میرسید : پس ندا درداد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه علی (ع) همنشین بود با حضرت و رسول خدا در کفالت عم بزرگوارش ابوطالب بود فرمود کدام یک از شما راغب و میل دارید برادر و ناصر و مدکار و وصی و جانشین و خلیفه من باشید در امت من و اولای بمؤمنین از بعد من : هیچکس جواب نداد : تا سه مرتبه تکرار کرد این کلام را رسول خدا : در این هنگام علی (ع) جواب داد و گفت من حاضرم و قبول میکنم : گذاشت رسول

ایطالب الطیار فی الجنه بجناحین اختصه الله بذالك من بین الناس : و منهم حمزة سید الشهداء : و منهم فاطمة سیده نساء اهل الجنه : فاذا وضعت من قریش رسول الله ﷺ واهل بیه و عترته الطاهرین فنحن والله خیر منکم یا معشر قریش و احب الی الله و رسوله و الی اهل بیه منکم : لقد قبض رسول الله ﷺ فاجتمعت الانصار الی ابی ثم قالوا نبایع سعدا فبجئت قریش فخاصمونا بحجة علی و اهل بیه و خاصمونا بحقه و قرابة فما یعد و قریش ان یكونوا ظلموا الانصار و ظلموا آل محمد صلی الله علیه و لعمری ما لاحد من الانصار و لالقریش و للاحد من العرب و العجم فی الخلافة حق مع علی بن ابیطالب علیه السلام و ولده من بعده .

فغضب معاویة و قال یا بن سعد عمنا اخذت هذا : و عمنا رویته : و عمنا سمعة : ابوک اخبرک بذالك و عنه اخذته .

فقال قیس سمعته و اخذته ممن هو خیر من ابی و اعظم علی حقا من ابی : قال من :

خدا (س) سر علی بدامن و بوسيلة آب دهان شریف آموخت به علی آنچه آموخت و گفت خدا یا مملوگردان علی را از علم و فهم و حکمت و بعد فرمود به ابی طالب یا اباطالب : الآن پیروی کن گفتار فرزندان علی را و اطاعت کن : زیرا قرارداد خدا اورا از پیغمبرش بمنزل هارون بموسی و بدانکه علی را برادر خود گردانید رسول خدا و برادری برقرار کرد : و قیس و گذار نکرد چیزی از مناقب علی (ع) مگر آنکه بیان کرد و استدلال به آن کرد و گفت از آنها است جعفر بن ابیطالب که پرواز میکند در بهشت : که خدا این جهت را مختص به او کرده از بین بشر و از آنها است حمزه سید شهدا : و از آنهاست فاطمه سیده زهای بهشت : و اگر قریش از میانش برداشته شود رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت و عترت طاهرینش و این افتخار از آنها گرفته شود : بخدا قسم ما بهتر و برتریم از شما طایفه قریش : و محبوب تریم نزد خدا و رسول خدا .

و نزد اهل بیت رسول خدا از شما قریش بی رسول خدا و بی اهل بیت رسول خدا : قیس گفت هنگامیکه رسول خدا (س) از دنیا رخت بر بست آمدند انصار جمیعاً بسوی پدر من و گفتند ما آمده ایم بیعت کنیم با سعد : قریش میخاصمه و منازعه کردند بهانه اینکه علی جانشین رسول خدا است و میخاصمه کردند بواسطه قرابت علی و رسول خدا : ولی قریش ایستادگی کردند در ظلم بما انصار و ظلم آل محمد صلی الله علیه و آله و قسم بجان خود هیچ کس را نه از انصار و نه از قریش و نه برای فردی از عرب و عجم در خلافت حقی نیست با بودن علی بن ابیطالب (ع) و اولاد علی بعد از علی .

قال : علي بن ابي طالب عليه السلام عالم هذه الامة وصديقها الذي انزل الله فيه : قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب .
 فلم يدع آية نزلت في علي عليه السلام الا ذكرها
 قال معاوية : فان صديقها ابوبكر وفاروقها عمر والذي عنده علم من الكتاب
 عبدالله بن سلام .

قال قيس احق هذه الاسماء واولى بها الذي انزل الله فيه
 افمن كان علي بينة من ربه ويتلوه شاهد منه
 والذي نصبه رسول الله صلى الله عليه وسلم بغدير خم : فقال من كنت مولاه اولى به من نفسه فعلى
 اولى به من نفسه : وقال في غزوة تبوك انت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي
 بعدي .

در این وقت بغضب درآمد معاویه وگفت ای ثمر سعد از که گرفتی و اخذ کردی این
 مطالب را : واکه روایت میکنی واز که شنیدی : آیا پدرت بتو خبر داده این مطالب را و از
 او اخذ کردی : قیس گفت شنیدم و اخذ کردم ار کسیکه او بر تراست از پدر من و حق او بزرگتر
 است بر من از پدر من : معاویه گفت که هست : گفت علی بن ابن ابی طالب علیه السلام عالم
 این امت : و صدیق این امت و آنچنان کسیکه نازل کرده خدا در باره او : قل كفى بالله
 شهيدا الآية .

و واگذار نکرد آیه که درباره علی نازل شده مگر آنکه بیان کرد .
 معاویه گفت : صدیق امت ابوبکر و فاروق عمر است و الذي عنده علم من الكتاب عبدالله
 ابن سلام است و مراد علی نیست از این آیه .
 قیس گفت سزاوارتر باین اسمها و اولی بآنها آنکسی است که خدا در باره او نازل
 کرده : افمن كان علي بينة من ربه ويتلوه شاهد منه .
 و آنچنان کسیکه نصب کرده رسول خدا او را در غدیر خم بجای خود بعد از خود پس
 فرموده هر که من مولا و اولای به او هستم از خود او : پس علی اولای به اوست از خود او : و
 فرموده در جنگ تبوک یا علی تو از من بمنزله هارونی بموسی مگر نبوت زیرا که نبوت بعد
 از من منقطع است : و قبلا هم گذشت این قصه وقتی روی داد که معاویه در مدینه بود : منادی از
 طرف او ندا کرد و بتمام عمال خود نوشت و متحد المال کرد که بدانید من برائت میجویم از
 کسی که روایت کند حدیثی در مناقب و مدح علی .

وكان معاوية يومئذ با المدينة فعند ذلك نادى مناديه وكتب بذلك نسخة الى اعماله الا برئت الذمة ممن روى حديثا في مناقب علي واهليته: وقامت الخطبة في كل مكان على المنابر بلعن علي بن ابي طالب والبراءة منه والوقية في اهليته واللعنة لهم بما ليس فيهم عليه السلام ثم ان معاوية مر بحلقة من قريش فلما راوه قاموا اليه غير عبدالله بن عباس: فقال له: يا بن عباس ما منعك من القيام كما قام اصحابك الالموجدة علي بقتالي اياكم يوم صفين: يا بن عباس ان عمي عثمان قتل مظلوما: قال ابن عباس: فعمر بن الخطاب قد قتل قبله مظلوما قال: فتسلم الامر الى ولده وهذا ابنه وقال: ان عمر قتله مشرك قال ابن عباس: فمن قتل عثمان: قال قتله المسلمون: قال: فذلك ادحض لحجتك واحل لدمه ان كان المسلمون قتلوه وخذلوه فليس الابحق.

قال فانا كتبنا في الافاق نهى عن ذكر مناقب علي واهل بيته فكفلسانك يا بن عباس واربع علي نفسك قال: فتمناهنا عن قراءة القرآن: قال: لا: قال فتمناهنا عن

وآل علي: وپا کردند خطبهها در هر مکانی بالای منبرها بلعن علی بن ابیطالب (ع) و بیزاری از او و نسبت زشت باهل بیت علی و لعن بر آنها با موری که دامن طهارت آنها علیهم السلام مبرا از آنها است و بعد معاویه عبور کرد بدسته و جماعتی از قریش چون معاویه را دیدند پیا خواستند با احترام او سواى ابن عباس که اعتنا نکرد: معاویه گفت یا بن عباس چه مانع شد که پیا نخواستی و احترام نکردی آنطوریکه رفقای تو پیا خواستند و احترام کردند مگر عداوتی که از من بدل شما است بواسطه جنگ من با شما روز جنگ صفین: یا بن عباس عموی من عثمان کشته شد مظلوم: ابن عباس گفت عمر بن الخطاب هم کشته شد قبل از عثمان مظلوم: گفت امر عمر به اولاد او مربوط است و این است پسر او: و گفت عمر را دشمنی کشته: ابن عباس گفت پس که کشت عثمان را: گفت مسلمین کشته اند او را: گفت پس این بهتر محق میکند حجت تو را و مباح میکند خون او را: اگر مسلمین عثمان را کشته اند و از خلافت عزل کرده اند این عمل مسلمین نبوده مگر بحق.

معاویه گفت ما نوشتیم بتمام آفاق و منع کردیم از ذکر مناقب علی واهل بیت او و توهم حفظ کن زبانت را ای پسر عباس و رحم کن بیجان خودت: گفت پس منع کن ما را از خواندن قرآن و لابد منع میکنی: گفت نه: گفت پس منع میکنی از تأویل آن: گفت بلی: گفت پس

تاويله : قال نعم : قال فنقرأه ولا نسئل عما عنى الله به : قال نعم : قال فأیما اوجب علينا قرائته او العمل به : قال العمل به : قال فكيف نعمل حتى نعلم ما عنى الله بما انزل علينا : قال : يسئل ممن يتأول على غير ما تتأوله انت واهليتك : قال انما نزل القرآن على اهليتي فاسئل عنه آل ابي سفيان : وآل ابي معيط واليهود والنصارى والمجوس : قال فقد عدلتنى بهؤلاء : قال لعمرى ما اعدلك بهم الا اذا نهيت الأمة ان يعبدوا الله بالقرآن وبما فيه من امر او نهى او حلال او حرام او ناسخ او منسوخ او عام او خاص او محكم او متشابه و ان لم تسئل الأمة عن ذلك هلکوا واختلفوا و تاهوا : قال فاقروا القرآن و لا ترو شيئاً مما انزل الله فيکم و مما قال رسول الله و ارو و اما سوى ذلك .

قال ابن عباس قال الله تعالى فى القرآن

يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم و يابى الله الا ان تيم نوره و لو كره

الكافرون .

ما قرآن بخوانيم ولى نهرسيم اذ آنچه مقصود خداست اذ آن : گفت بلى : گفت پس چه چیز واجب کرده خدا بر ما خواندن آن و یا عمل کردن بآن : گفت عمل بآن : گفت چگونه عمل کنیم تا ندانیم چه اراده کرده خدا بآنچه نازل کرده بر ما : گفت بپرسند و سؤال کنند از کسی که تأویل میکند بر غیر آنچه بیان میکند تو و خویشاوندان تو : گفت قرآن نازل شده بر خاندان ما و سؤال کنیم معنای آنرا از آل ابي سفيان : وآل ابي معيط : و از يهودى و نصارى و کبرها : گفت برابر کردى و هم دوش قرار دادى مرا و آل ابي سفيان را با يهودى و نصارا و مجوس گفت بجان خود برابر نکردم مگر هنگامیکه منع کردى امت را از اينکه عبادت کنند خدا را بقرآن و بآنچه در آن هست از دستورات و منهيات و از حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و عام و خاص .

و محکم و مشابه قرآن و اگر امت نپرسند و عمل نکنند باین امور هلاک شده اند و اختلاف میشود بين آنها و حيران و سرگشته میمانند : گفت بخوانید قرآن و لکن روایت نکنید و بیان هیچ چیز از آنچه خدا نازل کرده درباره شما : روایت نکنید آنچه رسول خدا فرموده و روایت کنید غیر اینهارا .

گفت ابن عباس خدای متعال فرموده :

يريدون يعنى قصد و در نظر دارند کفار و منافقين خاموش کنند نور خدا را بکلمات خود

قال معاوية : يا بن عباس اكفنى عن نفسك وكف عنى لسانك وان كنت لابدفاعا
فليكن سرا ولا يسمعه احد علانية ثم رجع الى منزله فبعث اليه بخمسين الف درهم و
فى رواية اخرى مائة الف درهم ثم اشتد البلاء بالامصار كلها على شيعة على ^{عليه السلام} واهلية و
كان اشد الناس بلية اهل الكوفة لكثرة من بها من الشيعة: واستعمل عليها زياد اضمها اليه
مع البصرة وجمع له العراقيين وكان يتبع الشيعة وهو بهم عالم لانه كان منهم قد عرفهم
وسمع كلامهم اول شئى فقتلهم تحت كل كوكب وتحت كل حجر ومدبر واخافهم و
قطع الايدي والارجل منهم وصلبهم على جذوع النخل وسمل اعينهم وطردهم و
شردهم حتى انتزحوا على العراق فلم يبق احد عنهم الا مقتول او مصلوب او طريد او
هارب .

وكتب معاوية الى اعماله وولاته فى جميع الارضين والامصار الا يجيزوا لاحد

وخدا ابا ميكنند از اين و تتميم و تكميل ميكنند نور خود را اگر چه كفار خوش نداشته باشند:
معاويه گفت ابن عباس مكذار دست من بخون تو آلوده شود و بگير جلو زبانت از آنچه بضرر
خلافت من است: و اگر لابدى از بيان حقيقت مراد تو آويل قرآن پس پنهانى بگو و طورى
كه نشنود آنرا كسى در علانيه: بعد معاويه رفت منزل و فرستاد براى ابن عباس پنجاه هزار
درهم و بروايتى صد هزار درهم.

و بعد بالا گرفت و شديد شد در تمام بلاد ظلم آزار بر شيعيان و دوستان على (ع) و اولاد
على و بودند سخت ترين و شديدين مردم از جهت ظلم و جور اهل كوفه بواسطه زيادى شيعة كه
در آنجا بود و حاكم قرارداد بر كوفه زياد خبيث را و ضميمه كرد بكوفه براى زياد بصره را و
حاكم بر عراقين قرارداد او تعقيب كرد از شيعيان او ميشناخت شيعيان على و پيروان آنها را
به اول سخنى كه ميشنيد از آنها. و كشت از شيعيان بشماره ستاره ها و زير هر سنگى و كلوخى
پنهان كرد آنها را و بسيار تهديد و ميترسانيد آنها را و چه بسيار دست و پا قطع كرد و از شاخه
هاى درختان آويزان كرد و بدار آويخت و چشمهاى شيعيان از حدقه در آورد و تبديد كرد و در
بيابانها آواره كرد تا آنكه ريشه آنها كنده شد در عراق و باقى نماند احدى از شيعيان
الا آنكه كشته شد و بدار آويخته شد و يا تبديد شد و يا خود از ظلم و جور گريختند.

و نوشت معاويه بحكام و دست نشانده هاى خود در جميع بلاد و شهرها كه نپذيريد و قبول
نكند شهادت احدى از شيعيان على و پيروان اهل بيت على را و نه از كسانيكه اهل ولايت و
دوستى على و آل على باشند و نه از كسانيكه روايت و بيان كنند فضل و منقبت على و آل او را .

من شیعه علی و لایمن اهلیمیه و لایمن اهل ولایتیه الذین یروون فضله و یحدثون بمناقبه
شهادة .

و کتب الی عماله انظروا من قبلکم من شیعه عثمان و محبیه و اهل بیه و ولایتیه
الذین یروون فضله و یحدثون بمناقبه فادنوا مجالسهم و اکرموهم و قربوهم و شرفوهم
و اکتبوا الی بما یروی کل واحد منهم فیہ باسمه و اسم ابیه و ممن هو
ففعلوا ذالک حتی اکثر و افی عثمان الحدیث و بعث الیهم بالصلاوات و الکساء و اکثر لهم
القطایع من العرب و الموالی فکثر و افی کل مصر و تنافسوا فی المنازل و الضیاع و
اتسعت علیهم الدنیا فلم یکن احد یأتی عامل من مصر من الأمصار و لاقریة
فیروی فی عثمان منقبه او یذکر له فضیلة الا کتب اسمه و قرب و شفیع فمکتبوا بذالک
ما شاء الله .

ثم کتب الی عماله ان الحدیث قد کثر فی عثمان و فشا فی کل مصر و من کل ناحیه
و نوشت بحکام و دست نشاندہ هایش به بینید از طرف خود هر که از شیعیان عثمان و دوستداران
او و خانواده او باشد .
و از کسانی باشند که روایت کنند و بیان کنند فضل و منقبت عثمان را: رفت و آمد کنید
در مجالس آنها و اکرام و احترام کنید و بخود نزدیک کنید و در میان مردم عزت قائل شوید
برای آنها: و هر فضیلتی که بیان کردند درباره عثمان بمن بنویسید و گزارش دهید .
بدستور عمل کردند تا آنکه حدیث در فضیلت عثمان زیاد کردند: معاویه هم پادشاهی
زیادی از لباس و قبایلهای اهل عرب و دوستان علی برای آنها فرستاد . اینگونه اشخاص در
هر بلدی زیاده شدند که دارای خانه و باغات و بلکه دارای مزارع شدند و در مال دنیا دست باز
و در رفاه شدند و نماند کسی در شهری و نه قریه که روایت کند برای عثمان فضیلتی و یا بیان
کند منقبتی مگر آنکه اسم او نوشته شد و مقرب شد و وساطت و شفاعت او نسبت به رجائی قبول
شد و قصه باین روال گذشت ما شاء الله مدتی مدید و بعد نوشت معاویه بحکام و دست نشاندہ هایش
که حدیث درباره عثمان زیاد شد و انتشار یافت در شهر و هر صغری بر سیدن کاغذ من و ادار کنید
بیان (و یا جعل بگو) روایت در منقبت ابی بکر و عمر زیرا فضل و سوابق آن دو بهتر چشم مرا
روشن و بهتر ازین میبرد دلیل آن .

و اهل این خانواده را یعنی علی و آل علی و شنیدن آن سخت تر است بر آنها از شنیدن

فاذا جائكم كتابي هذا فادعوهم الى الرواية في ابى بكر وعمر فان فضلها وسوا بقهما احب الى واقر لعيني وادحض لحجة اهل هذا البيت و اشد عليهم من مناقب عثمان وفضله فقرء كل قاض و امير من ولاته كتابه على الناس و اخذ الناس في الروايات فيهم و في مناقبهم .

ثم كتب نسخة جمع فيها جميع ما روى فيهم من المناقب و الفضائل و انفذها الى عماله و امرهم بقرائتها على المنابر في كل كورة و في كل مسجد و امرهم ان ينفذوا الى معلمى الكتاتيب ان يعلموها صبيانهم حتى يرووها و يتعلموها كما يتعلمون القرآن حتى علموها بناتهم و نسائهم و خدمهم و حشمهم فلبثوا بذلك ماشاء الله .

ثم كتب الى عماله نسخة واحدة الى جميع البلدان انظروا من قامت عليه البيعة انه يحب عليا و اهلية فامحوه من الديوان و لاتجيزوا له شهادة .

ثم كتب كتابا آخر : من اتهمتموه و لم تقم عليه بيعة فاقتلوه : فقتلوهم على منقبت و فضيلت عثمان . و هر قاضى و حاكمى و اميرى خواند كاغذ معاويه را براى مردم : ولذا شروع کردند در بيان روايت در فضيلت و منقبت خلفاء ثلاثه .

و بعد نوشت بخشنامه و نسخه و واحده كه جمع کرده بود در آن تمام آنچه روايت کرده بودند از مناقب و فضائل خلفاء و فرستاد آن كتاب را بسوى عمال و مأمورين و دستور داد و فرستاد بمعلمين مدرسهها و مكتبها كه درس بدهند آن كتاب را به بچههاشان تا آنها براى ديگران روايت كنند و تعليم كنند آنرا بطورى كه قرآن تعليم ميگيرند حتى آنكه آموختند بدخترها و زنهایشان و به خدمت گاران نشان و خدم و حشمان و براين منوال بودند ماشاء الله .

و بعد نوشت بسوى حكام و دست نشاندهها نسخه و واحده در تمام بلاد كه به بينيد هر كس دوست بدارد على و آل على را بر طرف كنيد و محو كنيد نام او را از ديوان مسلمان و قبول نكنيد شهادت آنها را .

و بعد نوشت كاغذ ديگرى : هر كه تهمت زديد به او ولو ثابت نشود جرم و حب او به على بكشيد او را : پس كشتند شيعيان را بتهمت و افترا .
بگمان و شبهه باندازه ستارگان حتى آنكه ميشد گاهى بكلمه يا حرفى اشتباهى كردن شخص زده مى شد .

التهم و الظن و الشبهه تحت كل كوكب حتى لقد كان الرجل يسقط با الكلمة فيضرب عنقه .

ولم يكن ذلك البلاء في بلد اشد ولا اكبر منه با العراق ولاسيما بالكوفة حتى ان الرجل من شيعة على و ممن بقى من اصحابه بالمدينه وغير هاليأتيه من يثق به فيدخل بية ثم يلقي عليه سترا فيخاف من خادمه ومملوكه فلا يحدثه حتى يأخذ الايمان المغلظه عليه ليكتمن عليه.

وجعل الامر لايزداد الاشدة وكثر عندهم عدوهم واظهروا احاديثهم الكاذبة في اصحابهم من الزور والبهتان فينشاء الناس على ذلك ولا يتعلمون الامنهم ومضى على ذلك قضائهم وولاتهم وفقائهم .

وكان اعظم الناس في ذلك بلاء و فتنه القراء المراؤن المتضعون الذين يظهرون لهم الحزن والخشوع والنسك ويكذبون ويعلمون الاحاديث ليحظو بذلك عند ولاتهم ويدنولذلك مجالسهم ويصيبوا بذلك الاموال والقطايع والمنازل حتى

ونبود اين شدت وبلاد دهيج بلدى شديدتر وعظيمتر از عراق مخصوصاً كوفه باندازه اى سخت شد كه گاهى مردى از شيعيان و از بقيه اصحاب از مدينه و غير مدينه وارد مى شد از كسانى كه مورد وثوق و اطمينان بود داخل مى كرد او را بخانه اش و بعد پرده را مى انداخت و مى ترسيد از خادم و غلام خود و با مهمان وارد صحبت نمى كرد مگر بعد از عهد و پيمان و قسم هاى شديد و غليظ كه مكتوم و مخفى بدارد مطلب را.

واين روش و عمل ادامه داشت و روز بروز شديد شد تا آنكه دشمن على و آل على نزد معاويه و يارانش زياد شد و احاديث زيادى اظهار كردند بدروغ و بزور و بهتان : و مردم : بار آمدند و بزرگ شدند بيفض و عداوت على و آل على و چيزى كسى فرا نمى گرفت مگر از همان دشمنان و اعادى و زندگى كردند به همين روال قضات و حكام و فقهايشان.

واز همه بيشتر مبتلا بودند باين بليه و فتن قراء رباكار خود ساز.

آنچنان كسانى كه اظهار حزن و خشوع و خدا پرستى مى كردند و دروغ مى گفتند و تعليم احاديث باطله مى كردند تا باين وسيله نزد حكام قرب پيدا كنند و بمجالس آنها راه بيايند و نائل آيند و حظ وافر ببرند از اموال و املاك و منازل : بطورى و انمود كردند كه احاديث دروغ آنها كه بدست ميرسيد گمان مى كردند آنها راست است و مطابق با واقع لذا مردم هم

صارت احاديثهم تلك و رواياتهم في ايدى من يحسب انها حق وانها صدق فرووها و قبلوها و تعلموها و علموها و احبوا عليها و ابغضوا و صارت بان الناس الذين لا يستملون الكذب و يبغضون علمه اهلهم فقبولها و هم يرون انها حق ولو علموا انها باطل لم يرووها ولم يتدينوا بها فصار الحق في ذلك الزمان باطلاً : و الباطل حقاً و الصدق كذباً و الكذب صدقاً و قد قال رسول الله ﷺ ليشملنكم فتنة ير بوفيهما الوليد وينشأ فيها الكبير يجرى الناس عليها و يتخذونها سنة فاذا غير منها شيئاً قالوا اتى الناس منكر اغيرت السنة .

فلما مات الحسن بن علي عليه السلام لم يزل البلاء و الفتنة يعظمان و يشتد ان فلم يبق ولي الله الا خائفا على دمه و في رواية اخرى الا خائفا على دمه انه مقتول و الا طريدا و شريدا : و لم يبق عدو الله الا مظهر الحجة غير مستمر ببدعة و ضلالة الحديث .

۱۳۴۷ في السفينه في جمل عن جابر الانصاري و عبادة بن الصامت قال كان في

حائط بنى النجار جمل فطيم لا يدخل الحائط احد الا شد عليه فدخل النبي ﷺ

روايت ميكرند و قبول ميكرند و فراميكرفتنند و بديكران مي آموختند : و دوستي و دشمني آنها دائر مدار آن اباطيل بود و طوري شده بود كه مردميكه دروغ را بد ميدانستند و دشمن ميداشتند اهل دروغ را : اين اباطيل و مزخرفات را قبول کرده بودند و خيال ميكرند آنها حق است و حق ميديدند : و اگر ميدانستند باطل است كه روايت نميكرند و متدبين بآنها نميشدند : پس حق را باطل و باطل را حق حلوه دادند : راست را دروغ و دروغ را راست به مردم فهمانند : رسولخدا فرموده بزودي فتنة فراگيرد شمارا كه بجهان شو و نما كنند بر آن و تربيت يابند بآن طريقه و بزرگان خوگيرند و پير شوند بر آن و مشي مردم بر آن شود و آن فتنة را سنت خود قرار دهند و هر گاه تغيير كند از آن بدعتها .

بگويند مردم مرتكب منكر و گناهي شده اند كه باعث تغيير سنت شده .

۱۳۴۷- در كتاب سفينه نقل شده از جابر انصاري و عبادة بن صامت كه بود در حائط بنى نجار شترى تازه از شير گرفته شده كه نميگذاشت كسى داخل آن شود مگر آنكه حمله مي- كرد بر او : تا آنكه وارد شد روزي رسول خدا در حائط و آن حيوان را طلبيد پس آمد خدمت حضرت و لبان خود را بر مين ماليد و خوابيد و خوابيد بزمين جلو حضرت پس حضرت لجام زد بسراو

الحائظ ودعاه فجاءه و وضع مشفره على الارض و نزل بين يديه فحظمه و دفعه الى اصحابه فقيل البهائم يعرف نبوتك فقال ﷺ ما من شئى الا وهو عارف بنبوتى سوى ابو جهل و قريش: فقالوا نحن احرى بالسجود لك من البهائم قال ﷺ فانى اموت فاسجدوا للحى الذى لا يموت: وجاء جمل آخر تحرك شفيته ثم اصغى الى الجمل و ضحك ثم قال ﷺ هذا يشكو قلة العلف و كثرة الحمل: يا جابر اذهب معه الى صاحبه فأتني به قلت و الله ما اعرف صاحبه قال هو يد لك قال فخرجت معه الى بعض بنى حنظلة و آتيت به الى رسول الله ﷺ فقال ﷺ بعيرك هذا يخبر بكذا و كذا قال انما كان ذلك لعصيانه ففعلنا به ذلك ليلين فواجهه رسول الله ﷺ و قال انطلق مع اهلك فكان يتقدمهم متذلا فقالوا يا رسول الله اعمقناه لحرمتك فكان يدور فى الاسواق و الناس يقولون هذا عتيق رسول الله ﷺ.

۱۲۴۸ فى السفينه عن تاريخ عن ابي عبد الله عليه السلام ان رجلا دخل عليه فقال يا بن

و تسليم كرد اورا بصاحبش: گفته شد آيا حيوانات هم آگاه هستند از نبوت و پيغمبرى شما فرمود هيچ موجودى نيست مگر اينكه او عارف است و آگاهست به نبوت من غير از ابو جهل و قريش: مردم گفتند پس اجازه بده سجده كنيم و ما سزاوارتريم كه سجده كنيم از حيوانات: فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله بدرستيكه من ميميرم و سزاوار است سجد كنند حى و زنده را كه هميشه زنده است و مرگ در ذات او راه ندارد: و آمد شتر ديگرى خدمت رسول اكرم (ص) در حاليكه حركت ميكرد زبان و دولش پيغمبر خدا گوش باو داد و بعد تبسم كرد و فرمود اين حيوان شكايه ميكند از كمى خوراك و زيادى بار جابر با او برو نزد صاحبش و بياور او را جابر ميگويد گفتم بخدا قسم نميشناسم صاحبش را فرمود او راه نمائى مى كند تو را گفت جابر رفتم با او نزد بعضى از طائفة بنى حنظله و آوردم نزد رسول خدا (ص) پيغمبر فرمود شتر تو اين طور شكايه ميكند و ميگويد بار من زياد است و علف كم: صاحب شتر گفت اين بواسطه نافرمانى اوست و با او اين كار ميكنيم تا مطيع شود: پس رو كرد رسول خدا (ص) بشتر و فرمود برو با صاحب خود: پس بفرموده حضرت جلو افتاد در حاليكه رام بود و رفت در اين هنگام صاحب شتر عرض كرد يا رسول الله ما او را رها ميكنيم بجهت حرمت شما و رها كردند و آزاد شد و بعد از آن ميگشت ميان بازارها و مردم هم با او كارى نداشتند و ميگفتند اين حيوان آزاد شده رسول خدا است (ص).

۱۳۴۸ - در كتاب سفينه نقل شده از تاريخى از امام ششم (ع) كه مردى وارد شد بر آن

رسول الله انى اريد ان اسئلك عن مسئلة لم يسئلك احد قبلى ولا يسئلك احد بعدى فقال عساك تسألنى عن الحشر والنشر فقال الرجل اى والذى بعث محمدا عليه السلام بالحق بشيراً ونذيراً ما اسئلك الا عنه فقال محشر الناس كلهم بيت المقدس الا بقعة بارض الجبل يقال لها قم فانهم يحاسبون فى حفرهم ويحشرون من حفرهم الى الجنة.

۱۳۴۹ فى الكشكول روى انه كان فى جبل لبنان رجل من العباد منزويًا عن الناس فى غار فى ذلك الجبل وكان يصوم النهار ويأتية كل ليلة رغيغ يفطر على نصفه ويتسحر بالنصف الاخر وكان على ذلك الحال مدة طويلة لا ينزل من ذلك الجبل اصلا فاتفق ان انقطع عنه الرغيغ ليلة من الليالى فاشتد جوعه وقل هجوعه فصلى العشاين وبات فى تلك الليلة فى انتظار شئى يدفع به الجوع فلم يتيسر له شئى وكان فى اسفل ذلك الجبل قرية سكانها نصارى فعند ما اصبح العابد نزل اليهم واستطعم شيخا منهم فاعطاه رغيغين من خبز الشعير فأخذهما وتوجه الى الجبل وكان فى دار ذلك الشيخ

حضرت وگفت يابن رسول الله اراده کرده ام پيرسم از حضرت شما مسئلة را که نرسیده از شما احدى پیش از من و نرسد احدى بعد از من: حضرت فرمود شاید قصد دارى پرسى از حشر و نشر روز قيامت مردگفت بلى قسم بآن کسیکه فرستاده رسول خدا را (ص) بشارت دهنده و انذار کننده که من سئولى ندارم مگر از همان که فرمودى: حضرت فرمود محل حشر و نشر مردم تمامشان بيت المقدس است مگر مردم بقعه و مکانى در زمين پهلوى کوه که بآن محل گفته میشود قم. زیرا که مردم آن محل رسيدگى بحساب آنها بشود در قبرهاشان و محشور میشوند از قبرشان ببهشت.

۱۳۴۹- در کتاب کشکول روایت است که مردى بود در کوه لبنان از عباد منزوى و دور از مردم در میان سوراخى زندگى میکرد و روزها را روزه دار بود و هر شب مى آمد برایش قرص نانى که افطار میکرد بنصف آن و سحور میخورد بنصف ديگر و باین حال بود مدتى دراز و طولانى و از کوه بزير نمى آمد ابداً تا يکوقتى شد و اتفاق افتاد که قطع شد آمدن نان در شبى از شبها و جوع و گرسنگى براو حمله کرد و صبرش بر گرسنگى کم شد: لذا نماز مغرب و عشاء را خواند و آن شب را با انتظار بود و با امید رسيدن چیزی که رفع گرسنگى کند ماند و نیامد برایش چیزی: و درپای کوه دهى بود که اهل آن نصرانى بودند: چون صبح شد فرود آمد بآن ده و غذا طلب کرد از بزرگى از نصارا و او دو قرص نان جو بعايد داد گرفت نانها

کلب جرب مهزول فلحق العابد ونیح علیه وتعلق باذیاله فألقى علیه العابد رغيفا من ذینک الرغیفین لیشتغل به عنه فاکل الکلب ذالک الرغیف ولحق العابد مرة اخرى و اخذ فی النیاح والهیریر فألقى الیه العابد الرغیف الاخر فأکله ولحقه تارة ثالثة واشتد هریره وتشبث بذیل العابد ومزقه فقال العابد سبحان الله انی لم ار کلبا اقل حیاء منک ان صاحبک لم یعطنی الارغیفین وقد اخذتهما منی ماذا تطلب بهریرک وتمزق ثیابی: فانطق الله تعالی الکلب فقال لست انا قلیل الحیاء اعلم انی ربیت فی دار ذالک النصر انی احرس غنمه واحفظ داره واقنع بما یدفعه الی من خبز او عظام وربما نسینی فابقی ایاما لا کل شیئا بل ربما تمضی ایام لا یجد هولنفسه شیئا ولالی ومع ذالک لم افارق داره منذ عرفت نفسی ولا توجهت الی باب غیره بل کان دأبی انه ان حصل شیئی شکرت والا صبرت: واما انت فبانقطاع الرغیف عنک لیلۃ واحدة لم یکن عندک صبر ولا کان لک تحمل حتی توجهت من باب رزاق العباد الی باب نصرانی وطویت کشحک عن الجیب

را و روگرد بطرف کوه: بدرخانه آن مرد نصرانی سگی بود پشم ریخته ولاغر پشت سر عابد آمد وصیحه برعابد زد وپر وپای اورا گرفت عابد یکی از دونان را انداخت پیش سگ وخود شروع کرد برفتن سگ نان را تمام کرد وخود را رسانید مرتبه دیگر بعابد وشروع کرد بصدا وصیحه وحمله کردن بعابد ناچار عابد قرص دیگر از نان را انداخت جلوسگ وآنرا نیز بلعید وخورد ورسانید برای بار سوم خود را بعابد وحمله را شدید کرد وچسبید بدامن او وپاره کرد عابد گفت سبحان الله ندیدم من سگی بی حیاتر ویا کم حیاتر از تو صاحب تو بمن نداد مگر دوگرده نان وتو هر دو را گرفتی ازمن: دیگر چه میخواهی ازمن که حمله میکنی ولباس مرا میدری: خدا بسخن آورد سگ را و گفت من کم حیا نیستم: بدانکه من در خانه این نصرانی هستم خانه وگوسفندان اورا حفظ وحرست میکنم وقناعت دارم با آنچه بیندازد پیش من چه نانی وچه استخوانی وگاهی هم فراموش میکنند وگرسنه میمانم روزهایی وچیزی نمیخورم بلکه گاهی ممکن است روزهایی بگذرد وبرای خود چیزی نمیابد تا چه رسد بمن و باهمه اینها نشده من از درخانه اش بروم ویا روکنم بدرخانه غیر او بلکه عادت من این است اگر چیزی داد شکر میکنم و اگر نه صبر میکنم: واما تو بواسطه نیامدن یکشب گرده نان بتو صبر و تحمل نکردی تا آنکه برگشتی و روگرداندی از در روزی دهنده بندگان و روگردی بدرخانه نصرانی وقطع کردی اعتمادت ازدوست واعتماد کردی بدشمن او: حال بگو

وصالحت عدوه المريب فقل ايّنا اقل حياء انا ام انت فلما سمع العابد ذلك ضرب بيديه على رأسه وخرّ مغشيا عليه .

۱۳۵۰ فی الکشکول عن الاحياء قدم هشام بن عبد الملك حاجا ايام خلافته فقال ائتوني برجل من الصحابة فقيل قد تفانوا قال فمن التابعين فأتى بطاووس اليماني فلما دخل عليه خلع نعليه بحاشية بساطه ولم يسلم عليه بامرّة المؤمنين بل قال السلام عليك ولم يكنه ولكن جلس بازائه قال كيف انت يا هشام فغضب هشام غضبا شديداً وقال يا طاووس ما الذي حملك على ما صنعت قال ما ضاعت فاذا داغضبه فقال : خلعت نعليك بحاشية بساطي : ولم تسلم علي بامرّة المؤمنين : ولم تكنني : وجلست بازائي وقلت كيف انت يا هشام فقال طاووس : اما خلع نعلي بحاشية بساطك فاني اخلعهما بين يدي ربي العزة كل يوم خمس مرات ولا يغضب علي لذالك واما قولك لم تسلم علي بامرّة المؤمنين فليس كل الناس راضين بامرتك فكرهت ان اكذب : واما قولك لم تكنني

كدام يكي انما كم حيا هستيم تو يامن ، پس از شنيدن عابد اين كلمات را زد دودست را بسر خود واقتاد روی زمين بحال غش

۱۳۵۰- در کتاب کشکول است از کتاب احیاء که وارد شد هشام پسر عبد الملك بقصد حج وقت خلافتش وگفت حاضر کنید برای من مردی از اصحاب رسول خدا: گفته شد از صحابه کسی نمانده گفت از تابعین حاضر کنید آورده شد طاووس یمانی: چون وارد شد کفش خود را در آورد کنار بساط هشام و سلام نداد بعنوان خلافت بلکه گفت السلام عليك: و برای هشام کنیه ذکر نکرد: ولی در برابر او نشست وگفت چگونه هستی ای هشام : هشام بغضب در آمد غضب شدیدی وگفت ای طاووس چه وادار کرد تورا بر آنچه کردی: گفت چه کرده ام پس غضب هشام زیادتیر شد وگفت: کفش خود را در آوردی کنار بساط: و بعنوان امارت و خلافت سلام نکردی و مرا بکنیه صدا نزدی: و مقابل من نشستی وگفتی چگونه هستی هشام : طاووس گفت اما کندن کفشم کنار بساط که گناهی نیست زیرا همیشه می کنم کفش را پیش روی خدای متعال روزی پنج مرتبه و خدا بمن غضب نمی کند باین جهت : و اما اینکه سلام ندادم بامارت و خلافت بجهت آن است که همه مردم راضی بامارت و خلافت تو نیستند و من خوش نداشتم دروغ بگویم: و اما اینکه گفتم کنیه برای تو نیاوردم بجهت آنست که خدای متعال دوستانش را در قرآن و گفته یا داود یا یحیی یا عیسی: و کنیه آورده برای دشمنانش وگفته تبت یدا ای لهب: و اما گفته تو

فان الله عز وجل سمى اوليائه فقال يا زودو يا يحيى ويا عيسى : وكنى اعدائه فقال تبت بدا ابي لهب : واما قولك جلست بادائي فاني سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب يقول اذا اردت ان تنظر الى رجل من اهل النار فانظر الى رجل جالس وحوله قوم قيام : فقال هشام عظمي فقال طاووس سمعت من امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام ان في جهنم حيات كالثلال وعقارب كالبالغال تلدغ كل امير لا يعدل في رعية ثم قام وهرب .
 ۱۳۵۱ طرائف الحكم عن اعلام الدين عن ابن عمر قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله خطبة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فكان مما ضبطت منها ايها الناس ان افضل الناس عبد تواضع عن رفعة : وزهد عن رغبة . وانصف عن فوة وحلم عن قدرة : الاوان افضل الناس عبداخذ في الدنيا الكفاف : وصاحب فيها العفاف : وتزود للرحيل : و تاهب للمسير الاوان اعقل الناس عبد عرف ربه فاطاعه و عرف عدوه فعصاه و عرف دار اقامته فاصلحها : و عرف سرعة رحيله فمزود لها الاوان خير الزادما صحبه التقوى و خير العمل ما تقدمته التيه و اعلى الناس منزلة اخوفهم منه .

که نشستم مقابل تو بجهت آنست که شنیدم از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) که فرمود هر گاه خواستی نظر کنی بمردی از اهل آتش نظر کن بمردی که نشسته باشد و اطراف او دسته ایستاده باشند هشام در این هنگام گفت موعظه کن مرا و پند بده طاووس گفت شنیدم از امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود در جهنم مارهایی هستند بمثل تلها : و عقربهایی هستند بمثل قاطرها : که میگزند امیری را که عادل نباشد نسبت برعیت خود بعد طاووس برخاست و گریخت .

۱۳۵۱- و در کتاب طرائف است از ابن عمر که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله يك خطبه که اشکها ریخته شد و دلها ترسید از جمله آن که من ضبط کردم این بود که ای مردم بدرستی که بهترین مردم کسی است که فروتنی کند با اینکه مقامش بلند باشد : و زهد داشته باشد با رغبت : و انصاف و حلم داشته باشد با قدرت : و فرمود آگاه باشید بهترین اشخاص بنده ای است که از دنیا بگیرد بقدر کفاف : و پیشه خود کند عفاف : و توشه بردارد برای کوچ کردن و مهیا شود برای رفتن : و فرمود آگاه باشید عاقل تر از همه کسی است که بشناسد خدایا و فرمانبرداری کند از او و بشناسد دشمنش را و مخالفت کند او را و بشناسد خانه اقامت را و آباد کند آنرا : و بداند سرعت حرکت را و توشه بردارد : آگاه باشید بهترین زاد و توشه پرهیز کاریست و بهترین عمل آنست که بانیست باشد و بهترین مردم ترسناک تر آنها است .

۱۳۵۲ فی الکشکول قالت امرأة لرجل احسن اليها : اذل الله كل عدوك الا نفسك وجعل نعمته عليك هبة لك لا عارية عندك واعاذك من بطر الغنى وذل الفقر وفرغك الله لما خلقك له ولاشغلك بما تكفل به لك .

۱۳۵۳ نقل عن عيون اخبار الرضا عليه السلام ان الرضا عليه السلام سئل ما بال المتجهدين بالليل من احسن الناس وجها فقال لانهم خلوا بالله فكساهم الله من نوره .

۱۳۵۴ فی الکشکول قيل لبعض الاعراب من السيد فيكم فقال من غلب رأيه هواه وسبق غضبه رضاه وكف عن العشيرة اذاه وعمهم حلمه وناداه .

۱۳۵۵ فی الکشکول حكى عن بشر بن المفضل قال خرجنا حجاجا فامر رنا بحى فوصف لنا فيه امرأة يعالج الملسوغ وهي في غاية من الجمال فاجبنا رؤيتها فأتينابر فبق لنا واخذنا عود او حكاكنا به رجله حتى ادمت ولففناه وجئنا به الحي وقلنا ملسوغ فخرجت المرأة كأنها الشمس فنظرت الى الجرح وقالت لم تلسغه حية وانما جرحه عود بالت

۱۳۵۲- در کتاب کشکول وارد شده که گفت زنی بمردیکه نیکی کرده بود بآن زن دلیل و خوار کند خدا تمام دشمنان تورا مگر نفس تورا: و قرار دهد نعمتهايش را برای تو هميشگی نه عاریه و زوال شدنی و حفظ کند و نگهدارد از سر کشی غنا و ذلت فقر: و خالص کند اوقات تورا برای چیزیکه بآنجهت خلق کرده تورا یعنی پرستش خدا: و وادار نکند تورا بچیزیکه ضمانت فرموده بآن برای تو یعنی روزی .

۱۳۵۳- و در آن کتاب نقل شده از عیون اخبار که از حضرت رضا (ع) پرسیده شد چه شده که نماز شب خوانها از خوشروترین اشخاص هستند فرمود چون آنها با خدا خلوت می-کنند خدا میپوشاند بر آنها از نور خود.

۱۳۵۴- در آن کتاب است که گفته شد بعضی در میان شما آفاکيست گفت کسی که غلبه دهد خواسته خود را بر هوای نفس و رضای خود بر غضبش سبقت گیرد و باز دارد آزار خود را از قبيله اش و بتمام افراد قبيله اش برساند جود و حلم خود را.

۱۳۵۵- و در آن کتاب نقل است از بشر پسر مفضل گفت بين سفر حج بر خورديم بطائفه که گفته شد در این طایفه زنی است در نهایت خوشروئی و مار گزیده معالجه میکند میل کردیم آن زن را ببینیم پای رفیق خود را با چوبی بخون آوردیم و بستیم پای او را با پارچه و رفتیم میان آن طایفه و گفتیم مار گزیده او را : آن زن آمد بیرون بمثل خورشید از زیبایی

عليه الحيه فاذا حتمت الشمس مات قال فما ارتفعت الشمس الا وهوميت فتعجبنا منها .

۱۳۵۶ فی الکشکول قال بعض الادباء من حکى لك انه رأى مكاريا حسن الخلق : او قواد سيئ الخلق او سائسا لا يسرق الشعير : او خياط لا يسرق ما يخطه : واعمى لا يكون ثقيلا : او معلم اطفال ليس قليل العقل او قصير اغير متكبر : او طويل اغير احمق فلا تصدقه ادعاه ابدأ .

۲۳۵۷ طرائف الحكم عن زين العابدين عليه السلام طوبى لشيعتنا المتمسكين بحبلنا في غيبة قائمنا الثابتين على موالاتنا والبراءة من اعدائنا اوليك منا ونحن منهم قد رضوانا ائمة و رضينا بهم شيعة فطوبى لهم ثم طوبى لهم هم والله معنا في درجتنا يوم القيامة .

۱۳۵۸ وفيه عن الصدوق في اكماله عن الرضا عليه السلام قال ما احسن الصبر وانتظار

نگاهی کرد بجراحت وگفت این آدم را مار نکزیده ولی مجروح شده بجوبی که ماربول کرده بر آن و تاهوا گرم بشود این شخص میمیرد گفت خورشید بالا نیامده بود که این آدم مرده بود و تعجب کردیم از کلام آن زن .

۱۳۵۶ - و در آن کتاب است که مرد دانائی گفت هر که بگوید چاروادار خوش خلق دیده ام : یا قواد بد خلق : یا میر آخوری که از جو نددد : یا خیاطی که از جامه نددد : یا کوری که سبک باشد : یا معلم اطفال که کم عقل نباشد : یا کوتاه قد غیر متکبر و خودخواه : یا بلند قد غیر احمق : تصدیق مکن اورا و باور مکن این ادعا را هیچوقت .

۱۳۵۷ - طرائف الحكم نقل کرده از امام زين العابدين (ع) که فرمود خوشا بحال شیعیان ما که چسبیده اند بر یسمان محبت ما در غیبت قائم ما بردوستی ما و بر براءت اذ دشمنان ما پا برجا هستند : آنها از ما هستند و ما از آنها هستیم بدرستی که راضی هستند به امامت ما و راضی هستیم ما از شیعه بودن آنها فرمود خوشا بحال آنها بخدا قسم آنها با ما هستند در درجه ما روز قیامت

۱۳۵۸ - و در آن کتاب است از شیخ صدوق در اكمال که حضرت رضا (ع) فرموده چه بسیار نیکو است صبر و انتظار فرج آیا نشنیدی قول خدای متعال و انتظروا انتظار بکشید ما

الفرج اما سمعت قول الله عزوجل و انتظروا انى معكم من المنتظرين : فعليكم بالصبر فانه انما يجيئى الفرّج على اليأس فقد كان الذين من قبلكم اصبر منكم .
 ۱۳۵۹ طرائف الحكم عن الصدوق عن ابى الحسن عن آباءه عليهم السلام ان رسول الله ﷺ قال افضل اعمال امتى انتظار فرج الله .

۱۳۶۰ وفيه عن النبى ﷺ اذا كان يوم القيامة لم تزل قدما عبد حتى يسأل عن اربع : عن عمره فيم افناه : وعن شبابه فيم ابلاه : وعما اكتسبه من اين اكتسبه وفيم انفق : وعن حبنا اهل البيت .

۱۳۶۱ فى امالى الطوسى قدّه باسناده عن انس بن مالك قال : رجعنا مع رسول الله ﷺ فافلين من تبوك فقال لى فى بعض الطريق : القوالى الاحلاس والاقتاب ففعلوا فصعد رسول الله ﷺ فخطب فحمد الله واثنى عليه بما هو اهله ثم قال معاشر الناس مالى اذا ذكر آل ابراهيم عليهم السلام تهلك وجوهكم واذا ذكر آل محمد ﷺ كانما يفتق فى

نيز از منتظرين هستيم: پس بر شما باد بصر زيرا كه فرج ميايد در حال نوميدى بدرستى كه بودند كسانى پيش از شما صابر تر از شما.

۱۳۵۹- طرائف الحكم نقل کرده از شيخ صدوق از ابى الحسن از پدران بزرگوارش عليهم السلام كه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرموده بهترين اعمال امت من انتظار فرج است از خدا.

۱۳۶۰- ودر آن كتاب است كه رسول خدا(ص) فرمود چون روز قيامت شود نميگذارند قدم بردارى و قدم بر نميدارد بنده مگر آنكه سئول شود از چهار چيز : از عمرش كه در چه راه از بين برده آنرا: و از جوانيش كه در چه راه كهنه کرده آنرا: و از آنچه كسب کرده كه از كجا كسب کرده و در كجا خرج کرده:

۱۳۶۱- در كتاب امالى شيخ طوسى قدس سره نقل شده باسناد خود از انس بن مالك كه گفت باجمعى بوديم مراجعت كرديم از جنك تبوك: رسول خدا (ص) بين راه در منزلى فرمود جهاز شترها را بگذاريد و پلاس روى آن بيندازيد و همين رفتار شد بالا شد رسول خدا ص بر آن و خطبه خواند حمد و ثنای الهی بجا آورد و بعداً فرمود ای جماعت مردم چه شده كه هر گاه از ابراهيم و آل ابراهيم ذكرى ميشود روهاى شما باز ميشود: و هر گاه ذكرى از محمد برده ميشود روهاى شما بهم كشيده ميشود بمثل اينكه دانه انار بروى شما فشرده ميشود : قسم بآن

وجوهکم حبّ الرمان : فوالذی بعثنی بالحق نبیاالوجاء احدکم یوم القیامه باعمال کامثال الجبال ولم یحبثن بولاية علی بن ابیطالب لاکبه الله عزوجل فی النار.

۱۳۶۲ نفثة المصدور للمحدث القمی قدس سره عن شیخه و استاده المحدث

النوری نورالله مرقدہ فی کتاب دارالسلام قال بعد ان ذکر عبارات بدیعة فی بیان مقاماته العلیه حدثنی الشیخ جعفر التستری المزین بوجوده المبارک فی هذه السنه ارض العزی قال دام ظلّه العالی لما فرغت من تحصیل العلوم الدینیة فی المشهد الغروی وآن اوان النشر و وجوب الانذار رجعت الی وطنی و قمت باداء ما کان علیّ من اهداء الناس علی تفاوت مراتبهم و لعدم تضلّعی بالاثار المتعلقة بالمواعظ و المصائب کنت مکتفیا باخذ تفسیر الصافی بیدی علی المنبر و القرائة منه فی شهر رمضان و الجمعات : و روضة الشهداء للمولی حسین الکاشفی فی ایام عاشوراء ولم اکن ممن یمکنه الانذار و الالباء بما اوذعه فی صدره الی ان مضی علیّ عام و قرب شهر محرم الحرام فقلت فی نفسی لیلة الی متی اكون صحفیا لا افارق الکتاب فقمت اتفکر فی تدبیر الغناء عنه و الاستقلال فی الخطاب و

خدائیکه مرا بحق فرستاده که اگر بیاید یکی از شما روز قیامت با اعمال نیک بمثل کوهها بدون دوستی علی بن ابیطالب (ع) خدا برو بیندازد او را در آتش .

۱۳۶۲ - محدث قمی قدہ بعنوان جلال و عظمت حبیب رضوان الله علیه در کتاب نفثة

المصدور نقل کرده از استاد خود مرحوم نوری در کتاب دارالسلام که ایشان نقل کرده اند بعد از بیان مقاماتی برای مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمة الله علیه از آن بزرگوار که فرموده بمرحوم نوری پس از آنکه فارغ شدم از تحصیل علوم دینی در نجف اشرف و وقت آن رسید که نشر احکام کنم و بمردم برسانم : برگشتم بوطنم و قیام کردم به اداء وظیفه که ارشاد و هدایت مردم باشد بر حسب تفاوت مراتب آنها در فهم : و از باب نداشتن توانائی و حفظ اخبار راجع بمواعظ و مصائب : اکتفا میکردم باینکه تفسیر صافی میبرد منبر و از روی آن موعظه می- کردم در ماه رمضان و جمعهها : و از روی کتاب روضة الشهداء مال آقا حسین کاشفی در ایام عاشورا : و نمیتوانستم پند بدهم و یا بگریانم از مطالب محفوظه در سینہ : تا باینحال گذشت بر من یکسال و نزدیک محرم شد : با خود گفتم شبی از شبها تاکی مردی باشم کتابی که نتوانم از کتاب جدا شوم : در مقام آن شدم که تدبیری کنم برای بی نیازی از کتاب : و استقلال در

سرحت برید فکری فی اطراف هذا المقام الی ان سئمت منه واخذنی المنام فرایت کأنی بارض کربلاء فی ایام نزول المواقب الحسینیة فیها وخیمهم مضروبة وعساكر الاعداء فی تجاههم کما جاء فی الروایة فدخلت علی فسطاط سید الانام ابی عبدالله علیه السلام فسلمت علیه فقرّبنی وادنانی وقل لحبیب بن مظاهر ان فلانا و اشار الی ضیفنا اما الماء فلا یوجد عندنا منه شیئی وانما یوجد عندنا دقیق و سمن فقم واضع له منهما طعاما واحضره لیدیه فقام وصنع منه شیئاً و وضعه عندی وكان معه قاشوق فأكلت منه لقیمات وانبتت و اذا انا اهتدی الی دقائق و اشارات فی المصائب و لطائف و کنایات فی آثار الاطائب ما لم یسبقنی الیها احد و زاد كل يوم الی ان اتی شهر الصیام و بلغت فی مقام الوعظ و البیان غایة المرام .

۱۳۶۳ انوار البهیة و روی الشیخ کلینی عن رجل من اهل بلخ قال كنت مع الرضا علیه السلام فی سفره الی خراسان فدعا یوما بمائدة له فجمع موالیه من السودان و غیرهم فقلت جعلت فداك لوعزات لهؤلاء مائدة فقال علیه السلام مه ان الرب تبارک و تعالی واحد و الام واحدة و الاب واحد و الجزاء بالاعمال .

صحبت و بیان و فکر خود را فرستادم بهر طرفی. از اطراف این مطلب تا آنکه خسته شدم و خوابم ربود در عالم رؤیا دیدم گویا کربلا هستم ایام ورود قافلہ حسینی (ع) در کربلا در حالیکه خیمهها زده شده و لشکر اعدا در مقابل قرار گرفته آنطوریکه وارد شده: من داخل شدم بخیمه آقا ابی عبدالله (ع) سلام کردم و آنحضرت مرا نزدیک خواند: و فرمود به حبیب بن مظاهر که فلانی و اشاره بمن فرمود مهمان ما است اما آب که یافت نمیشود هیچ و نزد ما آرد و روغن هست پیاخیز و درست کن طعامی و بیاور برای او: پس برخواست حبیب و درست کرد چیزی و گذاشت نزد من با قاشوقی: و خوردم من چند لقمه و بیدار شدم: دیدم بزهنم میرسد دقائقی و کنایاتی در مصائب و غیر آن اموری که بذهن کسی نرسیده و هر روز زیاد شد تا آنکه ماه رمضان رسید و رسیدم در مقام وعظ به مرتبه ای که میخواستم.

۱۳۶۳- در کتاب انوار البهیة وارد است از شیخ کلینی از مردی از اهل بلخ که گفت من خدمت حضرت رضا (ع) بودم در سفر خراسان: روزی سفره پهن کردند برای غذا خوردن جمع کرد حضرت تمام غلامان را از سیاه و غیر سیاه سر سفره: گفتم فدایت شوم چه خوب بود

۱۳۶۴ طرائف الحکم عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله عليه السلام قال من سقى الماء في موضع يوجد فيه الماء كان كمن اعتمق رقبة ومن سقى الماء في موضع لا يوجد فيه الماء كان كمن احيا نفساً ومن احيا نفساً فكأنما احيا الناس جمعاً .

۱۳۶۵ وفيه عن الوسائل عن الحسين بن اسحق عن ابيه عن موسى بن جعفر عليه السلام عن آباءه عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله قال يعير الله عز وجل عبداً من عباده يوم القيامة فيقول عبدی مامنك اذ مرضت ان تعودني : فيقول سبحانه سبحانك انت رب العباد لا تمرض ولا تألم : فيقول : مرض اخوك المسلم المؤمن فلم تعده ، فوعزتي و جلالی ولوعدته لو جردتني عنده ثم لتكفلت بحوائجك فقضيتها لك و ذلك من كرامة عبدی المؤمن وانا الرحمن الرحيم .

۱۳۶۶ فی الكافي عن اسحق بن عمار عن ابی عزة قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول

جدا میفرمودید برای غلامان سفره را فرمود ساکت شو خدای ما یکی است مادر و پدر یکی است و جزاء هم بعمل است .
(یعنی نه بسفیدی یا سیاهی)

۱۳۶۴ - در کتاب طرائف است از معاویه پسر عمار از امام ششم (ع) فرمود که هر که سیراب کند کسی را در موضعی که آب باشد خواهد بود در اجر بمثل کسیکه آذاد کرده باشد بنده را و هر که آب دهد کسی را در موضعی که آب نباشد خواهد بود در اجر مثل کسی که زنده کند نفسی را و هر که زنده کند نفسی را بمثل این است که زنده کرده تمام نفوس را .

۱۳۶۵- نقل است در طرائف از وسائل از حسین پسر اسحق از پدرش از موسی بن جعفر علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسول خدا (ص) که فرمود خدای متعال روز قیامت گله میکند و سرزنش میکند بنده از بندگان را که چه چیز منع کرد تو را هنگامی که ما مریض شدیم عیادت کنی ما را : پس میگوید بنده بار خدایا تو منزه و مبرا پروردگارا تو آفریننده بندگانی و مریض و الم در ذات تو راه ندارد : پس میفرماید خدای متعال برادر مؤمن تو مریض شد و عیادت نکردی تو او را قسم بعزت و جلالم اگر عیادت کرده بودی می یافتی ذات مقدس ما را آنجا نزد او : و بعد هر اینه کفایت می کردیم حوائج تو را و برمی آوردیم حاجات تو را : و این بر اثر بزرگی بنده مؤمن ما بود : تا چه برسد که ما خود ارحم الراحمین هستیم .

۱۳۶۶- در کتاب کافی نقل است از اسحق پسر عمار از ابی عزة که گفت شنیدم از امام

من زار اخاه فی مرض اوصحة لا یأتیه خداعا ولا استبدالا وکل الله به سبعین الف ملک ینادون فی قفاه : ان طبت وطابت لك الجنة : فانتم زوار الله : وانتم وفد الرحمن حتی یأتی منزله الحدیث .

۱۳۶۷ طرائف عن مجلد الخامس من البحار باب مواظب عیسی عليه السلام قال لاصحابه یحق اقول لكم : اعلمکم لتعلموا (لستعلموا بخ بدل ولا اعلمکم لتعجبوا بانفسکم : انکم لن تنالوا ما تريدون الا بتزك ما تشتهون : ولن تظفروا بما تأملون : الا بالصبر علی ما تکرهون : ایاکم والنظرة : فانها تزرع فی القلوب الشهوة : وکفی بها لصاحبها فتنة طوبی لمن جعل بصره فی قلبه : ولم يجعل بصره فی نظر عینه : لانظروا فی عیوب الناس كالارباب : وانظروا فی عیوبهم (عیوبکم) کهیئة عبید الناس انما الناس رجالان : مبتلی ومعافی فارحموا المبتلی واحمدوا الله علی العافیة .

یا بنی اسرائیل : اما تستحیون من الله : ان احدکم لا یسوغ له شرابه حتی یرصفیه من القندی ولا یبالی ان یبلع امثال الفیله (الغیله) من الحرام تسمعوا قد قیل لکم فی

ششم علیه السلام که میفرمود هر که زیارت و دیدن کند از برادرش در حال مرض و یا صحت : نرود پیش او بجهة فریب دادن او و یا عوض : موکل کند خدا هفتاد هزار ملک که ندانند پشت سر او پاک شدی و گوارا باد برای تو بهشت : و پشت سر آنها فریاد میزنند شما زائر خدا هستید شما مهمان خدائید : و این نداشت تا برگردد بمنزلش .

۱۳۶۷- در کتاب طرائف الحکم نقل شده از جلد پنجم بحار که در باب مواظب عیسی علیه السلام چنین است که فرمود حضرت عیسی بیارانش : برستی میگویم بشما : می آموزم بشما برای آنکه عمل کنید : و نه می آموزم بشما بجهة خود پسندی : و نائل نشوید به آنچه آرزو دارید : مگر تحمل کنید چیز را که خوش ندارید : دوری کنید از نگاه کردن : زیرا میگرد در دلها شهوت را : و بس است برای نظر کننده از جهة خطا : گوارا باد برای کسی که قرار دهد بینائی خود را در دلش : و منحصر نباشد دیدن او بدیدن چشم : نگاه نکنید بعیوب مردم مثل نظر مالک به بنده اش : بلکه نگاه کنید بمثل نگاه بنده بعمل مردم که عبرت بگیرید و عمل غیر را آینه خود بدانید : بدانید که مردم بر دو دسته اند : مبتلا : و سالم : بمبتلا رحم کنید : و ستایش و حمد خدا بجهة سلامت از بلا .

ای بنی اسرائیل : آیا حیا نمیکنید از خدا : که هیچیک از شما فرو نمیدهد آشامیدنی را مگر آنکه خالص میکنید از پروبوخ : ولی باک ندارید که ببلعید مثل فیل حرام را بدون

التوراة : صلوا ارحامکم : وکافوا ارحامکم : وانا قول لکم صلوا من قطعکم واعطوا من منعکم : واحسنوا الی من اساء الیکم : وسلموا علی من سبکم : وانصفوا من خاصمکم : واعفوا عن ظلمکم كما انتم تحبون ان یعفی عن اسائتکم : فاعتبروا بعفو الله عنکم : الا ترون ان شمسہ اشرقت علی الابرار والفجار منکم وان مطره ينزل علی الصالحین والخاطئين منکم : فان کنتم لانحبون الامن احببکم : ولانحسنون الا الی من احسن الیکم : ولانکافون الامن اعطاکم : فما فضلکم اذا علی غیرکم : وقد یضع هذا السفهاء الذین لیست لهم عندهم فضول ولا لهم احلام : ولكن ان اردتم ان تكونوا احبباء الله واصفیاء الله فاحسنوا الی من اساء الیکم واعفوا عن ظلمکم : وسلموا علی من اعرض عنکم :

بحق اقول لکم : ان الزرع ینبت فی السهل ولا ینبت فی الصفا : وكذلك الحکمة تعمر فی قلب المتواضع ولا تعمر فی قلب المتکبر الجبار : الم تعلموا ان من شمع برأسه

توجه آیا نشنیدید که گفته شده در تورات : صلۀ رحم کنید : و دستگیری کنید از خویشان خود و من میگویم شما وصل بکنید بکسیکه شما قطع کرده : و بدهید و احسان کنید بکسی که شما را محروم داشته : و نیکی کنید بکسی که شما بدی کرده : و سلام کنید بکسی که شما فحش داده : و مروت کنید بکسی که شما دشمنی کرده : و عفو کنید از کسی که شما ظلم کرده : همانطوریکه شما دوست دارید که بخشیده شود بدیهای شما : پند بگیرید از گذشت و عفو خدا از شما : آیا نمی بینید که خورشید تابش دارد بر خوبان و بدان شما : و باران می بارد بر صالحین و خطاکاران شما : اگر شما دوست دارید بس کسی را که شما را دوست دارد : و نیکی نمیکنید مگر بکسیکه نیکی کند شما : و عطا نمیکنید مگر بکسی که عطا کند شما : پس چه برتری دارید شما بر غیرتان : در حالی که همین طور هستند کم خردان که نیست نزد آنها فضیلتی : و نه برای آنها عقلی : ولی اگر شما مایلید که بوده باشید دوستان و برگزیدگان خدا : پس خوبی کنید بکسی که بدی کرده شما و بگذرید از کسی که ظلم و ستم کرده شما و سلام کنید . بر کسی که پشت کرده شما .

براستی میگویم شما: بدرستی که زراعت میروید در زمین سهل و مست: و نمیروید در زمین سخت : و همین طور حکمت اثر میکند و آباد میکند دل متواضع را و اثر نمیکند در دل خود خواه و ستمگر: آیا نمیدانید که هر که بلند کند سر خود را و برساند بسقف میشکند سر او

الى السقف شجبه ومن خفض برأسه عنه استظل تحته واكنه : وكذلك من لم يتواضع لله
خفضه ومن تواضع لله رفعه .

بحق اقول لكم : ان الحريق ليقع في البيت الواحد فلا يزال ينتقل من بيت الى
بيت حتى تحترق بيوت كثيرة الا ان يستدرك البيت الاول فيهدم من قواعده فلا تجد
فيه النار محلاً : وكذلك الظالم الاول لو اخذ على يديه لم يوجد من بعده امام ظالم .
فيؤتم به كما لو لم تجد النار في البيت الاول خشباً والواحد تحرق شيئاً .

بحق اقول لكم من نظر الى الحية تؤم اخاه لتلدغه ولم يحدّره حتى قتلته : فلا يأمن
ان يكون قد شرك في دمه : وكذلك من نظر الى اخيه يعمل الخطيئة ولم يحدّره
عاقبتها حتى احاطت به فلا يأمن ان يكون قد شرك في اثمه : ومن قد ران يغيّر الظالم
ثم لم يغيّره فهو كفاعله : وكيف يهاب الظالم وقدامن بين اظهر كم ولا ينهي ولا يغير
عليه ولا يؤخذ على يديه : فمن اين يقصر الظالمون ام كيف لا يغترون : فحسب

را و هر که پائین افکند سر خود را : استفاده میبرد از سقف و می پوشاند او را : و همین طور
است کسی که فروتنی نکند برای خدا و هر که تواضع کند برای خدا بلند کند خدا او را .
براستی می گویم برای شما : بدرستی که آتش واقع میشود ابتدا در خانه و میسوزاند
همان خانه را و بعد شروع میکند بسرایت کردن تا میسوزاند خانه های زیادی مگر آنکه جلو
آن گرفته شود در خانه اول و خراب شود دیوارهای آن که برای سوختن محلی باقی نماند :
و همین طور ظالم و ستمگر اول اگر گرفته شود دست او و نگذارند ستم کند بعد او یافت نمیشود
پیشوای ظالمی که باز به او اقتدار شود در ظلم : بمثل اینکه آتش نباید در خانه اول چوب و تخته را
دیگر میسوزاند چیزی و سرایت نیز نمیکند .

براستی میگویم برای شما : هر که بنگرد بماري که قصد کرده بگزد برادر تو را : و
تو جلوگیری نکنی از آن تا بگزد او را و بکشد : پس ایمن نیست از شرکت .
و از اینکه بوده باشد شريك در خون او : و همین طور است کسی که نظر کند بسوی برادر
خود که عمل زشت انجام میدهد و نترساند او را از عاقبت بدان تا آنکه مرتکب شود آنرا :
پس ایمن نباشد از اینکه شريك باشد در گناه با او : و هر که بتواند تغییر دهد ظالم را و تغییر
ندهد او را بمثل کننده آن ظلم است : و چگونه ترس داشته باشد ظالم در حالیکه جلو روی شما
ظلم میکند و کسی او را نهی نمیکند : و کاری نمیکند که دست از ظلم بردارد و یا دست او را
بگیرند : وقتی ظالم این طور دید و راه برای ظلم بی مانع دید : کجا و چه زمان کوتاهی

احدکم ان يقول لا اظلم و من شاء فليظلم: ويرى الظلم فلا يغيره فلو كان الامر على ما تقولون لم تعاقبوا مع الظالمين الذين لم تعلموا باعمالهم حين تنزل بهم العشرة في الدنيا .

ويلکم يا عبیدالسوء کیف ترجون ان یؤمنکم اللہ من فزع یوم القيامة و انتم تخافون الناس فی طاعة اللہ و تطیعونہم فی معصية اللہ و تقولون لهم با العهود الناقضة لعهدہ : بحق اقول لکم لا یؤمن اللہ من فزع ذالک الیوم من اتخذ العبادار بابامن دونه .

ويلکم يا عبیدالسوء : من اجل دنیا دنیة و شهوة رذیة تفرطون فی ملک الجنة و تنسون هول یوم القيامة .

ويلکم يا عبیدالدنيا تحملون السراج فی ضوء الشمس : و ضوءها کان یکفیکم و تدعون ان تستضیؤ بها فی الظلم و من اجل ذالک سخرت لکم : کذا لک استضاءت بنور العلم لامر الدنيا و قد کفیتموه و ترکتم ان تستضؤ به لامر الاخرة و من اجل ذالک

میکنند از ظلم و با چگونگی چیره و مغرور نشود در ظلم کردن : و آیا کافی است شمارا که بگوید هر یک شما من ظلم نمیکنم هر که میخواهد بکند بکند: و به بیند ظلم و ظالم را و تغییر ندهد او را: اگر مطلب همین است پس چرا گرفتار عقوبت شدند با ظالمین هنگام آمدن بلا با اینکه در ظلم شریک نبودند اشخاصی از امت های سابق .

وای بر شما ای بندگان بد رفتار چگونه امید دارید که خدا ایمنی دهد شما را از فزع روز قیامت در حالی که می ترسید از مردم در طاعت خدا : و اطاعت مردم میکنید در معصیت خدا: و پای عهد با مردم هستید و اما نقض عهد با خدا میکنید .

براستی میگویم بشما : ایمن نخواهد کرد خدا از فزع آن روز کسی را که بندگان خدا را مؤثر در کارهای خود دانستند : غیر از خدای متعال .

وای بر شما ای بندگان بد رفتار : بخاطر دنیا پست و شهوت رانی دون : و اگر دار میکنید بهشت را : و فراموش میکنید هول روز قیامت را .

وای بر شما ای عبید و بندگان دنیا با خود میبیرید چراغ در روز روشن : و حال آنکه نور شمس کفایت میکند شمارا : و اما و امید دارید استفاده از چراغ را در تاریکی ها و حال آنکه برای تاریکی آفریده شده و با اختیار شما قرارداد شده : همین طور بکار میبیرید نور علم را در امور دنیوی : و حال آنکه ضمانت شده روزی برای شما : و امید دارید استفاده از علم نسبت

اعطيتموه : تقولون : ان الاخرة وانتم تمهدون الدنيا : وتقولون : ان الموت حق : و انتم تفرون منه : وتقولون : ان الله يسمع ويرى : ولا تخافون احصائه عليكم : فكيف يصدقكم من سمعكم : فان من كذب من غير علم اعذر من كذب على علم : وان كان لا عذر في شئى من الكذب .

بحق اقول لكم : ان الدابة اذا لم تر كب ولم تمتهن وتستعمل لتصعب ويتغير خلقها وكذلك القلوب: اذا لم ترقق بذكر الموت : ويتعبها دؤب العبادة تقوا وتغافل: ماذا يغنى عن البيت المظلم ان يوضع السراج فوق ظهره وجوفه وحش مظلم كذلك لا يغنى عنكم ان يكون نور العلم بافواهكم: واجوافكم منه وحشة معطلة : فاسرعوا الى بيوتكم المظلمة فأثيروا فيها : كذلك فاسرعوا الى قلوبكم القاسية بالحكمة قبل ان ترين عليها الخطايا فتكون اقسى من الحجارة : كيف يطيق حمل الاثقال من لا يستعين على حملها : ام كيف تحط الاوزار من لا يستغفر الله منها: ام كيف تنقى ثياب

بهامور آخرت : وحال آنكه نور علم و حكمت بواسطه آخرت عطا شديد : مى گوئيد آخرت آخرت : در حاليكه بفكر فراهم كردن دنيا هستيد : و مى گوئيد : مرگ حق است و فرار ميكنيد از آن : و ميگوئيد خدا ميشنود و مى بيند ؟ و اما ترس نداريد از ديده او و افعال زشت بمحض او و ضبط اعمال بد : با اينحال چگونه تصديق كند كسى كه بشنود از شما كلمات و اقوال بى عمل را : زيرا كسى كه دروغ بگويد چيزى را بدون علم نزديكتر است بعذر و معذور بودن نسبت بكسى كه عملا دروغ بگويد با علم داشتن : و هر چند عذرى در دروغ گفتن در هر صورت نيست .

بحق ميگويم شما : بدرستى كه مرگوب سوارى را وقتى سوار نشدى و خوار نكردى بواسطه كار هر آينه صعب و دشوار ميشود استفاده از او و تغيير ميگند رفتار او در سوارى دادن و همچنين است دلها : هر گاه رقيق نكردى آنها زياد از مرگ : و بزرگت نيفتاد از عبادت قسى ميشود و خشن : چه بهره دارد خانه تاريك درحالى كه چراغ پشت خانه باشد و ميان آن و حشمتك و تاريك : و همچنين چه فائده و بهره دارد بودن نور علم در زبان : و درون دلها تاريك و خالى از نور علم باشد : پس عجله كنيد در آباد و روشن كردن خانه هاى تاريك و ظلمانى و روشن كنيد چراغى در آنها: و همچنين بكوشيد و سرعت كنيد در آباد كردن و روشن كردن دلها به نور حكمت و معرفت و عمل : پيش از آنكه غالب شود و فرا بگيرد آنها را گناهان

من لا يغسلها : وكيف يبرء من الخطايا من لا يكفرها : ام كيف ينجو من غرق من يعبر
بغير سفينة : وكيف ينجو من فتن الدنيا من لم يداوها بالجد والاجتهاد : وكيف من
يسافر بغير دليل : وكيف يصير الى الجنة من لا يبصر معالم الدين : وكيف نبال مرضات
الله من لا يطيعه : وكيف يبصر عيب وجهه من لا يبصر في المرآت : وكيف يستكمل
حب خليله من لا يبذل له بعض ما عنده وكيف يستكمل حب ربه من لا يقرضه بعض
ما رزقه .

بحق اقول لكم : انه كما لا ينقص البحران تغرق فيه السفينة ولا يضره ذلك
شيئاً : كذلك لا تنقصون الله بمعاصيكم شيئاً ولا تضرونه : بل انفسكم تضررون واياها
تنقصون : وكما لا ينقص نور الشمس كثرة من تيقلب فيها : بل به يعيش ويحيى كذلك
لا ينقص الله كثرة ما يعطيكم ويرزقكم : بل برزقه تعيشون وبه تحيون يزيد من شكره
انه شاكر عليم .

وپیش از آنکه سخت تر شود از سنگ که دیگر اثر نکند موعظه در آن : چگونه طاقت دارد
کشیدن بارهای سنگین کسیکه مدد نطلبد بر کشیدن آن بارها : و یا چگونه ممکن است محو
گناهان کسیکه طلب آمرزش نکند از خدا نسبت بگناهان : و یا چگونه از پلیدی پاک میشود لباس
کسی که نشوید آنرا : و چگونه نجات می یابد از فتنه های دنیا کسیکه مداوا نکند دل را
به مجاهدت و زحمت عبادت : و چگونه سفر میکند کسی بدون راهنما : و چگونه میرود به بهشت
کسی که نداند احکام دین را : و چگونه میتوان درک کرد رضای خدا را بدون اطاعت خدا :
و چگونه میشود به بیند نقصهای روی خود را کسی که نظر نکند در آینه : و چگونه کامل میکند
دوستی دوست خود را کسی که نهدد در راه دوست خود بعضی از آنچه را مالک است : و چگونه
کامل میکند دوستی پروردگار خود را کسی که بقرض نهدد در راه او بعضی از آنچه خدا به او
روزی کرده .

براستی میگویم بشما : همانطوری که کم نمیشود از دریا چیزی اگر غرق شود کشتی
در آن و ضرری بدریا نمیرسد : همینطور نقصی وارد نمیشود بذات خداوندی بمعصیت شما و
ضرری بذات خدا نمیرسد : بلکه ضرر بخود میزند و بنفس خود نقص وارد میکند : و
همانطوری که نقصی بخورشید نمیرسد از زیادی استفاده کنندگان بلکه بواسطه خورشید زندگی
میکند همچنین نقصی بر خدا وارد نمیشود از زیادتی بخشایش و عطا و روزی دادن بشما
بلکه بسبب رزق خدا تعیش میکنید و زنده هستید : بسیار می نماید روزی شکر گذار را .

بحق اقول لكم : انه كما ينظر المريض الى طيب الطعام فلا يلتذ به ما يجده من شدة الوجع : كذلك صاحب الدنيا لا يلتذ بالعبادة ولا يجد حلاوتها مع ما يجد من حب المال : وكما يلتذ المريض نعت الطبيب العالم بما ير جوفيه من الشفاء : فاذا ذكر مرارة الدواء .

وطعمه كدر عليه الشفاء : كذلك اهل الدنيا يلتذون ببهجتها وانواع مافيهما : فاذا ذكروا فجأة الموت كدرها عليهم وفسدها .

بحق اقول لكم : ان كل الناس يبصر النجوم ولكن لا يهتدى بها الا لمن يعرف مجاريها و منازلها : وكذلك تدرسون الحكمه وليكن لا يهتدى لها منكم الا لمن عمل بها : بحق اقول لكم : ان صغار الخطايا ومحقراتها لمن مكأذ ابليس يحقرها لكم و يصغرّها في اعينكم و تجتمع فتكثر و تحيط بكم .

بحق اقول لكم : ليس شيئى ابلغ في شرف الاخرة واعون على حوادث الدنيا من

براستى ميگويم شما . همانطوریکه نگاه میکند مریض بطعامهای خوش و از زیادی درد لذت نمبرد : همچنین آلوده دنیا لذت نمبرد از عبادت و درك نمیکند شیرینی آنها با علاقه دنیا : و همانطوریکه لذت میبرد مریض از بیان طیب عالم به آنچه امیدوار است از شفای مریض : و تا بخوابم آورد تلخی دوارا .

ومزه آن را ناگوار میشود بر او شیرینی شفا : همینطور اند اهل دنیا لذت میبرند بشفای دنیا واقسام امور دنیوی : و تا بخوابم میگذرانند رسیدن مرگ را ناگوار میشود خوشی های دنیا و تباه میشود لذات آن .

براستى ميگويم برای شما : بدرستی که تمام مردم می بینند ستارگان را : ولی هدایت نمی یابد بآنها مگر کسانی که آگاهند از مدار حرکت آنها و محل آنها : و همینطور است یاد گرفتن حکمت همه می آموزند آن را و لکن هدایت نمی یابد به آن مگر کسانی که عمل کنند به آن حکمت .

براستى ميگويم برای شما : بدرستی که کوچک شمردن گناهان و معاصی هر آینه از دامها و کیدهای شیطان است که کوچک میکند برای شما و در نظر شما تا مرتکب شوید و در نتیجه جمع شود و انبوه گردد و فرا گیرد شما را که نتوانید رهائی یابید از آن .

براستى ميگويم برای شما : نیست چیزی مؤثرتر در سعادت آخرت و کمک گارتر بر دفع

الصلوة الدائمة : وليس شئى اقرب الى الرحمن منها: فدوموا عليها واستكثروا منها: وكل عمل صالح يقرب الى الله فالصلوة اقرب اليه وآثر عنده .

بحق اقول لكم : ان الناس فى الحكمة رجالان : فرجل اتقنها بقوله وضيعها بسوء فعله : ورجل اتقنها بقوله وصدقها بفعله وشتان بينهما : فطوبى للعلماء بالفعل وويل للعلماء بالقول .

بحق اقول لكم : من لا يتقى من ذرعه الحشيش يكثر فيه حتى يغمره فيفسده و كذلك من لا يخرج من قلبه حب الدنيا يغمره حتى لا يجد لحب الاخرة طعما ويلكم يا عبید الدنيا اتخذوا مساجد ربكم سجوناً لاجسادكم : واجعلوا قلوبكم بيوتاً للتعوى ولا تجعلوا قلوبكم ماوى للشهوات .

بحق اقول لكم : ان كل كلمة سيئة تقولون بها تعطون جوابها يوم القيامة .

بحق اقول لكم : ان موسى عليه السلام كان يأمركم ان لا تحلفوا كاذبين بالله : وانا

حوادث دنيا از نماز و توجه دائمى بخدا : ونست چیزی نزدیک کننده تر از آن نماز و توجه: پس مداومت کنید از آن و زیاد بجا آورید آن را : و هر عمل نیکی انسان را نزدیک کند بخدا و نماز از همه آنها مؤثرتر است در آوردن قرب و نزدیکی برحمت خدا .

براستى ميگويم بشما: بدرستى كه مردم در حكمت به دو دسته اند: دسته محكم كرده آن را بزبان و گفتار و تضییع كرده آن را و فاسد كرده اند بگردار زشت و بد .

و دسته محكم كرده اند بقول و گفتار و تصدیق كرده اند آن را بعمل و كردار و چه زیاد فرق است بين اين دو : پس خوشا بحال عالم عامل و واى بر عالم اكتفا كننده بقول و زبان براستى ميگويم بشما: كسيكه بر ندارد وپاك نكند از زراعت خود گياهان مضره وهرزه را ناچار زياد خواهد شد آن علفهاى هرزه تا آنكه غالب شود بر زراعت و بكلى تباه كند آن را وهمين طور است كسيكه خارج نكند اذل خود دوستى دنيا را : عاقبت فرامى گيرد دل را تا اندازه كه درك نكند از امور اخروى طعمى و مزه اى .

واى بر شما اى دنيا پرستان: كه مساجد و خانه خدا بواسطه نداشتن انس زندان شده بر بدنهاى شما : قرار دهيد دلها را بيت و محل تقوى و ترس از خدا: و قرار نهيد دلها را جايگاه و قرارگاه شيطان .

براستى ميگويم بشما : بدرستى كه هر كلام زشتى كه مى گوئيد عطا ميشويد و مى بينيد اثر آن در قيامت .

اقول : 'لائحلفوا بالله صادقين ولا كاذبين : ولكن قولوا : لا ونعم : يا بني اسرائيل : عليكم بالبقول البرى وخبز الشعير : واياكم وخبز البرفانى اخاف عليكم ان لا تقوموا بشكره .

بحق اقول لكم : ان الذى يخوض النهر لابدان يصيب ثوبه الماء وان جهدان لا يصيبه كذا لك من يحب الدنيا لا ينجو من الخطايا .

بحق اقول لكم : طوبى للذين يتعبدون من الليل : اولئك الذى يرمون النور الدائم : من اجل انهم قاموا فى ظلمة الليل على ارجلهم فى مساجدهم يتضرعون الى ربهم رجاء ان ينجيهم فى الشدة غدا .

بحق اقول لكم : انكم لا تدركون ماتاملون الا بالانصبر على ماتكرهون : ولا تبلغون ماتريدون الا بتترك ماتشتهون .

براستى مى گويم بشما : بدرستى كه موسى (ع) مي فرمود بشما بدروغ قسم بخدا نخوريد : ومن مى گويم قسم نخوريد بخدا نه راست ونه دروغ : ولى بگوئيد نه : ولى : اى بنى اسرائيل دست بر نداريد از خوردن سبزی بيابان و نان جو : و پرهيزيد از خوردن گندم : زيرا ميترسم بر شما نتوانيد ادا كنيد شكر آنرا

براستى مى گويم بشما : بدرستى كه هر كه فرو رود بنهر آب ناچار ميرسد بلباس او آب و هر چند جدت كند كه نرسد : همينطوركور كسيكه علاقه دارد بدنيا نجاتى ندارد از خطا و گناه .

براستى مى گويم بشما : خوشا بحال كسانى كه نماز ميخوانند در شب : آنها هستند اشخاصى كه ميرسد بآنها نورانيت هميشه : بجهت آنكه آنها ميايستند بنماز در تاريخى شب بر سر پا در مسجدها شان و زارى و تضرع ميكنند نزد پروردگارشان باميد آنكه نجات بخشد بآنها از شدت عذاب روز قيامت .

براستى مى گويم بشما : بدرستى كه نميرسيد و درك نميكنيد آنچه را آرزو داريد : مگر بصبر بر اموريكه مكره داريد و خوش نداريد : و نميرسيد بآنچه ميل داريد : مگر بترك مشتريات نفسانى .

براستى مى گويم بشما : اى دنيا پرستان بعضى از شما مبعوض ميداريد رفيقتان را بگمان و پندار : و چگونه است كه دشمن و مبعوض ندارى نفس خود را با يقين به اينكه بدشمنى با تو خواهشها و ميل هائى دارد ولو تو بسبب آنها هلاك شوى .

بحق اقول لكم: يا عبیدالدنيا ان احدكم يبغض صاحبه على الظن ولا يبغض نفسه على اليقين واقول لكم: ان احدكم ليغضب اذا ذكر له بعض عيوبه وهى حق ويفرح اذا مدح بما ليس فيه.

بحق اقول لكم: ان ارواح الشياطين ماعمرت فى شئى ماعمرت فى قلوبكم: وانما اعطاكم الله الدنيا لتعملوا فيها للاخرة: ولم يعطكموها لتشغلکم عن الاخرة: وانما بسطها لكم لتعلموا انه اعانکم بها على العبادة: ولم يعنکم بها على الخطايا: وانما امرکم فيها بطاعته ولم يأمرکم فيها بمعصية: وانما اعانکم بها على الحلال: ولم يحل لكم بها على الحرام وانما وسعها لكم لتواصلوا فيها ولم يوسعها لكم لتقاطعوا فيها.

بحق اقول لكم: انه لا يكون مطر بغير سحاب: كذلك لا يكون عمل فى مرضات الرب الا بقلب تقى.

بحق اقول لكم: ان الشمس نور كل شئى وان الحكمة نور كل قلب: والتقوى

ومى گویم بشما: بعضی از شما بغضب درمیآید اگر عیوب او ذکر شود برایش وحال آن که حق گفته شده و ذکر شده: و مسرور و خوشحال میشود هر گاه مدح کنند شما را بچیزی که برخلاف واقع است

براستی میگویم برای شما: بدرستی که شیاطین جانگرفته اند در هیچ چیز بمثلی که در دلهای شما جا گرفته اند و بدرستی که خدا دنیا را بشما داده و اسباب فراهم کرده که توشه بردارید از آن برای آخرت: و عطا نکرده که شما را باز دارد از آخرت: و گسترش داده و پهن کرده و سائل را برای شما تا بدانید یاری کرده شما را بر طاعت و عبادت: و یاری نکرده شما را بر گناهان: و امر فرموده در دنیا بطاعت خدا: و امر نکرده شما را بمعصیت در دنیا: و یاری کرده شما را در دنیا بتحصیل حلال: و یاری نکرده شما را بسبب دنیا بر حرام: و فراهم کرده اسباب در هر حال بجهت مواصالت در دنیا و فراهم نکرده اسباب بجهت جدائی و قطع از یکدیگر در دنیا. براستی میگویم بشما: باران نمیشود بیبارد بدون ابر: همینطور نمیشود عملی که موجب رضای خدا باشد صادر شود مگر از قلب پاک خدا ترس.

براستی می گویم بشما: بدرستی که خورشید نوربخش هر چیز است: و حکمت و دانائی نوربخش هر دلی تقوا و پاکی و خدا ترسی سر هر حکمت است: حق و حقیقت و عمل طبق آن در

رأس كل حكمة: والنق باب كل خير: ورحمة الله باب كل حلق: ومفاتيح ذلك الدعاء والتضرع والعمل: وكيف يفتح باب بغير مفتاح.

۱۳۶۶ فی اللالی وقال امیر المؤمنین علیه السلام ان ابن آدم اذا كان فی يوم آخر من الدنيا واول يوم من ایام الاخرة مثل له ماله وولده وعمله فیلتفت الی ماله فیقول والله انی كنت علیك حریصا شحیحا فمالی عندك فیقول خذ منی کفناک فیلتفت الی ولده فیقول والله انی كنت لکم محباً و انی كنت علیکم محامیا فماذا عندکم فیقولون نودیک الی حفرتک و نوریک فیها قال فیلتفت الی عمله فیقول والله انی كنت فیک لراهداً وان كنت علی لثقیلاً فمالی عندك فیقول انا قرینک فی قبرک و یوم نشرک حتی اعرض انا و انت علی ربک: قال فان کان لله ولیاً اتاه اطیب الناس ریحاً واحسنهم منظرأ واحسنهم ریاشا فیقال ابشر بروح و ریحان و جنة نعیم و مقدمک خیر مقدم: فیقول له من انت فیقول انا عملک الصالح ارتحل من الدنيا الی الجنة .

هر خیر و سعادت است و لطف و رحمت خدا در هر حق و حقیقت: و کلید همه اینها دعا و تضرع است و زاری در خانه خدا و عمل نیک: و چگونگی می شود در ی باز شود بدون کلید: پس کلید تمام سعادت دعا است و عمل خیر

۱۳۶۶- در کتاب لالی نقل است که امیر المؤمنین (ع) فرمود بدرستی که پس آدم هنگامی که قرار گیرد در آخر روز دنیا و اول روز آخرت ممثل میشود نزد او مال و اولاد و عملش پس رومی کند بمالش و میگوید بخدا قسم من در بدست آوردن تو حریص بودم و در دادن تو بخیل: حال تو بچه درد من میخوری: مال میگوید بردار از من کفن خود یعنی بیش از این از من کاری ساخته نیست: پس رومی کند به اولادش و میگوید من دوست داشتم شمارا و حافظ شما بودم بچه درد من میخورید امروز: اولاد می گویند ما تورا میرسانیم بگورت و پنهان میکنیم و بس یعنی کار دیگری از ما نخواه: پس رومی کند بعمل خود و می گوید بخدا قسم از تو گریزان بودم و تو بر من گران و سنگین بودی حال تو بچه درد من میخوری: عمل میگوید من انیس تو هستم در قبرت و روز قیامت تا من و تو بمحضر پروردگار برده شویم: پس اگر دوست خدا باشد میآید او را مردی خوشبو و خوشرو و گفته میشود بشارت باد تو را بروح و ریحان و بهشت جاویدان و گذرگاه تو بهترین گذرگاه است: پس بنی آدم میگوید تو که هستی می گوید من عمل نیک تو هستم که کوچ کردم با تو از دنیا بهشت.

۱۳۶۷ و فيه روى ان عيسى عليه السلام مر بقبر فرأى ملائكة العذاب يعذبون ميتاً فلما انصرف من حاجته ومرّ بالقبر فرأى ملائكة الرحمة معهم اطباق من نور فتعجب من ذلك ودعا لله من هذه فاوحى الله اليه يا عيسى كان هذا العبد عاصيا وكان قد ترك امرأه حبلى فولدت وربت ولده حتى كبر فسلمته الى الكتاب فلقته المعلم بسم الله الرحمن الرحيم فاستحييت من عبدى ان اعذبه بنارى فى بطن الارض وولده يذكر اسمى على ظهر الارض .

۱۳۶۸ و فيه ايضا ان عيسى عليه السلام مر بقبر يعذب صاحبه ثم مر به من قابل فاذا ليس يعذب فقال يا رب مررت بهذا القبر عام الاول فكان صاحبه يعذب ثم مررت به العام فاذا ليس هو يعذب فاوحى الله اليه يا روح الله ادرك بولد صالح فاصلح طريقا وآوى يتيما فغفرت له بما فعل ابنه .

۱۳۶۹ و فيه عن منهج الصادقين ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يجتاز يوما مع اصحابه عن مقبرة البقيع فلما دنى من قبر من القبور قال لاصحابه سارعوا فسارعوا فى المضى

۱۳۶۷- ودر آن کتاب روایت شده که حضرت عیسی (ع) مرور کرد بقبری دید ملائکه عذاب میکنند میتی را و چون برگشت از کار خود و گذشت از آن قبر دید ملائکه رحمت را با آنها طبق هائی است از نور و رحمت حضرت عیسی تعجب کرد و جهت آنرا از خدا خواست پس وحی کرد خدا بسوی او که ای عیسی این بنده بود گنه کار ولی باقی ماند از او زنی باردار: چون زائید و تربیت کرد فرزند او را و بزرگ شد گذاشت نزد معلم و مکتب خانه پس آموخت معلم به او گفتن بسم الله الرحمن الرحیم و من حیا کردم که عذاب کنم بآتشم در شکم زمین در حالیکه فرزند او نام مرا ببرد بر روی زمین .

۱۳۶۸- ودر آن کتاب است که عیسی (ع) گذشت از قبری که معذب بود صاحب آن بعد گذشت در سال دیگر دید عذاب برداشته شده: عرض کرد خدا یا گذشتم از این قبر سال پیش و صاحب آن معذب بود و امسال عذاب برداشته شده وحی کرد خدا بسوی او یا روح الله ولدی بود برای او صالح بسرحد رشد رسید و راهی هموار کرد و یتیمی را پناه داد پس آمرزیده شد بواسطه عمل فرزندش،

۱۳۶۹- و در آن کتاب نقل شده از کتاب منهج الصادقین که رسول خدا (ص) عبور کرد روزی با اصحابش از قبرستان بقیع چون نزدیک شد بقبری از قبرها فرمود به اصحابش عجله

عنه فلما رجعوا و دنوا القبر ارادوا التعجيل و المسارعة في المضي عنه قال صلى الله عليه وآله لا تعجلوا قالوا اما امرتنا بالتعجيل وقت الذهاب قال نعم كانت الملائكة يعدّون صاحب هذا القبر وقت زهابنا وهو يضح و ينادى ولم اكن اطيق سماع ضجته و الحال رحمه الله و رفع عنه العذاب فسئلوه عن سبب عقابه و سبب صيرورته مرحوما : قال صلى الله عليه وآله كان الرجل فاسقا فكان الى الساعة معذبا بسبب فسقه و كان له صبي اتوا به في الساعة الى المعلم فعلمه بسم الله الرحمن الرحيم فلما قرأ الصبي و جرى على لسانه خاطب الله الملائكة الموكلين بعذابه اتر كوه و لاتعذبوه لا ينبغي ان نعذب رجلا و ابنه يذكرنا .

۱۳۷۰: نس المهموم قال السيد روى عن الصادق عليه السلام انه قال ان زين العابدين عليه السلام بكى على ابيه اربعين سنة صائما نهاره قائما ليله فاذا حضر الافطار جائه غلامه بطعامه و شرا به فيضعه بين يديه و يقول كل يا مولاي فيقول قتل ابن رسول الله جائعا قتل ابن رسول الله عطشانا فلا يزال يكرز ذلك و يبكي حتى يبل طعامه من دموعه ثم يخرج شرا به بدموعه فلم يزل كذلك حتى لحق بالله عزوجل .

كنيد درگذشت از آن قبر و پس از مراجعت كه نزديك آن قبر شدند اصحاب بنا گذاشتند تعجيل کنند و سرعت بگذرند از آن قبر و رسول خدا (ص) فرمود عجله نكنيد عرض كردند مگر شما دستور نفرموديد كه بتمجيل بگذريم وقت رفتن : فرمود چرا ملائكه عذاب ميكرند صاحب اين قبر را وقت رفتن ما و او ضجه و ناله ميكرد و من طاقت شنيدن ناله او را نداشتم ولي الان رحمت خدا شامل حال او شده و از او عذاب برداشته شده پرسيدند جهت عقاب و رفع آنرا از رسول خدا (ص) : فرمود اين مردى بود عاصى و گنه كار و تا اين ساعت معذب بود بواسطه گناهش : و براى او فرزندی بود بردند او را همين ساعت نزد معلم و معلم به او گفت بگو بسم الله الرحمن الرحيم و طفل بر زبان راند بسم الله را زیرا سزاوار نيست عذاب كنيم مردى را كه اولاد او ما را ياد ميکند و نام ما را بر زبان ميراند

۱۳۷۰- در کتاب نفس المهموم است از امام ششم كه امام چهارم زين العابدين (ع) چهل سال بر پندش گريه كرد روزها روزه دار بود و شبها در حال نماز هر گاه غلام غذا و آب مى آورد جهت افطار پيش روى آقا مى گذاشت و مى گفت بخوريد مي فرمود كشته شد پسر رسول خدا (ص) گرسنه و تشنه و هاي مكرر ميكرد و گريه ميكرد تا غذا ترميشد از آب ديده اش و مخلوط ميشد به اشك چشمش و همينطور بود تا بخدا ملحق شد

۱۳۷۱- نفس المهموم و حدّث مولی اعلی بن الحسین علیه السلام انه علیه السلام بر زیو ماالی الصحراء قال فتبعته فوجدته قد سجد علی حجارة خشنة وانا اسمع شهيقه وبكائه و احصیت علیه الف مرة لاله الا الله حقا حقا لاله الا الله تعبداً و رقالا لاله الا الله ايماناً و صدقا ثم رفع رأسه من السجود و ان لحيه و وجهه قد غمر ابا الماء من دموع عينيه فقلت ياسیدی اما آن لحزنك ان ينقضی و لبكائك ان تقل فقال و يحك ان يعقوب ابن اسحق ان ابراهيم عليهم السلام كان نبياً ابن نبي كان له اثني عشر ابناً فقیب الله سبحانه واحدا منهم فشاب رأسه من الحزن و احدودب ظهره من الغم و ذهب بصره من البكاء و ابنه حی فی دار الدنيا و انا فقدت ابي و اخي و سبعة عشر من اهليمتی صرعی مقتولين فكيف ينقضی حزنی و يقل بكائي .

۱۳۷۲- فی الخصائص فی الحدیث عن النبی صلی الله علیه و آله سئلت الجنة ربها ان یزینها فوحي الله اليها انی زینت ارکانک بالحسن و الحسین علیهما السلام فمست كما تمیس العروس فرحا و فی رواية فزادت الجنة سرورا بذلك و فی خبر عنه صلی الله علیه و آله اذا كان يوم القيامة

۱۳۷۱- و نیز در کتاب نفس المهموم محدث قمی ره نقل کرده از غلامی که حضرت علی ابن الحسین خارج شد روزی بسوی صحرا من هم پشت سر حضرت رفتم دیدم سر بسجده گذاشته بر سنگی درشت : و من شنیدم شهقه و گریه اش را و شمردم هزار مرتبه گفت لاله الا الله حقا حقا لاله الا الله تعبداً و رقالا لاله الا الله ايماناً و صدقا: و بعد سر بلند کرد از سجده دیدم محاسن و صورت آنحضرت از آب دیده اش پوشیده شده گفتم ای آقای من وقت آن نشده که غم شما زائل شود و گریه شما کم شود: فرمود وای بر تو یعقوب پسر ابراهیم پیغمبر پسر پیغمبر بود و برای او دوازده پسر بود خدا پنهان کرد یکی از آنها را از او: بر اثر هم و غم آن سراو سفید و پشت او خمیده شد و چشم او سفید شد از گریه در حالیکه پسر او زنده بود و نمرده بود : و من از دست دادم پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیتم را و دیدم بیجان و کشته چگونه تمام شود و بگذرد حزن من و کم شود گریه من

۱۳۷۲- در کتاب خصائص شیخ جعفر وارد شده حدیثی از رسول خدا (ص) که بهشت خواستار شد از خدا که او را زینت کند و وحی شد بسوی او که من زینت دادم ارکان تورا بحسن و حسین علیهما السلام پس اظهار خوشحالی کرد بمثل عروس و در روایتی است که زیاد شد سرور بهشت باین زینت و در خبر است از رسول خدا (ص) که روز قیامت که بشود زینت میشود عرش

زين عرش الرحمن بكل زينة ثم يوتى بمنبرين من نور طولهما مائة ميل فيوضع احدهما عن يمين العرش والاخرى عن يسار العرش ثم يوتى بالحسن والحسين عليهما السلام زين الرب تبارك وتعالى بهما عرشه كما تزين المرأة قرطابها :

۱۳۷۳ اقول ويعجبني نقل اسطر من الخصائص في باب زيارت الحسين عليه السلام فقد ورد في الحديث ان تارك زيارته عليه السلام منتهقص الايمان قاطع لحرمة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ورحمه وقد عرق رسول الله : وفي رواية ليس بشيعة : وفي رواية ان كان من اهل الجنة كان من ضيفانهم : وفي رواية تارك حقاً من حقوق الله ولو حج الفحجة : وفي رواية محروم من الخير وفي رواية بعد ان سمع احدهم عليهم السلام ان جماعة من الشيعة ياتي عليهم السنه والسنتان لا يزورونه قال عليه السلام اخطأ وعن ثواب الله زاغوا وعن جوار محمد صلى الله عليه وآله وسلم تباعدوا انتهى .

۱۳۷۴ في الخصائص عن الصادق عليه السلام على ما رواه الصدوق قال عليه السلام كان

خدا بهر زینتی بعد آورده شود دو منبر از نور که درازی آنها صد میل باشد گذاشته شود یکی طرف راست عرش و دیگری طرف چپ عرش بعد آورده شود و بیایند حسن و حسین (ع) و زینت میکند خدای متعال به آن دو عرش را همانطوری که دو گوشواره زینت میکند زن را .

۱۳۷۳- نویسنده این خطوط گوید خوش دارم نقل کنم چند سطر از خصائص درباره زیارت آقا سیدالشهدا علیه السلام در آن کتاب نقل فرموده حدیثی که تارك زیارت آن حضرت ناقص الايمان است و قطع کننده حرمت و رحم رسول خداست و عاق است نسبت بر رسول خدا : و در روایت است که چنین کسی شیعه نیست : و در روایت است که تارك زیارت اگر از اهل بهشت باشد میهمان اهل بهشت است : و در روایت است که ترك کننده است حقی از حقوق خدا را و گرچه هزار مرتبه حج بجا آورده باشد : و در روایت است که محروم است از خیر : و در روایت است که چون شنیدند بعضی از امامها علیهم السلام که جماعتی از شیعیان یکسال و دو سال گذشته بر آنها و زیارت نکرده اند سیدالشهدا را فرمود خطا کرده اند و گذشته اند از ثواب خدا و منحرف شده اند از حق و از جوار رسول خدا صلی الله علیه و آله دور شده اند .

۱۳۷۴- و در کتاب خصائص از امام ششم علیه السلام نقل شده از شیخ صدوق که فرموده

الحسين عليه السلام ذات يوم فسى حجر النبي صلوات الله عليه وآله يلاذبه ورضا حكه فقالت عايشه ما اشد اعجابك بهذا الصبي فقال لها كيف لاجبه و لا اعجبه و هو ثمره فؤادى و قره عيني : اما امتى ستقتله : فمن زاره بعد وفاته كتب الله له حجة من حججى قالت يا رسول الله حجة من حججك قال نعم و حجتين من حججى قالت و حجتين من حججك قال و اربعة قال فلم تزل تزاذه و يزيد و يضعف حتى بلغ تسعين حجة من حجج رسول الله عليه وآله باعمارها .

۱۳۷۵ غايه المرام بعد ذكر رجال الحديث نقل عن عبدالله بن الحسن عن الحسن عليه السلام قال خطيبا خطب رسول الله عليه وآله يوماً فقال بعدما حمد الله و اثنى عليه : معاشر الناس كانى ادعى فاجيب و انى تارك فيكم الثقيلين كتاب الله و عترتى اهل بيتى اما ان تمسكتم بهما لن تضلوا فتعلموا منهم و لا تعلموهم فانهم اعلم منكم لا تخلوا الارض منهم و لو خلت لا نساخت باهلها : ثم قال عليه السلام اللهم انى اعلم ان العلم لا يبید و لا يقطع و انك لا تخلى الارض من حجة لك على خلقك ظاهر اليس بالمطاع او خائف مغمور

آن بزرگوار روزی قرار گرفته بود آقا سیدالشهداء (ع) در دامن رسول خدا (ص) و آن بزرگوار با او ملاعبه میکرد و میخندانید او را : عایشه گفت چه زیاد است دوستی شما با این صبی رسول خدا فرمود چگونه دوست ندارم او را و خوش ندارم او را و حال آنکه میوه دل و روشنی چشم من است بدانکه امت من میکشند او را بزودی و هر که زیارت کند او را بعد از کشتن او می نویسد خدا برای او یک حجی از حجهای من عایشه تعجب کرد و گفت حجی از حجهای شما یا رسول الله فرمود بلی دو حج از حجهای من گفت دو حج از حجهای شما فرمود چهار حج فرمود امام ششم همواره زیاد کرد و زیاد کرد تا رسید به نود حج از حجهای رسول خدا با عمره های آن .

۱۳۷۵- در کتاب غایه المرام نقل شده بعد از بیان روات حدیث از عبدالله پسر امام حسن علیه السلام که امام حسن فرمود خطبه خواند روزی رسول خدا و بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود گروه مردم گویا می بینم خواننده شده ام از طرف خدا و اجابت کرده ام دعوت خدا را و میگذارم من میان شما دو چیز بزرگ : کتاب خدا : و عترت من و اهلیت من بدانید اگر چنگ زدید به آن دو گمراه نمیشوید : پس بیاموزید از آنها و در مقام آموختن با آنها نباشید زیرا آنها عالم تر هستند از شما : و هیچگاه خالی نمی ماند زمین از آنها و اگر خالی شود فرو

کیلا تبطل حجّتك ولا تضل اولیائک بعد از هدیتهم اولیئک الاقلون عددا الاعظمون قدرا عندالله فلما نزل عن منبره قلت له یا رسول الله امانت الحجة علی الخلق کلهم قال یا حسن ان الله یقول انما انت منذر و لکل قوم هاد فانما المنذرو علی الهادی قلت قولک ان الارض لاتخلوا من حجة قال صلى الله عليه وآله نعم : علی هو الامام و الحجة بعدی : و انت الامام و الحجة بعده : و الحسین الامام و الحجة و الخلیفة من بعدک و لقد نبأنی اللطیف الخبیر ان ینخرج من صلب الحسین و لدیقال له علی سَمی جده فاذا مضی الحسین قام بعده علی ابنه و هو الامام و الحجة بعدایه و ینخرج الله من صلب علی و لدأ سَمی و اشبه الناس بی علما علمی و حکمه حکمی و هو الامام و الحجة بعدایه و ینخرج الله تعالی من صلب محمد مولودا یقال له جعفر اصدق الناس قولا و فعلاً و هو الامام و الحجة بعدایه و ینخرج الله تعالی من صلب جعفر مولودا یقال له موسی سَمی موسی بن عمر ان اشد الناس

ببرد زمین اهلش را : و بعد فرمود خدایا من میدانم که علم ازین نمیرود و قطع نمیشود و خدایا تو خالی نمیگذاری زمین را از حجتی بر مخلوقات بحسب ظاهر و لو پیروی نشود و خانه نشین باشد : و این باین جهت است که زنده بماند حجت بر خلق و باطل نشود و گمراه نشوند دوستان تو بعد از هدایت تو : و آنها که بهدایت باقی بمانند کم هستند و عظیم است قدر و منزلت آنها نزد خدا : امام حسن (ع) فرمود چون از منبر بزیر آمد عرض کردم یا رسول الله آیا شما هستید حجت بر خلق خدا تمام آنها فرمود ای حسن جان خدا فرموده است منذر و لکل قوم هاد پس من انذارکننده هستم و علی هادیت گفتم فرمایش شما که زمین خالی نمی ماند . از حجت بیان فرمائید : فرمود بلی علی امام و حجت است بعد از من : و تو امام و حجتی بعد از او : و حسین امام و حجت و خلیفه است بعد از تو و بتحقیق خبر داد مرا خدای لطیف دانا که خارج می شود از صلب حسین پسری که نامیده شود علی هم نام جدش باشد و هرگاه حسین و قتش گذشت جانشین شود او را علی پسرش و او امام و حجت است بعد پدرش : و خارج کند خدای تعالی از صلب علی و لدی هم نام من و شبیه ترین مردم زمان خود باشد بمن : علم او علم من باشد حکم او حکم من باشد و اوست امام و حجت بعد از پدرش : و خارج کند خدا از صلب محمد مولودی که گفته شود به او جعفر راستگوترین مردم است از گفتار و کردار و اوست امام و حجت بعد از پدرش : و خارج کند خدا از صلب موسی مولودی که گفته شود به او موسی هم نام موسی بن عمران شدیدترین مردم باشد از جهة عبادت و او امام و حجت است بعد از پدرش : و خارج کند خدا از صلب موسی مولودی که گفته شود به او علی معدن علم خدا و محل و موضع

تعبدوا فهو الامام والحجة بعدايه : و يخرج الله من صلب موسى مولودا يقال له علي معدن علم الله وموضع حكمه وهو الامام والحجة بعدايه ويخرج من صلب علي مولود يقال له محمد فهو الامام والحجة بعدايه ويخرج الله من صلب محمد ولدا يقال له ويخرج الله من صلب علي مولوداً يقال له الحسن فهو الامام والحجة بعدايه: ويخرج الله علي فهو الامام والحجة بعدايه : من صلب الحسن الحجة القائم امام شيعته و موقد اوليائه يغيب حتى لا يرى شخصه ويرجع عن امره قوم ويثبت عليه آخرون ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين ولو لم يكن من الدنيا الا يوم واحد لطول الله عزوجل ذلك اليوم حتى يخرج قائمنا فيملاء الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلماً و جوراً فلانخلوا الارض منكم اعطاكم الله علمي وفهمي ولقد دعوت الله تبارك وتعالى ان يجعل العلم والفقہ في عقبى وعقب عقبى وفي ذرعى و ذرعى .

۱۳۷۶ فی کتاب ابی الجعد عن محمد بن علی قال حدثنی ابی علی بن الحسین علیهم السلام ان الحسین بن علی دخل المستراح فوجد لقمه ملقاة فدفعها الي

حکمت خدا باشد و اوست امام وحجت بعد از پدرش : و خارج کند خدا از صلب علی مولودی که گفته شود به او محمد و اوست امام وحجت بعد از پدرش : و خارج کند خدا از صلب محمد ولدی که گفته شود به او علی و اوست امام وحجت بعد از پدرش : و خارج میکند خدا از صلب علی مولودی که گفته می شود به او حسن و او امام وحجت است بعد از پدرش : و خارج میکند خدا از صلب حسن حجة قائم را که پیشوای شیعیان وزنده کننده شیعیان و دوستان خود است و پنهان می شود بطوریکه دیده نمی شود شخص او و بر میگردند از امامت او دستة او با برجا و ثابت می ماند دستة دیگر و می گویند دستة پس چه زمانی خواهد آمد و بوعده و فا خواهد شد اگر شما راست گو هستید: و اگر باقی نماند از دنیا مگر بیک روز و زهراینه طولانی کند خدا آن روز را تا آنکه خروج کند و ظاهر شود قائم ما آل محمد پس پر کنند زمین را از قسط و عدل همانطوریکه پر شده باشد از ظلم و جور : پس خالی نگذارد خدا زمین را از شما : عطا کرده خدا بشما علم و فهم مرا : و هراینه من خدای متعال را خواندم که قرار دهد علم و فقه را در عقب و ذریه من و عقب عقب من : و در نسب من و نسب من .

۱۳۷۶- در کتاب ابی الجعد نقل است از محمد بن علی که فرمود حدیث کرد مرا پدرم علی بن الحسین علیهم السلام براینکه حسین بن علی (ع) داخل مستراح شد لقمه نانی یافت افتاده برداشت و داد بغلامش و فرمود بیاد من بیاور از این لقمه وقتی خارج شدم : غلام لقمه

غلام له فقال يا غلام ذكرني عن هذه اللقمة اذا خرجت : فاكلها الغلام فلما خرج الحسين عليه السلام قال يا غلام اللقمة قال اكلتها يا مولاي قال عليه السلام انت حر لوجه الله تعالى : قال له رجل اعتقه ياسيدي قال نعم سمعت جدي رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يقول من وجد لقمة ملقاة فمسح منها ماسح وغسل منها ما يغسل ثم اكلها لم يستقر في جوفه حتى يعتقه الله تعالى من النار ولم اكن لاستعبد رجلا اعتقه الله من النار .

۱۳۷۷ عن المحاسن عن الرضا عليه السلام قال من احب عاصيا فهو عاص ومن احب مطيعا فهو مطيع ومن اعان ظالما فهو ظالم ومن خذل عادلا فهو خاذل: انه ليس بين الله وبين احد قرابة ولا ينال احد ولاية الله الا بالطاعة .

۱۳۷۸ في تفسير الصافي عن العوالي عن الصادق عليه السلام لما اقام العالم الجدران (اى الخضر) اوحى الله الى موسى انى مجاز الابناء بسعى الاباء ان خيرا فخيروا و ان شرافشرا لا تزفوا فتزنى نسائكم ومن وطى فراش مؤمن و طى فراشه كما تدين تدان .

را خورد قبل از خروج آن آقا و چون خارج شد آقا سيدالشهدا عليه السلام فرمود غلام كجاست آن لقمه گفت خوردم اى آقاى من حضرت فرمود تو را آزاد كردم در راه خداى تعالى : مردى به حضرت عرض كرد آزاد كردى او را اى آقاى من فرمود بلى شنيدم از جدم رسول خدا (ص) كه مي فرمود هر كه بپايد يك لقمه نانى اقتاده پس پاك كند آلودگى آنرا و بشويد آنچه را فاسد شده و بعد بخورد نمى ماند در جوف او مگر آنكه آزاد ميكند خدا او را از آتش : و من نيستم كسيكه به بندگى بگيرم مردى را كه خدا او را آزاد کرده از آتش .

۱۳۷۷- واز كتاب محاسن نقل شده از حضرت رضا (ع) كه فرمود هر كه دوست بدارد گنه كارى را پس او گنه كار است و هر كه دوست بدارد مطيع و فرمان بردارى را پس او مطيع است : و هر كه يارى كند ظالمى را پس او ظالم است: و هر كه مخذول و خوار كند عادلى را پس او خوار است: بدرستى كه نيست بين خدا و بين احدى قرابتى و نميرسد كسى بسرحد دوستى خدا مگر بوسيله اطاعت خدا .

۱۳۷۸- در كتاب تفسير صافي نقل شده از كتاب عوالى از امام ششم عليه السلام كه فرمود پس از آنكه عالم يعنى خضر ديوار را راست كرد و حى فرستاد خدا بموسى كه ما جزا مي دهيم اولاد را بواسطه عمل پدران اگر خير باشد بخير و اگر بد باشد به بدى : زنا نكنيد

۱۳۷۹ فی مجموعه ورام روی عن النبي ﷺ انه قال سيأتي في آخر الزمان علماء يزهّدون في الدنيا ولا يزهّدون ويرغبون في الآخرة ولا يرغبون وينهون عن الدخول على الولاة ولا ينتهون ويباعدون الفقراء ويقربون الاغنياء اولئك هم الجبارون اعداء الله .

۱۳۸۰ فی کتاب مصائب المعصومین نقل بعدان جزعت الزهراء عليها السلام و بعد بکائها قال جبرئیل للنبي ﷺ : السلام عليك يا اخي محمد العلي الاعلى يقربك السلام ويخصك بالتحية والاکرام ويقول لك سكت فاطمة الزهراء فقد والله ابكت الملائكة في السماء واني سأخلق شيعة طاهرين مطهرين ينفقون اموالهم على عزاء الحسين ويتعبون ابدانهم ويبذلون ارواحهم على زيارته ويقعدن المجالس الى ان قال الاوبش الزائرين له بعد مماته : الاومن زاره بعد مماته له بكل خطوة حجة مقبولة: الاومن انفق درهما على عزائه او زيارته تاجرت له الملائكة الى يوم القيامة فيأتيه بكل درهم سبعون حسنة ويبني الله له قصورا في الجنة : الاومن تذكّر مصابه

زيرا زنا خواهد شد با زنهاي شما : وهر که پا بگذارد روی فراش مؤمنی : پا گذاشته خواهد شد بفراش او: هر طور باغير رفتار کنی با توفیق خواهد شد .

۱۳۷۹- در کتاب مجموعه ورام روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود بیایند در آخر الزمان علمائی که باز دارند مردم را از دنیا و خود دست بردارند و تحریر کنند مردم را به آخرت و خود رو نیاورند به آخرت و منع کنند مردم را از رفت و آمد با امراء و خود رفت و آمد کنند : فقرا را دور کنند از خود و نزدیک شوند با اغنيا اینها هستند ستمگران و دشمنان خدا .

۱۳۸۰- در کتاب مصائب المعصومین نقل شده پس از آنکه حضرت زهرا گریه و زاری میکرد برای مصائب سیدالشهدا علیه السلام جبرئیل نازل شد بر رسول خدا (ص) و سلام کرد و گفت خدای متعال سلام میرساند و میفرماید آرام کن فاطمه زهرا را از گریه و بدرستی که بگریه در آورده ملائکه را در آسمان ، و بدرستی که خلق کنم بزودی شیعیان پاک و منزّه که اتفاق کنند اموال خود را بر عزاداری حسین و بزحمت اندازند بدنهای خود را و بلکه بذل کنند جان خود را در راه زیارت او و بنشینند در مجالس حسین : تا آنکه میگوید بشارت بده زیارت کنندگان . حسین را بعد از قتل او آگاه باش که هر که زیارت کند او را بعد از مرگش برای او

وبكى عليه حفظت الملائكة دموعه بقوارير من زجاج واتمه بها يوم القيامة وقالوا له يا ولي الله خذ هذه دموعك في دار الدنيا على الحسين فاذا هم بك عنف النار ادم منه عليها فانها تفرع عنك اكثر من خمسمائة عام فتهلل وجه النبي ﷺ فقالت له فاطمة عليها السلام ما تهلل وجهك فرحا فاخبرها بمقالة جبرئيل فسجدت له تبارك وتعالى شكرا: فقال الحسين عليه السلام فما يكون جزائهم عندك يوم القيامة يا جداه فقال يا ولدي اشفع بذنوب المذنب منهم عند الله وقد اعطاني ذلك فنظر الى ابيه على عليه السلام وقال له وانت يا ابتاه ما يكون جزائهم عندك يوم القيامة فقال له على عليه السلام قسما يا ولدي لا اسقى يوم العطش الا كبر الا هم: فقال وانت يا اخي يا حسن فقال الحسن عليه السلام وحقك يا اخاه لا ادخل الجنة الا معهم: فقال وانت يا امامه فقالت فاطمة عليها السلام وعزة ربي وحق ابي وبعلي لا وقفن على باب الجنة براس مكشوف ودمع مذروف ولا اطلب من ربي سواهم فاذا دخلوا الى الجنة دخلت خلفهم: فقال الحسين عليه السلام وانا يا جداه وحق ربي وحقك ان لم يدخلوا

خواهد بود بهر قدمی يك حجة مقبوله: و آگاه باش هر كه صرف كند يكدرهم در عزاداری و يا زيادت او تجارت كنند براي او ملائكه تا روز قیامت پس داده شود به او به ازاء هر درهمی هفتاد حسنه و بنا كند خدا براي او قصرهایی در بهشت: آگاه باش و هر كه یاد كند از مصیبتهای حسین و گریه كند برا او نگهداری كنند ملائكه اشك او را كه در دنیا بر حسین ریخته در شیشه‌هایی از بلور و بدهند به او روز قیامت و بگویند بگریه كننده‌ای دوست خدا بگیر این است آب گریه و اشك چشم تو بر حسین در دنیا: هر گاه رو كند بتوشعله آتش پباش از این بر آن بدرستی كه دور شود از تو بیش از پانصد سال راه: در این هنگام باز شد چهره رسول خدا و خو شحال شد: فاطمه (ع) عرض كرد آیا از چه فرحناك شدی: پس خبر داد بفاطمه زهرا آنچه را جبرئیل خبر داده بود: بشكرانه آن حضرت زهرا (ع) سجده شكر بجا آورد: در این هنگام حسین (ع) گفت چیست جزای آنها نزد شما روز قیامت ای جد بزرگوار فرمود ای پسر من من شفاعت میکنم گنه کاران آنها را. نزد خدای متعال و حضرت باری این حق شفاعت را بمن عنایت فرموده: پس نظر كرد حسین (ع) بسوی پدرش علی (ع) و گفت و شما ای پدر بزرگوار چه جزا میدهی به آنها روز قیامت فرمود علی (ع) قسم میخورم ای پسرم كه آب ندمم روز عطش اكبر مگر بگریه كننده گان تو: پس گفت بپدرش حسن (ع) و شما ای برادرم

الجنه بين يدى و اراهم لم ادخل قبلهم و اطلب من ربى ان يجعل قصورهم مجاورة لقصرى .

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و قد فرغت وله الحمد من تصحيحه يوم السبت رابع جمادى الاولى ۱۳۸۹ بيد الفقير الجانى .

حسين بچستانی

چه جزامیدهی فرمود حسن (ع) قسم بحق توای برادرم که من داخل بهشت نشوم مگر با آنها . آنگاه گفت بمادرش فاطمه زهرا شما چه جزائی میدهی به آنها فرمود قسم بعزت پروردگار و بحق پدرم و شوهرم بایستم من بر در بهشت با سر برهنه و اشک ریزان و نخواهم از خدای متعال سوای آنها را و هر گاه که آنها داخل بهشت شدند پشت سر آنها من وارد بهشت شوم : در این وقت حسین علیه السلام گفت ای جد بزرگوار قسم پروردگار و قسم بر رسول خدا اگر داخل بهشت نشوند پیش روی من و نه بین آنها را که داخل بهشت شدند داخل بهشت نشوم قبل از آنها و از خدا درخواست خواهم کرد که قرار دهد قصر آنها را پهلوی قصر من .

محل فروش:

کتابفروشی صدوق

تهران - بازار جنب مسجد سلطانی - تلفن ۵۳۶۵۱۳

کتابفروشی حاج محمد حسن علمی

تهران - بازار بین الحرمین

کتابفروشی شمس

تهران - خیابان ناصر خسرو

دارالکتب الاسلامیه

تهران - بازار سلطانی

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

شماره ثبت دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۱۳۳۵

بتاریخ ۵۰/۱۱/۲۳

از این کتاب دو هزار نسخه در چاپخانه بهمن چاپ گردید



Princeton University Library



32101 075777704